

کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بعث النبي الامي صلى الله عليه واله واصحابه الى كافة الخلق بشيرا ونذيرا وادب
والاناس عن الله ولهمهم تطهير للويل لمن اخرج بشعة الطاهرة من ابيته عنيدا قسطنطينا الله جل
في زمرة الذين لا يجدون يوم القيمة لانفسهم وليا ولا نصيرا اما بعد فيكون كتيب من طبع
حيدر علي بن شيخ محمد حسين في حشر جانته تعالى في عبادته الصالحين كجسمي از حجاب اصرار كرو
که در در رساله داعی مکتب نبوی پس الطائفه متکلم عالیشان سبحان طبعان هداه الله سبحانه
الى طريق الدفان که بمنتهی الکلام تعالی دارد آن قدر تفصیل بکار و ذکر هر فردش رساله صورت
بند و این اوراق جدید با کتب قدیم یعنی فقهی پیوندد که مخالیفین و سواوس حاسدین خیال
نمسته اند که بعد از تصنیف فقه و کتاب کسر الا ائمه عن بصابة العین وصول صاحب ریاضی الجوز
القدریه و غیره و مناظرات انتباه با مجادلین کینه نور کیش از نبرهای جگر و ذغال گشته
ناچار با وصف هجوم آلام راه احوال مرام سپردم خود را چند روز باین جانب متوجه کردم
و سبب تالیف رساله مذکور باین عجز خاطر از کمالات او واضح است بس طویل است
در محلی انسب خواهد آمد انشاء تعالی مکرر شکر ارفع انتقام تواند شد آنکه چون بد
بعد استغاثه فقهیه الرمالی نزوالی لکهنه در شش سهر کاپور رسیدم و در هر صحبت میخواستم
که صحبت مناظره رود و در ولایت لسانی مخالف لاتی نگذاشت و تفسیر و تزیینی مبدلی نشود راه

لطائف الحجب می نمود هرگاه ماه شمس حید از هر طرف مشرق و مجید باشد و هرگز مذهب در میان آمد چنان
 و غیره که او را در محفل نشاندند و اند تا آنکه فارغی نوشت چنانچه خوی و مذا با آخر برای قطع سلسله
 سخن در سبب جویی شمرده از اینست دزی گفت که شیعه هم که مجرب می با هر زکاظم علم علی صاحب
 نیست بود گفتیم تا شا بگذرد و بار منظره واقع شده از تفتیچه نام تون بر در روز اول در امریکه گویا
 برارده فقه آیه مستند تعلق داشت که از تفتیچه سادق او را تفتیچه روغن و میل یا دخی منسرد نمود
 که ابسته نمی بودیم در سبب رعیت که در جمل تفتیچه تباکیه مام موجود اتفاقا از زبان شما
 انکار بر آید از کتب مام از علم اقدم نشان دادیم و سکو تمام در هر بار بهر سبب لیکن
 آن بزرگ قدران منالین بود و صحبت نبده را تفتیچه می شد و اینهمه را مخاطب الا نشان
 شایسته و چیزی نگفت مگر آنکه امام رازی اجماع اهل بیت بر سه نقل فرموده گفتیم زینهار سلیمان
 لیکن افراده جناب سید جعفر در اهل بیت داخل اندیانه که هر افراده کس در سق اول حضرت توان
 گفتیم گفتیم که گاه تا تفتیچه الکلام ملاحظه نموده مصرع معذ و رست که تو او را ندیده بالاخر سخن
 بر زبان نه شده نشان داد باید نهاد و کتاب باید فیستاد پس اجدادی لیالی و ایام و نکالیش
 تمام این سلسله بلان نمود و طریقان دست یه انتم آوختند که پیران را باز بکتاب نشانند
 قال امام شمسین نظام الکملین الذی لم یوجد نظیره فی مشرق و ممت الاممین کما بد
 علیه بکاتیبه انسی از سلسله الی نور الدین قال القاضی المعاول لقمقام فی تالیفه منتهی
 الکلام اما روایت سمان بنا اهل بیت او من اهل اهل بیت پس تحقیقش مراو گیرند کمال
 استعداب و استعجابست زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بود و دشمن صفت قرآن
 و خلاص و حضرت شاه نجف خصوصاً در باره شهید طیف ازل تا باخر کمالا یعنی علی مرتضی
 طبع افادات الهی و مجلسی و الکاشانی تا آنکه بروایت شما حال و صایا و کتب سلطان
 کربلا و خطاب الهی بالذات با شانش در جائیکه آیت تطهیر و لو است تعلق دارد با یقین
 خارج از اهل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیده النساء السجده سیده الانبیاء در زمره

مقدمه این بیت هنوز ریب و شک پیرامون اهل بیت قص کرد و چو سنی ترش بر شنی که گوشه و
پوست او بلکه دعاییم به نشناید تبهایی دراز از لوازم و عوارض آن مذہب نشود نمایافته باشد
کما قال النخالفون فی حق خلفاء الراشدین و بعد از اسلام از عمده نریں شایسته شریقه
که مدار فضیلت و اکسلیت تواند بود محسوس مانده و بزبان متناخر بجهت شش لینه بنوی بر سیده
و آخر الامر مقتضای تقریر معنی جو سیت که کل شنی بر جمع الی صمد مجروحان است یا کائنات
صلی الله علیه و آله وسلم فردی درباره حضرت امیر بهم رسانیدد آ وقت مهجود سریم نه
ترشیده باشد کما فی تفصیل در زمره فادسه این بیت داخل اند فاعبثوا یا اولی
الالباب و قولوا ان هذا شنی عجاب اما دعوی دل پس ملاحظه کافی براسه آن لبینه
و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب شافی روشن میگردد حیثیت قال و بجای فی الایام
و الخمیسین من الثامن و المائت ان اهل بیت کل نبی او مسیحا و علی هذه یکن ان یکن
دخول فاطمه علیها السلام فی المیتة باعتبار آنها رسید صایه اهل البیت کما مر
توضیح آیت سوره الاحزاب و اولو الارحام بعضهم اولی بعض فی شرح
اول السابق و یکن ان لا یکن داخل فی اهل البیت یعنی در حدیث پنجاه و چهارم
از باب صد و هشتم خواهد آمد که اهل بیت مرتبی خلفای اوصی باشند و چون جناب سیده
امام و خلیفه نمی تواند شد پس باین اعتبار که مادر ایما الهما است و وسیله و وصی بودند
اوصیاء است ممکن است که او را در زمره اهل بیت بشکلف بکنانیم و ممکن است که در اهل بیت
داخل نباشد انتہی خلاصه بر عاقل تیر بر شش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی ایراد
لفظ امکان حکم بشکرت فاطمی ضعیف دانسته حقیقه اشعار بدان میکنند که ادخال او درین
زمره از محالات است کما اشیرنا الیه فی تلخیص معنی الیه نیز اگر بگویم ریت کافی بدون شخص
از اهل بیت مسلم و صایت و خلافت اوست و این فرع زکورت است پس حکم مانده
او در اهل بیت از استحکام عقیده و نقلی خواهد بود و اولیاد و وصیت که بعد ازین ترسیبها هنوز

دعوی مزید ولای اهل بیت در سر باشد عجب نیست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث
 و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات می پندارند و ازین مقامات بخاطر غلب
 فحیم مکرر شده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سید می نمایند و در اضرار
 او از مره اهل بیت می کوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاع فتنه که بر خلفای راشدین
 است اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون معاذ الله که احدی از ائمه مجتهدین کلام بحیف
 که باعث اضرار اصل الاصول ایشان از اهل بیت باشد شکم تواند شد که اهل بیت بر بنی
 خلفای امویها شدند زیرا که قرآن مجید باین معنی ناطق است که ازواج نبیاء و اولاد
 شان فسلک اند اولم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه لم یجد حکایتی عن الامام
 المعتمدین حین خاطبوا ساره زوج ابراهیم الخلیل علی نبینا و علیه السلام
 العجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید یقول
 العبد الضعیف مستعینا بعلیهم الصواب وفضل الخطاب الموفق لا فحاشم
 الحائذین عن الحق البتة هی حسن الجواب . هر چند بباد نفس گرفتن همدگر از عرصه
 دوازده عادت مناهرین سر تقین اعنی اهل سنت و جماعت و فرقه اثنا عشریه شده است مگر
 این قاصر النظر سوا سید یوسف اعجز ندیده است که کسی از علمای حنفیه زبان را ناقص
 شان ایمره طاهرین افلاک که سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الوده باشد
 و ارتکاب سوی ادب نسبت باصحاب نبوی که نهاده شیوه طایفه سنی نیست و
 و الاجاب معاویه و جناب عمرو عاص احق باین امر بوده اند الا فاضل معاصر که در تالیف
 خود شان سنی بنسبتی الکلام جایجا بتعریض صریح و کنایه افصح من التصریح مرتکب اساءت
 ادب بجناب عرش قیاب ایمره هدی عم شده اند و کونیا وجهه تبسمه کتاب
 باین اسم بهیر است که انتهای کلام تبرک ادب ایمره معصومین سلام الله علیهم
 شده است و هم بجزم مقبولیت عن الشیعه بعض اجلائی اصحاب کبار را که شنی علیهم

۵
 از زبان وحی ترجمان حضرت رسول الثقلین و ممدوح فریقین هستند زیرا
 مرفقه اند و این امر از اولیات فاضل ممدوح است مگر چون این معامه در میان
 روز جزا و خود فاضل مستغنی عن الوصف و الثناست این کمران بجوابش زبان
 نمی دهم مگر آنچه درین مبحث اعتراض بر فرقه اثنا عشریه در باره حضرت سلمان و
 نظر اس شان رضی الله عنهم الرب الحنان کرده اند جوابش بر ذمه این فقید الاله
 میچمدان است لیکن موقوف بر استعلام دو سخن یکے آنکه قضیه سلمه فریقین
 کرامت اولیا حق مسلم فاضل موصوف است یا نه و غیر ظهور خرق عادات
 صوفیه و شایع این طائفه مروی و متون کتب و دفاتر زبان مشحون است طریقه
 واقعیت وارد یا بر حکم فاضل ممدوح محض سغیری و یا از قبل شدید کالشبهه و خصمه
 بوده است دویم این اصحاب که سخن در باره شان رانده اند در جلالست قدر و عظمت
 مرتبه از اکثر اصحاب امتیاز دارند یا نه مترصد ایشان و تا بعد از ان جواب ثنائی که در شان
 پذیرد و بالفعل سخن و کلام فاضل قزوینی متعلق بجدت ان اهل بیت کل نبی او
 میرود که فاضل معاصر بنیم خوشیستن ترمه غراب یافته اند و حال آنکه اصحاب اعتراض
 حدیث معصوم عم دار و نیست و براس تحقیق مناط ضرور هست که اول موارد مختلفه

استعمال لفظ اہل بیت کہ پرتوانند از ساحت در کہ فاضل معاصر نشدہ و ہمین معنی
 سبب بنام الفلظ علی الفلظ افتادہ بیان کردہ شود و آن انیکہ ترجمہ لفظ اہل بیت
 بفارسی مردم خانہ است و این کلمہ گاہے باعتبار سکونت باستعمال می آید و
 درین اطلاق جملہ ساکنین خانہ حتی عباد و امار شریک اند و تکلیف از دلج کہ بسبب
 خصوصیت لازمست و مخالفت بالبعو کہ داشتہ اک بتدبیر منزل نیز لہ صاحب خانہ
 میباشند و گاہے باعتبار نسب اطلاق میکنند و از لفظ بیت و دو مان مراد میگیرند
 و درین اطلاق نقطہ فروغ آن شجرہ و نتیجتاً آن اوجاق معدوم میباشند لاغیر
 و درین اطلاق بمجاورات اومان بتادرسوی ریال میکنند لا النساء و ان کن دخلتہ
 - فیه و تذکر لفظ اہل من حیث اللفظ مود انمینی است و حدیث نیز در این ارقم فرمودی
 بعلیح مسلم کہ من علی الیہ ازواج مطہرہ و از اہل بیت خارج شمرده و گفتہ کہ زوجہ بیشتر
 است کہ بحیث ملاق خانہ خودش میرود و از اہل بیت کسانی را کہ صدقہ بر آنها حرام
 مراد گرفتہ متنبی بر ہمین معنی است و گاہست کہ شکلم اشخاص معین را از صفیق نیز گویند
 قبیل ہذا خطاب مخصوص میسازد و اہلسنت کہ از واج مصطوی میر مخاطب بآیت تطہیر
 یا شریک میگنند بمعنی اول یا ہوس بمعنی ثالث کہ معنی ثانی در بارہ از واج تطہرات
 نسائی ندارد و اثنا عشر یہ کہ از حکم ابن ابیہ خارج می شمرند بمعنی ثالث بحکم احادیث
 متفق علیہا بین الفریقین کہ فائز در وجہ استفادہ و شاید عمل برین دعوی است

والا باعتبار سکنے ازاج احتی باین اطلاق ہستند و رب غرض اہل کہ خطاب ملائکہ را
 بحضرت سارہ ۲ حکایت فرمودہ بمعنی اول است و معنی ثالث ہم محمل و اذا
 و قریمہ فاعلموا ان لا یصل غبارا عثر من الی ذیل عبارتہ الحدیث اصلا ولا یلزم منها
 خروج سیدہ نساء العالمین من اہل البیت سلام اللہ علیہا شرح ابن مجمل آنکہ
 بدیہہ است کہ از لفظ اہل بیت درین حدیث خبر اہل بیت بمعنی انسب ارادہ توان
 کرد و بشرحیکہ در معنی ثانی مبیین شدہ و متباور از لفظ اہل بیت باین معنی در حال آن
 خاندان میباشند پس بالفہوم بل بالنسب الیضا حاصل حدیث نیست کہ اہل بیت
 بنی اہل حال او سیارہ و قریمہ جلید برین معنی آنکہ بالفاق اہل مل سماویہ صایت
 نینوان نیرسد و نیز از مطلق فرد کامل مراد میباشد کہما قال بعض الفضلاء عند
 توکرید الحدیث و ہو مسلم عند البطلان و مقصود از ارشاد این حدیث نص بر انبیا غیر اہل
 اوصیاء و انبیاء نبیباشند و اگر از عہد جناب ابوالبشر آدم ع تا عہد سیدہ الامام
 حضرت خاتم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متبع کردہ شود و صابت اگر واقع شدہ است
 خبر باہلیت رسیدہ است پس فاضل معاصر کہ بکلمات سنجیدہ این حدیث را بخونم
 کفۃ اعتماد و تیرک طول لسان مانع است خبر نیکہ بادت اللسان گویم و ذکر حدیث گویم
 ارے چون این حدیث نص است در بطلان خلافت خلفائے شان بخونم
 نخواہد گفت چہ خواهند گفت و اگر سکا برسے را این تفسیر منہج مزین متابع

کیش با هنوز از سهام خالی نیست فاستمع لما اصدع بالحق وکن منصفاً است
 زعمنا لا تنصفنا نکر که علم بربان از صناعه منطلق از یقینات او مسلم کافیه عقلاً
 و مثل جزا کلی طب منفق و بالذات و در مجلس مسین و مبرهن که قضیه مهمه و حقیقت
 جزیه میباشد قضیه ان اهل بیت کل بنی اوصیاده بلاریب جمله است پس
 و حقیقت مفاد حدیث ان بعض اهل بیت کل بنی اوصیاده هست و اگر بعرض
 محال کلیت قضیه هم متحمل میبود اهم کرمی از جزیه گرفتن قضیه نبود والا
 معنی عبارت حدیث چنین باشد ان کل اهل بیت کل بنی اوصیاده و لا یقول
 نه من له ادنی مسکنه فان مدح سیدة نساء العالمین بهوجب هذا الحدیث من
 اهل بیت الطاهرین و عده اینچه شد و مدور الترافع کرده اند جمله منعکس باقی ماند
 کلام بر کلام فاضل قزوینی منقول اما اولاً پس حقیقت حال این است که من
 فاضل مزبور سوے جزیه بیت قضیه و دلالت لفظ اهل بیت در حدیث بر رجال
 مبارک نموده و توهم تعارض حدیث مذکور با دیگر احادیث بخاطر مغرک الیه
 حاکم گرفته بکسر تاویل جمع افتاده حال آنکه اصلاً تعارض نبود کما شرح و بحاله
 فاضل مدح قول شان و خلاف اجماع و ایضاً لیس بهیسا محاله

از زبان وحی ترجمان حضرت رسول الشاقین و مدوح فریقین هستند نیز زبان
گرفته اند و این امر از ادبیات فاضل مدوح است مگر چون این سال در میان ملک
روز جزا و خود فاضل مستغنی عن الوصف و الثناست این کمران بجوابش زبان حضرت
منی دهم مگر آنچه درین بحث اعتراض بر فرقه اثنا عشریه درباره حضرت سلمان و

نظر اے شان رضی الله عنہم الرب النان کرده اند جوابش بر ذمه این نقیضه لا کس
هیچیدان است لیکن موقوف بر استعلام دو سخن یکے آنکه قضیه سلمه فریقین لینے

کرامتہ الاولیاء حق مسلم فاضل موصوف است یا نه و نیز ظهور خرق عادات که از عرفان

صوفیه و شیخ این طایفه مروی و متون کتب و دفاتر زبان نشون است طرے از
واقعیت دارد یا نه بر علم فاضل مدوح محض مفتری و یا از قبل شیعہ کاشفیه و خضیه

بوده است و دوم این اصحاب که سخن درباره شان را بنده اند در جلالت قدر و عظمت

مرتبه از اکثر اصحاب امتیاز دارند یا نه متبر صدر شاد و تابعه از ان جواب شافی گذارنش

پذیرد با اجمال سخن در کلام فاضل قزوینی ^{بتحقق} بحديث ان اهل بیت کل نبی او میا و
میزد که فاضل معاصر بر علم خویش تن ترة النراب یا نه اند و حال آنکه اصلا اعتراف منی بر

حدیث معصوم ۴ دارد نیست و برای تحقیق مناط ضرور است که ادل بود و مختلفه

استعمال لفظ اهل بیت که پر تو انداز ساحت بد که فاضل معاصر نشده و همین سبب
 مسبب تبار الفظ علی الفظ اقتاده بیان کرده شود و آن اینکه ترجمه لفظ اهل بیت
 بقاری مردم خانه است و این کلمه گاهی باعتبار سکنه است استعمال می آید و
 همین اطلاق جمله ساکنین خانه حتی عباد و انا و اشتریک اندک لفظ از و اج که بسبب
 خصوصیت لازم است و محاطت با بقوه و اشتراک بتدبیر منزل بمنزله صاحب
 میباشند و گاهی باعتبار نسب اطلاق میکنند و از لفظ بیت و دو مان مراد میکنند
 و درین اطلاق فقط فرع آن شجره و تنبیه آن اوجاق معدود میباشد لا غیر
 و درین اطلاق بمجاورت اذ بان بنا و سومی رجال میکنند لا النساء و آن کنی و اخته
 هینا و بدیه لفظ اهل من حیث اللفظ مود انهمی است و حدیث زید بن ارقم در
 صحیح مسلم معنی الیه از و اج مطهره را از اهل بیت خارج شمرده و گفته که بیشتر
 است که بجهت طلاق نمانه خودش میرود و از اهل بیت کسانی را که صدقه بر آنها
 را بر گرفته منتهی بر همین معنی است و گاه است که متکلم اشخاص معین را از صفیقین
 قبیله یا بنحباب مخصوص میبازد و اهلست که از و اج مصطفوی را مخاطب بآیت تطهیر
 یا اشتریک میکند بمعنی اول یا بهوس معنی ثالث که معنی ثانی در باره از و اج مطهر
 مصاعی ندارد و اثبات نشد که از حکم این آیت خارج می شمرند بمعنی ثالث بحکم احادیث
 متفق علیها بدین التفهیم که فایز در وجه استفاضه و شاید عدل برین دغوس است

والا باعتبار سکتے ازواجِ احسن باین اطلاق ہستند و رب عزوجل کہ خطاب ملائکہ
 بحضرت سارہ رحمہا کی فرمودہ بمعنی ازل است و معنی ثالث ہم محتاج نہیں
 و تیممہ فاعلموا انہ لا یصل عبا را عتر ارض الی ذیل عبارتہ الحدیث اصلا و الیہم مہما
 خروج سیدہ نساء العالمین من اہل البیت سلام اللہ علیہا شیخ ابن مہمل کہ
 یہ ہے است کہ از لفظ اہل بیت و دین حدیث جز اہل بیت بمعنی نسب اراستہ
 کرد و بشرحیکہ و معنی ثانی یہین شدہ متبادر از لفظ اہل بیت باین معنی رجال آہل
 خاندان میباشد ندیس بالمفہوم بل بالمنطوق ایضا حاصل حدیث اینست البیت
 نبی ای الرجال اوصیاء و قمریہ بعلیہ یرین معنی انکہ باتفاق اہل مل سماویہ و صابیت
 نیسوان نمیرسد و نیز از مطلق فرد کمال مراد میباشد کہما قال بعض الفصلا عند
 ذکر ہذا الحدیث و ہو مسلم عند العقلاء و تصور از ارشاد این حدیث نص بر انکہ عبرا
 اوصیاء انبیاء یمینباشند و اگر از محمد جناب ابوبکر آوم عم تا عہد سید الانام
 حضرت خاتم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع کردہ شود و صابیت اگر واقع شدہ است
 جز باہلیت زسیدہ اخت پس فاضل معاصر کہ بکلمات سنجیفہ این حدیث موضوع
 گفتہ اعتقاد تیسرک طول اسان مانع است جز انیکہ بادرث اللسان کویم و گرچہ کویم
 و چون ابن حدیث نص است در بطلان خلافت خلفائے شان موضوع
 نخواہند گفت چہ خواہند گفت و اگر مکارہے را این تفسیر صحیح صریح افشاء عہد

کیش مانہوز از سہام عالی نیست فاستمع لما اصابہ بالحق وکن منصفاً
 ذمنا لا تمنعنا شکرہ اگر علم بران از صناعت منطلق از یقینات و مسلم کافیہ عقل است
 و نقل خبر عملی طب منقود بالذات و در مجلس مبین و میرین کہ قضیہ ہمہ در حقیقت
 جزوہ می باشد و قضیہ آن اہل بیت کل نبی اوصیادہ بلا ریب ہمہ است پس
 در تحقیق منقاد حدیث ان بعض اہل بیت کل نبی اوصیادہ است و اگر خبر
 محال کلیت قضیہ ہم متحمل می شود تا ہم کرر سے از خبریہ گرفتن قضیہ نبود و الا
 منہ عبارت حدیث چنین باشد ان کل اہل بیت کل نبی اوصیادہ و لا یقول
 بہ من لہ اولیٰ مکتہ فان خروج سیدۃ النساء العالمین بموجب ہذا الحدیث از
 اہلبیت الطاہرین و علی ہذا آنچه شد و مدور الترام کردہ اند جملہ منعکس باقی مانہ
 کلام بر کلام فاضل قزوینی منقول اما اولاً پس حقیقت حال این است کہ وہب
 فاضل فرور سوسے خبریہ قضیہ و ولایت لفظ اہل بیت در حدیث بر حال
 مبادرت نکردہ و توہم تعارض حدیث مذکور باو گرا حادیث بخاطر منہ ایہ
 جا گرفتہ بقدر تاویل جمع افتادہ حال آنکہ اصلاً تعارض نبود کما شرح و مقالہ
 فاضل محمود قول شاذ و خلاف اجماع و ایضاً لیس ہو سامحہ اللہ

من یدالیه الا عنان نقوله هذا لعمارة به و علی هذا اگر فاضل معاصر این عبارت
 بایه جرح و نقص بدست افتاده بود معن بر کلاش میگردد بحق کافی امامیه که در این
 نصیب این شد و در گذشته از ادب محصلین و ذوی النصفه بر اصل نایه بعید دیگر گویم
 که تحجب از خشونت اعلام قضا بر زبانم زده است و اگر گویند که رسم ستم در میان
 علمای فریقین است که از کلام علمای جانبین استناد کرده اعتراض بر نهاده
 هم دیگر میکنند و از آنچه تو گفتی این قاعده برهم میشود و ما را هم میرسد که بکلام هر
 عالمی از زمره ما استناد کنی همچنین جواب دیمیم گویم سلما لیکن انقیاد هم تقصیر
 دارد و بیشتر استناد با احادیث و روایات خودی بطریق خصم و مذموب استند
 که به سبب اتفاق موقوف به و نهجت نقدان احتمال خرق و اختلاف مختلف
 بالقرینه میباشد و بتدریج کلام علماء که فی حد ذاته موقوف و دال بر تأیید مذموب
 مستند باشد استناد میکنند بکلامی که فاعل در آن منفرد و وجوه خلل در آن
 ظاهر باشد نقص بر مذموب طرف مقابل توانگر چنین نقص و انزام مخصوص
 قایل آن کلام می باشد نه مذموب آن فرقه و صریح است که این تاویل ملا خلیل من
 قبل نفسه کرده زینهار مستند از ارشاد معصوم یا افتاده اسلاف کرام

هزار و دو خط از غیر معصوم بعد نیست و اما ثانیاً پیش کلام فاضل مدد مرح مستلزم
 محذور نیست چه غیر معصوم از روئے احتمال اولین قائل شمول المیست
 بحضرت سیده النساء العالمین بسبب وسیله وصایت و ولایت اوست
 ازین مرتب شرف جناب عصمت نیاپ پیدا است که بواسطه جناب معصوم
 بقیه المیست قاتر این مرتبه عظمی شدند و با احتمال دومین تصریح کرده که اگر کلمه
 المیست داخل نباشند در کلمه نقل داخل اند حبث مال و ممکن ان لا تکنون
 و اختل فی الثقل از روئے حدیثیکه ذکر کرده و هو قوله صلے الله علیه و آله و سلم
 اللهم ان یکل فی الاثقال و هو لا یلبی و یقلی مکر فاضل جمله و کمون داخل
 فی الثقل را عمده ذکر نکردند و این از ان قبیل است که تصریحش از ادب فقیر
 مانع است و آنچه از لفظ امکان ضعف قول استنباط کرده بایس طو السالم
 بران ریخته اند بحجابه و و اخیر ماه بقدر رسم خیال نفیر بودند که هرگاه دو احتمال
 بلفظ امکان ذکر میکنند ایراد لفظ امکان اکثر بجهت حصیرین الاحتمالین بسیار
 نه دلیل مرجوحیت و الا قولین مرجوح باشند و این نیز ما نحن فیه خلاف
 را داده قائل است لیکن دخول و عدم دخول را مرجوح نمیتواند گفت و ملاک

انیت کہ اگر بن الکون من اهل البیت والعصہ ملازمت میبود و مانجہ فاضل معابر
 فاضل قریبین یعنی میگردند بجا بود و بر میست که من الامرین اصلا ملازمت
 نیست کلمہ نسبت بہرہ معنی کہ در صدر کلام بیان کرده شد بر مردم خانہ فانی
 و انی الا ان لی پذیرد و جناب کبریا کہ خطاب ملائمہ را بجناب ساہچکایت
 فرمودہ جناب مدوحہ بالاتفاق معصوم نبودند و در رتقم علمائے سینہ کلفظ
 المہبت و رایت تطہیر بحق ازواج مطہرہ سلام اللہ علیہن منقولہ و ایضا شکر کا قائلیند
 قایل عظمت ثنائی نیستند و زید بن ارقم را کہ تمامہ اشخاص محرم علیہم الصدقہ
 را داخل المہبت گنہہ احدی از انہا نثر و سینہ معصوم نیست و این ہمہ حمید
 بتوسی خاصہ سربین رفت و الا امر کیہ سلم خصم با حاجت سند چیست
 قاین المذاہب ہر گاہ ملازمت من الامرین نباشد و قائل معترف عظمت
 حضرت پیغمبر و شمول لفظ ثقل بانجناب باشد از قولش بعد شمول لفظ
 المہبت باسناد اتہالین نجبت عدم صلوح و صایت لاناوثرہ از روئے حدیث
 مزبور کہ اتہالین منقصہ نشان بری ارشین بضعہ رسول الثقلین لازم نمی آید
 نمای مخدوم و فی ذلک لمحض کہ بسبب فقدان ادراک اختلاف موارد

استعمال نفذ اہل بیت و عدم انک تمیق در سنی حدیث فاضل معاصر ابو ہاشم
 و در از کار و مگر فتنہ و کشف القناع عن وجہ الحق فالحمد للہ علی الایاج الحق و الصلوۃ
 و السلام علی اہل البیت المطلق و علی عترۃ الدین ہم یومایتہ دون غیر ہم حق
 ہستی لفظ اقول و الحمد التوفیق جناب موصوف باوصف دعوت مستند
 مانہ از اصولیہ و اخباریہ بسوی او کتاب ہستی الکلام و عدم تیران
 الی یومنا ہذا چنانچہ در رسالہ المکاتیب لروثہ الثعالب و القراہیب
 باعتراف شان عنقریب مضبوطی شود و انچہ کا د کا و کردہ و دوقی چند گرد
 آورند و نزد فقیر کترین خلایق فرستادند باعث سران ست کہ اہل حق
 از غایت سرور و نشاط و مالی بعد از مطالعہ آن در پیرین گنجند و شکر انیر و
 کار ساز بندہ نواز زیادہ از طاقت بشری بجا آرد زیرا کہ اگر منتہای
 کوشش کہ این رئیس امامیہ بجا آورده و دل خود را با تشنگی سوزہ
 زمین و آسمان را بہم دوختہ سمت ظہور نمیکرفت بخواب بعضی از عوام اہل
 حق و صماہر جمع از خواص شیعہ متطرق میشد کہ شاید کسی از علما بر و کتاب
 ہستی استطاعت داشتہ باشد اکنون کہ این افادات جدید نزد بندہ مخلص

قدیمِ بلاغ داشتند این اوراق را در زمانه پادشاه گشتند راه
و هم مسطور کشته و خبر نه مسدود شد و در قلوب کافه خلایق از فیهن مبین
نام حاصل گشت که لایطعون جوابه لا یلیلوا لا کثیرا و لو کان بعضهم بعض
فیهما بلکه هر کسی را یقین کلی بحصول انجامید که این بزرگان خصوصاً رئیس
ایشان زینهار بر فهم مطالب کتاب مسطور بقدرتی ندارد تا بروی قاصح آن چه
رسد مرزا محمد رئیس الاخباریه هم در بلده لکهنو و هم در آن ایام که او شان
در بلده کانپور رسیده مازم عتبات عالیات بودند گفتند که جمعی از شیعه
ساکنین و ازین هر دو شهر سوال کردند که سبب چیست که علمای اینجواب
کتاب دیگر قصد کردند و حوصله ماے خود را فایده نمودند بخلاف نهی اکلام که
بر دو نفقش محقرین عجز و تصور اند گفتم صاحب منتهی اکلام سخن خود را غالباً
بر احادیث ایامه اظهر بارانده و علمای شیعه درین علم و امانده اند و نیز اقوال علمای
خود را کمتر و خل و او و دیگران از اسیات را کمتر آورده اساس کلام خود را
بیشتر بر اصول و قواعد نهادند و علمای این دیار چون ماستی درین امور داشتند
بصاحت و تعاونت و این بر چند نهی و کسے را توهم دزدگیر و که این نقل

۱۴
وحکایت حجیت را شاید زیر که در رساله مذکور که مکاتبت مخاطب بمعی را در این
ذکر کرده فوائد و تالیفات را که بر آن مترتب شده بود بقدر ضرورت بیان میکنم هر چه
میگرد که خالصا صاحب جامع الکلیات نوع انسان را اقرار بخیر و قصور خویش نمک
تمامی علمای شیعه از اصولیه و اخباریه دارند و این مقصود را که حال زار را بهایه
بیکاییکه با سامی بعضی از متجربین امامیه نامزد کرده و ادای فرزند و از فهم فرست
بهره ندارند و مکتوب الیه که نام او ملا نورالدین حسین است و سیاه و سپید زان را نیک
دید و گرم و سرد و زکار و چشیده (نیز اعتقاد باین معنی مطابق اعتقادشان بود
که خبر آنکه هر کسی بر روین کتاب تادریست حتی که از آن مخالف جلیل که
کاتب و مکتوب الیه بقلم داود انیم عیان است که تردد در مصیقت اندر ب خود
بعد از مطالعه منتی الکلام دارند و سرای خوش را گاهی بدو یار و زمانی بسنگ خار
ریش میکنند و انشا الله تعالی انهم مطالب و مقاصد بعد از این شهرت رساله بطور بر
خاص و عام خالی میشود و لذت آوازه و تمام جهان و جهان نیان می افتد قوله
يقول العبد الضعيف آه قول رسم و امین حضرت متشعین مدین فرمود که
ال بیت ظاهرین از قدیم و حوث بر آن قرار گرفته که نخستین تش و جهان زنند

چون بلند شود آبپاشی مشغول شوند و اول اقدام بر جوی حجامانید هرگاه نبات
محو کشد و آب آنها را بجا پیشین و غراواری و سینه کوبی و هوگواری و ازین

و از احوال خود را بر اعناق دیگران اندازند تا عوام را بطال فحیل اطلاع

بر حقیقت حال دست بهم نهد نظر نکنی با فعال تدما می اما میه یعنی جماعت کوفیه که

برای اثنا عشری بودن شان و زیادت ثواب کما نفع درجات آنها چه روایات

و احادیث که اسماء عظام این قوم در زبان خود نگاه داشته اند و صاحب الاعیان

مشین و قاضی نور الله شهید نور جهان زن شیر انگن خان با صلااح متعلقه

آن قدام و غیره نسبت خود چه و فائز که بد اسح و مناقب شان بر صفحات کتاب

نکاشته اند و اکنون که بخیه بزرگی کار افتاد یعنی و لگو نیم هم و از نا تمین مرانی

بزرگان هدی آن روایات را بسبک نظم کشیده بر کس می خفی تواند بود که کوفیان

بیوفاز قدما و قوم چسپا و دوزده هزار اخلاص نامها نیز حضرت شهید کربلا نیز

کلماتی البحار و غیره و آخر بعد از احزاب و الحاح بیشتر باعث بران شدند که بحباب

از حرم مکه معظّمه را و ابوالحسن فادکر متقیه با کس و کو صحاب خویش منفعت

نمودند چون مجید الله زیاده تمها و بکوفه داخل شده بکده با شهید و تبرکات

کوتیایان غدار پرداخت با وصف کثرت افراد که از زانغ و زغن زیاده بودند
 و مثل مور و بلخ می نمودند تا هزارانواقتند و زناقت حضرت مسلم را ترک ساختند
 و مرد و غا و عمل باختند بلکه بطبع دنیا نیز مرد و لشکر شقاوت اثر منسلک گردیدند و بیشتر
 بر روی مهمان گردید علیه و علی و ریت و شیعه الاف التحیه و الشاکث و نه
 یحس السافرین ابوالقاسم بلخی را تصانیف خویش که در نقص نه هب علیه
 نوشته و امام الشکلیین انار الله برانه در کتاب ریاض و علامه مصری یحیی بن
 احمد نظام المله و الدین در کشف الاستار و دیگران از مناخین در کتب دیگر
 پرده از روی کار با حمال و تفصیل برداشته اند و وجه لقب این قوم را
 برین وجه ذکر کرده صاحب عجب العیاب بگوید و لما وصل الحسین
 الی الکائن الذی دفت فیهِ الحاربه و قتل رجاله و بقى منفردا الطریق الملقبه
 الذی کتبوا علیه و قد عرفهم فنادی بهم باسماءهم فقال یاشیت ابن ربیع یا حجاز
 بن الجیر یا قتی بن الاشعث یا زید بن الحارث المکبته الی ان قد نوت لشار
 و اخضر الجنان تا ترم علینا فانک انما تقدم علی جنود مجنده فقالوا له لم تصل
 فقال سبحان الله و الله لقد فعلتم و لم ترقبوا الا دلا ذمه انتهی و لیکن چون
 مغایر نقیب کمیش روایات این بزرگان کجا بگوشش خویش میسر و ناگزیر از

از کتب معتبرہ شیعہ یکدو حرف نوشتہ می آید کہ خاتمہ المحدثین ایشان ملا باقر مجلسی
در مجلد عاشراں بحار الانوار پنجہ آورده محصلش بفارسی این است کہ ہر گاہ امام حسین
در ذوالہ رسید خبر شہادت حضرت مسلم وہابی وعید ائمہ بکوش مبارکش رسانیدند
را را اگر سبت و مکتوب را بر حضار بخواند و فرمود کہ شیخہ ما دست از یاری ما باز
داشتند و ما را بعد از طلب مخدول کردند و دقیقہ از عداوت فرو نگذاشتند ہر کہ
از شما جدائی را قصد کند بے تکلف جدا شود کہ بروے حرفے نیست مقارن
اینحال بسیاری از مردم راہ یمن و شمال اختیار نمودند و اہل مدینہ و بعضی از انہا
کہ نیت خالص داشتند و در اثناے راہ شریک شدند دست بدامن رفاقت محکم
نزدند نتیجہ محصلہ و نیز در یمن مجلد جائیکہ کلام بلاغت نظام امام حسین با استقیار کوفہ
منقول است و درین صفحہ عبارت عربی از کتب الحق گذشت صریح ازان معلوم
تواند کہ شہیت ربیعہ و قیس بن الاشعث و نیز یزید بن الحارث و مانند ایشان کہ رؤسای
لشکر شقاوت اثر بودند مذہب شیعہ داشتند و اہل صفائین در کتابت خویش یاد کردند
کہ اسباب قتل و قتال مہیا کردیم و امامی و پیشوائی جز تو نداریم و می خواہیم کہ ہمراہ رکاب
سعادت رضاب و ما را از جانترین و ظالمین برآریم و داد رفاقت دہیم و در کتاب
مواظع منقول است و ہم دیگر کتابہائے قوم نیز بران گواہ است کہ چون مرد متوہ
یافت و بمعبرہ آمدند کرد کہ اے اہل کوفہ ما دران شما بمانم شما گر فتنہ گردانیدیند
شاید تہ بزرگ دارا بودہ ہاے دروغ طلبید و اکنون شیر بر روے او
کشیدید و او را خضت بگشتن نمیدہید و آب فرات را کہ یہو و نصاریے
و مجوس و سگ و خوک می آشامند با دو اہلیت او روا نمیدارید با اینہم بیوفا
ہاے قدمائے شیعہ کہ از کتب فریقین گوش کردے کوفیان سہ حیا بعد
از شہادت شہید کر بلا رسم ماتم و شیعوں را آغاز کردند و بنا لہا بے خبر خراشر

زار زار میگرایستند چون گذر اهل بیت برین قوم بد نهاد افتادند و نمودند سبحان الله
 هرگاه شما خود ماتم کنید و سینه را در مصیبت ناکو بید دیگر کنید که مار کشته باشد چنانچه
 کتب مقاتل و مواعظ و مانند آن باین مکتب و مزید تسبیح ناملق و در منتهی و از آل العیز
 از کتب شیعه ثابت که قریح باب تخلص از صدر اول امامیه است که حضرت امیر لعن
 و طعن در باره ایشان کردند بسبب آنکه چند بار بنجاب را آماده پیکار ساخته راه قرار
 پیوند و درین مقام که سخن از تسبیح خا ذلین اهل بیت طاهرین و مکائد منافقین می رود
 و حال کوفیه بیو فاضلین اسرار آنکه پدای از قدام اثنا عشریه مذکور میشود بسیار
 از اصول رفقه یاد دارم که بحال آسانی بمنزل مقصود می برد بطور نمونه روایت
 اعمور المحدثین که او را امام المتبصرین قرار دادند و بخش این باب الالباب رئیس بابیه
 در مقبره که بر باب کوفه است نهادند و تا سالها بسوگواری افتادند و اعموریش دین
 رساله با ضما تم عجیبه و نوایم غریبه از کتب شیعه عیان خواهد شد بحد و گوش باید شنید
 و بهر دو چشم باید دید که او در باب کراسته التوقعت حدیثها آورده که آغازش نیست
 عن ابی حمزه الثمالی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول بان ثابت ان الله تبارک
 و تعالی قد کان وقت هذا الامر فی سبعین فلما ان قتل الحسین عرشد غضب الله
 علی اهل الارض فاخره الی اربعین و لانه فخذ ثاکم فاذا عتم الحدیث فکشفتم قناع سترکم
 یجعل الله بعد ذلک و قاعدنا و یحمد الله ما یثابرو بیث و عنده ام الکتاب قال
 ابو حمزه فحدثت بک ابا عبد الله ع فقال قد کان ذلک شارح و شرح فارسی میگوید
 که شیخ طوسی در کتاب غیبت النجاشی را باین روش ذکر کرده عن ابی حمزه الثمالی
 قال قلت لابی جعفر ان علیا ع کان یقول الله السبعین بلا و کان یقول بعد الیلا
 و تخار و قد غضت سبعون و لم تراخا فقال ابو جعفر بان ثابت ان الله یحیی راعی
 مذکور بجهت امام باقر گفت که جناب چه میگوید که با تسبیح بیست و نه و بیست و نه

و اینهم که بعد از سختی و بلا و تنگدستی فراغت و کشایش است و بالیقین مدت
 مذکور در گذشت و ندیدیم که در فاهی صورت است امام باقر فرمود بر ترجمه شایع
 که اے ثابت بدستیکه الله تبارک و تعالیٰ بتحقیق فراغت او شیعہ ماتر و یک
 متعین کرده بود ظهور این امارت آنهم پس از در سال هفتاد و هجری پس چون
 کشته شد حسین ع سخت شد غضب الله تعالیٰ بر مشرکان اهل زمین
 پس تاخیر کرد بر اے خدا لایق مشرکان تا سال صد و چهل و هجری پس حکایت کردیم
 شمارا با سراسر خود پس فاش کردید حکایت مارا لکثر و دید برده سراسر امارت است که آن
 نیز بفرغت او شیعہ ماتر و یک متعین شد و چون فشاے سرگردید از آن زمان که نیز
 تاخیر شد و نگردانید الله تعالیٰ بر اے آن ظهور دولت و مقربین نزد ماد محو می
 الله تعالیٰ از زمین فضل خلایق آنچه را که خواهد از اعتقادات و اثبات میکند آنچه را
 که خواهد و نزد الله تعالیٰ اصل کتاب است بیان این آیت از سوره بقره شد و حدیث
 سوم باب بست و چهارم کتاب التوحید که باب البید است گفتند یومئذ پس حکایت
 کردیم این حدیث را بر اے امام جعفر صادق پس بر اے تصدیق آن گفت بتحقیق
 بود آن انتهی بلفظ تقریر و دلیل از ما بعد شهیدین احادیث نیست که اگر کشندگان
 امام حسین که انجناب را طلبیده یوفائی را با مصاصه مراتب رسانیده امامیه اثنا
 عشریه نباشند ظلم باری عزوجل لازم می آید یعنی چنین گناه از عزرائشان صدور
 یا بدو شیعہ اثنا عشریه بسبب فراغت و استدا و غیبت امام دوازدهم که اعتقاد و با
 مذہب ایشان است و غیبت او باعث کمال گمراهی و جانکاهی است معذب
 شوند و در غالب اوقات ذلین و خوار باشند و هل هذا الا ظلم صریح و لزوم مذکور
 مثل آفتاب نمرود است زیرا که از منطوق حدیث پیداست که اگر امام حسین را
 شهید نمیکردند و مخالف بعد از دعوت انجناب نمی نمودند فراخی بر اے شیعہ

در سال ہفتاد و ہجری مقرر بود چون این دغا و غل و نفاق و دخل از ایشان صدور یافت حق تعالیٰ محروم گردانید ایشان را از ان و ذلت و مسکنت بر ایشان مسلط نمود و بمقتضای قول شیخ علیہ الرحمۃ نہ بخشند حرفے زبان اورا کہ سعدی گوید مثال بران بد شے میزنم و اصل دعویٰ منافقین کہ ما ایم مجبین اہلیت طاہرین نہ کہے دیگر از مسلمین سیکم یعنی حقتعالیٰ چنانچہ بر پیو و این ہر دو بلا محیط گردانید بر رفقہ نیز و سبب آن از قرآن مجید جابجا واضح است یعنی بحرف کتاب آسمانی و نفاق و مکیدت شیطانی کہ بنیاد مذہب رفق بران افتادہ لیکن بہرکت حضرات آئمہ کہ نام شان در زبان و ارد قریب بود کہ ان ذلت و مسکنت یکسہ کرد کہ ناگاہ از ہاے سرستہ آئمہ ہدے را کہ تمامی عمر ایشان بقول سید مرتضیٰ در تزیہ و خیرہ با خفاے دین و مذہب بسرشد حتی کہ امام الائمہ پیاسداری آن کفاح کلثوم قبول نمود بکشاوند و ساس عذر و بیوفائی باز از سر نو نہادند بار بار بعل آوردند چنانکہ حکیم فردوسی گوید کہ زنا پاک زادہ ندارد یادید کہ زستگے بشستن نگر و سفید ووز نہارگان مبرکہ این فشا گناہ بحضر بودہ زیر کہ مدد با اصول از حضرات اہلیت بتواتر معنوی بتوسط ہمین رفقہ مروی و منقول است کہ افشاے راز ما قتل عمدہ است نہ قتل خطا و دہیشتہ این حدیث حضرات نفوس قدسہ دست بر حلق خویش کشیدند و اشارہ بنخبر کردند چنانچہ مطالعہ بحار الانوار و شرح کلئے بران گواہ است بس شیعہ در حقیقت از سیمو و در گذشتند و ہنوز بشامت اعتقاد تحریف قرآن مجید و اختیار رفق گرفتار اند و اگر این شنائع و قبائح را از راہ شیو و بے باکی از بسط خاک بعالم افلاک رسانند یعنی خود آئمہ افشا کرد کہ راز ہا حسہ خویش بایشا سپردند و الا انکہ بقیام عمود نور و مطالعہ لوح محفوظ

مخلص را از مناقق می شناختند گویند را بار است که فضیلت مذہب رفض را شمار تہ انکود
 فلا بد ائمہ و الانبایہ ہنالک ولیکن ہذا ایضا من ذلک فیلکون ضغلا لا محالہ و ضغنا علی ابالہ
 معذلک لفظ نجای المسلمون کہ عنقریب در حدیث دیگر می آید و ولالت بران دارہ کہ اہل
 اخلاص و فرمان برداری از ان جدا شوند و ماہم الا الایمۃ و انباہم من اہل بیتہ
 دہن مقام کافی است و اگر گویند کہ شارح تفسیر کرد این عذاب را
 بشد کان فلا بوصول اینہ اثر گویم ہر تقدیر اضاف باسی اور نام اثنا عشریہ بزبان
 بردن ولیکن این بیچارہ ہر اسے حفظ ناموس مذہب خود پر دہہ برداشت و پیروی
 ابو حمزہ ثمالی گذاشت بلکہ تلمیعی بکار برد کہ بندہ اثر را بر اصول شیعہ میکشاید
 و زنگ ریب را از قلوب عجمی زدایم بیا نش انکہ شرک ہم اصطلاح کلینیہ امور
 و مقلدین او از جامعہ قاصر نظر شرک است کہ دانیدن بمعنی است در امامت
 کہ معصوم نباشند و پیروی ایشان کردن و درین معنی اکاذیب بسیار
 از انبان قدما کے خود را خرچ نموده اند و ہنہم جبرئیل ابن احمد و شہاب بن
 زیاد و غیر ہما و این جاست کہ غیر خود را از فرق شیعیان کفار و مشرک دانستہ
 باخبار منقولہ خویش آویختہ اند چنانچہ مطالعہ کتاب مختار و خلاصہ و تلخیص و ترجیح
 بران شاید است و چون این معنی را و جال مذکور ہم درین کتاب آوردہ ہا
 بنفع روایات دیگران نیست زیرا کہ شارح در تہدید این حدیث
 قبل از ترجمہ بیکد و سطر میگوید کہ در لفظ فحش شاکم فاؤ عظم الحدیث
 بیان توقیف نیست بلکہ اسرار دیگر است مثل بیان شرک ائمہ ضلال
 و شرک ہر کہ بروش ایشان میرود انتہی و پیر ظاہر است کہ ریحان حضرت
 علی اند علیہ وسلم را بدواز دہہ از انتہای طلبیدن و انواع ظلم و جفا
 بتقدیم رسانیدند و نزد غایب حسن گمان فی الحجاز یا پیروی شان نیست

که با همان کربلا پیش کش کردند و بدولت یزید پلید مائل گردیدند
 در شرک شان بعضی مذکور چه شبهه تواند بود و اگر شرک را بر معنی مع
 حمل نمایند و صفات مختصه باری تعالی شان را بر اکره مخلوقات
 و هندیان بر امامیه اثنا عشریه صادق است که هر ذی حیات را خالق و
 افعال میدانند حالانکه صفت ایجاد و تکوین تمامی جوهر و اعراض مختص
 کبریاست چنانچه عبارت عقیده اصحاب ائمه هدیه ال است بر
 که با عتراف صاحب عناد سلام در مجلد اولش نزد امامیه اصل اعتقاد
 ایشان است و نفس در اختصاص مذکور است و هذه عبارت لیس بحسب
 و لا بصورة و لا عرض و لا جوهر بل بحسب الاجسام و صور الصورة خالوا
 و الجواهر و رب کل شئ و مالک و جاعله و این عقیده ایست که امام علی
 از عبد الله حسینی شنیده و تصدیق آن فرموده ازین عبارت صاف عیان
 شد که هیچ جوهری و عرضی را که خالق نیست و قوله تعالی خالق
 کل شئ لا اله الا هو نفس قطعی است و با اینهمه طائفه مذکور مخلوقات را
 شریک او تعالی در خلق اعمال میکنند و العجب که دلدار بی مروت
 اینهم ندانست که مدلول حدیث چیست و امامیه چه عقیده دارند و از اینجا که بحکم
 آئمه هدیه منتهی اسرار ائمه اهلیت ایشان بودند که عبارت از قتل
 عمده است که ما هو المنطوق پس مصدر گناه اول نیز ایشان باشند چنانچه
 واقع شد و در کتب مذکوره مشیعه ضبط کردند که اشیرنا الیه فی الصد و هو
 المطلوب ثانیه خواب راست نیمه دروغ نشود و کلام ایمه بر منوال واحد رود
 اما آنچه گفتیم که شارح از اتباع ابو حمزه ثمالی سترتا بید و برز داری کارسیت و نقاش
 را اندازد از روی ملکیت بحث و نام مشرکان گرفت و بقطر اثنا عشریه نیازورد

پس ظاہر است تا ذہن از لفظ مذکور با شاعری قیاسی در نشود و عیوب خالگی طائف
 پنهان ماند اما حال ابو حمزہ کہ اور اس مذہب میں بغشیدین بود پس از نفس حدیث
 واضح شد و اینہم جو یادگشت بنصوص آنکہ کہ او و دیگر روضہ مدعیان شیعہ اہلبیت
 قائل آنکہ بودند کما و بقیہ حالش آنکہ او از کوفیان بود و شارب نمیند و پیروز اباب
 و بحدی تہمت میکرد کہ محدثین اہلسنت کہ با طہار شیعہ و المخطاط منہم فی زمانہ
 تبعالاسلاف روایت از خوارج پیگیرند و از امامیہ بخضری پیبرند استفادہ بخد مت
 او حاضر میشدند و بے وسوسہ ازین قدوہ اشیای طہین حدیث میکرد فتنہ حال آنکہ
 اولتقان شیعہ و سلمان امامیہ بود و کرامت و دانش روزگے دختران کمرہ خلایف
 عادت بر رباقتادہ بر قضا و لیکن کشتن از کار و کار از دست رفت تا ہمراہ پدر تہمتی
 بر اسے بیمار آمد و کشتن دید و آنکشت خود بدندان گزید و گفت کہ مریم شکستہ و علاج
 پذیر ماندہ پدر را رقت در گرفت تا و عاکرہ دو بطرفہ العین حال اصلی رو داد ابو بصیر
 در روایت دیگر کو یکہ روزی امام جعفر حال او پرسید کہ فتنہ بیمار تہمت فرمود
 سلام بگو و اینہم کہ در فلان بنگاہ و ز خواہد مرد انس و شیعہ او را یاد کرد دم فرمود دست
 گفتی آنچہ نزد ما ست بہتر است از آنکہ شیعہ ہمراہ شما باشند اگر او خوف خدا و پیروی
 سنت و پرہیز از معاصی کند ہمراہ ما باشد بد رجاء عالیہ راوی گفت چون
 باز گشتیم یعنی بوطن کہ کوفہ باشد در همان سال در تنک غمزد و در زندگی مگر اندک اینہم
 امور را ترجمہ او متقدین می آرند و متہم صاحب منبع المقال و اگر رسائل قاسم فشار بدست
 آید در مکان او این ترجمہ را فراموش خوہی کردہ بودیم تر از گنج مقصود نشان گیر باز رسیدیم تو
 بری حقیقت این است کہ بلکہ لکھنؤ عجیب شہر است کہ بہ چہ از اسباب جمعی ہم می با فتنہ
 درین کہیرہ کتاب ہائے مطلوب کجا است و اگر اوستے غور کنی در بخد مت قوا
 دانست کہ ترتب شدہ و غضب الہی کہ درین روایت است ہر ارشد تلامذہ ابن میانہ

قائلین الوهیت حضرت مرتضیٰ کفرین مصحاب باحقان بود چه اینها همیشه محل آن بوده اند
 و این اشد ادعای آنها که بروایات کثیری سوخته میشوند و بر دست شیر خدایور دنیا بچینه میزنند
 و پدر یا خرق میشوند که ما حطیا هم اعرفوا قوا و خلوانا را فلم یجدو لهم من دون الله انصارا و ولیة
 الا ضرب و شلاق مولی امیر المومنین مورد انما تقوا الله و قتلوا یقتلوا میکشند متعک نشده آنها
 کهم فی العلوس و مزید اختصا بهم بالظلم و الطور و ازینجا است که عداوت شامیان چنانکه
 شاعر گوید چون شرور و ملک استی یکدیگر و جولان کرده و رفت و فرس و ازینجهان هم مدین مقام غیر بلخ
 للذلیل الذی ذکرنا کیف لا فان فضل عباد الله علی ما فی الکافی بسیار دی الزنا من هذا احتمال
 و ادبی کجا اکنون باقی نماند از ملائکه این بالین مکر من بنو سبطین بین التفضلیه و انبلا و کز و
 قهر و غضب الهی گشتند مکر و فیکه واقع کر بلا از بهت بغاقت شان رود و یعنی اثنا عشر به قائلین باحقا
 مهدی خایب عن الابعار قتل همه بهی باقی اسرار و ازینها اتفاق افتاد و هو الممد و بخلاف
 زمان سابق که شکایت شان بر زبان البیت علیم السلام مدین حرف و حکایات می آمد و بفرست
 که بر مواجید و موافق ایشان زندها گوش بناید و با کبار مرتضیٰ چه کردند و با مجتبه چه اندیشیدند که با هو تنویر
 من البحار و غیره من الاسفار و نیز درین مقام بمقتضای کلام الملوک که الکلام خصص
 و بجز نیست در حدیث معصوم علیه السلام براسه اثنا عشر به که بر خیال شایع بعد از اندک
 اعان سلجوقی بود که اشد از غضب و مزید تمام خاصه بشتر کین اهل زمین بود که مایل شدند
 باین زیاد و زنا زاد از خابت حرص و فساد و خواستند که بوسیله نصیبه و راهب آسوده
 شوند از کدم عراق و سخاوت نرید لپید دل بستند و عهد و موافق گشتند
 این اشراک فاحش مختص با اهل زمین بود یعنی کسایچه از بنی امیه بر ابر خاک
 بلگو تا دوزخ است بودند اثنا عشر به شریک ایشان شدند و ایشان را رئیس
 و انسه تجلیل دنیا پر داشتند بخلاف دیگران از ارشد ملائکه این سببا
 تا اینم شیعیون ای ذی العرش سپید و اینا و جد و احرقوا نحر قبا و قتلوا البغدا

و نیز از این حدیث مثل: «صوفی است که از جهت وبال این کنایان کبیره که ائمه
مقتول می شدند بر دست رازداران خویش اینها اثنا عشر به تعجل عجله قتل خوا
ستند و تقویت که فی الجمله حضرت ائمه در بابی و غم زوایا اثنا عشر به بدان میگردند
و نصیایش در بکار و بصائر و شش و روح اصول است و امام رازی و دیگر بزرگان
آن را ذکر کرده اند و این اوراق کنایه اش آن ندارد و هم باقی نماید پس این وبال و کمال
اثنا عشر را در طول و عرض تا غایت صاحب الامر نهایی نیست فان الانتظار است
الموت بلکه مصداق لایموت فیها و لا ینشی گشتند و ازین جهت هم شبیه اثنا عشر به
و بی یقینیت کما فی الکشی و حق الیقین روز بروز امام مذکور در غایت رعایت روپوش است
و از حالات ایشان پنبه در گوش پس خدلان اثنا عشر به هم خدلان دنیا
است و هم خدلان دین و در کمال خبر ان البین این همه که شنیدی
تبرعاً بود از رعایت اصول موضوعه و تطبیق علوم متعارفه که پیش نظر ساجدیم و نه
سخن همین است که رفته باد و فی درستی مدد و می سرانید که اقرار الغلط
علی انفسهم هم فقط پس ما را باید که هر چه در روایت ایشان مضرت بایشان
رساند مطلقاً نظر ساجدیم و مابقی همه خبر ایشان اثنا عشر به عین رازیم و قبح و لا تکرر
من الغافلین و غرابت این مقام که عقیده بد است و مخیر اعتقاد
ائمه می چنانچه شرح رعایت آن نمود و گفت که محوی کند الله تعالی از ذهن فضل
خلایق آنچه را که خواهد از اعتقادات و اثبات می کند آنچه را که خواهد و همیشه این قسم
ازین جهت زیر مزیه طام بوده اند و خبر المکملین رازی حسی الله عنه و دیگر بزرگان
من رویدند که رافضیه و شیعه را سپردند به خود مستر داده اند یکی بدو
تقیه تا بر علم خویش مدارک مافات بعمل آرند و عوام را در لیت و حل بگذارند
و جزایه را تراشند و این است مدبب بر علم خویش بر دارند در خانه فقیر خویش

می زند لیکن آنچه بر جوش صوارم و دلاریا بر اسفند کلمه پند اسفند بجهت تخریر در آنکه تفصیلش
 ازان میتوان یافت وین رساله اینکارش هم گنجایش ندارد مگر حرفه لغویان نجد
 که تعلق بمقام آورد نیست که هر چند و جلال امور مصداق کان من الکافین این حدیث را
 در کافی ناقص آورد که ما عفت تا پرده ناموس مذہب دریده نشود مگر قدرت
 الهی است که زبان امام اعظم اثنا عشری را بگوهری شایع گویا گردانید با نچه واقعی بود
 یعنی یقین و توقیت جناب امیر المؤمنین دولت و ملک امام را علی راس السبعین و تحریب
 ثمالی اعیوب السبلین را این صریحت که نهفتاد هجری بالیقین در گذشت و پنج رفاهی
 تا امر و صورت نه بست و آنچه هم بخمال امور نگذشت که امام باشت چگونه بدون سابقه
 سوال حالا و محال چنین معجزه بخلاف با و می که یا نباشد و این تعریف بنده که در حدیث
 و استی بعد از تعارضات رفضه است در احادیث و در محصل بودنش در اینجا
 حرف نیست کما لا یخفی علی من ظالع جواب التثنیه غیره بمرحال روایت مذکور
 از این خرافات بمقتضا منطوق حدیث شیخ طوسی امام اعظم رض است در آنکه
 جناب امیر المؤمنین بعد از وقت فراخی شیعہ خود را با تفضا سے ہفتاد سال
 ہجری چنانچہ لفظ سبعین بران دلالت دارد و امام صادق تکذیب آن بمبنوی
 نمود که مزیدی بران متصو نیست چنانچہ در ہر حدیث این باب کہ گراہتہ التوقیت
 عبارت از است و قدرت الیہ الاشارہ موجود است از انجملہ در حدیث دوم
 صراحتہ کہ کذب الوقاتون و ملک السعجلون و سخی المسلمین و از انجملہ در حدیث سوم
 کذب الوقاتون انا اہل بیت لا نوقت الی غیر ذلک و این تکذیب اجماعی است
 چنانچہ از صوارم ہم عیان می تواند شد کہ ایہ ہر پنج واحد درین بودہ اند پیش
 ممکن نیست کہ یکی الی تکذیب کند و دیگر سے تصدیق نماید منعذک صاحب الزمان
 خاتم الامم ہم در توقیحات تکذیب آن منسوخہ کما فی النہم المقال و غیرہ مکتبہ البرقا

و سبب اینست که خدا تعالی و اینچنان حال محققین بفضله که شارح ازان قوم است هویدا شد
 که چنانچه ایشان در مباحث کلامیه بد طولی دارند در علم لغات عرب هم سابقه اولی
 چه از هر کتاب لغت و منهاج جمع البحرین و مطلع النیرین پیدا و هویدا است که قوت
 عبارت است از بیان کردن وقتی براسه فعلی و هرگاه تعیین زمانه بکنی تو قیوت حاصل
 شد لی حالت فتنه باینصورتکه یک کمان شیشه همین است که انکه در هر سطل
 اصولی و منکر و متفق بوده اند کما اشترنا الیه من الصوام و این شوخ چشبی را
 بعد از تصحیح این احادیث طاجی نیست سبحان الله حضرت مرتضی بابار ارشد و
 نمایند که بلا و ایتلاف و هتک و هجری است و بعد ازان منسخه حالانکه امامی چنانچه
 از رسائل مزین شیع واضح است تصریح می کنند که لفظ بعد حقیقت است در اتصال
 و امام صادق همیشه ارشاد نمایند که کذب الوقایون و کلام راوی هم تکذیب صریح
 باشد که ما عفت مرار و تکذیب بوصول نه انجامد و هرگاه صحابه گویند و مالش بان
 کشد که حضرت صلوات الله علیه بر فلان چیز هم بسته فرموده موطوریه و عوحو آغاز
 نمایند کافی المصائب القاضی و بجه و اختلاف اصحاب در حکمی یا روایت امری
 کذب ایشان ثابت گردد و دلدار بے و فایده از سیر نزمیه کشمیری
 فقال رفض البجلی غیب رخصه و برترائه اوداد پاکوبی و در و ازین باب یاری از
 مضامین کتب مشارالیه هاگوز شتر میشو و از طایفه حدیث اخیر عیان است
 که جناب امیر و زمره قاضی اهل بیت داخل نبودند زیرا که توفیق و تعیین
 وقت نمی نمودند و این معنی از خیالات مدعیین مزید دلدار و باره عشرت
 ظاهره مستند نیست زیرا که چون پیشوایان ایشان جناب سید بصیفه
 رسول کبریا از دایره اهل بیت برآرند چنانچه موضوع این رساله است که التوهم
 باشد ازین قوم که درین گروه و الاشکوه باقی گذارند حضرت مولفی باشد

یا نور العین خواجہ ہر دو سرا و از عجائب مضحکات است کہ شایع بقوت علم و دین و در خطا لیمہ
وصفا ی منیت ارادہ رفوغبار را ہر جا قصد کردہ و ندانستہ کہ لئ یصلح العطار را افندہ
اللہ ہر دو رنیمقام گفتہ کہ این حدیث و اثبات از باب استعارہ تمثیایہ است و
بر تئیین و تطبیق قدرے نیافتہ و با این ہمہ توقیتہا گمان بردہ کہ تو قیتے بوقوت نہ پیوستہ
حالاکہ توقیت از خصیص زین تا با وجعوشن برین رسید و پس حکایت جولاہیہ ؟
مشہور بطور این کجور است آمد و از غائب قدرت ایزدیت کہ از زبان شایع
بر آوردند کہ چون حضرت رضا طبع شد شد شیعہ کدزوہ و در خواطر خویش مستحار
مراوند گوئیم آسنا و صدقنا و لیکن اگر آرزوی ترقی دینی مراد باشد پس صفہ تعقی بود
بقیاس املی زیر کہ جناب امیر را با جماع جہا جبرین و انصار کہ اہل حل و عقد
بودند بمقتضای حدیث منجم البلاغہ خلافت بہم رسید و نتوانستند کہ قرآن نزل را
باتباع پیغمبر خدا رواج دہند بلکہ قاعدہ کلینہ جان سوز و ضابطہ غم اندوز بر اصول
موضوعہ دلدار مل افروز چنان مسترار دادند کہ بخیر از محصور کسے آن قرآن را
ننواند دید چنانچہ شرح کلینی و احتجاج طبرسی و صافی و المصن کاشی و حق الیقین
مجلسی بران گواہ است و در کتہان این کتاب مستطاب قصص بسیار از حدیث
بے شمار است کہ آنرا ضرور است کہ در سحرات ائمہ اطہار شمارند و انچہ می نویسم
مشتے نمونہ از ضرور اسے کہ احمد بن محمد کوفی لایونی را بعضے از محصورین کتاب
موصوف و ولایت سپزد و ہر بعضے از روایات و مجید ہا بے خندید نام برد
و این بے وفا روزے این کتاب منزل من السماء کشاد و دید کہ سورہ کون
قرآن محرف قصیر بود اینجا بیا طویل است غنیمت فاستہ لکن سورہ را حفظ
کرد پس امام فرشتہ را بر نگاہ و با بخش چنان تسلط گردانید کہ روزی بلباس
سنا فری آمد و آن قرآن را از دستش گرفت و بگل آلود و مضر بران زد و تسلط

باطنی آنکه همانوقت آن آیات از قلبش چنان میخوشد که بر ذکر حرفی از آن بعد و بعد و بعد هم قدر
 نیافت نظیر گفت که غالباً این شیطان باشد و دیگر بشری یا ملک بلکه بطور
 محسوس کیمیاگری بقرینه حکمت و الاکار فرشته نیست که قرآن مجید کتاب آسمانی
 نامه جاودانی مجموع شیر نردانی را که نیر اعظم فلک افلاک دین است در این نسخه تکرار بود
 و یاد کار از امیر المومنین گل اندودان و در زمین سپردن یاد دین و دینی مانند رتحات
 مروره بخاد و لیکن این نظیر کتب شیعین مثل بحار و تحف الیقین غالباً نهی
 باشد زیرا که از مطالعۀ این کتابها واضح است که چون صدیقیه خواست که بر جنازه
 شریف نماز گذارد جبرئیل چشمهانش بند کرد و لایم چنانچه جبرئیل شاع خبر شد
 و ام المومنین را ازین عبادت باز داشت چه عجب که آن فرشته مرتکب امر
 مذکور شده باشد با کماله چون حال کتاب کتمان رب العالمین معجزه و ایامی سلسله
 صلی الله علیه و آله اجمعین چنین باشد در ولیعهدی امام رضا ترویج امور دینی چگونه
 متوقع بود بسیار که به امامیه را که مقترب تالی میبود که امانات و ابد آنجا را
 مثل خوان بخار بودند فلیف که امام رضا اعتقاد اینمغنی داشتند که امام معتمد
 باشد یا نه خلافت را یکدیگری بسیار که هر دو صورت خلاف عقل از نیست
 چه حال آنکه ولیعهدی امام رضا باین قرار باشد که قبول کردم بشرطیکه و غرض
 ندم پس حصول توقع در ترویج از بدین پیران تا بالغ را از آن جناب سئل
 هوس نمود شباب است و آنرا که خیال دیدن ماخذ در سر باشد
 باید که بیون اخبار و کشف الغم و جلال الصیون رجوع کنند و از عجایب معراب
 آنکه حضرت رضوی این هم بخطاب نامون بعد از رد و بدل که تا دو ماه بود فرمود
 که من و تو ازین وجهی نیستیم که متعلق ازین جهان شوند که علی تارک است
 و نیانیست بلکه متروک الدنیا است عجبکه شیعه را دران زمان با وجود

و ما میرت خبر سه نباشد و شمارم توفیقات شیعہ ایران برین ولایت عهد
 که حالت طشت از بام است معلی گردد اینک شنبه می از عدم جواز خلعت
 درم دو صحت مذکور این عقاید یا از ادایت امام زمان است و حقوق نیست که
 انتخاب باید در بار دفع امام حسن چه اعتقاد بود و برین امر خاص چه احادیث میفرمود
 چگونه عقل کسی از اهل دین بجزیر کند که بجان اگر رسول الشقیقین ازین امور جاهل
 باشد معاذ الله و باوصف اعتقاد خود نه از جهت اکراه و اجبار معاویه
 بن ابی سفیان را که بر اصول مخاطب یحیی مفرین مذهب رفض کافر بنی بود و خلافت
 توفیق منبر باید و ذاب الاصافات خود را خلع نمید و در باره حصول اختیار
 حدیث امام حسین که اربابی در کشف الغم آورده کانی و وافی است مضمونش
 آنکه انتخاب را بر در تحلیله برادر بزرگ خود منبر بود که اگر بنی رفضه را می برینند
 بهتر از آن بود که حسن برادر من اختیار آن نمود و لفظ بنی را که در حدیث
 بر رفضه مدعیین و لا مضاف نمودم منبر مراعات ادب نسبت بحضرت
 سلطان گرد است که انتخاب در اختیار خروج برینیه و نه کت لقیه حقیقت
 بنی ایشان بریده اند و هم از بجهت که در شرح نهج البلاغه ذکر کرده
 که حضرت مرتضوی منبر منبر عوب را از دادن دختر با نام حسن سبب
 کثرت طلاق و در فقر رضوی است که آنکه منبر بودند از متعه و در خلاصه الفهم
 گفته که کسی که بے متعه رود در قیامت بد منظر بنی و مانند کسی که بنی او را
 ببرند و این منبر منبر ماذ الله بکبر منبر می کشد پس کسانیکه چنین منبر
 دارند البته نزد اهل اسلام خانه رومی ایشان ضراب است قال الله
 تعالی - الا انهم هم ال فباء و رکن لا یعلمون - بالجملة ازین بیان که باوصف
 اراده ایجاز بخند و حق انتخاب میباش آفتاب رابعه النهار روشن شد

که البته اثنا عشریه را بولایت عبادام رضا توقع رواج دین تشیع نبود لکن چون شارح
محقق گفته است یا زلفظ آئینا و صدقنا عاده کرده میگویم که مراد از آن روایات بر اصول
ایمانیه دوام است بطوری که منع خلوی یکی آنکه بسیماهی از حضرات اثنا عشریه پیشوند
شدند که اکنون ایام سختی نماند یعنی امام رضا که مطالبه خزان مال و کثیران صاحب
جمال میکرد متقطع شد شرح این اجمال در بعضی از تالیفات کرده ام و قدیر خود
که باعث کشف این معانی تواند بود آنکه حضرت امام کاظم هنگام بعضی از دفاع
جمعی از اثنا عشریه را مومن پاک ویرازد و دانسته این امانات مسروند
و آنها در هر امانت تصرف و خیانت کردند چنانکه ما فقط منبر باید چنان ببرد
صبر از دل که ترکان خوان یغارا و باوصف تقاضا و طلب از طرف جناب ضوی
و اسباب و قبول بانگی برینیا بردند و زنگی هم ندادند پس در وقت ولیعبرد
صوت الحینان متوقع شد دوم آنکه جمعی تقی بزرگ جناب مقرب مامون
گردیدند و باعث توقم و امید دیگران شدند صحیح و یلمی از ایشان بود که هم
محل اعتماد و مشارالیه نزد مامون گشت و بنم امام او را رازدار میدانست
حضر از قصه جان نثاری او میگویم که در خدمت گذاری منبر زینبیمبر
چه کرد چه اندیشید مجله در جلاء العیون برایت صدوق داو بعد استرا
بمقرب بودندش نزد امام ربانی صبر روایت می کنند که بمواجید مامون
که از جمله آن فناطیر زرخ بود متکفل قتل امام شدم و تنی کس را
از تهمتستان روئین تن و پخلوانان شیر افکن همراه بروم بعد از آنکه
مامون هر یکی را از شمشیر داد که از زهر لابل آبدارش کرده بود
ولیکن بمنور علمای ایشان بر صباحت و طاحت او جان و دل فدای می کنند
که اشرار و احمق و بدان دارند که او موافق روایت خودش مد گوشت

انچه استاد قبضه شمشیر بر زمین نهاده تماشای ضربات این شمشیر را بر بدن
 مبارکش مینمود و برش این شمشیر را سیرانی می نمود چنانچه جناب امیر بر
 اصول نوا تمییز و عین مزید دلاست عزت سید انبیا و قتیکه عمر فاروق معاذ الله
 بناب خاتون جنبت را بضربات شهید قتل نمود کما قال المجلسی فی تذکره الا
 الله قلبها لیکن میان این بر دو قصه و فیکه هست ظاهر است زیرا که حضرت
 زهرا زین عداوت و زخمهاست متنی مجروح مانده بروضه رضوان خلسه میدهد
 و امام رضا را از ان شمشیر با بکر است صحیح که اثنا عشری با ک عقیده بود
 ایسی نرسید و لیکن این راست گوا از زبان صدق زبانه خود همین گفته
 است حضرت از برکت اسم اعظم محفوظ ماند و کرامت خود را هیچ نگشت و جمعی
 بیست با اصول فقه نامیه اثنا عشری که صحیح مذکور بتقلید امام الاثنه در آنچه
 بیان کرده اند و از مزید ثواب باشد و با وصف این راز دار بجا و صبر
 ناموش بسیار از قیاست پیش رب العالمین بدعوی مزید دلاست
 ذریعۀ ظاهره بک جان اهل ایمان را بخراسد و اعتقاد بجن که این دعوای
 همین ائمه حضرت مرتضوی است که با اینهمه سیر و تماشا وقت اقبال
 مبارکات بر حضرت فاطمه زهرا و بروی مالک یوم الدین در مجمع خلق اولی
 و آخرین و انبیا و برسلین عموم و مخصوصاً بخطاب والد بزرگوار رسیدند و العالی
 بر تحقیق اوستاد و کلماتی امور المحدثین دعوی مزید و لای مذکور خواهد شد و در سنه
 هجریه نوزدهم که درین باب بخت شده که لا اله الا الله و رعا فیم بر زمین
 خفتاد و اویلا و امیتا این کفر و نفاق و اوقات را بر بیت طاهرین و خلفای راشدین
 و حضرات ائمه با تقی که طلب کنند که از در کلمات افضل اندازند و توحید است
 از یمنانه و نپیدا بریم منافقین الغرض می - پییر شایین برین معنی و نپیدا بریم

چگونه بارز و کس خود با فائز نشوند که سکه کس را از گردان زنگ همراهِ خویش برآید
 کشتن امام زمین برود و بقضای طیر مقطره و تقرب مامون خلیفه خاطر خود را شاد ساختند
 و در بنیاب برآید اثنا عشر بیت این آرزو مندان آنچه حریفی چند آوردند و بسند تواند بود
 فان العاقل بحقیقۃ الاشارة والعاقل لا یجد به الف العبار چه بنیال هیچ کسے تواند
 گذشت که حضرات آئمه چنین امانات را توانستند سپرد بدست کسانیکہ بر امانت و ایمان
 شان مطمئن نباشند و غیر اثنا عشر یہ چگونه محل اطمینان تواند بود و انهم کفار مشرکون علی
 ما عرفت عندہم کما ذکرنا نمود چه آرزو چون تاویلات و تفسیلات قوم را دست سپار
 نبود برآید بصر فاکت و خیانات در میجو امانات لباسپار کسے بوقلمون پوشیدند و از
 پہلو پہلو گردیدند و مدعی این معنی شدند کہ حضرت امام کاظم امامت ختم شدہ و او زندگانی
 جاوید یافته و زینهار بحیث نخر امیدہ و امام رضا محض برآید میراث دعوی و وفات
 آغاز کرده واد مہدی موعود و حی لامیوت بودہ حالانکہ جنازہ انجناب را بر جہر بغداد نہادند
 تا بہ کس برآید العین دیدند مگر قوم مذکور مجہرین سامان اخروی برآید خیانتہارینہا
 رو بہ نیاوردند ہم بحکم عجمی ہم لایرجون و سعلیم الذین ظلموا لکے متقلب یتقلبون
 اینہا گاہ شنیدی متعلق بود بشیخ مخصوص کما آشنانا و اگر عجائب و غرائب
 این حدیث را شرح کنیم کہ تعلق دارد بسجوات و اثبات و عقائد آئمہ کہ شارح دہنہقام
 ہم عذر نیوشی و بخت رازدار ہا حفظ لئلا موس ذبیحہ خطا پوشی نمود از مدعاے حرمان
 دست و ہند بر خلاف ابو حمزہ ثمالی قدوہ مذہبین اثنا عشر یہ کہ بہت شرب مسکرہ را اثر
 بر ملا افتاد و قتل عمار خانیچہ اشارہ کردیم اندو گھیران پافرا تر نہاد گویا این پیالہ نوش بلکہ
 قرابہ کش مترنم با این بود **و** تازمینانہ دے نام و نشان خواہد بودہ سرا
 خاک رہ پیرمغان خواہد بود و در مخصوص چندان سبالغہ نمود کہ اصل خود سیعنے ہیوت

را کہ اختلاص خوری است از دست داد بقول حافظ شیرازی **س** از حال شجر و متقی
 و شرب الیہودشان : کردم سوال صبحدم از پیر میفر و شش : گفتانہ گفتنی است سخن
 کتہ پھر می : در کش زبان و پردہ نگہ دار و مے بنوش : و اگر در تبت تنج کنی بتفصیل این فصل
 سپے توانی پردہ و لیکن عظام از شرطیہ حدیث حضرت امام جعفر صادق بحق ناطق ہم سر
 بردہ بامشد کہ در قرب وفات او فرمودہ بودند کہ اگر خوف خدا کنی و پیروی سنت
 نماید و از مباحی پرہیز و بد رجات عالیہ بہرہ ما باشد اما دعوی تو بہ کہ رخصہ مرا کے این
 علیہ : انہادند و لغار ہا تو اختد پس شنیدی نیست فان اقرار العظام علی انفسہم حقیقہ
 بلے زبان حال شان این استدلال می آفریدی کہ اگر او تاب نمدی باستی کہ رو کے
 او شل سید عمیری کہ قصیدہ اش در مطاعن اصحاب حکم اکمہ مخصوص حضرت ثامن فاضل
 بہشت است وقت جہتہار سیاہ شدی و جوابش بہ مقتضائے این حدیث کہ در کتاب
 بر محو اثبات عظام اکمہ دار و پر ظاہر است کہ اینہم از آثار و تلونات اکمہ ہدے است
 معاذ اللہ چنانچہ از کافی امور جایا ہویدا است کہ بر اصول رخصہ چون این ہمہ امور
 ایشان است بجز را عبرۃ سیاہ رو گردانند و دیگر بر قیامت بگذارند ولیکن در کافی و لا
 از اصول ابو خزہ ثمالی است کہ باز جناب امیر میفرمودند کہ اگر آسینے در کتاب نمی بود
 لیکن بھو اللہ ما بشاء و ثبت : البتہ شمار با پنج شد نیست تا قیامت خبر میدادم و چون توقیت
 نمودند بسبب عتاد و دولت اکمہ را بروایت اکمہ عظام شیعہ معلوم شد کہ بدارادہ خلع نہود
 چہ جائے آنکہ مصرح باشد و دعا و کے قوم مورد لوم کہ در علوم مخزونہ الہی کہ باہلیت
 ہی سازند تغیرات را در ان مدخل نیست پس این اخبار را از باب بداد اند یا جناب
 امیر را مانند جناب سیدہ از اہل بیت برارند چنانچہ عنقریب مے آید انشاء اللہ تعالی
 اگر تفصیل این عقیدہ سبوحی بجنوائیکہ تسویلات نفاک کشمیرے مانند تر خرفات
 مسلمہ کذاب نماید و ترانہ دلدار جائے خلاف اصول شل ترانہ دف نوازان

میندہر کو نہ مضحکہ افزاید و از محدثات ابن مبارز ہائے سربستہ بکشاید بارے شجوا
 من بر صوامم کہ تھملہ تنبہ السیفہ تواند بود و روحی مکن چون مقام تطفلی است او ہم خامہ را
 کہ تو سنے می نمود عنان کہستم و باز بر سر مدعا آدم و میگویم کہ ہر چند خواستم کہ ابن
 و قتر را بزودی در نور دم ولیکن اصلی دیگر از اصول قوم بیاو آمد و آن ہم حدیث الجعفر
 کہ صاحب منہج المقال نیز آورده کہ چون واقعہ شاہ شہیدان بطہور انجاسید و بر اہلبیت
 طاہرین ظہما رفت کہ گفتی نیست ہمہ شیعہ مرتد گشتند و باقی نماند مگر سہ کس ابو خالد
 کابلی و یحیی بن امام الطویل و جبرین مطعم باز طریق الحاق بمقتضائے تلونات پیش نکرد
 و مہی نماند کہ ابو خالد شخصے است کہ چون در قیامت نذا کنند کہ خالص صحاب علی بن الحسین
 کجا ہستند او برخیزد کہ از حواری انجباب بود و یحیی مذکور کسے است کہ بر اہلبیت مطہرین
 رضی اللہ عنہم جمعین مانند فرادہ جان شیرین دادہ و قتیکہ حجاج مطرود اورا کشتہ و بتقصیح
 کشی ہم در مختار ش از اجلہ ذائسان آن امام بودہ کا نقلہ المنعذ المذکور و قس علی ہذا
 جبرین مطعم کہ اورا ہم بغض امام کاظم در حوارین آن عالی قباب داخل کردہ اند کا
 قال الکشی و قد اوردہ فی منہج المقال ایضا و منطوق حدیث دانستے کہ بعد ساختہ کربلا و انواع
 و ظلم بر اہلبیت سید انبیا ہمہ اثنا عشر بہ ناجیہ راہ ارتداد سپردند و کلمہ بیخو اندزد و اورا
 یا امیر المؤمنین گفتہ مقلد بانی نمبرے علی مافی الاصول شدند و از بجاء و و گچہ کتب از علما
 فحول خود پیدا است و ہندہ در کتب خویش نقاب را از سر این اسرار برداشتہ ام
 کہ محمد بن حنفیہ نیز معاذا اللہ برائے زیارت یزید بدش فتنہ و شب و روز طعاما
 لذیذ میخورد و شربت فالود ہائے و شتی تائد تہائے نوشیدند روز یکہ در
 بدشان یخ بر چہار بندہ فالود و شتی خلخال مار گردہ اینہم یغماے گوناگون را بتنا
 کردہ سرخ و سفید برآمدند و دلخ و مناقب یزید بشمزدند و در آغاز ہر کلام اورا یا امیر المؤمنین
 میگفتند و وقت خست بٹہائے آرزوے خویش رسیدند اما تخصیص اثنا

عشریت پس از تیر روز انکه هر است در احادیث ارتداء نیز که در احادیث معصومین
وارد شده خانه طریان الکفر او یا مثله علی الایمان و غیر اثنا عشریه از فرق شیعه کجا مومن
نوتند بود متعین المقصود و اگر در کتب ایشان نظر کنی معلوم شود که هر یک را از اسم پدر
شهادت عمار سانیده نه خطار باز ترا نهائے نوحه سرانیده اند بلکه فقط بیچاره بتسلیم انکار
بیطائف حیل یعنی تلون احوال در توالب شباب و شیوخ و اطفال از دست ایشان
جان سلامت برده بعد از آنکه بعد توقیعات لعنت در کتب ایشان مثل بجاء و شرح
جامع الزبارة بتفصیل سپرده با جمله استغاثه و زارنا لیهائے خافضات قدوس
از عبارات کتاب منتہی الکلام و ابن کثرین درین اوراق و انچه در چند ورق دیگر ضبط کرده
از معین باو نیست زیرا که ابو جعفر کلینی امام الاثمه شعبیان در کتاب خود که اثر اجماع است قطعی
مینماید و این امر قرار داده حضرت خاتون قیامت سلله دو دمان نبوت و رسالت را
سلام اند تعالی و تحمیت و شاکه علیها و اولادها اجماعین از آیت تطہیر سرورن میکنند و
ایلیت خارج میگردد و شارحین نیز بروقی آن تصریح می نمایند و جناب مفتاح طب با و نحو
عدل و انصاف فریاد و فغان از بنده در مانده که معنی روایات کلینی را بخیر و کرم
و انزلیب باطنی امام الاثمه قوم خبر و آدم و خنثکان را بیدار ننمودم آغاز نهاده اند بعد
از ادراک عادت قدمائے شیعه هرگز ازین و اولاد که حضرت خافضات صاحب می نمایند
نباید نمود خانه کم ترک الا وائل لا و اخر و تنها این اظم و فریاد از لوازم این قسم کفر برات
نیست که در هر تقریری که بنماطه بنده عمل آوردند گویند آسان و انجامش لفظ با این سخن معین
ست نماید بود و الحمد لله که در هر بل الزام و افحام برداشته و نوبت با آبان رسید با و
زیر اندک و فصلب ظاهری فاعظی از مناظره ایمان بدست مبارکه که در دست و احسن
کنند در هر مناظره عجیب و زبونی دست میده و جواب معارضه دست مینماید و چون بشود
پس معذور باید داشت که نفس این سنگ و عار اقبول نمیکند و عار و ننگ

جاء الحق وحرق الباطل

احمد الله از تصنیف امام المومنین رئیس المتکلمین حافظ الملت والدين
زبدة علماء الشرق واليمن مولانا سافط حاجي مولانا محمد علی

داهینه حاتمہ علی من اخرج
بسم الله الرحمن الرحیم اهل البيت فاطمه

از حسن انتظام فاضل عامل کامل مولانا مقتدا انسا مولانا حافظ محمد سلیمان غنی عنہ الرحمن

در مطبع طفر پرس واقع حیدرآباد مطبوع شد

چون تیر از کان برجست و هوا را بان و مخلصان اعلام نمودند و گفتند که خطا واقع شد
این اعتراف بناستی کردن خواستند که تیر حربه را از اثناس راه برگردانند
و این فارغ خطی و لا دعوی را بر مضمّن نفس و تواضع فرو دارند و این معنی جز بر کبر

نزد معتقدین ولایت برجیزه محمول نخواهد شد چنانکه گفتند
اولیا را هست قوت از اله تیر حربه باز می آید زیرا که انشاء الله تعالی
عبارت فارغ خطی و استیصال تا و بلیکه ارشاد کردند عنقریب بتفصیل تمام سند اول
میشود و درین نزدیکی بوضوح می انجامد که جناب ستطاب باوصف صرف هست
علیا احادیث مذہب خود و مباحث کلامیه را بنویز یاد دارند و بر هر کس از خواص
و عوام واضح میگردد که آنچه اکنون از تا ولایت بارده و درین سامی در باره فارغ خطی
و مانند آن راسخ شده نزد اهل انصاف بود که از انصاف نذار و الزام تحقیقا

مخدوش است این است حال مناظره لسانی و هرگاه حال مناظره قلمی باوصف تقاوم
عهد دوم در هر کما اثرنا فی الصدر پر هر صغیر و کبیر عیان بود و مجدداً فرستادن این افادات
جدیده بر یگنان مانند بدی او لے روشن و هویدا گشته پس در حصول فارغ خطی دوم حالت
منظره در میان نیست فکیف که فارغ خطی کامل از تائید آسمانی در ریوۃ الثعالیت بد فاطر طولا
نذکور باشد چنانچه اقاصی و اوانی یقین خواهند کرد انشاء الله تعالی و وجه

این معنی که فریاد جناب شان و جزای بنده را بر قیامت محول داشتن چنانکه رقم
و آئین مخلومین و مہوفین است از قسم فریاد و زاری کوفیه قدما سے اما سیه است و در

این فریاد از امام الائمہ شیعیان یعنی ابو جعفر کلینی می یابد بنده از بنده در مانده درین بحال

نافعه بعنوان شایسته بتفصیل تمام زیب رقم می یابد نا خواص و عوام همه بهره مند
گردند و اطمینان صدور بهم رسانند و قد سمیت مدہ الہ سالہ بالداستہ الحاطمہ
علی من اخرج من اهل البیت فاطمہ ع تا ہمیش بر سبی منطبق افتد و اقا

وادانی همه در یابند که شیعه را هرگز مروت اهل بیت نبوی صلی الله علیه وعلیهم خپا نچه
 مدعی گشته اند حاصل نیست و ایشان هرگز بگویم اظهار نمی روند بلکه قدما و متاخرین اینها در
 همه ده محبت مزبور زنی عوام میکنند و آنچه درین لباس بحق اهل بیت مرتجب گردید
 نو اصیب و خوار خدایم الله و سود وجود هم فی الدین و الاخره رشک بران می برند بلکه
 شیعه حضرت مرتضی که بر روی و در قضا یحسان بودند قدما و اهل سنت اند و هرگز
 گمان نیاید که این دعوی که مقتدایان اهل حق شیعه مرتضوی بودند و اعانت
 آنجناب در حروب و بیست مناقب نمودند شیعه عرفی که مذہب ایشان در زمان آنزین
 که قریب زمانه ظهور مهدی دین است آشکار شده بر مسلک اصحاب و اهل بیت مصطفوی
 نبینند از آن متاخرین نسیان بر در یافته مثل حضرت علامه دہلوی قدس سرہ العزیز
 و جمعی دیگر که معدودی و شاذی و لاف و کراف شیوہ ایشان نہ قدما و متکلمین سنت که
 پیرو و دگونی و این باقیه در اینها و تیره شان نبود زیرا که در کتاب کبیر از الالغین ابن و هم را
 کما ینبغی از الہ نموده ام و بنایات باری امید آن دارم که طالب ابن امور بعد از رجوع
 بسوئے انتخاب مطمئن شود و تعطش او باقی نماند در مقام نیک و حرف از کتاب
 امام المتکلمین که بعد از کتاب کبیر توادش برداشته ام عرض میدارم محصولش بچند اصحاب
 باید داد بلکه بر صفحه خاطر باب زر باید نوشت تا بعد از ملاحظه این استبعاد و ہم مذکور که مرزا
 محمد کشمیری در نزہ و بیجا سے در صوارم و مانند آن و جناب فاضل اخباری برادر معظم
 در وراقیکه مجواب الفیض نوشته اند و ہم استعجاب کرامی در رسائل مطبوع و مکتوب
 بسیار نشور اگر دو و چون خلاصه تقریرات ایشان در تخریب علامه دہلوی و مانند او که قدما
 اهل حق را شیعه او کے تعمیر ساخته اند و انتی حاجتے بدان باقی نماند که عبارات
 این مکتوبین و متکلمین را که در و فائز طوال می توان کنجانی ایراد نمایم مع ذلک
 بعضی از عبارات این علماء ازین انشاء الله تعالی بقید قلم نیز خواهد آمد حاصل

عبارت امام که در کتاب ریاض است آنچه از تصانیف ابوالقاسم بلخی که در کتاب
 ابو جعفر صاحب انصاف کمر بهت بر میان جان بسته و غارهای مغیلام و غلوب
 شیعیان سکنه و هر یک از علمائے آن وقت از گروه امامیه که با دوسر داشت
 و با خوانی شیوه او بود بدیدن نقیضش با حیرانی بلکه وحشت و جنون مفید و مریون
 ابنست که هر یک قائل باشد بخلاف بلا فضل مرقوی او شیخ است خواه با اتحاد و حلول
 جسمیت و مکان و اعتبار اسکے باری عزوجل معا و الله قائل باشد و خواه بحد خواه
 بقدر و خواه با رجحان آنچه قدما اسکے امامیه باین رکنها رکین بوده اند و قبل از آنکه مذمب
 بدینست عین ظاهر شود و لفظ شیعه را کسائی اطلاق میکردند که تفصیل حضرت امیر ذی النورین
 قائل بودند و ذکر هیچ واقعات و خلافت یحیی را چنانکه باید مسلم میداشتند و
 از اعتزال و دیگر مذاهب باطله منزله بودند و از شریک بن عبد الله که از روسا و امرای شیعه
 بود پرسیدند که ابو بکر صدیق فضل است یا علی مرتضی **جواب** داد که ابو بکر فضل
 است گوینده گفت که تو چنین میگوئی و حال آنکه از شیعه هستی فرمود که بله جزین نیست
 که شیعه مرقوی همان است که چنین اعتقاد دارند بخدا که حضرت امیر برین منیر فرسود است
 که غیر الامت بعدینها ابو بکر و عمر بخدا که جناب مرقوی را در و علونمی بنداریم و برهانه تکذیب
 انجناب که افضل است در زمان خود بودند نمی رویم اسکے آخر العبارة بطولها اما
مناویلات مجلسی و صاحب ترمیمه و مانند ایشان در باره شریه مذمب خود
 از آنچه قدما اسکے شیعه نسبت بابل بیت نمودند و با اولاد افلاذ ایشان اندیشیدند پس تعرض
 آن با جمال و تفصیل در رساله قدیمه و هم در ذیل اجاث کتاب سنتی الکلام و کتاب
 کبیر یعنی ازاله العین عن بصارة العین موجود است و از ملاحظه آن لایح میگویم و
 که حضرت امام حسین را بمقتضائے آیت کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین
 که با ظهار قمی استاد کلینی بر معصف اهل بیت بود از اجتماع این جنود مجنده که حال

شان مره بعد از خری عیان گم دید و حضرت محمد بن حنفیه نه رسم نصیحت را علی مانی موعظه
 بجا آوردند و گفتند که اے برادر اہل کوفہ باید رو برادر تو بجز مکر و خدو چہ کردند بر اے
 قتال لشکر بزدل سائر ملحوظ بود کہ ہر کافر کچہ کشتہ شود و اسلام و اکھد شد کہ حق تھا
 بر زبان صدق نہ جان خدام و الامقام مخاطب جاری ساخت کہ کسے از اہل سنت
 زبان خود را با سارت ادب نسبت باہل بیت و صحابہ رضی اللہ عنہم حمین بناوہ
 و عادت مناظرین امامیہ بگرفتہ با و نفس اتناوہ چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ اند یوم
 تشہد علیہم نستہم ایدہم وارحلہم بآکافوا یملون۔ باقی ماند انکہ شکلین اہل حق
 نیز جو کریان کشتہ اند و بواسطہ انکہ این دعوے مقام بحث و نظر است پے اقامت
 دلیلکے و اتہاض حجتے کے مقبول و مسموع تو نہ شدہ کمالا یخفے آرے چون در
 کتب امامیہ مثل طعن الرج و غیر آن از خصائف مجتہد فانی و زمانی و رسائل جناب
 لاثانی و انچہ برادر معظم سامی مولو حسین علیخان اخبارے در تالیف خویش ضبط فرمودہ
 اند ثابت شدہ کہ اقرار علما بمحضرت خود حجت می باشد بمنصحت پس با ظہار جناب
 بہ ثبوت رسید کہ فرقہ اثنا عشریہ درین بلا گرفتار اند مع **فولک** چون از کتب
 مذکور لمعان ظهور میدہد کہ طریقہ جدل و جدال را امامیہ سب و روز می سپردند پس
 اگر اہل حق احیاناً با و نفس امامیہ را گرفتہ باشند جزائے اعمال ایشان خواهد بود
 چنانکہ گفتہ اند کہ کفر و کبیافت اہل علم بر بطلان استناد آن خود بدیہی است محتاج بدلیل
 نیست زیرا کہ بندہ محمد یوسف واسطی ہر دو از اہل سنت ایم و ایشان با عتراف عمالا
 بانکہ بدے و اصحاب کبار رسید انبیا اعتقاد نیک دارند و زبان تشیع در بارہ
 احدی ازین ہر دو جماعت قادمہ نمی کشاید و زہار دامن خود را بالواٹ مطاعن
 ایشان نمی الانند و ازین جا بشکل بدیہی الاتحاکت و بطلان استناد بوضوح می
 انجامد و اگر ادرے استقرارد کہ کتب فریقین کنی خواہی یافت کہ اکابر شیعہ نیز عترت

نموده اند که اہل سنت مجلدات ضخیم دندان شکن ہم بر و خرافات خوارج و ہم بنقص
شبهات شیعہ تالیف نموده اند و می نمایند پس بالیقین ذکر مطاعن این بزرگان در
کتاب متہی الکلام بہ بعضی از تفاویر بر امرے مبتنی است کہ جناب سرآمد متکلمین شیعہ
تجاہل و تغافل از ان می کنند و از خواب حرم کو بجاواب جاوید رفته اند کہ جز بنفہ اخرے
بیدار نتوانند شد یا انچه باوصف نصریات بندہ کہ مزیدی بران بنیال بحکسے نغذرد
مطالب متہی الکلام خصوصاً مسلک ثانی کہ بر اصول شیعہ توشہ ام و بنیاد تقریر جلدی
از اختہ قلب کلمات و مقالات شیعہ خصوصاً رسالہ جناب خانصاحب دران مد نظر
داشتہ ام ہاگزین مدرکہ ایشان نچشتہ بلکہ بر دیباچہ کتاب و انچه دران بعد رہا نہادہ ام الظاہ
ہم نرسانیدند و اینہم مطالب را بعد ازین بشرح و بسط میگویم و ہر ہر فقرہ از فقرات
عبارات بلیغہ ان سرآمد بلغارہ و قریح میگویم و انشاء اللہ تعالیٰ بر خاصہ و عامہ واضح
سیکروانم کہ بنیاد صور علمیہ خانصاحب بر عدم ہم مرام فقیر کمترین انام با نیجاہل از اتمام
افتاؤہ اما محمد یوسف واسطی پس بیادہی آید کہ او در کتاب خویش کہ جزو
چندیش نیست کتب شیعہ را دید قلب مطاعن گردیدہ باشد تا جناب علامی جہا
را چنین ہم دگر و دوانچہ دیو آخراہ ذی الحجہ سنہ یک ہزار و صد و شصت ہجری مقدس
کہ در و سطش این اوراق نرزد بندہ رسیدہ در وجہ استثنائے واسطی کہ کور خود بیان
کردہ تفصیلش با جواب با صواب عنقریب می آید انشاء اللہ تعالیٰ فلا نحن
من المتعجلین الغرض جہانچہ در لطلان و رکاکت استثنائے بہ نیست و حقیقت این
دعوی ہم تر و نیست کہ علمائے سنت زبان را بہ تفتیق شان آئمہ طاہرین
و اصحاب نبوی حرکت نمیدہند حق تعالیٰ جناب خطاب را بہین عقیدہ راسخ
و ثابت قدم دارد و لیکن سنجیدہ در بیجا بالضرورة بمقتضائے خیر خواہی عرض
کردنی است و عجوش دل شنیدنی است آنکہ جناب تقدس قبات ادام اللہ

افادات در رسائل قدیمه خویش ببط تمام باشند و شواهد عمومی با ثبات رسانیده اند که
 علمائے اہل سنت خواہ از متقدمین و خواہ از متاخرین بتمقیص آئمہ ہدے رضوان اللہ
 علیہم اجمعین می پردازند و معتاد باین امر شدہ اند پس فقیر حقیر در تحریر این متوقد
 خبر چہ جبر تخم کہ ازین ہر دو کلام قدیم و جدید یعنی محدثین و متکلمین اہل سنت پیش از پیش
 عجیب و ذکا کم آئمہ ہدے یاد کردہ جزو کتب خویش میکردانند و خود آتام رازی
 و ابن جوزی و تلمس الدین و ہی و جلال الدین سیوطی و فلان و فلان - از متقدمین
 اہل سنت و اتبع و شیعہ اینہا از جملہ بدگویان افلاذ کید سید انبیا صلی اللہ علیہ و آلہ
 وسلم محسوب اند و این قاصر النظر سوائے یوسف اہور و فاضل معاصر کے از علمائے
 سنیان ندیدہ کہ بدگوئی و حق آئمہ اہلبیت کردہ باشد انتہی کدام یک ناخ و کدام یک فسوخ
 و کدام مردود است در گرداب وحشت و حیرت گرفتار کہ اگر تصدیق کلام سابق
 کنم - ماؤ اللہ تخریب کلام لاحق لازم می آید و بالعکس سہ جدا ارشاد م تا مہر چہ فرمایند
 بجا آرم و ہر چہ در بارہ مفتریان و دروغگویان در کتاب اللہ و احادیث سید انبیا و ایشیدہ
 بد فتر بسیارم و زینہار کسے از سامعین و نظار پیر اسون ریب نخرود کہ دعویٰ مینام
 و تہافت مذکور لافی و کثرافی است کہ از بندہ دلیل بدون اقامت بر بان و امتیاض
 دلیل سر میزند پس ناگزیر بد کہ عبارات این جامع الکلمات می پردازم و از خوف تطویل
 ہرگز نہ اندیشیدہ باستیصال این خیال متوجہ شدہ بہ تنبیہ غافلین و ایضا ناخین کہ
 از شخص و نسوی باین امور نمی پردہ از ند یا بدرس و تدریس کتب و رسیہ می سازند نسول
 میکردم بدان رفاک اللہ تعالیٰ الی معارج الکمال کہ حضرت اسوۃ المتبعین در رسالہ
 رابعہ این عبارت ارشاد کردہ کہ بحیرتم کہ شرارہ نصرہ بر قرطاس نیت و قلم ہر ادا
 و خود بہنم نشد کہ سیوطی بد نقل الحدیث یہذا الاسناد حدثنا احمد بن محمد مہران بن ہذا
 بحضرۃ ابن احیمہ حدیثی - ولایک اعسن بن علی صاحب الحسکری حدیثی علی بن محمد حدیثی

الی محمد بن علی حدثنی الی علی بن موسی الرضا حدثنی الی موسی بن جعفر حدثنی الی جعفر
ابن محمد عن ابیہ محمد بن علی عن جابر بن عبد اللہ الانصاری مرفوعاً لا یخلق اللہ تعالیٰ آدم وحو
تجتر فی الجنة وقال لا یخلق اللہ خلقاً حسن منّا فینما کما کذلک اذہما بصورة ہارینہ لم یر الرایون حسن
منہا لہا نور شمسانی یکاویطیف الالبصار علی ہوا سہا تاج و فی اذینہا قرطان فقال الیارب ما ہذا الجا
ریتہ قال صورة فاطمہ نیت محمد مید ولدک فقال ما ہذا النجاسۃ علی راسہا قال ہذا بعلہا سطل
بن ابی طالب قال فاما ہذا النجاسۃ قال ایتاہا الحسن والحسین واحد ذلک فی غامض
علی قبل ان یخلقک بالحق عام انتہی قال یحییٰ بن الجوزی علی مدینہ فی ذلک الکتاب
موضوع والحسن المکرم لبس بشی و نسخر کربندہ دارم بسیار کہنہ و بخاطر بہت بر جا ئیہ
اش نوشتہ است قال الحافظ علی بن محمد العراقی المدنی فی کتابہ شتر یہ
الشریعہ المرفوعۃ عن اخبار الشیعہ الموضوعہ و تلمیذہ الشیخ رحمۃ اللہ
بن عبد اللہ السندی فی اختصار شریعہ الشریعہ المذکور فیہ ای فی اسناد الحدیث عبد اللہ
والحسن ای الحسن بن علی العسکری من الاکمہ الاثنی عشر رضی اللہ عنہم و لعلہ من وضع
ابو ہمانتی قول عاش زندان یضع الامام الحسن بن علی العسکری علی جہدہ الم یقلہ فان کان
ہذا الحدیث موضوعاً موضعہ غیرہ من رواۃ ہذا الحدیث علیہ اسے علی اسمہ الشریف
رضی اللہ عنہ لا ہو علی جہدہ فافہم کتبہ احقر العباد محمد الحمید بن عیسیٰ بن داؤد الافغان
فی ۲۷۰ اشہم نقلت عبارة الحاشیہ بصورتہا و انکانت غیر خالیہ من السقم خدا جود
غیر ابن بیچارہ افغان را بدہ کہ نسبت وضع و اخلاق بجناب عصمت ماب حادی
عشر شل ابن جوزی و سیوطی و صاحب شریعہ الشریعہ و تلمیذہ گوار انکودہ بحسن ظن خود
ما طت شیک عار و قتیعہ از ساحت حال فرزند رسول ساخت فعلی اللہ جزا دہ
و جزا و ہما حبث نسباً الکذب و الاخلاق الی فلذہ کبد الہ رسول و قالانی حقہ علیہ السلام
لبس بشی نفس اللہ فاما ہوا فیما استحقاقہ مع تابعہما السندیین فضلا جاونہ و ہست

اول قارورہ کسرت فی الاسلام چہ این را حضرات با وجود ادعائے ولایت اہلبیت ازین
 شان و تفتیش مرتبہ بر مصومین بجائے ریخ نمین سازند و حق جناب علی بن موسی الرضا
 علیہ السلام را چنانکہ میگویند و شرح حدیث ثقلین بتفصیل نقل کرده ام و از ان ہم
 بالاتر باید شنید عقیلی کہ معانی صاحب کتاب الانساب بہ جتشی نویسد محمد بن عمر موسی العقیلی
 الملکی الحدادیہ و صاحب کتاب الضعفاء کان من الحفاظ الکبار و جوی در کتاب موضوعات
 ذکر العقیلی و قال العقیلی ہر زبان دارد و جناب امام جہم موسی کاظم را علیہ السلام غیر
 نہ خواہد آمد حدیث برین معانی است و از وثوق و قطع او بیچ کفایت و اگر ساجین و انجب
 در گہ پیش بہادست یزید را چہ ازند و روح عقیلی را بغایت فائز علی ثناء سازند قال فی تراجم السنن
 ابن حجر بن جعفر بن عبد لعلی الملقب بالکظم عن ابیہ قال ابن حاتم صدوق امام و قال ابو حاتم
 الیرازی ثقہ امام است روی عنہ بنو علی ابرہہ ابراہیم و اسمعیل و حسین و اتواہ علی و محمد و انما
 آورده و لان العقیلی ذکرہ فی کتابہ و قال حدیثہ غیر محفوظ اتقی و کتابہ کتاب الضعفاء فہرہ الشد
 عن النبی الاطہر و ریتہ غیر الخرا بل غلط و از انجا کہ ابناسے روزگار درین خبر و زمان از چند
 گاہ با ویلات تخفیفہ بنزدان شہک کردیدہ اند کہ در باب تعقیف و رد دلائل و اقوال اہلبیت
 پیچ خراقی را در جہان باقی نخواہد ماند کہ مانند مجلسی تقریر ان دو ضابطہ و یارند بلکہ بہ تخیل او پروارند
 بنا بر وضع و ہم این مردم عبارتنے و بجز را از رسالہ حدیث الثقلین کہ جناب افادت
 ماب بتقلید صاحب حوارم نطش فرمودہ و او بنا بر کاسیسی چندی از بے سوادان بر غم
 خود اصل الاصول خود را کہ امامت ائمہ اثنا عشریہ باشد ثابت کردہ و بر تفتیش علمائے
 سنت و رباب ائمہ اہلبیت تفتیش نمودہ می آرم تا معلوم کنی کہ حال تمامی اہلبیت عموماً
 از محدثین و متفین بر غم این عدیک المثال بیک منوال است و عادت ہمہ بر کسر شان
 مصومین علیہم السلام افتادہ و شخصیت محدثین را مدخلی و مصرفی نبود و آن عبارت
 است قال امامہم الہدوی فی نہایت العقول فی اخر سمجت الالامہ و العجب انہم بر غم

فی التقی والتفی والحسب العسکری انهم كانوا عالین بجمیع المسائل الاصولیة والفروعیة
 جملها وتفاصيلها مع انهم كانوا فی زمن کثیر خوص العلماء فی اصناف العلوم وکثرت
 تصانیفهم وروح وکلم فلم یظهر من احد منهم شی من العلوم الا بالقلیل والبالکثیر
 ولم یحضر محضاً ولا حکماً فی شی من المسائل مع الخافین ولم یظهر منهم تقنیف منتفع كما
 ظهر من الشافعی ومحمد بن الحسن وغيرهما من الفقهاء والشکلیین والمفسرین انکبی واولاه
 بهر حال معتقد امام اشاعره وحق آنکه بدست اینین باشد که سلب علم از ذوات مقدسه
 شان نماید وبارسینان را حوصله ادعائے تک بعترت ظاهره باقی باشد ازین سحر
 تراوی یا دین عالم عبرت را خواهد بود و تنقیص شان آنکه بدست مخصوص امام شافعیست
 بلکه ازینهم غریب تر حکایتی که بضرورت کشف فضایل اسلاف اینها بنحیر بران استم برقرار
 و در او میرود و الا زبان خامه بآن الوه نمی بایست گردن باید شنید و آن اینکه ابو عبد الله
 محمد بن احمد و من که از ثقات ناقدین رجال حدیث است و کتاب میران الاعمال فی
 نقد الرجال بر حجه امام ثامن یعنی جناب علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد علی بن
 موسی جعفر الهاشمی العلوی الرضا عن ابيه عن جده قال ابو طاهر یاتی عن ابيه بعجایب
 قلت اتما الشان فی ثبوت السند الیه والا فالرجل قد کذب علیه و وضع علیه نسخه سائرة
 کذب علی جده جعفر الصادق فروی عنه ابو الصلت البهروی احد التبعین و لعلی بن
 جددی القاضی عنه نسخه والی احمد عامر بن سلیمان الطائفی عنه نسخه کبیره ولد اودین شایع
 القزوینی عنه نسخه ثانی ثلاث و مائتین قال ابو الحسن الدارقطنی اخبرنی ابن حبان
 فی کتاب فقال ابن علی بن موسی الرضا یروی عن ابيه عجایب یجم و یخطی کثون
 که پاره شمر از سید السلین دارد و انصاف کنند که ابو طاهر هم پی مسی قفس الله
 قاه در پرده انجان بالعیاب چگونہ جبارت نسبت افتر جناب معصوم نموده و این
 زوی و هب الله الامکان من طلبه بجه کنایه راه اسارت نمی سپرد حتی که اصلاً نظر

بکلام ابوطاهر این جهان نچرخیده بلکه بقوله خودش هر بنیعی تا ناید قول ابوطاهر ننموده و تعبیر
 از جناب معصوم بلقب الرضی ساخته اسلے آخر کلام بطوبه و این قسم کلمات که اول
 بر دعوی فقیر باشد و بر دیگر که این تحریر بصیر نشده هم موجود است معلوم نیست
 که در نیغام چگونه لب معذرت را در رفع تناقض از کلام قدیم و جدید خوانند کثرت و چو
 عنوان راه ابطیق این افادات متعارضه خوانند و عجب دارم از رئیس طائفه که
 تشبیحات را بر اهل حق آغاز نهاده و در پستین ایشان افتاده و حالانکه بر حصول موضوع
 همیشه حضرات انبیاء و صلحین و بقیه اباکے خاتم النبیین که مدائح و مناقبش بالا اجال
 می آید و بسیاری از اولاد طاهرین ائمه معصومین اعوذ بالله من مکایده الیهود و ثقات المجسین
 بعد طیب ولادت معصوف باشند و نبات مکرات جناب سیده نساء العالمین
 نزد روضائے ناصحین نصب روند و این واقعه بایله را بالفائیکه از شنیدنش موسی
 مخلفین بر می خیزد و غدا گفتم بلکه ارتداد قرأ فی روسید بدنبیر کنند و از اوج ظاهرات بالقوه
 قدسیه آن مطهرین بر کتب خیانت عظیم شوند و برادران ایشان بکذاب و طعنور و نوار و قمار
 باز ملقب گردند کما فی التجهین و صفیات الصدوق شل العلل و الخصال و شل زید بن
 بر حدیث کلینی علی ما اعترف به الشایح المازندرانی مصبوح و موهوم بودند فاین السمک سر السما
 و این پادشاهان ذاک و مزید حیرت آنکه بایراد لفظ عجائب و فاعل بدعی کنند
 و حتی چندارند که در بسیار و مجاری منقده است که تحلل علوم ائمه چندان و مشهور است
 که فرشته مضرب دینی مرسل حاصل نتواند شد پس بعد تسلیم زیاد برین نیست که بعضی از
 سنیان سپه تیغ آن علوم نبوده تعلیم طایفه مفسرین و انبیاء مسلمین کرده
 باشند فرق اینست که آنها با وصف مزید علوم و مصرفت افادات ائمه را عجائب
 شمرند بلکه را کارس پرورد بخلاف شادی از علمای سنت پس بیچاره مخاطب را
 باید که اول زیان نبوت و رسالت و وسایط علوم تهی را در نهان برب خود مکتوب کنند

بازور پے ایشان شود و گوید که امام را بفظ رحل تعبیر کردند و از آیت کریمه حکایت
 عن موسیٰ بن جعفر عن ائمه اطهار علیهم السلام انکرا ناید و از جمله امور یکم و غیره
 رساله ثانی ابن جامع کالات انسانی در امور و انتخابات جمع کرده بود و می خواهم
 که بجلت مرجه تمام تر پیرایه ترتیب و تهذیب پوشانیده بخد متش ارسال کنم فعلا
 محامات امور و مکرومات و مهور و مخفی بعضی از مسودات و تنقید بر نغز از بیبقات
 مانع شد آنحضرت و عین و لایسے اہلیت پیدا نیاید اصحاب اکمہ و سہ کہ تعبیر از
 ایشان بنصف دنیا عین ترجمہ اصول شیعہ خواهد بود کالایکھے علی بن طالب با شل و کلینے
 و شرحه و مقادیر و مبتدا و پیرا کس را میگزینند و مستقر تمام و تصحیح بالاکلام نموده اینقدر
 از تاجی دنیا برخیزد بارشش کس را از ایشان کالشمس بین النجوم عالمین جمیع اسرار
 علوم قرار دهند پستریجی را که افقہ السنۃ عبارت از دست بعد از نظر با سے دقیق و فکر
 با سے عمیق کسیرس همه عالم و اندک کافی القوائد امدید و التلیخیص و امثالها و ابن افقہ و اعلم
 کہ زرارہ نام او باشد و بارہ امام کچھن اطلق جعفر بن محمد الصادق علیہما السلام آن بے
 اندامی و بے ادبی کند کہ خوارج و نصاب تجویج سلمانے و صاحب ایمانے رو
 ندارد و فرین آسمان ارشید نش سیرند و عجب است کہ صاعقه غضب الہی
 بر سر پستانش نیفتد و رطب و یابس ایشان را نسوزد و آن کلمات ہایلد در کتب
 اصول ایشان بہ روایات نقاب اصحاب اکمہ و اکابر شیعہ منقول بود و عالم مشہر محمد
 ابو عمر و کشتی در کتاب مختار خویش کہ نامش بر زبان امام اعظم ثانی و صاحب منہج
 و تلخیص و شوشتری و دیگران از اکابر و اکمہ شیعہ دائر باشد روایت میکند حدیثا
 محمد بن مسعود قال حدیثا جیریل بن احمد النخاریابی قال حدیثا العبدی محمد بن عیسیٰ
 عن یونس بن عبد الرحمن عن ابن مسکان قال سمعت زرارہ یقول رحم ابیہ با جعفر
 و اما جعفر فان فی قلبی غلبہ ففقتہ فقلت و ما حل زرارہ علی ہذا قال حملہ علی ہذا

ان ابا عبد اللہ خرج من خزیمہ انتہی یعنی کشتی مذکور مجھوید کہ حدیث کردار محمد بن
 سعد گفت کہ حدیث کرد با حیر بن پسر احمد قاریابی گفت حدیث کرد کہ بن عبیدی
 کہ نامش محمد پسر عیسیٰ بود از یونس پسر عبد الرحمن ابن مسکان کہ گفت کہ شنیدم
 از زرارہ کہ پیچفت کہ خدا رحمت کند ابو جعفر پس بدین تیکہ در قلب من اعتقاد آمنت
 کہ دشمنان او از رحمت خدا دور اند یونس بن عبد الرحمن میگوید کہ پس گفتم با این مسکان
 کہ چہ باعث شد زرارہ را برین عداوت و لعن گفت باعث آن بود کہ ابو عبد اللہ جعفر
 قبل ک و مثل آن زرارہ پیش اصحاب خود بیان می نمود انتہی و از بخا سوب موس کہ زیارہ
 انتقام تمام ازان امام عالمقام گرفته یعنی چنانچہ اینجانب شبت و روز مصر سواد بعد اللہ
 سبے بذارہ • و موس من الیہود والنصارے او دل خود را بجولے در حق ان امام
 خارج کرد و بدشمنی ان عالینجانب و خود را سیاه نموده کو سے سبق از نو اصحاب ربودہ و
 تفصیل احراج محازی اور بانی حضرت امام موصوف بقدریکہ درین رسالہ توان گنجایند
 عنتر سبب ہی آید انشاء اللہ تعالیٰ **ابن ابی اودم** بد اہل اسلام برسید و بخوش
 دل معروضات احترام بشنود کہ اینہم کفریات کہ از خروج و ناصبت ہم کو سے سبق بر ذہب
 خامہ از چنان حرفے ازان شق کہ دیدہ قلوب الحق ار شنیدنش مانند بید لرزیدہ
 و کتب دین و ایمان شیعہ کہ • • • • • اہل بیت علیہم السلام را از منکھات و غویش
 مانند وادنا بیت باطنی میدہند و از روز قیامت جامع اولین و آخرین تیسر سند و از خدا
 و رسولش شرم نمیکند موجود باشد کہ رولیتے را ازان کتاب کہ بر اے روز سالہ
 این سر آمد اولی الاباب نزد کفرین است بنا بر اشد ضرورت بگو شدت یہاں دیدم
 و حضرت معی انصاف و مزید و لاسیے در تنبیح علمائے سنیان گردند و زار نالی و
 فریاد و بیقراری نمایند و بر غم خود را بعض عبارات و حواشی کہ خود اعتراف بقسم
 دارند و با عترت خود بنور نیدانند کہ ما خدایے ازین امور کہ تعلق با امام رضا و

میزان فتویٰ است یا کتابی دیگر کما ششرح فی الرسالۃ المذكورۃ انشاء اللہ تعالیٰ
 ثابت فرمائید کہ بعضے از متاخرین آئمہ خطا در نقل حدیث کرده اند و بدوہم قاضی
 شریف کشتہ اسلئے غیر ذلک من ہذا القبیل و حالانکہ قاضی الامر بعد از تسلیم صحت این
 مقولات بے سرو پا و قمع و ہم و خطا صحت کہ در کتب الحق از بعض اصحاب کبار ہم
 مبین است پس این امور را با انچہ از امام الائمہ شیعہ کہ سر و قدر تمامی افراد کائنات است
 منقول کشتہ چہ نسبت تواند بود **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 حائق ارفض و سہا قسم میدہم کہ هیچ فرقہ را از فرق مل و نحل باین شوشی بے باکی ہمقر
 ویدہ آید کہ چنین مرد و بے دین سر آمد لحدین را کہ از حضرت امام صادق ہر ایک و
 احمدی انصاف تین لقب کردہ باشند چنانچہ کتاب حسن بن علی بن داؤد و دلالت
 برائے نمیکند و مجالس المؤمنین شوشتری ہم نامندان می نماید باز دعویٰ مزید محبت
 و اطاعت آنکہ خصوصاً حضرت صادق و صدوق بر زبان دارند و مذہب خود را بدیشان
 نسبت میکنند **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 قتلہ بمقتضای او و نالہ کونیان بعد از شہادت شاد شہیدان کہ در صدر اوراق
 انتشار بت بدان کردم و ہم نظر بدستور و عادت قدیم علمائے شیعہ بدلم چنان مذمن و مستحسن
 است کہ چون در کتب خود یافتہ اند کہ بانیان مابانی تشیع و کس نیکہ صدر اول بودہ اند
 بل بایں دعویٰ صداقت اہل بیت اقدام بدان امور کردہ اند کہ زمینہار از یزید و ہر ہم
 منقول نیست پس بر اسے بند و بست مذہب و تقدیم بالخط ضرور افتادہ کہ این یکبار
 را از کتب بطون بعوضہ ظہور آرند یعنی مثالب و ذمائم اہل سنت را بطور خود و درین
 بحث خاص بر شمارند و کتب خویش را و مضامین بقیہ گذارند ماسل لہاے مشہور و غیر اہل
 ہند رسہ بہ پوشانند و نزد عوام کہ بہرہ از حقایق ندارند جلوہ دہند کہ اہل تسنن کا سر
 نشان از لا و سید انس و جان اندو یا آئمہ اہلبیت سر و کاری ندارند و خدائی

از جابر و نه و طائفه شیعیان را اطمینان در سوغ تمام بهم رسد و حیوب ناشایسته
 نشود بلکه علمای اهل سنت که در کتب درسیه الهناک تمام دارند بلاحظه این
 حکایات متعذرزل گردند و خیال کنند که مذهب شیعه ازین گونه غواکلی ناپاک و خون
 جاشاک صاف است و الا چگونه از ناله ازین ملحد و رومی یافت و بریدین
 او خلیفان و ارتسام است مکاتیبیکه خود حضرت مخاطب والا اسس فاضل اکبر اهلادی
 ملا نور الدین حسین انشاکر و بدست خود نوشته و بعضی را بجه خورشید مرین
 مودود اهل چنانچه اکثرش درین نزدیکی نظر بالحاج انامی و ادانی احباب و در رساله
 مذکوره فی الصدر سوادش بر میدارم و پیشکش بنیام و محصل مضمونش آنکه چون این
 قسم اخبار و انار را در کتب خلعت خود مبددند همچو شاخه های درخت بید بر خود
 می کردند و بیقین میدانستند که اگر این روایات بدست کسی از دانشرین اهل
 سنت می افتد چه دلیلی که از ملاحظه ان خون نمیشود و چه دید با که از اب صحت
 بر شک که چون میگرد و چه روز با بے سیاه که شیعه بقتضای سیه کاری و سیاه
 پوشی بچشم روشن نمی بیند و با اینهمه اقرار و اعتراض تصعب جناب مخاطب مانند
 جس از کفار قریش یونانی و مورو زیا و دست **سپحان الله** بی نوع انسان
 را لازم است که بحاسبه نفسانی مشغول شوند و اول با برام اصول و عقاید بجناب
 و سنت مستند ایا در احیت پروازند و از غیاب و غوا بیت ایتحاب و رزید
 و نسبت خود را بحضرت آدم و حوا درست کنند بعد صد و زلتی چه قدر زبان بسته
 کشادند و بناتلنا انفسنا آفات بنادند نه آنکه آدمی بعد از ادراک حقیقت حایل
 اغراض صریح از حق نماید و بخوب نفس اماره گردد و و طغیان و سرکش را با قضا
 غایت رساند که برین تقدیر بقتضای تصریح محبته الاسلام و المسلمین در کتب
 احباب و علوم الدین بلکه بملفوظ صریح حضرات معلومین رضی الله عنهم و از سیرت

او بشیاطین میرسد **س** ز خاک افریت خداوند پاک با پس اسے بندہ افتاد
 کن چو خاک بہ اینست حال شاخین کہ تقلید کوفیان بے دین پیش چہ کے **ب**
 و کبیر استغاثہ نمودند و گفتند کہ پر اے خدا پہ پیچیدگیہ علماء سہنیان اور بارہ
 آئمہ بد **س** چہ اعتقاد دارند چہ الفاظ شنیع کہ پر زبان نجا آرنند و حال تھا
 این قوم ازین ہم بدتر کہ مدت العمر در مدارس اہل حق لباس فریب مانند
 نجدست علماء اور مدرسہ و خانقاہ ہمسر کردہ بر سندا افتادہ نفیست و سچا
 مشیخت مشستہ ہزاران کس را از طالبین دستر شدین بخارزار ضلالت کشیدند
 و در لباس قسطن و قنوق چہ رہ نہیںہا کہ نکردند و بر اسے تنفر عوام اہل سنت
 و اشتراک ملحق تاجہیت چہ افترا آت کہ بر آسامی علماء نمودند تا آنکہ رفتہ رفتہ بخت
 و سچ شد و اولاد معذمی ان کا کردہ مکہذت پیشہ عناد اندیشہ متکے دوست آویزا
 بظاہر بر اسے فریب عوام کا لانعام و بعضے از خواص بجمہ سید مغزوہ بانڈ من **ب**
 التي احد ثواب المقاصد التی او جدد و باحکام لا یخفی علی من طالع کشف الغمہ و ونیات
 الاعیان الاخرے و المحاسن و غیرہا من المکتب التی لا تعد ولا تحصى و سیجی عبارۃ
 بعضہا انشاء اللہ تعالیٰ **و** ورنہ تمام کہ عقیدہ مذکورہ پیشوا اسے قوم را و بارہ
 امام صادق رضی اللہ عنہ بیکد و حرمت ذکر کردہ چگونہ برینقدراکتفا و رزم کہ
 دشمنان و رکیمن اند و دوستان غرلت نشین پس کلمہ چند از متعلقات این
 باب سینے روایت کشی دیگر باید شنید کہ بندہ قاصر البصاعت و دین مخصوص ہوا
 دیدم کہ فاضلی از طائفہ شیعہ بعضے ازین نوع روایات و کلمات کہ پیشوایان
 شیعہ نسبت بائمہ ہدے در یغ بکروہ اند جمع نمودہ و خواستہ کہ آنہم را بوا دی
 مشوایات بر دور بید اسے ناویلات دست و پاے زند و **یراہل استقرار**
 یو شہید نیست کہ تصنیف او ناتمام است اگر کتب شیعہ کہ من دیدہ ام و مقدرے

انداختیم که با تمام آن بردارم با از دست کاتبین سوادش بردارم بعد از آنکه
 در خریدن و نویسانیدن کتب سرمایه شاش نزد من باقی نماند و در مخصوص موجب
 رشک مجتهدین شدم که قال الشاعر **فجل** از جسم چنانم که باین کاسته تنگ
 هر چه در کیس خود داشت پدر یا بخشید و درین دیار بدست افتد جلد صحیفی بر
 این باب تألیف از آن کرد که اگر این معلم و شیخ و سید طایفه و امثال ایشان
 می دیدند به بیارسی خفقان و در وسینه و جگر مانند جناب مخاطب مبتلا می شوند
 و کمر بیان تا دامن چاک کرده و امان صحرای از بنجیر پلای خویش می نمودند کلام
 را و امارایته من الامراء و کنگهم اختاروا النار علی النار حاصل بعضی از تقریراتش
 که بنحاطه کترین جاگزین است میگذاردم که جاستی از شیوه لفظ مذکور را در حدیث
 ابو جعفر و کشتی بهمان عنوان خواندند که اقل الانامه ان الامرات ادب او اگر دم
 سینیه زراره رضی الله عنه جعل جهنم مشواه و رقی القتل التابعین نقاده اهل بیت
 الطاهرین حضرت امام صادق رضی الله عنه و عن ابایه الطیبین تفوه کرد امر
 را که زمین و آسمان ازان میزد و ولیکن مقصودش نزد ایشان آنست که مردم بخوبی
 و باره امام صادق کمان بکنند و در پی ایدانشوند چنانچه حدیث عبد الله پیروز زراره
 بر آن دلالت دارد و بیخی افشار الله تعالی و قد قرر ان من الفی فهو استی و بعض
 و دیگر از اهل ذیابات ناموس پیرمیان را باین تاویل محفوظ و هشتمند که این لفظ
 مذکور نیست بلکه لفظ نفقه است و لفظ نفق گویا بقلب ماده باعتبار معنی بهقرین کشته که
 یا قتل شود و ازان قتل و عزل نیست بلکه مقصود پیچ و تاب و غبار اوست که در باره
 امام صادق داشت بجهت آنکه او را بد می گفتند و شب و روز لعنت میکردند یعنی
 زراره میگوید که خدا ابو جعفر را رحمت کند و اباجعفر فرزند او پس نسبت ما و و قلب
 خود پیچ و تاب دارم بهتر ایشان بر من موعوم خود بعضی قراین و شواهد ذکر کردند و گفتند

که لفظ قلبی نامید مدعای ما نمیکند والا با بستی که میگفت و اما بعضی اعداء کذا و کذا
و بشارت و توحید را جواب میدهند که حسن نقابل و دید نصم اولین است که فلان
رحمه الله و فلان کذا و کذا اما لفظ قلبی پس مشعر بآنست که زرار هشتی میگوید که من
در حق فلان چنین اعتقاد دارم و فقط بزبان بدینگونه میارزین چیست که لفظ قلب و دارد
نمود و تکیه تمام بجای برد و راه استمرار و دوام سپرد و گفت آنچه گفت فتعین التزیج باز
بنده اضعاف العباد باوصف نقد من با رع و قلت استعد او میگویم که بعد ازین تر فرموده بشی
و حق پوششیها که علمای ما میبرای بقای ابرو معتقد ایان خود بمل آورند
و تحریف و تبدیل بجای بردند از کسبه و چیزهای دیگر که مدعای اهل تشیع حاصل میشود
قصه یل این اجمال آنکه اگر از محاورات عرب عباد آنچه در سخن گفت
که هم در قرآن مجید مستعمل است و هم در احادیث و وقوع یافته اهل لغت تحقیق کرده اند
و از تعصین جلالت این لفظ که از کتب محاورات واضح تواند شد اغراض صریح رود
و اینهم تسلیم کرده شود که عرب نیامین خود باین محاوره تکلم میکنند باز هم نقد عادت
ما می افتد زیرا که اگر بدیده انصاف ببینند خواهند دانست که سیکه با ما می از اسر
هر سه عموما پیچ و تاب می و از جاری و غبار می داشته باشد و آخرین پیچ و تاب
و کدورت و عیار بجدی رسد که اقرارش بر زبان آید و چگونه مومن تواند شد
تخلیف کسی که با ما هم صادق که دین تشیع هر مضموم اهلش بانجناب منسوب باشد و و صحیفه
آسمانی که بر سر آئین بانجناب علی مافی الکلیفی نزول اجلال یابد باظهار حق بحکوم و از اظهار
باطل ممنوع باشد و در بدل صداقت و صفا غایب پیچ و تاب بدل دارد و چه جای آنکه این
تشیع که اگر صداقت قرآنی که در باره صدق و صلاح و ایمان و صلاح ملازمین حضرت نبوی و در
ایشان مذکور کنیم و هزار احادیث رسول ربانی درین باب تحریر نمائیم که گوش بران
نمی دهند و حسنه را که ولایت بر مقتصد شان باوصف ضوض دارد و یا تجد و پیروی نمی

و در ظاهر بر اسم از امام اهل حق پیش میکنند و هر قدر می کنند بی امام صادق زراد
 را با صدیق الصادقین نام نهند و هر قلمی اصحاب ائمه او را تحقیر و بندگان کماست خرفه
 اصحاب و شیعیان که اجداد و کسرتان محلی ندارند و این قدر هم غرور میفرمایند بعثت این
 رنج و کدورت و عدم ذکر رحمت بر نام حضرت صادق بر خلفان امام باقر که آنجناب را انتم
 امیر و امام مسلمین داخل کویچه بود و حدیث این حکایان که خود نص درین است که حضرت
 امام صادق ذوالعظم قبائح عقاید و اعمالش ارشاد می نمود بعد از نزول و تسلیم او خام الحیره و دجما
 دارد و لا ثالث لهما یکی آنکه تبع و ذوات او اصول و فروعاً سببی بود مثلاً ائمه
 تعالی و ذوات ان امام الائمه شیعه یافته می شود و هم آنکه ذوات او صفتی انداخت
 بگویند که هر چه بود در شقی اول اگر آن شخص از اسلام و انزال او در او لا حضرت احمد علیه
 السلام و شمس و زم آن بود که نامش شود و از اعتقاد و کردار خود هرگز دور نماند و توبه نصیح می آید
 می فصلان و چون زراد با وصف مرتبه محال علم و عمل و بیستم قیام خود و بگوید و غبار جبریه نمایند
 بالیقین نزد عقلا و خدا بر تقاریر و شبهه محالاً نمی پذیرد معلوم شد که او از نبی الی ان بود که
 حضرت امام صادق و در فقره می اعتقاد و تمیز و بهرگاه بر نفس غیبت که عبارت از بیان
 عین و اتمی است لفظاً باشد من الزنا و لفظاً بعثت و دیگر و نید با سبب شد و در کتب
 فریقین مثل صحاح سسته و احیاء و کیمیا و کینی و غیره و آن و بکار لا انوار و غیره و در و شود
 تکلیف مرتبه بهتان که عبارت است از تهمت بخلاف و بیان بی را بلو غاگنا سبب عی
 ماث کردن افراد المود و سبب ما کان ثبت ان من حرف اللفظ لا یثبت فی روایه لکن
 با با اندازان و از اینجه به ثبوت میرسد که آنجناب مجتهد فانی در باب افسوس است
 مقتداست شیعه بعضی از کالین فرقه کالیه خود عرق ریزی نمودند و روایت ابوعمرو
 نقل کردند و خواستند که او را از عقاید زائفه شست و بشویند و معاویین
 مایل پذیر بر اسم او در حد و مرز بنده اصلی نه داشته باشد و آن روایت است

که عبد الله بن زراره میگوید که بناب صادق فرمود که از طرف مابو اله خرو سوزد و بپزد
 بجو که انما عیدیک و فاعلمنی عندنا فان الناس و الله یسارعون الیه کل من قبر بنابه و یثاب
 سکانه لادفال المادی فین بنجه و انصر به و یرمونه بجنه له و قبر به و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب
 الذی علیه و یسجدون کل من عیدناه و ان یجرا حروفنا عیدیک لاسک ربعل استشرت
 بنا و یسک انیا و انت فی ذلک تدوم عند الناس غیر محروک الاثر به و ذلک لنا و یسک
 الینا فاحیت ان عیدیک لیسجد و المهرک فی الدین بوبیک و نقصدک رتکون بذلک ثاب و یثاب
 شریع منک بقول الله عزوجل اما السفینه فکانک لساکنین یعلون فی البحر فیه و یثاب
 ان العیدیه و کان در اهرم ملک یاخذ کل سفینه عضبها فذا انشربل من عند الله و یثاب و یثاب
 ما عاید الماکلی تسلیم من الماک و لا یطیب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب
 فیها سابع و الحول فاکم المشی و حکم الله فاکم و الله فحبه الناس اسلم و اجب و یثاب
 اسلم علیه السلام اسلم حی و میتا فاکم افضل سفن ذلک البحر القه قاهم الزخرو ان
 من و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب
 فضا یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب و یثاب
ایست و ایست مجبول آنکه حضرت امام صادق فرمود که اسے زرارہ
 من ذی یتم ترا از ان بہت بیان میکنم تا شرم و رم دفع شود و بالیقین اہل خلاف تمجید
 میکنند و بایند اقصو می نمایند کہ در ان با انیختہ باشند و ما اورا مقرب خود بودند
 با شیم و محول سنیان اینست کہ ہرین مردم کہ قرب و منزلت نزد ما دارند
 بہت می نهند و در سبب ایند اوقتل آنعامی باشند و من شایب تو بیان میکنم مگر
 بہت آنکہ محبت تو باشد و در بہت و در بہت مردم ترا بر میدارند و بہت
 و بہت تو میکنند پس مقتضای مصلحت آنست کہ بدی تو در بیان آدم مردم ترا
 بر کنن خیر خود را یکستند و از ایند و از ایند و از ایند و از ایند و از ایند و از ایند و از ایند

در رسیده حضرت موسی و خضر مذکور است و ترجمه آن آیت این است که کشتی پس
 در مال بیچارگان که کار میکرد در دریای پسین خرمیست که بختی که گنیم آنرا بود پیش روی
 ایشان اسلامین که کشتی بی حیب را بظلم و تعدی غضب می کرد پس امام صادق بر آن
 تاکید خدا سے عوذ جل یاد فرمود و گفت که خضر علیه السلام کشتی مذکور را عیب دار نکرد
 زیرا آنجست که از ظلم و عدوان آن سلطان هرگز اندامندوان کشتی به هرگز عیب نداشت
 پس این مثل را که من از قرآن مجید بر تو افتادیم باید فهمید خدا اثر رحمت نماید
 بندگان و میگوید که تو دوست ترین مردم هستی نزد من و در راه باب حضرت
 امام باقر علیه السلام بهتر از تو کسی نیست بهم در حال حیات و بهم در وقت وفات و
 تو در حقیقت افضل از همه کشتیمای این دریای به پایان هستی و در پیش تو
 پادشاه به ظالم است که ترصد میکند که هر کشتی که از بحر وایت پر کرد و آنرا نبیست
 میبرد و ابل آنرا و بلا افکند رحمت خدا بر تو باد هم در زندگانی و بهم در وقت انتقال بر سر
 بیاوردانی انتهی مضمونه علی لسان بعضی نقاشان شیعیه اینچنانکه شمشیر پیری
 خلاصه حدیث یک پسر زرارہ بود اکنون حدیث پسر دیگر که نام او حسین است از بنین
 کتاب یعنی صدراعظم مشنوه او بهم و او سعادت مندی میداد قال قلت لابی عبد الله علیه
 السلام ان ابی بقر علیک السلام و یقول لک جعلت فداک انه لا ینال الرجل والمرجلان
 یقومان فی ذکر انک ذکر منی و قلت فی فقال اقر اباک السلام و قل له انا و ابی حب
 لک الخیر فی الدنیا و اوجب لک الخیر فی الاخره و انا و الله عنک راض عما بقالی ما قاله الناس
 بعد هذا یعنی پسر زرارہ میگوید که من روزی به حضرت امام صادق گفتم که پدر من سلام
 میرساند و میگوید که قربانت شوم که همیشه یکدو کس نزد من می آیند و روایت میکنند
 که امام صادق ترا بد میگوید حضرت فرمود که از طرف من سلام بگو و در سلیقه او بگو
 که غیر دنیا و آخرت بر اے تو میخوایم و از تو خوشنودم بعد ازین مشروطه که بگوشه رسد

بقول مردم پروائی مکن و وجه واضح این روایات آنست که چنین مقرب این
 که شب بروز بصحبت نیف این بزرگان بود و با سر علم و غوامض فهم و تفه
 بانس شد که ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین ثروت آن نداشتند که آن
 غوامض و وقایع را بر دارندگان فی الحقیقه و لایحی و لایحی که مرتبه اول از همه دانسته که
 در اصحاب ایامه کسی بخاک پاس او نمیرسد بعد از غلبه حقیقت امور از وقت امام باقر و امام
 حضرات ایامه تقیه میفرمایند و بر اسع صیانت نفوس و حفظ ناموس چنانکه فیکه بیند
 حتی که در طبقات شیعه نیز اختلافهای اندازند و خود همین زراره ازین امام سرور
 کرده بود که خیلی متن خلاق است که شیعه مختلف اند امام فرمودند که این اصل است
 و موجب بغضی نادر است چگونه پیچ و تاب بر جناب امام صادق داشتند بعد
 و عیار و کدورت و زرد پس معلوم شد که اولاد خود بخود بدین سبب با جد و جدای
 زراره ساختند و یافتند مع و لاک اگر دوستی اینهمه مناسقه جای بود که فرمودم
 علماء شیعه است بایستی که هر قدر که معائب خود و اسطریا بلا و اسطریا شنیذ
 شکوه و سپاس زیاده از حوصله بشری بجای می آید و بدین بیان میگفت که
 کلاه کوشه من با قتاب رسید زیرا که اگر در باره شیطان الطاق صدق است
 و تکلیف و تضلیل او زیور صدور پذیرفته و در باره من هزار بار ارشاد شده
 که فتنه اشد علی زراره و همشهر من الیهود و النصاری چنانچه نمری و شلمنا ساند
 از گروه اثناعشریه و نیز صحیح از نایبه که دعوی میکردند و هر یک می گفت که من
 باب امام معقودم و بدون ملاقات و توسط من نزد امام غایت عن البهار الماهر
 ایامه را میباید که از گروه شیعه نتواند رسید افاده می نمودند که توقیحات لغتها که برآ
 مایند بین ملاقات امام مذکور از لواحق مقدس بر می آرند و موجب اعتبار است و دست
 لغت غیر از دوری چیست پس عیان شد که از عذاب اخروی دوری و دوری میفرماید

و با حضرات ائمه کرامت و ائمه اطهار و ائمه اهل بیت
 بوده که مقبرین خود را تحت یک دره اند تا بدین خوشن ایشاں را از شر اعدا را
 نند و از تقدی دوست در از حرم شای مقبرین خود را محفوظ گردانند الی غیر ذلک
 من الکفرات التي تخلى منها الشيطان و اگر خواهی که ما حد این جهلات را به سرسانی
 کتابها که در غیبت امام مذکور است بیخ رفضه مثل انما لے و طوسی و دیگران از کتب
 و سیدایشان جمع کرده اند به بین تا آنرا اطمینان رو نماید و اگر این تالیفات
 اولین بهم نهسد باری در تلاش بحار الانوار بکوش خدو محله سینه هم از آن که
 که این خرافات مآه دیگر اندر هم از این طایفین خواهی یافت که عرش عظیم از تقدیر
 می لرزد و خود باشد و این بی حکم توانی کرد که این مضلین یعنی معاصرین یا از مجتهدان
 و زمانه و سرشته ایشان یعنی مزار احمد دبلوی متخلص بکمال که او را از کرده کامله خسته
 توان دانست کاشه متقدمین خود و امثال این تا دیلات لبسیده اند و لیکن از عبا
 و عداوت زنده اید بلکه مقابله بیز از می و تبر اصریح معلوم شد که علمای امامیه بنابر
 حرفش نهی و کاذب از می تمامی فوت علم خود را در سر پرستی او صرف میکنند و بعد
 از بلند شدن آتش افروخته خود بر اسعد و زنده اند و بخت محاسن لطیف مالکین
 خویش هست نمی گارند و بعد از انهدام تصویر بریم اساس می پود از ند و عنقریب
 آنچه بین تا دیلات مشروبات اخروی مترتب شده است پروایات معتبره این
 قوم نشان سپد هم فکیر که که هم نیکو بخت از کالین فقره تشیعین و حضرت
 مجتهد فانی را بر سسل و هم طویر نکر و که هنوز روایت مذکور که آنرا درین مقام
 ذکر توان شد که از فرزندان زنده است کما هو المنصوص پس چنین سپهر چه بد
 بی نفع سنان و ترویج تنگ مدخود چه انظارا که بر امام زمان نخواهد کرد -
 اطراف امور آنکه مجتهدین امامیه و منهم الجالیسی فی العواد بر بعضی از وجوب

و فضایل صدیق که مثلاً بروایت ائمّه المؤمنین عایشه خروست مضحکه می نمایند و میگویند
 که سنیان فضایل شنیین را بروایت دختران شان ثابت میکنند و بخیل
 نمی آرند که حضرت صدیق به نص قرآنی از امهات المؤمنین است و رده مغفرت
 و رزق کریم بر اوست و با عزاف مفسرین فرقین بنیثت دنیا پشت
 پانزده و خدا و رسول و دار آخرت را اختیار ساخته کما سیحی انشاء الله تعالی
 مقولاً عن کتبهم و در اینجا می خواهند که چنین کس را که از جناب امام صادق عیاداً با
 تبر امیکر و دور کفار و منافقین مثل کس او نبود که با مسخره افشاء الله تعالی
 بروایت پس خرد و کلافش از عیوب پاک سازند و ندانند که حکما گفته اند
 سک بدریای بنفشه گانه بشوید چونکه تر شد پلید تر باشد نه الهی الله که بر اوست
 اصحاب رسالت تاب خصوصاً معاصی و انصار ایات ماطقه فضایل و احادیث
 شفق علیه با خود موجود است کما لایخفی من بعد محجب شما که روایاتیک در
 باره تسلیم زرار و پاک کردنش از عیوب با هم امام صادق عیاداً بافتند یعنی
 است باینکه بر تقیه عمل کنند چه از محاسن المؤمنین و هم رجال کشی و غیر آن نیز معلوم
 میشود که زرار و اولاد و اتباعش به یک مسکک افزوده اند پس تقیه آنجناب
 از آن شقی و بد باطن غری و اولاد و اتباع او واجب بوده باشد و خرد و کلافش و شرف
 آن بهم کوا هست که ایامه بدری از شیعه هم تقیه میکردند نه آنکه گویند که حضرت
 امام صادق بر اسب حفظ جان و ناموس او از ستمان تقیه فرمود و چنانچه
 از کتب شیعه مثل نهج و صوارم هوید است الی الله و لکم
 این امر موقوف بر نیست که جناب امام صادق شیعه باشند این اول و اول
 نزاع است بیننا و بینهم مع فو لک فقلای و چندارگی باور تو اند که و که
 حضرت امام صادق ندّه العز لا الله و فو او بر مدینه منوره باشد و شجب و حر و

شکست تماشامند و پس خبر شما بحال ساکنین خدک که در اسلام تشریف آید با هم حجت
 است که چه مقدار برائے تائید و نصرت آنها عرق ریزی واقع شد حتی که
 حضرت مرقنوی سر صوبه دار را که از طرف صدیق بود از دوش بر داشتند
 و متطلبین را بیک گردش چشم نجات دادند کمانی کتبه و خداوردته فی الکثر الکثیر
 مفضل و خورشید بحال زرار که در حفظ ناموس او انقدر حضرت امام صادق تقیه
 فرمودند که میدانی و خون الهییت همه را سکان رفت و با آمدن از دیک
 اینهمه فتن و پیران از اصول و فروع آن پیدا شود و بمنزله راننده و بیداری
 حاد و نواید این روایات که پسران زرار به برای تشریف پذیر و خور و جمع کافر
 است بر حنجره از ان اکتفا و زبرد هم و این قدر و خور و چه کم است که باشد
 اولادش نیز عیان شد که امام صادق قبا یح و زرار هم او پیش هر کس بیان میکرد
 و قدر و الیها و نهما را از ان اقرار العقل علی نفسهم و دون الا و عار لا نقب
 و دیگر فواید را بر نوک و کات سامع و ناظر حاکم کرده بندگی از اعتقادات مشیه
 و اعمال جمیعت زرار به حسب میثاق و مجمل بیان میکنم و چند روایت از امام صادق
 که مخطوط و کتابی از کتب امامیه بیستمین مشارکشی بطرق متنوعه و مستند است مختلفه
 مرقوم است بایجاز تمام و تلخیص معانی آن گذارش میدهم و نه تفصیل حالاتش
 در کتب اصول شیده آنچنان نیست که در یکد و جزو از کتابی به توان کنج
 او را استخراج است روایت کنشی از محمد بن نصیر قال حدیثی عن محمد بن عیسی عن جعفر بن
 علی بن شیطین کنا با محمد بن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الدین اسنو
 و لم یلبسوا الیا هم فطما قال اعانوا الله و ایاک با ابابصیر من نوک ما ذهب الیه زرار
 را صواب و ابو نیفه و او را که بیخه ابو بصیر میگویی که آیت کریمه نزد امام صادق تملک
 از هم و از معنی ظلم بر سپیدم حضرت مرقنوی خدا پناه و دمارا و ترا از ان ظلم که

نمیدهد زیرا به ابو حنیفه و اصحاب این هر دو کس است ازین حدیث
 معلوم شد که نمیدهد زیرا به سر اسرار علم و تبلیح و استعمال تمیاس و منافع نص
 صحیح بود و مراد از ابو حنیفه بصری است که مطعون است نه ابو حنیفه کوفی که مقبول
 است پنهانچه بعضی از شروح کلینی هم بدان دلالت دارد و قد اورده فی المنتهی
 و الحمد لله که او را با برقیانش خلفای عباسیه بالذاع عقوبت کشیدند و از او
 بدعائش صفحہ مرتبی را پاک شستند و اگر گویند که مراد از ان ابو حنیفه نجاشی است
 کوفی است گوئیم قط نظر از ان و هم متناقض و او عاود محکم برین تقدیر بزرعوم شما مقام
 مباحات و افتخار است زیرا که پیشوایان شما مثل مرزا محمد صاحب نزهه و مجتهد بجا
 صاحب جواهر و دیگر اکابر شیعه این همه احادیث را بحکال منقبت و خصوصیت
 و اخضا صحراره که مطعون علیه بود و معطوف ساختند و برای حفظ جان و
 فامرس او این روایات را قرا برد و او ندکما غرض مفصلا پس رتبه ابو حنیفه هم به
 قصور می کشید و سر پیوستی او مثل زراره با غتها انجامیت نیمه خواب راست
 فوئیم دروغ نشود و سخن ارجاس بجاس و دیگر زود و انما الجملة روایت
 اکثری از ابو جعفر محمد بن قولویه است قال حدثنی محمد بن ابی القاسم ابو عبد الله المعروف
 بابا جلوله عن زبائن ابی الحلال قال قلت لابی عبد الله عن زراره روى عنك
 فی الاستطاعه شیئا فقبلنا منه وصدت بقاءه و قد راحیت ان معرضه علیک فقال ما به
 قلت یه عمنه ساکب عن قول الله عز وجل ولقد علی الناس حج البيت من استطاع
 الیه سبیلا فقلت من مک زار او در احاطه فقال کل من مک زار او در حلاله فهو مستطیع
 علی وجه ان لم یحج فقلت نعم فقال لیس بکذا سألنی و لا بکذا قلت کذب علی کذب و الله
 علی و الله عن زراره عن زراره عن زراره عن زراره انما قال لی من له زار
 در احاطه لم یحج فقلت نعم سألنی فقلت لا یستطیع هو قلت لا حتی یوزن

نه گفت فاجسر زار . نه که قال نعم قال زياره و قد است اكاوفه فلقیت زراره
 فاجسرته با قال ابو براندوسكت عن لعنه فقال اما انه قد اعطاني الاستطاعة
 من حيث لا تعلم و ما جكم فذ اليس له بصيرة بكلام الرجال سينت زياره و ميگويد كه
 كه بجناب امام صادق عرض كردم كه زراره آنچه در استطاعت از تو روايت
 كرده قبول داشتيم و تصديقش كرديم و از زوى من آمنت كه براى
 مزيد تو شيق انرا بر تو عرض كنم فرمود بيا رگفتم كه انست كه پرسيده بود
 از قول او تعالى . انى كفتى ان شخص كسى است كه ملك زار و راحله باشد پس
 زراره گفت هر كه چنين باشد او مستطيع حج است اگر چه چنگند تو گفتى
 چنين است فرمود نه او چنين سوال كرد و نه من چنان گفتم بلكه بر من افترا
 كرد بخدا قسم بخورم كه او بر من دروغ گفت خدا لعنت كند زراره را خدا
 لعنت كند زراره را خدا لعنت كند زراره را آن ملعون بمن بهين قدر
 گفته بود كه هر كه زياره و راحله داشته باشد او مستطيع حج است گفتم بوج
 و اوجب شد گفت او مستطيع گشت گفتم نه تا آنكه او را اذن دهند راوى
 گويد كه عرض كردم كه اجازت ميدى كه زراره را خبر دهم فرمود بلى پس خبر
 دادم و از لعن او سكوت كردم جواب داد كه مرا استطاعت از زانى داشت
 از جا نكش تو نميدانى و صاحب شمارا بصيرت بكلام مردم نيست و انرا بچكلمه
 روايت كنى از محمد بن مسعود است قال حدثني جبرئيل بن احمد قال حدثني محمد بن
 عيسى بن عبيد قال حدثني يونس بن عبد الرحمن عن ابان بن عبد الرحيم القطيعة
 قال قال ابو عبد الله عليه السلام آنت زرارو و يعيدانقل لهما ما نه القدره
 اجدتما يا اعا علمتا ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كل بدعة ضلالة
 قلت له انى اخاف انهما فارسى مى ليث المرادى فاقين زرارو نقلنا قال ابو عبد الله

عن العبدی عن یونس عن خطاب بن سلمه عن لیث المرادی قال سمعت ابا عبد الله
 علیه السلام یقول الامیوت زرارہ الاتاہا یعنی لیث مرادی میگوید که شنیدم
 از امام صادق علیه السلام که میفرمود که نخود و زرد زرارہ که در حال کشتگی و
 حیرانی و سرگشته بودن او و سلب ایمان از او - که بعضی مختصر بعضی عاریت
 بود و کما استفاد مطابن ارشاد امام همام تقریب ذکر کنیم از آثار ائمه تعالی و از آنجا
 حدیث کشی از محمد بن یونس بن نصیب قال حدثنا محمد بن یونس بن عمار بن عمار بن
 حدثنی الحسن بن کلیب الاسدی عن ابیہ کلیب بن یونس عن ابیہ کلیب بن یونس
 و معہم عند اقران الصیفی و عدۃ من اصحابہ محمد بن یونس بن عمار بن عمار بن عمار بن عمار
 ابو عبد الله عن غیر ذکر زرارہ فقال الحسن ان زرارہ زرد و کمر بافتاشا یعنی عصبه اوی
 میگوید که چند کس از اصحاب که عند او در آن بودند از امام صادق علیه السلام شنیده
 بودیم حضرت امام فی آنکه کشتن زرارہ کرده باشد از زمین او کلاه را شروع نمود و بابر
 فرمود که خدا لعنت کند زرارہ را از حدیث سابقه و این روایت را حدیث لاحق اسم
 بودیدند که وظیفه شریف حضرتی بود این مشقی بود و پیشتر از حدیثی که سخن از
 سخن آن پلید پر کردن و واقع میشد و چگونه چنین نباشد که آنجا به شهرم و بیجا
 با حدیث و ابتدای الحاد و زندقه مردم را از راه حق و بطریق جمعیت و
 مخالفت تصور که امرت ایها الاشاعری سیر و خواندن نماز عصر بغیر از
 افتاب و نوبت آن با نیت اطمینان خرفی از آن کتابست چنانچه است تقدیر
 رجال شیعه که این کتاب رساله از انست بر آن دلالت تمام دارد و از آنجا
 حدیث کشی از محمد بن معویذ است قال حدثنی جبریل بن احمد عن موسی بن جعفر
 عن علی بن اشم قال حدثنی رجل عن عمار الساجلی قال قال نزل فی طریق کنت
 لیتة فاذا انا برجل قابع یصلی صلوٰۃ ما رایت احدا صلی مثلها و عابد عابدا رایت

احد او عابتہ فلما اصبحنا نظرت الیہ فلم اعرفہ فیما انا عند ابی عبد اللہ علیہ السلام
 جالس او وقل الرجل فلما نظر ابو عبد اللہ الی الرجل قال ما اقع بالرجل ان ایتہ رجل
 من اخوانہ علی حرمہ من حرمنہ فیخونہ فیہا فقلی الرجل فقال لی ابو عبد اللہ علیہ السلام
 یا عمار اتعرف ہذا الرجل قلت لا و اللہ الا انی نزلت ذات لیلتہ فی بعض النہار
 فرائیہ یصلی صلوۃ ما رایت احدا صلی مثلہا و دعا بدعاء ما ہایت احدا و عابتمہ فقال
 لی ہذا زرارۃ بن ایین ہذا من الذین وصفہم اللہ فی کتابہ فقال و قد مت الی ما علموا
 من عمل فمجلناہ ہبأ منشور یعنی ہمارا باطنی مسکگوید کہ براہ مکہ معظمہ شبی و روزی
 فرو و آمدم ناگاہ و دیدم کہ شخصے نامیکند زرارہ و وار کلام و افعال آن اجنوائی
 بجائے آرد کہ گاہی در عمر خود باین خوبی و خشوع و خضوع کسی را ندیدہ بودم کہ نماز
 گذار و و همچنین دعاے بدرگاہ بازی بصد تضرع و ژاری او انمود کہ احدیرا
 اتفاق ینقتا و ہ باشد وقت صبح چالش دیدم و اورا استناختم من بعد
 روزی بخیرست امام صادق علیہ السلام حاضر بودم کہ ناگاہ آن مردہ اہل رشتہ
 بچہ و دیدنش امام نام فرمود چہ بدست حال مرویکہ اورا یکی از مراد و رانش
 بر حرم و حرمت خود امین کردہ باشد و بہر تقوی و صلاح ظاہری او قریب
 خوردہ و او در حرمتش خیانت کند راوی گوید کہ آن مرد پشت گردنید
 و بی آنکہ جا کریم کند رفت و گذشت حضرت فرمود اے عمار تو اورا مے
 دانی کہ کیست گفتہم قسم بخدا کہ اورا نمیشناسم مگر آنکہ در منزلے فرو و
 آمدہ بود شب ہنگام پیل اورا دیدم کہ نماز را بحال کہ تعدیل او کرد و دعاے
 بچہ و رقاب و زرارہ نامی سپر خواند کہ مدت العمر ندیدہ و شنیدہ بودم و فرمود
 کہ زرارہ فرزند ایین بہمن است و او را بچہ است کہ اینزد تقدیر سر و تن
 در حق آنجا فرمودہ و قد منا الی ما علموا من عمل فمجلناہ ہبأ منشور را حد آنکہ ہم

اعمال ریائیست و از آغاز تا انجام ضبط شده و هیچ فائده بر آن ترتیب نگرفته
و از انجمله روایت کشی از محمد بن یزید و او قال حدثنی محمد بن علی الحدادی عن
مسعود بن سعد قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان قوما یعارون الایام
عاریته ثم یسبونہ یقال لهم یوم القیمه المعارون اما ان زراره بن اعین منهم
یعنی راوی حدیث محمد بن یزید و او میگوید که حضرت امام صادق فرمود
بدرستی که قومی را ایمان عاریب داده اند باز ایمان را از آنها سلب
خواهند نمود نام ایشان روز قیامت معارون است آگاه باش
و یاد دار که زراره بن اعین از جمله آنحاست و از انجمله روایت
کشی از علی قال حدثنی محمد بن احمد عن محمد بن عیسی عن ابراهیم بن عبد الحمید
عن الولید بن صبیح قال مررت فی الروضه بالمدینه فاذا اوشان فتحدثنی
فالتفت فاذا انا بن زراره فقال استاذن لی علی صاحبک قال فخرجت
من المسجد فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاخبرته انی فخرت بیده
الی الخیمه ثم قال ابو عبد الله لا تاذن له لا تاذن له فان زراره یرید فی علی
علی کبر السن ولیس من دینی و لا من دین آبائے یعنی راوی حدیث که ولید
صبیح است میگوید که در روضه مدینه منوره رفتم ناگاه شخصی با من کلام میکند
بعد از التفات معلوم شد که زراره است میگوید که برائے من پروا نگه
بخواد از امام صادق اذن خواستم دست خود را بر ریش مبارک
دو فرمود و هرگز اذن نخواه اذن نخواه که زراره اراده بیکتد که بر من
بدرست قدری که باتفاق احوالیت محوس این است اند و جناب امیر
و رنما زهم به ایشان رو میفرمود که بگوئید و قوت قوم و تقدورین پیرانه
سر با ششم و حال آن که مخالف وین من و وین ابائے من است و اگر

فصول مهمه بی بسیار که از احادیث ائمه خصوصاً حضرت امام صادق
 عجلایه یافتند و اول بر اخصار فالقیبت بذات آفریدگار و از نیمه که چندی
 در عالم لباس و خود و بر نیکبیر و تاسب ایروی و تقدیر خلق و تقدیر و تدبیر
 آسمانی بدان تعلق پذیر و آن هفت چیز است الی غیر ذلک من الکتاب
 نبیه نضافی الباب ثا عشر و یا اولی الالباب و اعتقدوا بان الجوس هم
 المنزله و من لیتفید من هؤلاء ذوی الالباب و از انجمله حدیث او است
 از محمد بن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن بعض رجاله عن ابی عبد
 علیه السلام قال دخلت علیه فقال متی عهدک بزراره قال قلت ما
 رایت منذ یام قال لا تبالی و ان مرض فلما بعده و ان مات فلما تشهد
 خبارته قال قلت بزراره متعجباً مما قال قال نعم بزراره شری من الیهود
 و النصارى و من قال ان مع الثبث ثلثه ایضاً بعضه از شیوخ
 علی بن الحکم میگوید که امام صادق علیه السلام فرمود که ملاقات بزرارد و
 کدام وقت که میکنی عرض کردم که از چند روز و او را ندیده ام فرمود
 که برو و آمدن و اگر بیمار شود و بگوید تشمروا اگر بمیرد و بر جنازه او حاضر
 مشو تعجب کردم که چنین شخصی را که ظاهرش تقوی و راستی است
 چنین میفرمایند فرمود تعجب کن و بصلاح ظاهرش مغرور مباش
 که بزراره پدر از یهود و نصاریست و پدر از کسی است که میگوید
 ان مع الثبث ثلثه ایست یکد و حرف از جمله احادیث
 امام صادق و در کفر و ضلال این فاجر کاذب که در کتاب کشی منقول
 است و من انرا از احادیث مثالب او که در یازده ورق
 مبسوطت زبانی آن امام ابرار انتخاب کردم و بهر روایات

بپایان امام و الامقام در تکفیر و تشیع او در آن کتاب موجود است
 و از اینجا قیاس کن که در کتب اصول امامیه از انجناب پیر و زبایم
 این خراب مروی باشد تکلیف که میگویند که چارصد
 نسخہ الما فرمودند چنانچه در صوارم است بعضی ششصد
 نشان دهند و جمعی با لانت رسانند کمانه
 تالیفات الاحسان علی اختلاف فهم کما هو عادتهم
 تکلیف که احادیث ایما دیگر را که بر اوین حضرت بوده اند
 و زینهار مخالفت آن نموده ضمیمه آن گردانیده شود که بلا شائبه
 میان کتابی بعد گذر خواهد بود پس ایما مسلمان را بعد از عبور برین ایما
 که قطره از دریای زخار است بطور و هم و خیال اسم بخاطر تو اندک است
 که این شخص مسلمان تواند بود و در برابر حضرات ایما بدی تو گفت تواند
 نمود که آخر کار این سرآمد محمدین در سرفراز بدیقین و پیشوا ایما یهود
 و فاسق و فاجر و خاین و غادر جز عداوت پیشوایان دین و زینمایان
 حق و یقین و بگریصیت کمالا یخفی چه جائے آنکه قدر دان این کرده
 یمنی حضرات شیعه که بنیاد تمامی اصول و فروع ایشان بر دو روی
 و تقیہ است این زندق را از تمامی علمائے عالم و مقتدایان نبی آدم
 بعد از حضرات ایما بهتر دانند و با صدق الصاوقین در کتب دین
 و ایمان خود او را ملقب سازند که گاهی حضرت امام صادق ابن
 لقب را از زبان شیعه و ر خواب ہم نشنیده باشند چه جائے
 پیداری و گویند که حضرت امام صادق رضی اللہ عنہ و عن ابی الطاهر
 را و ربث این زایم و شرح این قباح و فساد حفظ جان و ناموس او

سطح نظر بود قریب است که کاو زمین بزرگ و هر یک از اهل کذب
 و افترا بمقام قارون رود که معاذ الله بر اصول امامیه که در مجلد س از بحار
 که قصص الانبیاء عبارت از است شروع است مقام حضرت یونس بود
 که احکار از امامت امیر المومنین اولاد اظهارش فرمود الغرض این
 ما دین و قدامای ایشان که در حدیث تسلیه زرارہ بر نام امام ہمام ضم
 نمودند و امن مبارکش را باین لوث آلودند بخمال نیامدند کہ آیا
 حفظ جان و ناموس او در صورت ستایش ممکن است یا بر تفسیر تفسیر و
 تفصیل او کہ قدمای شیعیان کہ اساطین مذہب و خلعت اند و اسامی آنها
 در مبادی احادیث گذشت ہمہ دشمن او گردیدند و بمقتضای حدیث
 پسرش علی ما غفتم ہمیشہ نزد او بشکوه و شکایت میرسیدند و میدانستند
 کہ حضرت امام از وی لعن و تبرا میکنند و ظاہر است کہ اگر او کافر نبی بود
 لعن او چگونه بربان امام میگذاشت چنانچہ سید مرتضی علم الہدی ثانی امامیہ
 در تبصرہ العوام اقرار نموده کہ امام لعن نمیکند مگر کافر اعلیٰ کہ لعن او
 وظیفہ حضرت صادق باشد و مطلع و مقطع کلام ابلغ نظامش واقع شود
 چنانچہ دانستی پس قیاس بر فعل حضرت خضر علیہ السلام صریح ناجائز و
 نارو است چه جلای آنکہ علم الہدی اول در کتاب تنزیہ و دیگران در
 غیران تبصیر کرده باشند کہ اساس معاملات امامہ و تکلیفات
 ایشان بر ظاہر شریعت است نہ علوم لدنیہ کما لا یخفی علی من طالع
 کہتم مسیحی اعتراف المتخاطب بک انشاء الله تعالی و اعتقاد
 انیمکنی کہ ازین شیعیان کہ روایات اینہا گذشت امام صادق
 نقیبہ میفرمود ہمیشہ بر پاسے خود درونست و بنیاد مذہب خود را

کنند زیرا که روایات این رواته اصولاً و فرداً در مذہب شیعی
 معتمد علیہا است کما صرح بہ کتاب الکاتیب منقصہ فی روتہ الثالب
 الغرایب بعد از تضعیف و جمع ایشان غیر از شیطان الطاق کہ در کتب
 رجال اعتراف باین نام موجود است کما فصل فی المنہی و مستغرقہ ایضا
 انشاء اللہ تعالی و زرارہ کہ بحث در و میرود کیت کہ نبیاذہ بہ
 شیعہ تواند نہاد اینست حال اما یہ کہ بعد از ان کہ ایماہ مکنیز او کردند
 روایت لعن و طرد او را بچہ کس رسانیدند کہ تا قیامت مانند شیطان
 الطاق شہرہ افاق گردید اما جلیل اہل سنت پس دشمنی ایشان بعد صد
 این احادیث زیادہ تر خواہد بود زیرا کہ بعد از علم بایمعو کہ فلانی خلق
 خدا را گمراہ میکند و بدتر از یہود است و خیانت بچہم بر او رخ نمود
 در پی قتل و جہم او شدہ باشند بلکہ اگر دست می یابند کشت
 او را بنزع و زرعن از سیاہ پوشان و زمین فروشان میدانند پس از
 حدیث تسلیمہ نقض مدعا بشود میرسد و سخافت و خرافت واضح
 حدیث واضح میشود غایتہ الامر از طرف شیعیانکہ اگر کسی چو یای
 حال او میشود امام میدانست کہ سایل از خالفین است می بایست
 فرمود کہ فلانی از اہل اخلاص نیست نہ آنکہ او را بدتر از یہود گویند
 و مبتدعات و محدثات را باین تفصیل بکذب و افتراء زبان آرند
 و جنہ نجات آن را بر شمارند کہ زرارہ در حرم بر او رخود کہ او را
 موتمن دانستہ بود و خیانت کرد و ظلم صریح را با ایمان خلط نمود و
 بدعت و احداث کہ عین ضلالت است اختیار ساخت و
 در عین مگر شگنی خواہد مرد و ایمان او محض عاریت است او تمامی

اعمالش بطور خدا شد الی غیر ذلک و نقش را وظیفه هر وقت و هر آن کردند
بی آنکه کسی از لواحق و خواجج حاضر مجلس باشد و بعد از اتمام تقیه و پرده داری
از کرده شیعه چنانکه دانستی چگونه بر هیچ حدیث هیچ امامی و ثوقی باقی
ماند و حال این ما و این و مستولین غفیر ب باصول و لهو ص ایمنه بگوشت
میرسانم انشاء الله تعالی مع ذلک حیرانم که حضرت مخاطب و
مجتهدین ماضی و حال و مستقبل که احادیث مذمت ابو حنیفه را بر
تقیه اعظم حل میکنند کما لا یخفی بعضی از آن حدیث در غیبتش مروی
و اکثری معاذ الله و در خطایش ارشاد کرده اند و در باب مذمت
قیاس و در کلینی و مانند آن سر و دست تقیه را چرخ کردن زوایا و در وقت
حفظ جان و ابر و سعه خود را محو نموده اند و پر ظاهریست که شخصیکه
مقتدای شیعیان را که در سفن نجات سفینه افضل باشد بنا بر خوف
و تقصیر مقتدر از بر زبان گیر دو مصدر این دروغ بے آتها شود و
مقتدای سنیان را چگونه در غیبت او و بر و شیعه بدلتوان گفت
چه جای حضور پس معلوم نیست که عقل این بزرگان قبیله در وقت
سرپرستی اعدا را ایمنه دین گنایم و در حق ائمت است که سماعت و وفاداری
بر فرق تشیعین ختم است که چون ربقه اتباع و آقائے زرار و شیطان
انطاق زیب زنا پس از مقتدای مسامحی خمیده که سپرداختند کما وجد
فیهم عار و شین محو بنده همگان لا افترو لایین و متی لم یجدوا فیهم ناقب
اختلقوا من تلقا الفسهم و انکساکت لغو و مثالب کم من ثلثه حدیث
منهم فی الاسلام فشر و الذیل لان یس و با و کم من خوست اطرا لدفع
ظلمه القاص من اصول و الهم فنی و چنانچه از تفصیل این حال طوایر

احادیث و دفاتر سبالمرویه من طرفهم مشحون است و دول انصاف از دست
اعتنا این حضرات پر خون انحنی با افاد و ایجاد المخطب الیلمی فی صدر
رساله الرابعه بیرون الفتاوت علامه و اگر حفظ جان و ناموس
او از شیعیان منظور بود بایستی گفتن که او مقتداست وقت است
ایزای او ایذاست ما و ارضاء او ارضاء ما که الصدق نجی و الکذب
یہلک و اگر مناسب وقت نبود و شیعیان خصوصاً اونیسه دشمن
ایم و متشدین ایشان بودند کمایم فی الواقع کذب و قدر اعتناست
الجلسی فی التذکره بذکر بایستی که میگفتند که او با ماکاری ندارد و الی
غیر ذلک من المضامین بقدر الضرورة و اگر کسی از اهل خلافت می
پرسید در این صورت نیز همین قسم میفرمودند و راه اجمال که طریق
اضطیاط است می پیمودند تا جان و ناموس او یکمان شیعه سلامت
می ماند مع هذا در اینجا استفسار میروند که اهل سنت اگر امام صادق را
از زمره خود میدانستند چنانچه افتخار ابو حنیفه و امام مالک و دیگر
مقتدایان دین و ملت که در مطولات مبسوط است بر آن دلالت
دارد و عنقریب افتخار ابو حنیفه از صوارم هم معلوم میشود پس قول حضرت
مجتهد جلیسه از آغاز تا انجام همه متاصل شد که ایما اهل بیت راستی
و استن کار متاخرین متعینین مثل علامه دهلوی قدس سره الغریز و کاس
لسان اوست و قدما چنین بیهوده و یا ده نبوده اند کما عرفت فی الصل
و از همین قبیل در صوارم بر عقیده سین و هم میفرمایند که اسے معاشر
مسلمین بدانند الی الطریق المستقیم و نتیج القہ انهم بدانند که مقتضای
قولہ تعالی و جاهد الحم البلی ہی احسن باید که حق تعالی را حاضر و ناظر دانسته خاطر

مصرف بربدال بیجا که جناب باری تعالی از ان نفعی فرموده نشاید و بزرگ
 آنکه باشد بر اے افحام خصم به یکجهایه بیجا و تکلفات پر پوچ و نامنراست
 کمارید تا این وقت در هیچ مذہب و ملت کوشش زد کسی نشده
 که با وجود دعوی اقتدا و تمسک بذیل احدی از انبیاء و اوصیایا یکے از
 فقہاء و علمای جم غفیر خلائق در هیچ اصول و فروع متمسک بقول او نشود
 و در هیچ باب از مسائل الصویبه و فروعیه فتاواے او را مستند
 خویش نساژند و در معارض احتجاج گاہے قول فعل او را مذکور کنند
 و خود بار انجام همه باد منسوب نساژند سبحان اللہ نواصب در اصول
 مایع ابوالحسن اشعری باشند و در فروع تابع یکے از فقہاے اربعه
 چنانچه تمام کتب کلامیه و فروع فقہیہ فی الفین در میانشان ناظمین کتب
 سطلعه نمایند و به بیند که از اقول الہیات تا آخر مسائل کلامیه و همچنین
 از طهارت تا آخر فروع فقہیہ مستند این مذہبان بتبعیت الہییت
 سواے مذہب ابوالحسن اشعری و ابو حنیفہ و شافعی و مالک واحد
 محمد و ابی یوسف و زفر قول یکے از الہییت و بتبعیت اسم است و
 احمد از چون در مقام جدل در آیند بگویند که ما تابع عترت استیم و ثنا
 شریعتی متخلف از ان بالجمله کار نواصب بسیار عجیب است و بغایت
 غریب آنکہ مذہب جناب صادق علیہ السلام در میان باشد و پیما را هزار
 از اصحاب اسخفرت اخذ احادیث و مسائل لٹال و حرام از اسخفرت
 کنند و چهار صد کتاب باہر اسخفرت کنند و آئینہ سب و مسایل
 تعال و حرام تصنیف نمایند و ابو حنیفہ را فخر باشد بشاکر و ابو حنیفہ
 اسخفرت و متبعین باہل سنت و دجہا مست باد دعوی تمسک بذیل انبیاء

یک مسئله از مسائل اصولیه و فروعیه از استیجاب اخذ نکنند و قول استیجاب
 را بر ابریک فائز نشمارند و چون امامی بیچاره با وجود اینکه در مدت العمر
 چه عقاید و چه در اعمال و چه در آداب و سکارم اخلاق غیر قول و فعل
 ایستاد است و خود سازد و دعوی نمیکند ابلیت نماید مثل گلاب هجوم
 آورده و مکتب او نماید و سر خود بار ابدعائے متابعت اهل بیت بے
 حجت و برهان بمبایات برافرازند لیکن آنچه معلوم میشود اینست که این
 کجها و حق پوشیهها مخصوص متأخرین ایشانست که بسبب کم یابی در علوم
 هست خود را مصروف بقیل و قال پیجا کرده عیث عیث چهل خود را
 راستور می سازند و الاقداماے ایشان باز بالمره از حق نمیکدشتند
 چنانچه صاحب جامع الاصول که عبارت از صحاح سته باشد در اثنا
 شرح غریب النون در کتاب جامع الاصول بعد از اینکه حدیث ان الله
 سبعت لهذه الامته علی راس کل مائه سته من یجدوها و ینهاذ کور خسته
 و تریح و او لازم نیست که محدودین یک مرد باشد میگوید و سخن نذر
 لان الله اربب المشهوره فی الاسلام التي علیها مدار المسلمین فی اقطار
 الارض هم سبب الشافعی و ابی حنیفه و مالک و احمد و مذاهب الامامیه
 و من کان المشار الیه من هؤلاء علی راس کل مائه سنته و کذا کس من کائنات
 من الطبقات و امان کان قبل هذه المذاهب المذکوره فلم یکن للناس
 یقتضین علی مذاهب عام بعینه و لم یکن قبل ذلک لانه الاولی و کان علی اربها
 من اولی الامر عمر بن عبد العزیز و کفی الامته فی هذه الامته وجوده خاصه فانه
 فعل فی الاسلام ما یسخر و کان من الفقهاء بالمذنبه حجت من علی الباق
 و الا سبب من ابی بکر الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر کان حجت منهم

حجاج بن جبیر و عکرمه مولی بن عباس و عطاء بن ابی رباح و کان باليمن طاووس
 و بالشام کنجول و بالکوفه عامر بن شراحیل الشبی و بالبصره الحسن البصری
 و محمد بن سیرین و اما القصار علی راس المایه الاولی فكان القايم بجاء عبد الله
 بن كثير و اما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهري و جماعة كثيره مشهورون من
 التابعين و اما من كان على راس المايه الثانيه فمن اولي الامر المامون بن الرشيد
 و من الفقهاء الشافعي و الحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابی حنيفه و شهاب
 بن عبد العزيز من اصحاب مالک امام احمد فامين يومئذ مشهور انما مات سنة
 احدى و اربعين و مائتين و من الاماميه علي بن موسى الرضا حاصل مضمون اين
 عبارت اينست که در هر مائت بمقتضاي حديث نبوي حي يا يدي که باو شاه فقها
 و غيره مجد و ريکي ازند اسب خمس که مذيب شافعي و ابی حنيفه و مالک و احمد
 و اماميه باشند بجهت دو ر مائت ثنائيه محمد و مذيب اماميه جناب علي بن موسي
 الرضا عليه السلام بودند و حسن بن زياد اللؤلؤي محمد و مذيب ابی حنيفه و بکذا
 تا اينکه گفت که محمد و مذيب اماميه در مائت ثنائيه ثالثه محمد بن يعقوب کليني بود
 و در مانه را بوجه سيد مرتضي علم الهدی الى ان قال الجائسي بعد عدة من السطور
 و هي الزتاب فاخبر و ابا اولي الابصار مثل ابن اثير که از علماء اعلام مذيب
 اهل سنت و جماعت است شهادت ميدهد که محمد و دين و مذيب اماميه
 در مائت ثنائيه جناب علي بن موسي الرضا عليه السلام است و ابن تاصب عداد
 اهل بيت خلفي المذيب و اضراب او پرده حيا از روي خود انداخته بتجويد
 الله فريضي صريح نمايند که در حقيقت ايمه اثنا عشر يه مذيب سنيان را کتب
 سفيه اند و شيعة ان تخلف از ان فاعنته الله على الکافي من انتهي مختصر اما محتشم
 مذکور بزرگ خود تاس کرده که تشيع فتوى مستلزم تشيع و کبريماست و الاخرى جامع

و محمد بن عبد الله که بر تبه شرق اول که در صدر کلام وستی یعنی اگر تابعین و تبعه ایشان مثل حضرت امام صادق
 سنی میباشند نیمه نیز زبانی مجتهد فانی نیست و نابود شده و لعنت خدا بر جای خود رسیده آمد بر آنچه از جامع
 الاصول باره ثبوت رفض امام علی رضا نقل کرده پس میگویم که بجوابش آنچه از دین متفرق و مجروح است
 رساله مفروده توان نوشت و بسبب تظلمی بودن مقام ایشان مناسبت نماید ولیکن در گذشتن از آنهم
 خلاف حاکم است پس لامحال عنوان تجد و مثالی بیکد در حرف میگویم که برای الزام تجاوز این جایز
 و اهل قضا را با بیانات دلالت نماید و آن اینکه بعد از تصدیق حجت این عبارت عدم وقوع تحریف محرفین
 مثل تابعین بیان و ابتناء و مقبول داشتن لازم نمی آید که مذکور است اهل سنت باشند که بر این تائید آن امام
 بر حق محمد و دین روافض باشد معا و اندک در کتب معتبره روایت این اشیر است و کامل و مهم
 روایت اکابر محدثین و دیگر که صاحب حق هم نقل کرده و گفته و لما دخل منشا پور کما فی تاریخنا و ثقیق سقیا
 و علیه طلعت لایر می سن و را بها تعرض له الحافظان ابو زریعه الرازی و محمد بن ابراهیم طوسی و معهما من طایفه العلما
 ما لا یحیی فی قضا علیهم السلام بریم وجه و روی هم حدیثی عن ابائه فاستوقف ابغلة و امر فلما نه بکشف فطلعت و
 اقرعوا نکلک التناقیر بر و تیه طلعت الباری کت فکانت له و ابانان علی عاتقه و الناس بین صلیح
 و باک و تمیز فی التراب و مقبل الحاف و بعلته فصاحت لعلما معاشر الناس انفسوا فانصتوا و تلی منه الحافظان
 المذكوران فقال حدثنی ابی موسی الکافری عن ابی جعفر الصادق عن ابی حمزة الباقری عن ابی زین العابدین
 عن ابی عبد الله العیاض علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و بعد قال حدثنی حمی و قره عینی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم قال حدثنی سیریل قال سمعت رب العزة یقول لا اله الا الله حصی فمن قالها دخل الجنة
 و من دخل حصی اسن سن عبدی ثم انی الله و سار فعد اهل الحار و الدومی الذین کانوا یکتبون فانفوا
 علی عشرين الف و فی رواه ان الحدیث الرومی الامان معرفته بالقلب اقر الالسان و عمل بالاکان
 و بعد ما و اتمان قال فلو قرأنا لاسناد علی بنون لبری سن جنه و منده کسیرین و کتب
 تسه ر دیره ام و حار کت اما سیه مثل تاریخ از سیه و کتاب خطاب تحفه ثا عشره نقول است که چون
 امام علی رضا و منشا پور و اخر شده با شری سوار بود و ثقیق یعنی که از انرا صوفیه اهل سنت است پیش

امام سیرت و جلوه داری میکرد و جماعت دیگر از صوفیه اهل سنت بجا در بانی خود بر امام سایه کرده بودند و
 حافظ ابو زرعه رازی و محمد بن مسلم طوسی با جمیع طلبه علم و کتاب حدیث از مدارس و رباطات خود برای باز
 امام را بآئند و غوغائی عظیم در شهر برخواست و مردم بر بانی دیدار مبارکش هجوم آوردند محدثین اهل سنت
 عرض داشتند که اگر یکدیگر حدیث بسند آبی خود که سلسله الذنب است این وقت که جمع خلق الله است
 روایت فرمای کمال سنت خواهی نهاد امام بسند آبی خود روایت این حدیث فرمود لا اله الا الله حصنی
 فمن اصابه دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من العذاب و آن وقت از محدثین اهل سنت و طلبه علم آن
 بست هر کس ارباب مجاز شمرده شدند و امام احمد بن حنبل چون این سند را ذکر میکرد میگفت لو قرأ هذا علی
 محبوب لا فاق او علی مریض البرئتی هجوم محدثین اهل سنت و متدعای شیعه روایت و از مدارس و رباطات
 خود باین شتیاق با قیاس و مداور آمدند بدون اعتقاد این معنی که حضرت امام را از مقتدایان خویش میکنند
 صورت نمی بند و تکلیف که آنجناب را مجید و موید مذنب نفس دانند و پروانه وار گرد و دراز غایت
 شوق و جان نثاری بر زمین روبرو آن نقا و طبعین غلطند و سهم مرکب مبارک را بوسند چنانچه از پیر
 مخاطب بهم معلوم میشود که اهل سنت از افتخار روایت از شیعه اجترار تمام دارند تکلیف هجوم هزاران محدث
 بتجربین مثل حافظ ابو زرعه رازی و غیر او کمالا یحیی باز علمای دیگر آنچنان مناقب جلیله و کرامات غیبه
 در ترجمه آن امام ذکر کرده اند مرا حجت از ان جمیع توان یافت که جز متعسف عنید و متعصب شذکیسی
 نتواند گفت که اهل سنت آنجناب را فاضلی میدانند عباد الله که تصنیفات شیخ ابن حجر و منیر احمد شیبی
 و ملا عبد الرحمن جامی و محقق دهلوی هنوز نشنیدند و در کتاب معانی الاخبار و علل الشایخ هم ندیدند
 که اهل سنت آنجناب را مثل شیعه از پیشوایان خود می دانستند و از آنجناب راضی بودند و رضای ایشان
 بدون تشنه چگونه ممکن است و کتاب ثانی قال البزطی قلت لابی جعفر محمد بن علی الثانی فلم یمی الامک
 من منیر الرضا قال لا نه رضی به اللهم العون من اعدایه کما رضی المواقفون من اولیایه انتهى و در
 الغرض تعد ابو محمد دین مذنب امامیه بزعیم امامیه است و در تعد ابو محمد دین دیگر نیز اعتقاد و زعم
 هر زعمه را و علی تمام سنت چنانچه علمای اهل سنت از قدیم و حدیث گفته اند و اگر امامیه را تصریح علما

خود درین باب منظور اقتدای منور نکیش با خالی نیست شهادت قاضی نور الله شهید ثالث خویش و شهید
 رابع فرعون می نخل اول بشنود که در مجالس المومنین میگوید که این اثیر خیر زمی در کتاب جامع الاصول
 گفته که مروج مایه راجع بقول فقهای شافعی ابو حامد احمد بن طاهر اسفرائی است و بقول علما حنفی
 ابو بکر محمد بن موسی الخوارزمی و با عقدا مالکیه ابو محمد عبد الوهاب بن نصر و بر روایت حنبله ابو عبد الله
 بن علی الحامدی است و روایت علمائی امامیه شریف مرتضائی موسوی است انتهی بلفظ و ازینجا
 بگو ای شهید ثالث که در حکم زندگانست و قول او کمالیت نیست به ثبوت رسید که نسبت تجدید تشیع
 و ترویج ان بسوی امام عالی مقام بر فرعون و روایت امامیه است و درین امور اعتقاد و زعم هر یکی از
 دار و دیس چاری از اخادات میر باقر اول و تقریرات باقر ثانی و مرزا محمد در ترمه و معتلده نخل فاضل
 جالبی و آنچه برادر معظم ساهی در جواب ایضاح و رقعه سیاه کرده اند کان لم یکن شیانند کور و بختلاند
 بسیار منشور آشد و هیچ عامل تجوز نکند که در این اثیر جزایران از محمد بن امام رضا را مقتدای اهل سنت
 قرار دهند بار انتخاب را مجد و مذنب فرقه نیز علیه اعتقاد کنند ثمود بالله من الجبل و القبا و تفصیل
 این معنی چنانچه باید جز بر ساله مفروضه یا کتابی گیر نگذایش نذر و ملاجرم بر بیان شق ثانی متوجه میشود و
 میگوید که اگر اهل حق امام صادق علیه السلام را مقتدای خود نمیدانستند بلکه معاذ الله از قوم خود
 که کذب و تفسیه اساس مذنبان است اعتقاد میکردند پس قول جناب شان را چگونه لایق حقانیت
 می نیدشتند که آخر نتیجه دروغ و ناراستی همین است که مردم صدق را بهم باور نسینند پس بر فرض
 و تسلیم که اعتقاد آورده باشند که زاره بانتم و خاصت اعمال و وطنی اصحاب رسول شما
 و گذاردن نماز عصر و غیر خوب آفتاب الی غیر ذلک من المذنبات افتسمان انجناب نیست و برین
 تقدیر بزعم امامیه امام را معاذ الله چرازند و خراج نکند و چرا استعظیم و تکریم می کوشیدند و
 در علوم باطن و ظاهر چگونه بسوی جنابش رجوع می آورند و سدرار و غواض و حقایق
 و دقائق می آموختند چنانچه تفصیلش در کتب شیعه و سنی مثل لوا مع و سجاد و طلی و نخل
 مذکور است و درایت عقلی نیز نمایندش می کنند کمالا یخفی و خود حضرت امام با وصف محکوم بود

سخن گوئی کما اشتراک الیه بجهت بیلا و شیعه نکرند بلکه از کوفیان نفرت گیرند و این تر وید که
 بعل آمد نظر بشیخین از زبان و معاشرت با حریف بود و الا شق اول از اجلامی بدیهیات توان
 شمر پس قباح و ذمایم ز راه اریه و دیت قدریت و جوسیت و عداوت اهل بیت و از کجا
 خیانت و احداث و بدعت شب در روز سر او علانیه ذکر فرمودن گویا او را در مقتل فرستادند
 و از نیجاست که مارون الرشید آن کس را گردن زد که با صاحب امام صادق نسبت تشیع
 و تهمت رفض کرده بود کما فصلته من کتیم العقبة فی المنتهی و فراوان حیرت در نیت
 که او را چنان تعلیم و تقیین نکرند که آمد و رفت را از دوامها ممکن موقوف باید کرد و تفسیر از دوست
 نباید داد که لا دین لمن لا تقیه له و التقیه جنة المؤمن و را حادیث سه در کائنات وارد است
 پس لباس تشن در بر کن و خیالات دیگر مثل او انی نماز عصر نجوب آفتاب از سر بردن
 و طریق ایامه را از دست مده و سر از امتثال او امر ایشان میج و اینها که ثومی کنی و باد
 در سرداری همیشه طرفه تر آنکه از حدیث تسلیه که متنازع از احادیث مشالاب ترا کرده
 پشتوت میرسد که امام صادق علیه السلام در وقتیکه گمبزن رسیده بودند بضمایم بنی
 ناظر ز راه را شاد گردان و آن وقت با طهارت و مجلسی در بحار و لواصع و کسانیکه از نقیبه
 جعفری بودند مذمب شیعه بیان کرده اند وقت خوف و نقیبه مثل زنمان سابق برگزین
 بنظرات امام باقر که بلا ریب در زمان بنی امیه بوده اند پس می باید که حضرت امام باقر را
 صلحت مذکور و تعلیق حضرت خضر علیه السلام سینفه فصل سخن را می شکستند و هر گونه عی
 ر شاعت و فتنه و فجور و خبیث تحقاید را بر نام اوحی بستند بلکه بنی را بریده و رویش
 مثل نامه عیاشیه که ده بر سواری حمار از کوچ و باز میگذاشتند و محققان موسس
 ذنب غمی می گویند بعد از دجله لعنت ترا بر هیچ دمای و وظیفه از انجناب ماثور نمی شد
 این معالیه سسر قلب و وضعی باشد که در وقت بنی امیه مدایج و مناتب او بر زبان
 از زبان امام تند باقر جاری شود و در زمان عباسیه که مایه علمای نمان شیعه بود

و متطالب او و انهم بدان تفصیل حضرت امام صادق ع صاوق عذب البیان و مطلب لدان
کرد و و ازینجا حکم توان کرد که رفسه در عداوت اهل بیت از تو اصیب سابق الاقدم اند
علامه لازم می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیش مناقب شریفیه مقرون
مثلا رو برو صحاب که با آنها را امامیه شب و روز در حد و مداوت شهر بسری بر نداشت
ملاحظه علوم مراتب و سمنو منار الش و ندان بر جگر می فشردند رعایت اصحاب امور افزون
باشند بلکه معاذ الله بایستی که علی التواتر و التوالی و ما یم و قبا یح را بیان می نمودند و از
خبر بچونش نمی آمد و نویت نوشتن صحیفه که آنرا صحیفه ملعونه نام نهادند و بر روی
خیال ایشان در هیچ طرفی از کون و مکان موجود نیست بمرسیدنی غیر از یک سر
التي لا تعد ولا تحصى و یکنی ما اورده فی هذا المقام لا ولی الشی پس از لفظ و یعنی
تسلیمه نامی و نشانی باقی نماند و لیکن سخنی که باقی است و تعلق با من حدیث و ارباب
که علمای شیعه از متبوعین و تابعین حدیث تسلیم را کمتر نقل ساختند و تما مشش را مفسر
مطلب خود دانسته سوادش بر نداشتند پس ضرورتا که آنچه از ایشان باقی ماند بر
بامحصلش ذکر کنم تا حقیقت حال ظاهر گردد و ندان که بهارت در پیش از این مقام
انباک الحسن و الحسین رسالتک حاطبها و کلانها و حفظها فلا تقدر بحدیثها
امرک ابی علیه السلام و امرتک به و انما ابوبصیر بخلاف الذی من انما به و انما ابوبصیر
عندنا تصاریف و معان نوافق الحق و لو اذن لنا لعلمتم ان الحی فی الذی انما یاهم بقرین
الامر و سلموا لنا و اصبروا لاحکامنا و ارضوا بها و الذی فرق بینک و بیننا
خلق و هو اعرف بمصلحتهم غنم فی لنا و امرنا فاق شارق بیننا السلام
و خوف عدو ما فی آثارنا باذن الله و یا تیهما بالاس من مامنه و القری من اعنیه
والوالینا و انتظرا منا و امرکم و فرخنا و فر حکم و لو قد قام قایما و کما کما
تعلیم القرآن و شرائع الدین و الاحکام و الفرائض کما انزل الله علی محمد عبده

ان الله ما يريك ذلك اليوم انكارا شديد انتم لم يستقيموا على دين الله وطريقه لا من
 بسبب السيف فوق رقابكم ان الناس بعد نبي الله ركب الله بهم شيه من كان قبلهم
 انهم ابدوا وحر فوا وازادوا في دين الله ونقصوا منه فما من شيء عليه الناس اليوم الا
 في خوف عمارت ب الوحي من عند الله واجب رحمتك الله الى اخر الحديث بطوله
 في نحو اتي ابن عمارت صرح تو ان دالت كه زرار ه در مذهب خود تذبذب و دشته و خا
 محمد ر عز الست را بشكند و از اتباع ابن حفرت سباز زند پس حضرت امام صادق اورا بره
 راست دالت نمود و تعليم اصول و فروع پرداختند و فرمودند كه دل تنگ مشو
 دين تو بيم باش و آنچه پدر بگوار من ترا مفرموده اند در ان زلزله و تذبذب راه
 ده و از جامه و كاه ابو بصير بخلاف امر ترا دالت ميكنند كه تا و بل اين اختلافات و نصايح
 را مذهب ما نيم را با اين و آن چه كار بر تسليم و رضا بر غلبه ما بايد نهاد و چون و چرا سر گز نبايد كرد
 از اشي خلق بايد دالت اختلاف در گروه شيعه ما انداختيم و مصلحت وقت را نيك ميدانم
 رايي بجايي كه غم را شفق ميكنند و گاهي مجتمع ميآيد و وقت امن بدون ظهور صاحب الامر
 نيست پس انتظار فرج بايد بر دو قلوب خود را با مثال ما بايد سپرد چون امام مهدي
 ظهور خواهد فرمود و ان مجيد علي حده و شرايح دين و احكام و ايفض از سر شما تعليم خواهد نمود
 و آنچه نبي گمركه است بر غم خدا صلي الله عليه و آله و سلم نازل شده بود اهل بصيرت باي
 شما كه علم و نصايب و از انكار شديد خواهند كرد و سر گزير اطاعت و تقويم باي خود نخواهند
 نهاد و اما مذهب شيعه چه رسد كه وقتي كه قتل بر قلوب شما محيط شود و آن زمان روا
 ياه نماييد نهاد و مردم بعد غم بنده صلي الله عليه و آله و سلم مانند اهم سابقه تغير و تبدل
 در اين دنيا پس نيزي كه عقيست كه مردم بران باشند و او متغير نباشد و وحي آسماني و دين
 خاص كه نازل شده و بدي و باقي نباشد پس ترا مخالفت الهيه نبي بايد كرد و نبله اطاعت و
 اتقياء و بجا بايد آيد و ان شاء الله تعالى كه با نده و عوسبت و تهم و تقدس و افضليت او از تمامي

اصحاب امام باقر و آنکه او افضل سفن بحیر مقام بود چنانکه پسرانش بر نام جناب امام
 صادق بستند و برای حفظ و بری بودنش افرازدن ازین عبارت چنان معلوم
 میشود که نه او را یقین کامل در اصول و معانی دین حاصل بود و نه مسائل ضروری را این
 باید میداشت و از اکتفا بر این و معانی احکام ائمه و وجوه اختلافات مسائل بهره
 میداشت بلکه از مذنبین بدین دلگش بود و سبحان الله فیض صحبت این سرور امام که در
 کتاب مخشوم بهدایت خلق مامور بودند همین قدر باشد که برگزیدگان تمامی اصحاب
 شان بدین درجه رسیدند حقیقت اینست که چون آثار فیض صحبت خاتم النبیین را حفظ
 امامیه محو کنند و اصحاب کرام و اهل بیت عظام سرور امام را مرتد شمارند بعد از این شکایتی
 از ایشان باقی نیست ولیکن بعد ظهور این امام مامور در مطاعن اصحاب کبار بهین نقیب
 و تصلب اصرار و ورزیدن کار علمای شیعه است دون غیرهم ازین جا وجه اسقاط ایشان
 مذکور که سراسر حق پوشی و قطعاً و یقیناً تر فروشی و بقای آبروی امام الایمه ایشان
 بود و مجتهد جالیسی و مشوعین او مرتکب آن شدند و واضح شد ظهور اکاملا و فقیر حقیر را بعید
 و تلفیق اصول امامیه که در کتب قدما می ایشان مبسوط است چنان معلوم میشود که
 چون بانیان این مذهب خصوصاً اهل کوفه که رئیس شان زراره و برادرالش بودند
 و دیگر کاسه لیسان شان بعد مخدول کردن ایمة اهل بیت و انفلاد و اخوان ایشان
 مرقه بعد از می دست از اوایل ظاهر ظاهر فواید و نیوی و صور خیالی خویش که خزان این زمین
 و آسمان و دفاقین جهان جهانیان بدست این بزرگان است کما یحیی نبذ منها بر زمین
 و در بعضی از اوقات بمقتضای و هنر ملک ببقیه دوخته به پیر و خویش می رسیدند و
 این انتساب را براس غیبتها مفتنمی انگاشتند ایمة هدی برای تفصیح آنکه ایستاد
 ابتدا داشتند مصنف چنان دیدند که باین شخصی ازین دشمنان امر مخالف و مضاد
 دیگر ارشاد نمایند تا افراد بر طایفه با طایفه دیگر مخصوصت آورند و آبروی بیدگیرینند

چنانکه گفته اند: چو دزدان بهم باک دارند و بیم رور در میان کار وانی سلیم
چون کلام تا باین جا رسید که امت حضرت امام صادق سرشتگی زراره که قبل ازین
جملا بگوش خود شنیده می بیا و فقیر آمد اکنون حرفی درین باب بعنوان تفصیل بشنود
و نظر آن بگوش که از معجزات جعفری بود که قبل از وقوع بسا الهامی در ارازان خبر
داوید و قریح عصاره نمودند فاستمع ما و اقول علما هم کشتی از محمد بن قولویه روایت میکنند
قال حدثنی سعد بن عبد الله بن ابی خلف قال حدثنا محمد بن عثمان بن رشید قال حدثنی
الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه احمد بن علی عن ابیه علی بن یقطین قال لما کانت فی
ابی عبد الله قال الناس بعبد الله بن جعفر فاختلغوا ففعل قال به و قال بابی الحسن
فدعا زراره ابیه عبید فقال یا بنی الناس مختلفون فی هذا الامر فمن قال بعبد الله فاما
و ذهب الی الخ الذی جاران الانامته فی الکبیر من ولد الامام فشدرا حلتک و امض الی
الله فیه حتی یاتی بصلته الامر فشدرا حلتک و مضی الی الدنیه و احتل زراره فلاحصره الوفا
سئل عن عبید فقیل انه لم یقدم فدعا بالمصنف و قال اللهم انی مصدق بما جازینیک
تسیر صلی الله علیه و آله و سلم فما انزلت علیه و بینه لنا علی لسانه وانی مصدق بما انزلت
الله فی هذا الجامع و ان عقدی و دینی الذی یأتینی به عبید ابنی و بابیته فی کتاب
فان اقمی قبل هذا فیه شهادتی علی نفسی و اقرار می بایا فی عبید ابنی و انت الشیخ
می بذاک فمات زراره و قدم عبید فقصدناه لم علیه فسالوه عن الامر الذی فصدیم
فما خبرتم ان ابا الحسن علیه السلام صاحبهم و نیز کشتی از محمد بن قولویه روایت میفرمایند
قال حدثنی سعد بن عبد الله عن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر عن احمد بن بلال عن ابی
یوسف النضر بن درست بن ابی منصور الواسطی قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول
ان زراره شک فی امامتی فاستویته من ربی عزوجل و نیز کشتی از محمد بن
تیسر روایت می نماید قال حدثنا محمد بن عیسی بن عبید عن ابن ابی عمیر عن جلیل بن

و راج و غیره قال وجه زراره صید انبه الی الدنیه لیستخر له خبر ابی الحسن و عبد الله
 بن ابی عبد الله فمات قبل ان یرجع الیه بسد قال محمد بن ابی عمیر حدثنی محمد بن
 حکیم قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلام و ذکر ت زراره و توجه انبه الدنیه فقال
 ابو الحسن انی لا رجوان یکون زراره ممن قال السطعالی و من یخرج من بیت مہاجر الی
 و رسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ و غیر کثیری از محمد بن مسعود و روات
 می نماید قال اخبرنا جریر بن احمد قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن ابراہیم
 المومنین عن نصر بن شعیب عن عمته زراره قالت لما وقع زراره و اشتد به
 قال نا و لیکنی المصحف فتناولته ففتحہ و وضعه علی صدرہ ثم قال یا عمہ اشدیدی ان
 البس لی امام غیر ذلک کتاب از مجموع این احادیث کہ بطور نمونه ازین کتاب نقل
 کردم و تفصیلش در دیگر کتاب امیہ ہم موجود است بو ضوح می آید کہ زراره
 با وصف معدوم النظر بودش چنانکہ با اعتقاد شیعه و انتی عقیدہ با است امام
 کاظم نہ داشت بلکہ وراست ایشان و عبد الله بن جعفر کہ افعلق لقب شان بود و کما
 فی النسخ تردد داشت و نوبت ریب و شک بدانجا رسید کہ پسر خود را تحقیق
 امر سوی مدینہ منورہ فرستاد و قبل از رجوع او درین سرشتگی چنانکہ مخبر خاص
 فرمودہ بود و بمرد پس او را در بایعہ امام کاظم مثل امام رضا و امام تقی و غیرہ نامعلوم
 اعتقاد و امامت بودہ باشد چنانکہ گفته اند اھل تشیعہ کہے بودمانند او بدیدہ و گا و تازی
 و سخن سازی طایفه باید دید کہ تعیین امیہ اثنا عشر از زراره است باشد و از راج
 مقدمہ انبیا علیہم السلام میثاق امامت ایشان گرفته شود و وقت بعثت
 ہم تجدید عہد و تالیف شد ایدر و د و ابوالہشیر و خوا کہ درین تجدید و انکار نمایند
 از امام آسمانی ملک ہند وستانی را فتنہ و دیگر انبیاء ہم بعد ازین واقعہ عظیم
 خلایق کردند و ہر یکی بعد و گیرے معاذ اللہ سیاد افراہ گرفتار آنہ و اہل کتاب بخیر

ایمه انقدر معرفت تام داشته باشند که یغفون انبائهم و بر امام سابق براس
 لاحقین انقدر تنصیصات فرماید که ابواب و فصول در کلینی و بصائر الکررجات و
 اشغال ان اعتقاد یابد بلکه جایزه محدثین رسائل مفروده مبسوطه بردارند و در راه
 که حال جلالتش بر اعتقاد قوم معلوم شد و در امامت کافلی که صد با نفوس در آن
 وارد است متروک باشد فاقبر و ایا اولی الالبصار اینست حال اصلیت امامت
 ایمة اثنا عشر که مفترض الطاعت باشند و علم با کان و مایکون دارند و از شرح
 ران پیدا شوند و ثنائی صحف آسمانی و کتب یزدانی تا نامه جاودانی وقت
 ولادت خویش که مخزون در سرور وجود می آیند تلاوت کنند و در هر وقت
 و بر حال بمقرن روح القدس می باشند و تمامه ملائک آسمانی و زمین
 ملکات عالم ملکوت را زیر نگین فر گیرند و سایه ایشان گاهی بر زمین نمی افتد و
 انگشتری سواد این بزرگان که خراج شام قیمتش باشد در چین رکوع مانند
 تیر حکمی بر دقت یعنی دست سائل می نشیند و چنانچه از پیش می بیند از قفا هم
 الی غیر ذلک من الخصایص الی فی کلینی و حق الیقین و البجار و العاد و الروسته
 بغیر ما من الکتب المعتمده که آدمی بعد از ادراک دوسه ازین علامتها در دنیا
 هم لایزدون و لایقصون و هر که غیر اینها مدعی امامت شود قطعاً بحکم حادث
 کلینی بجهنم داخل شود و ان کان علویاً و قاطباً الکتون نکته دقیق بشنود که افاد
 قد که امایه هنوز از سن اولی قبیله بیرون نمی آرند و ال بر آنست که حرام است در
 اثنا عشر تقریبی است و تحقیق آنکه بعد از وفات امام مهدی فرزند خاتون حبیب
 که پاره حال نشان می آید انشاء الله تعالی و دوازده امام سوای ایمة اثنا عشر
 بر اس انتظام عالم پیدای می زنند و این قسم خصوص که در کتب امام عظم اقدام
 معاصرون او نیز یافته می شود و در کتاب آیه شرح آن کرده هر چه را مبسوط

گردانیده ام و از اینجا هم حکم توان کرد که اصلیت امامت از محدثات امور و متبیهات
و موراثت کلیف اثنا عشرت و عشرین اربعیت که بلا ریب بعد از زمان امیه
و غیبت صغری یا کبری جلوه ظهور گرفته و رنه انکار و تردود و امامت حضرت
موسی کاظم از احاد الناس معنی نداشت چه جاس زراره امام الامیه قوم و
علمای مورد لوم که نام امیه مابعد صاحب الامر هم ندانند و لیکن اینقدر ضرورت
که دوازده باشند بیش و کم و این حکایت چه امامت بجاکایت یکی از
که روید معتقد خود را که خدمت بسیار کرد و همیشه گفت که ترا با سر ارغویه و
لطائف لاریه مطلع خواهم گردانید پس او در اطاعت و خدمتش زیاده تر
به پیشکشید چون ملک مذکور بیمار شد و صاحب فراش گردید و روزی این
مخلص تذکیر نمود پس فرمود که سیم سه میم است یعنی مولی و محمد و دارا اگر زنده می
مانم رمزی دیگر شودی آموزم بارس از بیماری شفا یافت و این مخلص در اطاعت
و خدمت زیاده تر ساعی مشکوره تقدیم میرسانید تا باز بیمار شد و نوبت اختصار
رسید و او نکته موعوده را یاد دوانید فرمود اگر وقت نظر را کار فرمائی باز سه میم را در
کولن و مکان خوابی یافت که که و مدینه و مکن بپرست علی الترتیب المذكور و تنها
این امام روافض را از مترودین نباید شمرد که حال دیگر اخوان معنوی او که بعد زراره مرتب
آنها بعرض برین رسیده و سر فلک الافلاک کشیده هم جنب او توانی یافت و این حش
و محدثات نه چنان عرض و طولی دارد که کتاب کبیر از الله العفین عن بصارة العین که
که در یکصد و پنجاه جزو کلان رسیده حامل تفصیل آن تواند شد فکیف این عجا که
که بی مبالغه بعشر عشرین هم نمیرسد و لیکن درین باب خاص و مواد مخصوص که افتخار
امامیه بان منوط و مربوط است حرفی دیگر باید شنید و سر بگریبان نامل فرماید بر دکه
بانیان مذمب شعبه در زمان شیوع کذب و دوروغ که بنصوص نبوی و علوی ثابت

است كسافي صحابنا واصولهم حياكر دند وصال انكه در زمان مشهور بالخزان اصلى بنود و
 الكشبي في ترجمته بنام بن سالم الجوابي الكوفي عن جعفر بن محمد قال حدثني الحسين بن علي بن النعمان
 قال حدثني ابو يحيى عن بنام بن سالم قال كنا بالمدينة بعد وفاة ابي عبد الله عليه السلام انا وموسى الطالق
 ابو جعفر قال والناس مجتمعون على ان عبد الله بن جعفر صاحب الامر بعد ابيه فدخلنا عليه انا وصاحب
 والناس مجتمعون عند عبد الله وذلك انهم رويوا عن ابي عبد الله عليه السلام ان الامر في الكبار لم يكن
 به عاقبة فدخلنا سنا له عما كنا نسأل عنه اباه فساخه عن الزكوة في كم يجب قال في ما تبين خست قلنا
 ففنى ما بينه قال ودرهمان ونصف درهم قال قلنا له والله ما يقول المرحبة هذا فخرج بيديه الى السماء فقال
 لا والله ما لورس ما يقول المرحبة قال فخر جئنا سره فندبه فملا لا ندرى الى اين توجه انا و ابو جعفر الجوابي
 ففقدنا في بعض اربعة المدينة باكين جيارى لانه روى الى من فقصد الى من توجه نقول الى المرحبة الى القدر
 الى الزيدية الى المقتدلة الى الخواص قال ففنى كذلك ذرايت رجلا شيخا لا اعرفه يومى الهى بيده ففقت ان يكون
 عينا من عيون ابي جعفر وذاك ان كان له بالمدينة جواسيس ينظرون على من اتفق شيعة جعفر فيهربون عنها
 ففقت ان يكون منهم فقلت لابي جعفر فتعقاني فالتفت على نفسي وعليك واسما يد في ليس برديك
 فتعق عني لاسلك وتعين على نفسك فتعقني غير بعيد وبعث الشيخ وذاك اني نظفت الى لاله قدر على التخلص
 منه فما زلت اتبعه حتى درو باب الى الحسن موسى ثم خلا لي ومضى فاذا اخاوم بالباب فقال لي ادخل
 رحمتك الله قال فدخلت فاذا ابو الحسن عليه السلام فقال ابتداء لا الى المرحبة ولا الى القدرية ولا الى الزيدية
 به ولا الى المعتزلة ولا الى الخواص الى الى الى فقال فقلت له جعلت فداك معنى ابوك قال قلت معنى
 اني موت قال نعم قلت جعلت فداك فمن لاله بعد ان انشا الله بيديك براك قلت جعلت فداك ان عبد الله عظيم
 انه من بعد ابيه فقال يريد عبد الله يريد ابي عبد الله فانه است له جعلت فداك فمن ان بعده فقال انشا الله بيديك
 انك ايضا قلت جعلت فداك انت سوا قال اقول ذلك ان نفسي لم اصطب يوما سلكه قال قلت جعلت فداك عليك السلام
 قال لا قال فدخلني شيء لا يعلم الا الله استغاثا له وسبته كما كان يحل لي من ابيه اذا دخلت عليه قال قلت جعلت
 فداك سلك كما كان يسأل برك قال سل بخير ولا تنزع فارادت فموا الذبح قال فسالته فاذا ابو جعفر قال قلت جعلت فداك

شیعتک و شیعه ابیاب ضلال فالقی الیهم و او عوهم الیک فقد اخذت علی بالکتمان
فقال من انت منهم رشد فالقی الیهم وخذ علیهم الکتمان فان اذ عوا فحو الذبح و اشار به
الی حلقه قال فخرت من غده فلیقت اباجعفر فقال ما وراک قال قلت الهمدی قال فخرت
بالنقصه قال ثم لیقت المفضل بن عمر و ابالصبر قال فدخلوا علیه فسمعوا کلامه و سناوه قال ثم
قطعوا علیه قال ثم لقینا الناس افواجا قال فكان کل من دخل علیه الا طافه مثل عمار و جهم
فبقی عبد الله لا یدخل علیه احد الا قلیل من الناس قال فلما رای ذلک و سال عن حال
الناس قال فاخبر ان هشام بن سالم صد عنه للناس قال فقال هشام فاقعد لی فی الذم
خیر و احد لیضربونی انتهی یعنی هشام بن سالم میگوید که بعد از آنکه امام صادق علیه السلام
بروضه رضوان خرا مید من و من الطاق یعنی ابو جعفر در مدینه بودیم و مردم را با
عبد الله بن صادق اتفاق کردند پس ما برو داخل شدیم و مردم نزد او مجتمع بودند
زیرا که آنها را وایت کردند از صادق علیه السلام که امر امامت در فرزند الهی باشد
ما و امیکه درو عبی نباشد پس سلبه زکوة رسیدیم که در چه مقدار واجب میشود فرمود
که در دو صد دریم پنج دریم واجب میشود رسیدیم که در صد دریم چه قدر گرفت
و ونیم جواب دادیم که علمای مرجیه هم قومی برین بنید مندر پس عبد الله و سید
خود بطرف آسمان برداشت و گفت قسم بخدا که من ندانم که مرجیه چه میگویند و
نذیب انها صحت هشام میگوید که از خانه او بدر آمدیم در حالت گمراهی که نشتیم
که امام وقت کیست و بکدام طرف متوجه باید شدیم حال ما بود و چنین بود پس
در بعضی از دکانها نشستیم در حالیکه زار زار میگریستیم و حیران بودیم که امام وقت
کیست و کجا قصد کنیم و بکدام طرف متوجه شویم نذیب مرجیه که اعمال را در سبها
نجات و عذاب نمیدانند اختیار کنیم یا نذیب قدریه که بر طبق احادیث بنویه صلی الله
علیه و آله و سلم و ارشاد امیه مجوس است اند یا زیدیه که امیه در بدی و مذمت

شان بر اصول شیعه و قیقه فرونگذاشته اند یا معتزله که از حق گوشه گرفته پابند
اعتقون خویش گشته اند یا بسوی خوارج که تکفیر مرتضوی را معاذ الله شعار مذمب خود
آوردانید، و درین مشوره تجویز بودیم که ناگاه پیر مردی را دیدیم که او بدست خود
شماره میکند و مرتضوی خود میخواند ترسیدیم که مبادا جاسوسی باشد از ابی جعفر منصور
که او در زندان بود که در یابد که اکنون شیعه حنفیه را است که ام یک از فرزندان
اتفاق گردند تا گردن شان بزند خوفناک گشتم که شاید آن پیر از فرستادگان خلیفه
عباسی باشد پس بوسن الطاق را گفتم که تو دور شو که اندیشه من بهم بر نفس خود است
و بهم بر نفس تو و جزین نیست که او مرا می طلبد و ترانمی خواند پس از من جدا شو تا بسلا
نشوی و نجات یابی بوسن الطاق اندک دور شد و من پیروی آن پیر کردم زیرا که
گمان من آن بود که قدرت خلاص از بنده او ندارم پس میرفتم تا آنکه وارد شدان پیر در
دروازه امام کاظم پسر سر مرد جدا شد و رفت و گذشت ناگاه خادم را بر دروازه می
بینم که میگوید خدا ترا رحمت کند در خانه داخل شو چون داخل شدم دیدم که حضرت موسی
کاظم کلام خود را باین الفاظ شروع میکند که بسوی برجیه و قدریه و زیدیه و معتزله و خوارج
بهرگز نباید رفت بلکه بسوی من باید آمد گفتمش که قربانت شوم که بدر بزرگ تو از جهان
در گذشت فرمود بے گفتم بهوت وفات یافت فرمود ارس گفتم قربانت روم عبد
راویت گمان آندازد که بعد امام صادق امام است فرمود او میخواهد که مردم خدا را
نشانند و عبادتش نکنند مثلاً بن سالم گوید که بعد از تقدیه عرض کردم که اکنون بعد
امام صادق امامت برای کیست فرمود اگر خدا بخواهد ترا هم هدایت میکند گفتم که درست
کردم آن امام تو هستی فرمود من این نمیگویم در دل گفتم که تقریر سوال درست نکردم
باید تقریر دیگر نمودم و گفتم که بر تو کسی امام است فرمود نه بعد از بن حنفیه و غطنی پیر
ظاری شد زیاده تر از آن غفلت و بیبیت که وقت ملاقات امام صادق علیه السلام

بر سن فرو می آمد عرض کردم اجازت میدہی کہ بہ پرسم چنانکہ مردم از پدر بزرگوار تو می پرسیدند فرمود سوال کن بہ نیکی و خیر فاش مکن اگر فاش کردی بدست خود مرا بچ نمودی چون سوال کردم او را در پای محیط یا نعم باز عرض کردم کہ فدای تو شوم شیعه تو و شیعه پدر تو ہمہ گمراہ گشتہ اند پس اجازت میدہی کہ ملاقات نمایم و انہما را پوشیدہ بسوی تو خواہم فرمود کہ بصلح و راستی متصف باشند و ترا یقین آن حاصل آید عہد و میثاق از وی باید گرفت کہ فاش نکند باز نزد من باید آورد کہ اگر ظاہر خواہد شد جز فرج چیزی دیگر نیست و دست مبارک خود بر خلق نہاد باز بیرون آمدم و باموسن الطاق ملاقات کردم پرسید کہ چہ دیش داری گفتم ہدایت الہی و تمام قصہ از مبتدا تا منتہی بیان نمودم سہ ملاقات با مفضل و ابو بصیر نمودم و حال را بیان کردم پس داخل شدند و کلام او را شنیدند و جواب سوال یافتند و یقین کردند کہ امام اوست بعد ازین مردم دیگر را دعوت کردم ہر کہ می آمد ریب و تردد را متوقف میکرد و الاشل عمار و اصحاب او کہ حاضر نشدند آن وقت نزد عبد اللہ بن جعفر قلیلی از نو باقی ماندند عبد اللہ بعد از دیدن اینحال از مردم پرسید کہ چہ رو داد کہ مردم کمتر می آیند گفتند کہ باعث این امر شام بن سالم است کہ مردم را از ملاقات تو باز داشتہ بود چو موسی کاظم راہ نمودہ پس در پے ازار من گردید و بسیاری از مردم را ہمین من بجا اتہی تلخیصہ موافقا گما قال علیہم انہ من روایت کہ اصول قدما بدگرش مسجون است و خود کلینی اعور ہم آزاد در جلد اول از کافی بر روایت محمد بن یحیی شان داد حیرانی و سرگشتگی مہشام بن سالم عن العیوب و موسن الطاق کہ در فن خود دیکتا و طلاق و شہرہ آفاق بود و از عبد اللہ بن سہائم قصبات سبق می ربود و ظاہرست بعد کہ مسوی مدبب قدریہ و خوارج کہ در حقیقت فال مشرب شان بود میل میکردند و برین دو کس چہ موقوف کہ تمامی اصحاب امام صادق و حضرت کاظم بدستور قدیم

همه در کفر و کفر ای مبتلا شده ره بجای منی بردند و دین و ایمان را که بنص مخرصادق
 مستعار بود خیرا و میگفتند و ائمه ازین تذبذب منزه بودند و حق آنها کمان نیکی نباید
 بر وجه او شان اگر چه از و امیه سرگشتگی نجاب یافتند و لیکن رفاقت و عقیدت معصوم
 را گذاشتند و علم امامت عبادند که بر اصول امامیه صورت به بین حالش میسر و حق
 اوست کما اشترنا را فراشتند و خود امام کاظم بر طبق این روایت موید بقرینه و درایت
 و حق او چه فرمود که عبد الله نخواهد که مردم عبادت خدا بجا آرند و این وصف مطابق
 کتاب بسین و احادیث حضرت سید المرسلین و باره کفار و مشرکین و اخوان اشیاطین
 در و دیافته و مضمون احادیث کلینی خود در سابق بالا جمال گذشته و تفصیلش از کجا
 و تراجم آن باید جست که هر که مدعی امامت شود و غیر امیه اثناعشر گوید می بلکه فاطمی باشد
 مانند کفتر است و همچنین پیروان و معتقدان امامت او پس کسی ننماید که از تقیصه
 تذبذب با اعتقاد امامت اهل جنم معاذ الله نجات یابد و حال صلاحت و حیرانی نیشام
 بمقتضای تقریرات شیعه باید دید که هنوز در دعوت امام صادق هم متروک بود و با وجه
 میزید شیخ و علوم دینی بار بار بخلوت می رسید یعنی ابوک و مضی فی موت بعد از آنکه بر
 وفات جعفری مدعی سپری شد بخلاف حریف که بر زبان فاروق در عین وفات شریف
 بعضی از وجه آمد و رفت فقیر و ازین جا حال فطانت و ذکاوت بشام
 که رفته بران می نازند نیز واضح شد که هر چند امام کاظم صراحتا با امامت خود او را
 ز راه دور خواند و تبرغی داد که بسوی زمره از فرق بیچگاه مرد و بسوی من راجع شود
 انهم تبارک الله الی الی غیر ذلک من التصریحات بی نیز و آخر خود منفعل شده تقریر
 یکدیگر برای دریافت امامت کاظمی آغاز نهاد اکنون امامیه را که این روایات از کتاب
 کشی نقل کرده و او اقرار برای این سال و احوال بسبب و فا که خود روایت مذکور بر
 اول دلیل است و او در تفسیر معومی را با ثبات رسانیدند و با آنچه ازین حدیث

مانند آفتاب عیان بود یعنی اطلاق اصلیت امامت و قید اثنا عشریت بر طور امامیه که
 اشترکایی نبودند و همیشه برپائی خود زودند چنانچه تصانیف ثنوی و مجلسی بر آن گواهی
 ضرور افتاد که از اصلیت امامت مثل توحید و نبوت دست بردارند و الا این فساد
 از ادنی باطلی میرسد و از گمانها بجا سرسبز میگرداند و میثاقی که بروایت مهین زراره و
 اخوان معنوی و هم وطن او از اهل عداوت و نصب حضرت نبوی مدت العمر و نصب
 مرتضوی که امام الامیه بود و امامت دیگر امیر بر امامت آنجناب متفرع شد تعلل و تسویف
 می فرمودن و قصیده جمعی که در وقت مرگ سواد الوجه از اوصاف مخصوصه اوست کما
 فی تنقید الرجال که بر حفظ آن حضرات معصومین بدعوی نفس خاتم النبیین وعده جنت کردند
 و فخر الدین نجفی نیز در منتخب آورده اول دلیل بر تسویف مذکور است و بالاخر چون تاکید
 شدید نزول اجلال یافت آن قدر مقدمه نفس غدیر خم را محمل و مهیم او فرمودند که
 خود بسیاری از افراد شیعه از دعوی آنکه حدیث غدیر از نصوص اولیه نیست ششمنند
 اینهمه یکم و خود اهل لسان از کرده انصار سرپرستان اهل بیت چنانچه صدر قصبه ولادت
 امام عائب که اینک حاضر است و غفریب می آید ان شاء الله تعالی بر آنست قابل یعنی
 متبادر گشتند و امامت امیر المومنین را بفهمیدند چنانچه تصانیف مجلسی مثل بحار و غیره
 مفصل است پس از اعتقاد این معنی که امامت از اصول است دست شویند یا انبیه گویان
 و تا باز را که توحید باری عزوجل را بر هم زدند و بحکم و صورت و پیمایش قدمها بر گشتن گفت
 شبر و صمت و کاداک بودنش رفتند و علم ازلی او را انکار کردند چنانچه اینهمه امور در اصول
 کلینی و کتاب توحید صدوق و شروح این کتابها و بسیاری از مطولات کلامیه مفصل
 است از ملاحظه و زنا و قد انکارند و سر دفتر اینها زراره شیبانی کوفی را اعتقاد گفتند که
 در حق امام صادق چه گفته و در عین سرگشتگی مرده و در حالت اختصار هم کبکیت و فحاشی
 را با خدای عزوجل بکار برده کما عرفت بجملا و مشعره ان شاء الله تعالی مفصل و غیره

تو هم نباید کرد که انکار علم باری عزوجل بجزئیات و تفصیل کمونات خلافا للقران الجید
 حیث یطلق بان عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من قوته
 الا یعلمها و لاجتبه فی ظلمات الارض و لا یطلب و لا یابس الا فی کتاب مبین از عقائد غیبیه
 قدما می امامیه است و در غیر هم زیرا که مقدار صاحب کثر العرفان که یکی از اکابر علمای
 قوم است نیز کاسه لیبسی پیشوایان قدیم اختیار کرده و بعد ازین تو هم در نگیرد که دیگر جهاد
 علمای شیعه از خرمین فیض قدما می خود خوشه بار نکرده اند زیرا که خود شیخ و سید طایفه که
 بنیاد و لبست مذہب شیعه بدست شان بود و بسیاری از علمای قوم بتقلید قدما می
 خود قدما می علیم و قدیر را برین مقدور بنده قادر نداشته اند و عجایب خرافات را
 مصدر گرفته چنانچه از صوارم مجتهد جابسی و کتاب تنبیه السفیه هم عیانست الی غیر ذلک
 من العقاید الخبیثه و هرگاه حال خبث عقائد اکابر و عماید دانستی آنچه از راه قدر و انی
 ایشان در احادیث معصومین بر و لبست خدا را با بجا ز تمام حرفی از ان کوشش کن خرا
 عالمی در کتاب بدایت الامت الی حکام الامیه جائیکه نواقض نماز را ذکر کرده حدیث نقضی
 می آورد و میگوید کان علی علیه السلام یخیر من القدریه فی کل رکعتہ و یقول یجول اللہ
 و قوته اقوم و اقعده یعنی جناب امیر و در هر رکعت از قدریه ثمر میفرمود و می گفت که
 قیام و قعود من بمنه بقدرت و قوت ایزد نیست تعالی شانہ نہ چنانچه ملاحظه قدریه
 خیال دارند که خدا سے عزوجل برین مقدورات و محسوسات بنده قادر نیست
 و ازین نص قطعی انهم عموما بر تبه انجلا رسید که لقب قدریه که بلا ریب محسوس
 این است اند و کتاب توحید صدوق شیعه و اسفار مذہب بابران دلالت
 میکنند کما لا یخفی بر اے علمای شیعه فی زبید و بر شیخ و سید ایشان الطباقی
 می باید که منکر قدرت باری برین مقدور بشم بوده اند سبحان اللہ بانین هم
 شبانین کفی و کافر لغشی ایه و اقتداسه جو سبیلان خود را از پیروان امامان میدانند

ز عمر ای پسر چشم اجرت مدار پیچ و در خانه زید باشی بکار و از عجب اسب قدرت
 خالق جوهر و اعراض آنکه هر یک از شعبه در سر رکعت باین الفاظ و ط
 اللسان میشود و بلعن عماید خود مشغول میگردد و پنجم لایثعرون رسیدم بر
 آنکه امام کاظم بعد تفریح سرگشتگی و ضلالت زرار و آنکه نامبرده در امامت
 من شکی داشت و بارگاه خداوندی دعا کرده امید و حبیب این معنی داشت
 که او از مهاجرین فی سبیل الله باشد و بشده پیغمبران محو جرم گشت
 بان و باره تشریه امام خویش یعنی زرار از عجب الفاوات و بنزایب توهمات
 و عامی رسول سید الانبیاء و باره اهل بیت عمو ما و در حق جناب تصومی خصوصاً
 که شب و روز و روز و زبان بود و از حد تو اترت تجاوز نمود بر اصول امامیه که قبول
 شد و در جا و کمان شریف آنجناب کجا در هر امر مطابق واقع بر آید چنانچه تفصیلش
 از من لایحضره الفقیه و شروح آن باید حجت فاطمک بظن الامام و رجاء و
 استیفاء و دعائه لمن یدعی ملازمته باقر العلوم و لم یکن من رفقائه کما تحقیقه بنو حق
 الذی انزل الکتاب علی اشرف انبیاء و این همه بعد از تنزل و تسلیم است
 و الا شفاعت و در حق منکرین امامت و مصداق مذبح بنین بین ذلک چگونه سمیت
 جواز و از من بعد ما تبیین لهم انهم اصحاب الجیم فکیف و در حق شخصیکه رتبه بهتر از جمیع
 اصحاب واجب اجاب باشد و الحقه علمای ستمه برگزیده بود که شب و روز و زعم
 انماست جمیع امیه خصوصاً امام کاظم بلا واسطه از حجه صادق می شنید پس او چگونه
 معذور و بمنفور تواند شد چنانچه از تصانیف مجلسی و قاضی نور احمد شوشتری مثل
 مصائب و غیره عیان است چه جای آنکه او را از مهاجرین قرار دهند و ثواب هجرت
 را بر او معلق و میبایزند و خلفای راست دین و ملازمین مسجد الرسولین را
 خارج از ان شمارند فاعثیو ای اولی الالبصار خالیاً بی هیچ عذر سی برای علی

قوم باقی نماند زیرا کہ روایت جمیل بن دراج و علی بن غراب و اولاد ابن
ابی فاخته و مقولات ابن طاووس و ابن نصیر بجمہر ذکر حدیث معارف و غیرہ
کہ در روایات کثرت گذشت مثل طایر وحشی از قفس پرواز نمود و کیف بعد ازین
تفصیل کہ بالیقین بر باد رفت و اگر کسی را در بارہ گشتگی زرارہ و آنچه بدان تعلق دارد
بو قلمونی و خیرہ سری صدوق کو اذن کہ در کتاب الکمال الدین از و سرزده منظور
افتد باید کہ بکتاب صولہ حیدریہ علی الجوس القدریہ رجوع کند کہ درین روزها
چون نظر فقیر بر این افتاد معلوم شد کہ رسالہ براسہا من حیث الجامعیۃ مرتب
گشتہ و از آنجا کہ بعضی از تقریرات و تہیدات قدما و متاخرین شیعہ بلاخطہ رسید
و چنان واضح گردید کہ درین مقام ہر کس از اہل مکیدت قوای علیہ خود در تائید
زرارہ امام اصدق الصادقین خویش کہ امام عظیم اول و ثانی اورا امام خود می و نہند
کہا معرفتہ و ستعرفہ مرا را انہم انتخبوہ من الدنیانی زمانہ نطق بہت پرستہ و قلوب
اہل دین را بزرگان شکستہ اند و آسمان را زمین کردہ و اعلا زمین را تحت اثر
برودہ و راہ تعصب رفض و محجوبیت سپردہ مناسب افتاد کہ ہما کن اقوال اہل
تنقید را کہ بعد از ہجرت از بلدہ لکھنؤ و راق متخبہ از کتابا می این فن کہ باقی
ماند تر و من یا محفوظ است بذہن بطور تفصیل اجمال و اینجا ہر کس و بنیاد و ہوا
قوم را برکنم و مظان آساحی این روایات را کہ روایات ایشان در تکفیر و تفصیل
نہادارہ شقی بطور نمونہ شنیدے نشان دہم و داغہاے لعنت بر پیشانی من
بحکم احادیث طویلہ حضرات ائمہ دین خصوصاً امام رضا علیہ التجہ و الثنا بنہم زیرا کہ
بہطالعہ نمونہ آن کہ مترجمین عیون در فارسی آورده اند عنقریب عیان میشود
کہ بہر ہر اسے تائید اقوال سخیفہ و عقائد خلیہ امثال ابن شیطالین بر خرد و قطعاً و یقیناً
خون پاک حضرات ائمہ بر خاک میریزد و وزنیہار از عذاب و انشی نجات نمی پذیرد

و مانند ملا عین ابدی و اشقیای سمری بدرکات اسفلین میرود و میوه سقرا
 میشود پس بدانکه محمد بن نصر کبیر گوشواره این فصل ابن عبد الرحمن از اصحاب
 امام صادق مصدوق است و معتقد و موثوق و مصغر که از اکابر و اخلاص است
 بود علما و صعیف بود و روایت طایفه نصیری با و منسوب و هم نصر نیری که
 علوشان و بی دینی این بدانیشان بر اظهار لسانی علمای قوم مثل تاجی
 و بحار الانوار و دیگران در دیگر اسفار حرفی نیست هرگز بر طلاق زبانیه
 بنحیال نیکدزد که ابو عمر و کشتی اول المنقذین مرویات الشان در جرح امام
 الایمه افقه استه فراگیر و مقالات جگر سوز چنین محرفین و اهل طعن و تشنیع
 به پذیرد که عالمی را این قدامی اثنا عشریه و مدعین بابیه از اصلاخ خویش
 زیر دزد که دند و بعت و او مغفولیت علی الاطلاق و لو بجرث الاصلاق
 و اوند و آزاد لائل و براهن مبرهن گردانیدند چنانچه تفصیلش بر زبان صاحب
 منهج المقال و بحار الانوار ادا می شود نه از هیچ مسلمانی بی الحق اشد ضرر را
 و با قطع نظر از ان این بزرگان امامیه که مدعی نبوت و الوهیت برای خویش
 و حضرات ایمه بودند و ایمه اهل بیت علیهم السلام بر انها لعنت میفرمودند و
 این قوم بی حیایان همه لوم و لعنت را مثل احادیث فرزندان زراره میرا
 افتخار داشتند پس بر اقرار امامیه ایشان لاتی روایت ننمادند لاجرم معصیت
 محمد نصیر مصغر که کثیر العلم و جلیل القدر بود یا کبیر که صدر این بحث است شریک
 حال زراره و موافق و محمد بن عیسی شریک است در چاکس اما فرزندان
 عبد الله بن سعد بن مالک اشعری پس فتد و علما و شیخ القین بود و در
 اقیه سجانی رسید که آوز اشعری شاعره می گفتند و مرتبه عالیه در مضر بن
 سلاطین می شمرند و در تلامذه حضرت امام رضا و امام ابو جعفر ثانی سیفته

حضرت علی تقی نامش می بردند و این شخص را که قلوب اهل سنت خراشد و
 مزین رنق باشد که می یابد که قدوه متقین دانند و عقیده کثرت ذخیره و مشروبات
 دینی برای او مدلل گردانند چنانچه برای حضرت ابوطالب و آنهم تقلید اصحاب
 کبف که بالیقین بر صراط مستقیم بودند و تقرب مدعی الوهیت و مشرکین ترک
 کرده و هجرت نموده و گوشه رقیق آرمیدند تنضیص مجلسی از غائب و قاضی
 و ابوالبوسنی بپای کشید که در حق البیقین میگوید که حضرت ابوطالب پدر حضرت
 امیرالمومنین علیه السلام بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز نبی نه پرستید
 و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که
 رعایت حضرت رسول برای او بگشتند و امانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصی
 رد و الی و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیاء و اوصیان را و بود و بحضرت رسول
 در وقت مرگ تسلیم گرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود و لهذا در احادیث
 وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کبف بود که ایمان را پنهان داشتند
 و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید
 و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است
 که شیعه مانیت است بر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و از اینجا سر این معنی ظاهر شود
 که در اصول رخصه وارد است و کثرت ثواب تقیه که حضرت امیر سرزمین مبرور
 که ایمان آورد و بکبر و من هم فرق اینست که او ظاهر میکرد و من از خوف
 پیر مخفی میداشت نعم تقیه می نمودم و بدراست عقلی هم میرسد که چون
 براساس مزید ثواب وصی اکبر اظهار کفر فرمایند و سی اصغر چگونه خود را از آن
 معذور دارند با جمله اگر کسی از مناقضات مجلسی در خصوص اظهار ایمان
 جناب ابوطالب عند الموت ویدنی باشد بکتاب برترش رجوع نماید البته

عنان جمالك بغایت خنده از دست او خواهد رفت و چون تفسیر استاد کلینی
 بنظرش گذرد که نص است بر موت حضرت ابوطالب بر کفر اصلی تعجب کثیر محسوس
 خواهد انجامید و لیکن با اینهمه آنها که در کفر علمای رافضیه را اعتقاد همین است
 که ابوطالب در تقلید اصحاب کف مستغرق بودند و در حصول کثرت ثواب
 اهتمام تمام داشتند پس را اصول و شمنان اهل بیت منطبق شد سه سگ صحاب
 کف روزی چند پیچیده نیکان گرفت مردم شدند و در او دروغا که طایفه شیعه
 با وصف قدر دانی اصحاب کف و پیرو ایشان تبصیف ثواب چنین مقلد را
 یا و نفرمودند و کوری و کورائی اختیار کردند و قتی که جلد سگ مذکور بجلد بعضی
 از مطهرات بزرگمیشان بدل سازند که آنها نام تقلید مذکور رسم نشنیده باشند
 و از اینجا هم حکم توان کرد که امامیه عدلیه از ماده کفشیه عدلیه مشتق شدند و وقت
 موت در اضلال ایشان می گوشد و خلعت نیابت از ابلیس می پوشد
 الغرض علمای طایفه مجال ندارند که در ثقه بودن محمد بن عیسی که سخن در کتاب
 میرود قیل و قالی بعمل آرند و بر کس که تنقید رجال دیده و هم بمطالعه ناصبه
 و مجالس المؤمنین و غیره فایز گردیده نیک میداند که لفظ شیخ القین که در
 راوی مذکور واقع است عبارت از کسی است که در علمای قوم منجم بوده باشد
 فکلف که مخاطب انیس الزینین در گروه معاصرین اعتقاد بدان دارد و نه تکلیف
 و محدثین سنت معاذ الله مطاعن ائمه بیان میکنند چنانچه گذشت فتدکک
 محمد بن عیسی طلی پس دعوات ائمه را که در کتب بیشتر است روایت
 میکنند که آنرا بزبور و انجیل اهل بیت تعبیر میکنند و مکتوبات او را درین باب
 خاصه همچو کاغذ زمی برند و بجان و دل میخزند و امام عظیم اول بر روایت
 و دعواتش افتخار دارد پس باید که او ثقه و معتد علیه باشد و زبور و

انجیل امامیه هم مانند قرآن اهل بیت از دست میروند و از این شیاطین کل
اندوخته می شود و لمانی منج المقال اما محمد بن عیسی گندی پس مذمومت
نمیدیم از کسی در حق او لام و کاف بلکه نشنیدیم از متعبدین امامیه در حق
او مگر حرف قاف که دلیل است بر محبت او با حضرت امام ابو عبد الله صاوق بر
اصطلاح اهل تنقید بی اظهار کدورت و لغاق و کثرت بودنش بجدت این
امام آفاق اما محمد بن عیسی یثیطنی پس اگر چه مختلف فیه است ولیکن بنقل جیت
ایشان بوضوح می انجامد که رکنی که امام عظم ثانی یعنی شیخ حلی در خلاصه الاقول
و امقبول الروایه می شمارد و این معنی را اقوی اعتقاد میکنند پس باید اصولی
که مخاطب بازمین ایشان است که تحقیق امام عظم خود را بر سر و چشم گذارند و
از روایات او دست برندارند چه جای شیخ حلی مذکور که خود کرده و در بیان
نیت سلمنا که بعضی از اخبار بین او را در بعضی از کتب نیاورده اند ولیکن
این معنی بالبدست و لالقی بران ندارد که برایش مروود باشد بر ایشان
همه علی الاطلاق ثقیف تر و دیگران که منتشر اند در آفاق و قرنیه بر تحقیص آنکه
قدما می امامیه گفته اند که آنچه او آورده از کتب یونس و حدیث او معتدلت
اما آنکه او از غالیان بود پس کفایت از رفضه که از علو پر میرود و فتنه ورین امر
و تقصبات بر نه انکه و بلکه توان گفت که مذهب رافضی خمیره یا به چند چیز است
که عمده آن همین غلو و تجاوز از حد و دوری است از امانت او قول جمهور و
مذهب منصور و احسام و لدار مغرور و لبر علی مروت و شعور که ایما را بر
جمیع انبیاء حتی اولوا العزم من الرسل افضلیت است غیر از خاتم المرسلین
پس غلو عین مذهب بود و این رفضه باشد و اهل انصاف را در خصوص این
مقام نظر باید کرد و آن که ملات امر نیست که حضرات ایما جناب مرتضوی را

سید الاوصیاء و قدوة الایمه نامیده اند و اگر در مجموع الاقوال به مبنی تقوایی
و الهی است که عقیده حیوانات و نباتات بلکه جمادات نیز همین بود و از
جمله سبای و مقتدمات عقیده مذکور اینست که چون حضرت نبوی
جناب مرتضوی بر چند می از جایان و درختان گذشتند اینها سلام
بمقدمیم رسانیدند با مصامین و عبارات رنگین که اسلام علیک یا سید
و یا سید الاوصیاء پس بر مرتبه عیان رسید که رفته اشاعه شریع بقدر
همایم و نباتات رشته امتیاز ندارند و هر دو جناب را برابر می شمارند
و اگر نبوت را مستثنی گردانند خود بر دآن می پوزارند که مرتبه نبوت کمتر از
درجه امامت است چنانچه جمیع کتب ایشان درین مباحث حکم بدان
منها تالیفات الجید الفانی کالتحسام و اینکه نشانی قطع نظر از آنست که حضرت
ایمه حکم بفضالت و اضلال ان ناکسان فرموده اند که ایما را بر کسی از انبیا
تفوق دهند تا بر سلین و ولی العزم چه رسد و این همه گمراهان تیه خرفت
خلاف القرآن و الحدیث این ارشاد و هدایت را که حضرات اهل سنت بعمل
آورده اند عین اضلال و الهی است اند یعنی بر ترقیه محمول میسازند و چون حل نشی
بر ترقیه ممکن نیست فقین المطلوب پس از غفلت و بی تمیزی و عدوان و تشوی
ایشان این آیت کریمه بر قوم مورد لوم منطبق شد که بل هم اضل سبیلا
و اگر از غلو این علو در باره توحید و اوصاف مختصه حضرت رب العالمین سخن
می آری یا زیر مطالعه کتب ایشان برای خدا هست رگهای می که هیچ فقیه
را از غلو در ربوبیت و الوهیت باقی نگذاشته اند بلکه اگر راست پرسی
درین غلو غلوی افترا و بیگان را بهم آمیخته مجونی برای تقویت روح
و حال که کلینی یادگار اوست ترتیب داده اند صاحب مناقب مرتضوی

که در پرده تن خود را متواری ساخته و جایجا تنگ گیر این مضمون پرداخته
 و ششام بذببیک طاعت باشد مذمب معلوم و اهل مذمب معلوم یا نام
 شافعی رئیس الموحدين نسبت میکند لوان المرتضى بداحمله لکان الخلق طرا
 سجداله نفی فی فضل مولانا علی وقوع لشک فيه انه الله و مات الشافعی
 و یس بدری علی ربه ام ربه الله حالانکه بایستی بر اصول خویش چنین نظم
 کردن بیوت جبرئیل و یس بدری الخ زیرا که از اساسهای مسموده در مذمب
 شرفیه ضاله ایمتقدار بعباس اولی عیان گشته که جبرئیل بیچاره با وجود
 فطری بودن معرفت الهی که بهایم نیز از ان محروم نبوده اند بلکه از احادیث
 ائمه و ربن سلوری برده باشی که اینها کیسانه رسالت و وصایت انبیا زکریا
 پس میان خالق و مخلوق قطعاً تمیز نموده باشند تا بدتهای دراز خالق خود را
 نشناخته و در جواب این سوال که من کیستم و تو کیستی و نامت چیست
 تا احقاب و دهور و رجا و رجا و رجا و رجا و رفته چه عجب که وقت موت
 هم و ربن و رطه بفتند و او ستاد خود را که از گرداب اول ساحل نجات
 رسانیده بود و مالک موت و حیات بلکه محیط هر چیز و البته کما یلوح مدته
 الاوصاف من کتبهم مثل شرح جامع الزیارات و البحار و داوود و دید پتر
 متصف را با بداندک غور کردن که هرگاه حضرات ائمه جنابیه و رفقیه و
 مانند ان است بان شود و بدعت فرامیدگانی را که از شیوه غیره و ائمه
 هدی انکار کنند و جناب شیخ صدوق و جمعی دیگر گویند که این علوهست
 پس این انواع علور که در الوسی و نبوت و امامت بتقدیم رسانند
 چگونه موجب تکفیر ایشان نخواهد بود و کیف که علم الهی دوم گوید در تفسیر
 النوام که امام لعنت نمیکند مگر کافر را فخر افشوس که کتاب الباطل غلو که صد

ایشان بر اسم ایفا و وعده خویش که در من لایحضره الفقیه تعالی
تجربیت و تنصیف رخصتند درین تیره خاک بهم برسد ورنه نشان
و او می که هیچ فردی از متقدمین و متاخرین ایشان از لجه بامی لغت
سخاقتی نیافته بعد از آن از غلوی صدق سخن راند می و عیان ساخت می که
او در حقیقت نقیض لقب اصلی خویش ملقب شده و بابت التوفیق و موافقت
شیر قسیتی اکنون بقیه حال که اصل سخن در آن بوده باید شنید که بسیار
از ایل تشدید مجمله قدما گفته اند مثل محمد بن عیسی کتب که کتابهای بسیار تصنیف
کرده و در افادات دینی مشغول بوده و در بغداد و علم و تقاره نباده و در
تدریس و ترویج مذہب داده و نجاشی که در تنقید رواة با نگاه او بنیاد
قصوی رسیده و بر تہ خرم و در اندیشش بیش از پیش در تنقید امشده
و در تراجم رجال پرگوئی نشان او نیست بلکه بریر قدم می برسد که مباد
کسی او را محقوق کند بچند وصف عظیم او راست و مفصود و بابت
که لفظ ثقه گفته بتر لفظ عین که دلیل بر کمال اجلالت و نبالت اوست
آورده و بحسن تصنیف او را برگزیده و در خاتمه افاده فرموده که از امام
ابو جعفر ثانی هم کتابت و هم مشافهت روایت نموده اما جعفر مؤذن مسجد
علی بن یطین پس زینهار بجای نمی آید که او مثل بعضی از چهره و سبها و زوایم
در سوای امام اصدق خویش یعنی زرارہ بانگ بی هنگام بر دار و چنانکه
درین محله حکایت کنند که مؤذنه وقت چاشت اذان ظهر گفت و مردم
از ہر طرف دویدند و می خندیدند جواب داد که من شجرہ کہ وہ اہم ہزار بار
کہ جفرا ت فروشان وقت ظہر بدہات خویش میرانیت میکنند چون
این علامت دیدم اذان گفتم مردم قاہ قاہ کردند و گفتند کہ ہمین

نیاوردی که در روز باران متصل بارید لاجرم ایشان در شهر ماند
 درین وقت از غیر و ختن بقیه فارغ شده بخانه های خود رفتند و از دریا
 گنگ درگذشتند تعجب است که علی بن یقطین که از دعای مکه بکین بود
 و بعد از بیع بقیه تو ابل بمرتبه وزارت فایز گردیده علمای رفسه را می خواست
 و از غایت علم خویش منازل رداة می شناخت و او را سوزنی بهم
 رسانید که معتقد مومنین و متحین از اصحاب کرام ائمه علیهم السلام باشند
 معداق لولا هو لا لا نقطعت آثار النبوة والولایة کما فی النج و غیره خصوصاً
 زرارہ افقه السنه و اخوانش حافظین اسرار راز و ازان ائمه اطهار که
 کسی از ملائکه مقربین بلکه انبیاء و مرسلین تحمل آن اثقال نتواند کرد
 و حقیقه مرتبه شان از گروه اهل نبوت و رسالت بگذرد کما بیانی فی الکتاب
 الکبیر از اله العین بمن بشارة العین بالجمله در اوراق مذکور زینهارندست
 این موزون بر نیاید که موجب عدم اعتبار روایت او باشد بلکه از عمارت
 و آضح است که خود علی بن یقطین پیشوای متشیعین و در روایت احادیث
 مستغید از بود و بعد از تنج بالغ بر می آید که هر یک از دیگر استغفا
 نمود و بر تقدیر مدعا تمام است که این موزون وقت را می شناخت
 و در جرح چنین معدوم الظن با نیک بی هنگام بر نمیداشت و تخم لعنت بخت
 افترا نه غیب اصحاب ائمه هدی بر آن خود نمی گذاشت و ابولعبیر مشرک
 است و رچند کس که همه مبصرین و متشیعین اند اما ابولعبیر واقفی پس
 بتصریح منقدین مردی ثقة و معتد علیه بود و بر حمله ناظرین با انصاف
 حقیقی نیست که اگر واقفیت را موجب جرح نپندارند باید که از غالب اخبار
 و آثار ائمه اطهار دست بردارند و بسیاری از اصول رفسه را بجان

رو و بلکه پائمال شود چه بیا و فی آید که هیچ کتابی از اصول ایشان
غیر از شاذی کالعدم برآمد و واقفین شامل نباشد بلکه آنها نسبت
بریکران از همه پیش پیش در رتبه او پیش از پیش و اگر عید انکسار
محمد اسد سبت اصل تنقید بر اسے اولفظ ثقی می آرند بلکه بشر اللفظ مذکور و او
توثیق میدهند و اگر کسی حرف لم علامت عدم بر وایش از ایمه می
نگار و گوتی او را امیر فن می نشاند و او را از اصحاب آیام حضرت امام باقر
العلوم و امام صادق صدوق می شمارد و اگر این سخن می است
و جلالت او کیت که حرفی زند و اساس الضاوت را کند که او هم محبت
این بزرگان رسیده و بهم صحبت امام کاکم مشهور و نگار دیده و این
حدیث را منقدین رخصه بزعم خود و بجهت می رسانند که او از پیشین
بالجنت است و از چار بار عالی مقدار ایمه ابرار است که قطعت نیست بر
شان که اربعه متناهی شیعیه بودند حاصل شده نه از بر اسے عشره کلمه
و جماعت حساب سرور نبی صلی الله علیه و سلم و اقط نبیا که راست است
ایمه بالخصوص می آرند و کمتر در حق دیگر سے بر سبب عادت بدیده شد
راست او هم از خصوص ایمه می پندارند و این هم صمیمه میکرد و اینست
که اگر این ارکان اربعه در زمان مذهب شیعه نمانند و عالم درین
ولایت ایشان صدق و بی غاویه علمی و عروشیها کرد و وزیر که آثار و
مندرس شود نه از عدم عشره مشعره احباب نبویه که اگر آنجا است
هیچ نقصان و اخبار و آثار را زبانی نیست و این معنی نسبت به شیعه
بر ظاهر است اما از فقدان چارم شان پس نزدنا و ثقیین و نظیر سبت
و ایل اطلاع را بدی است که در آن هیچ شک و شبهه پیرامون خاطر

ادب تہ می نمود و تحصیل علوم از مخول اہل سنت می فرمود چون بمنزل مقصود
رسید و قابوی وقت یافت ظاہر کرد کہ حقیقت مذہب امامیہ ناجتہ بن
روشن شد چنانچہ بسیاری از مکران رہزنی کردہ عوام را از صراط مستقیم
گردانیدند این بحث امورے را در زمانہ یادگار گذارشتہ او کو و مدد
عہد بطاق مہت می بستند بلکہ معنی حدیث پنج البلاغت مثل آفتاب
رابعہ النہار ہویدا میشد کہ اگر من تنہا باشم و اہل خلاف زینج بسط را فہم
شوند زینہار مشوش نکر دم و ازینجا گفتہ اند کہ درین وقت محال است کہ
ذو الفقار علی در نیام ما ذاینک حال شہ مردان بر اصول بخردان کہ پنج
را بر سطلہ لقب دادند چہ جائے ذریت ظاہرہ انجذاب کہ انجہ بر اصول شیعہ
از رآے شان در القاب مقدمہ بر جمعی آید گفتنی نیست و چگونہ چنین نتواند
بود کہ این متاخرین از ایمہ ظاہرین بدان بر مذہب رفضہ می ستودند
کما فی کتاب الجہاد لا عور الحدیثین و نیکان را بلغت صریح و لفظ شمرن البہو
و البصاری و اغدار می نمودند کما عرفت نموزجہ الغرض شخص مذکور
از متعجبین اصحاب حضرات ایمہ ہد است و اگر اخبارے در ذما یم او آمد
اکرم مہت بر میان جان بستہ جوابہا دادہ مصداق سواد الوجہ فی الدارین
گشتہ اند کما فی رجال روضۃ الشقیق و وجہ تسوید مذکور قطع نظر از انجہ
بنص رضوی ذکر کردم بمقتضای تسود وجوہ آنکہ و کتب محققین نشان
کہ درین فن مرتبہ اجہاد و داشتند و بر تقلید مہت علیانی گمارشتہ اند
تفصیل مذکور است کہ ابو بصیر کفوف البصر دین فرودش و بنا خمر روزے
بر در مقدس حضرت امام صادق نشستہ بود و اجازت می طلبید حضرت
امام موصوف او را بار نہا ند بلکہ بخدام فرمودند کہ ہر انسید جان

خام آمد و گفت ترا پروا نگي نمیداهم در سرخوش گیر و راه محاببت و پیش
این مطرود مصداق این کافی بنده اعنی فهو فی الاخره اعنی راضی مسید
منویر بر در مطهر بود که دیگر در رسید و پرسید که چه واقع رود و او که
بار نیافتی گفت چون تبهیت آدم اذن نمیداد اگر طبعی می آورد و مرا
در خانه می طلبید یعنی معا و اند چندین شکل بر آن دورین بودند که
دوان آمد و بر روی او شناسید ابو بصیر گفت اف آن نامذاریق
قصه را بیان کرد ابو عبد الله حسین عقیلی که او استاد امام عظیم اول
و موجب افتخار امام ششم ثانی یعنی شیخ علی و پیشوای تافیدین اخبار
و متقدین رجال است و تصانیف کثیر دارد و در عهد اشعری و القبرین پذیر
قبول رسیده این خبر مگر سوز غم اندوز را در کتاب خود آورده و
هم از اندرانی و هر دو مجله اصفهانی در رجال و علماء الثقیین و غیره ذکر
کرده اند بکه تکرار و شنام مذکور در واقع و مکرهم رطب اللسان اند و
سے دیگر این دو واقع را یکی دانند پس کسانیکه بر آنے این کتب منظور
سخن سازی و گما و تازی میکنند مثل این سگان پر البته فضله خضر میفرماید
و برده ناموس اولین و آخرین خویش میدنند و لیکن بمقتضای امر
یونند با قرار ده های این فصل تمام است گملا لا یخفی علی الخاص و العام
و مخفیین قولیه را کسی بحرح و قدح در اوراق ملقط معیوب نکرده
و هیچ نحوستی در دین و دنیا منخوس نه نموده زیرا که او از ارشود تلامذه
سعد بن عبد الله اشعری قتی بود که او را وجه الطائفه گفته و در شیوخ
نامیده بر ششم و اندر فقط و اسع الاخبار و کثره التقدیر در تراجم آورده
و لیکن ما فاشش با امام حسن عسکری علیه السلام ثابت شده اگرچه

صدوق الکواذب مدعی گشته چنانچه شهید ثانی گذشت که زینهار درین اوراق نتوانیم
 انجائید از انجمله نمونه ایست که شخین رضی اللہ عنہما بواسطه دختران خویش حضرت صفی
 علیہ وسلم راز بر او اندو شهید کرد وند و آیات سوره نور و احزاب را از غایت ظلمت
 کفر و نفاق پس پشت اندخت و دیگر نصب العین نداشت که در باره از واج مطهرات سرور
 کائنات خصوصاً صدقیه مطهره چه میفرمایند و دیگر از جمله باطلین غیطه و واقاویل این مردود
 چه نوشته آید که ترک ذکرش و لغو النعم باقال است و قیاس کن ز کلمستان او بهار شود اگر
 در قدما تتبع کنی بسیاری را خواهی یافت که بعد از مطالعه کتب خویش و دیدن خا از انجرا
 بغاقتض اخبار و آثار پیش از پیش بر او راست رو آورده و او تحویل و تحقیق رفضه داده اند
 چنانچه شیخ عبد الجلیل رازی در مقاومت بعضی از ایشان چه چتها بهاکه نخورده و معلوم
 معلوم ملقب بمقید که او را معلوم الملکوت توان گفت زور بروی امام اعظم اول که از ملائمه
 اوست برای دفع تناقض اخبار میه اطهار که بلا تمانی میبرد چه زار نامیها که کرده و محصلش
 غیر ازین چیست که چون شیعیان نتوانند که تناقضات مذکور را بر دارند و بسیاری از علما
 بدین حجت از چپ و راست منجر گشته از نسیان پوشند فرو است تراکم بطن و رن
 بقیه هم ازین مذمت دست میثویند و هر چه در قلوب فراهم دارند بزبان بگویند پس
 مثل این امحوس بقول بزرگی **س** قدم نامبارک مسعود گردید یار و دو بر او دود
 که او شاد و شیخ الطایفه بوده که! اشراف این کید را بختند تا عوام بدانند که مذمت اهل سنت چنان
 ضعیف است که خود علمای ایشان بعد از تحقیق و تفتیش اخبار و آثار از ان مخرف میشوند
 و بسوی اثنا عشریه تاجیه میروند حق تعالی در کتاب خطاب خویش از کید قدما می رفته
 که پیرو بودند کما فی الکشی خبر میدهد و قالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی نزل
 علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفوا آخره لعلمهم بر حیون و از بنجا بطور آسنا میبد که اهل کتب
 که در هر کتاب تنقید می نویسند که فلا فی سنی بود فلا فی معتزلی بکن رجوع کرد بسوی

اما سیه قابل اعتبار نیست بلکه اجاز و دیدش لاحول باید خواند فی حجت قطعی نیست
که سیه رتبه نبیند مانی خود سوسی تنس اقرار کردند و نه الحجج البالغه اینست طریق تبار
که قائم توفیق و شکری کند نه آنکه عوام را بدام داند بگریزند چنانچه بکلیبین مملوین و سخی
تقصید قلعین کتب مشاهیر رب العالمین بالجله بسیار از عوام تقلید مقتدای خویش که اکثر
کشی موجود اول مذکور شیخ ارسه یهودیت از راه برود و به تبه خلالت سپردند و حجت
این بکدیت مجبور شدند و مرور ایشان بر عیاشی پیش از آن بوده که بغلم در آید بحدیکه جبر
بغداد و شکست بان امی برود و باسد من النفاق و جبرئیل بن احمد را در قمن و اهل
خبرستان متهم و کثیر الروایست میدادند و چگونه چنین معتقد نباشند که او در تحمل این افعال
مبین بوده و دایمی و افس و پیش او نیست اشتبای نخورده سخلات همنام او که بسیاری
از شیعه یعنی غرابیه و ذابیه بیزاری را از عبادت و لعنت او را معاذ الله در خلا و ملا
و خلیفه میکرد و این گروه مورد غضب الهی را با یستی جبرئیل را معذور داشتن زیرا
که بر اعتقاد این یثین چنانچه شرح جامع الزیارات و تضانیف مجلسی بران گواه است همین
حضرت رسول مقبول و زو ج حضرت بول مشکلی بگو کا لغراب بالغراب و الذباب یا لیل
و این است که فریقین این فرق شیعه را غرابیه و ذابیه نامیده اند پس اگر جبرئیل علیه
السلام او را نیاز یکی از دیگر می محمد و لباس رود و عجبی نباشد قیامت اینست که
بر اصول موضوعه اثنا عشریه ناجیه قطع از حضرت جبرئیل استبای رود و اد که نهایتش بدید
نیت یعنی با یستی کتاب را بعد رسول مقبول نازل فرمودن بر جناب مرتضوی
که صدق است من ارتضی من رسول بودند کما فی شرح جامع الزیارات و امثال
من مقبرات المشعین کشرح الصحیفه و غیره مما ثبت مروایعین انصومین و فرود آورد
بر حضرت فاطمه و میان مردوزن هم تفرقه نکرد لیکن صبر و شکیبای این گروه والا
شکوه را با یودی که چنین التباس شدید را که موجب نصب و خروج و بغاوت

جبرئیل بوده می بیند و گاهی آثار بغض و عداوت را از کمن بطون به بارگاه ظهور نمی آید بلکه راه ادب می سپارند پس فراح حوصلگی ایشان و وسیران عقل باید بنجید و رنه بایستی که در هر شهر و دیار خویش بدنام او منادی می گردانند و شتاباه او را به تشهیر میرسانند و او را شقیق و شقیق میدادند زیرا که در اصول کافی و جلال و مجار و حتی یقین از تالیفات مجلسه و غیر آن از کتب مذموب و دین بروایات مستفیضه و احادیث مسطافره ایهم بدی بیان میکنند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین نیز میفرماید و ما مصحف فاطمه قال ان فاطمه بکت بعد رسول الله خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ایها النبی جبرئیل باتیه فحین عزایا علی ایها و یطیب نفسها و یخبرها بما یکون فی ذریتها و کان علی عمر الکتب و لک فهذا مصحف فاطمه و فی روایه اخری عن الصادق علیه السلام مصحف فاطمه فیة مثل کذا مذکرت مرات و الله ما فیة من قرانکم حرف واحد و لیس فیة من حلال و لا حرام و لکن فیة علم ما یکون پس معلوم شد که جبرئیل مصحفی بدان تن و قوش که برابر چندین قران مجید باشد بر جناب سید النساء العالمین نازل فرمود و مقصود ازین وحی تسلیه جناب خاتون بود بسبب حزینگی که بهر سید بر مفارقت پدر بزرگوار پس جبرئیل می آمد و تسلی می داد و دلش خوش میکرد و آنچه شدنی بوده در ذریه او از ان اخبار میفرمود و قسم بذات خدا می خورد و جل که درین مصحف از قران شاعر فی واحد هم نبود و جلالی و جمالی و لیکن در ان بود علوم آینده و کتاب این وحی خاص امیر المومنین می نموده بخلاف وحی سید المرسلین که در گذشته پیشتری از سیدالین و محرفین بوده اند و اعجاب واجب آن بوده که جبرئیل نازل می نمود و بر جناب امیر که از غم وفات شریف شب و روز میکاهید و بیماری قلب مطهرش برینا مقدر میسر سید بخلاف جناب فاطمه زیرا که بجز وفات سید الانبیاء مطالبه فداک را با وجود موافق و عهود بی انتها و باره صبر و سکوت وقت نزول کتاب الهی تید پیش نظر فرمودند و شب و روز در زمین در دالم بسر می بردند و بجهاد مستقام می رسیدند و با سوز و غم

مشغول بودند و توار و اتقال میکردند و انداز جناب مرتضوی در باب شکبایی
 و توکل نمی پذیرفتند اگر جبرئیل این رموز واقعی را ملاحظه میکرد و کتاب مذکور را بر امام
 الامیه نازل می نمود حق اوستادی علی مافی السناقب المرتضویه هم ادا میشد و مواظبت
 کما یجی رایگان نیرفت و لذای پی مروت نامهربان کجا رفت که در هر صفحه صوارم و حسام که
 که جلوه گاه ناز غمز اوست و ادا با کوبی و رقص الجلی میداد و هر جا که ذکر فرق شیعه از تشکیلات
 و بابیه و غریبیه و کاملیه و امثال ایشان در کلام علامه و ملوی قدس سره اغریزی می آید از خط
 نفس الامر گمان می برود و از تمیست و افترا میداشت اکنون شمرش نمی آید از صول و صو
 خویش که امامیه اثنا عشریه نسبت تفریق مذکور با فراتر نهادند و داکفرو اصلال دادند و
 روح الامین بر مذهب صحیف شان اینقدر هم یاد نکرد که تنزیل کتاب حق ذکورت است
 یا انوشت لاجرم توان گفت که این اشتباه را حدیثی و نه تائیدی نیست فصار ما قال الاولون
 من الشیعه باز از اخراجات الامامیه الاثنی عشریه نعیق الغراب و طنین الذباب فاعتبروا یا اولی
 الاباب بنا علی مذلقب حاریه برای ایشان مناسب تر باشد که اهل تجربه گفته اند که درین
 بخش حیوانات و حی چند از حماقت فراهم شده که غالباً در دیگرے نباشد یکی آنکه در لایم
 سبزه زار ناغم میگردد و زیرا که وقت چیدن گیاه که بر طرف پیش از پیش است تصور میکند
 که هیچ نخورد پس درین اندیشه روز بروز مبالغه می میرسد و بفرهی شیکر آید آری و قنیک
 سبزه در صحر اکثر شد و چراگاه سبزداشت و دانست که همه میدان را پاک بر وقت دوم
 آنکه مکان خود را نمی شناسد و از اینجا است که هر دو پای او را می بندند و در صحر امید بند
 سوم آنکه فضل خود و بسرامی بوید و ناخوش گردیده سبزمیدارد و بر آسمان می خندد و چنانچه
 شاعر میگوید **م** خرچو گشیش کند بوطنه برگردون زند **چون کلام** تا با تجارت رسید
 حضی از نکات و حدیث مصحف فاطمه بطور نمونه باید شنید که ظاهر الاضافت قرآن شیعه
 مشعبد است که نسبت زیادت مصحف جناب زهرایه نسخه جناب مرتضوی است

زیرا که از محاورات ایام بطور شیعه چنان ظاهر میشود که در خلوتها قرآن مردم و قرآن ماسما
 بر اطلاق می فرمودند و چون مصنف کرد شیعه وقت بیان آیه در آن آیه و در آن
 بقرآن اهل بیت نه مجوس عثمان پس مصنف فاطمه قریشیست آیات نیاید بود و اگر در آن
 از بعیت را در بصیغ ملانظره کنیم بهشتا و هزار میرسد زیرا که ارباب قرآن اهل بیت بروا
 عوار الخدین مقتده هزارست و برای و نش شبه که مصحف خاتون جنت ماخوذ از نسخه اهل
 بیت باشد ایام می فرمودند که حرفی از قرآن شیعه در آن نیست و با وجود تحریف عام
 بخاطر شیعه نتواند گذشت تارفع آن در گاه باشد و چون اساس اصول و فروع ایام
 بر تقیه بود و وقت خلوت نسخه علوی را در مطبوعات تقاد و عمل میگذاشتند و زیارت و قرآن
 را اختلاص میدادند لاجرم لفظ اشارت در این قرآن بر سبک و دو و از قرآن عامه چگونه حرفی
 بگوید که قطع نظر از تحریف جامعین آن بنیاس سولوی هم نمیشنند و هر گاه احتمال تحریف
 بقول علم الهی اعتبار بر خاست نفی که ایام جای فریاد که نماندند محاوره و محفل
 گما و مخصوص فی الامتجان فی جمیع الكتب لاهل الطیاج من بعد که در آن زمان اسلام
 ورود و در آن یافت که صاحب عقل از این مهلات فقط سلطان مصحف و موصوفه و نه چنان
 نمی بود بلکه پوده ناموس قوم بهار و نبی اعتقاد میکند که در این کتاب و مصحف اهل تبیین روح
 سبک کذاب و دجال خانه خراب را بحال پرگویی و عبادات آرائی و نیز زبانی و خامه فرسائی
 زائد الوصف شاد کرده باشند که از قرآن مجید منحل حرفی نگرفتند و غیر از افادات این سبک
 و طبع از آن او چیز بدست نیاوردند و نه تفاوت سور و آلا لایت و نورین که بر روایت مجله
 و در تذکره الامیه و غیره در همین قرآن موجود غث بوده بکار بردند و متون هم نشود
 از حدیث مذکور که برای خاتون جنت کتابی دیگر مصدقاً ما بین یدیه و احکام شرعی حاصل
 شد زیرا که چون اصول اهل فصول را به مبنی از سر جابداست که طول صحیفه انتخاب که در آن
 بهشتا و ذراع میرسد و عرض او همی که لا یغاور و صغیره و لا کبیره الا اصحابها شان او و لا طیب

والبس الان کتاب مبین حرفی از مندرست و مکان او حدیث نجفی و مجمع البحرین و مطلع النیر
 بتقلید جامعین اصول از صحیفه فاطمه و محیط بودنش بر تفصیل مسائل فروعیه جز سید مدبر ذکر
 صحیف انبیاء و حدیث نوی میله الله علیه و سلم در جواب سوال ابو و عفراری رم که تعداد
 کتب آسمانی چیست قال مراده و اربعه انزل منها علی آدم عشر صحیف و علی ثبیت جنسین صحیف
 و علی اقصی و هو ادریس ثلثین صحیفه و هو اول من خط بالقلم و علی ابراهیم عشر صحیف
 و التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان و پس از یکد و سطر معنی صحیفه ذکر میکند و می نویسد
 قطعه من بلده او قرطاس کتب فیہ و منه صحیفه فاطمه و روی ابن طو لهما سبعون ذراعاً فی عرض
 الا ویم فیها کل ما یحتاج الناس الیه حتی ارش الله مبشیر و از اینجا ترجیح این کتاب بر جمیع کتب
 خصوصاً قرآن مجید مثل رابعه النهار است که این جز با تفصیلات که مشیعه آنها را بدو
 بیان اید مجمل میدهند و دیگر حدیث و کلام که این غایت براسه بیاض تواند خانه مجمل
 و مجمل کما عرفت آنفا و عاقل یعنی از تفصیل مسائل صحیفه مطهره که خانه اش غایت مذکور است
 بی می بر و که کاتیش بسیار گنجان و متداخل نبوده تا همه محتاج الیه را استیعاب نموده مثل
 اعتقاد بزرگی که در بلده لکهنو وارد شد که حکم اشتیاق بکلماتش می رستم روزی گفت
 و گفتخانه من کتب عجیبه فراهم آورده که در جواب هم ندیده باش از انجمله تفسیر معلّم ثانی گفتم چه
 بود که بمالعه ان مشرباری دیدم که بسیار عجیب است گفت چند باره از ان است و
 فیہ اسرار قطره ازین زیبا توان گفت چون کتاب را کثابدم معلوم شد که بخط بهاری
 ز و دش بسیار جلی چند نیمه کافیه را براسه تخیل و درس تا چهل جزوی نویسد خود را از قافه قاف
 شیا کثابدم گفتم هر چه در صحن مستشرق فرمودم مسلم بلکه بران مسلم ولیکن این از کجا که تالیف
 حدیث است فرمود جبین که اش و آغاز نه بسته اند ابو نصیر عبارتش دیدم
 و نه که تفسیر ایدیت که در شوه بکده و باز از نه بسته میشود هر چند گفتم قبول نظر نمود
 و رسید به علم ثانی را بر کمالش تقدیم زمانی مبحث گفت بلی گفتم شرح امام رازی از

اشارات مناخرت گفت البته گفتیم شرح منجم محقق پس اذان گفت بالا ریب گفتیم
 محاکات قطب تحتانی بعد اذان گفت بی شک گفتیم قطب الهین رازن که شناختن این
 بود و در کدام زمانه است سرگریان فکر خود برد و بالاخر گفت هفتصد سال تخمین گفتیم
 این کتاب پنج صد سال بر می آید پس توفیق معلوم دوم چگونه تواند شد این همه تقریرات
 و او بر استیجابی بناید الفرض اگر که طول و عرض و تن و توش صحیفه مقدسه سلطوره را پسینان
 بدانند که باین جمل مرکب و استیجابی از حضرت لغمان هم بخوانی یافت باجمعه
 صحیفه مطهره از تحریر ملائکه مقربین بوده چنانچه کتابت مصحف مذکور از دست مبارک
 امیر المومنین و این صحیفه دفعه واحد مثل لوح زمردی بیست و شش اسامی و صفات همنه
 امیه بدست بهر سبیده بنزول تدریجی مفرد و نگردیده گمانی الاخبار و الاثار الجلیله و غیره
 اگر چه تناقض اخبار و آثار را بدایتی و مخالف افادات معصومین را نهایتی نباشد و تفرقه
 لفظی قطع نظر از آنچه دانستی این بوده که حساب کتابت و توفیق باستیجاب مسائل
 غیر متناهی نسبت بمصحف فاطمه الزهراء و نسبت بقرآن اهل بیت نسبت
 بحر بقطره و فرق معنوی بعنوانیکه تفصیل احباب و احوال اهل توفیق بود و آنکه در مصحف مذکور
 قصه های معجزه آلود و توکل و استیجاب و مناجات و مناجات و مناجات و مناجات و مناجات و مناجات
 مستطاب و از کبری فی الکتاب شرف نفاذ یافته و اینکه گفتیم جز و توفیق بوده چنانچه
 بقرآن نشان داده اند و نه بقرآن معصوم بحسب ظاهر دانستی که حرفی از قرآن و آن
 ما خود ز گشته و نه از احکام طلال و حرام و نور و آن سببی رفته که ما گرفته و غالب
 هیچ ندانی که در جمله اخیر رواه معین چه کار کرد و در براس رونق بازار چه ساخت
 و بافتند بر روز آتشی کس بنارست گرم که دارد و همین دیده از دیده شرم
 روافض مگر تا به روزی سفیده قلم چون تراشید از مشک بیده مقصود از افشان
 نیست تا مسما و اهل سنت با توفیق ایشان بگیرند و محال این مقال نیابند که ای

منزهین هواجس نفسانی مدعیین و لائمی اهل بیب رسول یزدانی و درین اخبار که شما
 بنمایم آن مطهرین بدین تفصیل وضع گردید ابطال ختم نبوت سید المرسلین است مگر بنی
 شما گذشت که نزول وحی اختصاص با حکام ندارد و در چهار دید و نزدیک راجع
 نمی بیند که آنچه تعلق بدان دارد بخلاف قدر معلوم نیست و انهم بالاتفاق والافراق
 و میان حکایات بعضی از برگزیدگان موجودات در بزاران آیات برای تسلیم و
 عموماً سه صورت کائنات شرف تنزیل یافت و بدین التبدیهیات چه جا آنگه وحی
 الهی بعد حضرت علیم الهی بزاران اس بلکه گویا بلاتناهی فراموش و این همه اکابر
 و بن قس آن ملت نمی بودند بخلاف جناب سیده اولاد معنوی این سبب باشد محیط
 کتاب کبیر آسمانی که با وصف نزول آیت کریمه ان العبد کان مستولاً و برود و تنهی
 قرآن اهل بیت نورانی و بیاض بی سواد عثمانی چنانچه از بجا رتبه صفهانی سوچند
 همه عموماً و جدید و مشروط قدیمه را که وقت و قات شریف روز نزول کتاب خوانم
 شفاء ملائکه مقربین بستند و بسی بر نیامد که یکسر تمند و وجوب آیه را در وقت خود
 کشی نشان نبی ما شمع صنعت مصارعت کما یجی نقلاً عن الکافی و البحار است بازند
 و همه را بهیئت مجموعی و فردی یگان یگان نیست و ما بود و گرداند الی غیر و لکن من
 الوقایع التي صدرت من البضعة الطاهرة پس عیان شد که هرگاه انبیا بنی اسرائیل
 با وصف اتباع ملت موسوی مور و وحی باشند جناب سیده با وجود چنین مخالفتها ایت
 نموده بعد از و ایصحف شریف صحیفه لطیف از رسولان اولی العزم پیراننا شدند
 نزول الاحکام فی الاما لا مطلقاً بل الاما الخالفه للقران الکریم و کتاب الخواتیم و رساله
 سیاق لسان العالین و بطمان ختم نبوة سید المرسلین و علی هذا القیاس حال اولاد
 ایما و کما اثر نام را ابل ذکر نالیا و نه را و شمرنا اطرا بی آنگه حرفی ازین امور که امام را
 شیخ احکام میرسد بر زبان رود و درین قبل و قال شطری از عمر تمام شود پس اصفاف

انجمله در حدیث مطلع النیرین که مصحف فاطمی حکمی را شامل بودند براسه رفع اعراس
 مذکور بکار نمی آید و گره اعضاء را نمی کشاید و باب نزول وحی را براسه نسا و نبی غیر
 پس بهره در ایان نتوانند که جان سلامت برند بلکه باید که جامه سیاه درین مایه درند
 و عجب نیست که دانشمندان قوم بعد ازین ترقیات و تنزلات و پیرین بختند و انکه
 تقریرات و اقصیه که نمونه از اصول شیعیه است بختند طریقه انکه جبرئیل علیه السلام
 در باره نازل کردن کتاب مذکور تکذیب خویش هم یاد نمود زیرا که بر روایات متفق
 فریقین روز وفات شریف زار زار می نالید که نزول من براسه وحی امروز منقطع شد
 و لیکن از جمله مضاحیک روزگار و اعاجیب و نهار اینست که حامل وحی بر عایت
 این قول تا تکذیب صریح لازم نیاید بانی خود را وقت تلاوت مصحف فاطمه زمین میگذارد
 و بالا بالا میرفت انکه شنیدی باطنهار امام سیزدهم امامیه است در سجاده و حق الیقین
 و اتبعه کثیرین اخوان الشیاطین و اگر ادنی تصفح در اخبار ائمه نمائی توانی دانست که
 این هم خلاف ظاهر نصوص است زیرا که ازان پیداست که وحی جبرئیل در حجره شریف
 بود و کسی را بران اطلاعی نمی شد چون جناب مرتضوی بعد چند سبب این سرگوشی بی بود
 و حقیقت حال پسیدند آنگاه معلوم شد که جبرئیل رونق می افزاید و پیام رب العالمین
 همیگزارد و سلسله وحی حضرت باری باید و رفت او هنوز جاری است ازان بلند
 بود قدر استانه ماه که جبرئیل قدیم می نهند بختانه ماه پس مقتضای این احادیث همان است
 که مقتضای آورد بدستور سابق نه قرار داد لاحق تراشیده مناسقی بلکه در آیت عقلی بی
 صمیمه و این مقتضی سرگوشی است چه هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که جبرئیل در محن سزونی
 نماید و رسول مرتضی معاینه نه نماید اطراف از همه انکه حضرت جبرئیل ع نقیصیل و اقصان
 در باره و باب طاهرات نه برگزید بلکه ریش خراشید و نمک بر جراحات فاطمی داشت
 که اندر وقت شهادت حسن مجتبی و شهید کریم طاهر و زهره معصوم کبریا و در این غلظت

که جمیع ائمه از سطوت نبی امیه و عباسیه و یوفائی اثنا عشریه و رزوا یاسه منقول مانند
و مانند فرش و محمول در قتل و غربت بودند و الی یمنابذا آفتاب برج امامت و رافول
پس حکایت تسلیم و غمزائی در حدیث مصحف فاطمی با انواع و ملائم و جانگزائی بدل شد
پس حضرت جبرئیل قطع نظر از ادای منصب و حی که مظهره در علوم حکمیه تیر معدوم نظر اند
و اگر خاطر تو آفتاب می رسید که ائمه دوازده اند لا بزیدون و لا ینقصون ^{لایان}
اما امر هم و یفعلون یا یومرون امام سیزدهم از کجا پیدا شد گوئیم زینهار احدی نیست
بلکه استقبالی است دقیق و اصلاحی بنی بر تحقیق که قدامی امامیه تنقص آن در کتب
کلامیه نموده اند از انجمله بیه الله معروف باین برینه بیای موحده و رای جمله و وزن
و خاشه بیای شده از متکلمین امامیه ثلثه عشریه حاضر مجلس حسین شبیه اندی که بصورت
محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم بود و مصنف کتابی مشتمل بر ائمه دوازده اند از
اولاد حضرت مرتضوی جنس کتاب سلیم بن قیس طائی که اثنا عشریه آن کتاب را برایش
برین میرسانند کافی البجار و اصول اربعه جامعین اصحاب ثلثه بقبارش نمی رسد علی
نافی المقتبی ولیکن چون امامت زید بن علی که منکر امام باقر بوده و خوشش بر مخالفتش
رنجیت و مصلوب شد و زینهار بر منق آن امام گوش نه نهاد کافی اصول الکافی للاعور
الدجال و البجار و نهی افعال بر طور اهل ضلال منطبق نمیشود لاجرم باقر مجلسی را که سنی
حضرت باقر العلوم است قرار دادیم که امامتش بر چند کننده ولیکن نه ایجاد بنده که امر
امامیه کلامش را مقبول می پذیرند و باین ترانه که مذیب ملا باقر است می بالند
ازین اصول موضوعه این مقدار بخیر ثبوت رسید که مصدر رسولی قبل ان تفقد
را علمی باین دمی مقصور است نداده و حال آمد و رفت حامل طایع معلوم نشد جدی
بدانست او که رسید که انچه را قبحه بن امامیه طایع القیون فرمودند که پدر مجلسی
مختار تقی صاحب لوا مع قرالی از ان جمله است اصلی نداشت مگر آنکه خبر باقی

و علوی بر اهل عدوان و علوی بوده شرح این مجمل و عقد کشانی این شکل آنکه
در هر دو ملاقات روح الامین بجناب سید المرسلین کجای می بود و حضرت زهرا
را تبرک از زیر که انجناب باب علم و در حکمت بود و جبرئیل علیه منقضا می و اتوا البیت
من ابوابها عمل می نمود پس باین حرات و حکایت احد الامرین بر سبیل مانع
الخلو جلوه ظهور داد یعنی علویان غلام بر روی کار آمد بانصب و عداوت نمایند
رشد یعنی جبرئیل از حد بیان در گذشت که برخلاف لیس الزمان تا تو البیوت من
ظهور با کار می بستند و آنگاه بطوریکه علم لدنی پی بدان نبردند چو حال ملائکه غیر
بالخصوص حضرت روح الامین چنین باشند حضرات راشدین و چه حساب اند بلکه
توان گفت که این بزرگان متبع ملا علی بودند و آثار اقدام انبیاء و مرسلین را
می نمودند از اینجا عقلا عالم و منصفین بجای آدم سراغ رده باشند که هیچ امری
از خصائص رفعت نخواهی یافت که خالی از تعصب و غلو و سرش و عتب باشد که پس
ما ده یهودیت و مجوسیت است عبادا باشد رسیدیم به حکایت تفسیریه
که در شامی کلام محمدا اشارتی رفته بود و بیانش بطور ایجاب آنکه کسب شیعه از
افادات کلینی اعتراف افادات مازندرانی و مجلسی و مجتهد فانی بلکه زمانی که هنوز
ایکله اجتهاد می شنید بلکه وب اکبر از سلاطین کوفه ما قذا اتباع او را در همه امور می
گزیند حتی که بی فرمایش موسی بنی نزد بلکه طعامی بدون استخاره او نمخور و مسافت
طنع الراج موجود است که حضرت قبول را نام و وفات زارنالی و بقرار می و نصب
اندک بود قطع نظر از فوج کشی و میدان داری که سبب تصدیق وقوع یافت
و گشایش و مصایحمت که بالحدوث و دیاد و دستا فلان خلاصه که جناب امیر الکفران
افتاد و قد عرفتم را را بعد از آنکه عهد و موثقی در اختیار صبر و شکلیابی پیش
مائیک رب العالمین و حضرت سید المرسلین مؤثق گشت کما اثرنا الیه طرفه

آنکه هر چند جناب مرتضوی افاده می فرمود که برخدا توکل کن و راه صبر و رضا پیش
 گیر و ز سر ترا و اولاد ترا خدا خشن است گما فضل فی حق الیقین با وصف این
 همه مواعظ و نصایح شب و روز در خانه بدایت کاشانه یا خزینه البقیع میگذاشتند
 و مواعید و مواثیق صبر و قناعت را بر رفوات رفته هرگز نمی نگریستند القصه این
 همه مضامین با وصف تطویل عبارات در ابواب و فصول بروایات اهل فضول
 مثل نامه سیه کاران بعنوان تذکورهست که رشک افزایان ظلمت شب
 و بجزر لاجرم قساوت قلوب طائفه در روایات قنن بجا و فصول همه کشف الغنیه
 باید دید که مزید اخلاص و مسودت فاطمه را با حضرت سید انبیا کجا بردند ملک امر
 اینست که در مرض الموت که بگاه آن تقد جان پاک را بحضرت آفریدگار افلاک
 سپردند با وجود شفاعت علوی در حق تخمین همین پنج کتاب و شور و شین بود
 چنانچه ناظرین علی شیخ الشایخ نیک میدانند و در هر کتاب روایات مجلس
 خانه خراب میخوانند و زینهار گمان مبرری که این روایات نزد اهل
 حق بصحت رسیده باشند بلکه مرویست و در معرض ثبوت است شعرت بصحت
 و آن هم بعد تنزل و قبول گما یظهر من جامع الاصول و هرگاه اهل نقایق را
 قریب اوصیا خصوصاً ایامه هدی عارفین اسرار مکنون عالین ماکان و بیون گویند
 و این بصفت مزجات را تبلیغات کثیر مزین کرده در هر کویچه و بازار فروشدند
 اهل ماعت و سحی مفضل محمد ثمین اهل حق در چه شمار و مومنان لا یخفی علی اولی
 الابصار بنابر حدیث حضرات ایامه که و جمیع البحرین و مطلع النیرین مرویست که
 مصحف فاطمه فقط براس تسلیه و رفع رنج و طلال و تغزیه فرو داند با وصف چند
 آیهها کجا است انشت و انطباق آن بر حضرت فاطمه رضی الله عنها چنان صوت
 است سبحان تغزیه قریب قریب و هزار است از آسمان برین برای قهایش

سده نهار عالین فرو واید و همه مواضع مثل او امر و نواهی امیر المؤمنین و ز
 باره صبر و تمکین را نگار و دانا رفت سنارل و علو درجات اخروی بر آ
 حضرت سرور کائنات که جبرئیل پیش جناب عرش قطاب بفرستد باک صاحب
 لولاک می گفت خاتم در حدیث مذکور مسرود است پس دیگر آن شب و
 روز نزد آن جناب در تحقیق حکمت بقیان آموختن و چراغ غیش آفتاب حق
 بلکه بر اصول مدین مزید و لا آهین سر و کو قتن است زیرا که از بخار و غیره پیدا
 که این قسم آیات که نصوص باشد برای ترقیات سرور عالم در عالم برزخ و آخر
 در قرآن اهل بیت هم پیش از پیش نازل گشته مثل والاخرة خیر لک من الاولی
 و سون یطییک ایک فرضی و درین آیات و سوره سحر گزینت محوین و انقال
 مبدلین را تبع و ضمیمه نموده مگر همین قدر بهیئت مجموعی که اهل فضل ارتباط و
 و صلی سوره اول النبی و الم شرح را باراد فاصله تسمیه بر همه دهند و بطلان
 بعد امت کریم و نقصان ذکر که برای تسلیه ذلالت زین از میان بردارند
 جناب بنول چگونه مستقد درجات عالیه تفصیل تمام برای حضرت رسول مقبول
 نباشد لاجرم مقصود اصلی در این سخن بدین بود که در مصحف فاطمی و او
 خاطر داری و بشه بیان در زبان مجدد بزاران آیات را برای تسلیه فتح موجود
 پیش دارند مقتضای آموخته رقیقین که ما و ذمی نبی مثل ما و ذیت الارضین
 غمزدانی و دلدارائی شود و نقل قول ثقیل پسو بحال زوی فرق نیست که حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم چنان صبر و شکیبائی اختیار فرمود که از حد بشریت و گزشت
 و در خیال مقبیین بعد و حال انقصه و اصلی برای حضرت زهرا کریمی نه داشت
 کما اشتهر به چند قصه ای را نگارم و حقیقت های گوناگون و احوال و شایسته
 را بعد از اشاره فرانی که و منهم من لم نقصین علیک نگار و با غایت جتنه

و اولی که را اصول مغتربین کائنات قرآن اهل بیت معصومین این مصحف را نیز
 با جمیع آثار باقیه انبیاء و مرسلین بدخشا سپردند بایجاد بقا و جالبی همراه خوش
 بردند و آنکه خواستند که استفاده از نسخه ای که ظاهرین نمایند جنبه ای که در میان
 را بر ایشان بحیث انتزاع ان سلسله فرمودند بلکه آفتاب را بگل حکمت اندودند
 که امر نمود چه سابقا و لاحقا در لغا که کسی را این بهار گلشن و گلشت خیابانهای
 این زمین نمودند تا متقدمین را حاجتی بمطالعه مقامات حریری و الحوائق الدیة
 نمی افتاد و متاخرین را بر خرافات الف لیله رختی روئیداد و بالجملة اشتباهات
 جبریل امین و ارتکاب او غلام عقل ازین قلوب مخلصین کتاب است و
 ویدای الی ایشان رشک سیلاب پس مال قلب شریف امیر المومنین را
 قیاس باید کرد و از نجاست که در پنج البلاغت میفرمایند و از جهت توجیه
 حقانی بر زبان مبارک چنین الفاظ میسر اند که برگز باور هم نمی آید که این طلاق
 سانی و تیز زبانی در باره خلافت و کلامانی بود فائزها او در من مرآتیه و من
 من در جانه بلکه کلام در در و دوحی و عوارض و لوازم انست چنانچه دانستی
 از التباسات روح الامین و غیره ما مرآت بقولین که عبارت از ان است
 که آفرینش عالم و تدبیر همه مخلوقات خصوصاً ترتیب نبی آدم بدست آنجناب
 و ذریه طاهره و ولایت نهادند ولیکن رقصه در انهم از خشت باطنی باز نمانند
 بیخه سلمان و ابوذر و عمر ضمیر را شریک این منصب گردانیدند کما فی شرح
 جامع الزیارات و غیره و اگر ما خد تجار نبی سحرات علوی نسبت بمعجزات سلمانی
 فراموش میشود و صدق امامیه را هم من وجه مناسبتی تواند بود این عیال
 از کجا پیدا شد بلکه حضرت امیر حمزه را بر روایت بسیار از شیخ مبارک
 مرقم کردند پس مناط جوشش و جزوش اشراک این مناصب رفیع

و مراتب علیه باشند سیاست مدینه و انهم از قبیل سحی یا جاره کمانی حق یقین
و تشبیه رئیس المجتهدین امر القیس با وجود شاعری و انماک امور دنیوی چو خوش
گفته **س** و لو انما اسی لا و فی سعیه کفانی و لم اطلب قلیل من المال فی
و لکنما اسی لحدیثی و قد یدرک البعد المثل اشالی به سلتا لیکن از انجا که تقصیر
شکر کار تعلیم و تعلیم ظاهر گردیده و حکومت شان تا بعد از آن و بنا و اندانجا سید تطبیق
شقشقیه بر اصحاب ثلثه امامیه ایشان شد و عبارت آن و حد و ثوران بر ردت
رضی که رعایت مذنب خویش اساس روایات را بر تحریف گذشته چنانچه شرح
ذکر می کنند اینست نقد تفصیلا فلان و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من النبی
الی غیره من الفقرات فیا ایها اللیب ملک شفق بذرک تخم قوت چون این غلیان
و فور بدین طور زرار گرفت بلکه باصل این فصل رجوع کنم و گویم که ویولش
بن عبد الرحمن باعتراف منقدین عظیم المنیر له و کثیر المنفعه بود حتی که در زمره
اصحاب رضوی مرتبه جلیل و درجه نبیل داشته و امام موصوف به خند در کتاب
استطاب خویش که فقه الرضا نام آن است جایجا بر فتوای امام شافعی افتخار دارند
و لیکن نظر با فتوای منقدین شیعه امام ممدوح بر فتوای او اعتماد میکردند و چرا چنان
نفرانیده که او را در باره وقف کردن بر امامت و الد بزرگ وارش یعنی امام
موسی از را شیان اثنا عشره رشوت کثیر بهم میرسد مگر اوزینها رسال ایشان ممل
نشد و بر دین تویم جاری کردن سلسله امامت برای امام رضا و اولاد و احباب
بود و بر ما مستقیم ثابت قدم ماند و این مدنت وقف ساخته عظیم و دایم پس
منعم بود که بسیار می بلکه پیشاری از طائفه اثنا عشریه مدین مزید و لاسی ابلت
سید البیاء از گروه منقین و صلحا که سیم خاک مقدس کر بلا در دست داشتند و پیشانی
خود همچو سینه شیر گردانیده البیس بلکه زراره شرمن البه و انصاری را خجل

ساخته حضرت امام کائنات را بصلاح و تقوای خویش گمارد و ذمه قریب و اوند
 آل کوک و نیار سرخ از جناب شان بتقریب امانت وقت ملا می قید و بند
 ربودند و اولاد طاهرین آن عالی جناب را با وجود مطالبه و تقاضا در انگی ازان
 خداوند و برای استقامت حقون در به طاهره موسوس چیه مذمب و قنص که اعتقاد
 زندگی و غیبت آن امام است تراشیدند و دیگر خیانتها می ایشان که در باره کسیران
 طاهرات انجناب بزمبار و داشتند و خود در بواب تو قیفات ره موسی نوشتند
 سیاه روی دنیا و آخرت تحصیل کردند چه گفته شود و چنانچه همچون انبار الرضا از
 تالیفات شیخ صدوق مشتمل بر نمونه است که در این رساله را انجایش و نه تفصیل
 ان بدون ضرورت شدید مناسب است که بویس مذکور از نیمه اسرار اتفاق
 بیفتست باطنی بر تصریح مقتدین قوم پاک و پاکیزه و در عفت مانند زنان دوشیزه
 بود تا بعد بکه چون تصنیف مستور او را مانند محذرات جلوه ظهور دادند و بر حضرت
 امام عسکری عرض نمودند پرسیدند که از کبیت گفتند ابویس بن عبدالرحمن
 بس امام معصوم این دعا و رحن او بر و منائی عطا نمودند که خدای عز و جل او را
 عوص هر حرفی نورسی در روز قیامت عنایت فرماید و س بار امام خاصن یعنی
 علی رضا علیه التحیه و الثنا همان بهشت از برای اگرام او مقر فرمودند و او را از
 بارانی چند بهشتیان تطبیق دانسته تحجب و ارم از کثیری که او را بدایم یاد نموده و
 درین فصل که سخن از مشالسه و زراره همبر و دوست کوتاه خود را بر و امیش درازند
 غالباً مراد این رئیس الشقرین بطور خودش چنان بود که فصاحت و مطاعن زراره
 شمرن البهو و التصاریح را عنوانیست که اشتراط عدالت و مناقصه را و می تا
 را در ان و خلط باشد یعنی از متواترات است که در آن نمود و چنانچه حدیثی از
 و قد بقی کثیر من انصاره و انبیا و اولیایه و مقتدرین هم خوانند که در است

من بعد بر اهل نظر پوشیده نیست که حال اقوال محققین در دیده دهن مثل جامه
 پوشیده کهن است که هر چند به پیوندش وصل سکینه از تمام و بزرگو و مجود و در بدو
 و این تشبیه از املح ائمه مودعی است و دیگران که کشی را ملاست که دند و روز
 او را در کشا کشی افکندند نیز احتماله دارد و لکن فیما یشتون مذاهب و اهلین
 مذکور شولین وطن و از اصحاب و خادین امام الصادقین است این سخن و حاصل
 بن عبد الخالق بن عبید و موسی زبیر از وجه فقهای اشاعریه و بالا
 اتفاق از اتفاق امامیه و خطاب بن سلمه با تئده وطن است و از
 امام جعفر است بی مکرو فن یعنی پیچ قدخی در اوراق مذکور کج او بر نیامده و سخن
 کسی مطاعن از زفته و محمد ویه بن نصیر از زاده جلیل است پناجیه بدیج زبیر
 از وی روایت کرده افتخار سه بران دارند که بنویسند این نیز با یکا تمام می آید
 و زنگ می زداید و متبعین اصول را بعد از بن اختلاف تبریز و به می نماید
 پس می باید که روایات او را محط اعتبار نیندازند و کلیت بن معاو یصد
 محل علوفت امام جعفر صادق بوده ولیکن شیخ حلی در روایت او متوقف
 گشته و بعضی از علمای اخبار دیگر که آورده اند در بنی و در حجان و در تبریز
 موصوف بر حال او و بعضی دیگر که او را نهمید که او را زمره مجتهدین محسوب است قال
 الله تعالی غی شانهم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات و احسنوا السنه به اولک
 اصحاب الجنة فیها خالدون و موسی بن بزیر که در مذکری این است که اکثر ائمه
 اگر از اصحاب امام صادق است و در بعضی از اصحاب و در بعضی از اصحاب و در بعضی از اصحاب
 که شیخ حلی از عایت نادانی و جو کمائی مخصوصاً از بعضی از اصحاب و در بعضی از اصحاب
 کتاب نواز نامیده و علی بن الاثیر را به بعضی از اصحاب و در بعضی از اصحاب و در بعضی از اصحاب
 شمرده و عمار ساطعی با مرد و در او را از نقل قدس و در بعضی از اصحاب و در بعضی از اصحاب

را در دست بیدارند کلمه جمعون درین باب ثلثه بودند و علامت برین موسی
همی باشد نیز این باب کتاب کبیر است و کتاب اذنه در متذکره پیوسته و در شوق بنابر
صحت نام کلام فرموده که از غلای عروبل ثلثه است و هوایت اوست او پس او را
مکانی برین ختیه و شرح علی روایت او را ترجیح داده و محمد بن میرداد بقصه کچم
برین نقل کرده و در باب اسست و مسنده بن مسنده چندین ازین باب علمای
لیکن صاحب کتاب و از اصحاب امام باقر و یار سے جامع خطب در تصویب
ابو شعیب کثیف است و در کتاب سوم ابو محمد نصری از اصحاب جعفر و محمد بن اسماعیل
امام اوست و ابو جعفر است و او در لفظ صدوق و عین در حق او آمده و در علمای
قیمین علمیه تحریر فرماشته و بر صدوق و زانی است که گشته و ولید بن یحیی
از اصحاب امام صادق است و در کتاب و در ثلثه است نزد کمال فیه
و علی بن الحکم شتراب دار و در چندین از روایة اهل آنکه از اصحاب امام جواد
است و در این ایاز و از ملائذ ابن ابی عمیر که طافان دارد و با بسیاری از
اصحاب امام ابو عبد الله و او مثل ابن بکر و ابن فضال است و چون ترجمه ابن بکر
در کتاب افتاد که مشارالیه ابن باب است یعنی ابن عیین شیبانی کشی رئیس المنشدین
از بزرگای او از ثلثه است ثلثه است بدان یکشد که از فقهای اصحاب ایشان
است و نیز شی در جواد بگوید که اجتماع عصاره است بر تصحیح آنچه در روایت کند و
به یکس او را زاده اند بر ثلثه او من اعتماد می کنم بر روایتش اگر چه مذکور او فاسد
بود و امام اعظم او را در ثلثه و کثیر روایت و صاحب کتاب گفته سوم باشند
و من و صاحب کتاب چهارم ثلثه و جلیل القدر ولی غیر ذلک من الفضائل و اگر
در مدح زرار و دیگر اخوان شیبانی امور سے دیگر را داخل و مندر گویم
یا اگر قراین باشد اینها شود تفسیر و در این قطعیه است زیرا که از کتب مقالات

قدح نمایند متحیرم که براسے مناقب مرغومی اور واة دیگر چگونه ایجاد فرمایند
مثلاً اگر کتب رفته غریب ال کنی از عمده مناقب واعلی و اسامی آن و این حدیث
نحواسی یافت که امام صادق رضی اللہ عنہ برعم ابن و شمنان انبیا و اوصیا
فرموده که محمدترین مردم نزد من در زندگان و مردگان چاکس اندیزید
بن مایه و محمد بن مسلم و زرارہ و احوال که بعد از زایش مریدین و معتقدین
ایشان شایسته و اسرار ابدی و مانند رانی و دیگران از غولان بیابانی برخود
می بالند و از منظر روایات خطایچ البشانی می نالند حالانکه در سند تراجم
این غریبه و این نام مشرک است و در دو کس و احتمال دارد که ذات واحد
بود و سارا و غیرت او را ششاه بروداده و این قاسم مولای ابو ابوب
جوزی است و زرارہ ابو بفرمنه و بنی نسیج او که جنس الاجناس این باب فضل
تواند بود از کتب شیعہ برنی آید بلکه اگر پرده از روی کار برافند توانی داشت
که این مولی و زرارہ اصول اثبیا نسبت با مانی بفرعون داشته اند و در
ایجاد انواع خند و جو تبیس و دجال را شمسار ساخته اند بقول شیخ
اگر باغ رعیت ملک خود را سیب پر آویند غلامان او درخت از بیخ همدا
کس برندیدیم که در ترجمه او لفظ نقه و ضائل آن آورده باشد که در کرد و دیگر
تغییرات شیعہ بعضی با باشند که در ترجمه راستی دارند و از کذب و زور محبت
می بازند لیکن نه الناس علی وین ملوکهم برای آقا و مولاد حدیث معصوم
لما فی شریعہ ما مع از باران و اگر دیگرے است روایتی از حضرت امامیه نذر
و نه تعدیل او بطر مسدود چارے آنکه در اینجا ظناً و یقیناً دلیل بر طمان منق
درایت روایت قاسم باشد و آنکه بیاری از فرق شیعہ زرارہ و دیگر شایان
را امامیه خویش در عقائد و اعمال و خرافه داده اصولا و ذریعاً امام مذنب را

باختیارشان سپرده اند و چون حال ایشان نیک باشد کفایت در تکفیرشان چنانچه
 در زمره اثنا عشریه و صواریم قرار یافته التباسی نیست مخصوصاً نظر بکلیه جهت
 انامیه افاده نموده و درین نزدیکی اشارتی بدان رفته که تلمیح برین حال است و خویش
 را کما یبغی می شناسند و نسبت به پیران زیاده زیاده اند اما بر سر کفر ایامه این قدر
 منصوص باشد و مناقب زراره هم از هم باشد و الا دلیل اثبات اثنا عشریه و بدو
 بحضرات ایامه تمام نشود و استدلال تقلید ایشان ببناب شان از دست برود و از
 دلیل دعوی انتساب و استناد بهین است کما لا یخفی چه باب آنکه علمای
 حق و یقین در باره زراره دشمن اهل بیت انچه تحقیق کرده اند شاید در روز
 مباحث اشارت یا صراحت نموده باشی که او با امام باقریه و عیسیا علیه السلام طافانگ
 نداشتند و در دشمنای فتنه آلبرزیه اختراعات مصلحتی را میسر نهادند مقدس او با فتنه
 و فتنه معینا بر اصول شیعه را آنگاه تا انعام بر او شریف است ایامه مدینه و راه تقسیم
 مسلوک داشتند و چون این ارکان را شیع او باریار یا بلیقه را انامیه بالاتفاق
 روسای اهل اضلال بودند که معرفت آقاوند سبب شیعه پنهان نیست که کسی را اینها
 بر صراط مستقیم بود و دیگرے براه منقلب بر رفت پس بعد از تقدیر محال صد و سیست
 ایشان از ایامه بهی بالیقین محمول بر تقیه خوانند و لا اقل من الامثال و از
 جارا الامثال بطل الاستدلال و بظاهر است که آدمی بر ایامه صبیحت انفس و ضم
 ناموس را از او باش قوم بد معاشر چه تدبیر نمایند از بجا گفته اند و سر
 و دوشه به فلیف شیلطی چند که بنحو محدثات و نظریات شایع عثر خصیصه نمی آید
 و بر نصیح مزین مذسب رفض در رساله مدد بهت الحیون و دعوی اسدنا علی الاطلاق
 لضرر منوی باشد اینهمه قبل ازین بگوشت رسیده از حدیث ابو حمزه ثمالی نقل
 الکافی که رفضه منافقین از کفر و فرب خویش باز ایامه سپیده حفر

[illegible]

بلکه نسبت بر باد و گشته لازم افتاد و نیز رانچه اشاره کرد و مدارج عالیہ امام صدق
 الصا و قبیل ایشان متوازن و قطعی میشد بلکه عمود این کشتی سلیم از عرش برین میگرفت
 و شبیه بعد از ترمیم آن حاجتی نگشتی حضرت نوح منی شد و طالعین آن کشتی را
 بعد از بهر سجدان سوراخ جبر بغداد منی گردانیدند و نیز لازم منی آمد خلاف
 امام بلکه طالعین جماع ائمه زیرا که این بزرگان در هیچ امر سے خلا فی قیامین
 خود انداختند و سابقه را را دویم محتاج منی شدند بدست و پا کیم کردن و دعوی
 نمودن با جماع طائفه خویش بر وقت افقه است و گفتن اجتماع العصابت
 که سخن نمایی متقدین ایشان است بعد کلمات سخیفه و ملعن بر اجماع سقیفه حلالانکه
 امام رسیده و نهج البلاغت فرمود که فان اجتمع المهاجرون والانصار علی
 برین و سموه اما لان الله رضا و فضیلت خلانت خود را بر بیعت ایشان حضرت
 فرمود که لا یخفی علی من را می کشف الغبه الی غیر ذلک من روایات الایم
 این همه بحث ها که شنیدید نمونه هم شود از خوار و برگزینی از سید
 و از آن بهار باید چشم انصاف کتب امامیه ملاحظه نمودن و بی و بلاغی نظر
 در آن جهان گیر سیم رسید بارک منج المقال را باید بدست آوردن و استقرار
 آن زود و در چون امامیه تقریرات علمای خویش را داده و مانوس گشته اند جلوه
 این عاقلان در آن بفرج تمام به بیند و از خرم فیض خوشه های دیگر بکنند
 چنانکه از دست امام صادق بر او است مفضل بن عمر حال رکن رکن مرست
 که خدا لعنت کند محمد بن اسم را که می گفت که حق بقای منید اند چیز را قبل از
 وجود منی در جمعی جلوه های آن دوس و رحمت و جولانی شهید دوم که او هم
 بر این ساوس بر برای فریب الهیست و بر بر پوشید و جاست تمام او را در
 بلاد ایشان بهر سیمیده بودند از گفتگو در این عیسی و مانند او که حال نصب

قوم را از آن شناختی اینست که آنچه فرموده در حق محمد بن مسلم نص و رطعن و قدح
 او نیست بلکه بر فضل لیب که اعلی ب کلام امام را پیدا می نمود و می تواند بود که این نیست
 از این شغف صدور یافته بسبب آنکه مردم می جویند و می بایست می خوردند بکمال و درجات
 عالی نش و تواند بود که نیست کرد امام از جهت این اختلافان و رعد و ایزامی او شوند
 و شعبان ناس خود را بقیه ترغیب و او را اختتامی امر است از مخالفین بکار برد
 با مقصود و شریف آنکه اشخاص مذکورین قساوی راه تقیه و احتیاط سپارند و پاس
 تحقیقات خود را ازین حدود فراتر نهند این تقریر که بقیه می بخشد بود و در مقامات دیگر
 طوره معتقدین و مقتدایان این طائوس تا مدتی بدست بلوه گردیده و در همین طوره
 برنش و نگار سابق مرسوم را دلالت کرده و نکات عجیبه بر روی کار آورده چنانچه باقی
 بران و ایل است بهر حال رقص این طائوس در طراف و دیگر کتب طراف خوش نما
 و مانوس و لیکن رقص پر خرف با یکدیگر که نام ولد را بر خوبسته و لباس موس
 در آمده با وجود دعوی امامت اصولی که اکثر مخالفان اصول زیاده نیست نفوذ یافته
 از اصولیکه در سار منافقین و طرفداران مشرکین از بدین و شنیدنش غرملده شود
 چند روز در نیا بهر حال میگذرد و بعد ازین دست و پا و گریبان ایشان رو بر روی حضرت
 آفریدگار و جهان که با حکم الحاکمین قطع نظر از اموریکه دیگر غم اندوز بلکه طعن سوز
 امام سلاله اهل بیت کرام ازین شویات لازم می آید و آتم بخش که رکن رکن قهر طوم
 دین باشد و انگاه باین علت که او مستفاد جمالت نو بود و علم ازلی را از انکار میکرد و امامت
 که اولین و آخرین دشمنان اهل بیت بدان اعتقاد دارند و طامع و زبر و پست و نفاق
 که بدین کار و کتاب مستطاب است امر را میگوید و باینجه عددان و سرکشی و
 و راز دشی و کشاکشی می خواهند که بلا حساب و رحمت عدل و اخل شوند برین حکم
 ران و ان در حکم شست یعنی نفی برای هر یکی خذوه فخذوه ثم یجیم صلوه ثم فی سلسله

در عیاسیون ذرا عافا سلکوه این همه بحثی بود از مال و افعال زبانه و انهم بر احوال
 ابجاز و اجمال و اگر تفصیل اعتقادات باطله و مکاید زائله و باطلها حضرت شیخ بکمال انچه از
 محمد بن مسلم بطور نمونه آوردم نموده شوخواهی گفت که قلوب اهل اسلام مانند سدران
 میلند و بسیار که آسمان با وصف صلابت و زراست بر زمین افتد و حضرت افضل
 راسخ حضرت جبرئیل اشتباه رود و بدو منتهی فاذا انقرونی الناقور عیاناً قبل از قیامت
 بویدا شود چون در حسن از کتاب فضایح میثوایان قوم بنظر در آمد حاجتی بدان
 نماند که تفصیل نباشد این گروه صلابت پرزوه کتاب خود را خراب گردانم قبول
 صاحب منیع و مجلسی در مجلد سیزدهم از بحار و وقت شرح حالات قدما می افشا غفر
 خصوصاً طائفه بابیه یعنی متوسلین بیایم که امام دوازدهم و متشعین که علی روس
 الاشهاد خود را مانند جبرئیل و گردانیدند که آب در زیر و آدمی بر پشت و فر صاعلی
 را از سیه کاری خویش انباشتند و مزید شیوایات اخروی را با رنگاب این قبل غلط
 گفتند تا اثر و انفعال میامی انگاشتند و لغت کردن ایامه را این ملاعین موجب افتخار
 خویش می پنداشتند چنانچه اکابر اثنا عشریه از اولین و آخرین مثل این طلاس و
 زندرانی و فانی و زمانی از مجتهد لاجرم مقرران اهل عوایت و زندق و با و نیا
 و زاویه شیطان احوال است فلینس شوی المنا فقین و الحمد لله رب العالمین و بحمد
 که نبوده از مواجید این بحث فارغ شدم گرد و منون بنوز باقی بنواں
 و شرح مقام یکی آنکه علما اهل سنت و جماعت که حاکمین امرار و عالمین علوم
 اهل بیت اخبار و اصحاب کبار اند و باره زرا ره چه تحقیق کرده اند و مانده اند
 اقدوده اهل مکیدات او را و اندر کرده اند بانه و و هم انما سلک ایامه
 و باره امامیه که براس زرا ره دشمن اهل بیت و مانند او برستی و بدو
 موادی آیه کاریه و اشرفی و قلوبهم لعل مستی کنند عیبت الما بر شینیت

شوا اما امر اول پس بدانکه آنچه از کتاب میزان علامه شمس الدین فاضل علی ما نقله
 القسری صاحب المجالس و غیره من علماء السنیة ایضا معلوم میشود بروایت سفیان
 ثوری همین است که زنیهار زراره کو فی حضرت امام باقر را ندید و در روایت و در است
 عقیلی علی فانی بعض کتب نیز ولایت بر همین میکند که سفیان و دیگر یغنی ابن عیینه انروم را که
 مدعی ملاقات او با امام محمد باقر علوم الاولین و الاخرین بودند تکذیب نموده و این حدیث
 بر تبه بجه و وثاقت چندان رسیده اند که حضرت ابدا از ایشان سند حدیث مسکند
 یا و تدری که سفیان اخبار از اساتذده حضرت امام رضا است و آنچه بر باقر بن محقق نمی
 عبارت حدیثی که در فقه الرضا است اینست قال علی بن موسی حدیثا سفیان بن عیینه
 عن الزهری عن علی بن الحسین عن عمرو بن عثمان عن اسامه بن زید قال قال رسول الله
 لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم فقد وجب ما ثبت الخبر عن رسول الله ان لا یكون
 لا صد قول و وجب الانقیاد و الامره فلا یرث المسلم من الکافر ولا الکافر من المسلم انتهى
 بلفظه الشریف و احادیث ائمه خصوصاً این امام عالی مقام از اصحاب کرام پیش از این
 ولیکن نقل این حدیث خاصه از تالیف انتخاب مطلع بر زره درانی میشود این قول را
 مثل مجلسین در لوا مع و بجا که مقصود امام باقر و دیگر ائمه در استفاده احادیث از اصحاب
 است که قال قال رسول الله انما از ایشان بطور اهل سنت چگونه صورت بند و رسم از
 راه تقیه زبان شان است اند تا بداند که از جابر سند حدیث دارند و هر گاه حدیثی
 را از تالیف امام نشانند که در زبان ثرا غایب ترا قطع کرد که وقت تصنیف سنان
 کجا بودند تکلیف که حضرت رضاهر حدیث ضروری نداشت لیکن درین کتاب فرماید که
 مقصود از این کتاب هدایت است و از کتب دیگر دریافت تواند شد که زراره
 بن اعین مدعی امامت برای عبدالعزیز افطخ بود باز از انهم دست برداشته و زراره
 اعتقادش در باره امامت کاظمی به ثبوت نرسیده ار سه قعه طلبیدن قرآن تبسید

وقت احتضار و تقیہ و مکیہ نسل از حضرت آفریدگار که معاذ اللہ بر مقتدا و علم الہی
 بعد از شہود و اثبات اصلی داور و میلان و رجحان خاطر زرارہ با ما است عبد
 از روایت اول کہ در سرگشتگی او از کشتی نقل کردیم ظاہر است و محصلش نیست کہ کج
 واقعہ امام صادق رو داد و اختلاف در امامت سید عبد اللہ و سید موسی اتفاق
 افتاد و زرارہ عبید پسر خود را گفت کہ انکس کہ قایل با ما است عبد اللہ گشتہ باقتال
 فرمان امام صادق رفتہ کہ امامت حق فرزند کبیر است پس بزودی خبر پدید آورد
 کہ اہل مدینہ با ما است کہ امام یک قائل شدند چون وفات فرارید و آمدن بدید
 زرارہ مصحف مجید طلبید و گفت کہ خدایا من مصدق این کتابم و دین من حق
 کہ عبید از ان خبر بد و تو آنرا بیان کردہ بعد موت زرارہ عبید آمد و خبر امامت
 امام کاظم رسانید پس اگر بالفرض و التقدير شالش زرارہ از جناب مخبر صادق
 بر روایت یکیم بہ ثبوت رسد می توان گفت کہ هنوز بر فضاحج زرارہ پیشوای
 امامیہ و مقتداے اہل اتفاق مطلع نشدہ باشند **س** ہر گز اجامہ پارسا بدیشی
 پارسادان و نیک مردانگاہ چنانچہ از روایات کشتی مال صلاح ظاہر شدہ است
 کہ مثل خوارج نماز و دعاے او قلوب ناظرین می ربود حتی کہ بیچارہ عمار ساسانی
 ہم او را در بن امور بے مثل دانستہ بود و در ہمین صفحہ گذشت کہ برائے سمع
 و ریاد مراعات بصلحت وقت وفات خود چہ کرد و چہ اندیشید و الا او پارسا بدین
 ولایت و قرآن و شریعت چہ کار بود پس اگر امام صادق بقتل ماے رہبر است
 خویش و عدم ادراک خباثت این بداندیش چہ در مہج ارشاد فرمودہ باشد
 عبید نباشد بعد ظہور احوال بد فرجام او انچہ فرمودند گفت از ما است و این بقی
 از ان کتب اہل حق می توان یافت بیخ غبارے ندارد و حضرات معصومین را
 بیخ شناعتی از غیبت و افترا ملوث نمی سازد و کما قال فاکلمہ فی حق بعض علمائنا

لابن قلمان فی الرجال و قبحه بیس سال غنا و الحیک شهیده ناه یک صد ق
 فنی لاشک غیبه و ان یک که با فالتصاص شهیده اما انصرافی که تبه ناولان
 قوم و باره این زنا و قه و و با جله است و وانی خواتیم اعمال طائفه شهیدان
 معلوم می شود و در کثر بحدیست که زیاد از حد است و سلسل مخصوص ایسه
 بدست خواهد بود پس نظر با بجا از حب عقل و فیهم این ما حسب اولک بنیاری
 روایت مختصر از ترجمه عیون منقول می شود که حضرت امام رضا دجی سرستان
 این مردم که حال عقیده ایشان در باره حضرت خداوندی هم گذشت بخلاب
 ان خالد بن سمر که هر که ایشان را دوست دارد و تحقیق که ما را و دشمن دارد و هر
 ایشان را دشمن دارد و بدو تنبکه ما را دوست دارد و هر کس که با ایشان دوستی نماید
 با ما دشمنی و رز و و هر که با ایشان دشمنی و رز و با ما دوستی نماید و هر که با ایشان
 موافقت نماید و نزدیکی کند از ما بر بد و با نند و دوری نموده و هر که از ایشان
 بریده باشد با ما موافقت و نزدیکی جوید و هر که از ایشان را بیایند و در بخلان با ما
 تنبک و دوری نماید و هر کس که با ایشان و فاشد بد و با بختار نماید و با دشمنی
 که ایشان را آرامی دارد با امانت و بخاری کرده باشد و هر که ایشان را خواهی
 رساند یا اگر نمی دانسته باشد و هر که ایشان را قبول دارد و ما را مرد و در اند
 و هر که از ایشان را مرد و در اند ما را مقبول دارد و هر که با ایشان امانت کند
 با ما بدی کرده باشد و هر که با ایشان بدی رساند یا بختار بجا آورده باشد
 و هر که ایشان را راست گو و امانت دارد و بخل و دشمنی با ایشان بدو بدی
 ما را رساند اگر و اند و هر که با ایشان بدی کند یا امانت دهد و هر که با ایشان
 امانت دهد یا بدی رساند یا بختار بدی رساند یا بختار بدی رساند یا بختار بدی
 ما را بدی رساند یا بختار بدی رساند یا بختار بدی رساند یا بختار بدی رساند یا بختار بدی

خود بر ندارد و اختیار نکند **حزب** شیطانند ایشان بر یکدیگر از براس
خوشتن زبانشان نصیر انتی بلقظ و از اینجا جمیع احادیث اباسی صالحین این
امام و این کلام هدایت نظام در باره زراره و دیگر برادرانش از ملاحظه
لباس مابعد که منطبق شد در سیاستی دنیا و آخرت که براس ماولین و سولین ایشان
شد مانند فتنه است که از بام افتاد و مانند آفتاب است که بر خط استوایا بنا این
چند حرف است که بگوشت رسانیدم و در باب زراره از برادر بزرگوار
کردم و این قدر فرصت دست نداد که سن حال دیگر برادرانش را نیز بچند
ورق ضبط کنم که درباره حضرت صادق چه بے اندامی مانوده اند و بطریق
برادر بزرگ خویش رفته **کین** خانه تمام آفتاب است و این سلسله نقلات
نابست و کادل علیه نص الحنفی و قد عرفت سابقانی روایات الکشی لیکن
حاجت هم نماد چه سابقا و لاحقا واضح شد اتفاق و ارتداد صدر اول شیعہ و
اهل کوفه از خا و ولین حضرت مرتضی و مجتبی و شهید کربلا و ذریت زین العبا
و احض امام باقر صادق و حضرت موسی رضوان اللہ علیهم و چون تقیه در باب
زیاد ترست اتفاق متاخرین بقبل نزدیک تر و ورین وقت که بدعت تشیع
اشکار است از همه اکثر و الا چه ممکن که ایامه چهار را به اعظم ذاتیات امامت است
و موقوف بر فوج کثرت نانا قیامت از دست دیکند لیکن افسوس و صد
افسوس که تطفله بودن این مقام و طعن چندی از سفهای لبام که تحریر فلاحی
دارد نمی گذارد و اجازت نمیدهد والا این همه تشنیعات مخاطب والا تر
را که درباره تنقیص نشان ایامه اهل بیت رضی اللہ عنهم ابرادر کردند و اهل
سنت سنیه را بنا صبیح موصوف و انتقد الزما و تحقیقا بر علماء ایامیه خصوصا
رئیس ایشان که بالذات سخن با و میرود چنانچه دلم خواست و بال میگردد ایندم

و در دلالت این عبارات که از رسالت قبل ازین نقل کرده ام بر مطلوب چنانچه
 ممدوح قبل و قال کرده بر امر را بتفصیل تمام چنانکه داب من است بقید قلم می
 آوردم و مثل عطسه و صبح روشن می نمودم که این تحقیقات اینچه که مدغم
 افکار مصنف عالم بقدر گمان می برد سرقات شعریه بایسته که براسه آورد
 سیاه باشد پیش نیت اکنون بهر حال خود را بفرص اصل که سخن در آن بود مشغول
 می سازم و او هم خاصه را از توفیق و جولانی باز داشته بود و می بدو حاجی تانم
 بدانکه سخن درین بود که مخاطب یعنی درین اوراق چنان افاده کرد که تمامی
 علمای اهل سنت بجانب ایمه بدی راه ادب میروند مگر محمد یوسف واسطی
 و فقیر حقیر که بی ادبی و بی اندامی را در باره ایمه و اصحاب مقبولین بنابر قضا
 رسانند و بنده بعد جواب اجمالی این امر که دانشی اکنون باقی می دهم
 حتی جواب تفصیلی میدهم و میگویم که مشکلیکه بنیاد مناظره الزامی درینست
 بلطافت و بلاغت نباده است و بدعوه لام عهد در قولش از المعترض
 لاندبیب که در آخر بحث آیت تطهیر واقع شده و مستقره انشاء الله تعالی او را
 جناب مخاطب در افادات جدید که در مسئله امامت نوشته اند و هنوز بنا بر
 مصالحها جلوه ظهور نگرفته اند باز باشد خارجی قرار دادند بلکه جایجا بصیت یاد
 کردند و مجتهدین ایشان با وصف انکارنا بصیت سفیان محمودا صاحب سعاده
 تعبیرش می نمایند و لقب مبارکش علامه و بلوی قدس سره العزیز است آنچه
 در کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه فیما یخفی فی موده و نزعم این مشکلی جلالت
 موجب واسفی و مبطل استثنای باشد بعضی از علمای شیعه که متکفل بر مرقع
 آن بر صور خیالیه خویش گشته اند جایجا ایما و اشاره بلکه صراحت بان میکنند
 و تازه تر اینست که در حق حضرت مرتضوی کرم الله وجهه می فرمایند

در زمین محمدی و اوشت نسل شیرینان و بارش گویی که او وحی حق است
چونکه استیمال با زبده و حرف علامه مدوح که تعلق بحال حضرت ابو ذر غفاری
و عمار بن یاسر و از دیگر با مختصار تمام درین رساله موجز گوش کن ذکر قصه
ضرب فیلدق عمار و ارج ابو ذر و امانت و دیگر اصحابی اند عنهم اجمعین چنانکه
شیرین و طایع حضرت ذی النورین می آرند فرموده که جواب اجالی ازین طعن
اگر کسی بخواهد که نه نور شدند زوشیه واجب القتل بودند و هیچ حرمت
نداشتند نه از آنکه نفس پیغمبر را بکشد و نه از آنکه امانت کردند و نه اهل بیت بود و نه
از آنکه تعلق نمودند از شهوات و حق سکوت کردند پس آنچه حضرت امیر را بیتی
نموده آنست که با او و جانی طعن چرا باشد و ابو ذر و عمار چند زوشیه نسبت بفری
ازین گروه مشتقی بودند و قابل اخراج و امانت نه لیکن بحکم خبر صحیح که تقیه دینی
درین آیین تقیه را نه بر دمه آنها واجب بود و از دست دادند و ترک واجب
نمودند و اقتدا بحضرت امیر نکردند بر عین تقیه این همه امور از عثمان گوار
نماند و در کوه با می نمود و بی یوغانی این سرور و پیغمبر است که براس
افزاید نیست خوب بحال انظار و مقابله عثمان برنا شدند و اخراج و امانت
در مقام از دست او قبول کردند و وقت آنها رخصت داشت و در عمار ابو ذر
که تعلق در حق واجب حضرت امیر و وین پیغمبر الله علیه و سلم می شد و نه
در وقت از نه نشسته خوب شده و سیر انداخته و سیر چندند و درین باب با علماء
باست مری عثمان نیست زیرا که عثمان از ایشان را تا و سیر با و تفسیر محمدی بر
تفسیر و از کتابت و در نمودن این خطه قاطع فی هذا المقام فان التفرع منها و
مذاخر التمام به علامه اولی و الکلام لا یلزم من الایمان و الا به بار خدا را
ازین دلیلی این امام الشافعی گوید که بنایب ندارد و اوصاف مثل و حقوق و

علم کلام از عهد حضرت علامه و بلوی قدس سره العزیز الی یومنا بذالی کتاب خفیه
اشنا عشر سیر را دیده بودند تا او شان را نیز درین مقام استقامی نمودند و در
تناقص را بچشم روشن مشاهده نیکو نمودند و اگر بطور روشن گردانی عبور کردند
سیر معانی و مضامین این کتاب نه سپردند چنانچه از مکاتیب واضح است و هر چند
این تقریر محتاج جواب نیست ولیکن بنا بر تسلیه عوام می گویم که بلی حال تحریر
علوم جناب سید آرای فن کلام که بالفعل ریاست مناظره بذات و الاصفاء التمس
منتهی میشوید بجهت مجتهد الزمانی که نزوا قاضی و ادانی با شغال و نسیه و نوی
مشغول گردیده و اسن ازین امور برجسته اند چنانچه خود این نقاوه مجاولین در
مکاتیب اسمی ملانور الدین یا نه نموده اند من شاد فلیحج الیهما مین است که هر ریا
فن را هم ندیده اند سجان الله حال کشاد باز را این علم بداند رسیده که این چنین
بزرگان و مجتهدین شیعان که حال شان معلوم خاصه و عام است تصنیف کتاب
بر دارند و با وصف سلب استعداد و اراده متفاوت است با علامه و بلوی روح نابند
بلکه از کمین قوت بفعل آرند سیاحی آید که صاحب پوا قیست و جواهر آوری که
مفردات امام رازی هرگاه دوازده هزار ورق از کتاب کلامیه از بر خوانند آنوقت
در تصنیف کتابها قصد کردند با جمله از وقت ظهور کتاب منتهی کلام بوده اند و
کار با تفاوت و تصور همان در مکاتبیکه و النسی و هم مکتوبیکه بنام فقر و بعضی از امام اقله
اسل سنت مشعر قدرت بلکه سلب استعداد و خود نوشتند این است که اگر امام سید
بجواب آن و او تحریر میداد و علی اسی تقدیر برین الزکین و البیاضه جوابی که
خبر است از علم کلام بدست نیامور و ندوزنها رخا استند و بنا به سبب بعضی از
از مناظره نوشتند چنانچه عنقریب شهرت میگید و انشاء الله تعالی منی خواستم که هر ریا
جواب کلام بلاغت نظام وقت از و ناچیز گردانم و لیکر حالیا بسبب حاج

است از اجاب بجا بجان قلم بدست گرفته ام اگر چه بین منط بار و دیگر با فاده و افاده
 بدون تکمیل فن خواهند بود و اخت اجاب و اصحاب را هم جایی الحاق یافتنی نخواهد
 ماند مع ذلک فی المسئل اگر علوم این معاصرین زیاد تر از شیخ و سید ایشان می بود
 چه نمیداشتند **س** ماه شکست خط آن معاصرین به حاله چه نه کرده که او ته کشیده گرفته که در
 حاضر حوالی و بدیهه آن معینی شیطان الطاق را بر عزم خود مجمل میاخذند آخر نتیجه آن اینست
 امام صادق همین بود علی بانی البحار و غیره که نو جوانی از اهل سنت بارعام امامت
 اعدا را اهل بیت مثل طبری صاحب احتجاج می گفت که اے ابلیس امام ترا چنان
 داده تا شب و روز فطاق جدال بر میان می بندی و بر سر طایر از دامان می دانی
 پس غیر از آنکه شیطان الطاق بر رو افتد و دم بر دارد و دیگر چه میکرد و کید این گرگ کهن
 تا وید که حالا برای تسلیم شیعه خود این مضمون تراشیده که قصور علوم او را بجهل و زبونی
 کشیده و پرده ناموس و ریده و ربه چهره دست می گشت باز سخن و دیگر از توجیهات
 کلام المبلغ النظام بیاد آمد که تحریریه سائل که در مطاوی عبارتش علمای اهل سنت
 را از سلف تا خلف به اسارت ادب ثبت بجزلت ایمه معصومین متصف ساختند
 و روحی اتفاق افتاد که مرجعیت خلائق از فریقین داشتند و در معنی ما کم کوفه
 بود و بصلحت وقت باقتضای خوشامد سلاطین که داریم ماست فی داریم و انهم
 ما دست فی ارضهم بران آورد که داد تطویل لا طائل دادند و تمامی علمای اهل سنت
 را در دشمنی ایمه داخل کردند و درین وقت که با و بدست دارند و بی برگ و توا
 شدند اندک مراعات نفس الامر نمودند که خبر بکند و کس را از علمای سنت که یکی از
 انها معدوم و دیگری سبب بخت و غربت ملبوث و مغموم است استثناء فرمود
و مغموم هم نشود که سن از هوای نفس بنا بر پرده وری این قسم توجیهات میکنند
 و شان علمای امامیه ارفع از انت که باین مملات لب کشانند زیرا که پیشتر علمای

ایشان در تصنیف این قسم رسائل و کتابها نیز این توهمات را از دست نیندهند
 ایابر کسی که تالیف برادر عظیم فاضل محمود را که ذکر جمیلش قبل ازین گذشتند و دیده و
 باور افکند که در روانیضاح نوشته رجوع کرده بروسی محقق است که آنچه از طرفت خواب
 خوابگان خود که او را بعضی رسائل از دایره حجت اسلامی خارج گردانیدند
 که لاینبافی الهی در باره عبارتته بنامه تجرید یعنی مخالف نوعی فقه و محاربوه گفته
 با کرده اند مالش خیر مقتضای وقت موهبت زمانه و فقیه در وقت تصنیف
 یکدام خیر یکشد بر لبه و دفع مکاره مخالف از عبارت شان خبر میدهم و آنچه
 قدیم کلام ثنائت با انتخاب آن اعلام می نمایم و الا عجز از انتقام بسیار طولانی
 و عرض واقع شده چنانچه با اعتراض شان خواهی دانست و آن اینست که از
 نقل این همه عبارات باین قدر طوالت معلوم که در عهد بعض سلاطین و صفویه
 تحقیر و اولال اهل سنت شده و هیچ عهدی نبودن باین علمای امامیه مرقوم
 که دست یافتند و مجال دیدند اظهار مسلک خود کردند و زیاده تر از آنکه
 امامت و حکم بخلو و انجاء و جنیم هیچ امر شاق تر بر علمای اهل سنت نبود و حال چنانچه
 و علامه انجمن بود که بمعص کتابت رسید لاجرم حکم بتفقیق منکران امامت نموده
 بنکفر آنها و آن را هم علامه نقل از دیگر علمای امامیه نموده گفتند هوالاتی
 نه ثبت آن ابتدا از یکجانب خود کردند چنانکه از کلام جناب مستفاد میشود که
 این قول از مشاخرین حادث شد چنانکه عبارت شریع تجرید علامه است اما
 مخالفه فی الامامت فقد اختلف اقوال علمائنا فهم من حکم بتکفیرهم لانهم
 امام علم شونه من الدین ضرورة و هو النص الجلی الدال علی الامامت مع تواتره و
 و حسب اخرون الی انهم فقه و هو الاقوی انهم بقدر الاحتیاج اگر عاقل و رزین
 عبارت اندک تدبر کنند و ریاده که با وجود آنکه امامت از اصول دین است

و این مطلب محتاج ایراد و دلیل نیست لیکن علامه دلیل تکفیر را هم بسبب فرط اشتباه
بیان کرده و دلیلی برای قول بعضی علما بقبول اصل مذکور نه نمود و این را که اقوی است
نیاید دلیل ساخت پس صاف مفهوم شد که بر پنج مدار است و تقیه می نویسد و اگر عاقل
کلام خواجه و تجرید و کلام علامه در بیان مطاعن صحابه و اثبات امامت جناب
امیر المومنین علیه السلام و ابطال خلافت خلفای ثلثه که در کتاب الفین است و در این
علامه علی بن ابراهیم بر تفسیر صحیح خلافت خلفای ثلثه نوشته است به معنی یقین
و آنکه او منکران امامت را غیر ناجی و مخلص فی النار میداند و ازین بیان واضح شد
که تفسیق صحابه ازین سر و بزرگوار محض مدارات و تقیه واقع است نه بنا بر عقاید
خود و سود من معنی است آنچه بعضی از اجداد علمای امامیه در بعضی از تصانیف
نموده نوشته اند و قد نفس علی ذلک العلامه العلی فی منهاج الامتیه میث قال و اما
نسب الامامیه واجب الاتباع با جوه الی ان قال و احسن المذاهب الامتیه
ذات و عتبه مذاهب الامامیه از هم اخذ و الاحکام الفروعیه علی الایده الاصولیه و النافله
عن حدیث رسول الله لا ینفذ ذلک من الله تعالی بوحی جبریل و یقولون ذلک
عن الثقات سلفا عن خلفه الی ان یصل الی روایت باحد الاصول و لم یلقوا الی القوم
بالارار و القایس و حرمو الاخذ بالقیاس و الاستحسان انتهى کلام العلامه فی این باب
اما در بیان مکتبه من الاطهار فی و السلطان محمد الجایتو خدا بنده و موالصل فی مذمه
و عقیده و ما بهر من الکتاب خلافت ذلک من من باب المدارات و التقیه و استقامت
بالعلماء علی الاجاد و انتهى و ازین عبارت هم واضح شد که هر قدر علامه را
سلطان الجایتو خدا بنده را ویداد و چون سلطان مملوک ایمان نبوده زیاد علما
و تکفیر مخالفین کرده و ازین ثابت نمی شود که اعتقاد ایشان بواقعی همچین بود و
اینها نویسنده و احادیث ائمه علیه السلام بطریق امامیه مروی است که هرگاه در حدیث

برای امامیه است و علامه در کتاب التبیان در بیان دلیل بر حقانیت

متعارض دارد و از جمله اسباب تطبیق یکی با دیگری اینهم است که موافق عامه
 ترکند و مخالف شان را بعل آرند همین نوع در احکام و فتاوی علمای هم جاریست
 که احکام موافق عامه از ایشان بقیه صدور یافته و محمول بران است و علی بن ابی طالب
 حال میر نور محمد شوشتری است که همیشه ایشان را معاشرت و مصاحبت به صاحب الفین
 و ملازمت بارگاه شاه جهانگیر و عهد قضا منقض از حضرت سلطان بود و خواست
 که زمام طبع او بجانب تشیع کشد و لهذا در مجالس المومنین اکثر علماء و شعراء فقرا
 را که مشهور به تشیع اند نسبت به تشیع کرده و کلامهای شان که دال بر حقیقت
 خلافت امیر المومنین است نقل کرده پس همین سبب عدم تکفیر مخالفین امام است
 بعلامه خواه نسبت نموده است تا بر و ما را تکفیر ایشان که دشوار تر از همه امور است
 است ناگوار شده سبب تنفی از مذهب امامیه نگردانند و انتهی ما را در نقل من فذلک الکلام
 و از اینجا بیچ کلامی و عبارتی از مقالات علمای شیعه تحقیقا و نفوق نمیتوان کرد
 چنانچه تا حدیث ائمه بر اصول موصوفه ایشان که مذهب و دین ایشان در حق
 و بهار رنگهای بشمار نمودار گشته کاش علمای شیعه حضرات معصومین و مشرب
 شان را همراه خود و مذهب خود و شریک و مکدر نمیکردند قیامت اینست که دین
 مناعت خود را از مقلدین شان میدادند و اصل و منشأی تقیه همان ذوات
 مقدسه را اعتقاد میکنند حتی که برین هم تصریح کرده اند که تقیه ای خصوصیت از اهل
 سنت نداشت بلکه از شیعیان هم تقیه میکردند کما فی اللوامع و غیره بلکه بعضی
 از علمای ایشان دعوی تنزیه میکردند و العیان لا تخیاج الی البیان کما عرفت
 فی منال زراره ان الرواة من الاثنی عشر و ائمت الایمه منهم تقیه مهمهم
 حال کلام علامه علی را که انفا مشغول شد یعنی بقیاس و استحسان کاری ندارد پس
 و اتباع حضرات معصومین میکنم در مذمت الاجتهاد مع خبر راسی جامعه الی العناء

نگردند که در زمان تسلط نصیر الدین حیدر بن باب شمان در پنجه گیر و دار و شکست
 و فتح مجتهد الزمانی گرفتار آمدند و بعضی از آثار باب و احباب فقیر است و متوسط که در
 الحاح و اصرار از حد گذرانیدند که خدا را بوشستن جواب استغاثی چهند مذکور
 پروانند و مرا میروند نیست سازید و بین قد شاعت نور زیده بلا واسطه
 بهم نزد کترین امام تدریس و تفسیر آغاز نمود و آن قدر در الحاح و اصرار
 افتادند که با وصف خوف جان و ناموس از دست حکام بتقص ظلم مجتهد
 مقام برداشتم چنانچه عامل بدیده لکه ثوبین ماجر است و فصله الطالعی و اندر و غیر
 این امر را محضی داشتم لیکن آخر مجتهد الزمانی بعضی ازین امور پس برزد
 و در تشدید السانی اشاره بدان کردند که شخصی صاحب را از آن بردار
 رهایی داده و بر پرده ایشان ریخته بر سر چشم نهاد و خانه اش آبادان
 دوست آن باشد که گیر و دست و دست و حواریان عالی و در مانده
 و بعد از تحریر جواب مجتهد و صوف در سه روز تمامین آن رساله که نسبت
 شکل و سنگ لایح بود چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست و تفصیلش در کتاب
 کبر از اله الفین حاوی است بطور میرزا به رساله بقلب نوینی عاقلانه باشد
 نمودم و از آغاز تا انجام بار بار امونم و تفصیل این قصه ما خبر بد فائز مبوط
 سورت نه است چنانچه از آغاز کتاب از اله معلوم میشود و مرگام میانه شایع
 و مجتهدین الشیخین در باره بعضی از عبارات جواب استحقاق که بصارت اعیان نام
 دار و مراسلات و ارشد و آخر نوبت نوشتن مثل استحقاق یعنی یک خطا و
 خطا رسید و بر روی بعضی طلبه از فرامین منع ننیدیدم و گفته که هر چند
 نقل مثل مذکور بطور الزام است که مجتهد از ابتدا رد و حق اصحاب کتاب استخوان
 کرده اندیشه برپاشدن گفته عظیم است و لیکن کار بدان نه بنشد و نه دوزخ

فشار بجای رسید که مخاطب و الامر است که مرجع خلافت و گویا حاکم کوفه بود و در بود
 سپه آخر ایشان شد آن وقت هم فقیر کوشش بلیغ و حفظ و حمایت شان بجای آوریم
 و ایشان را در مکانی محفوظ پنهان ساختیم و سامان سفر مهیا کردیم تا لی که بوقت
 بدون رسوائی و مذلت درین شهر رسیدند و در بروسی جامعیتی که ازین
 امور واقف نبودند اعتباری پیدا کرده خود را رستم و استان قرار دادند و چون
 بعد ازین هم از نصرت معنوی دست نه برداشتیم و کمربست بر تنیم و او را بر سر
 دست و دینی و اوستا یعنی اتقانی مخاطب را که درباره تعزیر شان بود و آنهم در
 حقیقت خبر از استدلال پیدا و بر ایا محمد و شش کردم و کالعهین الشفوش و لایق
 تفسیر و حد شرعی را بر اوستا مستقنی که بظاهر مجتهد و در باطن بهین بزرگ یعنی مجال
 بود از کتب و تفسیر ثابت نمودم و نامش کاشف اللثام گذاشتیم که لا تخفی
 و دیگر از اقسام نماید و نصرت چه بر زبان ارم و علت عدم استجاب
 مولانا می موصوف که قبل ازین خارج از دایره تسنن و لایق حد و تعزیر نزد
 خود می بودند جزین نیست که جناب شان را بسبب بعضی از احسانات که بارها
 علی روس الاشتهار و ذکرش نمودند چنانچه تلامذه ایشان بران گواه اند مثل مولوی
 نواب احمد و مولوی حسین علی بجانب مدینه کشیده اند و عهد و سواثیق در
 باره عدم نقض کلام خویش که دیگر در آن شریک نباشد و اصلاح و شوک
 و توبه فی حدیث بعد از می گرفته اند و هیچ ورقه را از تحریر خود بدون ملاحظه
 و استحضار ایشان نزد ندیده نمی فرستند و سابقین ازین در اوائل شهر رمضان
 که است شش ماه میگذرد و بعضی از اولی را که نزد ندیده المباح داشتند بعد از یک
 ماه ازین شهر خارج و دستاورد جناب شان در خلوت به بنده نمودند و بنده
 آنرا که در کتب و غیر ملایم گشته بخیار بنام صاحب عرصه دارند گفتیم که ملاحظه

تفصیل در بعد

سامی حلیت فرمودم قصه صلاح ماحد است کان ملل شاست به خان صاحب
تصنیف و تالیف و ارسال و عدم ارسال و اخفا و اظهار این را بر دالا و بدین
و بسته اند و از اینجا است که مسودات خود را نزد من میفرستند چون اعتماد کلی
بر من دارند هر چه خواهم گفت بران عمل خواهند کرد و گفتیم که من در گرفت و غربت
و بیماری از مکروهاست گرفتارم و در تبیض بقیه اجزای کتاب که پیش فرستادم و در این
دوران موجب صیقل و قوت و جرح شد بدخواهد شد فرمودند که سخن بهین است مطمئن
اید بود که بوجه سدید حاکمین بدر که شان میکنم که زینهار بنای فرستاد و درین
باب تاکیدات بیشمار و تذکرات و جود نمودند که ذکرش باعث تطویل است بالآخر
عقوق بنده را که حرفی از ان شنید می و بنا بر این ضرورت بر زبان آوردم
مایه بنی سجا آورند یعنی بر خلاف معاد موثق چنانکه دانستی مشوره ارسال
و راق مذکوره نزد فقیر و او ند و الا اجاب شان علی ما افاد العارف الکامل
محمد خرمشادش بنکر دند و در خصوص بنابر حدیثی که با من دارند و مو با کل
ما تامل النار الحطب مغلوبیت فقیر و غلبه بنابر خان صاحب تحریر ان نصب بعدی
اشند که چون فلانی در تبیض بقیه کتاب ثانی مشغول و بکروهاست که سب و غیره بنا
نوم و ملول است بر طبق اظهار خود توجه بقض تحریر خان صاحب جامع الکمالان
و ایدر که پس مشهور خواهد شد که حالیا در سنانه قلمی خان صاحب مدد و روح غایب
مقد و او مغلوب شد و بر تقدیر توجه بجا و در تهذیب خانه کتاب که در هیچ
مقابله آن و درستی نقص بعضی از رسا کل خانه صاحب فتور تمام راه خواهد داشت
برای خلوص نسبت این صوفی صافی ثابین و دلائل بیچاره است و اینهم
بحالات ایشان غریب متاثر دل میشود و حقا که حرفی از کتاب و بر تو
آفتاب خواهد بود و اگر این همه کسی را سبب و عذره غلبه هم در پیش آید

که از بعض علماء این بلده مثل عالی و دودمان احمد علی خان صاحب تحقیق نماید که حال
 نجلیاب و تنزلات ایشان در چه مرتبه بودند شاه و هم از گردان این بزرگ که از
 صحبت شان جدا گشتند و ملکه نور فتند و نیز از مولوی الطاف حسن صاحب دنیا
 کنند که نیت حضرت سید صوفیه در مناظراتی که میان من و خان صاحب مدعی نظم
 واقع شد چه بود و در وقیکه فخر از لکهنو هجرت کرده درین شهر رسیدم و هنوز
 بملاقات شان نرفته بودم مولوی مذکور با وصف تلذذ حال جناب عارف بانه
 غیر ازین با من چه گفتند که ایشان معائب منتهی نزو علاما میگویند یعنی تطویل بسیار
 در هر مقامش راه یافته تا آنکه مولوی سراج الدین صاحب الزام داد و اندک
 مناظره پیش آمد حضرت صوفی طرفدار سی خان صاحب بنابر حدیثیکه با شما دارند
 خواهند نمود و انتهی حال صاحب و محدود حال بحال ایجا ز گذارش پذیرفت
 بزیر دلق ملع کمند بادارند و در از دوستی این کومه استینان بین به الفرض سخن
 همین است که شیخ فرموده عه خود را چه کنم کوز خود برنج در است با ادم
 بر تفصیل استنا اول و آنچه بدان تعلق دارد که از قلم بلاغت رفیع حضرت جن
 علوم ادبیه و اخلاف مرغیه برین اوراق چکیده و قبل ازین بالا جمال دانسته
 بودی پس بیگویم که ملاحظه این استنا ازین مثنای روزگار باعث ختمال
 هوش و حواس اهل دانش و پیش است بچند وجه اول آنکه محمد یوسف علی
 نحویرا بلفظ اعو تعبیر کردن و در مقام معلوم درباره او ازین هم پافرا ترک
 نهادن حتی که لفظ تعن ضمیمه ان ساختن اول دلیل بر آنست که شهره حسن وضع
 و خلق کریم آن مصدر لطف عظیم نفس الامر است و زنیار از جنس رب مشهور
 لا اصل نه نیست و دوم آنکه این لقب اگر زبانی مجیب کتابش یعنی حسن
 مبلی و امثالش که علماء است جز از اعمال شان یکتا شان نهادند و دلو

نقض و جرح مغفوات آنها دادند و فر گرفته اند فلایمنا به کما قال الشیخ فی بیات
ع ولیکن قلم در کف دشمن است و بحرم تصنیف رساله در روشمین و گناه
بگناهی بر عیبه باو ثبت کنند بجاست و هر گناهی که او را بان موصوف نمایند بجا
چنانچه علامه دهلوی را بموجب تصنیف کتاب شفا اثنا عشریه خارجی و ماصبی لعن
نهادند و این همه از اهل تهذیب نقش صدور یافت تا بدگرار از آن بیهوش
و مصدر کلمات مستحسن بودند چه رسد و اگر لقب مذکور را بقدر سلاجه و استفاء
کتب اهل حق یاد کرده اند بنده را شوق استفادۀ آن در سرست و تعطش در گداز
آین عبارت و کتاب را از فقیر حقیر دریغ ندارند و معا و الله که من خلاف پیش
اعتقادی داشته باشم که هیچ سنی اعور نمی باشد چنانچه امامیه نظر بمقتضای شیخ
المشایخ نمی و فصول همه عالمی اعتقاد این معنی دارند که کسی از شیعه مبر و وطن
و مجذوم و مایون نمی باشد خبر فاصل جالبی که اعتقادش در بارۀ علمای اعلام
امامیه مخترب بوضوح می انجامد و آنچه محدثین قوم در کتب حدیث متناثر است
اهل بیت نباده اند حقا که نقلش مفصلاً بر زبان نمی توان راند و ذیل للذین یکتبون کتباً
باید هم و ذیل لهم مما یکتبون ولیکن اینقدر سماء التزاع باستیجاب تا بحش میگویم
که من از هیچ کتابی یاد ندارم که کسی از علمای سنت تیر حبه محمد پوسف سطلی
لفظ اعور ذکر کرده باشد ولیکن بخلاف این است حال امام الاامیه شیعه یعنی جعفر
کلینی که بنیاد این اوراق و مناظره این حقیقه بر حدیث اوست و امام اعظم اول
و ثانی یعنی شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ علی او را از مقتدایان خویش اعتقاد
میکنند چه او با عترت اگابر علمای امامیه نور و خشمی نداشته انیک عبارت
کتاب تلخیص برائے خدا برائے یعقوب بن محمد بن یعقوب بن اسحاق ابو جعفر کلینی
خالد علان کلینی الرازی و هو شیخ اصحابنا فی وقتہ بالری و وجهیم و کان اولی

الناس فی الحدیث و اثبتهم صنفت کتاب الکافی فی عشرين سنه صه جش ثقه
 عارف بالاخبار است ابو جعفر الاعور جلیل القدر عالم بالاخبار الح بلطف مصر گاه بر
 وحدت عین امام محمد ثین قوم اکابر طائفه گواهی دهند حاجتی بدان نماند که گواهی
 دیگران از کتب دین و ایمان شیعه ذکر کنم و در تطویل گردم ولیکن اگر عمل خشار
 قوم است آنست که چشم راست این کج و از روز ولادت اعور بود که ایسم
 بحق این کس علی ماروسی صاحب الفصول المهمه و غیره حکم بناصبت فرموده
 و الا در نفس اعور است کلینی که باعتراف قدامت اخیرین ثابت است که گفته
 کسی را کلامی نیست و موبد اول است آنکه شیخ ابن اعور که از افتادان تشکیک
 خود را بر کرده بالیقین دشمن ائمه هدی و حضرت پیغمبر و بر السنه مجتهدین لکن الکفر
 بود که سبخی انت الله تعلقه و الا صفا انچه در بعضی از رسائل که مقلدین ابن حنبل
 با و ساجدها و قائل بحجیت قیاس برخی از شمائل ابن اعور نوشته موبد اول است
 است و هم از ان معلوم میشود که این بزرگ قابل آن بود که تصویرش و عجب
 المخلوقات کنند و نمودنش هر یکی را موجب عبرت شوند که چنین بیکر جسمانی و
 چار اختیار ظلمانی باین تبحر و غزارت علوم رسد که در بیست سال گنجایی نگیرد
 که مرجع علمای شیعه در اصول و فروع باشد و نقص قرآن مجید تالیف کند
 و تمامی کوشش او در برسم زون کلیات و جزئیات اسلام مصروف بود
 و در تکفیر و تذلیل صدر اول اهل اسلام مانند سلیم بلالی نطق ممت ربنا
 بان بند و شاید که ان علماء از اصولیه بنا بر عداوت و عناد و در بیان شتم
 صورتش کوشیده باشند چنانچه سمرت مجتهد فانی در باره تلخیص گوی صفات
 رئیس الاخبار یعنی و امام محمد ثین مرزا محمد اکبر آبادی فرزند مرزا عبد النبی
 که ابو زعم الاخباریه اهل تشیع را باید که از اعور بودن کلینی ابو جعفر هر طوبی

باشد زینهار و منع نشوند و این شعرا را تشاو کنند **بیک** چشمی ترا سرگز فرست
 مصور سیکش تصویر یک چشمه و آنانکه اعتقاد کامل بمیرزا محمد اخباری صاحب
 العقول فی قلع اساس الاصول دارند نیز غم و غصه را پیرامون خاطر نگردانند
 که او براسه وقع نیت از خود و اثبات اموریکه زائد بران باشد براسه جناب
 مجتهد فانی والد ماجد مجتهد الزمانی مساعی بلیغ را بتقدیم رسانیده و درین مقام عبارت
 آئینه حق نماند که از تالیفات مجتهد جابئی است و ترجمه مرزا محمد مذکور مطابق وعده
 سابق باید شنید که باجمله اکثر مومنین را از وفرت حاصل شد خصوصاً بصمیمه است که
 جوانیکه بصحابت خود آورده بود او دیگران او را مستهم ساختند بآنچه قوم لوطه بران
 عادت کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم بودند اینمنی بسبع میرسد که شاید
 این معنی بود و الله اعلم لیکن چون مهان بود و مسافر تفصیح و تدلیل او را خالی
 از بدنامی ندانست در گذر کردن مناسب نمود و بنحاط میرسد که بسبب قیام
 قراین عدیده چنان به ثبوت پیوسته بود که علمای مشاهد مشرفه از اعتقاد فکرها
 او اطلاع نداشتند شرط از حواشی او که نزد جناب سید یوسف و بنجدست جناب
 سید تقدس مآب آقا سید علی حقیران پناه و غیره علمای مرسل فرمودند تا حال
 کثیر الاحتمال او بر جناب حضرات مخفی نماند بالجمله چون آن ناکس از بنجامر اجبت
 کرده باز یکربلای معلی رفت اخباریت او باطلان رسید و مرتبه تعصب و انحصار
 او از جاوه شریعت آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه از او
 تفسیر و تادیب او نمودند الحاصل شنیده شد که در اکنه و دیگر از بلاد فارس و غیره
 بسبب زور و مکر و طلاق لسانی چند روز قلوب عوام را تسخیر ساخت اما نهایت
 الامر چون خبث عقائد و اعمال قبیحه او از انجمله متهم بودن او ست با بونیت ظاهر
 شد غائب و خاسر میرودش که دندانتی مقام الفروقه الغرض **البسی** حال او

کلینی را خواهد که الحال بعد از گذشتن هزار سال مشاهده نماید باندک نور و احسان
می تواند یافت که مقتضای این وصف در باب التراجع هم که باغبینی مرعی باو خط
است زیرا که در معنی آیت تطهیر آنچه این اعور بر حضرات ائمه تحت نهاد و شرف است
که تقد و اوت فادسه حضرات ائمه اثنا عشر را در اهل بیت دیده و زینهار بدید
مرتبه علیای حضرت سیده النساء و زین زمره طیب سبب تصور نظر فائز نگردد
و تنها این بزرگ، واحد العین در باب حضرت قبول زهرا عین نصب را نصب العین
نگذاشته که حضرت عباس را که حدیث نبوی شیعه تقیه ابامی و اسامی الرجل
صنوا نمیه و کل فی لقی و ابانی گفته در کتاب علماء الاسلام و منج السداد ثابت
است باخراج حدیث غلط نفتم بافترا و بیتان بر افلاذ کید خانم بغیران نعوذ بانک
والد الحرام قرار داده که اشترانی بذه الاوراق و فصلناه فی المنتهی و بسیاری
از شیوخ و اسانده این یک چشم علی رؤس الاشهاد و بوی نفوس را که اهل بیت
علیهم السلام نسبت کردند که آیت کریمه من کان فی بذه اعمی فهو فی الاخره اعمی
و اضل سبیل ابراهیم حضرت عباس نازل است کما فی منج المقال و غیره من کتب الرجال
داود و غصب ام کلثوم به نیت خالص نمودن براسه بنابر بعضی از فواید و نیوی
و نام آور می در قبایل قریش شریک فاروق بود پنا نچه از مواظط حسن و حیات
القلوب عیان میشود و هرگاه این امور را بافتتاح و قبایح مذکور یا یافته ترس
نماند که پائے فکر و فقیه و شکایت از جناب خانصاحب تحریر و باره مکتوب
واسطی که او را به نظر اعور یا و فرمودند و در مکاتیب عزابت اسالیب از سب
و فساد هم در بیخ نکر و ندر خشمیده چه سرگز این شکوه و شکایت بعد از تفضیح تقیه ابامی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و چکر باره پائے ختم نبوت که ایمان
و بزرگی ایشان اجماعی است بر جای خود نیست کما لا یخفی طرفه تر آنکه قبایل

بیاض که جناب مخاطب و الامراتب سفید و سیاه خود را بدست نشان برونده
چنانچه از مکاتیب عزابت اسالت عیان است ای در چشم ندانند و نهاد
ناور پئے اطفا می نور اسلام بودند زیرا که با وصف سوسی خلقت برون هر چه
از خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و تنزه صور ایشان از عیوب و زواری
نیز بنا بر مزید عداوت اسلام بعضی از قواطلا علم قیافه با بعضی از امور ضم کردند
و نتیجه با ازان بر آوردند و در صدر معنات خویش از او ذکر نمودند مثل آنکه فلانی
از خلفا بود که رنگ چهره او چنان بود و هر که چنین باشد مقرر است و غلی و استقامت
الی غیر ذلک حتی که مرد با ایمان از دیدنش حیرتبار بر سیدار و و اهل استقامت و زیاده
شوخی میگردد که این چه جابجارت بود که علمای شیعه ارتکاب آن نمودند و خیال
نیاورند که اگر کسی جدا و از او باره مقبولین لسانی این مقدار کمال اسانی مرتب
جوابش چه خواهد بود و فکیف که بر اصول موضوعه مذرب امامیه میدانی و سبب
از ان بنظر اهل استقرار آید و موجب سواد و جوه شیعیه در دنیا و آخرت باشد تا اهل
بعد تلاوة آیه الویل للاول و لا فوۃ الا بالله و الاستی ضیق وقت و عدم نسیان
و مقتضای ادب اجازت نمیدهد که مجلسی بر آن مقتدایان مجلسی که بوضوح کمال
انصاف داشتند بفرموده منعقد گردانند که قصه انعقاد محفل این گروه که در زمان محمد
پادشاه و ملی اتفاق افتاد و جنب آن محض افسانه نماید بلکه از صفحات خواطر محدود
منسی شود و آورده اند که چون پادشاه مذکور در آنجا کلمات مضحکات شغف و دود و
او کار سر یکی از مضحکین که نامت و راز شب و روز شش ماهی بعضی مشغول بودند و زیاده
انجام میدهند گفتگو کردند که اکنون چه رازی ز نیم و کدام پدر گیریم تا پادشاه را خنده و
بعضی از امر او و زرا که درین بیشه از دیگران کولی سبق می دودند کار بر داران سکا
سلطانی را تلقین نمودند که با سامی المانکه از امر او اهل و بنا او باشد

نوشت که فردا العنوانی دعوت هر کس باید کرد که دیگر بر ابران اطلاعاتی حاصل شود
و به گره در فلان باغ مجلس منعقد گردد و بیک ناگاه پادشاه را خبر باید رسانید که این
مجلس از عجباب روزگار و قدرت خالق لیل و نهار بهر سیده که گاهی در هیچ زمان
مرتب نشده باشد القصه هر یکی را بضایف طلبیدند چون بلرزش عروس و عور
رخا بنیده صبح دید یکی از جهل و در آن مکان حاضر شد عجبش دیگر می از بیم نداشت
فرار سید تا آنکه بعد ساعتی جوق جوق می آمدند حسب مراتب می نشستند خود این
قوم هم از معاشه انحال تخریب بودند که این چه اتفاق دوست که ناگاه پادشاه را این
امر غریب حیرت زاخیر دادند فرمود که بنیالم نمی آید مگر آنکه مجلس یک چنان را بهر
خود به نیم حاصل چون پادشاه بر عرقه رسید دید که هزاران هزار واحد العین
در آن مجلس فراهم گشته اند و احدی از اهل محفل ازین تقصیر پاک نیست از غمت
خنده مانند ماهی بے آب می غلطید انچه به روزگار واضح که هر شهر و دیار
آنکه است تا ابو جعفر اعدو که تابع و معتقد ابو جعفر احوال و ابو الجار و ولد اعمی است
و در وسط عمر خود باین آلباسم مبتلا گشته کما فی التخیص و کتاب خود را که تفسیر اهل بیت
نام درست بر روایات اینها و امثال اینها بر کرده با اعتراض مجتهد الزمانی در سال
تشیع السانی که ثقات بلده لکنو جناب مخاطب جامع کالات نوع انسانی را
هم در تصنیفش از شرکامیدانند مصداق آیت کان من الکافرین است و اگر جناب
ریحی و تروسی دست و پدبار می باین چند سطر که با سباز و اختصار تمام از کتاب
کبر که از انسته النعین عن بصارة العین ناش گذارسته ام نقل بنمایم رجوع فرماید
سأشاکه من مضحکه و استهزاء را درین باب و شنیده داده باشم بعد از دیدن تشیع
خو این وقت که این امر لا علاج است و البته این نتیجه شکل یدسی الانلاج عیارت
شاید آنکه اگر مرا موجب از تهمت نالایق همین ظلم است و انستیکه علما شیعه

با سناد آن منفرد نیستند و جناب رسالت مآب بتیرو در ظلم کفار زخمی شده فلان بعد
 فیه و اگر مراد از تهمت نالایق امری دیگر است پس سناد آن العیاذ بالله بهر سبب
 خروج از اسلام دارند اوست چه انکار ضروریات دین مستلزم کفر است
 حاشا که کسی از علمای فریقین اسناد آن نموده باشد و ظاهراً است که هرگاه سبب
 وقوع ماجرای قصه انکب احدی از اهل اسلام اسناد آن نمی تواند کرد و کیفیت
 باینکه اثر **اقول** اکنون مجتهد الزمانی را نمی ازید که بجهله و جهال پرورانه
 و به تیر و بد و تفتیق بنابر ابله فریبی مشغول شوند زیرا که محیب نسبت این تهمت است
 در رساله جدید که کاشف اللثام عن تلمیح التجدد القمقام نام اوست مفصل از تهمت
 شیعه نوشته نزد او بواسطه بعضی از ثقات از کبریا و فرستاده بود و برین مابدا
 مدتی دراز گذشته پس چون بنا بر صحت تلمیح ساخته نزد بعضی از مردم انکار وصول
 آن نمودند نقلش بار دیگر نوبانیده ممدست یکی از سکنه صفی پور همدان
 شهر یعنی لکنه که حافظ غلام محمد نام اوست و در زمان سابق مولوی محمد اسمعیل
 غازی فرزند مولانا عبد الغنی رح برادر علامه دهلوی قدس سریم العزیز را برین
 مجتهد مسلط گردانیده بود پیش مخاطب عالی مراتب که مستند اجتهاد و تکلم را می
 آراند از رساله داشته اگر دیده را ندیده انکارند علامه شیخ علی عوار علی ممکن است
 عبارت رساله کاشف اللثام نیست که نه بینی که هرگاه جناب سیده رضی الله
 عنها از جماع اصحاب که در بے باکی و بے دینی نظیر خود داشتند چنانکه جناب
 خاتون جنت را با وجود صحت و سلامت حضرت امیر المومنین به تهمت زنا متهم
 بر اصول سنیعه منہم ساختند و تا زیانها زدند و محسوس ماه را بقرب و ترکیم
 مبارکش سقط کردند و خانه بدایت کاشانه را با تیش سوختند کاتقیرة الایمیه ظاهر
 من الكتب لم یقتد به انتهی عبارت بعد حذف التشیع و تبدیل بعضی اللفاظ و مراد از

کتاب معتد کتاب ظل الشرایع است که در انهم این تهمت نسبت بانجناب عاید
 مرید است الی غیر ذلک من الکتب العقبه پس تر وید مسطور لا طائل افتاد و علما و
 قون او دانشیکه علمای شیعه با سنا و آن منفرد میقتند کذب محض و بهتان مرت
 است زیرا که آنچه علمای سنت نوشته اند قبل ازین از کتب معتد مثل مستند
 احمد و نور العیون و سرور المحزون مجمل و مفصلا گذشته و دلالت بران دارد که
 حضرت محسن سقط شده بلکه مثل حضرت امام حسن و امام حسین سوی الخلق
 پیدا شده مگر بعد چند در حیات ان سرور علیه الصلوة والسلام از جهان
 و رگ نهشته و این خود عین صواب و تحقیق است و سرگز بوقوع ظلم بر اهل بیت
 اند و است اصحاب و لالتی ندارد و بجهاد الله که خروج شیعه از دایره اسلام
 با اعتراض مجتهد قنایم ثابت شد زیرا که جناب سید را به تهمت معلومه زبانی
 اصحاب متهم و التین و انگاه جناب مرتصور ادرین اوقات مانند چنین
 رحم به ده نشین قرار دادن و در اوقات دیگر مجاهد و قاتل متغلبین گمان
 بردن لا محاله انکار صریح از ضروریات دین و اسلام است و تنزیه اذبال
 اهل و عا و اخلاص خود قطعی و یقینی است اما تنزیه مدعیین مزید و لای اهل بیت
 یعنی نقشبین پس چنانکه بر طبق واقع باشد کما عرفت انفا و ازینجا هم دریا
 شد که نامیه در بعضی آل و صحاب هرگز معذور نتواند بود لعن الذین کفرو
 علی زمان امامهم و این همه که شنیدی بر تقدیر ربط جواب مجتهد با کلام حضرت
 و الی شبه درین مقام گفته شد باین پیش نیست کما لا یخفی و از اعتراضات
 حضرت بجهاد الزمانی که احدی از اهل اسلام اسناد افک بجناب عا کشید
 نمی تواند کرد و جوید باشد که علی بن ابراهیم اسناد کلینی امور جامع تفسیر این
 کافر بوده و از اسلام بهره ندها منته زیرا که اسناد فعل حرام عیاد و ابا عبدالله

صدیقہ ام المؤمنین طاہرہ مطہرہ روجہ محبوبہ سرور امام علیہ الصلوٰۃ والسلام
 دران کتاب نموده و چون اسناد روایات این تفسیر غالباً بطریقت امام باقر
 و مانند ایشان است و اینهم مثل سخن نگید و روز زبان دارند که مہرچہ از تفسیر
 و حدیث در مذہب شیعیہ است منقول و ماثور از ائمہ ہدای است حال آنکہ
 نیز بر مہرچہ شیعیہ واضح گردید کہ اعتقاد این بزرگان در بارہ زوجہ منطرحہ حضرت
 سید المرسلین و دیگر زوجات پیغمبران یعنی حضرت فاطمہ و حضرت لوط علی
 نبیا و علیہما السلام چہ بود و دعوت مزید و لایسم نیز و ہر کسی از عقلاً محکم و عیلم
 شد حالیا از عبارت کتاب مذکور کہ جامع آن علی ابراہیم ضعی باشد نشان
 میدہم بغور و فکر باید شنید کہ ولہا سے اہل ایمان از دیدنش سبیل زد و محبت
 کہ صاعقہ شر بار بر مدین مزید و لای اہل بیت اطہار یعنی بر نزد قال علیہا
 ابراہیم فی قولہ ضرب اللہ مثلاً ثم ضرب اللہ فیہا مثلاً اما فقال امرأۃ لوط
 وامرأۃ لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا لیس فیہما نساہما فقال ولما سمعا علی یقول
 فحانما ہما الا الفاحشۃ و یقرن الحد علی فلانۃ قیماست فی مخرج البصرۃ و کان فلان
 یحبہما فلما ارادت ان یخرج الی البصرۃ قال لہا فلان لا یحل لک ان تخرجین
 من غیر حرم فرجبت نقہا من فلان انتہی بلغظہ علیہ ما یستحقہ حاصل ان
 عبارت چنانکہ والی این است کہ مفسر مذکور میگوید کہ در بارہ عائشہ و حفصہ
 خدا سے تعالیٰ شہی در قرآن مجید زودہ و گفته کہ مثل کافہین مثل زن خویش و لای
 است کہ بودند در نکاح و و ہندہ نیک پس خیانت کہ و نہ آن ہر دو را علی بن
 ابراہیم میگوید و قدیم شرعی بران میخورد کہ خدا سے تعالیٰ از قول خود کہ نشان
 کردند فاحشہ زنا را و دانستہ و باید کہ حد بر عائشہ جاری شود و بسبب این کہ در
 اثناسہ راہ تہرہ مرکب آن شد و قعدہ استحقاقہ و لای علیہ ا. ا. ا.

و حسن طعنش عاشق بود و هرگاه عائشه خواست که بطرف بصره خروج کند طلحه
 با وی گفت که ترا خروج هرگز درست نیست بدون محرمی پس او نکاح
 کرد با طلحه انتهى محصله اللهم اذق المفقرین ذائقه عذابک فی الحیوة الدنیا کما جاهد
 لهم فی الآخرة العذاب البهین و سود و جویهم فیها فلا یومنون حتی یرو العذاب
 الالیم و تقبل سنا امک انت اوسع العلم بالنبیة که حرفه از خرافات کتب معتبره
 شیعیه در باره حرمت و ناموس اکبر رسول اطهر شنیدی و هنوز مثل این پیش
 از پیش کتب در خویش نگاه دارند حضرت رئیس اهل کلین را بنا بر کول عوام
 در سئله رضاعت کبیر چنین مدعی است که مانعی گوئیم که معاذا الله این قوس
 در واقع جناب عائشه را و نه باقر با س قریب خود و حکم کرده بسبب آنکه خویش
 نداشتند از آنها شیر نوشانیده بحضور مردان اجنبی آمده اند که بزعم ما و اس غفت
 جناب سئله از لوث این چنین خباثت پاک است بلکه سگوئیم که این تهمت است
 بر جناب صدیقه که روایات اهل سنت از بیدمانتی و عدم تدبیر ساخته و یافته
 ما و ما المدعی مثل ذلک الاعتقاد و الحمد لله که آنچه جناب مخاطب طعنه
 و تشنیع و رین سئله کردند خود شارحین صحاح و شیخ الاسلام ابو زکریا ی نودی
 رحمه الله علیه اجمعین بر سیم زده اند پس معلوم شد که از ملاحظه این قسم روایات
 که من از تفسیر اهل بیت سوادش بر داشتم خود را بغاوت قدیم تغافل و تجامل
 زود و بر طبق عهد مستمر نخاشی شروع کردند تا عوام را بدام فریب کشند چنانچه
 فقره در تعلیقاتیک بر تقریر این فاضل تحریر نوشته بودم مفصلاً است ذکر یافته
 و اگر کتب شیعیه بهر سد حال نخاشی ایشان درین سئله خاص هم چنانکه دیدیم
 نیز عیان گردد و الغرض درین باب ریبی نماند که اوستاد کلینی کان
 من الکافرین و هذا هو المطلوب فی هذا المقام سموهم انکه نشان دهند

محمد یوسف واسطی در کتاب خود مانند سوطی و ابن جهان و ذهبی و امام رازی
 معاذ الله بر زعم شکلیان امامیه که جناب تقلید آنها کردند و سواد سی از بیضات
 او شان برداشتند که حضرات امامه را جاهل و منفری و بی حقیقت قرار داده
 و آنچه بعد از استفسار فقیر جناب تحریر در آخر ماه ذی الحجه مذکور در بیان
 امر مکیه باعث ثبوت بی اندامی محمد یوسف مذکور نسبت با امامیه اهل بیت باشد
 کردند و بدین فقیر عاجزین است و تعلق بحدیث منزلت اعتنی است منی بمنزله
 بارون بن موسی وار و بعد اندک غور اسماعان مغلطه می نماید اول عبارتش
 که در مختصات فقیر بر آید بر طبق نقل حسن مجلسی مذکور که در پی نقص و جرح آن
 شده و شیعیه غلیظ القلب بوده بعد ضرورت باید شنید الثالث ان الرفقه
 لم یختلف ما ذکرناه الحدیث حجت علی اختلاف علی رضی الله عنه لانه شبیه بهرون
 و لم یحصل من اختلاف بهرون الا الفقه العظیمه و الفاء و البکیر بعباده بنی اسرائیل
 العجل حتی اخذ موسی براس اخیه یجره الیه و کذلک حصل من اختلاف علی کرم
 وجهه ایضا ما عرفت من قتل اسلمین یوم الجبل و فی صفین و دین الاسلام حتی
 طغت فی الاحاد و ان لم یکن لوم علی علی رضی الله عنه فی ذلک لکونه صاحب حق
 لکن لوم یکن فی خلافته مثل ذلک لکان اولی انتهی کلامه حاصل این عبارت
 آنست که امامیه در ذکر اوله امامت بلا فضل حضرت مرتضوی عاقبت اندیشی
 نمیکند و مال کار را ملحوظ ندارند و اگر انجام امر را میدیدند باین حدیث متعلق
 بر خلافت مذکور و ابطال خلافت خلفائی که کردند و مبنا بهت حضرت بارون
 عموما خبر نبوت مشک نمی جسته زیرا که در غیبت حضرت موسی فقه عظیم و فساد کثیر
 پیدا شد که بنی اسرائیل بعبادت گویا مشغول گردیدند و حضرت موسی
 بعد از آنکه غضبان اسفار جوع کردند از غایت ملال و غیظ و غضب موسی سر

حضرت بارون سوسے خود کشیدند و در خلافت جناب امیر المومنین بهم جنگ
جمل و صفین و قیام یافت و کار با بابت حرم محترم حضرت سرور عالم صلی الله علیه
و آله وسلم کشید و سستی و ضعف در خلافت واقع شد اگر چه تیج ملائمتی و سر نشی وین
امور جناب حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بر نیگردد و در برابر او بالاتفاق صاحب
حق و خلیفه راشد بود و مرجع فرموده و عمل بر آن نموده عین صدق و صواب
است ولیکن اگر در خلافت انجناب این امور واقع نمی شد بلکه جهل و کفر و مشرکین
و سید او و از حسن تدبیرش اختلاف سلفان را و بعد م می نبود و بهتر ازین بود
که واقع شد انتہی و این بدان ماند که مشکلی اهل سنت بلکه شارحین صحاح
تیر لقمه اند که مقتضای تشبیه است که حضرت مرتضی را خلافت زید زبر که حضرت
بارون بخلافت موسوی فایز نکر دیده پس باید که و بدان خلیفه باشند چه جا
ریتها را باشند الغرض تقریر و اسطی بر کتاب امامیه و مستدلال ایشان
باین حدیث بر خلافت بلا فضل امیر المومنین متوجه میشود و بر مذہب اهل سنت
که از ایشان این حدیث صحت خلافت امیر المومنین را ثابت میکنند و مال کار را
کافی نیست پیش نظر دارند و جمیع منازل را راده نمی کنند پس تقریر بچاره محدثین
را که بر مستدلال امامیه التزم و واقع است چه نسبت است با آنچه از جهل بده علماء
مشکلی و محدثین باور بلده ایبه در سے قبل ازین نقل فرمودند و بر نعم خود را
کلام آنها با ثبات رسانیدند که فلاسفه ازین بزرگان با علمي شما بنویسند و آنچه چه رسد
و کار فلاسفه ازین هم در گذشتہ کہ پیشه واضح و اقتر و آن هم بسید انبیاء اخصا
منور و خطابت و خطا و دهم گرفتار گشتہ عجب اب امور از ویج واد که گوش کسی
نشدند چشم احدی ندید و الی غیر ذلک من الضمان الذکورہ فی الامم
او خالین علماء و زمره کسانیکہ بر اندامی و تقیص شان ایبه بدی نمودند و بر نعم

مشیعیین خصوصاً جناب قدر افزا مخلصین از طرف خود شایع و فضایح را بر اے
 حضرات معصومین ایجاد کردند و داخل جیح محمد یوسف واسطی لایسا فقیر حقیر چنانچه مذکور
 میشود از بن جماعت ضرر و پر بود چه جائز آنکه معامله بعکس مستوی کنند و باسی تفسیر
 جناب تحریر در آغاز مناظره که بسم الله قبل و قال است الحمد اطرف و عجب
 آنکه دوسه بار بر زبان ملازمان خاتص صاحب مسئله تفصیل جناب مرتضوی
 رسیدم که ای جناب امیر در امور بیکه بذاتیات اماست معذور است و سیاست
 مدین و حسن انتظام ملا و حفظ حوزه اسلام تعبیر از ان هم از تقدیر انفضل بود
 فرمودند که بے امامیه در هر امر اولی و افضل پیداوند گفتیم اندک فکر باید نمود و
 راه انصاف باید بود که ذانیات اماست و خلافت و در وقت شخنین سیدار ج علیا
 رسد و انتظام امور انجمنان بالاتفاق از ایشان صدور یابد و تقوی برای جناب
 مرتضوی حاصل تاثیر فائز ان انصاف بدان فالظلم ماذ انوران و وقت جز آنکه بر بنیان
 بگریبان خم شود و رگ گردن بشکند و عرش بر اندازد و ملافت لسانی
 بوحشت و جبرانی مبدل گردد و چیزی بر روی کار نیامده و این بحث منجم است و طبعاً
 است و از ایزد مذکور بے کم و کاست در ملک تحریر مشکک گشته و اتبدای مناظر
 نیز مسئله تفصیل بوده لیکن نوع دیگر چنان که بر بنیان آن اوراق محقق نتواند
 بود ایشان الله تعالی پس بر پیچاره محمد یوسف نخوسی زبان طعن کشادون و
 نصب و خروج و بے اندامی را ابو موسی و نسبت و ادون خروج از دایره انصاف
 و در لوح تخم عتاف است عباداً و ابائند صحابه هم آنکه محمد یوسف نخوسی در کتاب
 اصحاب رسالت باب را مثل ابو ذر و سلمان که با طهارت جناب مقبول الطرفین
 بوده اند و بدیج و تالیف ایشان بر زبان وحی ترجمان بجا می خود ثابت است
 کجا بر زبان گرفته و مورد تشنیع گردانیده و کجا او از کتب امامیه بقلب مطاع حق

حاشا که در کتابش اثری ازین امور باشد که من در مثنوی الکلام ذکرش نموده
و خود مخاطب و الا مقام در مکاتب مسطور و اقرار نموده اند که درین کتاب
مطالب تو مرتب گردیده اگر من بترانه گفته مترنم شوم همه کس مضحکه خواهند نمود
انتهی و کتاب بخومی مرحوم و مغفور چند خبر و پیش نیست این مطالب بدلائل الترتیب
سم از کتابش به ثبوت نمیرسد الا شد و واجب جاس و دلالت مطابقی و انچه از مال
کتابش در زمین خود نگاه دارم و امید دارم که بعنایت ایزدی مطابق نقل الام
افند انکه واسطی مذکور بعد و عریه ظهور این مذیب مستحدث علی راس المالیه
الرابعه در زمان خلفائے عباسیه کتاب خود را بر یک مقدمه و چند فصل ترتیب
داده و در مقدمه دلیله چند از آیات و احادیث بر خلافت متقدمین ذکر نموده
باز در بعضی از فصول چندے از حج و بر آیین موعومی شیعیه دوباره خلافت
پلا فصل مرتضوی و بے اصل بودن خلافت خلفای ثلثه رخنه انداخته و همین
باطل کرده و در بعضی از فصول در ترجیحات حضرت امیر بر متقدمین گفتگو نموده
و قریب آخر این فصل رفتن حضرت شیر خدا ابو سعید را بمن کسیرے بر آئنا جنازه
سلمان فارسی را بعد عنہ از امامیه نقل نموده و از لاف و کزاف ایشان چشم
دور و بعضی از فصول اصول را باب فصول را مثل متنع بودن رویت باری
عز و جل باطل ساخته و بتأیید عقیده سلف بر داخه الی غیر ذلک من المسائل
و در بعضی از فصلها اساس مسائل فرود عیه نهاده مثل غسل و مسح و حین و حرمت
و حلت متعه و بر تفریقات شیعیه سعی فرموده و بعضی فصول را در نقض مطامع
شیعه و در باره خلفا ترتیب داده و در فصل آخر غالباً تا و بلات فاسده امامیه را
تعرض نموده و در سآله او بر تعداد فرق شیعیه مختم گشته زینهار بیا و نمی آید که او صحابه
بنوی صلی الله علیه و آله و سلم را در هیچ مقاسه بطریق الزام شیعیه تذکره باشد

فکیف که انشای بدگویی ازو باشد بلکه باید منی آید که ذکر حضرت سلمان و دیگر
 مقبولین لسانی درین کتاب اتفاق افتاده باشد غیر از حکایت معجزه مرتضوی که
 وقت وفات شان امامیه ربیات خویش نقل میکنند و خلوص نیت در ذکر معجزه
 آنجناب ندارند بلکه منتهاے آرزوے ایشان چنانچه تقدیم و تجدید ایشان بران
 گواه است خبر از مثل سائر که لایحجب علی مل لبغض معاویه میداد یعنی حضرت ذوالنور
 راز برطن گیرند و در خواب بیه خویش ثابت گردانند که اگر او مثل سلمان از اهل ایمان
 می بود بالیقین بسبب قریب و اتصال بهر حال جناب امیر بر جنازه او می رسیدند
 و غامز می گذاردند **سبحان الله** هزاران بار و عوسه ابن معنی کردن که بنیاد
 مطاعن بر روایات اهل سنت است که مشهور و مستفیض بلکه متواتر می باشد و درین
 مقام بر افتراآت خویش الزام اهل حق در خواستن چیزی بر مزید فهم و دانش بر
 خیر حاصل کرده شود و الحمد لله که جواب ابن طعن یعنی عدم حضور حضرت مرتضوی چنانچه
 حضرت عثمانی در کتاب کبیر بنیوانی جدید او کرده ام که هنوز بگوش کسی در نیامده
 باشد فکیف که در کتب قدما ما ساخرین بنظر احدی رسیده باشد و مرجوان است
 که سامعین و ناظرین بعد از او را که آن از غایت تعجب در الاماوات محمد بن امامیه
 محققه شوند و جعل و تلبیس علماء ایشان بالیقین بے برند القصده در عبارت
 حضرت مخاطب اعنی قوله و ارتکاب سوی ادب نسبت باصحاب نبوی الی
 قوله بوده اند سخت جرت و پریشانی دارم که مراد از آن چیست اگر مقصود همین
 که محمد یوسف ارتکاب سوے ادب نسبت باصحاب رسالت مآب نموده که
 مدوح فریقین اند پس بگمان فقیر نشانی ازین سخنانند یافت و اگر مراد از اصحاب
 همه اصحاب اند عموماً فظلاً من اهل الدبایات فانه لامحاله من المحدثات بار
 خدا یا مگر بر طبق حکایت مشهور هنوز در خواست این الفاظ سمائی نرسیده اند و

بر یک از لفظ بیگانه از منی واقع شده و از اینجا کالو ر علی شایقه الطور بود باشد
 که در نسبت قصور نظر سومی خویش جایکه فرموده اند که این قاصر النظر سواس
 یوسف اعور الح سراسر قصور زفته لفظ فاقد البصر اگر بجایش استعمال میکردند
 سجا بود اینها که شنیدی تعلق با شناسی اول داشت باقی ماند استثنای دوم
 که بذات کترین خلافت متعلق است پس بدانکه تقصیر اسمیه اهل بیت و حضرت سلمان
 فارسی و ابوذر غفاری و مانند ایشان را نسبت بغیر کردن دلیل بر آنست
 که هنوز با وصف امتداد و صفت مال مقدمات کتاب منتهی الکلام که بسم الله
 کتاب است مزین مذسب رفق سم تفصیده یا تجا اهل تمام از آن برگزیده نامطالع
 دقیقه و مباحث عویده آن چه رسید بخیا ل بنده می آید که اگر با جلال الکفا و دزم
 و بران مقدسه در مقام اطلاع تفصیل ندیم عوام کالانعام را که بتجانی امور علمی
 ندارند و ظن بهم خواهد رسید که شاید ادعای کسانی پیش نباشد بنابراین
 بنقل آن عبارت متوجه میشود و از دیباچه کتاب مذکور نشان میدهد هم نام
 کس از خواص و عوام بر لیس العین به بیند که دامن فقیر را بجهت مزید تقصیر
 و عناد که بنا بر جمیت مذسب یو با فو ما بحسب ظاهر دراز و یاد است می آید و
 چون سبیل بجواب کتاب مسطور بر ایشان مفتوح نمیشود و تهمت و افزای فرمای
 و بر اسے فریب عامه باب الزام فقیر میگشاید عبارتش اینست که حال کیا چند
 مقدمه قبل از شروع نوشتند بشود و تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن
 این عیال به کار آید نخستین آنکه تقریر الزامی و تحریر جدلی درین اجزایا بخصوص
 سلسله ثانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن لبوس مقتدایان وین و
 حق و یقین از حضرات انبیاء و مسلمین و ائمه طاهرین و صحابه کبار از مقبولین
 متشیعین زیاده از شمار و قد و اتفاق اقتضایه مانند عدم طیب و لاوت

و ناصبت مبشر بن و منذر بن واعمام طاہرین سید النبیین و زینت مہلل
و تلیس بحرات معصومین و انتخاب احداث بلکان فارسی و ابو ذر غفاری
و عمار با سر و غیر ہم من الاصحاب و اللہ زمین ناگزیر و دادہ و حکم آن ضررات
مبیح الخطورات برائے ثبوت لطلان مذہب شیعہ بر زبان قلم نگاہیں یافتہ
خیال فاسد را دخل نہ ہند کہ سیاح بیدارے مجددانی ازین بزرگانہ ہنرمند
دارد حاشا و کلام بلکہ اگر اندک استفراہ روایات امامیہ نمایند روشن بخوابند
کہ درین خصوص ہم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرت امیر مدے علیہم السلام شستہ
تفصیل اجمال اندک از تعانیف قدماے امامیہ بالخصوص تالیفات شایع شدہ
امین بابویہ منی مثل عیون اخبار بدریانت مرید کہ حضرت امام زمانہ علیہ السلام
و الثنا ثبت بانباے اللہ العزیز علیہم السلام کہ ایمان بر سالت ثامن ہر
کافہ خلافتی قاطبہ اجماعین حقے حضرت اہل بیت طاہرین حکم کتاب سیدین جنس
و ششم است داد تبر و بزار سی دادہ باستماع روایتی ازین باب گوش بادیند
حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الہمدانی و الحسن بن ابراہیم احمد بن ہاشم مکتب و
علی عبد اللہ الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراہیم بن ہاشم عن ابیہ عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرہ صاحب الجاثلیق ان اوملہ اسے
الرضا علیہ السلام فاستاذنتہ فی ذلک فقال اوخلہ علی فلما دخل علیہ قبل بساط
و قال ہکذا علی بن ابی ویتنا ان نفعل یا شراف اہل زمانہ ثم قال لا یصلح
ما تقول فی فرقہ ادعت دعویٰ فشهدت لہم فرقۃ اخری مدعون قال
علیہ السلام الدعویٰ لہم قال فادعت فرقۃ اخری دعویٰ قلم سجد و شہاد
من غیر ہم قال لاشئ لہم قال فلما نحن اودعنا ان عیسی روح اللہ و حکمہ فوا
فقال ذلک السلون ان محمد بنی قلم تھا جہم علیہ و اسعدنا علیہ خبر ما اذنت

فقال له ابو الحسن عليه السلام ما اسك قال يوحنا قال يا يوحنا انا اسأبروح الله
 وكلنته الذي كان يومئذ بمجد صلي الله عليه وآله وسلم ويشير به ويقر على نفسه
 انه عبد مروب فان كان عيسى الذي هو عندك روح الله وكلنته ليس هو الذي
 آمن بمجد صلي الله عليه وآله وسلم ويشير به ولا هو الذي اقر الله عز وجل بالعبودية
 والربوبية فمن منبر آرائنا اين اجتماع انتهى بلفظ محصل حديث انك لكي از علمك
 نصارى سے کہ یوحنا نام داشت ونبول صفوان بخبرست امام رضا فايز شد
 برسيد که دو فرقه را با هم تازع و اختلاف افتاده یکی ازین هر دو دعوے
 کردند و دیگران را مدعی شان گواهی دادند فرمود که دعوے آنها گنا
 شد پست عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوے خود گواهی بهم نرسید فرمود
 که دعوے شان بمعرض ثبوت نیاید یوحنا گفت که ما دعوے میکنیم کہ
 حضرت عیسی روح الله خدا و کلمه اوست و اهل اسلام بران گواه شدند و
 ما بر دعوے ایشان کہ محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خداست
 گواهی ندادیم حضرت جواب داد کہ ما بان عیسی ایمان آورده ایم کہ ایمان
 به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم داشت و ثارت بقدرش میداد و بندگی
 خود اقرار میکرد پس اگر عیسی تو چنین نیست ما ازوے ترا میکنیم اکنون انصاف
 کن کہ اهل اسلام بر دعوے شما گواهی داده اند انچه معلوم شد کہ
 در باره مرسلین علیهم السلام این قسم اعتبارات را براس الزام اهل خلاف
 ذکر کردند چون جوئے و لگتے ندارد و موجب سوءظن در حق متکلم نمی شود و احتیاج
 قیاس ماید کرد کہ تغییر ملکبه شامی اهل سنت به نبوت و رسالت آن بزرگان
 عن الله کہ بجلال نفوت خاتم قص نبوت اعتقاد میکردند و ایمان برسانت
 داد و الهامی و آله دین او ناسخ جمیع او بایست میداشتند و بعد از استماع

سناقب اصفیای پیش بیان و دل مسرور میشدند گسائیکه عرفی حدیثان
 بجز وادراک مناقب مرتضوی و اولاد طاهرش در جوش آمد و در ویلا
 و اماست ایشان شکوک و ادو هام بلکه محمد و انکار و کذب را و بر
 و اناسی نهان و آشکار ترکب شدند هیچین بهمان اهل بیت و اصحاب
 حسن اعتقاد و اریم که ظاهرشان به باطن یکی و عداوت خلفای
 راشدین نداشتند نه کثیری نه اندکی و قرآن مجید را که اشرف معجزات
 اشرف المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم محرف و مبدل و ناقص
 اعتقاد نمیکردند و حضرت امیر را به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه
 و آله و سلم را و آیات بیانات نه عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد
 تعبیر نمیفرمودند و بوقوع غضب فروع معاذ الله بر سر اهل بیت الهی
 قائل نبودند و حضرت مرتضوی را کاسم کتاب الله نمی دانستند و مانند
 جنین و خائنین نمی فهمیدند الی غیر ذلک من المثالب الواقعیه المطمانه
 الحقیقه التي ستعرفها و تذکرها من تفسیر العیاشی و التمی و انکافی و بحار المجلسی
 و غیره ان شاء الله تعالی پس ناظرین این رسالو سامعین این مقال را باید
 که از امور مذکور و منع نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده با صوت
 شیعه رجوع نمایند و فقر را در ذکر امثال این روایات و اعتقادات
 و احادیث مفزیات و آنچه بران ترتیب باید معاف دارند و بسنن
 این آیات و در حق او اذعان قطعی بهم رسانند نظیر نه خلافت صدیق
 دوم زعم مخالف نه در عدالت فاروقیم مجال نطق نه در خلافت عثمان
 چو رافضی بد گوید نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمق به سر خوارج نهم
 شکافه چو انار به دل نواصب ملعون کفیده چون حمزق به لسنه

و از اینجا این هم هست و فروع می یابد که حاجت جواب ازین کمترین
و دیگر علمای حق و یقین بعد از تنزل و تسلیم است فکلیف که حضرت انیس
المحصلین باین همه تعریحات و جمع معاذیر و دل پذیر الزامات و تحقیقات بالمره حکم
فرمایند که فقیر جایجا بعریف صریح و کنایه افصح من القریح اسارت او ب
نجاب امیه اطیاب ارتکاب کرده ام و حضرت سلمان فارسی و ابو
ذر غفاری و مانند ایشان را زیر طعن و تشنیع گرفته ام در داود و ریفاکه
درین زمانه از سخن فیهی جز نامی باقی نمانده است مسلمانان داود از شما
می خواهم بلکه استغاثه من رد و روسته تمامی عقلا را عالم است که اگر کسی
از اهل سنت و دیباچه کتاب خود این معذرتها نهند و در مقابل اهل
خصوصیت و جدالی که طریقه جدل را بنیاد نهاده باشند جوابهای الزامی
و دوا و مورد سرزنش نمیشود فکلیف شخصی که جایجا در تقریرات خود اشاره
بلازم نماید و در دیباچه کتاب خود باین تفصیل با ویه اعتذار بپاید باز
علمای مخالفین او را دشمن اهل بیت و اصحاب سید المرسلین قرار دهند
یا عبره و یا ابوالی الالباب ان بذلکشی عجب ما شمله چون بشمول فضل
الهی مذہب سنت دارم و بحسن عقیدت در باره تمامی اهل سنت نبوی
و اصحاب و ملازمین مصطفوی می یازم و سرپرستی ایشان بر خود می یازم
تقصیر شان بر اهل از مذہب من دور است گوید خفاش ابوبرنی لوطی
کور است و براس تاکید و تقبیح علمای امامیه که از غایت عناء و نوری در
ششم ندارند بعد از آن تعریحات بالهام غیبی شدم و در اعتذار آنقدر
تفصیل نمودم که هیچ مضنی و دیباچه هیچ کتابی و خامه هیچ مجلدی
اینقدر زیاده از حدت بکار نبوده باشد باز بر من نهیست نهادن که فلاتی

اصحاب و اهل بیت را بد گفته و کتاب خود را به بد گوئی آنها بر کرده طرفه
 جورے و جفاے است که کسی در هیچ وقت مثل آن ندیده و نشنیده باشد
 باز خواهم گله از جور تو بنیاد کنم زیرا یوار بشینم و فریاد کنم و ای بر نهج
 و ادراک علمای امامیه از مقلدین لعنه و احوال که اند و دشمنی الهی
 حق بنور باز نمی آید و بر مقدمات معذرت ایشان که روشن تر از سفید
 صبح بلکه رابعه النهار است گوش نمیدهند و او تجاہل و تغافل داده بر محو تنه
 که پاکدانی از احادیث منصوبین ثبوت رسید بخوار و خاشاک تهمت و افترا
 می ریزند مگر شاید درین تهمت و افترا ترتیب ثوابی بوجه من ابو جود بخمال
 بشکلم این کلام بر اے روح عبداللہ بن سبا یهودی و شیطان الطاق و زاری
 کوفی را منبج شده باشد خلافا لما قال اللہ در سوره فی حق المفسرین والحدیث کہ
 محض بالقاعے ربانی در خطبہ کتاب خود با شباغ تمام در اعتذار گوشیدم و خیر
 را از ہر طرف بر یا جوع و یا جوع بر بتم تا اگر شرے و عیالے یا شہتہ باشند
 قصد فتنہ نکنند معلوم نیست کہ اگر این مقدمات در کتاب شبشی از قوم این
 قوم بسبب عجز و زبونے در جوابش بامن چه میکردند حال مجتہدین حکیم اللہ
 سنت جاسلان است کہ چون بدلیل از خصم فرو مانند سلب خصوصت بکمال
 خود بر تمامی عالم عیان شد کہ استغاثہ این کتاب از و بادشاہ کعبہ بردند و با
 کربت و غربت فقیر کشند و حال نصب و صحبت خالص صاحب باین عنوان بر
 معلوم نبود کہ آخر ایشان نیز دامن فقیر را خواهند آلود و استغاثہ و فریاد در
 افادات خود بنا بر اہل ذیہی خواهند نمود چنانچہ الغیاث شہان
 بیعت بیعت مرتضوی و محی و ذیاب فاطمی کہ در دوسہ جزو نوشته
 از نظر فیض از صوفی صافی مذکور گذرانیدہ نزد فقیر فرستادند این است

کہ پیش از شروع بحجواب مقولات فاضل معاصر استغاثہ بخدمت اخوان
 سلامی تشیعین کانوا او متذنبین وارم کہ از سلف تا خلف سچکس از افراد
 مسلمین بی سیر جاوہ پر خار اسارت ادب بجناب حضرت بضعہ خیر السیرین
 سیدہ الفداء العالمین صلوٰۃ اللہ علیہا و علیٰ ایہا و بعلہا و بنیہا گاہے نشدہ
 است بلکہ تعظیم و تحجیل جناب عصمت قباب را از شتمات اہمان و ہنستہ
 اند و میدانند آستین بجنابے دیدہ ام کہ امام اہل سنت مالک بن انس
 سیر یاد کہ من بر بارہ مدین خیر الانام یعنی جناب معصوم سچکس را
 ہا تا من کان تفصیل نمیدہم و بکتب سیر شد رج کہ متوکل علی اللہ عیسی
 متغویہ بکلمہ سور او سب بجناب عصمت مانب شدہ بود و علمای عصر بہ پیش
 در بارہ اش فتوے کہ دادہ اند معلوم ہکنان است مگر بخیر از فقر
 عمر بن نموند و مشار الیہ قبول این معنی کردہ انچہ می یابست کرد پس
 فاضل مدوح کہ بکتابہ البلغ من التصحیح بسبب قلت حیا در پردہ ذکر رفتن
 بحسب سبب پردہ بجناب معصومہ کردہ حیث قال بمقتضای حدیث البرج
 کالعیانیتہ بر حدیث ام المؤمنین مسطور کہ حضور او درین مجامع مانند حضور
 حضرت زہرا بر اصول امامیہ ہرگز ثابت نیست رجحانی داشتہ باشد
 استے غالباً است از افراد است دعوت ہم مرتکب چنین عبارت نشود
 الی لفظہ و الحمد للہ کہ چنانچہ نہمت و افتراے شان بر بندہ و شاقض
 و تہافت درین اوراق واضح شدہ بر ناظرین آن اجزاء نیز بوضوح بجا
 کہ یہیں الطائفۃ الفاضلہ جملہ یا بجا بلا بی بطلت فقیر نہرند و مصدر تہافت
 کردینہ و در نقل عبارت منہی ہم غت ربو و بعل آوردند و باستقرار
 بکار بستہ در زبان ہا باضہ درائے کشوید چنانچہ غفر ب این ہمہ امور

در نقص آن پیرایہ شہرت می پوشد انشا اللہ تعالیٰ و من لعنت من لعنتہ
 لیکہ در بارہ کنیزان حضرت زہرا تعریفی بسورادب بی ارا و ک الزام
 رخصہ و اصول موضوعہ شان از طرف خود کردہ و عقیدہ بندہ ہمیشہ
 پیرین باشم و ہم برین بگذرم کہ ہر کہ بابل بیت و اصحاب سرور انام و فرزند
 اور بے سعادت و ہمقرین و شقاوت در دنیا و آخرت میداخم خواہ امام
 الایمہ شیعہ مثل کلینی و قزوینی باشد خواہ از گردہ خوارج و خواہ از شرفیہ
 نو اصب و ہر سیکہ در قرآن مجید او نے غور و اسعان نماید می تواند دانست
 کہ حاطب ابن ابی بلتعہ و سلح بن اثانہ با وصف گناہیکہ از شنیدنش قلب
 مستعین می لرزد و با اتفاق فریقین از ایشان سر زو خدا و رسول او بخت
 آنکہ از مهاجرین و بدرین بودند چہ حکم کردند فکیف اہل بیت طاہرین و جہانین
 اولین و انصار سابقین حصار بدر کہ قرآن شریف بفضائل و مناقب ایشان
 ملو و باعتراف موافق و مخالف مثل ابو جعفر صاحب انصاف کہ از مقتضای
 شیعہ است و ہم اقرار مجتہد فانی در کتاب عماد الاسلام از منادید قریش
 و اخص خواص بودہ اند و محقق نماوند کہ قصہ حاطب مذکور در کتاب سلیم
 بن قیس کہ اقدام و اشرف کتب قوم است حتی کہ جامع را در محدثین کتاب
 او را در کتب حدیث بہتر از کلینی گفتہ اند و این ہمہ امور در ابتدا سلسلہ
 ثانی از کتاب سنتی الکلام دیدنی و بر صغیر خاطر باب نیز نوشتنی است باین
 نوع مذکور است کہ عمر از رسول خدا علیہ السلام و آلہ وسلم دستورے
 خواست تا او را بقبل رسانند حضرت فرمود کہ خدا سے عز و جل بر ثبات
 اہل بدر و خلوص ایمان ایشان مطلع گشتہ و شامی ملائکہ خود را گواہ گرفته
 کہ ہمہ اہل بدر را بخشدیم ہر چہ خواهند عمل نمایند تنہا از پنجابر ہر یاد

پیر عیان شده باشد که امامیه و خوارج و لواصب و رجب و سب نبر از اصحاب
و عداوت اهل بیت و ائمه اطهار هرگز هیچ عذر و معذرت نتوانند شد
و شهادت محمودیه این فرق را که بقول علامه دهلوی علیه الرحمه از مزایل
مدرس فراسم آرند و بار بار بشنید و خلع نمائید فاخره بر لب اهل بیت
خود و دوزندند و اهل دانش حاشا که هیچ واقعی باشند عین آنچه شرط بیانات
باتو میگویم که تو از ستم خواه بند گیر خواه ملال با بحکمیه تهمیه جناب برین الطاف
مصدر آن کشند و از خاطر خود اشتقاق کرده بر صغیر و کبیر و نمودند و سر
بود که بجز من صبر و قرار افتاد الا بخاطر ستم که درین اوراق لب خود
را باین الفاظ جنبا ستم مگر ثوران حقانی را چه توان کرد و اگر بار دیگر این ستم
تتمت و افرا خوانند کرد و نوس غاصه از قایت جولانی بمبدان و شتابها
علاظ در حق اهل افترا سیخته عیان خواهد رسید و نزلیات حکیم انور می
و حکمات شیخ سعدی و سوزنی و واصفی و جنب آن نیست و نابود خواهد
گردید چرا نم که ازین تهمت مریخ چرا آتش نهاد کاغذ و قلم نمی افتد و همان
خون نمی گردد و زمین چرا آتش نمی شود بدلم چنان را سخنگشته که جناب مظلوم
قائد المشیخ را اکنون تذبذبی و حقیقت اسلام راه یافته که خیال روشن
و شور جنم نم نکر وند و حاشا که سن تقار النفس گفته باشم ضایحه از نکات غلبت
اسالیب که مطالعه اهل اشتیاق می دم و محفرت مخالف پیشکش میکند و ستم
و لایح است الفرض بر هرگز علماء امامیه و منجم ریح الطائف مجال بران
ندارند که هیچ دلیل ثابت کند که فقیر راه تقیص ایما اهل بیت رفته ام و چنین
دیگر علماء از متاخرین و قدما که اثرنا الیه و امامیه تابعین و مقلدین اهل بیت
اند و دوستی ایشان در همین فرقه یافته می شود نه اهل سنت بر اهل عقل

رزین پوشیدہ نیست کہ محبت اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمیعین فاطمیہ
 و کافہ نصیب اہل سنت افتادہ نہ گمانیکہ نوسن بعض و تکفر بعض حال
 و قال شان باشد خلوص محبت و داد از لباس سیاہ کہ بالیقین لباس
 دوزخیان است چنانچہ در قبح صدوق احادیث امیمہ دال برین معانی
 موجود پوشیدن و سبہ زسنی و ماتم کردن و لغو یا صین زدن و
 سر بر سبہ نمودن و بہا یا ہلے گر بستن و داد و تباکی دادن ثابت نمیشود
 مگر در کتب خود مثل مجموعہ و رام و سجاد مجلسی و دیگر کتب معتبرہ از تفصیل
 علمائے اعلام ندیدہ اند کہ حضرت امیر و ذریعہ طاہرہ انجناب و کذب
 این مدعیین مزید و لا کہ در واقعہ حکیم و قایل دیگر مرہ بعد از می پر دہ
 از قلوب قدماے ایشان بر افکند و نقاب از میانہا کشیدند ہم
 پا فرمودہ اند حاکم انچہ از مصائب و دواہی در ابتدا و انتہا باصول اہل
 برین نفوس قدسیہ گذشتہ از دست مدعیین گذشتہ حال محبت حضرت
 سلمان فارسی و تود و دوقاف ابوذر غفاری و صداقت عمار با سرور
 جیسے دیگر از مقبولین سانی در کتاب مثنوی الکلام خصوص ملک ثانی
 اعالی و اولیٰ بنوانی واضح گشتہ کہ حاجت اعادہ منی نماید درین
 اوراق حال قصبہ حکیم کہ خاتمہ جنگ صفین و فاتحہ قتال خوارج مافین
 باشد از کتاب سواعظ مجتہد فانی کہ از موثوقین و منصفین نقل کردہ باید
 شنید کہ چون اہل شام از بیخ لشکر امیر علیہ السلام ستودہ گشتند و قریب بود
 کہ فتح و ظفر صفین لشکر انجناب گردد و اہل شام نسخ مصحف مجید را بر آتہا
 بستند و یکبارگی لغو زدن کہ چراغ خون ریزی مہد گر شغول شویم بر جہ
 از ذران مجید بر آید بر آن عل کنیم تا آنکہ لشکریان حضرت امیر از اہل کوفہ

شوریده گشتند و گفتند که حضرت امیر بصلح رضا دهند و الا انجناب را بجزی
النورین ملحق می سازیم و مالک اشتر چون آثار فتح و لغری دید از قتال
لشکر شام خود را معذور نمیداشت و هر چند حضرت امیر او را طلب میفرمود
او قبول ننیکد و تا آنکه پیام او را گفت که تو دوست میداری که فتح باب
شوسی و انجناب را بدست دشمنان سپاری چون مالک دانست که
لشکریان قصد خون جناب امیر مصمم دارند باز آمد و لشکریان بغلبه خوش
جناب امیر ابرار آور دند که بتجایم رضا داوند و خواستند که ابو موسی
اشعری حکم نمود مالک اشتر در آنوقت پیش حضرت امیر حاضر شد و عرض
نمود که من این مرد را بخوبی میشناسم و از مطمئن نیستم اگر می خواهی مرا حکم کن
که عمرو بن عاص بر حلیه که خواهد گرد من دفع خواهم نمود و انشاء الله تعالی
پس حضرت امیر آن را بر قوم عرض فرمود و مکی اباگردند و گفتند ما حکم نمودیم
مگر ابو موسی اشعری را پیش بر گاه راضی شدند اهل شام بحکومت عمرو بن عاص
را اهل عراق بحکومت ابو موسی اشعری شروع نمودند در نوشتن صلحنامه
آخره و از تمامی کتب امامیه واضح است که بر فساد کینه در آنوقت پیدا شد
از حکومت این در کس پیدا شد و باعث برین امر اهل عراق بوده اند که
در تشیع آنها که داد و ستاد و مداوت داوند بر اصول مذکوره حریفی نیست
و از بیاباست که تمامی خبر خاندان حضرت امام حسین می گفتند که طریقت کوفه
برگزینان رفت که کوفیان باید بر بزرگوار و بر آه بر عالمی تقدیر توجه کردند و
بنی هاشم و بنی امیه را از امیر المومنین در کتب فریقین مربوط
که مشهور است و از معنوی می انجاء و همچنین از اجداد متاخرین و اصحاب و تابعین
الانجاء حال در بین رسید و تا اهل بیت که در وقت باین دعوی گردید

و انجاء

می افراختند و وقت تجربه و امتحان دوست و دشمن حضرات ایمہ را با انواع بلاحی سپردند و بیگانه ہا
 باایات رومی داد فریاد و فغان ایشان از فرشتہ بزین بفرشتہ برین می رسید حتی کہ اہل نعلین
 حرف دوستی اہل بیت وقت لان و گران ایشان نمیتوانستند زبان را ندانند اما حال قدوسی
 اما یہ بود کہ در دعوی محبت و صداقت اہلبیت نعرہ میزدند و شب و روز بعبادت خدای عزوجل
 با طہار علما شیعہ مشغول می بودند کما عرفت و از سیامی ایشان لسان صلاح و تقویہ برخشید
 تا بشیخہ آخر زمان صفویہ چہ رسید کہ در بارہ ایشان حضرت باقر مجلسی اپنے از احادیث ایمہ در
 حق یقین و خیال آورده اندنا گفتہ بہت و یکد و حدیث کثیری خود بسین حال قدا و تہجد
 ایشان کہ حضرت امام مہدی براعناق ایشان تیغ خواهد نہاد گشتہ و محتاج بذکر روایات
 مجلسی نر و اندیدہ و درین زبان نوبت بجائی رسیدہ کہ اہل شیعہ بجز خوردن حاضر چہ خیال
 یعنی شیر مال و کباب و غیرہ بد گفتن حواریتن حضرت بشیو ندیکار می ندارند و معاوذ اللہ کہ حضرت
 مخاطب را درین زمرہ شمار کردہ باشم زیرا کہ جناب ایشان بر خلاف بسیاری از صلحا میروند
 و قہ خود کہ جز سورہ نورین و ولایت کار نمی دارند بتلاوت بیاض عثمانی غالباً برائے تحصیل
 بلاغت و محاورات عرب عربا با زعم الزام سنیان الی غیر ذلک من المقاصد مشغول می باشند
 و دیگران کے اعتقاد بالغ بودنش دارند چنانچہ از کتب معتبرہ ایشان مثل طرائف ابن طاووس
 در بعضی از رسائل عبارت را در معنی نقل میکنم انشاء اللہ تعالیٰ مافی ما مذکورہ چند کہ
 تعرض بدان نیز ضروری نماید یکی آنکہ معاویہ بن ابی سفیان و عمرو خاص احق بآن بودند کہ بگویند
 فقیر و حق شان واقع شود و جوابش آنکہ این دعوی برہر دو مذہب شیعہ و سنی و تصریحات
 علمائے فریقین لافی و گزافی بیش نیست بیانش در ضمن چند مقدمہ کردہ میشود کہ از اجلای
 بدیهیات می توان گفت و سر کہ منکر آن شود و آنچه شیخ الزیوس در مفتیہ طبعیات شفا باعتراف
 حضرت مدعی انصاف گفتہ بود و روئے قلب میتوان نمود و نخستین آنکہ کتاب فقیر باریب در
 جواب بارہای مخاطبہ نہ برہر ایہ تصنیف برگزینہ و وہ آنکہ رسالہ خانصاحب عالی

و دو مان که در پی نقض و جرح آن درین کتاب شده ام در بیان معنی حدیث الحوض است
و محصلش آنکه حدیث مذکور برخلاف منطبق میگردد و سیو هم آنکه معاویه ابن ابی سفیان و عمر بن
عاص از انطباق الفاظ و قیود این حدیث پاک و صفات اندو شاید اگر کسی درین مقدمه که
ظاهرش قابل انکار می نماید منبر و در دو انگ بیدارت رساله حدیث الحوض رجوع کند
و بی بنده و متوجه میا و که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه و تبیین نماید
که در چه اول این احداث بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید
و قطع نظر از بنهم قائل مدح برابرین عاذب بصحبت رسول مع بیعه الرضوان کرده بود و او را تائید
گفته پس اگر عیاد لابد برابرین عاذب مجنون یا سفیه بودی البته احتمال داشت که در جواب
قول قائل که خوشحال بحال تو که بشرف صحبت رسول بسیدی و بیت الرضوان کردی بگوید
اے برادر زاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت را قتال و جدال با امیر المومنین بعد الرسول
کرد و الا فلان تائیدش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعه الرضوان و
این شخص میگفت که لا ندری ما حدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت ظاهر
گفتم تا که مشکلم را منوع ماحمول در فعل نباشد این جمله معنی تواند گفت علاوه فید بیعت الرضوان
ابا می صریح و آورده که از احداث احداث معاویه مراد توان گرفت چه در تصویرت بقرینه
کلام قائل و جواب برابرین عاذب فاعلین احداث منصف بصحبت رسول و مبايعت
سخت الشجره خواهد بود حال آنکه تا آن زمان معاویه بظاهر هم مشرک بوده فضلا عن بیعت الرضوان
چنانچه مولوی نورالحی لمجا شده بعد ببارتیکه نقل من بعض حواشی البخاری از و نقل شد بگویند
پوششیده مانند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیت الرضوان جمعی داخل مخالفان
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کہا بودند و ندیدند
مگر نسبت به صحبت گفته باشند یعنی بعضی از اهل صحبت و در جماعه جهانگردان انتی طافه و التوجیه
او بن من نسج المنکبوت و آخری بحال من ید عن انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یسوت

و با انهم حج که بغایت وثاقت بمعرض عرض مسجد ابن کبیر باز نمود عاده جواب سالی
میکنم و میگویم که اینهمه تفصیل حاصل است کسی بشد و للرسول انصاف کند و نحو سازد که
سفاد این سوره حدیث اعنی لاندی ما احد ثوابک ولا اوری ما احد ثواب بعد من خطا
لابی بکر و آخر آن برابرین عاوب بقولش لاندی ما احد ثوابک نیست و فخطوبین
احادیث نیست اجتماعی گمته نیز از سبب دلیل نیست انتہای مقصدیه چهارم که
فصل کرمانی جزیری و عقیلانی و دیگر بزرگان محدثین معتدین که کلام آنها معصیان مایه دور
علیه رحی الجواب تواند بود و کائنات علی ذلک الجواب در شرح حدیث الحوض اوصاف
و ذوات آنمردم که وار و گیر و زحمت بر آنها لغو آنکه در حدیث مذکور مفصل است خواهد بود
و صدق حدیث اسطور بوده اند خود بیان فرموده اند که آنها معاصره به زیاده اتباع او نیستند
چنانچه جمیع امور تقصیدیکه زیادت بر آن بوسه کسی نگذرد و در کتاب تقصید نظامه پیرایه
پوشیده پس غبار می آید احباب که در جنگ جن و صفین بوده اند نیز به تکلیف مهاجرین
اولین و انصار سابقین و از نیکی مانند آفتاب نیمه روز روشن شده عاوبین ابی سبأ
با اتباع و اشباع خویش از صدق حدیث و صمیمه و در حدیث دیگر بر تعزیهات فریقین پاک
بوده انطباق احادیث مذکور بر وی از ممتعات و احتمالات است پس اورا با تبعه و محقق
در کتاب متقی الکامله چگونه زیارت شیع ارم که خود حضرت مخاطب جلیل است با لافضین و تابعین
ازینجست منتفی کرده اند پس ناگزیر بر اصول امامیه حدیث الحوض را از انهمه و غیره زیاده انطباق
بیشمار زبانی امامیه حکایت کرده با وایطعیه بقبولین لسانی امامیه لایحه بود و شفا می و سنان
فارسی و عمار یار رضی اللہ عنہم و مانند ایشان قلب کردم و گفته که در حدیث الحوض بر ایشان
انطباق تمام دارد و طابق القدة یا القدة واقع است زیرا که جمیع امور و امینکه در حدیث الحوض
از محاببت و رفعت متر است و وقوع شفاعت و تکرار آن با وجوه و در حدیث واریت
علی الاحباب از ایشان و مروردت کثیر بر آن مع الاصرار علی ثبات امامیه و عدم

حیولت زمانه در وقوع آن ضرور و وفات رسول مقبول و یقنی درایت آن انتخاب مذکور
 است بر حضرت سلمان فارسی و دیگر مقبولان ساسانی منطبق است بی آنکه اصول و روایات
 اصل حق را در آن جدا و وجود او شرط او شرط داخل باشد پس احق و ادلی بر اصول شیعیان
 ساسانی باشند معادیه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص که خود مخاطب فاقد النظر بان شدند و بعد
 شنیده ایشان را ازین بحث پرچیده ملی چون مقدار ابن الاسود و مصدر احداث دین
 امر خاص نشده و بر فاقه مقصومی بجان و دل مانده ناگزیر او را از پیچیده ستیگری کرد و در
 هر مقام تخصیص بر او بکار برد و راه احتیاط سپردم و زینهار درین خصوص شنیده بود
 مگر در دم و حاجتی بآن ندارم که عبارات کتاب خود را در مقدمه نقل نمایم الغرض جناب
 مخاطب یلمعی را که اکنون ریاست کلاس به بذات قدس ایشان منتهی گشته و حقیقت ایشان را
 و ساده ادب و نیابت شیخ علی توان گفت نمی زید که چنین کلام بی انتظام و تقریر بی
 درین مباحث معرکه الاراده که تعلق بحدیث الحوض دارد و بلا ریب بر این اصل متفرع است
 بر وافر باید که خود معتقدین شان بعد از مطالعه آن با حیرانی مقارن شوند فضلا عن النجاشی
 و اگر بر همین منوال ششم مقال خواهند نمود و رفته رفته با جمعی از اتباع و اشباع جناب هم
 راسخ خواهند شد که حضرت مطلب اصل خود را مقتضای لکلیلا بعلم بعد علم ثابته نمی فهمند
 و و هم آنکه آنچه در وجه تسمیه کتاب فقیر گفته اند آنهم سرابی بیش نیست چه مکنون قلبی جناب
 آنچه است و بعد از مطالعه کتاب فقیر هر چه بخاطر خاطر گذشت عالم السوء و الخفیات خود میدانند
 و بنده بسیاری از شواهد بلکه دلائل قطعی که عنقریب متداول می شود برین میدانم
 که این قسم مقولات از ان وادیت که ذکر آن اهل نفاق را ناگزیر است و آن اولی
 یقینیه عبارت از مکاتیب استی طمانور الدین است که مخاطب قدوة الافرادیار رقم فرمود و
 محصلش ترجیح کتاب فقیر بر کتب دیگر و غیر جماعی علمای شیعه بحجاب است غیر از ائمه معصومین
 البی غیر ذلک من المضامین فانطبق اسم منی الکلام علی اسمی عند العلماء الا علمای

حاشا که هیچ کلمه موراد ب نیت بخدام حضرت ایت و صاحب مذکورین از طرف خود نشا
 کرده باشم چنانچه گذشت بلکه اگر اندک غور و معان بکار رود و کتب لاحقین و سابقین بدیده
 شود معلوم خواهد شد که التزام تقطیع و تکریم ایمنه بدست از ادائے سلام و نیت و رضا و خوشنودی
 خدا انچه درین کتاب بعمل آمده کمتر و گنایابی و بزرگوار رسیده باشد ولیکن چون کشف تلمیحات کما
 شیعه و بیان وجوه کلبه و طرق اضلال و تلبیس اینها مطرح نظر افشاده در اظهار حق و تمیزان
 از باطل کاشیغی کوشیدیم و التزام ایستادیم از تتبع بالغ ایراد کردیم و هر چه از تقریر و تفسیر و تخریج
 آوردم بر اصول و روایات امامیه بود و اینها از کتب معتده نشان ثابت کرده که مذنب
 شیعه مستحذات و مخالف مذنب اهل و صاحب است و عباد الله بدین سیاه بودی و شاگردان
 او از اجلامی و بن مبین احداث کردند و هر که آمد بران مزید کرد و حضرت ایمنه اظهار
 اصحاب کبار بے ازان بوده اند که معرفت نمودجه من کتب شیعه و بر اصول این مذنب
 نه اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و بقی میباید و نه اهل بیت آنجناب غیر فی رضا
 انبیا و مرسلین را چیتته سوم آنکه دعوی مقبولیت حضرت سلمان که از قول جناب ثناء
 اعنی و هم بحرم مقبولیت عند الشیعه بعض اجلامی اصحاب کبار را که مثنی علیهم از زبان حق
 ترجمان حضرت رسول ثقلین و ممدوح فریقین هستند زیر زبان گرفته اند انتهی واضح بشود و نیز
 جمیع شیعه است یا بعضی از ایشان بر تقدیر اول رساله فارسیه ملا محمد تقی و الله اجد طابا قه
 که مؤسس اصول و مفرع فروع مذنب شیعه اند و در مناظره ملاطهر قمی تصنیف کرده اند
 حضرت مجتهد جالسی در کتاب شهاب ثاقب اقرار بان رساله دارند که مذنب آن خواهد بود
 زیرا که ازان بدالات مطابقی دریافت می شود که نزد علمای امامیه که انکار از تصوف می کنند
 و صوفیان را بد می گویند سلمان و دیگر بزرگان از حاملین اسرار ایمنه طاهرین مجروح و موب
 بوده اند پس حضرت سلمان و دیگر برادران معنوی ایشان را نزد علمای امامیه علی الاطلاق
 مقبول قرار دادن از عجائب توهمات است حقیقه که فاضل مشاغب را اتفاق افتاد و دیگر

که مگر این امام تکلمین رفعه رساله فارسیه مذکور را که اطفال امجد خوان این فن آرا دیده
اند و مطالبش را بمیزان عقل سنجیده و در کتاب تنبی الکلام نیز اشاره بدان رفعه بنور
بنظر نمی آرند اکنون متوجه بدیدن عبارتش گردند و خود را از ان معذور ندارند بگویند
که همه متفق اند که این یعنی تصوف طریقه اهل بیت رسول خداست ولیکن چون رأی است
در غایت صحت همه کس را باین راه تکلیف نه نموده اند و جمعی را که از خواص و جوارح
ایشان بوده اند باین راه ارشاد فرموده اند بلکه همه را تکلیف فرموده اند چنانچه بر بصیر مخفی
نیت ولیکن بعضی تحمل این شقها نموند و بسعادت ابدی نایز گشتند مثل رشید بحر
و کیل بن زیاد مخفی و قنبر و سلمان و جابر جعفی و غیر ایشان از اصحاب اسرار ائمه هدیه که علماء
ظاهر از جهت عدم اوراک ایشان حکم بضعف و جرح ایشان کرده اند چنانچه بر متبع مخفی است
انتی بلفظ زیاده التفسیر این حساس است و حیرات یعنی ترتب ضروری این بحث را ندیدن
و نظایر است بر مناظره قلمی بستن کار جناب و اولیا و مجتهد جناب است و در غیر هم سخن
همین است که بد قائل مکی در نفس پیرودن و خود را از هوا جس و وساوس او باز دارند
کار گرانیت که فیانی چاد اکبر را نور دیده اند و گرم و سرد مباحث چشیده نه آنانکه پیشوایان
اهل سنت را به بدی یاد کنند و حال علمای خود را هم مرتبه بعد از خود عقیقه که از دشنام ماور
و خواهر و زحمی اکابر علمای اعلام بکتب خویش دریغ نمیکند و هرگاه زیر لفظ حلی که تجنیس حلی
و محانت منوی با شیخ حلی بر تقدیر صاحب فیه السیفه دارد و نقطه با از ان اعلام ناخشن
زیاده شود و ناره کانون سینه شان بخیر طبیعی نار سرسبک شود و دماغ آنها بگندد فلک
می چید و برین هم قناعت نمی ورزند بلکه در وقت مناظره ای آنکه انجاشش را بخمال دارند
این اعذار بار و ده آتش غیظ و غضب را یاد میفرمایند که من منتی الکلام را از جهت خوب
نتوانم دید که در هر مقام علامه شیخ حلی را شیخ نجیم فارسی نوشته پس تر بعد از تنبی فیه
سر بر میان نداشت فرو می برند باز این حالت نیامی می شود و حال اصلی رو مسید

من شرو لنفس وکلیه تها و اگر مراد اینست که حضرت سلمان که سخن در باره ایشان رفته
 تر و بعضی از شیعه مقبول و نزد جمعی مطرو و بوده اند پس قرار بر چینه است که قرار از آن
 کرده اند یعنی خود ثابت شد که علمای شیعه بحرح آن بزرگ مشغول اند پس شکایت بر
 باب خاصه از فقیر نمودن و محمد یوسف واسطی نا کرده گناه را که هیچ صورت درین خصوص
 نداشتند و ذکر فرمودن از عجایب افادات است مگر از ارواح مقدسه علمای محملت
 خود شکایت باید کرد و بلکه استغناء باید نمود که شمارا چه اتفاق افتاد و جز عداوت طبیعت
 چه باعث شد که سلمان را که از اهل بیت بود و خصوصیت زائد الوصف داشت
 مجروح گردید و تیر زانیه و در شانیه با حق او بغایت قصوی رسانیدید و از دایره
 عدالت و وثاقت هم بیرونش نمودید فرق اینست که بنده در کتاب فتنی تطبیق
 حدیث الحوض باوله قطعیه و نقلیه برین بزرگ و دیگر برادران او سفیر محض بوده ام و علمای
 شیعه در عین مزید و لای اهل بیت و ذریه طایفه مصطفویه از طرف خود بحرح او کشیدند
 و امثال او را باین قبح و جح و اعدا کردند و مرتبه نه نهادند و از انجا که مخاطب یلمعی
 از تصوف انکار تمام دارند و مقلد مجتهد فایه و زبانی هستند بالفرض حکم توان کرد
 که نزد ایشان حضرت سلمان مجروح اند و مقبول نیستند و الا باید که قائل شوند که تصوف
 مذیب اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده کمال قال المجلس الاول
 پس امی عقلا بد او برسد که خان صاحب رئیس لشکر کلان از کتب صغیر و کبریه خود خبری
 نداشتند و تمامی بهت علیا خود را بتقص بنده و تهمت و افترا می گمارند و گویند که
 خودشان ناصبی و رافضی قرار میدهند و ناصبیان و رافضیان بدگیش را که برین
 و تفضیح اهل بیت کوشش کرده و مثل سلمان فارسی را مجروح نمودند زینهار یعنی پسند
 و ازینها حساب برینندارند باقی مانده و عوسه انکه تقصیشان اهل بیت و این اصحاب
 از اولیات بنده آنست و هر چند این افاده جدید نزد مقلدین شان خیلی شگرف نظر

ولیکن نزد اهل دانش و پیش چه حرف بیفزایم که محمد یوسف واسطی را موجد این
 طریقه و السنن که از بنده بچند صد سال مقدم است باز طریقه تنقیص شان اهل بیت و صحابا
 را از اولیات فقیر قرار دادن از غرائب روزگار است فکلیف که دیگر بزرگان هم که از بنده
 مستخدم بودند سالک این داوی باشند فاعلم و یا اولی البصیرة یا خدا یا مگر بنیاد بنهم
 بر امور و همیشه خویش ننهد و حرف عطف را در عبارت صدر بر اعتراض محل کنند و فیه
 من المفسد ما لا یخفی الغرض چون این معامله یعنی کذب و افترا سبانه مالک روز جزا و
 خود فاضل مستغنی عن الوصف و الثناء است این کم زبان بگو ابش زبان را خست پیروز
 گوئی نداده با صل مدعای گراید قوله مگر آنچه درین مبحث است **اقول** بحثیک از کتاب
 غنئی الکلام نوشته و اسد بر از شعوق ان مقام نقل فرموده گفتگو کرده اند تعلق ببحث
 و قوم الصدیر یعنی سلمان من اهل البیت وارو و درین مبحث خاص هرگز عقیده کراسته را
 حق را مضر فی نیست و چون حقیقت کراسته اولیا را موقوف علیه آن قرار داده اند
 فلما بد علیه من دلیل حتی تتوجه علیه هذا العبد الذلیل پس استغفار ازین امر که تفصیلش
 بکار رفت بلاریب بر محل خود نیست فکلیف که دعوی نمایند که جو ابش بر استعلام خود
 موقوف است حقیقت این حیل و حواله جزین نیست که جواب بکند و سطر هم از کتاب
 ابوبر بر حضرت سر غنیه شجرین و شوارا فتاوه می خوانند که مستفیدین خود را باین طاعت
 شتمیل فرمایند و بار بار ببول این مروج بر دارند و بقلوب ایشان شتمن سازند که
 چون فنانان کس بگفته که مذمب من و بار بار کراسته الاولیا چیت ازین جهت جواب
 نه نوشته ام سبحان الله این اجاث را باین سکه چه نسبت **مع قولک** از تخریر حیات
 فاقد التخییر چنان مذعن میگردد که معترض را نمی باید که از متکلم کلام این قسم امور را
 استفسار نماید و این موقوف بر قصه طویل است که انشاء الله تعالی و رجب است از
 اجزاء که در مناظرات خود با جناب سر آمد افکیا ضبط کرده ام خواهی یافت مگر بجا

نشان میدهد که این امر در مکاتیب خانصاحب است که بخط خود بنام بنده نوشتند و
 مضمون فارغ خطی هم در آن است از آنجا که تفصیلش را دفتر باید طویل و رساله باید جلد
 چنانچه بارها دانستیم چنانکه در فارغ خطی میگردانیم و از عهد این و عهد ضروری برمی آید نمی
 فرمایند که مکالمه لسانی با جناب جائز نمی بیند و بدو وجهی آنکه انشیق از متناهی
 و راز همین شغل متبع و تصفح دارند و بنده هزار شغل داشته ام و استناد بیشتر بطریق معارف
 می سازند و ما را حضور احادیث مذنب خود نیست پس تباهل جواب باید داد و نفس نش
 این عار را گوارا ندارد و هم آنکه مثل مولانا مرزا کاظم علی صاحب مغفور هنوز الف و
 عادت بصحبت گرامی چنان نشده است که توحش تباین رفع گردد بلکه بنزدک طول لسان
 سامی اندک غیظ در میگردد و بازروانی کلام کجا و این خود سخن است تجمل که کار باید و چنان
 افتد و آن مکروه طبع و الاحجاب لطف کلام می بافتند و اینقدر با شغف مکالمه بانی نمی
 حدیث حال جناب ماریه و تالیف شریف جستم و نیا فتم کتاب مزبور بر سر کاف خدای
 نشان نهاده یا ورق شکسته لطف فرمایند انهنی یعینه و از اینجا اینهم عیان شد که رئیس
 متکلمین شعبه بهر مناظره لسانی در گیل فرومانند و در هر صحبت نفس شریف در گلو گرفته
 و هر که درین مجلس شریک بود میداند که حال شان مانند کسی میشد که او را بمقتل برند
 علاوه آنکه کسی که در کشی نفس گرفتار بود و عار را بر نار اختیار کند چنانچه مکاتیب سہمی
 نور الدین بران دلیل است و هم از آن پیدا است که کتب احادیث اہل سنت ہم
 به بصیرت ندیده چگونه بر دور کلام فقیر قادر گرد و عجیب آنکه عذر می نمایند بگروه بودن
 با دورۃ اللسان و از بوا و قلمی حسابی بزدارند غلط گفتیم باران صحبت خود را بر باورۃ
 لسانی تحریف میکنند چنانچه در رساله مناظره بزودی مشهور میگردد و بالجملة استفسار
 این معنی که قابل بکرامت هستی بانه از غرائب افادات است و دلالت بران
 می کند که هنوز بمغاف و خطبه کتاب فقیر نمیرسند و با وجود ایضا شدیدا از لوم غریق بر

نمیدارند زیرا که آنچه من در مناقب حضرت سلمان قبل و قال کرده ام همه اش در
ملک ثانی مسرود و بنیادش بر اصول شیعه و جدل و التواضع و قلب تفسیرات ایشان
پس پرسیدن از فقیه که اعتقاد و اداری یا نه لایق است که در اخبار بهیئت اقلیم شریعت
واده شود تا بر هر یک حال سخن فقهی ملازمان واضح شود که شخصی در نقص رساله رسی از این
شیعه که طریقی التزام و جدل همیشه می نور و دیدند کتابی مرتب کند و بدینا چه آن تفصیل
تمام معذور نهانند که ملت سنت دارم و از خلعت شیعه و خوارج و نواعت و اشغال
و غیره بیزارم و مطاعن بزرگان که شیعه ادعای مقبولیت شان می نمایند و حقیقت بنیاد
من المذیبه الیه اینها ذکر خواهم کرد و چون رئیس مذکور کتاب مزبور را ببیند سرخ
را بنگ فارار پس سازد و پادشاه آن و کار برداران بدست خود و علم بر آستان
از ازاو و در مکاتب بعضی از اجانب که نه او را دیده و او مصافحش زبان می و کس نمی
عجز نو و رایان فرماید و غیر از این سسی را بر جوابش قاورند اند و بعد از هفت سال
در قی چند بر طریقه از کتاب خجیمش و آنهم بدریوزه کا سفره گرو آور و در سبب از این
بر بعضی از شقوق که کرامت اولیا را شرط او شرط و عدد و وجود و نیل و ران نباشد شکل
کند و مصنف کتاب خطاب نماید که در قضیه کرامت الاولیا حق چه اعتقاد و اداری و بی
مراتب آن بزرگان معتقد استی بعد از این خواهم نوشت که ثلثی در ابل بیت حقیقت
و اشغال و فلانی خارج بود و فلیسال اولیاة الحکما بمل لهند المرض و وارفی القانون او
بعد از تفصیل همه امور که من در هر وقت میکنم حال فهم فلیسوف مذمب شیعه چنین است
فکیف و قتیله کلام را با بجا زاده بیکروم اطراف آنکه با وصف نوشتن این مکاتب که
حضرت رئیس شیعیان در مطاوعی آن اعتقاد این معنی دارند که مشیخ حجاز ابن عقیلی تا
شیخ جلال الدین یوطی را مختصر کرده و منطوق بعضی از ان ایت که گنایک نزد خود
دارند و سر مایه مباحات و تصنیف می پندارند بنویسش با وصف نقل جبارش

نمیدانند که ایامیزان ذبیحی است یا از تصانیف عقلانی و کتاب انوار بدریه از کتبه شیعیه
 است یا اهل سنت بلکه از نسب اهل حق گمان بردند گمانی را که نسبت قدریت بعنما و نسبت
 در آن واقع است و ندانستند که قدریه نزد هر یکی از اهل سنت و امامیه مجوس این است
 و سید مرتضی و کس اندک و بکس نکول از مذهب شیعیه و ذکر مناقض اخبار ائمه اطهار و
 تذکره موعود می آن در ویجا چه تهذیب است با استبصار و بصارة العین و ابرام آن
 حدیث و از کتبت و صاحب تحفه کجا ذکر امامت و سیاست نموده و لفظ ضوابط بجا آورد
 مستخف و قیب در کار است الی غیر ذلک من الامور الغیر المتناهیة خواسته اند که با بنده
 مصارعت کنند این بلاست محصور بذات و الاعصاف خالص است او را و در
 که ملا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی بنیت را که مصراع و دوشش اینست ع هر که
 پیدا میشود از دور بنیدارم توئی پیا بار بار میخواند بوالفضولی گفت که ملا اگر خرس از دور پیدا
 شود فرمود بنیدارم توئی چون معلوم کردی که هر دو سوال از فقیر بیجا است پس
 درین مقام امری و بگره دقیق تر بشنو که بنده را از خدام کرام و مجتهدین عالی مقام از معاصرین
 و اراج مقدسه تقدیرین مثل شیخ سید و شیخ حلّی طایفه کجد از آنکه زمین خدمت بستم
 و شرط ملازمت بجا آورم سوال بالسنی کردن که چون با اعتقاد شیعیه حضرت صدیق عینی ابوذر
 غفاری شیعیه بودند و خلافت مرتضوی را بلا فضل میدادند و خلافت خلفای ثلاثه را باطل
 و بی اصل اعتقاد میکردند و مرتبه حضرت سلمان فارسی را بهتر از خود قرار میدادند چنانچه
 این اعتقاد و افضلیت ایشان از جمیع اصحاب نبوی در بحار و حیات القلوب مرصع است
 پس دشت ایشان بعد در گراشته در باره قزقان و ترخین شور با و جری آن که نسبت بکرات
 و خوارق عادات جناب شان مثل قصه مفاعی که تفصیلش نیز در منتهی سرود گشته حرفی
 از کتاب صغیم و شریک از نا جمیع باشد چه معنی دارد و آنهم بحدیکه از خانه سلمان برآمدند و
 اگر جناب امیر مستبکر سی البنان نمیکردند خدا و الله که خود را بصحرای می زدند یا بدینجامی انداخته

و ازین حشمتا چنان به ثبوت میرسد که حضرت ابی ذر غفاری معاذ الله مذمب اعتزال
 داشتند که منکر گرامت اولیا بوده اند و انکار از گرامت مسلک معتزله است چنانچه علامه
 ثانی سعد الله بن الدین التفاز آورده شرح عقائد نفیه فرموده و الا باوصف تشیع این حشمت
 و انکار باخرو غروءه بین نمی سازد و بر تقدیر یکیه ایشان و در واره اعتزال داخل بشوند
 قطع نظر از قدم این مذمب مستعدت تحقیق شیخ صدوق از احادیث ائمه بدست که هزاران
 هزار از اصحاب سید ابرار مذمب حق داشتند و تحقیقه خروج و نصب و ارجاء و اعتزال
 و سایر مذاهب فاسده را باطل می پنداشتند چنانچه در نزهه اثنا عشریه و هم کتب رجال
 مامیه از وی منقول است و افضلیت این ارکان اربعه که هم در کتب شیخ صدوق
 و هم افادات دیگران از اعلام طائفه است باطل و بی اصل میگردد و الی غیر ذلک
 من الاشکالات و اگر حضرت ابو ذر غفاری گرامت مذکور سلمان فارسی را تغییر
 شید کا شعیبه و فقه البیدی انکاشتند اینهمه اضطراب و بیقراریه باید بدیش نمودن
 چنانچه روایت ائمه عظام امامیه بران اول دلیل است و مختصریست بملاحظه سامعین
 و نظار می آرم و بر جوع کتاب منتهی الکلام محنت انتظار را نمی گذارم معنی میشود که الان
 زیرا که ما رسیدن این فن پیش از پیش عجب رامی نمایند که سرنگون شدن و یک و نیم
 پنجه در آن بود نسبت گیسو بلب و زار و قطره از دویای زخار هم ندار و مگر انکه معا و امده
 بر اصول امامیه پیرا بالغ بامشند که بر چند ساله را از اهل بیت امجا و چنان گمان کردند
 انکه این روایت را بغور ناطل بشود که حضرت امام باقر رضی الله عنه در سحر
 و حیات القلوب مرزیست که روزی که ابو ذر بنجامه سلمان آمد و قرقان سلمان بر
 ناز و لبس در اثناست آنکه با همه گرخن میگفتند قرقان سرنگون شد و بر و سه زمین افتاد
 و هیچ اند مرف و چربی آن بر زمین نریخت پس ابو ذر تعجب بسیار کرد و از ان سلمان
 بن قرقان را بر کرد و انید و بر حال حو گذاشت و شغول سخن شدند باز قرقان سرنگون شد

و در زمان حکومت پیغمبر و افعال که گفته شد

و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابو ذر زیاده شد و از خانه سلمان
و حشمت زده بیرون آمد و در غایت آن حال تفکر مینمود ناگاه حضرت امیر المومنین را
در خانه سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابو ذر افتاد گفت ای ابو ذر چه باعث شد
ترا که از خانه سلمان بیرون آمدی و چه چیز سبب وحشت تو بوده است ابو ذر گفت
یا امیر المومنین سلمان را دیدم که چندین کار را کرده و باین سبب متعجب و متحیر گردیدم و میترسیدم
فرمود که ای ابو ذر سلمان ترا اگر خبر دهد با آنچه میداند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت
کنند کننده سلمان را امیر ابو ذر بدستیکه سلمان در وازه خداست نه که او را شناسد
سومن است و هر که او را انکار نماید کافرست و بدستیکه سلمان از اهل بیت است و
بر وایت مفید چون حضرت به نزد سلمان آمد فرمود که ای سلمان مداح کن یا
مصاحب خویش و به نزد او ساز چیز را که او تاب نیارد و انتهی بعد از این آنچه در کتاب
منتبی الکلام گفته ام باید شنید و بمنیزان عقل گران سگواران باید بخجید و آن ابن است که
اگر دالتش بر مناقب سلمان فرض کنیم البتة بر مناقب ابو ذر برادر صغیر ایشان است
و آنچه اولاً از حیرانی و تفکرات و بیرون برآمدنش از خانه سلمان و گرفتار گردیدنش بر حجر و
چنان دریافت میشود که هنوز او با وجود این همه مراتب صدیقیت و مانند آن کجا اثر ثانی
با اعتقاد و معنی جمله کرامات الاولیاء حق است نشانگشته بود و نه سلمان برادر خود را
لایق صدور این معجزات و معدود و در زمره زنده دلان مرده تن میدانست و نه
او را و زمره قاصد اهل بیت کمان میکرد و ثانیاً با اعتقاد و ملاحظاتی که صوفی کش لقب
اوست و بعضی از افاداتش قبل ازین گذشته مراد ازین علوم و اسرار که بعد ازین
آن حضرت صدیق امامیه و باره قائل سلمان بحضور قلب بدرگاه باری دست بجای
خیر بردار و تفصائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله اولی عبارت فارسی در جواب
علامه محمد تقی مجلسی در استیصال تصوف و لوازم و عوارض آن اینک حاضر نیست

لازم آید که ابو ذر از منکرین فضائل انجذاب باشد و در اقادات رجب امامیه و دیدن بنی
 که خطبه فضائل مرتضوی که مزیدی بران مذعن و متیقن نباشد بخاطره سلمان و ابو ذر
 صدور یافته و در آخرش موجود است که مترو و از دین و اسلام بهره ندار و اکنون
 علماء سوطایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابو ذر چنانچه بسیاری از احادیث سلیمه
 آن دلیل است و قد سبق اجمالاً مره و تفصیلاً آخر است و در زبان هم قابل بیان
 شوند مثلاً از قدیم الایام زبانے ثقات متشیعین میشنیدم و در کتب معتده طبعیه
 بر لسان العین میشنیدم که شخصی که معرفتش بعد معرفت بنی آخر زمان عین ایمان باشد
 و انکار او عین کفر بود و تلخیص بذات مقدس علوم و ذریه طاهره اوست که اراک
 امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلهزار ارم بود اکنون چنان از افترا
 منفردان کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد و
 دوست مقام آن است که عقلائے عالم بر سبک خار زده بصیرت سازند و چاک گریبان پاک
 خود را تا دامن رسانند که جو سیان آتش است که مدتی تا مرور و هنوز با انواع کفر
 و شرک مبتلا باشند بعد چند بر اصول امامیه در جلایل مناقب خصائص حضرت
 معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند و این هم بخوبی واضعین و متتبعین در نیاید
 که طینت ایمان از اطلالی این است و طینت سلمان و انشائش بلایب مختلط به طینت
 انواع است بدین و حضرت اقوم و هو الجکه اولو العزم من الرسل و الانبیاء و حیدر
 از همه یگانه حق بیرون گردیدند و با انواع عقوبات و آلام مبتلا شدند تا آنکه بعضی از
 انبیاء بمقام فاروان رسیدند و بعضی را بزلزل مندرسه افکندند چنانچه هنوز بخاطر
 هر کوز باشد و سلمان باوصف نمائند ما سے او بعد از ساخته و نجات سرور عالم چندان
 بمراتب عالیه فائز گردید که من عرفه کما من مومنا و من انکره کان کافراً و جنون
 شده از قید خرد بیرون کشم با پراکنش زنجیر پائے خویشتن و ایمان صحرا را بیچون

شرکت این جماعت با ذریت طاهره مصطفوی و اولاد قادسه مقتضای مجوز باشد
 و در احادیث اهل بیت بمنزعه متشعین و ارادگر و دلپس اگر شیخین و ذمی النورین
 که بلا ریب از جمله عمائد و منادید قریش بودند و با جناب پیغمبر علیه السلام علیه و آله
 قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدد و اقربا با ت قریبه بود و دست و او و انواع
 مصائب و او و بی برفاقت حضرت رسالت پناهی از کفار انشرا کشیدند و از وطن
 و شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و او و رفاقت و جان نزاری و او و محتر
 که بقتل آبایم متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام از صرف اموال سرگز و ریغ نیکو
 الی غیر ذلک من الحماد التی ذکر فی کتب الشیخیه ایضاً در منصب ایمه هدی در بارگاه
 شریک شوند کدام استحال عقلی و نقلی لازم می آید اگر چه بعضی از اینا عبادت اصنام کرده
 و خمر خورده و از سبب جاهلی منکر و معاند سیدان نبیا باشند زیرا که مفسرین شیعه اقرار
 می نمایند که اسلام شخص بودت ارادی و قهری هر دو و برابرست چنانچه فاضل معاصر
 صاحب منهج السداد می فرماید که چون قوس از سلیمین گمان کرده بودند که سرکه بعد از
 و عنا و ایمان آورد و ثواب او نسبت ثواب کسی که در اول استند و اختیار طریقه شریع
 ایمان نماید انقض و اجرا و اقل باشد درین صورت این آیت یعنی ان الذین آمنوا
 و الذین یادوا و انصاره و الصابین من انهن بالقد و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم
 عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نظر باینکه غلبت مساوات مشوایات است مبطل آن
 خواهد بود و از منتهی بلغظه بعد غرور و امعان در مناقب ایمه هدی این قدر در باقیست میشود
 که معدود و بدون امامت و اصول خمس مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکه عارف
 این بزرگان مومن و اجنبی از ایشان کافز است تکلفات بعیده از اصول و ردایات
 بر می آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث معرفه الامام فی کتبهم التی صنفوا فی فن الکلام کلمات
 حدیث شریف معرفت سلمان که بدالت مطابق و دلیل بر آنست که عارف مرتبه ای چون

و منکر او بلاریب کافرست و شمار بہ ہند و در مسلک اول بعضی از احادیث از کتب
 معتدہ امامیہ منقول شدہ کہ خود حضرت سید الاولین و آخرین بخطاب و وصیت اجلہ صحت
 سید عبد اللہ بن عباس ارشاد نموده کہ اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضوان اللہ علیہ
 سہرگز نہاید کہ و کا عوفتہ مفضلنا و یونہ ما جار فی اصولہم متعلقا بر آیات العذیر الشہیدین
 سفا حدیث امامتہ الامیر الکبیر کافنی الصافی وغرہ منتقم حقیقی واضعین و مغترین را با سفلہ زمین
 رساند کہ در اضلال و تلبیس بنی آدم بر اصول موضوعہ خویش چہ پاکہ در انبان ندارند
 و چہ روایاتی کہ از مکتب بطون بیار گاہ ظہور بنی آریند گواہی حق در فہم معانی این
 احادیث کہ گرگ امتی امامیہ و رہ بارہ امیر و سنگ ولی اینہا در حق اہل سنت
 بر روی کار آورہ ہر حسب فہم خویش و تحقیق کشا وہ با سندنہ فذکر و لا تفس
 من الغافلین عجیب عجائب آنکہ اگر چہ از سببین مذہب ما براس الزام البیان اصول
 مختصہ کہ حاشا سماع ستر شدن در آمد و دوسہ حرف بر زبان رانندان را بر ناصبتہ
 و حدیث میسکتند و ناصبت خویش را بیک فراموش میسازند و مصداق آیت
 کہ میہ و قالو قلوبنا غفلتہ می شوند را بجا ارشاد مرتضوی بر است ابو زکریا کہ ہر کہ مسلک
 را شناسد ہومن بہت و ہر کہ انکارش کند کافرست نص صریح و تکفیر ابو ذرست
 کہ در کرامات سادہ ان منکر و تمیز شد و در غائب این حال متوحش گردید و بعض
 حدیث حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد و دعای خیر
 در حقش نہ و انش میگردد و مؤید ہر دو عقاید و انکار خندان بہ حدیث امام ہر
 علیہ السلام کہ از حدیث السید الساجدین در ترجمہ او آورہ عن جعفر عن ابیہ علیہ السلام
 انی نہرت یونہ عند علی علیہ السلام فقال یونہ علم ابو ذر ما فی قلب سلمان انما تلم
 اعد اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنہا فاطلک بسا الخلاقین یبہ سلمان
 از ابو ذر تقیہ میکرد و اگر ابو ذر بر ما فی الضمیر سلمان و قوف می یافت او را سیکشت و

حال آنکه هرگز مواخات داشتند و این تقیه بدون عدم عرفان و انکار تصویریت
 کمالی حق هرگاه و استیکه حدیث مذکور هیچ محلی نمی نشیند اکنون آنچه بلا کلفت بعد
 از جمع و تلفیق اصول می شود و قرائن که دلالت بر تحجیر و تفکر ابو ذر و ازیس حدیث
 متبادر الی الاذنان است بشنو ما صله اش آنکه ابو ذر غفاری سلسل فارسی را سار
 خیال میکرد و ازیس جاست که از مشاهده این امور تو حش و تحجیر او ساعتی فاعته
 ترقی میکرد و اگر سلمان را از اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد می نمود
 خلف اصحاب میدانست طوق حیرت داشتند و آن که بعد از وفات نبوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خلافت خلفا کایدل علیه روایا هم افتاد یعنی
 چه از بن تحجیر و تفکر صاف پیدا است که اکثر معجزات سلمان صنایع و اختراعی است
 و الا هیچ شخصیکه عمده معجزات او را مره بعد از آن مثل حکایت افاعی بحشم دیده
 یا از زبان دیگران شنیده باشد منجیر بودنش از وارث و ننی و یک و زنجین شود
 چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی با این همه یگانگی با چه محل داشته باشد پس
 اگر نقبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقصه
 وارد داد و انداز سازند و بهتر آنکه حضرت مولف سلمان را با قنبر و کیل و با جعفر
 و رشید تبا سی علامه خویش که صوفی بودند مجروح کند چنانچه ملائقی در رساله فاکر
 افاده نموده **یا مجله بر اهل بصیرت** و انصاف محجب نیست که بعد از فتح باب
 مطاعن اصحاب کبار سیما خلفا را شدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر حماسی امامیه
 از معاصرین ماز شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً بیست اجتماعی فراموش آیند بلکه تمامی سکت
 قله و صاحب الزمان مصداق عرضها کعرض السماء و الارض که انص علی سئله
 صاحب البخا اید او شان نمایند بلکه سلیم بلالی و بن مین و نبطان الطافی و غیر
 شادان و حسن مفار و برت و سلا و قمی و ابو جعفر بن فیه با ابو جعفر ثلثه بلیم

اربعه و ابن معلم و شامینی و نعمانی و کراچی و ویلی و کبیری و درام و زیدری
 و برسی فضل فارسی و مسعودی و نوکجی و طبری و بنظلی و نصیر طوسی و حسن علی و هروری
 طبری و راوندی و مسعود عیاشی و ابن جهور و ابن قهد و ابن طاؤس و شهیدی و شکی
 و عاملی و آملی و لاهیجی و بحرانی و استرآبادی و خوشتری و هروری و مجلسی و مازندرانی و
 کاشانی و دیگر اخوان ایشان از خولان بایانی کافیه و قاطبیه از مضاجع و مقابر خویش
 رحبت نمایند و خواهند که فضائل سلمان و ابوذر و امثال ایشان بر کسی نشاند و اوله
 و بر این بران اقامت نمایند شاهد مدعائی آنها در آغوش نمی آید و دستهای ایشان
 تا بدامن مقصود نمیرسد انتهی ما قلت فی المنتهی و ازین تفصیل اینهم بفهم هر کس
 رسیده باشد که سوال دوم نیز از طرف بنده می باید که چون حضرت ابوذر بدین
 مرتبه باشد که دینی چگونه بجلالت قدر عظمت مرتبه و صدیقیت ایشان
 اغفا و پیر رسد که تالی مرتبه نبوت باشد که قال الله تعالی من النبیین و الصدیقین
 و الشهداء و الصالحین چنانچه از تفسیر اهل بیت نیز معلوم میشود و دیگر احباب
 این قوم هم بدان تصریحات کرده اند اگر چه جناب مجتهد فانی و کتاب حاصم
 درین ترتیب یعنی تقدم انبیاء بر صدیقین و تقدم ایشان بر شهداء و تقدم
 انبیاء بر صالحین چون و چرا داشته باشند و کتب خود را ملاحظه نفرمائید فاعجز و یا
 اولی الالباب و قولوا ان بذل شئی عجاب **قوله ثمرة الغراب اول**
 تشبیه عبارت شافی ثمرة الغراب و انتساب بران بفقیر محب عجاب چه کسی
 اندک مایه ادراک دارد و بعلم اضطراری شل بدیسی اولی سبب او ندک انچه از
 روایات ثبوت و دلائل الزامیه و کتاب گمترین انام یعنی منشی الکلام بمقابله
 امامیه لبنات ایندوی مرتب آید و دیده در هیچ کتابی از کتب کلامیه گرد نیامده
 پس آن را ثمرة الغراب تعبیر کردن خلاف عقل ازین و مضاد وافع و ذین

سلیم است بے اگر ہمیں یکدور روایت و حدیث در کتاب مذکور دستباب بند
 این تشبیہات بجائے خود می افتاد و لیکن چون فقیر کثیر التقصیر در کشف تعلیقات کتاب
 مخبر و دیگران از قدما و متأخرین مذہب شیعہ سعی زائد الوصف بجای آورده ام و از سلطان
 نازہ صفائین ویرینہ در کانون سینه شتعل میگرد و سلطان قومی نورانیت عقل را
 مغلوب میار و ہر چه در بارہ استدلالات کثرین از تمرۃ الغراب و مانند آن ارشاد
 شود نہایت مناسب است **طرفہ آنکہ** تمرۃ الغراب سوئی کسانے منسوب فیثود کہ
 خود را با وصف منع ایمنہ علیہم السلام گما اشتغال الیہ سابقا و رماہ محرم الحرام و شہر سیب
 رمضان ہمزنگ غرائب شود و دیگر دانند و بر طبق حکایت شیخ رئیس بو علی سینا کہ طبر
 از دیدن قارورہ حال مذہب مریض ہم مفصل گفت لباس کبود کہ ملبوس خاص
 پیوستہ بنا بر تقلید عبداللہ بن سہامی پوشند و حال آنکہ در مجموعہ وراثت
 حدیث از حضرت امام جعفر عن ابیہ عن آباء علیہم السلام مرویست قال اوصی اللہ
 عزوجل الی نبی من الانبیاء قل لقومک لا یلبسوا لباس اعدائے ولا یطیعوا مطاعی اعدائے
 ولا یلبسوا کلوا مثل اعدائے فیکونوا اعدائے کما ہم اعدائے انتہی بلفظہ فکے
 کہ کجے از فرق ثبوعہ و فرعی از اصل شیع فرقہ غرابیہ باشند و اثنا عشریہ بر اور بزرگ
 ایشان کما سبق وجوبہ بقدر الضرورۃ و تمرۃ الغراب باین بے بصاحت شکستہ مال
 منسوب کرد و وجہ بایست آنکہ این الکواکب کجے از مدحین مدید و لا بر تصریح شارحین کہ
 و ہامی مجلسی و راہبہ ابودہ باشند کہ ہم او و را نہا بمقتضائے مثل سائر ان الرفض
 استلزام الخروج خارجی شدہ لباس و بگر پوشیدہ و سما ذالند تکفیر تفسوی کریم اللہ
 وجہہ زبان ہم فائل گشتہ باشد و جلباب یقہ و نفاق را از میان برداشتہ و بے
 قیل و قتال انجناب گردیدہ باشد و لیکن حضرت ملا باقر مجلسی در تذکرہ الایمہ و دیگر
 ان در غیر آن نیت خوار عموما کہ این الکواکب از ان سیماہ پوشان و دین مراد

باشد و تکفیر حضرت نبی خدا و خروج بران خاتم خلفا مقرون بصدق و صفا گفته اند
و دیگران هم درباره او نشان مثل محدث نجفی و جمیع البحرین و مطلع النیرین سرپرسته
را با قضاے غایت رسانند و خود جناب مستطاب ابو جعفر یحییٰ کلینی اعور بتقلید ابو جعفر
اعمی و احول معنعن میگردد و اندک برنجات اینها که نیست خالص و در بعضی مجربان ایزد
و اندک دلالست تمام دارد جز اسم الله عن مصداق من کنت مولاه فعلی مولاه
خیر الجزاء و اوی بیهم کیا صاع کلیف نیست ثمرة الغراب لیراب اقدام اولی اللآلی
و اگر در ثمرة الغراب معنی اضافی و ترکیب لفظی ملحوظ بود و مرعیت فلما کانت الثمرة من لیدی
فکل قدح یعود الیه و برین تقدیر حال ناصبیت قائل هم دید نیست که حدیث کلینی با اسم
خود را که از حضرت صادق مصدوق مرویت ثمره زانغ و زغن قرار داده اند و بعد
از عبارت که یک دعوی مزید و لای اهل بیت پیدا نمیکند و حدیث ناصبیت بر پیش

شد سبحان رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
و در این تحقیق مناسط ضرورت الهم اقول در جواب این قول و ارتفاعات
بسیار عاوه میکنم بگوشش دل باید شنید که آنچه درین عبارت که جناب مخاطب و برین
او را این از کتاب فقیر نقل نموده اند یکدو سطر اضافه کرده ام و بتطبیق که علامت اهل
حق و جمیع و تلیق بعضی از اخبار این باب گفته اند اشاره نموده ام زیرا بر هر توانا
مدر که این فاضل معاصر شده و همین سبب بنام الغلط علی الغلط افتاده و برین
بمان میگردد که جناب الهی و و ران که الیه ریاست کلامیه را بذات الهی ساخته اند
هنوز با وصف مردود بر این چند سطر از کتاب فقیر هم نفهیده اند تا فهم تمام
و وقتها که در اکثر مقاماتش کاری برم چه رسد تفصیل این اجمال بذكر آن عبارت
که نص صریح در آن است که فقیر کثیر التفسیر مولود استعمال لفظ اهل بیت را نصیب
سید ارم و جناب فاضل از آن عبارت نفی می ورزند یا معاذ الله تعالی

آن نمی رسند نموده میشود و پی بده که عجب نیست که آنچه علماء اهل حق درباره تطبیق احادیث و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند از باب مضحکات می پندارند انتهت بعینها و ازین تطبیق تحقیق بهین استعمال و اطلاق لفظ اهل بیت بچند معنی اراوه کرده ام که جناب رئیس النجیین بنابر خوشبینی فیضی خود قهر فی دوران بکار برده بعنوان تحقیق ایراد کرده و چنان دانسته که قضاات سبق از سیدان مناظره ربوده و عنقریب بر سر ضغیر و کبیر غایبان خواهد شد که این تطبیق هرگز در مقام اشکال و رافع افعال از امامیه نیست و اگر قوم لفظ اهل بیت را بر این معنی که در احوال این محاورات است فرو آورده اند و رأیت تطهیر بحکم ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بروایات کلینی و جناب سیده هرگز در معنی مراه الی و اخل نمیکنند بر اصول معتبره شیعیه که اگر آن اصول برهم نشود نشانی بلکه مخاطب را در طوفانی می افکند که ساحل نجاتش پدید نیست و بر برکس واضح میگردد اند که عقل اول امامیه بعد از دیدن فتیله مهیوت گشته و از اصل مدعا که او خال جناب سیده و اهل بیت است حقیقه دور افتاده و در جواب چند سطر از خاتمه فرمود جل فرو مانده از مذنب ایشان توان یافت چنانچه مجتهد فانی در آئینه حق نمایان کند تمام بیان کرده که اگر مذنب تبعه حق است کتاب کافی حق است و اصل تطبیق که نشاء و بعدا اگر دم و مخاطب از راه فرومایگی و قلت بفاعت و منع نشدن معنی لفظ اهل بیت الی الان بر اصول او خلط و ملط و دران بکار برده از قدما می محمد ثین ماست که متاخرین از او رکت خود نقل کرده اند از ان جمله صاحب العجب العجیب فیما یزیر السراب عن الشراب و رین بحث میگوید قلت اولان اکثر علی انهن ازالت فی نسائه صلی الله علیه وسلم لانهن فی بیت سکنه و اعتمد جمع در حجه و ایدیه ابن کثیر با نهن سبب النزول و قدوره فی ذلک احادیث اکثره نزل علی ان الایه نعم النساء ایضایل اولاولا و بالذات قال فی الصواعق ان اهل بیتها سکن و اخلون فی الایه لانهن المخاطبون بها و لما کان بیت العنب یخفی ارا و تمهم منها بین صلی الله علیه وآله وسلم بافعله لیدل علی ان بیت النیب مراد فی الایه کبیت السکن و من ثم انج

سلم عن زید بن ارقم رضی اللہ عنہ انہ لما سئل نسأله من اهل بیت سأل من اهل بیت و لکن
 اهل بیت من حرمت علیهم الصدقة فاشأالی ان نسأل من اهل بیت سألنا الذی اسأله و ابکارنا
 و خصوصیات ایضا لاسن اهل بیت نسب و انما اولک من حرمت علیهم الصدقة استی
و شیخ حسام الدین ہم در کتاب خود کہ مرافض الروافضی باشد گذاشته
 می نویسد کہ بیت سه بیت است بیت النجب و بیت السکنی و بیت الولاد و پس بنویسم
 این بیت مخفرت صلی اللہ علیہ و آله وسلم اند از جهت نسب و اولاد و جد قریب رایت
 می توانند چنانکہ میگویند کہ بیت فلاخی بزرگست و از و اج مطہرات اهل بیت سکنای
 انخفرت اند و اطلاق اهل بیت بر زبان بجهت عرف و عادت است نہ بسبب اطلاق اول
 و اولاد و الا انما انخفرت صلی اللہ علیہ وسلم اهل بیت ولادت اندلستہ و الحمد للہ
 کہ خود مخاطب ما تصریح کردہ بانیکہ منہا در انداز و اج زیرا کہ اولی بستند باطلاق اول
 و بمنزلہ صاحب خانه اندلستہ بلہ کنیزان و خادمات را البتہ شامل نتواند بود کہ در بعض
 زوال اند بخلات مطہرات کہ رفاقت دایمی ایشان در نفس تزوج داخل است
 چه جائے آن از و اج مطہرات کہ ظاہر قرآن مجید سیخو ابد عدم انفکاک شان را کہ لایحل
 لک النساء من بعد و الا ان تبدل بہن من از و اج حتی محققین شیعہ و منهم ساری جامع
 نفس بران کردہ کہ عدم جواز طلاق از خصائص حضرت پیغمبر بودہ پس ہر فرقہ ازین فرق
 شیعہ بسکونت یا نسب یا ولادت و احکام آن از امہات المؤمنین و بمنزلہ حضرت بود
 انکثر مخالفت و حرمت صدقات و مزید جزئیات و ذریعہ بودن ممتاز گشتند
 و مراد بنده ہمین تطبیق و تحقیق است کہ در این عبارات و مانند ان باختصار تمام
 است ذکر یافته و بدیہی است کہ این تطبیق بر مذاق اهل سنت صورت می بندد کہ ہر مرتب
 از و اج مطہرات و اولاد و خادمات و قبیلہ منی ہاشم را نیز مرہ اهل بیت داخل میکنند
 و کتب بخانزرقیم و جدید ایشان باین لفظ در بارہ ہر سہ گروہ از تطبیق و طاہرین

نظماً و نثرأً مملو و مشحون است و اعتقاد بدان دارند و هر که انکار از آن میکند و این لفظ
و وصف را از ایشان منسوب میگرداند بذکر احادیث و آله بر مبنی که آیت تطهیر
بآنها شامل است کمال تکبر پیش می آیند و بر دوقطع اقوالش میگردانند خواه آن منکر از جمله
شیعه باشد خواه از جمله خوارج و نواصب نه بر مذاق و اصول شیعه که گویند هرگز از طبع
سطحات را بلفظ اهل بیت تعبیر نمیکند نه در هیچ نثری و نه در بیتیه از ابیات بلکه میگوید
که بلفظ اهل بیت که در قرآن مجید خطاب زوجه خلیل الهی و اردست زینهار از خود
کما ستعرفه و هرگاه کسی این لفظ در حق آنها اطلاق میکند سرکه بجمعی مالند و بویل و بشود
می نالند و عجب است که جناب مخاطب قدوة التکلمین اینهم ندانستند که تطبیقیکه بلکه
اهل حق بسیار است و بر مذاق ایشان جاری است که ضرورت است که بر هیچ شیعه الطبا
یا بد پس بدون آنکه به تحقیقش چه بر ندش کاشین علی مافی المثل السائر و او دش
برداشتند و توجه قلبی با وراک معنی آن بر نگاشتند و عبارتے او اگر وند که هنوز فضلا
در آن میخواند غلط لغتم خود اگر بنام به بنید مفهومی محصل آن تقریر نتواند کرد و حکایتکه
درین خصوص زبانی بعضی از ثقات بسبع کسین رسید و نظراً احتیاط از دیگر بزرگان
که حاضر مجلس بودند پرسیدم و آنها تصدیق کردند قرین صدق و صواب است محصل
این حکایت آنکه جناب سلاله العلماء الکاملین مولوسی غلام یحیی و فرزند ایشان مولوی
ریاض علی نزد خلاصه سادات طاهرین سعید فرزند حسین الششینه بودند بزرگی از سادات
که تبارک حسین نام سانت تشریف آوردند و رفته رفته منتهای سخن این بوده که گفتند از
عجائب و هو است که جناب خانصاحب اعتراف مصنف منتهی الکلام را در باره اخراج
حضرت سیده الشار از اهل بیت علیهم السلام بر ملا خلیل قر و مینی محدث جلیل شارح
کلینی قبول کردند و خطاب او معترف شدند و ندانستند که چنین او حد قلیل و فاضل میل
را بجناب نسبت کردن خلاف طریق محدثین و تکلمین امامیه است و اکنون سر کس وقت

منظومه چنین تاریل بے سر پا تواند کرد که از علمای هیچکس معصوم نیست پس استدال احد
از جانبین تمام نمی تواند شد و برین تقدیم صاحب غنهی الکلام بران زیادہ تر لبس خندخوا
کرد چون برادر مسمید ولد ارحسین صاحب افادات خانصاحب را ویدند سخت متعجب شدند
و استعمال لفظ اہل بیت را بچند معنی بسک تخریر کشیده پیش جناب شان ارسال داشتند
اگر ان عبارت و تطبیق را در اوراق خویش داخل کردند فیما والا مضحکہ اولوالالباب
خواہد شد لکن از اینجا اینهم دریافت شد کہ در نوشتن این چند ورق ہم طریقی در یوزم
سپردہ کسول خود را بر ساختہ اند و بعد ازین اعتراف کردہ اند چنانکہ دانستی کہ
بعضی از تاویلات را بعضی از فضلا کہ وقت مذاکرہ این حدیث نزد شان بودند القا
کردند ولیکن بیچ معلوم نمی شود کہ سعی مشکور رسید ولد ارحسین را چرا مستور نمودند
الغرض حکم این حاکم محکوم بظلمت و انصاف علی الاطلاق کہ بنده محاورات
و مقامات استعمال لفظ اہل بیت را بنید انہم بعد ملاحظہ عبارت فقیر از عجب روبرو گرد
یافتہ بود کہ دین زمانہ از جمیع محدثات امور و مورد حوادث و شمر و ہم کسی بچشم
ریدہ بلکہ بگوش ہم نشنیدہ باشد بالضرورت آن عبارت را کہ من در تقریر خود مذکور
حالش دانستی جناب سرد فتر کانہین ہر یک از محامل نشانیدہ باشند و هنوز
ربافت نمی شود کہ آن محل جیت کہ بران عبارت فقیر را فرود آورده اند امید
ارم کہ ازان صور خیالیہ بزودی اعلام رود کہ افادات شریف یوما فیو ما بلب
لرت صائب و ذہن رسا در ترقی و عروج بہت و انتعاش روحانی بناظرین دستین
ن افزاید و ام تحقیقا ہم **سرگاہ** بر تطبیق کہ در غنہی الکلام اشارہ بدان کردم اطلاع
فتی و دانستیکہ معانی لفظ اہل بیت را وقت تصنیف ملحوظ مبد استم و تطبیق
ماکہ در یتقام نمودہ اند واقف بودم و ہرگز نجوم غفلت فرود ز فتم اکنون معنی
بن الفاظ باید شنید کہ امامیہ امر مذکور از باب مضحکات می پندارند و در باب

اعتبارش نمی نهند و در تفصیل این یک سطر ببارسی از اوراق میتوان نوشت
 مگر حکم بالابدک کلمه لایترک کلمه چنینی مجملایا پیشیند که حضرت مخاطب عالم را متب و معجز
 استقامت رشید التکلین انار الله برهانه لے یوم الدین که تعلق بهت اهل بیت دار
 و در متن ایضاح داخل است چنین ارشاد فرموده که ازین بقولات روشن ترانه سفید
 واضح گردید که نزد اکثر العلماء اهل سنت فقط نشان از واج مطهرات نازل شده
 و بعضی که از ظهور نصب بجهت مخالفت احادیث مستفیض اندیشیده اند کو نظام قلیل
 بشمول آیت بآل عبا هم شده اند مگر توجیه تعلیل و اقتضای سیاق و سباق و مابین
 منی تخصیص از واج را ترجیح داده اند چه بعد تسلیم اینکه جمله انما یرید الله علت امر
 از واج مطهرات است اگر لفظ اهل بیت شامل ال عبا باشد حاصلش چنین خواهد بود
 که ازین اوامر و لواهی شامل از واج یعنی اراده نمیکند الله مگر از باب حبس از تمام
 از واج یعنی دلای علی و فاطمه و حسنین و یدیهی است که اینچنین کلام از هیچ عاقلی صادر
 نمیشود و فضلا عن خالق العقل و العاقل پس نیست مگر اینکه با آیت لفظ نشان از واج
 مطهرات دارد است و یا فقط بحق اهل عبا مگر براس تشکیک سلین و مخاطب از واج
 مطهرات داخل کرده داده اند و الفاضل بین الحق و الباطل من الشقین احادیث رسول
 انقلین الشفق علیه بین الفرقین و بعد ازین بقا صله یک دو ورق کلام صاحب الموعود
 که دلالت برشمول آیت براس بنی هاشم و بنی عبدالمطلب که صدقه بر آنها با عتران علما
 فریقین حرام است دارد نقل کرده تمیز بآلی نموده این عبارت قلی فرموده که من بعد
 مستغنی بکذب قول صاحب صواعق محرقة پرواز چه شامی این علما یا فقط از واج مطهرات
 مراد میگردد یا مع ال عبا و قولش منافی هر دو قول است لنتجه الی غیر ذلک و از
 جمله این عبارات که متن ایضاح است و مولانا رشید التکلین اعطی الله در جاتنی
 اعلی علین و در نقص و بر حسب سعی وافر فرموده که ما ستعرف بعضه اننا الله تعالی

و آخشد که آنچه علمای اهل حق در استعمال لفظ اهل بیت تحقیق کرده اند و درین روایات
تطبیق ابیان نموده اند اکابر امامیه خصوصاً حضرت خان منیع الکمان که بالذات
مخن با و میرود قابل اعتبارش نمی پندارند و نزول و شمول آیت را بنان ارجح
مفسر آیت و الاما و الالانها و دو دو مان سیدش رجان بمقتضای قاعده اصولیه
که در جای خود بدلائل قاطعه و براهین ملحق ساطعه مدلل و مبرین گشته اند اعنی العجوة العموم
و انما هو سبب ما نند اجتماع نقیض تصویر میکنند و حدیثیکه بر نقل عینی گماهی می دانند
بر اندازد که از واج اهل بیت اند و لیکن در خصوص مقام کسانی مقصود اند که محدث
یا نیا عرام باشند چنانچه از زیدین ارقم گذشت نفس در لطلان شمول آیت باز
و احاطت این لفظ بموجب عدل بر انسانی شمارند بر بنهم قانع نشده بر تقدیر شمول آیت
باز واج مطهرات تکذیب جناب ایزدی معاذ الله لازم می پندارند و بیچینی انشاء الله
تعالی پس علمای امامیه خصوص مخاطب فقیر امری را که خود سورجی اعتراض کرده اند
و بپوشش ظاهر هم جان دهند چگونه برای اصلاح مفاسد مذنب خویش توانند آورد
اینست سطر معنی مذکور بر سبیل اجمال غرض که چون معنی عبارت
فقیری که در خصوص این بحث احش دایم باحت مدد که فاضل جلیل القدر و شرکاب
شمارت پر توانند از گذشته اینهمه لاف و زحمتها نمودند و بالمره حکم فرمودند که فلانی این می
و استعمال لفظ اهل بیت را مد نظرند داشته بلکه در قلب او این معنی هم عبور کرده
و از ترس یا بیچارگی قطعاً و یقیناً حکم توان کرد که حضرت مدعی انصاف و مزید و لایزال است
عالم اسلام بود و از معصومه منعم از دیباچه کتاب منتهی الکلام نرسیده یا بتجمل
و ناقص برگزیده اند چهارم مقدمه مذکور را بدین منتهی انکه اگر اهل خلافت
با وصف معتبر و چون با مشرح روایین کتاب چنانچه در خلواتها مذکور می نمایند و
نخستین بر زبان می آورند بعد از سوغ اعتقاد این معنی که اصل رساله مواجند

آغاز تا انجام لغو آن میجوگر و بدیه که اثباتش خارج از حیز امکان است و روایات
مناقصه در اکثر ابواب از کتب شیعه بشایسته مجتمع شده که در تطبیق آن غایب لیس قدم
بنامیک تا به ما صریح که کوچک ابدال نشان اند و تقلید محض گرفتار چه رسد و طمان
اینها، و ایضا بر سر اصول شیعه با یعنی مرتب گشته که تطبیق از خیال آن بزرگواران
بعد از تقریر مطاعن منفاس را شدین رضی الله عنهم اجمعین سخت مشکل و پر شور
است چنانچه بسیاری از مکاتیب فیعیان دلیل بر آن است بگو که کندن و کوه کردن
مشغول شوند و بواسطه اشعار خود سازند اول باید که ناولیات صحیفه که اکابر شیعه
مصد آن شده اند و نوشته آن جابجا درین کتاب زینب رخم یافته پیش نظر دارند
و اینهم نصب العین باشد که مشاوت قاصی نوزاد کند نوشته بی و مصنفات مطابق
مجلسی و مولفات جالسی از مکتوب و مطبوع طریق جدل و الزام را علامه شیعه
مقتوح ساخته اند و بدینا درین فن مشق سخن نمودن بسیار آسانی که اهل هست از
ایزوار نشان دست بر سر می شدند و حال آنکه معامله بیکس مستور کشید لیس بیست
از وی در هر مقام قلب مطاعن شیعه بهمان وجوه بگفته انش از ان تا لیس یافت
و تحقیقا و از اما سنی الحق یلیو و لایلی عیان گردید و این قدر نیز بخمال اهل انصاف
درنگر باند حال آن زمان مثل زمان سابق نیست که علامه اهل سنت را کتب
شیعه بهم نرسید و علامه اما سنی این را مفتخر شمرد و از معارضات بالطلب جان
سلامت برده تا از اتمام محبت بر امر خویش مخالف اصول می سرانیدند و نوشتند
که زوزی علامه اهل حق بسبب اعانت لم یزلی به لاکل الزامی هم راه سخن را
بر اما سید و و خوارسند که دو بالجهال اینهمه امور و عدم عبور بر سر برین دفتر
تحصیل معانی مرتبه و وقع دخل مقدر که در مطاوی غبارت جابجا مرعی شده
اگر تسلیم شیعه را با انصاف جناب مولف حوصه گفتگو دست بهم و بدقیق

گردد که در حدیث الحوض و مانند آن سخن شیعیه بر گرسی خواهد داشت و مجال گفتگو بر
 اهل حق باقی نخواهد ماند و جوالبش از منع و معارضه و نقض اجمالی و تفصیلی بی غیا
 ست فداستغافقه و لا ملام عند العلماء الاعلام است و الحیرت که درین نزدیکی
 آن مکاتیب را که اشارت نموده است آن درین عبارت کردم و بناید سبحانی و تقویت
 ایزدانی بر اعتراض مذکور و لالت قطعی دارد و بطالع بعضی از طالبین و شاقین
 گذراندم غفیب بخدمت مخاطب قدر از انی مخلصین پیشکش می نمایم و با و اس
 امانت نموده فقیر را فارغ می کنند و امریکه زیاده تر عقلا عالم را در کجا
 حیرت می افکنند و بلجه و حشت فرو می برد و آنکه در عبارات سابقه که جناب قدوه
 مبره در متن ایضاح افاده نمودند و قدر گرفته مجملات و افادات لاحقه که درین اوراق
 طراز آن بستند تناقص مرجح موجود است پس از سر و ذکر الایق اعتبار بنیداریم
 و که اسم یک را قابل اسقاط انکاریم کلام سابق که آنجا اشاره بدان کرده ام و لالت
 بر آن دارد که تطبیق هرگز حاصل نتواند شد و اطلاق و شمول لفظ اهل بیت مطلقاً
 باز واج ممکن نیست و خود اما ویت معتبره و دلیل بر آن است که از واج اهل بیت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیستند الی غیر ذلک کلامیکه درین ورقه نوشته
 مدونش آنکه تطبیق را پیش نظر باید داشت و تلقی بالقبول باید کرد و توضیح برین
 نموده اند که اخراج از واج از آیت تطهیر باعتبار معنی شوم است و لفظ اهل بیت
 چگونه و آیه داخل نباشند که احق اند و چنانچه از واج باعتبار معنی داخل
 باعتبار معنی دیگر خارج اند همچنین اولاد و جد قرب و اولاد و الایها و بلجناطیکم
 ازین معانی داخل آیت مذکور اند و باعتبار معنی دیگر خارج و در اطلاق لفظ
 اهل بیت معنی اول بر از واج مطرات که بمنزله صاحب خانه باشد تنجی نیست
 البته محصل کلامه بار خدا یا مگر کلام اول که وقت حکومت کوفه قطعی نمودند

محمول بر اظهار دین کلام که در آوان افلاس سرزد محمول بر بقیه و استار و لیکن
 اجزای رساله امامت که در وقت مینوایی نوشتند و فقیر را بواسطه ملا نور الدین
 بر سبیل حسن اتفاق بهم رسید نیز ولایت بران میکنند که در آیت کریمه از و اج مطهرات
 هیچ معنی داخل نبوده اند لکن جمله کلام این و الا مقام مثل افادات خواجه خواجه
 در خاتمه تجرید و در سربا و خزان جلوه تازه میدهد پس بیان احده از بن شوق
 از خدام و الا مترصد و مرجو و بعد از علی این مرحله مفصل میگویم که این تحقیق نین
 و تقریر شتی که بزعم خود در این مقام بعد نظر دقیق ابرار و کرد و نذر بنهار بر برای اصلاح
 مفاسد و دفع اعتراض کتاب منتهی بچند وجه بر جای خود نیست یکی آنکه بیان
 فرمایند که این تحقیق را کدام یک از علمای اهل تشیع و کتابی آورده و استناد آن
 بجناب احدی از معصومین کرده و بنده بکمال و کبر بای الهی قسم میخورم که در هیچ
 کتابی از کتب بنظر نرسیده که کسی این تحقیق را بحضرات امیه رسانیده مانده تشیع خلوات
 شیطانی گفته باشد که بر از و اج مطهرات اطلاق لفظ اهل بیت آمده و هرگز مقام اکرام
 نیست و اگر انکار است از معنی دوم و سوم است و باعتبار معنی اول آیت کریمه
 بر آنها شامل است بلکه در کتب الکلامیه که این مباحث دران بر سبیل تحقیق مذکور
 گشته از کتب قدما مثل کتاب انصاف ابو جعفر و شافعی سید مرتضی علم الهدی
 شامینی تا کتب فاضل جالسی و مانند شان همین دیده و شنیده میشود که کسی در هیچ
 قطعه نوشته اطلاق لفظ اهل بیت بر از و اج نکرده و هرگز آیت کریمه باز و اج مطهرات
 شامل نیست زیرا که حضرت باری عزوجل در خاتمه آن بطهر کم تطهیر فرمود این بدو
 مرتبه عصمت درست نمی شود و از و اج طهارات چون معصوم نبوده اند عمومیت
 بر ایشان از جمله محالات است بهر معنی که باشد چون جناب مخاطب کتب خود را
 ندیده اند بارے یکد و سطر از بنده هیچدان کمال اختصار بشنوند **قال**

فی اشافی واذا ثبت اقتضای الآیۃ لعصمت من متناولہ و عین بہا وجب ان تكون مختصہ
 بمن زینبنا الی عصمتہ دون من اجمع جمیع السلیین علی فقد عصمتہ لانہا اذا انتفت عن قطع
 علی نفی عصمتہ لا یقتضیہ معنا من عصمتہ لم یخل من ان يكون متناولہ لمن اختلف فی عصمتہ
 او غیر متناولہ فان لم یتناولہ بطلت فایدہا التي تقتضیہا فوجب ان يكون متناولہ ^{الطریقۃ} ^{زواج}
 تبطل قول من حملہا علی الازواج لاجل کونها واروہ عقیب ذکرہن وخطابہن لان
 اذا لم یذہب احد الی عصمتہن وجب ان ینخرجن عن الخطاب المقصی بعصمتہن متناولہ
 لے ان قال واذا کان الازواج وغیرہن خارجین من جملتہ من جملہ بالکسار وجب
 ان يكون الآیۃ غیر متناولہ وجواب النبی صلی اللہ علیہ وسلم لام سئلہ یدل ایضا علی
 ذلک وقد روي ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد نزول ہذہ الآیۃ کان بمر علی باب
 فاطمہ عیہا السلام عند صلوۃ الفجر ویقول الصلوۃ بر حکم اللہ انما یرید اللہ لیزہب
 علیکم الرحمۃ اہل بیت و یطہرکم تطہیرا یتیمختصرا حملہ عبارت کہ از شانی منقول
 شد وال برائت کہ شمول ازواج مطہرات و رین آیت از جملہ محاللات و از
 حکایت سید مرتضی کہ حضرت م مسجد بر در حضرت زہرا میرفت و آیت تطہیر را
 نماز تذکرہ سفر میو و معنی تعلیل او امر و نواہی از ما قبل و ما بعد آیت موصوف عیان
 چنانچہ علمائے ما در تفاسیر بیان کرده اند و نگیر این مسکن از قبیل صوت حمید و سبح
 و ان کہ سبب محی و ذباب حضرت رسالت مآب بر در جناب سیدہ سلامہ اہل بیت اطین
 و مدائے معلوم و انہم تادم و در زائر اصول اہل فضول چه بود پیش اینکہ بر این حضرت
 مکشوف فرمودند کہ مقبولین شیعہ کہ ہم نیز یقال لہم الرافضۃ حدیث غدیر را کہ
 رو بر رویہ صد و بہت ہزار کس متواتر شود و انفا خواہند نمود و بچنان این
 شہادت خواہند پرداخت بلکہ انکار خواہند ساخت بچہت و عالے صاحب حق
 کو رظا مرہم خواہند شد و عجیب کہ با اینہم اہتمام نشدہ یکمن ان نکون و اخذہ و یکمن

خارجت هنوز می سرانید. باما امر و زوار و نصب بر من نیند تا خیر و یا اولی الامر
و عبارت شود شری و مجتهد فانی که دلالت بران دارد که اصحاب از علما اطلاق برین
لفظ بر ازاوج مطهرات نگرد و زینهار در عرف قدیم و جدید بر ایشان شامل نشد
بعد ازین خواهد آمد اثبات الله تعالی و هر چند جناب مستطاب خود در صحبت ایشان
بودند که من این تأیید و تحقیق را از کتب اهل سنت یافته ام چنانچه بنوده که سوال کرده
شود مگر احتمال تقیه و مراعات زمانه عسیر و سایر که سابق منقول است باین قسم سوار
مستخرج کرده پس الحال قصه دراز را کوتاه فرمایند و نشان دهند که اگر چه بکار
رسوخ و دارند چون خضوع ایشان در پی آنست که با اصول ایشان الزام دهد
تطبیقات و تحقیقات علمای سنت چگونه بر اے حدیث تکمیل و کلام شایع نزد
مفسرین اند شد و بنیقام سند علمای خویش بایشان آورده و بنیجایی ایشانند و چنانچه
مرکز است که این امر از مقدرات جناب خارج باشد و ما بهر حال بهر چه بسند که بنیجایی
تطبیق و تحقیق در کتابها و رج کرده بر وایات حضرات ائمه با قیاس ثابت کرده باشند
بعضی از امامیه که درین سوره که سپر انداخته بلکه بعد از عجز و زبونی بر اے علمای مذاهب
نقصان عقل و صفات و خرافات را التزام کرده گفته که البته بعضی اهل کسا و اخراج
از ازاوج مطهرات از آیت تطهیر نظر خطابات سابقه و لاحقه که تبدیل یا مقتضی است
برید و یدیب و بطراز حدیث منی لایق اعتبار نیست ازین جهت منی خواهد بود و فانی
من الذنب کمن لا ذنب له و از بنیقام اینهم واضح شد که تعصب و دشمنی درین طایفه
و بنال رفته نمیکند از آنکه خطابات سابقه و لاحقه بلکه دلالت برید و یدیب بر معنی
را پیش نظر داشته بجاقت قدما و متاخر خویش قائل گشته اند از مباحث نیز از سخن
و باره محضین جناب فاطمی باز آیند و از مروج ندهند و علی بن الاشیاء و بجاقت
اکابر خود قائل شوند چنانچه بر اے قزوینی نام ایشان بسبب یاسنت تعصب و رفته

همراه آسامی نابین می نویسم انشان الله تعالی و ووم انکه اگر از کتب منبره خود
 بالفرض با ثبات رسانند که آیت کریمه هر کس از زواج و بنی یا شتم شامل است باز هم
 عمومی و اشکالی از حضرات امامیه خصوصاً رئیس طایفه انفکاک نمی باید چه قطع نظر از
 لزوم تناقض میان انچه حکم و تفسیر بانی و وریده و منی او بر علمای سنت بسبب همین
 حکم چنانچه از متن ایضاح که عنقریب می آید واضح خواهد گشت و قطع نظر از تناقض در
 افادات امامیه عظام شیعیه که ما عرضت پرسیده خواهد شد که این تعصیم و تطبیق ایاز قیام
 و اجتهاد و ایست فلا یعبا رب که انص علی ذلک غیر واحد منهم و قال الله من باب الکفایت
 و التلبیس فانه اول من فاس اهلین و اگر فی درین باب دارند باید که بمعرض اظهار
 آرند و لیکن شریطیکه حدیثی دیگر در طریق ایشان معارض نباشد و الا هر کس که فی الحقیقه
 کتب قدیم و جدید قوم را دیده باشد خواهد گفت تعارضات اقطافاً بسجد یکم نفعا گاملا
 یوملناظر اغرضیکه امامیه را بمقتضای تصریحاتی که اشاره بدان کردم بدون ذکر نص
 ای که چاره نیست و خود غوث الاعظم و مرشد انجم ایشان بنور شیخ ابو جعفر طوسی در بیان
 تهذیب خویش اعتراف دارند و احباب شان که شیخ صاحب بوجوب حقوق انبیا
 خود قائل اند بمقتضای مذہب نیز ب اقرار کردند که هیچ حدیثی نیامده باشد مگر که متعال
 آن مرویست حتی که از توحید صدوق می توان یافت که بروایت لغات خود مسئله
 توحید باری که اصل الاصول اسلامست مختلف افتاده و انهم بدین فنون جلوه ظهور
 داده که خالق افلاک جسمی دارد و بالایش مصمت و پر و پائین اجوف و کواکب الهی غیر
 ذلک من الکفریات سمو ووم انکه بتا در اذبان سوء رجال در حصول لفظ اهل بیت
 بلا دلیل و برهان است این حقیقت را تا که بدلیل مدلل نفرمایند قابل سماعت نخواهد بود
 و آنچه در تائید نقل کردند از عجائب خیالات است چه اگر مراد است که لفظ اهل بدون
 اصافت سوء بیت سوید مدعاست پس قطع نظر از انکه افاده ملازمین بخرافات

نسخه
در
مکتب
موزه
تاریخ
و
ادبیات
ایران

مجانین می پیوند و وارد میشود که مدت اعراس تلاوت آیات قرآنی مشغول باشند
بمعانی نبیند زیرا که در جایای بسیار همین لفظ در حق زوجه مطهره حضرت کلیم الله تبارک
گشته مگر یاد ندارند اذ قال موسی لاهله انی انت ناسا تلکم منها بنی و آتیکم منها بنی
لعلکم تصطلون و نیز فقال لاهله اکتوا انی انت ناسا تلکم منها بنی و آتیکم منها بنی
علی التارده و نیز فلما قضی موسی الاجل و سار باله انس من جانب الطور نارا قال
لاهلک اکتوا الایه و همراه بودند زن و جدا بختاب در حق حضرت شعیب که در بر و عجز و شرف
بدر و زه مبتلا شدند و محتاج التمس گردیدند و راه کم کردند یقین است و ظاهر اگر مردی
همراه می بودند خود باین گفت قصد میکردند بلکه خود ورین وقت ناک همراه می بودند
و آنها را میفرستادند مع ذلک تقدیر تبار و زبان و ثبوت حقیقت حاجت باستخا
و رقصه حضرت لوط بنی افتاد که جایجا فرموده اند فاجتنبناه و اهل الامراته کانت من الغاب
و ایضا فاسر بالک یقطع من الدلیل و لا یلتفت منکم احد الا امریک و ایضا فاجتنبناه و اهل الامراته
فی الغاب بن الی غیر ذلک فیما نزل فی الکتاب البین و از محاورات عرب نیز آنچه
ظاهر میشود مکتس تبار و مذکور است چه لفظ اهل و تاهل یعنی تزوج و اهل مقابل غریب
در احادیث فریقین مشهور و معروف است و اگر تأیید نماید بعد اضافت است پس
نیز ملاست باین باز میگردد که هر چند قرآن مجید را بکثرت شام تلاوت می نمایند
ولیکن ما ندارند که ایزد تقدس اسماء از خواهر طاهر حضرت موسی علی بنیاد و اهل
و السلام حکایت فرموده هبل او لکم علی اهل بیت کفرونه لکم و جهنم که
ناصحون و در او از لفظ اهل بیت بالاتفاق ما در کرم حضرت کلیم الله بود و اندک
و بگزار مردان که بشیر و می از ایشان منتفع است و برای و قریب نگار به معاندین
بر عبادت تفسیر اهل بیت اکتفا نمودم شیخ کلینی در تفسیر این آیت گفته فقار انعم
فجارت باه فلما اخذته فی حجرها و القته ثوبا الثقه و شرب الثمر و کلام در تفسیر این آیت

تألف باین عنوان جاریست که برگاه موش حقیقی را بلفظ مذکر تعبیر کنند صغیر
 تذکیر ایا و نمایند پس در بنیاد کلام که دعوی نباء در حقیقت بودش نمودند ذکر و دلیل
 می باید ازین و آن کار سعی نمی کشاید بلکه بعد از آنکه مذکور می توان یافت که
 آدمی بسبب مدنی الطبع بودن محتاج تباه و تشاک است و حاجت به پیش آورد
 خواه اناث باشند خواه ذکور مگر اناث بجهت سکونت و ابهی در تنه و پرده واری
 زیاده محتاج است اندر چند حجاب از مردان معمول آنها باشد این کمالا کفنی بالجمله بر
 تباه و از بان و دلیل ذکر نمایند بدون آن مسوع نیست بلکه توان گفت که چون به
 قرینه نباشد و گویند که اهل بیت فلالی جهان کردند و در زنان اند و مختصرب تر و نهانی
 عقلا بوضوح می انجامد که در اخراج حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از مصافق آیت
 تطهیر و مراد حضرت علیم و تقریر بر نزد حدیث کلینی احوال که بر حجاب امام جعفر علیه السلام
 نسبت نهادن قطعی است احتمالی دیگر را بر نمی تابد از آنجا که مخاطب رفیع المناصب از
 اصول اسیه معصومین هر دو چشم خود پوشیده اند و مصدر این تقریرات گردیده
 ندانند که حقیقه الامر چیست چهارم آنکه برگاه و رین اوران اعتراف نمودیم
 که حدیث زید بن ارقم مروی بقوم کسب محمول بر معنی دوم است و خروج از واج سطر
 از معنی آیت کریمه باعتبار اول نیست پس لا محاله حکم کردند که حدیث مذکور جزای شیعه
 که از راجع را برگزید و نقل نمیدانند چنانچه در تعلیلش در کتب کلامیه البشیرین موجود
 نموده اند از کتاب ثنائی علم الهدی به ثنائی دانستی و مختصرب عبارات و بلیغ از
 کتب معتبره البشیرین خواهی داشت که حدیث زید ایهات المؤمنین را از آیت
 تطهیر خارج میگردد و اندر هر معنی که باشد بکار می آید چه معنی ثنائی مساعی ندارد و در اول
 لا خروج اناث از دخول و نه لایق نمک و احتیاج حضرت مخاطب صراحت با اشاره
 در مقابل مسجد النکین محمد امجد می باشد با آنکه در متن القصار شکر است از

المطهرات را عی الاطلاق نظر باین اما حدیث از محالات دانسته گفته اند که بر تقدیر این
 کلام رب العالمین سوخافات مجانبین ملحق میشود و الشاء الله تعالی تفصیل خرافات
 انکار با نفع که تعلیق با ین مقام دارد و بعد ازین در مقامی خواب برآمد که رئیس المومنین
 معوله زید بن ارحم رضی الله عنه را عاده خوانند خبر بود **چشم** آنکه محصل سفر
 سیوم معلوم نمی شود که حدیث بلکه سنی مذکور جمع بین المتضادین است که سببی غفیر
 و قبل ازین گذشت که تقریر اهل حق در تطبیق روایات همان است که عبارت است
 مرافض الروافض و مانند او بیان کردم یقین بدانکه جناب مستطاب که بر تفسیر خود
 شفقی تمام دارند تقریر بکار برده خواسته اند که آبی بر روی کار آرد و از گیر دار
 اباحت این ناک رسخت یا بند و راه فرار بپسند و لم یاس و منجلا از اعتراض نه
 جو بند قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملا قیام **ششم** آنکه زوید کلام
 سامی یعنی اهل سنت که از واج مستغفروا مخاطب بآیت تطهیر یا منظر یک میکردند
 یعنی اول یا بوسس معنی ثالث است مخالف تطبیق مذکور می نماید زیرا که تطبیق
 مسطور ولالت بران دارد که آیت کریمه بریده را مقتضای عموم لفظ بخصوص
 سبب شامل است و از واج مطهرات بنا بر سکونت بیت و اختصاص طهارت
 و مخالفت و استمرار تدبیر منزل بعزت قدیم و جدید در اهل بیت نبوی داخل اند
 نه بحیث سنی و مگر جناب تبحر بناه تکلم در سنگاه جوان بدعا و بلا اقامت اوله مع
 گشته اند و مباحث کلامیه را مثل مقدمات خطابه و دانسته هوا و موسس را از کتب
 اهل حق نامت نگرفته اند و اسمیر کنند با و نفس گشته این و سوسه تازه از محدثات
 و زین حضرت اسوة المتبعین است یا از مختصرات کسانیکه درین ایام کسول مساک
 را بر کرده اند و حضرت سرآمد محققین و راطب و ارباب آن تمیز نه نموده و اختلاف
 حال مقولات علانی است معلوم شد که ازین باب است و خاشاک است

کالا یجفی مدقشتم آنکه خارج شمردن طائفه اثنا عشریه از واج معجزات خیریه
 علیه الصلوة والسلام را از آیت تطهیر باعتبار معنی ثالث و او خالی ایشان
 آیت تطهیر باعتبار معنی اول چون در کتب امامیه نیست پس لامحاله اقرار باید
 نمود که هر چند درین مباحث ایجاد ذهن و اختراع عقل را مساعی نمی باشد لیکن
 بنابر تفصیر از اشکال گفتیم آنچه گفتیم و کردیم آنچه کردیم و مغان غریق البحر ثبت بکلی
 خیش و فزاد آن حیرت است که هرگاه علماء فن بذکر معنی ثالث تعرض
 نمی فرمایند آن احادیث کجاست که اتفاق فریقین بر آن باشد و درین باب باید
 ورود و پوشد و بدرجه استفاضه و نواتر رسد شاید که احادیث عباد را گیرند
 که بر موعوم شان مخرج حضرات امهات و مدخل بفضله رسید ثالث اند لیکن
 ستعرف ان ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها و خلعت فی الاسلام ان یتبها الحجاب
 رئیس العلماء انما یتبها النفری القسری و موعنده رابع الشهداء و فاقول لا تعلقوا
 فی از واج نبیاسید المرسلین و لاترتدوا علی ادبارکم فتقلبوا خاصین او تکتون اوترة
 خاصین و الله یعلمکم ان تعودوا الشکایدا ان کتمت موتین علاوة حق عباد
 من بود که اثنا عشریه که از حکم این آیت خارج می شمرند معنی ثانی و ثالث خدا
 ایامی که چون معنی دوم را مساعی نبوده ذکر نکردند و لیکن مقتضای بیان آن است
 که معنی ثالث انحصار باشد و حال آنکه خصوص معنی ثانی راجع شد مگر لعبود و خصوص
 من وجه قائل شوند و اشتراک را در باره حضرت ساره تجویز فرمایند که هم علامه
 زوجیت و استخذه بهم نسب و افتراق را در از واج طاهرات که در رجب
 اولی بودند ثانی و نبات مکرات فروع شجره اند نه عاود ساکن بیت رسول بانی
 و نذاغایه تحقیق المرام ورنه بر سبکه از علماء اعلام این مقام را بدیه حکم نمود که
 خلافات مجانبین می نماید و تجریر حیرت چیز دیگر نمی افزاید مدقشتم آنکه

از کتب شیعہ چنان می یابیم کہ اطلاق لفظ اہل بیت در بارہ حضرت سارہ زوہر
 مطہرہ حضرت ابراہیم خلیل صلوات اللہ علیہ باعتبار قرابت و نسب است و نہ
 غیرہ فاصل کا ثبانی در تفسیر خلاصہ الفہم از محمد البیان طبری نقل میکنند و میگویند
 کہ اینکہ سارہ را از اہل بیت ابراہیم مگر دانند و دلالت نمیکند کہ زوجہ مرد
 از اہل بیت او باشد چه سارہ دختر عم ابراہیم بود بجهت این اورا از
 اہل بیت شمر و تحتی بلغظہ و ازین عبارت صریح واضح شد کہ زوجیت صغیر
 نیست کہ باعث اطلاق لفظ اہل بیت تواند شد پس حکم سامی کہ رب عزوجل
 کہ خطاب ملائکہ را بحضرت سارہ حکایت فرمودہ یعنی اوست و معنی ثالث
 ہم محتمل از عجائب توہمات است اینست حال صاحب لطائفہ المقال کہ بسبب
 ندیدن کتب و ایجاد و احداث بہیچ پہلو درست نمی نشینند و بہیچ توجہ و جہی نمی
 گزینند حیرانم کہ ہر گاہ در تقصیر چند سطر از کتاب مثنوی الکلام اینہمہ حیرانی و توش
 و سرگردانی رود و در مقابلہ تمام کتاب چہ اتفاق خواهد افتاد فاعتبر و یا اولی
 و ازینجا است کہ این بیچارہ اعتراف دارد در مکاتیبیکہ عنقریب جلوہ ظہور میگردد
 کہ چیز اسمیہ کے برد آن قادر نیست و این رجائاتند توقع و امید واری موزون
 سبزواریست کہ جناب امیر بینہ اورا بالتمام بریدند کار قمنانی حاشیہ ذلک لکھام
 فلا تفضل و از عجائب و غرائب آنکہ کلمائے امامیہ انچہ بر سر عداوت
 امہات المؤمنین و در بارہ حضرت سارہ زوجہ مطہرہ حضرت ابراہیم گفتند
 ہم مبنی بر غفلت و ذہول است زیرا کہ اہتمام جناب سرور انام و اولادشان
 را با وصف اینہمہ قرین و قرابت و ورود العباس بنی و انامیہ اسے غیر ذلک

انصاف دشمنی و اهل بیت نمی شمارند و در مصداق آیت کریمه تطهیر نمی آید
 کما عرفت پس این افاده جدید هم متناقض می نماید و قلب ایشان نکذیب
 سان میفرماید فقیر را هرگز نباید گفت که گاهی در کلمات شعبه ربط دیده باشیم
 چون حافظه ندارند و هر باب شتر گریه می آید **قوله** و اذا رنموه **الهم اقول**
 این افاده جدید هم بدستور قدیم مغلطه مرکب است که جناب رئیس المتوقدین ایشان
 آمده بر چند مجلدات کلینی و شریح و حواشی آن و دیگر اسفار و در سرکار فیض ایشان
 موجود است مگر چون مخالفات حضرات ائمه هدی و سرگذشته اند و محدثات خود را
 داخل میدهند بسوی کتب مذکوره رجوع نمیفرمایند و حکم می نمایند که درین حدیث
 جز اهل بیت بعضی لایستب اراده نتوان کرد و درین مقام احادیث بسیار از ارباب طهارت
 و کتب قوم منقول و اثور است که مخالف حکم مذکور و مخرج جناب فاطمه است
 از انجمله حدیثی است که در مجمع البحرین هم منقول است مثل الصادق علیه السلام
 فقال وزینه محمد صلی الله علیه و آله وسلم فقیل له من الامل فقال الایمه و فی معانی الایما
 مثل من آل محمد صلی الله علیه و سلم فقال وزینه فقیل من الایمه قال الایمه قبل یسنا
 عنه قال اصحاب العباسیة بلفظ محققا و از شیخای اینهم معلوم شد که در حدیث
 نقلین تأیید لفظ اهل بیت بعد عزت بر اے اخراج حضرت فاطمه است اگر حقیقت
 داخل باشند و این احادیث را پایانی نیست ولیکن از انجا که کلینی اعوال الامم
 قوم درینست گرویده شعبه و از مشایخ صدوق فرد کمال است و بحث هم در میان
 اوست فقط بر حدیثش اکتفا می دریم و سوادش بر سید ارم و عده من
 اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضال عن الفضل بن صالح عن محمد بن
 علی الحلبي عن ابی عبد الله ع فی قوله عز وجل رب اغفر لی ولوالد می و لمن
 دخل بیق موسی بنی الولا یه من و علی بن موسی بنی الانبیاء و قوله انما یرید الیهم لیدیب

در حدیث
 ارم

عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیر یعنی الایمه علیهم السلام وولاتیهم من دخل
 فیها دخل فی النبوی صلی الله علیه و آله وسلم استیغنی یعنی حضرت مخبر صادق علیه السلام
 که در صحیفه آسمانی که بر اے جناب شان نازل شده بود و ما موربان بودند که جزند
 عز وجل از کسی خوف نکنند و غیر از حق بر زبان نیارند کافی الکلینی و غیره من کتب
 الاحادیث ارشاد فرمودند که مراد از بیت در قول او تعالی که حضرت نوح علیهم السلام
 فرمود امامت است هر که موصوف باین وصف باشد و متصف باهاست بود و او را
 است و مراد ماری عز وجل از بیت در آیت کریمه انما یرید الله لیبذیب عنکم الرجس
 اهل البيت ويطهرکم تطهیر نیز ولایت و امامت است و مراد از مخاطبین کسانی
 هستند که این وصف در ذوات قاطبه شان موجود باشد و هدایت خلق و
 انتظام امور مسلمین و جبهه کفار و مفسدین الی غیر ذلک از آنها سرانجام یابد
 و از اینجا معلوم شد که مراد از بیت ریاست عامه دین و دنیا است که امامت باشد
 نه نسب چنانچه نجبال خدام و الاما قماش بر خلاف نصوص ائمه را نسخ گشته و چهره
 که این احادیث در کتب قوم موجود باشد و جابذه علامه شیعه نظایر اهل بیت
 و ثقل بودن را مختص بذوات و وارثه ابام گردانند کما ستعرفه مفصلا ان شاء الله
 و رئیس ایشان حکم به هدایت این امر فرمایند و گویند که درین حدیث جز اهل بیت
 بمعنی النسب عمودا را ده نتوان کرد و حالانکه اعمام و بنی اعمام حضرت خاتم الانبیاء
 نسب شریک اند و نزد امامیه بیشتر مر از ایشان بلکه همه کس جز ذوات و اجداد
 از دایره امامت پس اراده معنی دوم بلکه خردوران و مؤمنان و دشمنان و مجرمان
 زید بن ابراهیم مروی بصحیح مسلم که دایره مقصود را بر تمامی بنی هاشم بلکه بنی عبدالمطلب
 وسیع میکند از غایت امور است با رخدا یا اگر تخصیص ائمه هدی کار بندند
 ولیکن این تقدیر با آنچه در همین صفحه فرمودند که اهل سنت که از دواج مصداق بر مخاطب

بایست تطهیر یا شربک میگیزند معنی اول یا بوس معنی ثالث که معنی ثانی و باره
از واج مطهرات مسامی ندارد و شسته بطریق اولی مخالفت خواهد بود و چنان قول امکان
معنی ثالث و امتناع ثانی در حق از واج مطهرات رسول ربانی حاکم است و مختص
مذکور باسحاله معنی سوم حکمی نماید پس باجماع نقیضین فرمان رواست میگویند
و هنوز معلوم نمی شود که در کتب اهل حق کجا دیده اند که ایشان در حق امهات
الوهمین بوس معنی ثالث کرده اند و شرکت نسب را بمعنی مذکور بدعی گفته و
افراد انسانی در نسب واحد ملک اند **فان الناس کلهم الفارقه ابوهم** و
و اعم حوا **معرض** که تحریر بامی بوشش از سر می زباید و حیرت بر حیرت
می افزاید معلوم نیست که بعد از بن کوشش بلیغ که در تطبیق نمودند نزد جناب
حضرت فاطمی بکدام معنی در اهل بیت بودند معنی ثالث عیارت از جمیع صفین
و مجموع و صفین است و بدیهی است که تحقیق مجموع بدون وجود اجزا صورت نمی پذیرد
و سرگاه اول یا ثانی متقی شود معنی سوم چگونه تحقیق باید فکیف که هر دو متقی باشند
اما الاول پس از آنکه بیت فاطمی بیت علوی بود رضی الله عنهما نه بیت نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم و در عت و لغت بیت زوجه بیت شخص می باشد که
بیت بر جمیل ماده در آن واقع است نه بیت بنت که اقامت در آن برکت و
اتفاق و اقامت بنات نیز ندیده شد و ذاذ صدق این معنی حقیقه جز برای زواج
بر دیگر نیست که مایوح من کلامه ایضا و در بنیقام برین قدر نظر نتوان کرد
چه مجتهدین آنچه در طعن الرماح تحقیق کرده اند بر بنیضی دلیل روشن است
که یوت از واج بیوت نبوی بود **صلی الله علیه و سلم** نه بیت جناب مسیده

و آن عبارت این است که بالجملة بیوت ازواج بلا شبه داخل در بیوت نبی است
 بلکه بیوت نبی منحصر در آن خانه است و بیوت حضرت فاطمه در آن داخل نیست بلکه
 ملک خاص آنحضرت بوده خواه خود نبای آن کرده باشند خواه جناب رسالت
 از ابا آنحضرت داده باشند البته بلفظه و اگر تعمیر امثلا داخل و هند باید که است
 بن زید را نیز در اهل بیت و اعلی سازند زیرا که بیت او با منتهی بیت حضرت خیر الانام
 صلی الله علیه و آله و سلم بود اما **الثانی** پس از آنکه با عترت مخاطب
 لائمانی تبار که عبارت از حقیقت است و بحث در آن می رود مانع از دخول
 انجناب است پس بدست مخاطب غیر از تقلید عبد الله بن سبا چیزی نمی ماند
 اما اینکه گفته ام که مراد از معنی ثانی جمع و صفین و مجموع صفین است و جهش آنکه
 بر تقدیر عدم آن معنی اول و ثانی بر یکدیگر دو وجه برگزیده متکلم انخاص معین را مخصوص کرده
 مثلا ازواج مطهرات را مراد گرفته معنی اول شده که از ادراج با عترت رئیس القوم
 بسبب خصوصیت ملازمت و مخالطت با بعله و اشترک اند بر منزل منزل صاحب خانه
 می باشند و چون متکلم چند کس معین ما از متسین و فروع شجره اراده کرده معنی ثانی
 تحقیق پذیرفت که متبادر الی الاذیان است و صدق آن حقیقه با قرائن معترض رجال
 است نه توان و چون برین قدر احاطه کردی راه ورود دیگر اعتراضات بر کلام مخالف
 مقام مفتوح شد گمراهی علی من له ذمین سلیم و طبع مستقیم **قوله** و بشه حکمه و بیان
 اه **اقول** چنانکه معنی ثانی را نقل فرموده اند کلام جناب لکلب عدم بیان دلیل
 و اکتفا بدعوی تادور اذیان بود رجال محمل دلبسته است از اشرح و بسط نامید
 اتباع صور خیالیه خویش است مگر تادور اوراق مقصود و شریف است که او بیای خویش
 را که بطور خطابت بلا رد و دیگر افادات جدید را قبول خواهند کرد و مطمئن گردانند
قوله و فرشیه جلیه **اقول** خدشه که درین عبارت است بر اهل استقامت پوشیده

غیت و چون بیايش بجاه التزاع تعلقی نذار و تعرض آن مناسب ندیدم قوله
و نیز از مطلق اه **اقول** ازین عبارت چنانچه قبل ازین اشارتی کردم صاف معلوم
میشود که دیگران از طلبه و فضلا سوائے میر و ولد احسین نیز بر حکایت مذکور شریک
این تقریرات که دلالت بر طبع عبارت از آن است بوده اند **قوله** پس فاصل معلوم
اه **اقول** حکم بوضع این حدیث در کتاب غتبی الکلام نه ازین جهت است که گفته اند
بلکه از این جهت است که خروج حضرت سید النصار از زمره طایفه اهل بیت سید الانبیاء
لازم می آید و الا لازم باطل فالکل روم مثله عبارت کتیرین را که خود نقلش برده استند
باز ملا لحظه فرماید فارجع البصر هل ترے من فطور ثم ارجع البصر کتیرین بطلب البصیر
خاسا و موحسیر و ان این است معاذ اللہ که احدی از ائمه پنجین کلام مخفی که بحث
اخراج اصل الاصول ایشان از اهل بیت باشد میگویند تواند شد الح و هر چند بعد نقل
حدیث کتیبی که آنرا گذشت حالت منتظره در خروج حضرت سید النصار باقی غیت
مگر بعد ازین مفصل خواهم گفت انشاء اللہ تعالی و العجب که تحریر نکرده را بکلمات مخفی و نه
آن تعبیر میفرمایند و ندانند که ما و ایاکم علی ہے اوفی ضلال مبین **قوله** آری
اقول این منقطه دیگر است که می فرمایند که حدیث نص در بطلان خلافت خلفاء
ثلاثه است و حالانکه باندک غور و امعان و استعاره انصاف از دیگران نوانند و
که نقیض حکم مذکور از آن حدیث که مراد از خطاب عنکم حضرات اوصیا و ائمه اند
رعی اللہ عنهم اجمعین بر می آید و بلا تکلف امامت خلفاء راشدین از آن ثابت
میگردد و بیايش آنکه مجله اوصف امامت موجب دوران حکم است عدما و وجودا یعنی
بر که در امامت داخل شد و اثبات امامت بذات او گردد و او در اهل بیت داخل
است و بر که ذوات امامت از وی سلب است او از بنحی که خارج و او از ائمه
بذا فنقول انصاف خلفاء راشدین بخلافت و داخل بودن ایشان جز

امامت مانند آفتاب رابعه النهار است اما ذاتیات امامت که با عترت ائمه مجتهدین می‌توانند
 امامیه مثل شیخ حلی و فاضل جابقی در حسام حفظ حوزه اسلام از شر کفار و دیگر انحراف
 و جهاد ایشان و سیاست مدن و انتظام بلاد و اقامت جمیع واعیاد است الی غیره
 من شعار الاسلام و نصوص ائمه نیز مرعیه این مرتبت معتبره شیعه بعد از بنی امیّه
 تعالی پس آنچه از دست ایشان سرانجام یافته از مجلس سرانجام نیافته و از بنی است که غالب
 اظهر غیر صلی الله علیه و آله و سلم را باین امور مسور گرداند و آنچه صحابه خود را باین اشیاء
 مبشر نمودند و فرمودند که ملک کسری و دیگر خلافت و سلطنتها به ملک بدست من افتاد
 و نور اسلام و ایمان برین ملکیا محیط گردید که بنیامی الرساله القدره و منشی الکلام محمدا و
 مفصلا تعلی عن کتب الشیعه و این اشیاء را در خصوص صیغه که بخلافت خلفائے ثلثه دارد
 مانند آفتاب نیمروز روشن است فلیف ایما و دیگر که هرگز بر اصول امامیه گاهی و هیچ زمان
 هیچ امری با وصف حصول فرصت از ذاتیات امامت ازین بزرگان نبطیه و نه کتاب
 کار ایشان غالباً بر اصول مدعین مزید و لاجرم خوشامد اهل دنیا و ستایش و مدح اهل
 ارتداد و منافقین و بدگویی و تیرامی مومنین کاملین مثل زراره اصدقی بصاوتین
 چه بود که معرفت مفصلا پس می‌توان گفت که حدیث کلینی که حکیم به بودن شخص اهمیت
 را موقوف بر امامت و اتصاف زعامت گردانیده نص در خلافت خلفائے ثلثه
 است چه جائے آنکه حدیث مذکور را در طلبان خلافت ایشان از نصوص نپدارند
 و الایضا خود ظاهر و روشن و بقیاس الیوت که در حقیقت حرف نیست مدلل و برین است
 که هرگاه سلمان با وصف مجروح بودنش گمانی رساله و آله المجلسی و ابوذر با وجود
 آنکه ضعیف الایمان بود لای غیر ذلک من الثالب التي تظهر من تصنیفات المجلسین
 مثل البحار و حوّه القلوب و غیر ما در اهل بیت داخل یا می‌شوند و دخول این صنادید
 قریش و اخص خواص حضرت رسالت با در زمره اهل بیت قطعاً و یقیناً او لای خواهد

که خود علمای امامیه با وصف دشمنی و عناد و منهم الفاضل الجالی فی مجلد الامامه من
 لجماد و تصریح باین مراتب و عده بودن ایشان در زمره اصحاب میکنند که بعضی از جماعت
 بنا بر پیشه اتفاق انکار آن هم می نمایند فلکف که حضرت صدیق خود را با رفیق خویش
 مثل فاروق و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رو برو انصار که منازعت داشته اند
 داخل فرماید و میگوید از منازعتین مذکور در سقیفه بنی ساعده مجمع اولین و آخرین
 بر روان دم و دود منداشته باشد و زینهار بچوهر الب نکشاید چنانچه از کتاب
 شافی بانی مباحثی تشیع یعنی علم الهدی اثباتی و دیگر کتب معتبره کلامیه و حدیث ایشان
 موید میشود و عموما فاضل جالی هم تصدیق آن می کند و کبیر رفسه درین باب بر عطا
 تخفی نمی ماند که مقصود ازین روایات قلب و لیل بر حضرت صدیق است حال آنکه بدلیل
 انتخاب بحدیث الایمه من قریش بود هرگاه و خول این بزرگان و در عترت ظاهر و ازین
 یقینات نزد شیعه باشند و در خول ایشان اهل بیت سرور عالم و عالمیان کسی را از
 عظمای شیعه مجال چون وجوه ائمه و الحمد لله که در اینجا براس خلافت این بزرگان دلیلی
 دیگر الزامی بهم رسیده گوئید هم بر ایند و در و هم شنیدید **ع**د و شود سبب خبر خدا
 خواهد بود خمیه و دوکان شیشه گرنگ است آمد هم بر آنکه چون خلفا بالاتفاق معصوم
 بوده اند و خول آنها در امامت و اتصاف ایشان بزرگای چه معنی داشته باشد و
 دلیل الزامی جهان مرتب شود و جواب **البش** آنکه اشراط امامت بوصف عصمت
 خود اول و بلکه نزاع است مع دلک و لیلی که بر حصول عصمت برای حضرت امیر و اولاد
 طاهر ایشان امامیه بیان میکنند اصرح و اول بر مقصود آنها همین است که گاه و گاه
 سبحی ان الله تعالی و حال دلالتش بر عصمت خود پیدا است حتی که خود قلمای
 امامیه و کلینی اعور و فرد کامل علی الاطلاق یعنی ابو جعفر دوم و مانند او درین معنی
 که از رجس در آیت تطهیر کفر و شرک است رساله ها پر و اخته و با بها منعقد شده است

درین کورہ چون وجود آن رسا کل صورت نمی بند و ناگزیر از تصانیف پنج پیشوخ
 اعنی ابن بابویہ صدوق کہ برتبیح فاصل المعی رئیس الاخبار بین در جواب ایضاح
 فرد کامل علی الاطلاق و کلینی کہ مقتداے شیعہ آفاق بہت چرب و درین اوراق نقل
 میکنم انشاء اللہ تعالیٰ و بضم استغاثہ ملازمان و الامقام از علمائے اہل حق کہ مراد
 از رجس ارتکاب و کبار و اصرار بر صغائر گرفته اند ثابت می نمایم کہ ہرگز آیت مذکور
 عصمت دلالت ندارد و تطہیم و فرباد مخاطب بتعلیل اکابر یعنی قوم کوفیان بی وظا
 صدور یافتہ کما عرفہ و در حقیقت استغاثہ ایشان از کلینی و صدوق و امثالین
 می باید نہ از علمائے سنت پس هیچ تقدیر آیت تطہیم بر سلمات قدماے مخاطب خبر
 بر عصمت دلالت ندارد و ملاک امر خود با عترت اکابر علمائے امامیہ کمال نفوذ
 و عدالت بہت چنانچہ بر اہل تبع محقق نیست و غالباً بعد از شورہ شور می این بی ثبوتی
 از کورنکی اختیار کردند معیناً بعد از ملاحظہ کتاب متنبی الکلام عیان خواہ شد کہ چون
 برائے جناب ایمہ کہ اختلاف و رامت انداختند و اینہم علی روس الاشہاد ارشاد
 نمودند کہ اختلاف باعث ضلال و گمراہی بہت کما فی علل الشرائع پس دعویٰ عصمت
 از عجائب تر ہا خواهد بود و فلیت کہ دلیل عقلی ہم معارضہ اہل حق باشد و بعد
 و غور این بحث بنزع لفظی میگردد یعنی بندہ ہم خواہم گفت کہ با وجود مطاعن امامیہ
 و حق خلفائے راشدین کہ مرابی بیش نیست زینہا اصل عصمت از دست نمیرود
 فال الامر الی اللفظ دون غیرہ من المعنی کما لا یخفی قولہ و اگر کتابے الی قول
 لامر امر ازین کہش و بمقتضای حکایت مشہور چرب باشد کہ در ولایت
 منول پیدا نمی شود و گویند منول بہند آمدے و بامروے اند ہند و ستائیان صدق
 و خوب ہم رسانید و نوشتہ حسن و جمال و لطافت و اعتدال مروجہ و با وجود کویہ
 بیوہایان میگردانانکہ ہندی مشتاق تر شد و نہ گفت رفیق انجا بدول اشرف

زبان طغی ندارد و غلی این را سه را پسندید از آن وقت هندی می پرسید که فلان
چیز را در فارسی چه می نامند روزی گفت چو ژر و در زبان شما چه میگویند او متحیر شد
و بالاخر جواب داد که چو ژر و ولایت مانع شود و مراد از حکایت پاستنالی هم قصه
همه نامه است سرخیش از تیرها مانند ترکش گردید و هنوز بزخمی بودن یقین نداشت
و سیفت که خدایا این واقع را دوروغ گردان و از آنجا که در رسائل دیگر نیز گو
چونگان می بازند و نام تیر و ترکش را بر زبان می آرند غالباً مراد از آن همان
تیر خرابد بود و علی اے تقدیر کیش این سعادت اندیش بر خدایا باشد یا نه
و لیکن کشکول را که درین زمانه بدریوزه بر ساخته اند کما اثرنا ساقا بالیقین
خالی شد معینا مقام مزید و حشمت است که شخصی پیش نورالدین حسین که حالتش از
مکاتیب که انشاره بدان کردم معلوم بر صغیر و کبر خواهد گشت که از مستفیدان من
بوده و تا مدتی بحکم مخاطب هم فقیص صحبت دریافت زانوسه ادب ته کند و در
باب استفاد از و نهامید و شامی استعدادان زمانه را بقدر یرتلد و شاگردی او مورد
و افتخار و مباحات و اندر و بر و سه بنده نام تیر و ترکش بر زبان دارند و نعم
ما افاد العارف الشیرازی **یا** و فاخود نبود در عالمه با لک کس در زبان
نگردید کس نیا موقت علم نرا از من بکه مرا عاقبت نشانه نگردید **قول** فاستمع لیا
اصدع بالحی اقول از آنکه یقینی بودن صناعت میزان و یاد کردن تشبیه جز
علی از فن طلب که پیشه یونانین است چنان معلوم میشود که آخر رفته رفته بمقتضا
الکلام بنحیر الی الکلام حضرت سر آمد علمای اعلام راه قرار پانید و آهنگ قانون
دارند و بنده بنحیال همین امر که مبادا مایل ذات که مقدمات کلامیه است از دست
رود و قانون منطق و طب نواخته شود جمیع این مقدمات را مسلم میدارم و الا
یعنی از ابجاث جدید که غالباً قرع صماغ آن تخریر کرده و منشآت آن قفلت

استقرار و تصفح افادات اهل تحقیق و رفنون عقلیه بوده که با بشهد به تصانیف
صدر الحکما و امثاله ایراد می نمودم ولیکن در ذکر آن مهین اندیشه دارم که از
ماه القزاع دل در زویده بطرف دیگر مشغول خواهند شد و دخل و معقول
خواهند کرد و درین مباحث طر شدن باد به سخن کهما اعتراف به المخاطب
فی الکتاب پس دشوار است بالیقین تحریر بطور بمقابله بطور همیشه خود گردانید
بر عوام عالی خواهند نمود که جواب رساله فلان کس نوشتم قوله و مجلس
مبین و مبرین الح **اقول** اینقدر خود معتقد بنده است که آنچه در بنیقام افاده
کردند حقیقه و ذینا و عبا نالاریب که در قضایای مملعه محصور است و سعی این
فاضل غیب بر همین اجمال مقصود چه بنض قطعی حضرت امام جعفر صادق که کلینی
اعور بر و ایش جبارت نموده و ان را چنینه و بین المدحبت و البته معلوم
شد که مراد از خطاب مستطاب عنکم در آیت تطهیر همان ذوات اند که وصف
عنوانی انها است و ولایت است لا غیر پس دعوی مذکور جز آنکه مهمل باشد
بخیال فقیر نمی آید و از اینجا است که خود شارح کلینی یعنی خلیل قزوینی که کتاب
از بلا و ایران ناد بار بند و ستان مطبوع و متداول است نظر همین حدیث
جناب سیدم را از اهل بیت حقیقه خارج گفته و باعتبار معتبر و فرض فارض مجاز
داخل و البته چنانچه نظر دقیق بان حکم می نماید و اگر هنوز باین امر باور نکنند
بکتاب مذکور رجوع نمایند که ملا خلیل قزوینی در شرح شافی که بر کلینی نوشته
در بنیقام خاص چه میفرماید عبارتش بعد از حدیث مذکور اینست و لایقانی
هذا ما مضی فی اول الرابع و استین من دخول فاطمه فی اهل البیت و ذلک
لانها من اهل و صایبه الاوصیاء فی حکمهم لکنه بلطفه یعنی **لأنهم**
نباذکر و که این حدیث که حکم باختصاص ائمه با بلیت بودن میکنند و از ان

میشود که غیر از اسمی که کسی از اهل بیت حضرت مصطفیٰ نبود و این مرتبه بر
 شان مخصوص و اهل بیت سینه بهمان کسی باشد که وصف امامت بر او
 محمول منافعی حدیثی است که در اول ثبوت و جابرم از حدیث آن باب
 واقع شده که حضرت فاطمه در اهل بیت داخل اند زیرا که دخول آختاب
 در زمره اهل بیت حکمی مجازیت باین اعتبار که حضرت فاطمه زهرا اصل و
 اکثر از اوصیاء و امام الایمه نجیب است که ولایت و امامت شان بر امامت
 امام الایمه حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه متفرع است و منافات وقتی
 لازم آید که دخول و خروج هر دو بیک جهت و یک اعتبار باشد مگر در
 خاتم صاحب جامع الکلمات بعد از آنکه ترجمه عبارت ملا خلیل در منتهی الکلام
 دیدند اینقدر هم تصور نکردند که بایکجه خلیل قزوینی بران حواله مدعی
 کرده ملاحظه آن پر ضرورت و آن باب و روایت همین است نه بینی که
 ابواب سابقه که از اینجا عبارتش بر داشتیم قول قزوینی این است
 فی الرابع والخمسين من الثامن والمانه و آن باب همین باب است
 که باب فیه نکات و نفع من التزل فی الولايات عبارت از است و آن حدیث
 که قزوینی متصلش بعبارت خود بیان کرده یعنی ان اهل بیت کل نبی اوصیاء
 و مدعای خود را بران محول ساخته همین حدیث است که حضرت صادق علیه السلام
 عنه ارشاد کردند و قبل ازین الفاظ و معانی آن دانستی و در غیره لا یفید
 پس لامحاله در اینجا قضیه کلیه محصوره یعنی کل اهل بیت کل نبی اوصیاء
 که شحاشی از آن کردند و پی بمقصود نبردند می باید نوشت زیرا که بعضی فطری
 معلوم شده که مراد از بیت و ولایت و امامت است و در مقام بیت معنی نبی
 و در زمان نبوت تا حکم بمهل بودنش نمایند و نجبال آرند که بر که از دو دو مان

عیان گشته که مراد از حدیث امامت و ولایت است و مخاطب بدین آیت تطهیر ائمه است مستند
 به هر دو تفسیر صحیح و محمول لا محاله باین عنوان می شود کل من دخل فی اهل بیت
 مطهر علیه و آله وسلم فهو امام و کل امام داخل فی اهل البیت و اینکه فرموده اند که
 لا یقول من له او بنی سکه معاذ الله تعریفش از کجایانجا میرسد چه دانستیکه بیان دخل
 بودن شخص باین بیت و امام بودنش تلازم است و انفعاک احدی من الاخر از جمله معنیهاست
 پس درین تفسیر مخصوص ایستدگی نباشد که جمیع اهل بیت هر بنی اوصیانی می باشند چنانکه
 دانستی و این معنی از حدیث امام صادق علیه السلام و کالنور علی قلیل الطور است پس اکنون اعاده این
 جمله نزد جمله اهل لغت و ایمان باین عنوان باید کرد که لا یقول بیطلانه می آید و ادنی
 سکه و ازین منقطع با که مقتضایه را و او را در هر چه معلوم شد که انچه شد و مدورین
 ادراک کرده اند چه شکس و با عترت شان معنی و مناسبت غلط که حضرت قدس سره و اهل کلمین
 را و او آنکه عبارت شایع قزوینی را که اهل بیت کل بنی اوصیاء است حدیث حضرت
 معصوم دانستند و حدیثیکه نص در باب تلازم و تساوی این هر دو وصف بود که هر که
 امام است از اهل بیت است و هر که از اهل بیت است صاحب زعامت گیری و امام است
 از نظر ساقط کرده اند و بعد از دیدن حدیث امام صادق علیه السلام که در عبارت شایع
 ایجا کرده اند از هم ریخته زیرا که چون حدیث نص در معنی بنده است پس اگر احتمال
 ایشان را در عبارتش مدخل باشد تفسیر حدیث نخواهد بود و خود جناب فیضیه بعد از
 غور و خوض در رساله حدیث المحصر گفته اند که بین التفسیر و التفسیر تطابق واجب است پس معلوم
 شد که مراد قزوینی همین است که هر شخص از اهل بیت هر بنی اوصی می باشد و در بودن
 شخص از اهل بیت و امامت تلازم است و دو قضیه موجب کلیه که محمول یکی موضوع دیگر
 باشد درین ماده فراهم می آیند چنانچه از شرح و برگردانین نقل میکنم و توهم این معنی
 آنکه عقل بجا ره خلیل قزوینی باصل مدعا نرسید و انچه فهمیده از متفردات اوست

باطل می نمایم ان شاء الله **قوله** باقی ماند **اقول** ما جراسه لطیف است که بنا به
خود و غلطه گرفتار شوند و بکتب خویش رجوع نیارند و تخیل مسکین بسبب جهل و قنوت
سهر عاصی حدیث نزد سحجان الله این جبارت و جرات بالالت همه جبارت کار
که نه کتابی در حدیث دیدند و نه نزد او سواد و جز نور الدین جبین زانو است او
برای تحصیل این فن که ایشان را بر ضرورت بود که در دور علم کلام سجدت غفلت
ورزیدند که از کلمات خودشان ثابت شد که ناگهان تحفه اشاعریه و دیگر غیر رتبه
فن چنانچه باید دیدند که ما ساوکه فی تنایج الکتاب الشافعی تعالی و با اینهمه
تخیل قزوینی را که در تحصیل فن حدیث سعی وافر نموده و رسانیده و در بلاد و دور
گردیده و عمر گر انخابه بر این خرج کرده که ما مر حوا به خاطر و خود را مصیبت قرار میدهند
انصاف باید کرد که هرگاه حدیث جعفری خود نصیر قطعی باشد و رنگه از بابت معنی
امامت مراد خداست و فقط دوازده امام از لفظ عنکم مراد اند پس بجز غیبت و غیبت
چگونه ذمین او متبادر گردد و چنان جناب سیده با حقیقه در ابل بیت داخل سازد
اما دعوی این معنی که تعالی هر دو حدیث نیست آنهم از عجائب افشا
ست اکنون براسه خدا عجاایب آن حدیث به بین که شارح باعتبار دخول اعتبار
سلب منافات از آن قصد کرده و عبارتش این است علی ابن ابراهیم عن محمد
بن عیسی عن یونس و علی بن محمد عن جهم بن زیاد ابی سعید عن محمد بن عیسی عن
یونس عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
عز وجل اطعوا الله واطعوا السوا واولی الامر منکم فقال نزلت فی علی بن ابیطالب
و الحسن و الحسین علیهم السلام فقلت له ان الناس یقولون فقال له لم یسم علیا و اول
بنیه علیهم السلام فی کتاب الله عز وجل قال فقال قولوا لهم ان رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم نزلت علیه الفراه و لم یسم الله لیس ثم قال و لا رابعه ثم کان رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہوا الذی نہ تو لک لہم ونزلت علیہ الزکوۃ ولم یسہ لہم
من کل اربعین درجہ اور مجھے کائن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہوا الذی
فسر لہم ذلک ونزلت اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ونزلت فی علی
والحسن والحسین علیہم السلام فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی علی بن کنت مولی
فعلی مولیہ وقال عبد السلام اوصیکم بکتبہ اللہ وابل بیتہ فانی سالت اللہ عزوجل
ان لا یفرق بینہما حتی یوعدا علی النور فاعطانی ذلک وقال لا تعلمونہم فہم علیہم
منکم وقال انہم لن یخرجوا الیہ من باب بدست ولن یدخلوکم فی باب ضلالة فلو سکت رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکرمین من اہلبیتہ لادعایا ال فلان وال فلان ولكن اللہ عزوجل
انزل فی کتابہ تصدیقا لہ علیہ السلام واثما یرید اللہ سبب عنکم الرجس اہل البیت
واصلہم کم تطہر انکان علی والحسین والحسین وفاطمہ علیہم السلام فادخلہم رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم تحت الکس فی بیت اللہ ثم قال اللہم کل من ابی اہل وقلل ومولای بنی ثقیلی
فقال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ابیک فقال انما الی خیر ومن مولای اہل وقلی الی آخر الروایۃ
بطولہا وازن حدیث معلوم میشود کہ جناب سیدہ در اہل بیت پیغمبر صلی اللہ
وحدیث سابق نقل ہے در تیکہ غیر حضرات ائمہ کسی از ضمیر خطاب مراد نیست پس انکار
از تعارض ہر دو حدیث خلاف بدست اولیہ ہوا ان گفت حالیا افتادہن بچارہ
خیل فرو بینی بیکر جمع ہر دو حدیث بر تہا خود باشد وانکہ بخیاں سامی را نسخ نشد
کہ شارح بحقیقت مال پہ نبودہ از ہم باشد و الحمد للہ کہ ازین حدیث کہ عبارتہ
باو نہت اختصار بطول انجامید بعد نظر دقیق حکم توان کرد کہ مراد از بیت دینیجانبین
امامت و ولایت است والا رنشا و بعضی کہ حدیث موالات و حدیث وصیت تفسیر
ایہ اولی الامر است و آیت نظر تصدیق تفسیر بشیر و تفسیر است و اگر حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مصداق امامت را بیان نہ فرمود و عوسہ دیگر از از بنی تیم و علی

بعد ان گنجائش می بود چگونہ صورت می بست چه دانستیکہ تطابق و تضاد بقی التفسیر
والمفروض واجب است و این وقتے بحصول می انجامد کہ مراد از بیت معنی امامت باشد
چنانکہ از ولایت امر و جناب سیدہ حقیقہ خارج باشند و دخول آنجناب در حکم
و مجازا بود چنانچہ حضرت ام المومنین ام سلمہ را بر اصول موصوفہ رفصہ اتفاق
افتاد کہ بعد از سوال درک داخل شدند الرجب علمای شیعہ بر تقبیہ حمل کنند و اہل
حق مثل صاحب صواعق و صاحب عجب عجائب برخلاف آن چنانچہ معمول فرقیست
واللفظ الثانی حیث قال و فی اخرے انه قال اللهم یولانا اہلی اذہب عنہم الرحمن و طہرہم
تطہیر انما و ان ام سلمہ قال الت من اہلک قال بلی و انه ادخلہا الک بعد ما شہر
و عالم لے ان قال و فی اخرے انه قال اللهم اہلی اذہب عنہم الرحمن و طہرہم تطہیر
ثلاثا و ان ام سلمہ قالت الت من اہلک قال بلی و انه ادخلہا الک **فرق**
امیت کہ اربعہ متناسبہ را ششم دعا یو شہم برکات گرفت و در بارہ حضرت ام
سلمہ کہ در خانہ شان این امر وقوع یافتہ بود و عامے مذکور را حضرت رسول مقبول
ضروری ندانست کہ لا یجفی علی روایات معشر السنۃ و الجماعۃ و محقق نمائند
کہ عبد الحمود از امامیہ در طرائف و دیگران در غیران از آن جناب و دیگر صحابہ
این نوع احادیث را کہ داخل شدن ام المومنین ام سلمہ درک و اہل بیت خزا
منطوق آیت نقل کردہ اند و لیکن تا صلب عداوت اہل بیت یعنی فوراً شد و غیر
شہید ثالث را در احقاقی سبب آیت تطہیر باید دید کہ بعد تسلیم حدیث ام سلمہ
را کہ بنص قرانی از اہمات المومنین و در اختیار کردن خدا و رسول و دار آخرت
شریک دیگر از واج خصوصاً زوجہ محبوبہ سیدہ المرسلین است و بارہ مناقبش بر زبان
شیعہ در عبارت شہی کہ مخاطب رئیس الاذکیہ درین اوراق سوادشس پر شد
و راہ اعتراض دران نیافتہ دانستی بسبب جز نفع منہم می برینہ خدا دانستہ

و در محل تمیشت گمان برده و گفته و لو سلم نقول انها فی هذه الروایة فی معرض التهمة
بجرف نفع و شرف لنفسها فلا یسمع قولها و حدیثها انتی و لا یخفی ان طلب الشہید امر
و التهمة امر آخر و از لطائف عجیبه انکه روزی در سوانق ایام با جمع
از احباب کرام سخن درین مباحث میرفت پس انچه بعضی از شیعیه علمائے افاده
فرمودند درست و راست بے کم و کاست چنانچه مرسوم است نقل کرده می شود
و از اصول ایشان نشان داده می آید تا مقامی براسے خرفش را اینها باقی نماند
بگوشش توجه باید شنید که چندے از علمائے قوم روایاتے را که تعلق با مستند عام
ام المؤمنین موصوف دار و گما اثرنا انفا ذکر کرده و او از بنده خواستند که خطبه
باید فرمود که ام المؤمنین چنینید معروفی ساخت بعالیجناب سرور کائنات علیه
افضل الصلوات و التحیات که آیا بستم از اهل بیت تو فرمود پس التماس کرد
که مرا اسم در کلیم خود داخل بفرما حضرت فرمود که بر مکان خود باش لبشارت باد و را
که کار تو بخیر است بعد ازین مکرار نموده و همین جواب شنید یعنی پذیرا شد از اینجا
باید برد که مراتب آل عبا بجای رسیده که هیچکس و هیچ فصلی شریک ایشان
نگر و ید اگر چه اجماع المؤمنین باشند این گفتند و قفل از حجره کتب خانه برداشتند
و بسیاری از کتابها که گاهی نشانش نبودند از تصانیف اعمرواعمی و شیخ
صدوق که بر طاقتها و در صندوق بود بر آوردند اتفاقا دران میان تفسیر خیر
تمی استاد اعمروالحمدین و تفسیر کاشانی و جامع الزیارات احمد بن مشیخ زین الدین
بود پس این کتابها رو بروی بنده نهادند و گفتند نشان باید داد که در کلیم
جامع روی گشته که ام المؤمنین مذکورہ را در کلیم داخل فرمود گفتیم اگر ازین چند
کتاب این مدعا بر نیاید مستلزم ان نیست که در کتب دیگر مثل طریف و غیره
هم نباشد ولیکن بحدیثی که مرا حاجتے بدان نماند که در سبب تنوع آن کتابها هم

که درین محبت گرد آورمی ان مشکل باشد گفتند به منیم که چگونه مدعی اهل سنت نبوت
 میرسد که داخل شدن ام المومنین است و را اهل بیت گفتیم اینک گو و اینک میدان
 احادیث این باب را ازین کتب جمع باید کرد چون روایات بهیئت مجموعی فراهم
 آمد گفتیم لفظ ثبوت را باید دید که بسم الله این بحث است که از خداست بلند بگویند
 هر یک از جمله امیر ساند که مقتضای آن حصول مراتب است یعنی داخل شدن در مرتبه
 حضرت سرور نام تکلیف که این ثبوت را مود که گردانند بلفظ انک علی خیر و از اول
 و هم فرمایند که عارض شده به و ام المومنین را که باندلج در ابلت مشاکل ایشان
 نیست و آرزوی ان میفرمود که لفظ ایجاب بگویش رسد که منتهاست تناسبت
 کما فی الروایات عن بعض محدثین چنانچه بخوبی شخص باشد که زید قاسم نیست و تو بگوئی
 ان زید قاسم چه جای آنکه لفظ خیر اسم تفصیل باشد و دلالت بر ان نماید که درین
 باب مخاطبه سرور عالم را مرتبه ایست زائد الوصف یعنی داخل گشتن نو در اهل بیت
 بطریق اولی است نه بر سبیل ادعای اولویت خود از ظاهر اسلوب قرانی پیدا است
 که آیات را زیر آیت تحریف بلفظ یا انما الرئی مصدر فرموده اند و ظاهرش مقتضی تفسیر
 باز و ارجح است خصوص بر نه سبب شیخ و حیدر فقه که بحجت تزیین هم در
 نظم قران مجید فاسخ شده باین معنی که قران مجید بهین طور از آغاز تا انجام رو بر
 حضرت خوانده میشد پس لفظ ثبوت را و انگاه تا کیه تمام و اهمیت جمله و ابر و اولم
 افاده فرمودن ایا که از احوال جناب ام المومنین در کلیم است لا و الله ثم لا و الله
 آمد هم بر آنچه علامه شیعه از ان اراده می کنند یعنی ثبوت را و اند که خاتمه ام المومنین
 بخیر است یعنی مانند دیگران مرتد نخواهد شد و باین خوابد زلیست و این امر است
 که محبوب خود علی را از تصدیق کلمه طیبیه بروایت صدیق اما سیه یعنی ابو ذر غفاری
 رضی الله عنه نزد فریقین و آنهم بکار صدور کبار حاصل گشته پس خدمت حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مرتبه زوجیت و ماورایان گشتن و همراه انتخاب و یک
لباس بلکه همین کلیم شب و روز خفتن اے غیر ذلک من الخصال کجارت و چون
این مدارج یقینی است معین شد مدعا بال طریق الاولی طرفه آنکه بعد از پوشانیدن کلیم
فرمودند اللهم الیک لا الة الا انت و مرجع این کلام و تفسیر حسن بشیر که علامه
اعلام رفقه نمودند که ما سجدی تفصیل غیر از آنچه در حق ام سلمه تقریر کرد و دیگر حدیث
و هرگاه کلام تا اینجا رسید بعضی گفتند که از کجا که معنی نفی مراد نباشد زیرا که ام المومنین
باین طور سوال نموده بود که ایانستم از اهل بیت تو فرمود بے از اهل بیت من نیستی
ولیکن بشارت باد که مال تو خوب است درین وقت بے اختیار سبم کردم و گفتم
که آنچه می شنیدم اکنون بچشم دیدم که شخصی نام شب قصه حضرت یوسف را میخواند
شنید و با مداد آن پرسید که زلیخا زان بود یا مرد عمر شما در علوم نحو تبه و بلاغت
بنا بر سب شد و هنوز محاوره بے شنیدانید که ایجاب بعد از نفی است و لغویان
گفته اند که همیشه این حرف رفع میکند نفی را و ثابت می نماید نقیض آن را که مانی
مجمع البحرین و مطلع الزین للمحدث النجفی من الامامیه چون بلاه جبل هر که محلی
گشته و از تلفظ بے شمارین مد علی بر و دید معلوم نیست که در آیت کریمه الت بر کلم
مگر نفع ربوبیت مراد خواهد بود که در احادیث فریقین آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که من اول ایشان بودم که بدین لفظ لب کشا و ند چنانچه در شرح جامع الزبارة
ست یقینا و در اکثر تفاسیر موجود باشد تخمینا اے غیر ذلک من الامایه و الاحادیث
و اگر فرض کنیم حرف نفی یعنی لا ایجاب بلی و از مکیه متقین شیعه که بلاه علیهم
دست برداریم چنان خواهد بود که نیستی اے ام سلمه از اهل بیت یعنی
فرعیت و نسب چنانکه ایشانند فلا یفرنا ابد اکما لا یفکم قطعاً درین وقت اهل حق
خندیدند و بشنیدن این تقریر متبایا با و دیدند و قائل کلمات مذکور و جبل گشت

تو گوئی که خبر در و حل فرو رفت درین بودند که دیگر از علمای ادب سر بر داشت
و گفت که حقیقت نیست که اگر لفظ جز درین ترکیب اسم تفضیل باشد مدعای اهل سنت
بحد بیان است که لایحتاج الی البیان و لیکن ما درین کلام است گفتیم تا اگر بر سرست تغییر
کردن و بی و غده را شاد ساختن و پرده تقیه را از میان برداشتن پس همه پس
بر این متفق شدند که اگر لفظ مذکور اسم تفضیل می بود بعد آن لفظ من می آمد و درین
مقام چون بدون من می گشته پس لفظ خیر اسم تفضیل نبوده گفتیم که شاید شایسته
اعتقاد و تحریف فحید را تلاوت نمیکند و ننید اند که در کلام ابلغ انتظام استعمال
از لفظ خیر گاه است و گاه نیست قوله تعالی و اصلح خیر و این لفظ و قرآن مجید است
که مسئله نشوز و اعراض را ذکر فرموده اند و اجماع فریقین بر این متقدم است
که چون زن برسد از جنگ و جدال و روگردانی شود صلح کردن بهتر است
از آن و اینهم از بدیهیات است عقل و نقل که حسن معاشرت و خاداری لفظ
و صلح منوط و مربوط است بجلال اعراض و نشوز که موجب پریشانی و دیرانیت
و بر این مقدار چه موقوف در مسئله نیامی همچنین وار و است جائیکه فرمودند و
عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر یعنی می پسند از تو حکم یتیمان بگوای پیغمبر خیرخواه
و انتظام امور ایشان بهتر است و در اینجا هم لفظ من نباید شاید محققین بر عزم شما
آزاد آورده اند و جناب امیر در نسخه اهل بیت چنان جمع کردند که قل اصلاح
لهم خیر من الاف و نفوذ بالله من الاف و من الاف من بعد اصلاحا بعد ازین
الترتیب کرده شود در قرآن مجید آیات دیگر همین طوری پیش از پیش خواهی یافت
طرفه آنکه مجتهد خانی و زمانی در طعن الرماح آنچه گفته اند در معنی حدیث خطاب
ام سلمه و لالت دار و بر آنکه آنک علی خیر یعنی اسم تفضیل رسول است که تراز
بهترین از داج من هستی و لجب که این مجتهدین ندانستند که در خطاب صدیق

باختراف صاحب کشف الخیہ میں الفاظ فرمودہ اند معین الہل کفر و نفاق پھر
از و اج و تہات المؤمنین را حکم کفار دادہ اند چنانچہ از خاتمہ نجر بد کہ براسے سور
خاتمہ سولفیش طشت از بام است و سواد الوجہ فی الامام پیدا است و از قسم بی
است قول خذل عروجل حکایتہ عن بلہس حیث ابی استکبار و کان من الکاذبین
انا خیر منہ مخلصتی من نار و خلقته من طین الغرض ما انکارند از یہ کہ لفظ من بعد لفظ خیر
منی آید اما حدیث ایسہ پس حدیث امام زین العابدین رضی اللہ عنہ در کتاب
استدلالیہ باختراف فقہائے امامیہ موجود است لصلوۃ خیر من الذم و در کتاب
ازالہ الغیہ منقول اگرچہ مجتہد الزمانی بنجالیات نفسانی و حکم توره چنانکہ خانی برین کلام
می خندد و بر عدم بلاغت فاروق رضی اللہ عنہ دل می بندد و او را مسیح ابن
کلام دانستہ ابن جبکہ را مردول می پندارد و میگوید کہ کسی از بلغا نتواند گفت
کہ در شاموار بہتر از خرف بکار است و قد قال اللہ تعالیٰ عروجل قل ما عندہ
خیر من اللہ و من التجارۃ و اللہ خیر الرازقین و بعد از معصکہ رئیس لصحکین فرزند مقلد
رئیس النقالین توان خواند شمس گر تو قرآن بدین منط خوانی پڑ بہ بری روئی
مسلمان پڑ پس مجتہد را در اظہار مطاعن فاروقی ہمارقہ ضعیفہ دو گوش و یک بینی
ہم نہاند نہی از خلعتہ بعلت آن پکہ بری از حرام تا بینی پڑ بعد ازین بگویم کہ
چون درین اوراق نشان دادیم کہ ام المؤمنین را بلفظ بلے و شارت و تہات
علی خیر و انت علی مکانک مبشر و نمود پس انجہ قاضی رطل بوق گفتہ کہ قول
ام سلمہ او خلنی فی الکبار کہ مستنزم جز نفع بذات خویش است اعناد و انشاء
کہا عرفت محض یافتہ درائے و ژاژ چائے بود امرے دیگر باید شنید تا تطبیق
روایات با حسن و جود حاصل گردد و اطہینان قلب رو و بد کہ مختل است
بہ تربیب یقین کہ پس از جد اشہد ان امام المہتقین ام المؤمنین را داخل فرمود

کما اشار الیه بعض محدثین و مومرویی عن ام المومنین و لهذا اللفظ نخی یعنی گوشه بگیر قبل
از آن بروایات فریقین بحضرت جناب ام سلمه وقت حضور حضرت مرتضی در
دولت سرانما نورگشته بود چون عذر مرتفع شد و اصرار فرمود مقصود ام المومنین بحصول
انجامید ولیکن هر چند تصفیح و تفحص نموده شد دعای اللهم یده من الیستغنی و مخصوص
ام سلمه از نظر فقیر نگذشته و وجه این معنی نظر بباق آیات قرآنی بر ظاهر است
که حاجت بدان نبود بجمال حضرت عباس و اولادش که بعد از بن روز دیگر و شنید
بود همه را زیر چادر تطهیر فراگرفت چنانچه در احادیث منصوص است بروایت جبابه
محدثین مثل ترمذی و صاحب تهذیب و بیہقی و غیرهم منصوص است و با و از اجابت
دعای نبوی که از ابواب و جدران در آن وقت بلند بود مخصوص و بر چند فضی
از شنیدنش و منع شوند و از دایره آدمیت و ایمان بمقتضای لفظ بهم الکفار
بیرون روند مگر لفظ بقیه آیاتی و اشعار اعم الرجل صنوانی که درباره حضرت عباس
در منہج السداد لطالب الرشاد و غیر آن از کتب قدما مسند شیعہ وارد است
بصدق و دخول شان در کساست و بر احادیث کفنی مقتضی وصایت است زیرا که
دانشی و هم خواہی دانست که مراد از انبیت امامت و وصایت است و
بر تعیر کلمات مجلسی در حق یقین و بجا نقل از اصول قدیمہ جمیع آباء جناب سید السالکین
او صیابوده اند فلیکن الباقی منہم چه بایست آنکہ در تالیفات صدوق و جبابه دیگر
اینهم مروی باشد کہ حضرت عباس شریک اربعہ متناسبه بودند و زبکہ حضرت
فرمود و انما حرب لمن حاربہم و سلم لمن سلمہم پس دخول ایشان در کساست موجب
اضطراب و سبب و ناب شیعہ نباشد و از متعلقات این مقام است کہ عوام جنین
کہ متقدمین رقص در حد و اختلاف کرده اند کہ او سیم است بر وزن فعیل الف
و دال چنانچه این داو و بدان رفته و بعضی گویند زویم بر لے بی نقطه و و اوین

همه ایشان او را مدح و شکر و بستانه انداز سپردم خود روایت میکنند که روزی
نزد صدیق شریف حضور یافتیم و از حال جنگ جمل پرسیدم فرمود تقدیر بر من بود
که جاری شد و این بدان ماند که در احادیث فریقین دیده باشی که چون حضرت
موسای اعتراض کرد و تقصیر کند حضرت آدم فرمود آنچه حاصل اینست که تقدیر الهی
پیش از وقوع چنین رفته بود و حضرت موسی بیارست جواب داد و این
امر جائز بود و پیغمبر نشیند که جد و جهد را در آن دخل نباشد چنانچه در اینجا مقصود
اصلاح بود و از جهت معنیدین که کلام ترین ایشان بود این سبب و بقول
صاحب مجمع البحرین موجب بلوغ بر ذمی النورین گردید صورت فساد و بهر سبب
راوی میگوید باز پرسیدم که چه میفرمائی در حق علی رضی الله عنه فرمود محبوبتر
از من کسی نبود در اصحاب و اوست شوهر خیر النساء و اوست از آل عبا چون
حضرت در خانه خود چار کس را فرا گرفت و دعا کرد و تطهیر عرض کرد مرا هم
داخل کن فرمود تنخی فانک علی خیر یعنی گوشه بگیر که تو از اهل بیت من نیستی
لیکن بر عادات پسندیده و فضائل حمید هستی تمام شد حاصل ترجمه کشف الغمبه
ازین مقام هم واضح تواند شد که جمعی از مخاطبین بنده که در حکایت گذشته
حرف ایجاب را بر اے نفی قرار داد و اند حمل شکایت و ملامت بنوده اند زیرا که
اقدام محققین خویش پیورده اند قال الله تعالی انهم القوا آباءهم ضالین فغم علی
آثارهم هر عون و انجبا اطهار ر فضله و باره ام سلمه رضی الله عنها که از شلیعه
خاص مرتضوی بود کما فی اللعنۃ نقل عن کتب الشیعه نیز چنین است که در اهل بیت
داخل نیست کما فی الترجمة المذكورة اینست حال علمائے شیعه در آنچه ظاهر و پند
و در فهم و قائل مخفیة حضرات معصومین که در منا و بقیع نگاه دارند و کسی را
نمی نمایند حال محققین ایشان در تحریفات لفظی و معنوی چه خواهد بود و

سنت الهی آنکه حال صدیقه بر عنوان ام سلمه است در خصائل مرضیه و اخلاق پسندیده
و خیریت حال و مال پس بعد از واقعه جنگ جمل نیز بر ایمان و لوازم آن بنص رسول
مورود و ما یخلق عن الهوس ان هو الا وحی یوحی باشد چه جائز میگوید که رسول خدا
باتفاق فریقین با صدیقه داشتند حتی که در خانه ام سلمه میارشدند و بخانه صدیقه
باز آمدند و بعد از آنجا وفات یافتند و آن خانه را که بهتر از آن جائز نبود مدفن خود
بر و است مرقوم می در کشف الحقه مقرر فرمودند و اسے بر تو میگوید چنین رزوجه مجبوب
مسلمه حضرت را از اهل بیت خارج نمایند و در ترتیب مطاعن او منظر اجد و ثواب
و در اینجا سوالی است جواب طلب که مقتضای حدیث صدیقه است که ذکر میفرمود
امرے را که مختص باشد بامیر المومنین نه امریکه خود سیم و در آن شریک باشد و پیش
آنکه خصوصیت آن جناب نسبت باصحاب است که در اهل بیت داخل نباشند
چیز یا است از فضائل ذاتی و اضافی که خلفائے ثلاثه در آن شریک حضرت مرقوم
بنمودند و بامور است که مختص بابیان بود و حضرت مرقوم را در آن شریک
بنمودند مثل رفاعت غار و سفر هجرت با جناب سید ابرار و حصول خلوت و کشف حجاب
و وقایع و وقوف بر امور شرعی و طریقت و حقیقت تا زمان و در از چون رخصه
از راه تعصب و علو ازین مقدمات بدیهیه انکار نمایند از آنکه که بهر شهر و دیار می شوند
بله و در میشو و برایشان و در ذکر مابه الاشتراک و ترک مابه الامتیاز آنکه حضرت بار
فرمودند الایمه من فریش تا آنکه روز سقیفه حدیث مذکور از استقامت و گذشت
و انصار سر از آن نماندند بلکه مجال گفتگو در آن نیافتند بر روایات فریقین و احادیث
طرفین و روزیکه حدیث اثناعشر خلیفه و امیر در میان آمد خاتمه آن نیز با قرار شیعه
و سنی بالاتفاق همین بود که هم من فریش و رخصه بر خصائص فرود می آرند و بایست
و خواص دیگر و غایب است بحکم لاکثر حکم الكل فرود می پندارند از عطای خواتیم

عجیب بکلمین در عین رکوع و مطالعہ لوح محفوظ و قیام عمود و حصول علم ماکان و
 بکون و عصمت از ولادت تا موت عدا و سہوا صغیرہ و کبیرہ و انکہ سایہ اش برین
 نیفتد و روح اعظم سر وقت ہر اہ باشد الی غیر ذلک مالا بتناہے اینقدر خود از اصل
 شان شل بجا را لاوار و صافی بعد اینہمہ شرط پیدا است کہ حضرت مفاسد نصب المام
 بیان میفرمود و اما انکہ بر تصریح صاحب تکملہ حیات القلوب ان لم تفعل فقد عذبک
 عذاب الیما و روایت و حضرت از عہدہ تبلیغ رسالت دست برداشت و معذور
 نشد علی مانی الصافی و سچی تفصیل بذالاجمال نقل از کتب آخر و عبارہ صافی
 بمقتضای قول سعدی **سے** مگذار کہ زہ کند کجا ترا پادشمن چو بہ تیر می توان خوش
 اینست بعد ذکر آیت یا ایہا الرسول بلغ معاشر الناس ما قدرت فی تبلیغ ما انزلہ و اما
 مبین لکم سبب بذالایہ ان جبریل ہیط الے مرارۃ لکثا یا مرنی عن سلام ربی و السلام
 ان اقوم فی ہذا المشہد فاعلم کل ابیض و اسود ان علی بن ابیطالب اخی و وصی
 و خلیفہ و الامام من بعد الذی حملہ منی محل ہارون من موسے الا انہ لا نبی بعدک
 ہو و لیکم بعدہ و رسولہ و قد اترل اللہ تبارک و تعالیٰ علی بذلک انہ من کتابہ انما
 و لیکم اللہ و رسولہ و الذین امنوا الذین یقبون الصلوٰۃ و یؤتون الزکوٰۃ و یمسکون
 و علی بن ابی طالب اقام الصلوٰۃ و اتی الزکوٰۃ و ہوراکع یرید اللہ عز و جل فی کل
 حال و سالت جبریل ان یستغفر لے عن تبلیغ ذلک الیکم یعنی اے مردم تفصیر نکر دم
 در رسانیدن انچہ نازل شد موسے من و سبب آیت بلغ اینست کہ جبریل درین
 خصوص آمد و سلام رسانید حالانکہ پروردگار من سلام است بکلمہ و درین
 مجمع خلافت ایستادہ شوم و برسانم سر سفید و سیاہ را کہ علی برادر من است و جی
 و خلیفہ من و امام پس از من چنین امام کہ منزلت او بسوسے من چنان است کہ ہر
 را بسوسے موسے بود و مرنوت و اوست کار ساز شما بعد خدا و رسولش و بعد

نازل کرد و خدای کریم آیت درین باب بکتاب خود یعنی انما ولیکم و علی نماز
گذارد و زکوة داد و در عین رکوع در حالیکه او را اوده خدای کند و در هر حال و من
خو استم از جبرئیل که مرا معاف گرداند و استغفار من رساند از تبلیغ الحرام است
علی بسوی شما و نجائ و غرائب این حدیث موضوع را اگر بیان کنیم خواهیم گفت
که شیخ مجلس که آفتاب برآمد ولیکن مقصودم در اینجا همین بود که ظاهر کنیم بر اصول
موضوعه رفته که رسول خدا از امامت بلا فصل حضرت مرتضیٰ توسط جبرئیل
استغفی شد از اینجا حال امامت یا زده امام هویدا است چه بطلان لازم مستلزم
بطلان ملزوم است که لایحقی بهر حال درین مقام نیز ذکر همین جنس الاجناس یعنی
اکثر من قریش بود و دیگر هیچ بخلاف صدیق که آنچه گفته بود در او صاف منکر و منکر
که بسم منقریش بود نسبت باصحاب و بسم نسبت با زواج از جهت نسبت و اثبات
در او لا و جد قریب که لا یحقی علی اللبیب **قول** که ما شرح او **قول** آنچه در بیان
شرح کردند و خواستند که تطبیق و تحقیق علمای سنت را در مایه التزاع دخل دهند
و تصرفی در آن بکار برده براس دفع افعال حرف گفتند همین است که اطلاق
اہل بیت ہم را از و اج آمده و ہم یک نیک در نسب شریک باشند و گاهی ازین
سرود جماعت بعضی را تخصیص میکنند و این بیان لیاقت آن ندارد که در حدیث
منخرج جناب فاطمی از اہل بیت است و قد عرفتم بکار برند زیرا که بعد از امام صادق
تصریح یافته که مراد از بیت زعامت کبرے و خطاب بحضرات اہل بیت است
پس پیچاره قزوینی که در سبب تفسیق شده ابو را منبجار سیاحی یا دانی گمانه و ن از
عجائب معکات است **قول** و مقاله فاضل مدوح قول شاذ **قول** و زیادت
بلکه مقاله دیگر شارحین ہم موند مقوله خلیل قزوینی است که اس مقصد انشاء است
بہر قول او را شاذ گفتن و او متفرد است و در اختیار آن خود که دیگر است که بگوید

آن سامع و ناظر بحال خود نمی ماند و قول جناب را قطعاً و یقیناً خطا میدانند **قول**
و خلاصه اجماع **اقول** دعوی اجماع جمیع علماء التشریع فی الاتفاق و المستترین
فی جناب التقیه و النفاق مرحله پس و شوار گذارست حتی که بر نقل شیخ و سید
طایفه یعنی غوث الاعظم و علم الهدی درین باب مغرور نباید شد و فریب نباید
خورد و چنانچه اکابر علمائے امامیه و منهم زین الدین العالمی فصول و ابواب و
رسائل بر دوخته بر هر کس از ناظرین و سامعین مانند تباشر صیغ صادق کذب
هر دو را از شیخ و سید مذکور عیان ساخته تا دعوی آنانکه هنوز کربلا و ماسقا
را از فن کلام ندیده اند بگویند مقبول گرد و گو و درین زمانه که استعداد و قابلیت
هم آغوش غفلتیه ریاست علم و فصل در طائفه شیعیه بذوات آنها منتهی شود
علامه اگر مراد است که جناب سید علیها التحیة و الشنا بالاجماع داخل است
اند فلایجدیه لغازی که دخول آنجناب بدو نوع می تواند شد حقیقه و مجازاً
و الکلام فی الاول لا الثاني کما لا یخفی علی الاقاصی والا دانی چه جای آنکه خود
عماد قوم از امامیه بدست نصوص قطعیه و کتب کلامیه روایت نمایند که بدو
آن خروج حضرت فاطمی حقیقه از اهل بیت باشد حدیث قبی باعتراف صاحب
مراد مستقیم که از تشعین امامیه است و زه اذان خواهد بود حیث قال و
فی رواة القس آنهازلت فی علی و السبطین و الامیه من ولده و نیز حدیث نبوی
آورده آنهازلت فی و فی اخي و ابني و شعثه من ولد الحسین لبس معنا فیها
نا غیره یعنی نازل نشد آیت تطهیر مگر و ر حق من و علی و حسین و نه امام باقی
و دیگرے را در آن دخل نبود و اگر بالفرض باجماع تمامی علمائے شیعیه
باشات رسانند که حضرت فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا بزمرة اهل بیت حضرت
سید مرتضی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتراف اند بکار نخواهد آمد تا که احتمال مذکور را

از میان نه بر دارند وانی لهم ذلک و ازین جاست که در کتاب بی
و خول سلمان بر منته امتد عنه را در گروه والا شکوه اهل بیت علیهم السلام در ویشق
از حقیقت و مجاز حصر کرده گفته ام که اگر حقیقتش مراد گیرند مقام استعجاب است و بیدار
بیان وجه تعجب و غزایت چنانکه وانی چنین نوشته ام که و اگر مقصود ازین حدیث
را و تبا و این آنست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت اید از این است
شیعه ای که چنانچه روایت صاحب بصائر الدرجات از حضرت امام صادق بان
ناظر است گاهی بی ثبات الله تعالی با گویند که تعداد او درین زمره مقدسه از ان
میش است که در حق گریه از امام صادق و در تہذیب طوسی مرویست ان علیا
قال انما همی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفة کافئة اجمعین القیاد
و الساخرین که در پی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و میخواهند
که او را بوسیله حدیث مذکور بعرض برین رسانند که اثرنا انیہ لامحالة از حقیقت
سفیا معد و خواهند شد بلکه در سلک مجانبین منسلک خواهند گردید زیرا که سفر
اول بر دیگران از شیعیان مزعمی ایمنه نیز صادق می آید و خصوصیت او برین
امر باقی نمی ماند و موید این تقریر است آنچه علمای ایشان بعد از خزن ثار بسیار و
تشیع حمار فیه اند زیر فقره و سلام علی اهل البیت از فقرات جامع الزبیر است
چنانچه نمونه آن از شرح زین الدین احسانی می آید انشا الله تعالی و ولالت
بر ان وارد که باعتبار اصل و حقیقت فقط ایمنه بدست مراد اند و باعتبار عموم
جمع مخلصین داخل اند و ورین بلا و مرسوم است که هر سخنی از عوام که در مذہب
فصه لیام داخل شد بسبب آنکه می شنید از علمای این قوم با فرجام که بر چه ایراد
در کر بلا عمده و بسبب حقیقت نمی برد و دستار سبزی بند و دعوای سیادت
آغاز می بند و مرسوم بر او می خندند و من میگویم که محل انکار نیست اینها را و نیز

اکنون اطمینان قلوب بهم رسیده باشد که همین است طور علمای اعظام شیعه ائمه
 اعظام پس در تشریح بر احوال اهل نفاق بود صریح می گوید که چون اهل ایمان و حق
 و حق با حق و معادل است معا و الله که اخراج حیوانات مثل موش و گربه و
 شریک گشته اند پس فضائل بر ذائل مبدل شده چنانچه در تفسیر اشارت اجمالی
 رفته است و الحمد لله که آنچه خود مجتهد فانی و زمانی گفته اند و غریب منقول می شود و
 بر جوفان و سلب حواس اگر امانیه وار و وار از ان ثابت می شود که دخول سلطان
 فانی در این مانتد و خول گریه ابو بریه است **قوله** و البغایه **اول** جناب مجتهد
 فانی در کتاب ذوالفقار جانیکه راه قرار را از نشن حجت بلکه حیات خیر متناهی
 کبابیه و مسود و زیانته اند بر اے اخراج ملا عبد الله مشهدی صاحب اطراف
 بطور نوشته اند که ملا عبد الله مشهدی از مشاییر علمائیت پر مشاییر علمای کسان
 راجی توان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول
 و مسائل فقه و کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه محمد بن
 یعقوب کلینی و ابن بابویه الخ پس اگر مراد حضرت رئیس الطائفه از سلب مدعیان
 همین است که ملا خلیل قرظی و مینی از مشاییر علمای امامیه نبوده کلام او قابل استناد
 نیست و علمای شیعه افادات او را در مقام استظهار و احتجاج نمی آرند پس بدین
 است زیرا که مسافر معتمد و شیعه از استناد و کلماتش جایجا موشح و مزین است
 مجتهد فانی هم بکلام او استناد کرده اند گمانا بخفی علی من تصفح فی تألیفات
 قول الیت کالیت ای بکلام مجتهدی سینه فرزند و بنده اش که ملاک است
 و اولین آثرین ایشان شناخوان او هستند و تمامه اخبار و جری و بشبه
 و می شوند چنانچه آئین حق ما بران ولایت دارد و جو که کند با حق
 قرظی را از علمای مشاییر است و از سنجیده این

آنکه کتاب اطهار الحق تصنیف مشهدی مذکور اجنباب سمر و فقر مشرب و رساله
 امامت که نزد بنده بواسطه ملا نور الدین رسید ه از مشرعات حضرت علامه
 و بلومی می پذیرد و حال آنکه این کتاب نزد حکیم ما ذی فضل و ذی کرامت
 حکیم الملوک موجود است و اگر مراد از سلب مدعا و حق چیست و دیگر است و ظاهر
 من تصویر ه حتی نقله مجدذ فیرو قوله اگر فاضل معاصره **اقول** معلوم نیست
 که جناب مخاطب که قواعد یقینی میزان و اصول قطعی علم برهان را نصب این
 و آن را مثل جریحه از فن طب مقصود بالذات می شمارد کلیت از کدام مسئله
 فقیر ثابت کرده اند مسیفر مانند که بحق کافه امامیه که در از نفسها باین شده و مد کرده
 از آداب محصلین و ذمی النصفه بمرا حل نایه بعید و گر چگویم که جنب از خوشن کلام
 قفل بر زبانم زده است **لشی الغرض** بر صورت خیالیه جناب می توان گفت
 که چون در عبارت فقیر سور قضیه کلیه و فارسی زینهار مستعمل شده و من
 جناب چگونه بکلیت متبادر گشته و خود درین نزویکی تصریح فرموده اند که قضیه
 مهله و حقیقت خبریه می باشد و ریفا که باین نزو می علم برهان و صنعت نیز
 را از دست دادند و تنها این مغلطه حضرت مخاطب علامی فهمی را رونداده
 زیرا که فرو کامل امامیه یعنی صاحب زمره که بر منوالش کلام را در اینجا او کرده گفته
 که مقاله فاضل مجدذ قول شما و خلاف اجماع کمالا یجفی علی من طالع کتابه الذکور سیما
 ما شجب نلبه باب السائل الفقیه من التفتیه و بخصوص این امر باینده شده و قد قضی الوط
 مولانا رشید النکلیین انما التدریج بانه طریقه یوم الدین فی رسله الیه ساجده بفره الزمینی
 و ذله بضالین فتذکر عیار تبایعینا و سی بده **از حیث باب اشکالات**
 معترض به نصف علامه است که چون مصنف مدخله سائل قضیه امامیه را در باب
 نهم از صفحه اثنا عشریه مصدیه بلفظ نیز گویند که ده است لهذا معترض و تمام کتاب

التزام اعتراض بر انتخاب نموده است چنانچه در جواب اعتراض آن مدخله که در
باب جمع بین اهلوتین بر امامیه کرده همان اعتراض بمعهود بیان کرده و عبارت او
اینست که بدانکه کلام فاضل مشکوک درین مقام بچند وجه مرفوع است اول آنکه کلامش
شعر است بر اینکه بیع امامیه قائل اند تجویز جمع بین اهلوتین بغیر عذر و این معنی لایق
درهم المثل است و سبب امامیه است چه شیخ طوسی و شیخ مفید و من تبعهما تجویز جمع
را مخصوص بعذر و مضطر میدانند انقضت عماره السطرص **اقول** و سبب
بر ب العباد پوشیده نیست که کلام مصنف را شعر بر قائل بودن بیع امامیه
و شستن مرتب است چرا که قائلان مدخله اعنی نیز گویند قضیه محله مقدره
المدنوع است و تقدیر عباد تا این است که امامیه گویند و اصلا مور کلیه بران قائل
نشده تا دلالت بر قائل بودن بیع امامیه کند و از آنرا انها محله شکیان انقضت
فی موضع ان لیسلمه تحقیق هر دو پس چگونه قول مصنف شعر بر قائل بودن بیع
امامیه خواهد بود کما لا یجفی علی احد من المحصلین و اگر این کلام را بسبب تعلق و شستن
او بامعقول و کرم التفاتی جناب سامی سوسی ان علم بیع قبول اصفا نفرمانند گویند
کتاب احقاق الحق البته از مطالعه شریفیه گذشته باشد و در کلام علامه حلی بنظر رسیده
باشد که بر مسئله فقیه را بعنوان فریبت امامیه معنون گردانیده چنانکه در مسئله
جمع بین اهلوتین می فرماید و هیبت الامامیه است که جواز الجمع بین الظلمین بضر
و حصره غیر ضروری وقت الاولی و الثانیه نیست و حال آنکه مسئله جمع بین اهلوتین
مضمر بر مخلفات و نه گفته بچند چونکه مصنف مدخله موافق کلام علامه شافرموده باشد
اعتراض بر و اعتراض بر شیخ علی خواهد بود و جوابیکه از طرف علامه علی خواهند
داد بیکه فیجبه از طرف مصنف نیز واقع خواهد شد و اگر اتفاق مطالعه کتاب مذکور
معموم نموده اند اینها است التزام خود را خواهند بود که در ابتدا

مسائل عجیبه اهل سنت تمس فرموده اند که اول احکام ایشان حکم است بحال ایمان
 برید پدید آید و مطابق زعم جناب سامی نازم می آید که هیچ اهل سنت قائل بان
 برید باشند حال آنکه چنین نیست بلکه اکثر از اساطین علمای اهل سنت قائل غیبه
 و لعن آن بدخت اند چنانکه کتب متداوله ایشان ولالت بران وار و الی آخر
 ما افاد و مشهور میا و که حانیا لعن مذکور که درباره اخرج حضرت عائ
 قیامت از زمره طاهره اهل بیت علیهم السلام در کتاب منتهی الکلام ننوده فقط
 بیکد و کس از علمای امامیه بر میزد و و دیگران نیز میزدند زیرا که چون استناد و
 مذکور بکلام جعفر بن محمد الباقری و ضمه استندنها و ان در کلینی بابین بسط و
 تفصیل که وستی مسطور و در حق کافی کلینی عقیده که جناب و پیشوایان جناب
 دارند غیر از عورت بر احدی تحقیق نیست و خود مجتهد فانی در آئینه حق نامر موده
 که اگر مذنب شیعه حق است این کتاب نیز حق است پس طعن مزبور فقط بقدری منتهی
 نباید فهمید فکیف که از کتب اصولیه و فروعیه و صوارم و حسام بجهول انجامد که توان
 امامی قول دیگران و مذنب باقی ایما است زیرا که هر گرا اختلافی نداشتند شیل
 مجتهدین ننوده اند و تحقیق هر یک نفس رب العالمین است به سطر و روح الامین پس
 امر مذکور از اجماعات ایما باشند از مالاستر فیه و الحمد لله علیک
 که این امر از قول آئنده جناب سر و قرا اهل فضل و بلاغت بجای خود ثابت
 شده حیث قال چنین نقص و الزام مخصوص قائل انکلام می باشد نه بدین
 و صریح است که این تا دلیل ملا خلیل من قبل نقشه کرده زمینیه مستند از ارشاد
 معصوم با فاده اسلاف کرام ندارد چه ازین کلام حمایت پیدا است که اگر
 مستند می داشت خواه از کلام ایما و خواه از کلام و پیرایه از علمای
 اعلام علی سبیل منع الخلو خصوصیت این طعن بقدری منتهی باقی نمی ماند بلکه

بمذہب شیعہ عموماً سرایت می کرد و حال استناد و تجدید امام صادق و پیروان
شد و بعد ازین از کلام خیرات رحین هم تا سید بیچاره قزوینی عنقریب بمعرض
ثبوت میرسد ان شاء تعالیٰ فحصول المطلوب بالطریق الاولی قول منتخب
از خونت کلام نقل بر زبانم زده **اقول** اگر مراد ائمت که از سابق و تیره
و شیمه جناب همین است که خود را از سوسه لسانی و ثوران نفسانی باز داشته
زبان را اجازت بهشت و تبر او بهیچ وجه گوئی و درشت خوئی نداده اند پس
باطل است زیرا که در رسائل معلوم که مایه فخران سرآمد روزگار است کلمات
خشن و مقالات مستهجن و درباره خلفای راشدین و علمای دین متین و المؤمنین
از هر مقام پیدا است و بعد الحمد که خزانة اعمال در هر مقام کارکنان قضایا
بکثرت نشان نهاده اند بے آنکه هیچ تکلف و مؤننه اهل حق را بوقوع آید و اگر
مراد آنست که بعد از دیدن کتاب تنبیہ الکلام این طریق می سپارند و خود را
ازین سوسه اوب نگاه میدارند پس بعد تسلیم ذکرش مناسب نمی نماید زیرا
که بعد از بین کتاب بالیقین دانسته اند که اگر مسلک خونت اختیار افتد خصم
ایشان همه را با و له الزامیست و در هر امر بسیار مسلک ثانی می نماید
بلکه آیت کریمه الآن وقد عصیت و کنت من المفسدین تلاوت میفرمایند
ناگزیر بر مزعوم خود زبان بکام کشند و از بد گوئی اجتناب ورزیدند
و بنده عرض می نمایم که اگر این منتخب و خاموشی بر جناب شاق باشد و میخواهند
که این نقل را بشکند پس اند هر چه در دل خطور کند بر زبان دهند ان شاء
تعالیٰ هر کلمه را از کتب اقامیه برائے علمای اعلام ایشان و مقبولین
لسانی با فحش و جوثابت خواهم کرد و انیک گوید انیک میدان **قول** و اگر
گویند الخ **اقول** ازین افاده جدید که قانون کلی را نظیر بر سر قانون

شیخ بوعلی در آن ضبط کرده آنگاه مجاز ساخته اند بر سر سامع و ناظر چنان واضح
می شود که مخاطب رئیس انگلیس و تالیفات خود کمال احتیاط مرعی دارند
و از آنچه درین قانون نگاشته اند بیخبر نباشند و سنی تخلف نمی ورزند و نیز بدین صفت
همست می گمارند ولیکن این طریقه برخلاف عادت مستمره علمای امامیه است چنانچه
از عبارت قاضی نور الدین شوشتری که نزد مخاطب سحرش شهید رابع طائفه و محدث
سنت عیان می شود و عبارت قاضی امامیه در کتاب احقاق الحق جاییکه مائت
امامت بلا فصل مرقوم می بقولیه عبد الله بن سنان طاقی است بر بینه نیست پس از آن
ان الله الشیخ یحیی بن علی جمهور اهل السنة بان ابا حنیفه قال کذا و الغزالی قال
لے غیر ذلک من احاد علماء کذا و العکس کما وقع من هذا الناصب فی خطبه
کتابیه حیث اخرج علی الامامیه قاطبته بان الحاکم ابا عبد الله روى کذا و شیعیان
الی غیر ذلک من العبارة یعنی عادت علمای شیعه چنین است که بر جمهور اهل سنت
استدلال می آرند فقط بقول ابو حنیفه و الزام اهل مذاهب اربعه قاطبته ازین
قصد میکنند و همچنین برآه تمام ایشان بقول غزالی تنها استناد و احتجاج می نمایند
این طریقه از ندیم سلوک است که قول احاد و علمای اهل سنت را بر تمامی فرقه الزام
و تکلیف می آرند و همچنین عادت سفیان بدین جاری است که قول یکی را از علماء تجاف
امامیه آداب خجست می پذیرند چنانچه صدر الدین وزیریان در خطبه این کتاب می بیند
ابطال الباطل برین معنی که ابو عبد الله حاکم که شیعی امامت چنین روایت می نماید
ثبت کرده و الزام تمامی افراد شیعه را قصد نموده و اینکه گفتیم کید و مثال بودین
قدر موقوف نباید فهمید بلکه باید دانست که طریقه شیعه و سنی همین است که بقول احاد
علمای سنی بر تمامی افراد فرقه می آرند و می آید علیه عبارة الفاضل شوشتری و
حضرت خانصاحب عالی مناقب چنان افاده فرمودند که استناد با احادیث

و روایات می باشد که مؤید مذہب خصم باشد و احتمال خرق و اختلاف در آن
 نبود و احتیاط بقدری واقع شود و اسناد بکلام علما که فی حد ذاته معقول و دال
 بر تائید مذہب مستند باشد تا در و شاذ و گاهی بکلامی که قائلش متغیر باشد و وجود
 خلل در آن ظاهر بود و احتجاج نمی نمایند **نقطه طرفه** آنکه بعد از نظر در رسائل مطبوعه
 و صحائف ایشان چنان سمت ظهور دارد که حضرت رئیس الساطرین اینهمه لاف نمی
 براسے فریب عوام کالانعام می کنند و خود را از عمل کردن برین قواعد مذکورہ بالمع
 بارشیده و کارے بدین قانون نه بستند و مصداق آیت کریمه انا مروون الناس
 بالبر و قسون الفکم و آیه کریمه لم تقولون مالا تفعلون گشته تفصیل این اجمال مفضی
 باطناب است مگر بیکد و حرف قناعت میکنم و میگویی که مجموعه مکاتیب و رسائل این
 محمود و المختصائل از اول و دلائل بران است که جناب شان تہذیب و تکمیل مویخت
 خود را بدست شیخ علیهم السلام جهانی و امثالش و حضرت مجتہد الزیانی و اقراش سرشا
 و در مکاتیب مشارالیه خود را از اعتراف سامی مترشح است که این اشخاص درین فن
 بصیرتے نداشتند جائیکہ خطای خود را بر ذمہ شان انداخته اند و غیر از نور الدین
 جهان نور و کسی را در فن کلام و محبت شیعہ و سنی بتجربہ و مقبضند است و تفصیل حقیقت
 شیخ جهان و مایہ اوراق و معلوماتش درین فن آنچه بود اگر بایہ بعض شاقین
 رسانم از مباحثیکہ ایرادش درین احوال مقصود بالذات است محروم مانم پس
 ناگزیر حرفے را بر زبان قلم مقصود می نمایم بگوشش دل بایشند که من روزے
 براسے ملاقات عمده المحدثین مولوی حسن علی مرحوم رفتم و دیدم که چندے از طلبہ
 و فضلا نزدشان نشسته اند و شغفے بالشان همزمانی میکنند و در محبت شیعہ و سنی حرف
 میزنند تا نوبت بجای رسید که انشخص گفت که مذہب احتیاط نصب بعین دایم
 مولوی صاحب فرمودند که غالباً مرا و شما ازین تقریر آنت که مذہبے میبانه

شیعه و شی بقتضای یریدون ان یخذوا من ذلک سبیلاً و اگر فته اید مثلاً سب
و تبر اور مذنب شیعه و سکه تفصیل شیخین در مذنب اهل سنته مطبوع شما نیست و
این کلام رفته رفته منجم سکه تکفیر امامیه شد مخاطب گفت که این سکه از تعصبات
اهل سنت معلوم می شود و علی الیک و لیکه بران نداشتنه باشند و عداوت شیعه میان
را باین وادی کشیده باشند و این جنس تعصبات و مذنب امامیه یافته نمی شود
درین وقت بنده بنابر تحقیق تصدیق از مولوی صاحب مغفور که طبیعت شان منحن
از اعتدال بود سر حرف و اگر دم و گفتم که بنور اخبار اینهم معلوم نیست که امامیه تکفیر
اهل سنت می نمایند و آنچه در باره پیشوایان ایشان شب و روز و زبان میسازند
محتاج بیان نیست مخاطب جواب داد که تکفیر اهل سنت زنیار و هیچ کتابی از معتقد
کبیر امامیه مرقوم نیست و کس از علمای امامیه بدان رفته گفتم مگر شما مذنب سید
و دیگر اهل علمای خود را یاد ندارید شما غیب مذکور انکار کرد گفتم طرفه آنست که کتب
فارسیه کلامیه مثل حق الیقین را که طفلان هم از آنجا میباشند هم تقریر کرده اید گفتند بیا
و نشان دهید که کجا این مضمون در آن نوشته اند گفتم که علم غیب خاصه خداست
غوث قدرته و جلت اسماء و قتیکه از مکان اقامت قصد عبادت مولوی صاحب
منوده بودم مرا معلوم نبود که شخصی با ایشان به بحث و جدل خواهد آوخت و حاجت
باستناد کتاب باقر مجلسی در آن مجلس خواهد افتاد و ما من کتاب مذکور را در بغل میگردم
الغرض چون استناد و کتاب متداول منوره ام باید که در مطان ان تجسس نمایند
اگر هم سید قیما و الا دست بدامن بنده آید نذائم بس بر و اب علیای شیعه از بحث
بے سرو پا دست و آستین نمیکشند و در مطالبه ان مقام خاموش نمیکردید تا آنکه مولوی
محمد روح و بعضی از فضلا که حاضر بودند تقویت فقیر سخن فرمودند و درین اثنا سواران
نماز مغرب بر آورد و محاول مذکور بحلیت تمام مانند مقتداے خود تقاره نواخته سرش

گفتند که از فرار پیو و از حضور رسیدم که این شخص چه نام دارد و از اهل اسلام است
گفتند مولوی عظیم الله مہانی کہ ریش خویش می تراشد و قلوب مومنین بجدات
خود می خراشد و نفس ناطقہ خانصاحب و اسطوانہ و ائقہ تالیفات ایشان تواند بود
ہمین مجادل است **اینست** حال شیخ مخاطب و مبلغ تحقیق او از اینجا قیاس باید کرد
و مراودت و محبہ و ذہابش نزد مولوی صاحب مرحوم برائے حل مشکلات بود
کہ او مان عالیہ بدان نمیرسید و باین توسل مطلقا حات محمدن را بواسطہ شیخ مہانی
کہ نسبت خواجہ تاشانی با محدث معفور و ربلدہ لکھنؤ و شہت دریافت میکرد و از آن
روایت در حال می رسیدند و وقت اندر او طریق یعنی نبودن مولوی صاحب
رحمتہ اللہ علیہ در شہر مذکور بجایب مغلطہ ہا گرفتار می شدند مگر ندانی کہ راوی جامع
بخاری را کہ فریبے نام دارد و بغا و باے موحدة شہر است کسی بقاف کسی
بعین قرار داد و بالآخر دوم را عین جناب تحقیق گمان بردند و بطبع در آورند کما
لا یخفی علی من طالع رسالتہ الاولی من الرسائل الاربع اما حال محمد الزمانی
و مستگیر ثانی مخاطب لامانی کہ باعتراف شان از مدتها و من از مباحث کلامیہ جدیدہ
و نزو کہ رس بگاہ ازین مباحث و در اشغال دنیہ و نیویہ منہک گردیدہ پس مانند
حال شیخ مصانیت بلکہ بدتر از ان و برینہم حضرت مخاطب انجہ در مکاتیب معاویہ
قلمی فرمودہ اند ادل دلیل است فان الکتابۃ الملح من التصحیح مع **ولک** از
شہد المبانی باوصف اشتراک و اعانت و بدران و تالیف آن چنان بوضوح
می انجامد کہ مہات فن را ہم ندیدہ تبصیف تالیف آن گردیدہ اند بلکہ در بسیاری
از مقامات میانہ شی و نقیض آن نیز نگردند و برابر خودشان یعنی سید میرن خلیل
از هیچ صناعتی باظہار مخاطب غافل نباشند مگر و میدان کلام و محقق و قجہ
این فن و مقام نیستند کما فی بعض الکاتیب پس بربلیغات این مردم بنیاد

تصنیف ریختن و دوست با و ببال این خرد و بزرگ آوینختن از عجایب امور و غرائب و معجزات
 است زیرا که در یافتن این معنی که اتفاق علماء بر مسندست یا نه سخت مشکل افتاده
 که امر سابقا و تائید قرینه عقلی با نقلی و تفرد قائل با آنکه جمهور هم بدان رفته اند کار ابل
 غفلت و بجهت تیزی که مهارت ندارند و نه شوق تکمیل خویش در سردار مذمت گماشته
و از این است که در رسائل این محمود شمائل قطع نظر از رعایت این قانون
 که آخر فرع التلایق نقل بر اصل است ثبت و تنسک با مورس و واقع شده که هرگز بوی
 از نفس الامر ندارد و حتی که در کتاب آسمانی و خطاب جاودانی هم با صلاح متوجه
 شده و بعضی از جمله ما هم بافته تعلیم و تلقین امام الحدین یعنی محمد بن اسماعیل بخاری
 جزاه الله خیر عن جمیع السلفین بر داشته گفته اند که این آیت را جزا ذکر نکرد و در آخر رساله
 حدیث الحوص عبارتست در روایت بخاری افزوده که در هیچ نسخه آن یافته نمی شود و
 بنیاد تقریر بران نهاده بمیدان اصصاعت و رآمده اند و لفظ گو و میدان بر زبان
 و اندک غیر ذلک من الامور التي هي في النبي **است** حال حضرات مخاطب در قرآن
 و حدیث که احتیاط مضطر بر سلمان را دران بر ضرورتا بنقل اقوال و عبارات کتب چه بود
 که درین باب اینهم خیال نبیاورده اند که کتاب منقول عنه فتح البالیات یا شرح دیگر را
 جامع بخاری و عبارتیکه از شرح فاضل کرمانی در مفتوح رساله نقل کرده اند با وجودیکه
 زیاده از دوسه سطر نبود و در هر سطرش خیال خام بختند و پیش با پا خوردند و یک
 توجیه را دو توجیه دانستند ولیکن درین قسم امور خدر ایشان پس قویب که جناب
 مجتهد فاضلی در نقل یک یک از آیت و حدیث و ترجمه آن بگوای کتاب متعاقب
 حیدر به بیفتاد و شصت و جا بلا مبالغه غلط نموده اند **و** ما میدان رو بسوس
 که به چون آریم چون رو بسوس خانه خمار و رو به پادشاه و رئیس المعرضین را این همه
 اخلاط و قتی پیش آمد که برادر همین نشان مانند نقیب اول یعنی علم الهدی است

و ابو جعفر نقیب ثانی علم ہدایت و ارشاد بدست گرفته پیشین پیش میرفتند و شمع علم
 مصانی باو از طر فواطر قوا جلو واری میگرد وند و حضرات مجتہدین یقود و سوق از پیش
 پیش اعانت میفرمودند و بجہی و ذہاب خود تار و پودشان را درست می نمودند
 و یکے بعد دیگرے از اہل استعداد خواہ مدرسین کتب و رسیہ خواہ دیگران از طلبہ
 باخراج روایات و اصلاح مقولات پشنی و کاربرد از سی بعل می آورد وند و لیکن
 چون کسی از راہ و رسم این منازل و علامت و نشان این مراحل خجہ نشنا
 آخر نوبت بدان رسید کہ گویا زبان ہر یکے از فاید و مقود و سائق و سوق بیت
 مشہور گویشہ و بہت بر تقویت باطل می گماشت **ح** فتنہ ہائے کہ بابا کردیم
 و ز را ہنہا ہمہ بگردن اوست و بہ تقضائے یلعن بعضہم بعضا ہر یکے و بال خود را بر دیگر
 گذاشتہ و بندہ میگویم بل فعلیہ کہیم ہذا فاسد کو ہم انکا نوا یطعون و لیہ جو الی انفسہم
 و یقولوا انکم انتم الظالمون **کاش** در و ہلہ آخر کہ رسالہ اہمست را بقالب ترصیف
 رنجیہ و در اقامت اولہ زعامت امام مقود و شور قیامت برنگشتند و شخصے را بعد از اہل
 بحکم من جد و جد یا فتنہ کہ تمامی علمائے معاصرین شاگردی او را بر عہد شان مایہ
 فخار گردانند ہوشیاری کاری می بستند و مضامین بیہودہ عامیہ بیاضیہ نمی نوشتند
 و لعاب عنکبوت را لعاب مکس کہ فقیہ شفاء للناس در شان اوست گمان نمی برد
 و برانچہ و در خاطر شان رسوخ یافتہ بود کہ جامعین بایض فطانت و ذکاوت و مہارت
 فن نداشتند عمل میکرد و ندچہ ہائے انکہ ملا نور الدین حسین اکبر آبادی استناد
 ایشان از نزدیک و دور ہم و راہم پاتاہ کثودن بلکہ ہنو و ہم از گور کہہ پو
 طریق تنیہ و تا دیب می پیود و بانچہ ناگزیر بہت تا پنج سال دلالت می نمود و ضعیف
 اولہ ایشان کہ برائے ہفوات و محدثات خویش از ہوا جمع کردہ بودند
 یگان یگان می شمر و رواہ درایت و روایت بحال نصیحت و زار نالی بچ

باز هم از نوم غفلت سر بر نیاوردند کما قال القائل **ت**بے نزد بروے گران خویش
 بانکه گریه و اوبسیلاب رخت ما به بالا خرسنا و مذکور بقصص **م**کل وار و
 یستطیب به الامکانه اهمیت من ید او بهاء باز آله مرض تلمیذ عاجز گردیده مانند امام
 زمان از دست شیعه که خود بینی و خوراک پیشه ایشان است بعد از وجود مفقود گشت
 و از غیبت صغری بر آید بغیبت کبری پیوست که بدلات کتاب کشتی در تقید الرجال
 موجود مذنب شیعه عبد الله بن سبا بود و بنص ملا باقر و رقی ابقین متعین زمان مثل
 یهود اشقیامی باشند کما اثرنا سابقا **الغرض** بیاد است یانه که در مکاتیب
 غایت اسالیب به چهار سو نذاکر و ندو بهر یکی از اجباب و اصد قاریات شددیده
 و تقریرات بلیغ و ناله های جگر خراش نوشتند که بر آید خدا از کتب اهل سنت
 این قدر ثابت باید کرد که کتاب امامت و سیاست از این قتیبه سنی است و آخر چون
 همه کس تن بجزوز بون و داند جناب ربس تکلمین این هم از مقتضات شمرند که در بیان
 ابراهیمی بر آید که عقلانی باختصار تاریخ الخلفاء پرداخته و در آن عبارت نویسته که اشعار
 بطلوب وارد و بدست خود خطی که بر آید ابو الفضل از طول و عرضش رشک محراب
 درین باب زیب رقم ساخته نزو ملای که آید می فرستادند و اینهم نجیال نبیا و رند
 که سیوطی متاخر از عقلانی است **و قطع نظر از نیمه** مدعای جناب چگونه بعد
 تسلیم تمامی امورا عبارت به ثبوت میرسد و حالانکه عبارتش علی ما آورده صاحب
 بیاض السواد است و به الوقایع مبطو فی کتب التوارخ بل افروها این قتیبه بالتالیف
 و اطال فیها باکان ترک و اختصار الکلام فیها اولی فان الامساک عما شجر بنی اوصحابه
 معین بقوله صلی الله علیه و آله وسلم اذ ذکر اصحابی فامسکوا اللهم الا لمن عرف لمالا بد منه
 تما تیرتب علیه فائدة و لایستحضره لاسک جامع بیان یا محتاج الی البیان استیضا مطالع
 فی البیاض المذکور چنانچه تفصیلش در رساله مکاتیب که عنقریب تمام می کنم انشاء الله

باید وید پس این انساب واستناد معلوم نیست کہ از کدام باب بہت و حال آنکہ
 قدما و متاخرین از انساب کتاب امامت و سیاست بسوے ابن قتیبہ سنی کما ستر
 فی الزمائم الذکورۃ تخاشی میکنند و انکار شد بدعی نمایند و بالجملہ احدے از ایشان
 برسبیل نہ رت ہم آن کتاب را بطرف ابن قتیبہ سنی نسبت ننید بدو متوجه ہما
 کہ من ویرن تقریر و تحریر یوسن جالسی و فرزند ان شان را بر جناب مخاطب فوقین
 می نہم و او شان را برین مزیں مذہب امامیہ باقتضای زین لہم شیطان عالم ہم
 ترجیح میدہم زیرا کہ حال تالیفات ایشان از حال تالیفات جناب ہم بدتر نگاہ کنی
 با قادات فاضل جالسی کہ در صحبت منول ایران از بہرہ ہائی و طباطبائی و مازندانی
 شطرے از عمر گرانمایہ صرف کردہ بلکہ باطہار بیجہ از شیعہ زیر بشق آنها بودہ گو جناب
 مقتضای ادب او را در علوم ادیبی بے ادب قرار دہند کہ در کتاب ذوالفقار
 نوشتہ کہ قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده کہ سنن با محبت متفقوی
 مستغنی الاجتماع است نتیجہ چہ چند این امر بعد از فرص محال یعنی ثبوت و صحت ہم
 بر اسے الزام فرقه اہل سنت باطلہا جناب مفید نباشد زیرا کہ از مستفادات قاضی
 تکلیف کہ مخالف تحقیقات ماضی ہم باشد ولیکن تطبیق نقل باصل پر ضرور بہت و حال آنکہ
 فاضل جالسی مقلد محض افتادند و بخاطر شریف غیاور و ند کہ رجوع بوفیات الاعیان
 مشتمم است و این چنین امرے را کہ تمامی کتب اہل سنت از متاخرین و قدما ہمہ مخالف
 آن باشند سرسری نباید نوشتہ و حال آنکہ شان مدعا و اصل کتاب بخوانی یافت
 و انجہ از ان برمی آید باو عوے فاضل جالسی نسبت نہ دار و کمالا یحقی علی من رجع
 الی الکتاب الذکور او طالع با قلت فی رد ذمی الفقار المسطور و ایضا از متمکات
 و مستندات مجتہد فانی است کہ در کتب مطبوعہ ضعیف ایمان فاروق را از کلام غنی
 کہ شارح بخاری بہ بسط و تفصیل بہت برعم خود ثابت کردہ اند و بایہ تصحیح و نہنرا

بر اہل سنت عموماً ہم رسانیدہ و معلوم نیست کہ این قسم اعتقاد و تمسک را
 زیر کدام قاعدہ از قواعد و قانونی از قوانین داخل میفرمایند این جنس غریب
 کہ صوارم و حرام بذکر آن ملو و مشحون است کذب اولیای دولت است و اینجا
 این امور در اینجا فرمودند و متنی ممکن باشد کہ نقل را اصل بود ولیف کہ اختصار
 محض باشد چہ یکس از علمائے شیعہ وقت تعرض اہل حق و طلب تصحیح نقل از
 عہدہ خود فارغ نشدہ مقتضای حجت آن بود کہ خود جناب مجتہد کہ در حقیقت
 مقلد جامعین بیاض بودند ازین عہدہ برمی آمدند و این امر محضول نہ انجاسید
 کما لا یخفی علی من طالع افادات رشیدیہ کلین انا را استد برمانہ لے یوم الدین تدارک
 الی الجائس من العبارس و اعترف بحدوثہا و لدہ فی الضررۃ الحیدریہ کما لا یخفی
 علی المارسل این ہمہ کیسو کو چک ابدال مجتہد فانی از جناب مخاطب
 و مجتہد الزمانی کہ اذیال مقدسہ برام کلام شان برچیدہ بودند با ثبات نمی
 رسانیدند کہ و امن مجتہد از لوث کذب و اقامہ امیر است این ہمہ پیچ گو نہ صورت
 نہ نسبت این ہمہ کہ شنیدے و و حرف از دو کتاب مجتہد متوفی بود و حال مجتہد
 درین مباحث ناگفتہ بہ کہ جناب شان نہ زانوے ادب نزد دخول علمائے گردید
 و نہ اعتقاد شوق و محارست ہم رسانیدند کہ زیر مشق منقول بدست آورده بود
 بلکہ در دیگر اشغال کہ عبارت از تعمیران کوتاہ است و ترک ذکرش اولی تر است
 و تفصیلش در ہیچ کتاب خبر بخار مجلسی تقریب حال بابیہ و تمیزیہ کہ این افعال
 قبیح را دمسلمہ ثواب اخروی گردانیدہ اند نخواہی یافت چنان سرفرو بردہ اند
 کہ ہرگز از تعلق بہ بدہیات ہم نمی نمایند و برے این معنی یعنی اوراک حالات
 مجتہد انرا فانی رجوع بکتاب فقیر یعنی از آلہ النین عن بصائر العین کافی و وافی
 کہ در ہیچ مقامی بیاد نمی آید کہ در تشدید المبانی سخن نہ گوش کردنی باشد از

جناب شان صد در یافته کمال یحقی و الحجب کل الحجب که خود این قدوه
 الا و کیا در مکاتیب اسمی نور الدین حسین چنین یاد کرده و از نوم غفلت بیدار گشته گفته
 که در مناظره غث و سمین و رطب و یابس همه گفته می شود و الی غیر ذلک من التقریرات
 و این هر دو کلام را که درین رساله و ان مکاتیب نوشتند بمیزان عقل باید سنجید و قضا
 میان هر دو واقع است باید فهمید نعوذ بالله من الکیذه و النفاق و اتیان غث و سمین
 در مناظره با اعتراض این قدوه المجادلین است و الا بعد اندک غور و فکر و مقولات حیرت
 زا و مقولات هوش ربا چنان در یافت می شود که وقت تالیف جزیر یابس و غث
 دست بر چیز از رطب و سمین پیداخته اند و ملاک امر که نصب لعین و شقیش و حب
 است یعنی او اے تقریر بگو آنیکه خصم هرگز بر قلب آن قادر و مثل آن در اسفار اقامت
 مروی و مذکور نباشد گاهی مد نظرند است بلکه التفات بسوای آن نفرموده و وقت
 اوله و رعایت امثال این قوانین از کسے متوقع و مترصد تواند بود که کتب فن
 را بچشم بصیرت پیش از پس دیده و با ویه ضعف و قوت اوله بپای فطانت
 و انصاف نور دیده و مقالات و روایات علمای امت را بمیزان و رایت
 سنجیده باشد و کسیکه حالش از مکاتیب مذکور عبان باشد او را چگونه مجال خوا
 بود که ازین دشت و سوار گذار سلامت بگذرد **و بحان الله وقت**
 استدلال در هر باب خلاف طریق احتیاط بعمل آوردن و بر اموریکه بوسه
 از مطابقت نفس الامر ندارد دست انداختن و درین وقت این قانون نور
 همانا از قبیل تیرناوک بجای آواز چکاوک و نفخ صور بجای لحن حضرت و او
 خواهد بود و چون این بحث پایانی ندارد درین دوسه حرف قناعت کرده و امثال
 دیگر بر خاتمه حواله نموده بگذارش امور و دیگر از مهات می پردازم و سبکویم که فقط
 احتمال خرق و اختلاف در آنچه ذکرش کردند چگونه مسلم داشته اید که ربه

تقیه شوم و تبدیل لباسها گوناگون در زمره علمای امامیه از قدما و متاخرین
عام بود حتی که قبل ازین گذشت که وقت تصنیف و تالیف کتب دین و دامن
و اغاوه و استفاد و باوصف اقامت و ربلا و یک محل امن و دامن بود خود را از یک
مذکور معذور نداشته اند و در **نیم مقام** لطیفه قدیم بیا و آمد که بعضی از مولفین
نوشته اند که فقیر چند روز با این مردم اختلاط داشت روزی ذکر اولیا و حکما
متقدمین و ارشد هر گز اشتای کمال اومی کردم از ان خود می شنیدم و گفتم خبر است
آن عزیز و تائید مذنب اهل سنت رسائل نوشته است گفت این از تقیه بود
گفتم و مذنب شیعه تمام مبالغه کرده است گفت اینهم تقیه گفتم بخیف شما که گفت
این کمال تقیه است گفتم معلوم شد که یزید از این شمار مردم است نه از نو اصب و نه
کارزار و نوین و تدلیل اهل بیت بر اے تقیه کرده بود پس او از اتقیاے اهل تقیه
بوده باشد **الغرض** این قدر خود از کتب قدیم و جدید پدید است که هم علمای
مفقرین در هر زمانه بالزام و اتصال اسلام و مسلمین که از ممتعات است مصروف
بود و در هر زمانه علمای شیعه باوصف و اغا و غل و حمارست فن مکائد و حیل
بمطالعه کتب اهل حق مشغول بودند و آب لب جام خورند و خیال روز سیاه ندانند
لما اعترفت فی مکاتیب پس فقدان کذب و اختلاف در اموریکه موافق امامیه
افتد عزیز الوجود و کسایب و النادر کالمعدوم و ازینجا است که عقلاے دینداران
قواعد ملحوظ دارند که هرگاه روایتی مخالف جمهور و موافق مذنب شیعه که در حیل
تلبیس مشهور اند وارد شود التفاتے نبوی آن کردن و مناط اعتمادش را
خلاف عقل و دور اندیشی است چه امور متع و محقق را بوجهیات و لطایف بدل
نمودن من و سلوی را بزقوم جمیم فروختن است ارسے نیر عاوت لیمای محامل صحیح
آن اگر ممکن باشد بیان بیا و فرمود با الحمله اهل تقیه که شب در وقت زبان ایشان

مذهب می باشد و احادیث شریف و لفظ و لسانین و ذوالوجین تعبیر از ایشان
 می رود و کما فی نبوه و در ارم و برین شبه که در آن و حدیث بدتر از آن چیزی
 دیگر نیست علی روس الناس می نازند تا آنکه در صوارم هم ازین فخر و مبالغات
 موجود است و اختیار تقیه را و دلیل بر حقیقت شیعه و آنکه این مذهب مذمت جعفری
 است که داند و صدوق طالع که کمال ترین امامیه است در رساله اعتقادیه
 بر عجم خود موسی حضرت امامیه پس می رسد که اتقی و اکرم در آیت کریمه ان
 اگر کلمه عند الله انقیام کسی است که تقیه را بسیار بجا آورد و الحمد لله که خود علما
 امامیه حقیقه از پاسه خویش بور افتادند نه بسیار را از محدثین و تکلمین و نقیض
 و مورخین بسوی خود کشیدند پس بنیاد و غیر و مبالغات ایشان که در سربا از ایشان
 را بمنظور اهل سنت بکار می بریم و ایشان را مغلوب و مجروح می نماییم تا هم
 شان از پا درآمد اگر چه قاضی شوشتری و مانند او پیچ و تاب خورده یا فخر
 و خامه فرسایان کرده باشند چه اهل سنت را بعد از دیدن تصنیفات شوشتری
 و اتباع و متبعین او همین قدر در رد و نفی شان کافی است که روایت
 را همراه در آیت می تواند دید و بر هر طریقی یا بس کس با وصف و هم تعریف
 و احتمال تشیع مغرور نباید شد و اساس اعتقاد توان گذشت آری هر چه
 مخالف مذهب شیعه و کتب شیعه یافته شد و اول دلیل بر الزام ایشان است
 والا و ثانی هم از نقل و هم از امامیه بر می خیزد و قصر مذهب شیعه در حقیقت
 فرو می ریزد و از اجلائے بدیهیات است که سنن با عترت ما و شما تفسیر شود
 و در مدارس و باطانات شیعه هرگز نباید از روز و رنمی ماندند و اینهمه از علما
 امامیه بودند اهل سنت و جماعت پس بالین از استغنی علیه باید گفت و حقیقت
 بقرینه هم در نفی صورت موجود که عجیب آن اشیاء است رفت و نیز بجا بی خود قرار

یافته و بنیاد داده امامیه باطلها را قدما و متاخرین بر همین امر افتاده که اعتراف
 بمحضت خود محنت است نه منفعت کمالا یعنی شخص که حضرت مخاطب آنچه در اینجا
 کرده اند فقط اظهار زبان و طلمات لسانی و سواجس لغتانی است زیرا
 نه بدان عمل کرده اند و نه در آینده خیال عمل در سر دارند **قوله** بکار
 قائل در آن متفرد **اول** اینهمه خیالات خام و عووض او بام است
 از کتب حدیث اعراض می ورزند و چشم پوشی می نمایند و نه کلام حدیث
 جعفری مستند است و درین باب بر اصول امامیه مزیدی بر مذنب شیخ جعفری
 او متصور نیست که حدیث حدیث کلینی باشد و از حضرت صادق علیه السلام
 صدور یابد اکنون بر اے ثلثه جناب که در حقیقت معترض از حدیث جعفری
 و طالب کلامی از افادات علمای خویش اند متوجه میشوم و میگویم که
 ملا صالح ماژندرانی در شرحیه بر اصول کافی نوشته و خود در مدح و تائید
 آن نگار بلاغت بسته بشرح حدیث مذکور که ملا خلیل قزوینی مقصود خود را
 حدیث حواله کرده می فرماید **قوله** و لمن دخل بیتی موثقه الولاية من خل
 فی الولاية و دخل فی بیت الانبیاء البیت المثل و العیال و الشرف و المراد به
 الولاية علی سبیل کنایه لان الدخول فی الولاية مستلزم للدخول فی بیت
 بالمدنی المذكوره و کذا العکس فاطلق المذوم و اريد اللازم مع ما فيه من الایسار
 لانه ان الداخل فی الولاية یصح ان یقال له اهل بیت الانبیاء توسعا **قوله**
 یعنی الامیه یرید ان الخطاب لهم و عدم لایهم و للفناء من باب التغلب کما
 بعض النواصب انتهی مقام الضرورة یعنی لفظ بیت هم بمعنی مکان و هم کنایه
 نفقه آنها واجب باشد و هم بمعنی بزرگوار آمده و درین مقام مراد از بیت
 میرتب و ولایت و امامت بر سبیل کنایه یعنی ذکر ملزوم و اراده لازم است

و در اینجا میان هر دو تلامزم که غایت مقصود این باب است تحقق دار و وزیر اگر کمال
شدن و امامت و نصف گشتن بدان مستلزم است داخل شدن را در بیت
انبیا پس مدعیانی مذکوره و همچنین هر که داخل شد در بیت انبیا ضرور است که او
امام باشد چون فیما بین هر دو معنی این رتبه محقق بود بیت را ذکر کردن و امامت
مرا و گرفتند و باین معنی هم اشاره کرده اند که هر که داخل شد در امامت او را می توان
گفت که اهل بیت جمیع انبیاست مجاز او مرا و امام صادق علیه السلام در تفسیر
آیت تطهیر لیسذیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیر است که خطاب مذکور
فقط بذوات ائمه است نه آنکه هم ائمه درین خطاب داخل اند و هم زنان را
این آیت شامل و اطلاق از باب تغلیب چنانچه بعضی از مخالفان گمان کرده اند
که چون منظور بارے عزوجل او خال امیر المومنین چنین و مانند ایشان از انبیا
پیشتر خدا بود و بلفظ مذکور عبارت لفظ اهل بیت یا در مورد تا هم جناب سیده و
از و احاطه و داخل باشند و هم این بزرگان از ذکور حالیا کجا ماند
او عاتق فرد و استبداد و بیچاره قزوینی و کجا ماند و دعوی این معنی که وجوه خلل
در این ظاهر است ایامری که از افادات جهابذّه علماء باشد و قول کلمه مرد و کبریا
مردیدار و الذوات تطهیر احادیث ائمه بران تأیید با وصف و دعوی تشیع از آن
توان گفت و مرا و از وجوه خلل اگر همانست که قبل ازین بدان مفوات شمار
گردید پس جوابش بعنوان تفصیل و در همان مقام سمت ذکر یافت و اگر چه
و میرا و نساوس و مواجس مجد و انقلاب شریف از قبل استحداث عبد الله
بن سبأ راه یافته پس انحصار آن ناگزیر بحال علت ریب رقم پذیرد تا جوش
بنیویست و دیگر تازه تر پیرایه نالیف و ربرگیر و انشاء الله تعالی و بعد رعایت
اندرک انصاف غیر از کسیکه دشمنی انصاف وجهیست او باشد کسی توانست

که قضیه آیه اهل بیت کل نبی او صیاده مهله است و مفاد آن حقیقه همین است که آن
 بعض اهل بیت کل نبی او صیاده و اگر بفرض محال کلیت قضیه هم احتمال داشت
 باز هم ملاحظه جزئیست بر ضرور بود و الا معنی آن چنین خواهد بود ان کل اهل بیت
 کل نبی او صیاده و لا یقول به عاقل انتی محصله **والحمد لله** که خود ملا صالح باقر
 از دوم امیانه سر و امر یعنی داخل بودن شخص در اهل بیت نبوت و امامت
 کرده و تصدیق کلی از هر جانب داشته که باعث صدق و موجب کلیه باشد
 سابقا محققین مانند که ملا هر چند اومی کنند مذنب سنت را بر عزم خود درین عبارت یعنی
 رسیدن ان الخطاب بهم و خدم لایهم و للناس من باب التغلیب کما زعمه بعض النوا
 و لیکن این کلام بخاطرب نیز توجیه است چه از کلامش بدلالات مطابقی عیانت
 که رجال قیام در اندک سوسه اذ بان و مقرر شده بجای خود که تباد و دلیل حقیقت
 است و هرگاه موضوع له معین شد پس اطلاق و شمول بر اثاث نخواهد بود و مگر بجای
 یس اگر گویند که ضمیر مذکر یعنی عنکم و لایهم که بحیث انت که لفظ اهل بیت مذکر است
 لاجرم قاعده عرب که صاحب تحفه فرموده و قرآن مجید بابا خصوصا و را و
 اهل بیت ناطق است کما عرفت سابقا و لاحقا به ثبوت میرسد و ازان اعراض
 دارد و کما بدل علیه رسالت الخفیة النون معنی تغلیب معین گردید فلکیف که امامیه نیز
 بار گرفته باشند که آیت تطهر فقط بر اے عترت نازل گردیده و عقرب ان
 امامیه می آید که عترت بر جماعتی اطلاق می کنند که هیچ زسلی در آن نباشد و نتیجه
 این کلمات نیز همان است که جناب فاطمه زهرا حقیقه داخل نبودند باید غفلت
 نکشی باتفاق تمام محفوظ داری و اینهم ضمیمه ان باشد که سخن نگه رفته در هر جلد
 و الزام نیست که کلام حضام همان قید حجت است که ایشان را مضر باشد لا غیر
 این تاویل الخ **اقول** چند دعوای یعنی که ملا خلیل متذوینی این تاویل

باحداث ذهن و ایجاد و راسه کرده بعد از بدین کلام معصوم و تحقیق خیرات رحین
 یعنی ملا ماژند رانی در شرح کلینی باطل برآمد و معلوم شد که او بے استناد گفته و نه
 ادعای عرض از افادات علما کرده و لیکن فائده عظیمه بدان مرتب شد و آن اینکه
 محدثین امامیه در شرح احادیث ائمه و بیان معانی و تطبیق آن به دیگر قیاس بے
 اساس و راسه مجرور و دخل داده و مصداق اول من قاس گردیده اند و انکار
 صاحب طعن الرماح حیث قال معنی حدیث را از پیش خود تراشیدن و بدین
 شاید وینیه دعوی بے سرو پا کردن دلیل سفاکت و بلاوت است نه بلفظه و اولاً
 رصاقت داده اند و از و اینجا حال امام عظیم اول امامیه یعنی شیخ ابو جعفر طوسی
 باید دید که جمیع و تلفیق لکوک احادیث کرده غشک محدثین امامیه حدیث نفس و هوا
 نشان را در بیان معنی احادیث ائمه دخل داده و مصداق و عید های شدید
 گردیده اند و بجهت بود و انداختن و رون استغیذانند که میفرمودند **قوله** زینهار سندن
اول هر چند درین تر و بد که پیدایی منع خلوت و ذکر استناد و بارشاد معصومی
 فقط کافی بود و همچنین ذکر افاده یکجا از علما امامیه فقط کفایت میکرد و لیکن بنده
 سرور را بر او نمودم که بتدریج و احسان بوجه کمال در انت چون تبع بالغ
 و استقرا کمال ندارند و ذهن رسا و عقل و ذکا چنانکه باید حاصل است هر چه
 در صور خیالیه و اخل می شود جمع میکنند و تثبیت و فراز و صدق و کبر را بر از حمت
 ندیده بزارش چلای مشغول میکردند **قوله** و خطا از غیر معصوم **اه اول**
 ناظرین و سامعین را باید که این مقوله را باب از بر صفحه خاطر بنویسند که هرگاه در
 از امامیه امتنا و تقوی بجهت از مشاییر اثنا عشریه که انشرا سابقاً ننموده می
 میکنند که عصمت از خصائص ائمه است علما معصوم نمی باشند پس قول غلامان
 اعتماد را نشاید این قدر خیال نمی آرند که علمای ماسک معصوم از خطا و خطل

بوده اند که با قوال احادشان قاطبته بر اهل حق امامیه احتجاج کرده اند که ما هر کفیف بسیار
 از طرف خود و دائره تنگ نمایند و بسیار از ایشان خارج نموده
 بسوی خود کشیدند **قوله** نیا **قول** نفی محذور از عجائب حکایات است
 و دلالت بر آن دارد که قوت حفظ و اتقان را با سلسله سبب زیر که در همین
 سطر نص بر معنی کرده اند که خلیل قزوینی پس آنکه در کلمات اسلام دیده
 و بحدیث معصومی استناد کرده به واسطه نفس و اختراع راسه و قیاس معنی
 حدیث گفته و درین باب آنچه از وعید های شدید در کتب امامیه پیدا و پدید
 و بعضی طعن و مخصوص مردود است از غایت ظهور نتوان پوشید پس نفی محذور و خیال غلام
 و مخالف احادیث متواتره امیه علیهم السلام چنانچه در کتب و مجلدات بسیار
 معنی ابواب و فصول معتقد است الی غیر ذلک من الکتاب معتد به کسیکه خود
 بخالف حضرت امیه بدست باشد و عادات و اعتراض از افادات نشان
 بود از و س حکم نفی محذوریت بعید نیست که لا یخفی علی اهل النبی بار خدا یا مگر
 مراد محذور عقلی باشد ولیکن اگر مراد از عقل و عقول حکما و فلسفین است قاطعا
 لایساده بالبداهته الاولیه و اگر مراد از عقل عقل علمای اسلامین است پس
 بیچکس از شیعه و سنی جز شخص مذکور تجویز تواند کرد که بدون قریبه عقلی
 یا منقوس و استناد بدلیلی بیان معنی حدیث خاصه کلام امیه بدست که اصول
 امامیه مذمت قیاس فقهی میکردند سمت جواز دارد و هو مالا شرة فی **قوله**
 چه مفری الیه اه اقول توسل و صایت و ولایت اگر درست هر سی نام تمام
 است مدعین و لاثان بدینند که از بن توسل چه اراده کرده اند اگر مقصود
 است که بدون توسل جناب تسبیح و صایت و ولایت حاصل نتواند شد
 پس از قبیل خرافات چه آغاز سلسله امامت و وصایت از جناب

امیر المومنین است که امارت ایشان از رؤیت که هنوز کالبه حضرت آدم ابوالبشر
هم درست شده بود چنانکه در مملکت حیات القلوب ابواب و فضول معقود و
در نیل باد صف فرویت نسبت زوجیت متحقق است بلکه در عالم اسباب هم قبل
از تزوج حضرت امیر را معنی وصایت در مملکت مظهر پیش از هجرت و در زمان حضرت
ابو طالب حاصل بود چنانچه قصه نشان نزول آیت کریمه و اندر عیشک الا و بیضا
بر آنچه شیخ حلی و اتباع و متبعین او در کتب کلامیه خود آورده اند و دلالت بر آن
دارد که لا یخفی علی الناظرین و فراوان حیرت است که شخین جزا است
چه که و نه که اعدای شیر خدا را که امام بالفعل بود و حکم او بر اقطار ممالک مقبوضه
و محروسه و مفتوحه بلکه تمامی ارض و سما تقوید داشت و زبور امضا بر جریده پستی
می پذیرفت و حالتی منظره در میان نبود چنانچه از احقاق الحق و تصانیف صدور
و کتاب اردستانی خود ظاهر است عیاذا بالله ما ندر و باه از محل خلافت
بدر کرد و خود بے آنکه استعمال سیف و نصال واقع شود بر اریکه زعامت
که بے مسلط گشتند و داد حکمت علمی و سیاست مدن داده سر کمره و فیض
شکستند پس بر تقدیر سلب استحقاق و غضب و عدوان شخین بر منعمه شیعیه
هم بکرات ایشان معتقد باید شد و اگر مراد از توسل آنست که جناب سیده
برای بعضی امیه و در بعضی وسیله وصایت و امامت گشته اند پس بگویم
که این معنی از خصائص و خواص جناب سیده رضی الله عنها که مابه الامتیاز
تواند بود در آنها نیست زیرا که دختران کبریه را این مرتبه بصولت و سلوت
خارجی حاصل گشته مگر نمیدانی که حضرت شهر بانو که از نسل پادشاه ایران
بودند و بامر فاروق اعظم بخدشت امام حسین مشرف شدند و سیده وصایت
شده اند فرق بر اصول امامیه اینست که جناب سیده بضمیمه مطهر فقط

برائے حسین علیہما السلام و سید امامت گشتند و او شان برائے نه امام سید
 زعامت شده اند که خاتم الامه از اجله باشند و از دو تانه فرق بسیار و آنچه
 در باره شهر بانو گفتیم هرگز من تلقا النفس نیست چنانچه در نقبا و بحجاب
 و در باره محدثین خود گمان دارند بلکه در نفس حدیث خاتم النبیین صلی الله علیه
 و آله اجمعین با عترت اجله علمای امامیه و منهم الطبرسی فی الکامل بطریق
 مقنونه مرویست که فرمود که از میان این هر دو برادر یعنی امام حسن و امام
 حسین یکی را بتزوج زنی اتفاق افتد که در شرب بکر بود و امامان از بطن او
 پیدا شوند چنانچه در متن الکلام بتقریب ذکر حصد امام علیہ السلام بر اصول عین
 مزید و لا تفصیل این امر مذکور گشته پس حضرت شهر بانو در واقع و سید و صایت
 سایر ائمه شده اند زیرا که حضرت امام زین العابدین که آدم ثانی تعبیر از امام
 عالی مقام است از و شان بوجو و آمد اند پس کم کثرت ائمه بدین طرف فتاده
 و هم آغاز و انجام سلسله امامت باینجانب او داده بنا بر آنچه در حق امام زین العابدین
 و مهدی امامیین در اینجا اشارت نموده **و در قلوب ناظرین و سامعین**
 محتجب نشود که ائمه از حضرت سید صاحب دین نسبت بمرتبه حسین
 بسیار کمتر بوده اند که توسل و صایت شان و جنب اول کان لم یکن بود
 زیرا که خلاف آن در زبان متکلمین شیعه است از جمله شان تصریح خضر بن محمد
 علی الرازی است که خود شمس را در رد کتاب ملا محمد یوسف واسطی ملازم خود
 مشاهد شریف قرار داده میگوید الاول ان ما نقله من تفضیل الحسین خلاف
 ما صرحوا فی قیوم نقله عن المعصومین من ان جمیع الایمه من نور واحد و فی افضل و الخیر
 سواء سوای امیر المؤمنین فای سید الوصیین و افضلهم نفس خاتم النبیین و ال
بقا عده فضلیت امام از رغبت تشبیه گفتند و گویند که امام زین و امام

ایشان از سائر ائمه معصومین رغبت امام حسین بوده اند گوئیم که این اضافت
برای هر امام لاحق نسبت به امام سابق حاصل است مثلاً حضرت شبیه کلبا
در رغبت حسن مجتبی بوده اند و انجناب رغبت حضرت مرتضی جرجنباب امیر
که امام الایمه اند کسی ازین امر مبر انتواند شد کما لایحقی و مرححات امام محمدی
از کتب شیعه که تناقضات ایشان روز افزون است مجمل مذکور می شود و انکه
الغرض زینهار مستبعد نیست عقلا و نقلا که شخصی بر آن شخصی وسیله عروج و رقی
باشد و فی حد ذاته مطابق نفس الامر از درجه مذکور و دائره مسطور خارج بود
واحد که همه اعداد را آغاز و ابتدا از دست و لیکن خود در عدد تری و بیشه
از عقلا و حکما و اهل غایت پس اگر جناب سیده با وصف وسیله بودن و صابیت و
زمره اهل بیت حقیقه داخل نباشد محذوری ثابت نمی شود چه شهر بانو با وجود
وسیله بودن برای نه امام که آدم ثانی و محمدی خاتم الایمه در آن زمره
باشند که داخل گشته اند و **متموهم** میا و که شهر بانو در آن وقت لجا بود
اندا و داخل میشد فان الدخول والخروج فترع تحقیق والوجو قطعاً زیرا که امام
زین العابدین و سائر ائمه متاخرین که بالیقین با حادیت متواتره در اهل بیت
داخل اند که در زمان نزول آیت تطهیر موجود بوده اند بالجملة کلام و تحقیق
بود نه مجاز و بحث درین میرفت که جناب سیده بطور غلبه یقیناً زمره اهل بیت
نبوی و داخل نیستند و جناب فطانت ماب بسوے معنی مجازی یعنی و سبله
وصایت بودن که اعتبار معتبر و فرض فارض را در آن دخلی تمام است و چون
آنهم ناتمام چنانچه مذکور شد گشتان گشتان بودند و ماب النزاع را تمیز کرد و کلام
داخل شدن جناب سیده در زمره اهل بیت است حقیقه و از بنجا دریا نیست بود
له عیس لطائفه هنوز ماب النزاع را با وصف نقل عبارت منتهی که آغاز

اینست امار وایت سلمان منا اهل بیت او من اهل بیت پس اگر تحقیقش
 مراد گیرند الخ ندانسته در التباس فتاده یا سر سر خود را بتجایل و تغافل زده
 کمالا یخفی **تغافل** تو مرا به نماید از لطفت بکه ابن بھرس و آن خاصه
 از برای من است **وله** بوسیدہ جناب معصومہ **اول** حضرت امام
 زین العابدین توسل شہر بانو ورین کسا داخل گشته اند و حضرت قاسم آل محمد صلی اللہ
 علیہ و عترتہ جمعین کہ حال شان قبل ازین بیکد و حرف بیان کردم بوسیدہ خانو
 نرجس بدین زمرہ ہلاک یافتہ و مرتبہ او عطا و نقلا از ابائے طارینش بنابر
 انجہ و رسالک الافہام و شرح انت در گذشتہ حیث قال مولفہ و شارح
 و محب اعتقاد و فضلیتہ نبینا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ علی جمیع الانبیاء جمیع الخصال
 المتفرقة فیہم و لا حبارہ بذلک عن نفسہ و اعتقاد ان علیا کذلک لمسا و اتہ بنف
 القرآن و کذلک الحسنان للحديث المشہور و اما باقی الایمہ التسع فلا ریب فی فضلیتہم
 علی ما عد الاولی العزم و عندی فیہم توقف و علی فضل من باقی الایمہ للعلا سابقہ
 و الحسنان افضل من الباقین لما تقدم و اما التسع ففی مرتبہ واحدہ و جاز فی القام
 مرححات کالقیام بالسیف و انظار الامر و شدہ النختہ و طول العمر و کثرہ العبادۃ
 و شارح کہ خود مولف است بگوید و کذلک بحسب بعلی ع بعدہ ما یجب بالترتیب
 الی باقی اولادہ لعنۃ المساوۃ و الحسن و الحسن علیہم سلام کذلک بعد از ہما بجزی
 فیہما ما بجزی فیہ لما سبق و اما باقی التسع فالظاهر وجوب مساواتہم فی درجۃ
 لا احتیاج الخلق الیہم فی تحصیل کمالات فحسب ما یصلح لہم و جاز فی القام
 ما یدل علی ذلک کما روے عن الصادق ع علیما واحد و نحن شئی واحد بحسب
 اخرنا ما بجزی لا و انما فی منشاہ احادیث کثیرہ لا نظول بذکر ہا و لعل للقایم بالامر
 علیہ سلام خاتم الختم زیادہ ترجیح علی من قبلہ من ابائے سبب ما اعطاہ اللہ

من خصائص الکمال زیاده عقلی مابه بنیم صلاح الامته لاتعلق لها باحوال الرعیه لولا
 المساوات فیما یتحقق الاحتیاج الیهیم فیه ولہذا قال وجار فی القايم مرحجات
 وہی قیاسہ بالسیف واطہار الدعوة و ختم الولایۃ والظہور علی الاعداء والاخصاص
 بالفتوح وعلو الاسلام ببہادہ و عوم عدلہ لجملة الخلائق وان مامنہم الاسن بمشرید
 وظہور ایاہ ذلک کلمہ زیادہ ورجحان لہ خصائص خصہ اللہ بہ العلم یقر ویرید
 لا یطلع علیہا البشر ولا یتکون لبقول من ادراکما من غیر نقصان لمرایاہم ولا حطہ من
 فاعلم فانہ سر محجوب انتہی بلفظہ و آخر تا کہ سنو زب زبان اما سبہ کہ ابن مرحجات
 قطعہ و دیگر مفصلات یقینہ کہ ذرہ از مجموع باشد مثل فضائل خاتم المرسلین
 بانبیاء سابقین می بیند لفظ لیت ولعل میرود و بحقیقت الامر زبان ایشان جاری
 نمی شود و اگر مجلدی را از سفار سحار الانوار و همچنین کتب دیگر از مقولات امام
 اعظم اول و شیخ الشانچ کہ مشکیب خصائص حضرت مہدی است بکشاید مانند
 آفتاب را بد النہار ہویدا و آشکارا کرد کہ انچه در آغاز ولادت خاتم الولایت و ہم
 نشو و نماے آن حجت خدا و اعتقاد رعیت صفی و کبر و احاطہ و بار جالبقاء
 وقت حصول معراجہاے لائعد و لا تحف و دستگیری مجتہدین شیعہ بحقوق الامراء
 و غیب من الالباء معجزات و کرات و سیاست است انتظام خلائق از انجانب
 بدرجہ صحت و نواتر رسیده و در هیچ زمانی هیچ از پیغمبر منقول نگشتہ افسوس
 کہ ہمہ علمائے شیعہ مراتب امام مہدی را پنجم تیر می بینند و افضلیت او را
 بحت نصب باطنی ربی گزینند و لیکن چون اہل سنت جناب امیر را بلقب
 خاتم الخلفایا میگویند و اسن چیدہ میدان مصارعت قدم میفشارند و میگویند
 کہ ازین لقب کہ بالیقین حقیقت ختم امت اذان مراد نیست والا خاتم بود
 امام مہدی کہ در حدیث شیعہ سنابل بلکہ ہزاران روایات و اعتقادات

شعیه موجود برهم شود ثابت کنند که ائمه الهومنین برخلاف آنچه در کتب فریقین از ان
جناب ماثور است افضل از شخین اند حرفه از ان بروایت شیخ الطائفة باعوض
صاحب صراط مستقیم که مجلسی بهم بجلالتش اقرار دارد یاد شنید که جناب امیر
فرمودند آگاه باشید که مفضلین من دروغ میگویند و بهترین این است از منی
ان ابو بکر و عمر اند و قد فصلنا هذا الاجمال فی کتابنا الکبیر و قرئنا ان مالو ه نالج
او نهیق الحمیر پس چگونه بمفضولیت شخین مستقدا بدید شد و حال آنکه ذاتیات ائمه
هم آنچه در وقت ایشان منتظم گردیده زینهار باختر آن موافق و مخالف در آن
مرتضوی سرانجام نیافته و مزید الطبع علم حوسم براسه مدیون که حسن تدبیرش
اصول مفاصل را در دست و کف را که از نور و طبع پیش بود و نذر کند از نیرین
کتب شعیه و سنی بر قلب هر یک یافته بعد ازین امور که از جناب شیرزادانی نزد
فریقین ماثور است بعبه گویند محمد را بر قزوینی است و ندانند که اگر چنین بود
مکذیب مفضلین صورت زبستی چه باس و عهد شدید که هشتاد و ناز یا نه خوانم
ز دلی تو اضع در روایت محمد بن حنفه کما فی الصحاح درست تواند شد
بر سخن رفته و بر نکته مفاسد و اید و عذر امامیه در راه امام مهدی
قبل ازین و نشستی که بعد از وفات شان ائمه اثنا عشر دیگر منصوب نگذاشته
شد و نیز نشان خاتم الولائی که در کتب کثرت فاعبر و یا اولی النبی و قولوا ان هذا
مما لا یجمع و لا یرى بعد ما حذر الولائی حقیقه فی ائمه الهدی و این بحث را بمقتضای
محدثات امامیه پایانی نیست اما چرا ازین و او سه عنان مشدیز قلم را بهایه التراج
منقطع میازم و میگویم که چنانچه امام حسن و امام حسین توسل جناب سیده
بدرجه و صایت و امامت رسیده اند حضرت خاتم الولائی که جلالت او صاف
شان مجمل و انشی بوسیله خاتون زحی که از نسل قیصر اند باین مرتبه عظمی

تأخر گشت که مدتها در ازان نوبتال چمن عفت و طهارت و سرواز اوجوب بار
 عصمت و نصارت شکیبای مذرب نعرافیت ماند و کاحش هم در حالت شرک چنان
 امان عکرمی اتفاق افتد و خطیب خطبه مذکور که حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین
 از این مسئله ضروری که در نکاح هلام زوج ضرورت غافل شوند و جناب عالم
 زهر ابتدارک اسم امور که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فوت شود و برداشتن
 و خاتون زحس را کلمه توحید تعلیم فرما بد چنانچه در کتاب اثبات الخرافه بصاحب
 مژده الحلافت این قصه را که احسن فصل حضرت مدعین مزید و لایست از کتب مجلس
 مفصل گفته ام و در اینجا مجلس از کتاب اردستانی باید شنید و لاف زنی شنید
 در باب مذک باید دید که چگونه جائز باشد که حدیث سخن معاشر الانبیاء را با بکرید
 و حضرت زهر ازان بیه خبر باشد و با و نکند که حضرت را اول ضرور بود که
 خاتون زحس را مسلمان کنند بعد ازان خطبه نکاح این دختر و شیر که عالم
 گواید عفت اوست و بروی نامه انبیاء بخوانند **چون عبادت** العبود
 اردستانی مطابق روایت باقی مجلسی در بکار و جلال العیون و حق البقین مذکور شود
 که از جمله روایات عجیبه روایت انصار است که گفته است که حضرت ابو الحسن علی
 بن محمد الهادی مراد طلبید چون بخدمتش مشرف شدم فرمود که اسے بشیر خواند
 فرزندان انصاری و این محبت قدیم است و موالات ما و شما شیر است و من سرور
 میگردد انتم نصیبی که بر دیگران بهجت گیر در موالات و نامه نوشند و مهربان بنام
 کس از و بر آوردند و دوست و بست و نیار را از و ران بسته بود فرمود که این
 را بگیر و به بغداد رود و در معبر فرات حاضر شود که فردا وقت چاشت زور قی
 خواهد رسید که کنیزان و ران باشند و ازان جامعین بزیده کاس طامی را
 ازان میان تقصص نما و کوشش باش که چون و کلاسه عباسیان و طرفای

عرب بخمر بدین بند و برد و ماخذ کنند کینز کے از عرصہ و شستن ایام و امتناع نماید و
 نخواستہ کہ کسے اور را بہ بنید یا آواز شش بشنود و خترے و رشت پوشیدہ پیش
 این و آن از حجلت انہا نیکہ کیے از خدایان خواہد گفت کہ بہ صد و نیار ش
 می خرم بحیث عفتش و او گوید اگر بالفرض ملک سلیمان را مالک باشی مرا غنی
 بنویست بر مال خود و ثقیف کن و تخاس گوید چارہ نیست از فروختن او
 گوید شتاب چیست خریدارے کہ دامن او را بنخواستہ میرسد آنگاہ تو نزد عمر بن
 بزید برو با او بگو کہ با من نامہ البت لطیف از یکے اشرف کہ بزبان رومی
 نوشته و آن خط را بکنیز بدہ تا بخواند اگر با خلاق صاحب آن میل کند من کیل
 ادیم بشیر گوید امثال امر نمودم و رفتم چنانچہ فرمودہ بود و در اخلاف نشد
 تا چون کنیز در نامہ نگریست بگریست عمر گفت مرا بصاحب این نامہ بفروش
 پس من بصاحبش مناظرہ کردم تا بران مبلغ قرار گرفت زرداودہ کنیز را
 گرفته بجانہ بردم چون نشست خدان نامہ را از گریبان بر آوردہ بوسہ میداد
 و جوشم می مالید گفتہ نامہ را می بوسی و صاحبش را ندیدی گفت اسے
 حاجت ضعیف در معرفت اولاد دنیا تو در خدمت اومی آئی و علم بجالاوندی
 گوش بن دار دل ما فر کن تا شمع از حال بشنوی من بلکہ دختر بن بشو عاے
 بن قیصر رحم و ما درم از فرزندان حواریانست و جدم قیصر خواست کہ مرا بہ
 برادر زادہ خود بد حکم نمود تا راہ بیان را جمع کرد و بدقت مدرواز خاندان
 و ملکان انتخاب کرد و چہار ہزار مراد شکر بیان مآثر شدند چندی از خاندان خود
 باصناف جوابہر نکل و برادر زادہ بران تحت برآید و ہر دو را با سفیان باستان
 و سفر اسے انجیل باز کرد و خود خواستند کہ کجای گفتند کہ یکبار قہر بر زد و چلبہا انہ
 بالا در افتادند و پایہ اسے عرش از جاے خود بدر رفت و ان مرد از تحت

اقتاده بیوش شد مهتر ایشان جدم را گفت ما را معاف داری که ازین حال
 تشنه‌ای بد ظاهری شود و جدم اساقفه را گفت که شما این جمودها را راست
 کنید و طیبها را برآید و برادر این بد بخت را بیمارید تا این کودک را بدو هم
 تا از شما دفع کند چون چنین کرد و در روز و نیم تیر همان حادث شد که باول
 شده بود و در دم متفرق شدند و جدم قیصر غناک بمنبر نشین شد و بفرمود
 فرود رفت و من آن شب بخواب دیدم که سحیح و شمعون با جمعی از حواریان
 در کو شک جمع آمدند و منبر از نور نهادند که با سنان برابری میکرد و محمد صلی
 علیه و آله و سلم با داماد و پیش و یازده کس از فرزندان پیدا شدند
 متوجه سحیح شدند و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا روح الله
 من بنزد تو آمده ام تا نسبت خود را باینست تو پیوندم و از وصی تو شمعون
 ملکه از براسه پسرانیکه می بینی ابو محمد بخواسم و بدست خود اشاره کرد پس
 سحیح بشمعون نگر بست و گفت بدرستی که شرف تو آمد پیونیده و رحم خود را
 بر جمیع آل محمد را و گفت چنین کردم پس بران منبر برآمدند و محمد مصطفی صلی
 علیه و آله و سلم طلبه خواند و مرا پسر خود داد و سحیح و حواریان بران گواه
 شدند و من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را اظهار
 کنم شوم و پنهان داشتم و دوشنبه حضرت ابو محمد در ولیم پیدا آمد بخوبی
 صحبت است پدرم از ابجاری دلت بهیچ طیبی در شهر است و دم نماند که حاضر
 کردند و هیچ بیو و بی نبود چون از همه نومید شدند و روزی مرا گفت
 روشنی چشم من بهیچ آرزوی داری تا از احوال کنم گفتم در باغ فرج
 برخوابستم می بینم و لیکن اگر ازین زندانیان خود که اسیران مسلمانانند
 خود بریداشتی و این طائفه را خلاصی میدادی امیدوار میشدم که بخ

و ماورئش مراشفاد ہند چون چنان کردن من جلد سے کروم و اندکے طعام تناول
 کروم و جد و پدر بدان شاد شدند و اسیران اکر ام کردن پس من بعد از
 چہار و شب بخواب دیدم کہ حضرت فاطمہ سیدہ زنان عالم علیہا سلام زیارت
 من آمدہ و با او مریم بنت عمران باہزار کنیزان ہشتی و مریم مرا گفت ابن سید
 سیدہ زنان عالم ماورئ شہرت ابو محمد پس من جنگ بر وزوم و میلستم و با
 شکایت نیامدن ابو محمد کروم پس فاطمہ گفت ابو محمد زیارت تو نیاید تا تو بر سیدہ
 ترسا بانی اگر میل تو بر ضلے خدا و بر ضلے مسیح است و زیارت ابو محمد را میخوانی
 بگو اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد رسول اللہ چون من این کلمہ گفتم
 سیدہ زنان عالم مرا بشیہ خود باز نہاد و ولیم خوشش کرد و فرمود اکنون
 منتظر باش کہ من ابو محمد را از نو فرستم و من بیدار شدم بلفتم و اشواق و شب
 دیگر ابو محمد را دیدم و باو گفتم چرا با من جفا کردی فرمود کہ تاخیر من از تو نبود
 الا پس شرک تو چون تو مسلمان شدی من ہر شب زیارت تو می آیم تا اللہ
 خداے تعالیٰ میان ما جمع کند از ان وقت زیارت او از من منقطع نشدہ
 است پس بشیر انصاری گفت تو چگونه در میان اسیران افتادی گفت ابو محمد
 شبے مرا خبر داد کہ جد تو شرکے درین زودی بجنگ مسلمانان فرستد و خود
 از مے ایشان برد و باید کہ تو ہم ہمراہ او باشی و من با جماعت خدمتہ و علما مان
 از مے می آدم و طلائیہ مسلمانان بہ افتادند و تا غایت کار ما باہنجار رسید
 کہ نو بدیے در بندت میچسب نفہید کہ من گیستم پس بشیر رسید کہ عجب است
 کہ تو رومیستی و زبان عرب را میدانی گفت جدم بسیار حبس بود و بہر
 مرا و بہر بیا موز و دوشنے بر من مقرر کردہ بود کہ نزد من می آمد و مرا عبت
 می آموخت روایت کند کہ چون بخدمت امام رسیدم باو گفتم چو نہ بنویسند

حق تعالیٰ عزت اسلام و خواری نصرت و شرف محمد و اہل بیتش را گفت
چگونہ صفت کنم از برائے تو باین رسول اندانچہ بدان عالم ترے فرمود کہ اشارت
باو ترا بفزند کہ شرق و غرب عالم را بر از عدل و داد کند چندانکہ بر از جو شرم
شده باشد گفت از کہ گفت از انکس کہ خواهند گوی کہ در رسول خدا صلے اللہ علیہ
و آلہ وسلم ترا در فلان شب از سج و دومی او بخاطرت هست کہ ترا در ان شب
مکہ و او گفت بلی بپسند تو ابو محمد باز فرمود کہ تو اورامی شناسی گفت از ان شب
کہ مسلمان خدمت بردست سیدہ زنان عالم زیارت خود از من فراتر رفتہ است
بس امر نمود بخادم کہ خواہرم حکیمہ را بخوان چون حکیمہ درآمد گفت این است
حکیمہ سائے دست در گردن و سے کرد و می پرسید پس امام علیہ السلام فرمود
اے خواہر برو و فرایض و سنن او را بیاموز کہ زن ابو محمد است و مادر عالم آل محمد
است بلقلہ سر حذر و **وایت** اردستانی مجمل است و نسبت بروایات
مفصلہ مختصر است و لیکن در اثبات دعا و سے بندہ مقصور سے ندارد و بنا بر ان باریش
براه ایجاز زینتم و الحمد للہ کہ حال مہدی موعود و امام مفقود شیعہ کہ وقت کثرت
بروایت شیخ الطائفہ در پیرہن نمی گنجند و داد پسے کوبی میدہند ازین روایت
عبان شد و از انچہ در صدرش اشارتے کردم وجہ غیبت امام مستتر بر رسول
نواصب ابن امت طشت از بام افتاد و قاتل فائز و قبیق و بالتاکل لہا و
حقین و ان شئت التفصیل فارحج اے کتابنا اشارت الخرافۃ بعباجب ثمرۃ
الخلافتہ **و** کہ و با حمال دوین تفریح کردہ **اقول** واقعی کہ خلیل قرظ دینی
کہ محبت و عشق از نام او پیدا است احسانیکہ در بارہ حضرت بضمہ
سیدین معلی اور وہ انشدش پیدائیت چہ نسبت ہا متنان امام
امینے گلشن کہ با حراج حبث معصومین بحر و احجاب از زمرہ ناد

اهل بیت طاہرین قطعا تجلعت نصبی ~~خروج~~ جو در آراسته خلیل قزوینی
 باختلاف احتمالین کوی سبق برده مقام است که نقد جانهاے شیرین مثل فریاد
 زناش فداسازید و با بصال ثوابهاے حزیل بروح پرفروش نقد
 شمع و ایمان خود را در بازند و دامن برچیده آستین افشاید و بعد از وی
 سحر کلام خلیل بے عدیل چنان خالی میشود که در سبق اول انجناب را از اهل بیت
 حقیقه خارج کرده و در معنی عیازی فرزند دلبند سید خافقین رسول الثقلین یا
 علیه وآله من لصلوة و التسلیمات اکملها و افضلها با خانون زحس و شهر ما و تخرن
 کسر و قیصر و آنهم بوجه نقصان ترکیب گردانیده و آنچه درش دوین گفته
 خود بدوش است که انجناب عصمت قباب در اهل بیت داخل نیست
 بلکه در ثقل داخل است پس با عنراف خلیل قزوینی ثابت نشد که حضرت فاطمه
 در اهل بیت مصطفوی قطعا داخل نبودند اما و عجمی این معنی که انجناب
 در ثقل داخل اند پس بیچ نقصانے عاید نمی شود و رفت شان رازینهار
 نمی کا بدجوابش آنکه اگر مرادش اینست که مجازا داخل اند و تسبیح حدیث
 ثقلین بر جمیع بنی هاشم بلکه فرزندان عبدالمطلب متضمن است مثلا و ادون
 خمس بانها جایز بر جناب سیده هم شامل گما سپیدی شان انشا الله تعالی
 علی ما صرح به اکابر هم قطعا فلا یجد که نفعا زیرا که جناب سیده چنانچه باعتبار
 معتبر و مرض غارض و سببه و صایت العصبی از او صیاق شده و در اهل بیت
 داخل شدند همچنان بوجه دون وجه کما اثرنا در ثقل مدخل یافتند و اگر
 مراد اینست که جناب فاطمه زهرا حقیقه در ثقل داخل اند پس این حکم طاہر
 منافی است که در اهل بیت حقیقه داخل نبودند زیرا که داخل بودن شجره
 در ثقل و خارج بودنش از اهل بیت با عنراف شیعه مخالف حدیث ثقلین

ست حیث قال صلی الله علیه و آله وسلم انی ترکتم فیکم الثقلین قالوا اما هما بایرول
قال کتاب الله و غزنی اهل بیتی و چون جناب سیده حقیقه بکلم حدیث
جعفری در اهل بیت داخل نتوانند شد و خلیل فرزند بنی هم بر اے جناب
سیده یعنی مجازی خیال بسته در نقل چگونه داخل خواهند شد و از
وین جامد مصدر غلط شدم سخن چنین بایستی گفت که در قوم
نزول آیت تطهیر آنچه محدث مذکور باعتبار مخالف بر اے ازاعت
از حضرت ختمی مآب نقل کرده خود دلیل بر خروج حضرت فاطمه از ثقلت
چه مدوشش است که آن مردم مشار البیوم مرد و وصف دارند و چون جناب
سیده بالیقین در اهل بیت داخل نبوده اند حقیقت نقل چگونه برایشان قابل
خواهد بود و بدامن اجلی البدییات و عقرب از احادیث معصومین برآید
جهادیه محدثین بلکه عروه الوثقین بگوشش نصاب مدعین مزید و لا ے
ذریعت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم میرسانیم که تقید بلفظ اهل بیت
در حدیث ثقلین نسبت بعالی مانند فضل معصوم است نسبت بآل معصوم
یعنی حضرت فاطمی را خارج از حقیقت نقل میگردانند و ایضا داخل می نمایند
و مقوم بودنش بر اے علی مرالاعالی رضی الله عنه بالاتفاق نیست چه انگاه
بعی این نواصب جناب مرتضوی هرگز در عزت نبوی داخل نتوانند شد
کمالا یحیی علی بن راسه مانقوه به الثانیین و غیره من قدامه و اگر برین قدر
از مقولات بنده کمترین گوشش نه نهند بر اے افادات دیگر متقدمین خود
بشنوند و بر آیات تبحرین دیگر دل بندند بدانکه در داخل بودن جناب
سیده حقیقه در نقل احادیث بسیار در کتب شیعیه موجود است بر یکی
از هزار و درین مقام اقتصار میرود و محدثین اسحق در کتاب شیخ الفاضلین

میگوید دلیل نهم روایت کرده حسن بن ابی یعقوب با ستاد مذکور از سلمان فارسی
و عمار بن بابر و ابو ذر و غیرهم که گفتند که شنیدیم که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود ای ناک نیکم لتقلین کتاب الله و عمر بن ابله می گفت که ایها
لا تفضلوا ان اللطیف بالخیر خبری و عده الی انهم ان تیفرقوا حتی یروا علی الخوض فقام
عمر بن الخطاب و هو شبه ان یضرب فقال یا رسول الله تنسک کل اهل بیتک فقال
لا ولكن اوصیائی و خلفائی و انتم لیس فیکم احد یمنی و وزیر ی و وارثی و امام من
و خلیفتی فی امتی و ولی کل مو من من بعد منی ثم ابی الحسن ثم ابی الحسن ثم تنه ابیه
من ولد الحسن واحد بعد واحد حتی یروا علی الخوض بهم حجج الله علی خلقه و خیرین
علیه و معاون حکمه من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله یعنی بد رستیکه من
میگذاردم سپاه شهادت و ثقل رسیفه و و حیران عظیمشان کتاب خدا و عمرت
من اهل بیت من نمک بهر دو نمائند تا گمراه نشوید پس بد رستیکه حضرت لطیف
خیر جز واده مراد عهد کرده با من که هر دو هرگز از هم جدا نشوند تا و رو و نما
تا بحوض پس برخواست عمر خطاب مشابیه کسیکه خشم کند و باشد پس گفت ای
رسول خدا تنسک نهائیم همه اهل بیت تو بود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم نه و لیکن تنسک شود با و صیای من و خلفا و امامان مسلمانان
بعد از من اول ایشان علی است برادر من و وزیر و وارث من و امام مسلمانان
و خلیفه من در امت من و ولی بر من بعد از من پس پس حسن پس حسین
حسین پس نه امام از ولد حسین کی بعد از یک تا و رو شوند بر حوض ایشانند
جنتها و خدا بر خلق او و خازنان علم و معدنها حکمت او هر کس که اطاعت
و فرمان برداری نمود ایشان را اطاعت و فرمان برداری الله تعالی
کرد و هر کس که عصیان کرد و نافرمانی نمود ایشان را عصیان و نافرمانی است

که از اینجا هم عیان شد که مراد از ثقل همان کسانند که در ولایت داخل باشند
و در مقام ثقل فقیر چنان مخرج است که شاید بعضی از متعصبین جفا پیشه و کلین
عصیت اندیشه را خار و اسن خاطر باشد که اینهمه مذمت قدماست و مانند توفیق
بارے نزدماست که اهل بیت حقیقی و همچنین ثقل حقیقی درین دوازده بزرگ
محمور است در منازلین کسی را از معتمدین نشان بده و کلامش رو بر و
مانند که مدلولش آن باشد که مراد از عترت درین حدیث ایبه بدست اندو
غیر هم پس ناگزیر ذکر عبارت تزییه متوجه میشود و خار مذکور را از واسطه
از باب تشکیک بر می کشم و میگویم که مراد محمد صاحب کتاب مذکور در شرح
حدیث ثقلین خانه باب چهارم از تحفه اثنا عشریه میگوید که مراد از ان درین
حدیث شریف جمیع اقارب آنحضرت علی السلسله علیهم السلام نیستند زیرا که از تنگ
بثقلین مطلق اذعان بوجود آنها و احترام ایشان فی الجمله مراد نیست بلکه مراد
از تنگ تثبیت با ذوال این مرد و بزرگ و اتباع و امتثال او امر و لوازمی
انهاست پس میگویم که مراد از عترت درین حدیث شریف یا کل عترت است
مجموعا یا اقرا و اباب بعضی به هم یا بعضی معین اول باطل است چه تنگ مجموع عترت
عبارت از اتباع اجماع عترت و ان موقوف است بر معرفت اجماع اینها
و معرفت آنها بنا برین تقدیر بسبب انتشار آنها در اطراف و کناف و مشار
و مغارب و داخل الذکر بودن اکثر آنها در نهایت تعبیر بلکه متعذر و مستحیل
عادی و دوم نیز مراد نمی تواند شد زیرا که تنگ و اتباع هر فرد و فرد عترت
بانتشار آنها در اطراف و کناف و حصول الذکر اکثر آنها متعذر است مع
فولک مستلزم مفاسد دیگر است که در بعضی شقوق آیه مبین میشود
انتشار الله تعالی سوم نیز باطل است چه امر تنگ شخصی با وجود باطل

بودن آنکه شخص کبیت از قبیل تکلیف مالا یطاق است و تنگ بعض غیر معین
از عترة باری معنی که تنگ بر شخص عترة که اتفاق شود مستلزم آنست که اتباع
بعضی جهال عترة که از دایره عدالت خارج بود و مرکب انواع ضلوف و فجور
باشند و ترک عمل بقول علماء صالح عترة را دفع ضلال باشد و زین منتهی
الاطلان و امر بان اعزاز برقیج پس متعین شد که مراد بعض معین باشند که کمال
علیه و علیه و نفوس قدسیه مختص باشند تا تنگ باو شان در پی رفع مثالی و
وسيلة عروج بدر و کمال باشند و الا ترجیح بلا مرجع لازم آید و مخصوص با بر صفت
ایمه معصومین باشند پس مراد از عترة در حدیث ثقلین ایمه معصومین باشند
و ما سوا سیه معصومین اگر چه عترة بمعنی لغوی هستند لیکن در حدیث ثقلین
داخل و واجب الاتباع و مفروض الطاعة نیستند و هیچ از علماء ایمه
اکابر عترة بودن آنها بمعنی لغوی نمیکند بلکه جمیع بنی هاشم ملکه جمیع بنی عبدالمطلب
را علی اختلاف القولین حتی حسن میدانند و داود حسن بابنا جاز است
و احترام و تعظیم آنها لازم است به مقام الفزرة من کلامه و بعد از اینهم
اگر در خروج حضرت بعضی طایفه از حدیث ثقلین کسی کلامی باشد گویند
و از این مقام اینهم معلوم شد که در عترة بودن جمیع بنی هاشم و بنی مطلب که
بر اصول فواصب در وقت حد در حدیث ثقلین مرتد نبودند و بعد وفات
سرو بر وجودات راه از تداوم پیش گرفتند یعنی سرچشمه خلفایان اختیار کردند
با جناب سیده شریک اند و جناب سیده از این معنی که باعث غرور و افتخار و
به الاقبا ز باشند خارج اند پس آنچه ایامیه از راه تاعایت اندیشی بلکه
اهل حق که دامن ایشان ازین جنس و خاشاک پاک است افاده کرده
بودند بر نفوس ثانی مغلوب باشند **و** صیاد و هر بار شکار سه بر و

باشد که یکی روز پیکش بدرد و عظمیوب از رساله مخاطب که بر عظم خود
 قیامات سبق و در حدیث ثقلین رپوده ثابت میکنم که راه شان بنا بر تقلید
 این مقلبین همین است که جناب سیده خارج اند باقی ماند آنگذ شاید جناب شان
 بر اصول مدعیان بکالات علمیه و عملیه بهره مند باشند چنانچه از نزد سید کاشمی
 بی برده باشی و چون کتابی بعد از قرآن مجید بر ایشان فرو و آمد بلکه اضعاف
 مضاعفت آن و جمع و تلفیق سده النین بعد پیغمبر مرتب گشت بحکامات قرآن
 که با همین آن مرتد بودند پس خیر او را در حدیث ثقلین داخل نباشند گویند
 رفته بقضای لالحب علی بل لبعض معاویه را می سارید که زنیهار
 بجهنم شرفین نمی رود بلکه ترک و دیلم منتهی میشود بلکه مانند برقیه و مقنیه
 حیا از چهره اے ظلمانی بر میدارند و مقنیه شرم از رخ بر می کشند چه از جمله
 اصول ایشان کافی کلینی است مقدم بر دیگر کتب و آنچه زیر شق مغول محذره
 لفقول استانش آن در آنچه حق نمانفته اشارت می بداند رفته و این کتاب خود
 اول دلیل راست که جناب سیده در تخلص موافق و بنده خود و مواعید
 و قیقه نامرغی بگذاشتند و خوانیم و سوا میر که تر و روح الامین و دیگر ملائکه
 مقربین و جناب سید المرسلین بر کتاب مختم مثل بر صحت ائمه نداند عقود
 را در وفات شریف محکم بر بستند و بجز وفات خاتم پیغمبران هر یک
 را بجان بجان شکستند و در ضعیف معارعت بر آمدند که انشرا ساقا و با
 بار بر اے مناظره بچاس بدترین کتایبات بر مذہب متعین رشتند اما حال
 علم پس اصول رفته مثل کتاب اختصاص بدان ناطق است و قلم از بجا
 تواند بود که دو آیت سوره مریم و مثل بر مذہب ایل و غا و غل از بر خوانند
 و در مناظره اصحاب فرو ماندند و چون این هر دو آیت آموختند و باز

بدار الخلقه رونق افروز و نذاجله ایشان گفتند که این نطق و فصاحت بعد
 از تعلیم است و بالاخر معادله مناصی شما مذکور است که اعتدال نمایند که بے مرا تعلیم
 کرده است شوهر من و بعد تعلیم مرا بمنظره شما فرستاده است پس از وجوب نقل
 کشمیری و رزمیه و تقلید مزین مذکور و فیض چنانچه مطالعه رساله تعلیمین شایان
 است عیان شد که مقلات جناب سیده لایق نمک و اتباع نیست من بعد
 بیاد نمی آید که رفته با وصف و عوے فرید و لا احادیث فاطمی در کتب دین
 و ایمان خویش آورده باشند لاجرم داخل شدن انجناب در نقل حضرت
 رسالت مآب از محالات خواهد بود و گویان نمک جسته باشند الا شد و ذ
 و چگونه می آورند بدین استقامت از قرآن و حدیث و حال آن عیان شد
 خدا یا مگر و عوے رسالت کنند که بر روایات شان حال مرسلین از چهل و
 نادانی بلکه عدم ایمان بر ظاهر است خصوصاً حال حضرت پیرس و تفصیل فی کتاب
 السعیده مثل البحار و شرح جامع الزیارات فلا تعقل بسے **قول** مگر فاضل سماهر
اقول اگر مقصود آنست که چون پیشه مکاره اختیار نمودند و آن مانع است
 از ذکر حقایق امور چنانکه حالش بین شد پس بر جائے خود خواهد بود و اگر
 مراد آنست که درین اسقاط و حذف خیانت در نقل نموده ام پس مهمل
 محض است زیرا که این امر را هیچ وجه خیانتی توان گفت که غیر مابه التراجع
 را حذف سازند معمول تمامی علماء و عقلا که در فن تصنیف دستگامی دارند
 همین است که غالب اوقات غیر مابه التراجع را از اثناے عبارت ساقط میکنند
 تکلیف که آن غیر مابه التراجع را آخر عبارت افتد و حالش نزد ضرورت و احتیاج
 چنان باشد که پیرایه گذارش در برگرفته بے محل تهمت و خیانت آنست
 که از جناب صدور یافت که صاحب مخفی را زیر تنبیح و ملاست گرفتند که او

این قتیبه سنی را رافضی قرار داده و نقل را با اصل مطابق نکردند و چه که درباره
 او گفتند و آنقدر شدند و مدعی شدند که از احاطه تقریر و تحریر خارج است الی غیر
 ما لا یبعد و لا یحیی و بس فیہ للشذوذ و دخل حتی یرفع اللوم کما لا یحیی و محقق شانه
 که حضرت سرآمد مشکبین بدست خودیم که در عین اسامی کتب دست پاچه شود
 اولاً و حیران بودند که شافی کدام کتاب است که در متنی عبارتش منقول است
 بیل میگفتم که مراد از آن بر طبق فهم مجتهد در صوارم جائیکه بحث خلق اعمال و
 کسب آن نموده ریش ابابیل و خرطوم فیل است آخر روزی شفا با گفتیم که
 مراد از آن شافی شرح کافی است باز غفلت روی داد و نوبت تشویش
 بدان درجه رسید که بهر شش جهت نامه با نوشتند و از جا بجا استفسار نمودند
 و طلب کردند چنانچه مرزا محمد صاحب مشهور با خبر می نیز می خندیدند و می فرمودند
 که بمن هم نامه نوشتند که ملاحظه کن کتابی نوشته و شافی نامش گذاشته
 و ندانستند که عبارتیکه در متنی الکلام منقول است از شافی ملا خلیل است و در روایتیکه
 که کلمه کامور را رونق بخشیدند یعنی در مکان فرزندان کبر خود اقامت نمودند
 نیز یاد و یابندیم که مراد من از شافی شرح کافیه است نه کتابی دیگر و اینهم
 بتصریح گفتیم که این کتاب از خانه حضرت مجتهد الزمانی نزد فقیر بواسطه احباب
 آمده بود اگر خیال تطبیق نقل افتد از آن جا باید طلبید و این تشویش که سرآمد
 مجادلین را در عبارت شافی و تطبیق آن اقتضا و از نقل عبارت رقعات شافی
 نیز بود احمی شود فقط قبل و قال زبانی نیست و طرفه آنکه عبارت بیفتش
 بر نیمه دلالت دارد که شافی ملا محسن که با حد عبارت منقوله منتهی است نزد خود
 و از هم و با وصف استعدا و تقاضای شان نمیدهم فاعبر و ایامی الایضا
 و انظر و اسے مہوات مولانا الکبار عبارت رفیع شریف که درین خصوص بھی

بنده فرستاد پس مختصر است تماشش نقل میکنم **رقعه شریف** مجمع الفضائل
 شفیق بنده است الطافکم شنیدم که روزی جناب قدم رنجه فرمودند و بنده
 چیز بنحور دم متاعف شدم و کتاب ملل و نحل از ان سامی مرسلت بعد چندی
 شافی مسید مرتفعی علم الهدی هم اعاره خواهم ساخت و شافی ملا محسن جناب
 دارند و شفقت نیفرمایند و دلائل این معنی پس تویدارم متعاف می نگارم
 اگر از حال شفیق و مخدوم ما خافصاحب بهادر اطلانتی باشد مطلع باید فرمود
 و السلام خیرام الخاط الخاطی عبده الجانی سبحان علی **قطع نظر** از تخریب که
 جناب شان را در باره کتاب لیل روداد که بایش باطناب می کشد و خارج
 از بحث است رسوخ اذعان این معنی که شافی ملا محسن دارم او در پنج میکنم
 از عجایب و عاده لاطافه است و چون آن قرآن بلکه دلائل را طلبیدم خبر غلط
 و غضب و حیرانی و پریشانی که وقت عجز طاری می شود از ایشان امری
 بطور نیاید سبحان الله برین علم و فضل مناظره قلبی بعد از عجز از مناظره لسانی
 نمودند باره الحمد لله که در هر مقام بجز و زبانی گرفتار آیدند عبارت رقعہ
 بعد از این استعجاب که ذکر شافی ملا محسن سخن از آسمان جواب از زمین
 است در مابه النزاع باید دید و محو حیرت باید شد می نویسند که جناب
 در استعجاب از طلب کتاب معلوم داد اذعان عدم وجودش معذور که
 بمعنی طلب مجبول مطلق کردم مگر نسبت بنحودم زیرا که ملا محسن کاشی فہرست
 کتب مصنیفہ خود نوشته اند و کوئی بار سالہ ایست مختصر مضمون باین عبارات
 و بعد شوق الفقیر الی المدح من بن رقعہ ایدہ الله بذاتہ فہرست مصفا فی النہی
 صنفہا مندر افقت العشرین الی ان ملعت ثلثا و ثلثین و در ذیل می نویسند
 و الوافی فی ترتیب الاحادیث الذکورۃ فی الکتاب الاربعۃ المشہورہ و غیرہا

و تفسیر الایات المتعلقة بها فی مائه و خمسین الف یعنی دال شافی و مولی باب مانی
الوافی فی سبعة و عشرين الفا کنون جلیاب خفا از چهره مضمر خاطر فاعلمی کشف
و آن اینکه جناب گرامی در تالیف خود حدیث ان اهل بیت کل نبی او صیاده
نقل کرده ملا و طعن بر فرقہ اثنا عشریته تجاوز از حد کرده اند و بنده که مقام مزبور
را دیدم چنان یافته ام که اعراض اصلا و ردی ندارد و خوب استم که چنین
گذارش و هم مگر چون کتاب محلی عنه توضیح حواله بر تفسیر آیت تطهیر و ادو
الارحام است و جناب عمدا بطلی الکشف خواهد مایلنه ذکرش نفروند و نیز جناب
کتاب مزبور را فنادم و ذمین بنا و رسوے تالیف سلاله عترت طاهره جناب
تقدس باب سید تطفه علم الهدی علیه الرحمه نکر و چه هر چند اے المحین بنده
کتاب مزبور را ندیده ام مگر جبار شش که در کتب آخر دیدم از این هوید است
که بر دو کتاب قاضی القضاات معتزلی تصنیف کرده اند و نقل این حدیث باین
عنوان از موضوع آن کتاب بعید لاحاله تصور کردم که مراد از شافی تالیف
ملا محسن خواهد بود که آن کتاب حدیث بالترتیب و تعدید قرینه قوی برین معنی
لهذا از جناب خوشتم کنون از تحریر آن مشتق متیقن شد که محلی عنه کتاب
مزبور نیست پس رجا که از هر کتاب که جناب نقل کرده اند و البته نزد جناب
باشد بر اے و کی شفت سازند و در امر خانصاحب و الامناقب راے
آتم مساوق راے سامی است که بد مذمب مختار علم از مقوله کیف است
نه از مقوله فعل پس برای دفع ضرر و جلب نفع اگر علی سبیل باشد الخلو
زبان چریزے رو و دل که محکوم نیست و نیز اے تا و لی آیت الامن اگر
جمله فرق را کافی و بنده مذمب خود را ضعیف نمیدانم که از مثل این سخن
خوشنود و شیوم اے اگر فاضله ذمی بصیرت بعد فکر و نظر صحیح اختیار

وجه سرور می تواند شدند و از دست نفع بستوه آمده ام انزشتن دست نشین
ازین سطور پیدا است و الا پیش موجب اضاعت اوقات سیامی بشدم زیاده
خیر باد اساطیر القاصعه البانی الغالی نسج مان علی حال سحر و طمانت حضرت
مخاطب عموم که میان طائفه شیعه کاشمش بین انجم اند از اینجا هم واضح تواند شد
که در این کتاب سبب جناب شانرا معلوم نگشته که کتابی که در تالیفات خود از ان
نظایر میفرمایند و بکار الزام سفیان می برند و نامش میزان بر زبان می آرند
با احترام شان بعد تصنیف رسائل بعد تهاک و از این است یا کتابی دیگر
و با هزار تشویش درین باب خصوصاً و ابواب و دیگر عموماً همقرین گشته و از چادر
نامید شده دست بدامن حلال مشکلات خود یعنی نور الدین حسین انجیر آبادی
زدند چنانچه مقترب بعد از شهرت مکاتیب کوش رس هر کس از اقصای و
او انی میشو و انشا الله تعالی همچنان تاملت و در از حضرت را معلوم شد که
که ماخذ عبارت مذکور متنبی صیت و اینهمه بعد از اعلام و تذکیر بلکه اصول رفته
از جانب فقیر بود که دلالت بران دارد که مراد از شانی شرح کافیت است که
و دیگر و این منبعه که عبارتش درین ورق گوشش کردم و می جواب همان را
که مراد و مقصود را در ان هم بیان کردم و در خاتمه آن حال خانصاحب و
انشاء تعالی بنابر و خواست نشان مجملات عرض نمودم که جناب رئیس الشعبین از
جواب تعریضات بلکه تعریضات فقیر که در حقیقت الزام شد بدو و بار محمد زبونی
ول و دیدند و خبر نیده را و باره خانصاحب و فقه الله لایحیه و ضمیمه
نمودند و بکتاب آیین رسیده و اگر باینهمه تعریضات ریجی سپردم (خاطر اندر)
باشه اینک خیانت عریضه فخریست و نقل رفته خاسته خانصاحب
پس منصفین رئیس انجمن اودام الله علو قلم بعد سلام سزای که به آن فقه

فرصت درین روزها مقصود گشتم انشاء الله تعالی عنقریب بتدارک مافات
 می پردازم کتاب ملل و نحل فشارستانی رسید و از جهت استمداد شانی
 ملا محسن محو حیرت گشتم گاسته این کتاب ندیدم و از فاضله نام این کتاب
 که شرحه کلینی باشد شنیدم غالباً محمول بر شتابه باشد چنانچه در انتساب
 بعضی از امور بجناب صاحب تحفه اتفاق افتاد و بحجت آنکه باب مکائد خود
 ملاحظه فرمودند و هم کتاب اعلام را ندیدند لے غیر ذلک اما قرائن وجود
 نزوینده پس اگر حکایت حال ماضی و حال است بالضرورت خلاف واقع
 حکام و اگر بشارت نظر مستقبل می بینند فعلی الراس و العین و احیاناً اگر در کلام
 فقیر اشتباهی رود و به از فضلای امامیه که در لکهنو مستند رسیده شود که کلام
 ایما شانی شرح کافی تصنیف نموده اند آنچه او شان بگویند تصدیق کردنی
 و آنچه از حال مال خان بسا و احسن الله مخلصه سلف را نمودند بر طبق مشهور
 جناب را بشارت عظمی است و فی نفسه غیر مترقب **و** و در ول بکشو و لشک کوه
 تکلیف که طرف مقابل به تنهایی و غربت افتاده باشد ولیکن من از سزا قدم
 او شان را بقایید سلف صاحبین ملو و منصف یافته ام زیاده ازین چه گویم
 و چه عرض دهم و السلام خیر ختام و کمال ضیق نوشته شده است ازین
 عبارات هم صریح واضح شد که گفتگو در ان شانی است که شرح کافی باشد
 نه مطلق شانی تا خیالات مخاطب عالی مقام را در ان مدتی تواند شد طرفه آنکه
 در رتبه خود بعد از اینهمه خرابیا هنوز اعتقاد و تبحر و غزرات علوم خویش دارند و در
 بار کافیه تعریف بعمل می آرند که جناب و استعجاب از طلب کتاب مسموم
 و اوغان عدم وجوبش معذور که معنی طلب مجبوس مطلق کردم که نسبت
 بنوردم است آخره یعنی شما که از طلب شانی تعجب کردید و محو استغفار

زیرا که شما بنیاد جمعیت معذورید و من سید انتم که شامی ملا محسن است پس ملت مجمل
 مطلق نه بود من سید انتم مانند عبارت شمارا و شما نمیدانید سجان الله سنوز بسبب
 ترکیب مرض مزمن در سندان منی می باشند و از قریب نفس غفلت می ورزند
 فاعبروا یا اولی الابصار و از عجایب و غرائب امری و یک است که جناب شما
 چنانکه وانی میفرمایند که بعد از دیدن ان مقام معلوم شد که اعتراض برگز دارو
 نمیشود البته طعنه چه بنده حیرانم که اگر اعتراض در دوسه ندار و مارسه
 بخطای ملاحظیل قزوینی قابل شدن و کلل بعضی از مصلحین که خالصا حبس است
 کردند که بخطای چنین محدث اعتراف نمودند و ما جراسه پس شکر است
 و از اینجا شرح می شود که علمای خود را خود ذلیل می کنند و کابیه خود را خود
 شکست میدهند و چگونه بدین که در محاکمات مزبور محرات قابل شناخت و محاکمات
 علمای امامیه شده اند و از هر لفظ و معنی آن پیدا است که مشکلیست چه
 طریق الزام و جدل را خود سلوک ساختند و اکنون که سنیان خصوصاً
 صاحب منتهی الکلام تصفح و استقرار نام کتب و افض شود از عهد بر نمی آید
 و جز اساطیر اولین جری بدست ندارند اثباتها و مخفی نماید که مقصود فقه
 در عبارت منتهی کما نقله الخاطب شکایت علمای شیعه است بر تقدیر اول
 که حضرت ام سلمه را یقیناً از اهل بیت خارج کرد و در جناب فاطمی منور و مترو
 اند و سلمان فارسی را در زمره اهل بیت می شمارند و قد بر بار خدا یا اگر گفته
 شود که مخاطب و الاثان که بدیای غفلت سر فرو برده اند سنوز و زنی
 که بجا ره قزوینی مورد اعتراض میشود و از آن فرقه امامیه است از فرقه دیگر
 احرف است امور که از من مکتوب بوضوح می گراید آنکه جناب بنده
 ان بود که تقرب است که به تطهیر و اولو الارحام ذکر کردم و آن را از سپاه

حدیث ساقط نمودم بنابر این بر عنایت ایندی که کتاب در کتب خاصه حضرت
 رئیس المقلین برآمد و قد زنت بران نیافتند که ثابت نمایند که آنچه نقل
 بنفیر مرد و آیت دارد و من از اعدا خواهم ساقط اگر در رس
 اهل تشیع مفید نوازند و در حال دعوی ایشان بابت مذمت جمله مذکور
 عیان شد که هرگز به هیچ وجه نسبت بخجایت ندارد و الله اعلم که چنانچه
 ایشان با وصف مذکور هیچ کتابی ازین کتابها که بشافی موسوم است
 به بعضی از قرآن در یافتند که بالیقین شافی سید مقتضای شمانینی نتواند
 در حقیقت رسیانی نظام و رجها بالعیب حکم کردند و بعد از و بدین شافی
 علم الهدی طایفه و شافی حدیثی و زینی و مطالعه و افی که با تحریفش نیز اصل
 شافی ملاحق است کما سبجی حار الشا الله تعالی وقت تالیف مثنی مقتضای
 آیت کریمه بنده سبیل او عموال الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و انتم که تعقیب
 و شمار هر حدیث چون از بعضی کلمات و مرسوسات این کتاب است که کتابی
 دیگر که درین فن شافی موسوم به قریب می بلکه و یلیه متین بر تعین کتاب است
 باشد که یکجه و در فن حدیث و کلام دارد و نه کسیکه کورس و کورانی را
 و چه است علیا و نفوس ساز و در و ن بر می رسد من مبارزه بر اضر از و
 و این را در نو پا از اجلاس بدیهات است که کتاب مثنی الکلام بر کس که
 مفید است که در کتب شعبه و سنی خصوصاً امامیه و شگایه و امشده باشد
 چنانچه خود ائمه عشر بر اسی شخصه بکار می آید که است و بلند این میدان نور و
 باشد پس اعراض شان که بابش تعین کتاب نمودن نه به هم گذشتن
 چنانچه مکتوب شان و ال بر است نزد عقلا ساقط خواهد بود و غبارت
 انتقام اینست که در کتاب خود فقط لفظ شافی نرسمشده اند و چون

اسی برائے متعدد باشد مثل الفاظ مشترکہ قرینہ برائے تعین مقصود واجب الخ
 و نیز بعد ازین گفته اند کہ بعد از جناب است کہ اولاً کتاب خود قرینہ برائے
 لفظ مشترک درج نموده اند و از غیاث اللمب رقعہ مذکور کہ عبارتست از
 در رقی سابق دانستی آنکہ اکنون بعد ازین خرابیا برین نقاد مجرب
 متحقق شد کہ ماخذ عبارت مذکور کتابی دیگر است البته پس ازین
 سال برستی شد تحقیق این معنی کہ بورائے اس باو انجان و باو انجان است
 بورائے باو الحمد سید کہ ابن مغلطہ کہ زو و ترکشون شدہ مانند مشطاب و دیگر
 غبت کہ منور و ران گرفتار اند مصراع عمرت و راز باو کہ ایہم غنیمت
 و از غرائب دعاوی لاطالکہ آنکہ بندہ کتاب مرسوم را نیز و نمود و ام
 و نمیدرم و لعل کہ با دصف امتداد زمانہ و در محب وجود قرائن و دلائل
 بر وجود کتاب مذکور نزد فقیر سیج قرینہ را تقریر نکرد کہ شافی ما محسن و ام
 پس درین دعوی نیز محقرین زبونی گشتند و عبارت رقعہ ایشان
 کہ شفقین این دعوی تواند بود قتل ازین لذت آبا غفلت سیج عاقلی تجوید
 تواند کرد کہ دیگر کتب را از ایشان دریغ نکنم و شافی را با دصف تقاضای
 شدید دریغ نمایم خود رقعہ سابق دلیل بر آنست کہ ملل و نخل شایستائی
 از ان فقیر و دشان بود و بندہ در دانش حسنت نکردم و ہر گاہ کتاب نیست
 خود بطیب خاطر نفرستم و را خطی کتاب شعبہ ایشان چرا در بیع خواہم
 رفت و چون محمد احمد مصدر رہبانے در نقل شدہ بودم کما عرفتمہ و جبہ تار
 چہ خواہد بود و غرض کہ میادنی آید کہ کسی از علما و طلبہ ہوا جس ضمیمہ و صور
 خیالیہ خود را در مناظرہ باین کثرت دخل و بد نمود با بندہ در زیادہ تر از امور سابق
 آنکہ بر ہم شان نقدید ابواب و احادیث قرینہ قومی بر تعین کتاب است کہ

شانی لما حسن بود و اینک نیز قبل از دیدن کتاب مذکور و اختیار ظلت بر نور
 است مکان کنی مثله فی اظلمات یس بجارج منها اذا اخرج بدیه لم یجد برکھ
 سبحان الله چون این کتاب تلخیص وافی است و وافی کتاب است که در
 با نزده جلد صغیر بنظر آمده و هم این کتاب را در دو جلد ضخیم دیده ام و بتبع
 و استقرار در آورده ام و عبارت کش را در مثنوی برای سخافت و خرافات مشایخ
 شسته جامعین کتب اربعه ایراد نموده ام و هم در رساله قدیمه و جدیده یعنی
 بصاره العین فی اثبات شهادت الحسین و کاشف اللثام عن تلخیص لایق مقام
 بکار برده و خود عبارت فہرست که نقل نمودند و لالت بر خفا نشین دارد
 که و عوے ختم آن در یکصد و پنجاه هزار بیت در آن مذکور است پس تعدید
 ابواب و فصول تعدید احادیث را بر نهجیکه در شانی خلیل فرزونی است در
 صلیش که وافی باشد ثابت فرمایند تا بغیر عشر که شانی است چه رسد که خصصا
 و تلخیص در آن مرع و ملحوظ است بے قرینہ قومی بر این معنی قایم است که نامی
 و شانی از تعدید نباشد زیرا که مولف در وافی برای کافی کلینی کا و برای
 تہذیب طوسی یب و برای من لایحضرة الفقیہ قمی می نویسد و در بے احتضار
 است تلخیص که در شانی تلخیص و اختصار زیادہ تر نصب العین باشد و تعدید
 ابواب و احادیث بر نهج مذکور واقع شود اینهم از کرامات شیخ المظہر است
 که بدون دیدن اصل و فرع یعنی وافی و شانی تعدید احادیث و ابواب
 را قرینہ وافی و شانی گردانیدند مگر اینهم نہ شنیدند کہ ثبت الحدار ششم انقشر
 اگر در پنجا عشر مشہور را باین عنوان انت کنند بعد نباشد از کرامات
 خان ما چه عجب اگر بہ شام شد گفت باران است چون اینقدر دہستی
 باز بر اصل سخن میروم و میگویم کہ اب خود را بر بعضی از نقادیر مانع از تصریح

خیانت فقیر که جمله حدیث را حذف کردم و داشتن ازان قبیل است که انچه
 که روزگار توان دانست و بیانش بر قبیل اجمال آنکه مخاطب او و غیره در
 افاد انیکه بظلام مولانا مرشد السالکین شیخ الشکین نوشته اند فصلی در به تعداد
 خیانتها می صاحب تحفه بدون قبیح و استغفار بلکه قطعه به صورت و همه قرار داد
 و تش علی بن داود رسایل و بکریم درین جبارات در پنج کار و ندیس و اب
 جناب باعث تصریح است نه مانع ازان بار خدا یا چون حافظ بدارند از
 افادات خود هم حبابی بر نهشتند و غافل و ذاهل که دیدند و لیکن بنده
 کترین و فائز سابقه ایشان هم نصب بعین دارم و در تنقاه از کتاب الفیاض
 امثله می شمارم میفرماید که بخلاف تحفه اثنا عشریه که اگر تصحیح کرده شد و اکثر
 خلاف واقع در آن مذکور است مثل الحاف ایت و عدالت الدین آنست که
 و عملوا الصلح الایه با کلام امیر المومنین علیه السلام و الله فخر و عده الی الله
 و وقوع حرب جل بعد الصلح بحسب الاتفاق ورافضی بودن این قتیبه علی
 خلاف ما و ثقة العلماء و الفول مثل ابن الاثیر فی جامع الاصول و کریم بن عباس
 و آگاه بنو و ن از قصه قرطاس بجهت حدیث سن و نهجده نقل روایت در
 ایت است و لیکم الصد و ببوله الایه و نشان امیرم و ثعلبی و غیره و ثوق بن جیش
 با آنکه مثل بیضاوسی با اینهمه تعصب و صاحب مدارک این روایت را ذکر کرده
 اند و ملا معین از ابن جریر و ابی حاتم و ابن مردویه و امام رازی از عطاء
 ابن عباس نقل کرده اند و توفیق ثعلبی هم در کتب اهل سنت موجود است
 و هم انکار تنه حدیث تخمین جیش که در ملل و نحل موجود است و نسبت نقل جیش
 نعم الطه دین با امیه که در کشف الغمه از ابن جوزی نقل شده و حدیث و بخلاف
 فقرات منافی مدعا مثل استفاظ فقره لن یثا و الا لان یثا و الله از حدیث

محمد بن سمان مثل بر ذکر تقویض و دعوی اجماع علی کون سورۃ النوبه آخر
ما نزل مع کثرۃ الاختلاف فیہ و اینہم تقریحات و ریاضاتہاے صاحب مخفیہ بر
مرعوم خود و دشمن بعد از ان بود کہ دفترے در شروط نوشتند و ہر خود
و دیگر عاویس و موثوقین بر ان زدند کہ نسبت بہلماے کرام اہل حق نیز نانی
نخواہند کہ در راہ مناظرہ بکمال متانت و دوراندیشی خواہند سپرد و بخا
ہیج عنوانے بکار نخواہند برد و در بارہ اسناد و رشید مشکین انار بعد بر ہا
این ہمہ تقریحات ابتداء اہمل آورند و حال انکہ بمقتضای انجہ در ابضاح مذکور
کشتہ و بدہن فقیر سوخ یافتہ سر لہے و دہمی پیش نیت و بعد اندک غور
و اسعان و در عبارت مخفیہ مذکور انیمعنی کہ مخاطب و الامر اتب ہر چند در طاعت
نعمیہ کہ ابو جعفر طوسی امام اعظم شائستہ ریاستہ داشتہ باشد و لیکن حال
استعداد و دشمن بر شکمین عجائبات و ریاستہ تواند شد کہ ہرگز از صاحب
مخفیہ خیانتے بوقع نیامدہ و خیانت و کذب و افترا ہمہ در تحریریں الطائفہ
است پس و اب خود را بنا بر الجہ فرہی ارفع از ذکر خیانت بندہ و تشن
بر اہ خلاف نفس الامر رفتن است ایلست معاملہ ظاہری اما معاملہ
باطنی پس بامریا مظهر علی کہ در مکتوبہ علم رمل شہرت دارند میگفتند کہ جہنم
کہ صاحب مثنوی کتب قدماے ما و انکاء باین کثرت از کجا بہرسانیدہ کہ حرف
در ایران است و ہر چہ نوشتہ مطابق ماخذ نوشتہ و برین قدر چہ موقوف
نمودم کاتب او اول دلیل بر است کہ انجہ در مثنوی الکلام است در کتب
الاسیہ موجود است چنین شخص کہ پارہ و صفش ویدی و شنید می ممکن
نیت کہ در اطہار خیانت فقیر و رنج کند پس حقیقتہ بر اطہار خیانت فقیر
قد رستنی یافتہ و نہ از فقیر لغزشے صادر شد و الا ہرگز ازین وادی در

نمی گذشت و خود را از ذکر آن معذور نمیداشت بلکه تقاریر بر زمین می نوشت
و علم بر آسمان افشست **قوله** و آنچه از لفظ امکان **اه** **اقول** ایراد لفظ
امکان بر اسع حصر بین الاحتمالین چگونه تواند شد که هر دو نقیض یکدیگر انفاذ
و در نفی اثبات و اثر گشته حیث قال القز وینی علی هذا ممکن ان بکون
داخله و ممکن ان الا تکون داخله و هرگاه حصر خود ظاهر شد پس ایراد لفظ
امکان بجهت حصول تحصیل حاصل و تطویل لا طائل الا من سبیلو الی
و یطعنونه سبیل الخصاص فاقول انی نفرفون دلالت جن مناطق **علما و**
این افاده تازه در جای باشد که ترجیح بکے بر دیگرے از ان کلام هیچ
و جی از وجوه و امرے از امور بر نیاید و بذالمقام پس گذرک لمانع
و اعجاب و احیرنا که حضرت ربیع التبعین برین قدم قدمه نیافتند
که این مجمل را شرح کنند و از عبارات علما تفصیلش را نشان دهند
که جایگاه دو احتمال را با لفظ امکان ذکر میکنند حصر منظور می دارند و لفظ
امکان بضعف مشعر نمی باشد و اکثریش ذاتیت یا اضافی و خلالت آن
که اقل است بجهت عنوان است **سکنا** که ایراد لفظ امکان بجهت
الاحتمالین است و دلیل بر مرجحیت نیست لیکن اصل مدعای فقیر در کتاب
منتهی که شبیه حضرت امیر المومنین ام سلمه را با وصفی شیع قطعاً از اهل بیت
خارج میکرد و در باره جناب سیده و احتمال متقابل وارومی ننشند
و سلمان فارسی را داخل می نمایند بے آنکه ریب و تردید و را در ان
و خط باشد هنوز بلا غبار است و الحمد لله علی ذلک و انکه فرمودند
و الا قولین مرجح باشند الح محمد و شش می نماید زیرا که مال مرجح
بودن هر دو قول آخر تبر و و خلیل قز وینی می کشد یعنی در داخل

شدن و نشدن جناب سیده فاطمه زهرا متوقف است و از اینجا است که
در عبارت منتهی گفته ام که در داخل کردن جناب سید النساء بضعه
سید الانبیاء در زمره مقدسه اهل بیت بنو زریب و شک پیرامون
اهل رفص که در دو محصل عبارت ملا خلیل بمقتضای لکنایه ابلغ من التبریح
با این تقریر آید می شود که این مقام مقام نزد دست اعتبار توکل و صاب
مقتضی دخول است و دوران حکم مذکور یعنی دخول در اهل بیت صرف
ایمان مستوجب خروج و لیکن تضمن حدیث ثعلبیه نزد ملا خلیل قزوینی
جناب سیده یقینی است فاکرین مرجعین عند المصلین و ان لم یکن عین الیقین
و محقق نماید که اثبات ترجیح بلکه استحاله دخول جناب سیده در زمره
اهل بیت از راه تبرع است و الا اصل مدعا بتوقف رفصه در دخول
و خروج مبهم حاصل است کما لا یجفی و ثبوت نظر الی الثانی بالطریق الاول
و مجتمل است که لفظ امکان در هر دو مقام از ان باشد که بضعه هر دو
اشاره کند اما الاول فلیدلیل الذی سبق تقریر و اما الثانی پس از
آنکه دخول در ثقل مقتضی انت که بالیقین در اهل بیت باشند و قد سبق
تضعیف ایضا پس ضعف لفظ امکان بدخول و ثقل هم متعلق شد کما لا یجفی
آمدیم بر حدیثیکه در کلام قزوینی مسرود است پس میگویم که قطعیاً بر
اصول و اصعب مدعین مزایا دلالت بر ان ندارد که جناب سیده در ثقل
داخل باشد لاحتمال تغلب چنانست که نسبت امری بمراتب کنند
و مقصود بعضی باشد و اشاره بقومی نمایند و بعضی مشارالیه نباشند
فتدکر تجللات حدیثیکه سخن فقیر در ان مسرود کما لا یجفی علی من تذکره
المنتهی فاین کلام بنی علی الحقیقه و تذکر لفظ اهل و دیگر الفاظ که در احادیث

متنوعه علی مانی اصول اشیعه بطریق متکثره مرویست بر حسب اعتراف و تصور
 خیالبه مخاطب چنانچه دوستی مؤید است که مقصود از اشاره بهین سه کس از
 ذکور بوده اند اعنی حضرت علی مرتضی و حسن مجتبی و شهید کربلا و غیرهم
 من اینها و اینهم در اعتراف شریف داخل است چنانچه گذشت که بجا و راست
 اهل لسان نباد و از زبان بسوی رجال است نه نسوان و در کتب و مینیم
 مصرح است که نباد و دلیل حقیقت است پس ازین بیان نیز ثابت شد که در حق
 جناب سیده و در اهل و نقل اگر باشد بر سبیل مجاز خواهد بود و در میان
 معنی است آنچه بعد ازین از رساله مولف که در حدیث ثقلین نوشته اند و در
 بر تحقیق صاحب نزیه نسبت نقل خواهم کرد و ان شاء الله تعالی **علاوه**
 افادات دیگر که این سرخیل متکلمین رفته بدکران در همین رساله قلوب
 اتباع و شیاع خود را شاد ساخته و سیجی ان شاء الله تعالی دلیل برانت
 که هر چند مقصود غیر صلوات الله علیه و آله و سلم از فرستادن امیر المومنین و امر
 کردن بقتل قبلی و دفع نهبت از ماریه رضی الله عنها بود و لیکن بعد از این که
 حقیقت حاشی ظاهر شد در حدیث بنو می یعنی الحمد لله الذی یهدی بهت عنده الثریب
 که با دایه شکر الهی فرمودند ماریه قطیبه داخل بنودند و در این علوم و اصول
 نیست فمظنک بما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم هو لا اهل بیت و نقلی که
 بر اصول رفته که ما عرفته مراراً و نه با بر ام البنجار الا برار الطباق نمی یابد
 بخلاف لفظ اهل بیت فقط که بر طبق تطبیق منجمی عباد و اما رسم و در آن
 شریک اند که ما سابقاً قول ملک امراه اقول اگر مراد مخاطب است
 که بر تقدیر یک نزو اهل سنت ملازمست باشد شکال بر خلیل قزوینی وارد
 میشود پس عجب نیست که این افاده تازه معتمدین بصحک علیها مشکلی باشد

چه این امر از همان قبیل خواهد بود که گناه از دیگرے باشد و زید را و عفت
 گرفتار سازند و لیکن از امامیه عدلیه که مخاطب رئیس ایشان است و بر سئله
 عدل می نازد و در مکاتیب سر خویش را بعد از مطالعه اصول خود بر سنگ
 خارا ریش می سازد و بعد باشد چه قبل ازین از مجتهدین شیعه می شنیدیم
 و کتب ایشان مثل علی شریع الشانج می دیدیم که او زار گناها شیعه را و در
 قیامت با عنایت سنیان خواهند بود و برین بیچارگان دار و گیر خواهد
 رفت اکنون مقتضای مثل شعور یا کشنده را چاه در پیش می آید لیکن شریع
 کشنده و چهاره خیل قزوینی شایسته کلینی بحکم بختنامه سنیان گرفتار آمد
 با کلمه نه زود بنده بدلائل ثابت شده که بر که در اهل بیت است یعنی قتیق
 فی مقصوم است و نه قصد الزام خلیل قزوینی خارج کافی کلینی بر اصول خویش
 بخاطر فقیر بسبیل و هم و خیال نمی گذارسته و بر ظاهر است که قبل و قال در
 تقریب ادله شیهه چیرے و غیرت و الزام ایشان که نصب العین در
 خصوص مسائل ثانی که بنیاد شش بر بدل و الزام انداخته ام جبرے و دیگر و اگر
 مراد انت که طعن بر طایفه مذکور بشمار است نزد شیعه هست پس جبریم
 که انکار شش چیرے دارد و اگر عبارت سید مرتضی علم الهدی است ثانی
 که امام ابی غلام قوم است و کلام او سابق ازین گذشته است از آنکه
 صاحب کار بنویسند بارے کلام سید مرتضی علم الهدی و دیگر که خود را باین
 لقب در تبصره یاد می کنند رجوع باید کرد می نویسد که باب سیم در رد
 حق از باطل بیان می کند که حق در میان است رسول است باطل است
 اندر علیه و آله و سلم و چون مخالفان معناد و در فرق باطل است و اعتقاد
 نشاید و در کل احوال بر اقوال اصحاب مذکور اعتقاد نمیتوان نمود

پس لازم باشد که امید جمع باشند که اقوال ایشان حجت باشد و اقتدا
 بدیشان کردن و حجت و اگر این جمع نباشند دین اسلام باطل گردد
 پس درست شد که واجب است که این قوم بهترین خلق باشند و حجت
 نشان بر خلق واجب است و چون ما را اطلاع بر ظاهر نیست نتوانیم
 دانست که بهترین خلق کدامند الا بقول خدا و رسول و اجماع است
 و این هر سه دلیل است بر آنکه خیر الخلق رسول و اهل بیت اوست و خدا
 تعالیٰ چند جا ایشان را ستوده اول آنجا که گفت انما ولیکم الله و رسول
 و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعبه و دیگر
 گفت انما یرید الله لیزیب عنکم الرجس اهل البیت و لیطهرکم تطهیرا خدا بر
 پاکی ایشان گواهی داد و سر که خدا بر پاکی او گواهی دهد مخصوص باشد و
 قیل و حجت باشد و چون قول او حجت بود بهترین خلق باشد استلزام بقوله
 و اگر بدیندی و دیگر بر لزوم عصمت بوضع اول یعنی بودن شخص در عصمت
 دل داده اند اینک عبارت سیف ماسح که بنام مجتهد الزمانی است
 باید شنید نقل عن بعض الافاضل انه قال قد اكد الله عصمتهم فی نوا لایه
 بوجه اولها لفظه انما هو الدالة علی الحصر و التاکید و ثانیها لام التاکید و
 ثالثها لفظه الا ذاب الداله علی الازالة کلیة و رابعها التیان بالمانیة
 التي یستلزم نفيها نفی الجزئیات و خامسها لفظه ان یدرب الداله علی تحقق
 فی کل حال دون الا ذاب الصادق تحقیق بعض الفعل لئلا ان یقعام فی کل
 و سادسها تقدم لفظه عنکم الدالة علی شدة الاتهام و سابعها الا تیان بها
 یدل علیهم لا بانسابهم تطهیرا لکم و ثامنها التدرار علی وجه الاختصاص نحو من
 العرب اقرب الناس للصفیة و تاسعها تاکید فذلك التطهیر الدال علی

عن کل نفس و عاشر تا ناکید تطهیر بالمصدر راسته روح بنین الثالث یعنی
العصمه فثبت المطلوب و ترجمه این عبارت طعن الراح بدین الفاظ ثبت
گشته که پوشیده نماند که جناب حق سبحانه و تعالی تطهیر اهل بیت کرام دین
آیت کریمه بر وجه عیدیه مبین فرموده و چنانچه بعضی علماء اعلام از
چنین بیان فرموده اند که حق تعالی عصمت آنحضرت را تا کیدات مستفیده
نموده فرموده اول لفظ انماست که مفید حصرون تا کیدیت و دوم لام تا کید
سوم لفظ و باب که دلالت بر ازاله خمس بالمره دارد و چهارم اتیان
بما هیست و صفت که دلالت بر نفی جمیع جزئیات و اوچشم ایراد لفظ
لیندب که دلالت بر اذباب کلی دارد و بخلاف اذباب التقریبین
بین ان یفصل و الفعل ششم لفظ عنکم که دلالت بر شدت اتهام دارد
و الا عن اهل البیت کفایت میکند و معنی تغییر از ایشان با بلبیت و عدم
ذکر آسامی مقدس ایشان نظایا لهم علیهم السلام هشتم نداری و جاحقنا
نهم تا کید بل لفظ تطهیر که دلالت بر تنزیه از جمیع ارجاس دارد و دهم
تا کید بعد راسته و بنده میگویم که آنچه از سیف ماسح و طعن الراح
ایراد نمودم و بالیقین مخالف ترتیب آیات قرآنی و بزعم رفعه خرج
از واج رسول ربانی است مگر ده دلیل است فتم ما انشد مولف فی
الضعیفه طاعنا علی غیره و سولین **پس** اگر تو ندان برین شرط خوئی
بر بری رونق سلسلانی و سابقا زبانی اکابر امامیه بطور انجامیده
که مجتهد فانی در تلاوت و ترجمه آیت قرآنی و حدیث خاندانی مصدر
مقتاد و تحریف لفظی و معنوی شده اند حال مخیل مجتهد بن امامیه و بر
بارہ آیت تطهیر که در حدیث العبره است الزام بنیان دارد و زبان

اینست تا با دراک و قایلین و اسرار کتاب سمانی چه رسد لیکن حال ما فظیف
 که هزاران مشابهات پیش دارد بر یک و یک است که آخرش او بعد از
 ثبوت هم مواد سرزنش نیست و حال مولانا صدر الدین احمدیانی که حقیقت
 منک در محرویات و تارک میولای جمانی بود و به انجاس رسیده که بعضی
 از یاران صحبت در وقت خلوت بر سر تریش می رفتند و بر دستور قدیم
 و در قرانی باومی نمودند چنانچه در کتب باستانی مثل الف مزار و در
 خوارق او مبسوط است و اگر سابق و سابق آیت نظیر را که بر نذب
 اکام همه عظام ایشان یعنی سید مرتضی شامینی و شیوخ او گمانی جمیع
 للطبرسی تحت فطری است و باریب در مخالفت از واج مطهرات واقع است
 و نقاسیر امیه مدس بر زعم امیه نیز دلالت بر قبولیت ترغیب قرانی دارد
 پس وجوه مذکوره که تقریرش از کتاب مجتهد الزمانی ملحق است این
 عدد مسطور منجا و میشود و الحمد لله که مخاطب و الامران به و مواد تالیفات
 خود در رساله امامت که عشر سابقه عمر خویش را بمقتضای لکلیا یلیم بعد
 علمش ثابا در ترتیب ابواب و تهذیب فصولش صرف کرده اند و
 هنوز خود را از آن معذور ندارند و برای اصلاح در زمان سابق
 بحال الحاح نزد استاد خویش بیعت با نور العین گیتی نور و فرستاده
 بودند بعد از آنکه بمقتضای اصل تشیع تجزیه آیات و ترتیب الفاظ
 کوشیده آنچه از راه غیر غلط مولای خود گفته تحصیلش است که اگر
 کسی از مخالفین در مقام تهذیب اکابر مثل سید مرتضی را ذکر کند محیی
 و مناصی بنظر نمی آید فالست نقد علی اتمام الحجت و برای استقرا پوشیده
 نیست که متعین چقدر بر وجود علم الهدی که از مستفیدان نماذج استخراج

بود افتخار میدارند و بار بار بعد ذکر اقوالش بر زبان می آرند که سید نصیر
 در قرب زمانه ایسه بود حقیقت حال برین نقاوه و عزت رسول شمال
 چگونه مخفی تواند بود و آنکه غیر ذلک من التصریح کمالا یخفی علی من طالع
 رسالت مجتهد قد سماها بالتشید اکنون بعضی از وجوه دیگر که تکرار کرد
 تواند بود و در ذلک بعضی از قلوب تواند زد و باید شنید که حق تعالی در
 کتاب مجید خود اول آیت تخییر را نازل فرمود و بآریب جمیع از دلج
 مطهرات خصوصاً حضرت صدیقہ سلام اللہ علیہین خدا و رسول و دار
 آخرت را برگزیدند و بر زمینهای دنیوی و زرفه آن پشت باز زدند و این
 در مجمع البیان و دیگر تفاسیر ایشان که قاصی امامیه بر آن افتخار
 می نمایند و در مجالس المومنین و قاتر طوال و محدث شاکسنری پایه
 میکنند موجود و کتاب خلاصه المنج کاشانی که در اعتبار از منج الصادقین
 زیاده ترست کمالا یخفی علی من رای و یا حجت دال بر آنست که چون
 از واج مطهرات کمال طیب خاطر مرتبه قصوای زهد و قناعت و رفقا
 حضرت رئیس الایمان اختیار کردند فرمان الهی بوقیع عنایت
 نامتناهی در رسید که لا یجل لک النساء من بعد الایه یعنی چون
 ایشان را اختیار کرد و ند تو نیز زنان و دیگر را بر ایشان اختیار
 مکن و این سفارش و نهی فرمودن خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوٰۃ
 و السلام را از تبدیل که در آیت عقلی مهم است و دلالت بر نجیب
 ایشان از اخلاق و سیمیه و مرتبه عصمت و اجتناب از ذنوب دارد
 و ایضاً آیات ماقبل را بلفظ بیان النبی که مزید خصوصیت ایشان
 را بجمیرت سید المرسلین مقصی است مصدر فرمود و این اول دلیل بر

بذل عنایت و مرید انعام در شان ثنائت و بر تقدیر تقیای روح افاض
 و خوارچ جز لفظ عجوز و تصریح کفر و نفاق شان چپ و دیگر در کتاب مجید
 ارشاد نمیشد و ایضا بعد از اثبات تطهیر الفاظ بیکه در صدر بود اما از انجا
 که دادگرن مایه فی بویکن من آیات الله و الحکمه با کمال خصوصیت
 اجماع المؤمنین بے کلفت فهمیده شود و زبان بهجوده سرابان بسته
 و ایضا در خانه ارشاد نمودند که ان اسدکان لطیفاً خبیر که بر عطاوت
 و مهربانی زائد الوصف اشعار میکند و ندای مذکور بگوشش خاص و نام
 در دادند که تخلص بیت و سیرت حق طوبیت ایشان اطلاق کلی و جزئی
 و ارجح و از تمام عالم برای مایه افتخار نبی آدم ایشان را برگزیده ایم
 لے غیر ذلک من الوجوه و امصیبتا که علمای شعبه بارزاده قلع اساس دین
 و استیصال خلافت راشدین تثبت بآیت تطهیر می کنند و میگویند
 که مرتبه امامت را از نبوت و رسالت بالاتر برند و از کتب اهل حق بعضی
 از وجوه فصائل اهل بیت سرفه کرده و نوحی از خبیث و ران و ریح
 می نمایند و همین که آسمانی از واج مطهرات که نبض قرآنی اجماع ال
 عبا هم بودند می شنوند یک گردن را بلند می کنند و بساخته و پیراخته
 خود التفات نمی فرموده بر ملا میگویند آنچه دلالت بر نقیص آن دارد که
 برگز و خول شخص در اهل بیت منزلت عصمت غیب و عالا الله آیت تطهیر
 هر تقدیر بر هیچ نوعی متغیر و متبدل نمیشود بلکه نظر بسباق و سابق
 و نجات قرآنی و دقایق بیانی بالاتر از وجوه سابقه که امام به تفسیرش صلیت
 در باره اجماع المؤمنین میگردد و کما عرفت و برین قدر رحم استغاثی
 در زند بلکه کنا بهای خود را بمطاعن از واج مطهرات و دعوی کفر و نفاق

شان پر می سازند و نقد دین و ایمان خویش را با بن نیت فاسدی باند
 بد کفر و لغائی شیخ الشیوخ ثقه الاسلام شیخ بدعوی فسق و فجور اعدا
 ناموس اکثر سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ قبل ازین گوشت
 رسانیدیم ندار می و زینبار بخیال خود نیاری کہ مخاطب ازین امور
 خود را معذور میدارد و ازین وادی براحل دور میرود پس بر
 چہرہ دستی و طلاق زبانی او ہرگز مغرور شود براسے اوراک
 عیذ او دور تر موزیراکہ در رسالہ حدیث الحوص جناب صدیقہ بنت فضل
 الصدیقین زوجہ محبوبہ خاتم المرسلین صلوات اللہ علیہ و علیٰ عترتہ و از وہاب
 جمعین را بر مو احبس لغائی خویش مصدر کفر منسوبی دانستہ و کافر
 و مستطیع آغاز نہادہ و گفتہ و بعد از امانا الی آخر التعریضات و تصریحات
 و اینک اجزائے رسالہ امامت کہ حالش دانستی و با اتفاق حسن
 کما عرف الغابو سطر نور الدین حسین بدست کثیرین خلائیق افتادہ
 حاضرست و ران او را قیام مکان اموریکہ ترک ذکرش اولتیر است
 حکم می نماید و خیال نمی کند کہ حجت دلیل بر تقدیر عدم معارضست چنانچہ
 کتب مبسوطہ بر تفاضیل آن مشتمل و اینہم بخاطرش نمی گذرد کہ بعد از
 وحی آسمانی کہ بعد اول علوم انبیاء و اولیایا بن بحیر محیط منتهی میگردد و در
 حق جناب صدیقہ چہ مراعات و تعظیم و تکریم و انفع است و اشتداد غبط
 و غصب الہی و تکریم و عید با غنیمت ہای آنچہ در باب تافیقین و طاعنین
 انجناب عموما وارد گشتہ در حق ہر کافر سے و رو دنیا فتنہ چنانچہ خود معین
 طافہ و منہم الکاشانی فی خلاصۃ النہج اقرار بان دارند و در جواب و لفظاً
 مومن جالیسی با ولہ قطعہ ثابت کردہ ام کہ اگر این آیات را بجایے دیگر برند

و بقلب موضوع فکر کنند که استغفره الله تعالی باید که از اعتقاد
نبوت حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم دست نهند و راه الحاد
و زندگه علانیه و جهرا بپسند و محقق نمائند که درین مقام خوارج نبیین
و نواصب لعین بمقتضای وحدت ملت و اتحاد و غرض مشترک همدگر
و را فترا و نهبت بوده اند فکیف که متقین متشیعین برادر بزرگ این
سرود و قوم و شرکب غالب باشند و در پرده تقیه پرده درمی رانند
قصده کنند و از اینجا که مزین نخلت شیعه نظر بحصول ترفه و مرجعیت
خلایق و ریاست گونه مند عادت بعقوق آبا و اجدات خود گرفته
و مذنب قدیم را بدو ن تحقیق کما هو عیان لایحتاج الی البیان گذارند
چنانچه حکایت و اقاوت ماورکمرش بر دین اسلام و متغیر نشان
از مذنب محدث اشقیای لبام از آفتاب مشهور تر است اگر کفر
معنوسی و مانند آن را بجناب ام المؤمنین نسبت کند جاع تعجب نخواهد بود
و البته بعد که مخاطب بمقتضای کما تدین بدان از دست تریزان
عالیشان خود آنچه از ذلت و خواری کشیده میچکی را از انبای
خود این قدر مکاره نرسیده باشد و النعم ما قال الشیخ فی کتابه
تو بجا می پرد چه کردی خیره تا همان چشم داری از بستر بوقول
کلمه اهل بیت بهر معنی الحاق قول بعد از احاطه این امور اباحت و غیر
بشنو که چون اعتراض کرده اند که کلمه اهل بیت بهر معنی اطلاق
می یابد پس البته بجهت قائل شدند فان العبرة لبعوم اللفظ لا الحقیق
و شک نیست که حق تعالی درین آیت فرموده و لعلکم تطهرون
و ان یحول امامیه دلیل تمام بر عصمت اهل بیت است و عصمت

از و احوال و اولاد حضرت عباس بود هر که میزد این الطلاق بود لازم آمد
و حال آنکه هیچکس از فریقین عصمت شان قائل نیست گمالاتی نکلف
که در سابق برینهم تصریح فرموده باشند که از و احوال مطهرات خبر لازم
است بشمول لفظ اهل بیت اند و افتناعه در آیت تطهیر باعتبار
نکته ایشان را داخل میدانند اگر بطوری که بنیالیه چنین قرار دهند
که ترتیب عصمت بر بعضی از معانی است مثلاً ثانی پس میگویم
که لابد غلبه من الدلیل والا لا یصلی الی تحقیق تعلیل بضموم تعلیل
حکمی و اگر در کفافی تفاسیر القرآن و البیانات من المعانی و البیان
مع و کلام لازم می آید عصمت حضرت ام کلثوم که بنکاح حضرت
فاروق که با عزاف شریف شامعی علی باقی مصائب القاصی کافریه
در آیدند فانه من ذریع الشجرة بل بی من الشجرة و از کلام این
شبهه مصطلح در مصائبش چنان بود صوح میگراید که نه ام کلثوم و نه
تطهیر داخل و نه حکم عصمت بر آن جناب شایسته است چنانچه بلقطه شهید
اصطلاحی اما میگوید که اثر همه مصائب بدر خود آرویه باید شنید که آنچه
صاحب نواقض مکرر کرده که آیت تطهیر وارد شده و در شان آل نبی
علیهم الصلوٰة والسلام پس در آن تطهیر چه آیت وارد شده
در شان اهل بیت علیهم السلام که منحصراً در آل عباس چنانچه ولایت
میکنند بر آن احادیث صحیح که نه مطلق آل که شایسته است اولاد و اولاد
اولاد و اقیام ساعت و ام کلثوم از آل عباس در هیچ است پس داخل
در تحت آیت تطهیر نباشد آری لا یصلی به طاعت شریف او و آنست که
الوده نشود و باختیار خود از او بازشود و انشیکه او مقدور

و محبور بود و این بایات ظاهر است انتهى و افادات قدیمه بحاطب
 صاحب کرامات که متن کتاب ایضاح باشد انیک حاضر است ^{بکتابین}
 و دیگر علمای اهل سنت را که ام کلثوم نزدشان در اهل بیت دخل
 بودند و بحکم آیت تطهیر مطهرین الاوتاس و مستره عن النار جاس
 منظر و فاق و مبطن نفاق دانسته و بر نفس خود آن بزرگان را
 قیاس کرده که سببی انشاء الله تعالی و اگر گویند که شمول معنی
 اهل بیت و عصمت بر ام کلثوم و امثالین نمی آید فان الله ادرى
 الرجال و ان الاطلاق یصرف الی الکمال گویند که حصول عصمت بر
 جناب سیده عمار از دست شیعه میرود و تمامی کتب شیعه باین معنی ناطق
 است که جناب فاطمه زهرا را حصول عصمت بایست تطهیر است
 و آیتیه مثل آن در قرآن مجید نیست چنانچه عبارات بعض کتب
 عنقریب گشت میرسد انشاء الله تعالی پس بالا خوانی که در عمده
 ترین مطاعن یعنی مذک می نمایند بواسطه نفسانی پیش نخواهد
 بود و اگر در باره عصمت انجناب دست بحدیث نفعه منی زنند
 چنانچه در افادات بعضی از قداما مایه محکی است برین تقدیر
 قائل بعصمت ام کلثوم که سالش بر اصول رد انص و نستی باشد
 فان لبضعة البضعة لبضعة و بر عکس نقیض مقوله سابق خود را منظر نفاق
 و مبطن و فاق باید دانست و **الحجب** که برود و اجمدیت حکم عصمت
 نمایند و گویند که اگر نه چنین باشد لازم آید که جزو ائمتن مقدس

نبوی موصوم نہا شد و بر حدیثیکہ خلفائے راشدین را و رآن بمنزل
 گوش چشم و دل فرزند و ند گوش ظالم ہم نہ ہنہ تا گوشش باطن
 چہ رسد کاش با بیان دل چشم و گوش پیغمبر صلے اللہ علیہ والہ وسلم
 حکم میکردند انوس کہ اینہم صورت نہست چہ جائے عدالت فضلا
 عن العصمتہ و مغلطہ مذکور راہ اکابر شیعہ از انجبت زدہ کہ جزو را و را
 محبت و قیاس بجائے کل نہا و ند و مجاز احکم حقیقت و او ند کمال انجفی
 و عبارت از کتاب معانی الاخبار این بابو یہ طبعی باید شنید با ستادہ
 عن الرضا عن ابیہ عن ابیہ عن الحسن بن علی ع قال قال رسول اللہ
 ان ابابکر منی بمنزلہ سمع و ان عمر منی بمنزلہ البصر و ان عثمان بمنزلہ الفؤاد
 و قال فلما کان من الغد و خلعت علیہ و نذہ امیر المؤمنین علیہ السلام
 و ابوبکر و عمر عثمان فقلت لہ یا ایت سمعتک تقول فی اصحابک ہولاء
 قولہما ہو فقال ع ثم ثم اشأبیدہ الیہم فقال سمع و البصر و الفؤاد
 و سیکون عن ولایتہ و صیغی بنا و اشأبیدہ الیہم علی بن ابیطالب ثم قال ان
 عروجل یقول ان سمع و البصر و الفؤاد کل اولیک کان عنہ سؤلوا ثم
 قال ع و عنہ ربہ ان جمیع امثلی لو تو فون یوم القیمہ و سؤلون عن
 ولایتہ و ذلک قول اللہ عروجل و فقولہم انہم سؤلون استہ لمقطفہ
 بعد حذف الاستناد عن صدرہ بطولہ یعنی امام حسن گفت کہ پیغمبر
 فرمود کہ ابوبکر بمنزلہ گوش و عمر چشم و عثمان دل من است روز
 دیگر برائے تحقیق حاضر شدیم و اصحاب اربعہ را بخدمت شریف

یافتم و حدیث و بیرونه و درخواستم فرمود این رتبه بهمین کس
محصول است و روز قیامت ایشان را از ولایت و عصی من یعنی علی ابن
ابطالب خواهند پرسید چنانچه در قرآن است که گوشش و چشم و
دل مسئول خواهند شد و قسم بغیرت پروردگار که تمامی است مراد از رفیع
البتاوه کنند و از دوستی او پرسند که فانی القرآن و محسنی المان
که فقی درین کتاب و هم عیون اخبار که التزام صحت کرده که مایه
من عنوان البحار این حدیث بطریق روایت کرده و بنفسم اسناد
جایجا لفظ صحیح اطلاق نموده فتم الدست و حصل المطلوب و چه
صاحب رقع مزوره از صمیم حدیث حسن معتبر که روز دیگر را
تحقیق رفتم الح قلب موضوع اراده کرده بود ولیکن عده دشمن کشید
چون مهربان باشد دوست از صمیمه سلور اینهم ثابت شد که خلفائی
ثلاثه بنص قرآنی گوشش و چشم و دل انحضرت م بوده اند و در کتب قدما
و متأخرین شیعیه از طبرسی و جالسی بجای خود ثابت است که تقیه را
در هیچ وقت با عادیث نبوی مدخل نیست فکیف در زمان اخیر و
در نقیبن این زمانه خود حدیث حسنی بمنزله نص تواند بود که لایحقی
اطراف آنکه بعضی گویند که بعد نزول آیت عصمت در تقیه مسدود شد و
بعضی در تنجیم گفتگو دارند فاعتبروا بالاولی الابصار و الحیثیه که
خود خاتم المرسلین شیعیه رفیع را از پنج و بنیادش بر آور و ند چه
برگانه تمامی است حتی بازده امام که بهتر از انبیا و مرسلین اند که فانی الح

و غیره برسم شریعت و موقوف ایستاده شوند و از ولایت شاه و پادشاه
 مستثنی گردند شان مرفوع خلفا چگونه کمسور و محفوظ خواهد شد و کیف
 که در ازاله الغین با حاد و بیث امامیه به برهان قطعی ثابت شده باشد
 که در مجمع اولین و آخرین از جناب امیر سوال رود که با ثقلین چه کردی
 فرق اینست که آنچه از جناب امیر در جواب منقول است حرفی
 از ان نفس الامر نیست بر مذنب اهل فصول کما بینا فی الکتاب
 المذکر و تنجیلات آنچه بر اصول ما براسه خلفا ممکن است فانه یجبیم و هم
 یجوز و مونصریم و رسم بقرون **الغرض** هیچ مانعی با و نتواند
 کرد که لفظ اهل بیت بر سر همه محاوره اطلاق یابد و از واج خیر الناس
 و نبی اعظم و حضرت عباس در آیت کریمه داخل باشند و ذهاب
 رجس و حصول تطهیر یکی از اقسام ثلثه مخصوص بود و غایتش و یا ادلی
 الالباب لعلکم تغلحون از آنجا که امامیه را تعبد ابن سبا یهودی
 پیش نظر است بتناقضات غیر متناسمی و دو چار گشته و در سردادی
 دشوار گذار بنجار زار ضلالت گرفتار شده اند اگر فقریات ایشان
 و نفی جنس رجس و تاکید ببلنج بطهر کم تطهیر که بدون اراده عصمت صورت
 نمی شد و کما عرفت مفصلا مد نظر داریم لازم می آید عصمت از واج
 مطهرات و غیر ایشان از حضرت عباس و اولاد امجاد و شریکین
 تحقیق امامت بجناب مرتضوی با و صفت بقیه آبا و مصطفوی که
 کل فی کف و انانی کفقه در مناتب او حرفی از کتاب و قطره از

عباس است کامر لغوی افتد چه دعوی جها بذه علما سے شیعہ کمالا یجفی
 علی بن راسے حق الیقین و امثالہ امینست کہ خماسی آبا سے انحضرت
 او صلیا بودہ اند و در کتاب سنج الرشا و بودن حضرت عباس از آبا
 کرام نبوی مدلل و مبہین شستہ و مزید عمر و تجربہ نیز آخر از مرجحات
 بودہ چنانچہ در رسالہ مخفیہ مخاطب کہ تو مسل ملا نور الدین بن رسیدہ
 موجود کہ است تعرفہا مجملہ و ابن رسالہ در چہ حساب است کہ نمودار
 ملاحظہ کافی کلینی معلوم می شود کہ کبر سن از مرجحات است اگر چہ بقصا
 تناقض اخبار خلاف انرا نیز روایت میفرمایند و یادست تخریض صما
 در امور امامت از کتب کلامیہ و احادیث امامیہ براسے حضرت
 عباس نیز بجای خود ثابت است حتی کہ چون جناب امیر براسے نشان
 عمل نکردند مقررین ندامت گردیدند چنانچہ شرح ابن ابی الحدید
 کہ از سعد بن نزو جانی بود و ہم تالیفات کثوری و غیر او بران اصل
 دلیل کمالا یجفی و اگر و در معنی جس نظر بیان و سابق بکبار
 ذنوب و خباثت قلوب تخصیصی کار بر بیم چنانچہ از کتب معتدہ و
 بد ریافت میرسد گو باعث قہقہہ مخاطب عدیم نظیر میگردد و یا معاذ اللہ
 فقط تخصیص بعد و رشک نمودہ آید چنانچہ شیخ صدوق فرود
 کامل امامیہ علی الاطلاق از کاسہ لسان فرارہ و شیطان الطاق
 مدعی گشتہ و بر فتراک پاراسے جگر صاحب لولاک لبنتہ پس منہ
 و سخت رد افض خود بخود مقلوب و مقلوع میشود و بال رشخند علما

شیعه که اکثر نابریه است مومنان ایشان میرسد که استری انشا الله
 تعالی سلمنا التعمیم و تخصیص لیکن آیت و حدیثی از قرآن مسروق
 و امام معقول که مدلولش دخول از واج و اعطای هم بشیر و نذیر و خروج
 ایشان از آنست تطهیر است در کتب شیعه کجا و در دست نشان باید
 و او تا بعد از وید نشر چون و چرا نکنم و اعتقاد تطبیق بهم رسانیم
 و اگر محذور قیاس و تمییس است فلا یعبأ به زانیه اول من قاس ابلیس
 عقلا سه روزگار از هر شهر و دیار ملاحظه کنند که ناصب پوچ گوید
 دشمن حضرت ظاهره هنوز از ترهات سابقه که هرگز بر اصول امامیه
 انطباق نمی پذیرد باز نمی آید و میخواهد که تبسم اهل بیت دایره شمول
 را پس وینع نماید تا معاذ الله اهل کفر و نفاق بدر آن شریک
 شوند و گمان مبر که این الفاظ را از طرف خود انشا کرده باشند بلکه
 خلعت فاخره نصب و خروج براسه این رئیس الطایفه مجتهد فانی
 زمانی از مدت دراز در کتاب پاستانی میاگرد و انداگر کسی را درین
 باب ریبی باشد باید که بکتاب طعن الرماح رجوع کند و بذه الفاظه
 صحیح نیست که ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها را معلوم
 بنود که داخل در اهل بیت اند قطعا بلکه بر سبیل احتیاط نمود این ناصب
 را قطع بان حاصل باشد بالجمله داخل نکردن احدی از از واج
 بذر عباد و سوال حضرت ام سلمه و جواب آن جناب اینکه بر جاسه خود
 باش و تو از بهترین از واج من هستی صریح است درین که از واج

اهل بیت نبوده اند و زید ابن ارقم نیز در روایت سابقه تصریح با ین معنی
 نموده و ظاهر انانصبی و احزاب او گمان کرده اند که مراد از بیت همین
 خانه گل و چوب است لهذا از و ارج را از اهل آن بیت می شمارد و حال آنکه
 این معنی مراد نیست چه لفظ اهل بیت دلالت بر اختصاص و غلظت و طلال
 دارد و بمعنی مذکور هر جاریه و هر خادمه را اهل بیت می توان گفت و این
 جاست که در بعضی از روایات آمده که الهرة من اهل البيت پس بوضوح
 انجا مید که مراد از بیت بیت نبوت و رسالت و اهل این بیت نیستند
 مگر ذریت و عترت آنجناب و اگر از و ارج قطعاً داخل اهل بیت می بود
 آنحضرت در جواب ام سلمه ر. م میفرمودند انک من اهل البيت قطعاً
 نه اینکه بفرمانید انک علی خیر علی اعوجاج طبع را علامت نیست و بیچ
 گوی را حدس نه است **محمی** نشانند که اهل بیت النبوة در کتب ما هم
 آمده و نیز الباء علم حیث یجعل رسالت گوئیم لفظ اهل استحقاق را می خواند
 پس معنی آنکه محدوحین لاین انتساب بیت نبی هستند از کثرت علوم
 و بیان حقایق امور و این معنی بر اے از و ارج ظاهرات خصوصاً حب
 از و ارج نیز خواند شد بلکه اگر اصول امیه را نگاه کنی مثل فقه الرضا توانی
 و انت که صدیقه را در مجتهدین می شمارند و در ذکر مسائل نام
 مقدسش می برند من بعد توفیق ایزدی حریفی چند دیگر بشنود که
 اگر مراد از بیت نبوت و رسالت خانه نبی و رسول است که حضرت و این
 می خفت عاده پس از و ارج مطهرات بطریق اولی مندرج اند که بتجید

تا جوی جبهه بدینست ازین اعمال شیعہ بمنزلہ حضرت بودند اکنون تشبیحیکه
 بر صاحب تحفه بود همه اشش بسوی قانی وزمانی از نواصب جالش مانند
 شد فکلف که در طعن الرماح مذکور است که خانه پیغمبر خانهاے از واج
 بودند خانه حضرت فاطمه پس ناصبی جالسی یقینا نه ظاهر او هم احزاب
 او از مقررین اذنان کرده اند که مراد از بیت همین خانه گل و چوب
 است و از اینجا ثابت شد آنچه در خانه فتنی گفتم که سلمان فارسی را که
 در اہل بیت میدانند مانند الہرۃ من اہل بیت است و چون ابن بزرگ
 جہاندیدہ در وقت جہاد و موعود نزو جناب امیر حاضر نگردیدہ
 بر اصول رفضہ باید خواند **و** اگر بے مسکین اگر بداشته و تخم
 کنجشک از جہان برداشته و برائے مجتہدین قانی است ثانی بر زبان
 باید راند **و** ان دو شاخ گاؤ گر خوراشته و بیچکس راز و خود
 نگذاشته و اگر مراد از بیت نبوت و رسالت اصافنت بیانی است
 یعنی خانہ کہ عین نبوت و رسالت است در نیصورت اربع متناسبہ
 نبی و رسول شدند و ختم نبوت و رسالت ہر دو باطل معا و احد ولیکن
 عاقلا میدانند کہ جناب سیدہ بر اصول رفضہ اگر رسول باشند
 کہ کتابے و انگاہ برابر چند قرآن مجید بر انجناب توسط ہمین روح الامیں
 کہ وحی و کتاب بر رسول خدا نازل میگردد و فرو آمد تا مصحف فاطمہ
 نامبند چنانچہ در سجاد و حق البیقین و خود کافی اعور المحدثین با ساند
 مستبرہ مندرج است ولیکن جناب مرتضوی در چہ حساب کہ نہ مورد

وحی نه مهبط کتاب و نقی اثمنی از رجائین یعنی حسین بطریق اولی که لا ینفخ عن شمس
 حال تطبیقات و افادات خان عالیشان که رفت منازل و غنیمت منافع
 او بومافو مادر ترقی است و با وصف علت رفض مرتبه نصب و خروج هم برقی
 سکوس براسه او بقدر ایزدی مرویت سبحان الله از واج رسول خدا علیه
 علیه و السلام را که بر اصول رفضه سخن و را بجان شان است در آیت تطهیر فعل
 کردند و بسبب مزید اختصاص او شان را بمنزله پیغمبر دانستند و رحین ورود
 این ادراک که بنده در پی نقص و جرح آن حسبه نقد گشته خواستام
 که محدثات شان را بر یگانان و افصح گردانم بجناب شان اشاره کرده بودم
 که چون با اعتراض شما این تطبیق ما خود از اهل سنت است و در مقام تحقیق سرود
 فرتیه مباین یکدیگر هرگز در باره تلفیق احادیث شیعه جاری نمی تواند شد و لکن
 العاقل کیفه الاشارة و الغافل لا یجذب به الف العبارة **و تیر محمد الزمانی**
 در رساله سیف ماح گفته و لو كانت نازله فی الازواج لم یکن التذکیر الضمیر و هم
 بل التذکیر صریح فی الالتفات و انها نزلت فی اهل بیت و اما القول باشتراك
 الازواج اهل بیت فیه فیه اولاً انه لم یقل به احد من قدماء المفسرین اذ المفسرین
 فیه ثلثة اقوال اولها ان المراد منها من حرم علیهم الصدقة و ثانیها انها فی الازواج
 و ثالثها و علیها اکثر انها فی اهل بیت من ذریه و هم ال العبارة القول بالاشتراك
 الذی احده الرازی و من تبعه عند معجزه عن جواب الشیه لیس شیهی و در کتاب
 طعن الرماح گفته که قول باشتراك الازواج و سایر اهل بیت از محدثات متأخرین
 این جماعت است و الاقدامه ایشان بر نقل به احتمال گفتا کرده اند اول
 انها نزلت فی الاربعه من ذریه و هم آل العبا و لذا اشتهر و اینها لقب
 ویدل علیه شان نزه لها و علیه اکثر المفسرین کما سبقت و ثانیاً انها نزلت

فمن حرام علیه الصدقه والثالث اثبات نزلت فی الازواج پس قول بان شریک
 که از محدثات فخر رازی و احزاب است قابل اعتبار نباشد است و این
 عبارت نیز واضح شد که تطبیق روایات و تلفیق اقوال هرگز در حیرانگان نیست
 و این طریق منافی از مختصات امام رازی است یعنی الصدقه که چون از وقت
 مباحث شیعه بعجز زبونی و دچار شسته نیاید ضرورت این طریق پیش گرفته اکنون
 در عجز زبونی مخاطب که بیچاره با اختراع سنیان بر مزعوم مجتهدین خود ثبت
 نموده و خواست که انرا در اصول امامیه دخل و بد حالت انتظار باقی نماند
 بعد از مطارعات دیگر امید است که بومایوما وقت عجز زبونی صاف
 صاف بحقیقت مذموب اهل حق اقرار نماید و از مهملات محدثین و مشکلین خود
 نظام هریم راه فرای پاید **سبأ** در التفات قلب موضوع معمول
 نیست لکن که از واج مطهرات خدا و رسول را اختیار کنند که امر فطاعت
 اطلبیم و خدا را عزوجل چنین بلیه القاسم فرماید رخصه را باید که این نکات
 را در قرآن مسروق و احادیث ائم معقود بیان کرده باشند فانه اولی
 بذکر و اهل ایمان و رحن امیات خویش چنین خواهند گفت که چون ایشان
 رخصت یار مذکور از مردان راه خدا سبقت کردند بلفظ و خطاب مذکور
 شدند و باین التفات خاص تخصیص یافتند و الحمد لله که حال لاف و گزاف
 سر غده اهل اعتنا یعنی مجتهدین و ربایه عاجزی حضرت رئیس الناظرین
 ائمه المتکلمین نظام التبحرین صاحب نفس کبریه و عیان گشته و عجز زبونی
 شیعه در باره اهل تطهیر و تعین صدق ان و تطبیق روایات بجه غایت
 رسیده اکنون جناب مجتهد الزمانی در خانه خود سر چه خواهند گفت باشند
 که اگر از بسط جهان عقل منعدم گردد و در بخود گمان نبرد و بچس که نادانم

و اگر کسی گوید که حال بخافت و رکاکت اقوال مخاطب با قوال
مجتهد زمانی معلوم شد و در آن حقیقتش از کلام مجتهد غائی باقی است
گوئیم ضرورتی در میان نیست زیرا که مجتهد جالسی براسه رواج
محدثات فزیند ان خود این قسم کتب و رسائل خود را بر نام اینها
بسته معبد اشراست او را بلا ریب و را اکثر ازین رسائل انکار ننوشتند
اگر دو بعد از تسلیم نگذارد اینهمه از نتایج افکار و کجایان است میگوئیم که
الکون رجوع بکتاب عباد الاسلام معاند جالسی باید کرد که بعد از عباد
قاضی نور احمد خوشنویسی و انعام آن بلفظ استیحه کلامه میگوید و ایضا
یدل علیه ان اهل بیت الرجل فی العرف بهم قرابتی من عمرته لا ازواج
بدلیل سبق الفهم الی ذلک و هو ابی الی کل فہم و المتداول فی شہار
و اخبار ہم فما حدیث کر اہل بیت النبی ص فی شعر او غیرہ الا و ہویر بد من
و کرناہ لا ازواج و لا لیکن انکار بد انہم اقوال ان مناقشہ الجہور فی مذاہم
انسان من حلیم لبت فی الایۃ و الحدیث علی البیت النبی من لطین الخشب
المشئل علی الحجرات الی کان یکنہا النبی ص مع اہل بیتمہ و ازواجہ اذ لو اراد
بالبت ذلک لاحتمل ما فہوہ لکن الظاہر ان المراد باہل البیت علی طبق قولہ
اہل اعد و اہل القرآن اہل بیت النبوة و لا ریب ان ہذا منوط بحصول کمال
الاہلیۃ و الاستعداد سبب استغقب انص و یقین من اعد و رسولہ علی
التصف بہ کما وقع فی الایۃ و الحدیث و لہذا احتاجت اسم سلسلہ الی السوال
عن اہل بیتہا للدخول فیہم استیحه کلامہ **قطع نظر** از آنکہ سو من جالسی چو
قدیم و رین عبارت خواستند کہ سبب سبب رابع مخاطب نامشکور
ماند و ہر یک از خواص و عوام این فائدہ را از نتایج ذلت یاد و اند

بند است بلند گفتند کہ در پیچ نظری و نشری اطلاق لفظ اہل بیت از پنج
 نیامدہ و احتمال دخول ازواج وقتے ممکن می بود کہ مراد از بیت بیت
 گنی می بود و حال آنکہ وراثت تطہیر و حدیث و بشیر و نذیر معنی دیگر
 مراد است یعنی حصول کمال لیاقت کہ مستلزم نفس و تعین تواند شد
 و انقاد در یافتن کہ قاضی نور احمد در احقاق الحق تباسی اسلاف خود
 برین مدعا نفس می نماید و مومن جالسی و رعنا و الاسلام با وصف سر قہ
 و خیانت با تباع خطوبات آثار اقدام اومی پیاید پس بر تہ بدیسی اولی
 رسید کہ مخاطب والا مراتب در خطب عجب گرفتار گشتہ کہ تک خویش
 را ہم فراموش کردہ خواستہ کہ در اصول امامیہ تطبیق علمائے اہل
 سنت را دخل دهد و برین تدقیقات دست تثبث دراز کردہ خود را از
 مباحث متنبی الکلام سخبات سنجند و زو عوام ثابت گرداند کہ خود را بجل
 سخبات رسانیدہ یعنی شمول معنی اہل بیت برائے ام المؤمنین ام سلمہ
 زوجیت و سکونت است و در عموم این سکونت حضرت سلمان فارسی
 ہم شریک اند و برائے امیہ لبیب اختصاص و نسب و بندہ متعجم
 زیرا کہ اینہم سعی مخاطب از اول تا باخر را نگاشتہ کہ کلام در حقیقت
 است نہ مجاز چنانچہ مدلول عبارت فقیر است کہ از متنبی جناب مخاطب
 والا در اوران خود نقل کردہ اند و آن مجازیم بحجے و وسیع کہ جنس
 حیوانات را شامل باشد پس انچہ و رفق ثانی بکتاب خود گفتہ و از کتب
 معتدہ امامیہ نقل کردہ بودم لبنایت ایزدی از زبان مجتہدین شیعہ
 ثابت شد و خرافت و جنون علمائے امامیہ لازم آمد کہ ذکر فی المتنبی
 پس ہم ہم تطبیق جناب خان صاحب سر آمد اہل تحقیق بہ بعضی

از وجوه نیز فائده مذکور بحال شان نمیرساند و ایشان را از شکنجه
 گیرد و از فقیر نمیرساند این امور ناگفتنیها از نا صحبت و بوج گوئی و حماقت
 و سخافت که برائے این سر و فتراهل قنانت لازم آمد از کتب
 و تصریحات مجتهدین و مکملین شیعہ بود اکنون بمقتضائے جزوین
 بیوتم باید هم آنچه برائے این لاله روشن را برائے از افادالش
 لازم آید یکدو حرف از اینهم باید شنید که استعیاب و استیفا
 تناقضات ایشان کما مر نمود حبه خیلی دشوار می نماید و این امر
 هم از عجائب تعریفات روزگار و غرائب تقدیرات خالق یل و نهار
 است که اهل احداث و بدعت را کمال عجلت پیا داشت رسانند
 و اهل حق را بدین و شنیدنش قرین انبهاج گردانند پس اوده
 تطبیق و قصد ادخال از واج مطهرات و آیت تطهیر به بعضی
 از معانی و اخراج شان باعتبار معانی دیگر همچنین یاد کیهان نمودن
 در باره عزت پیغمبر که باعتبار نسب داخل اند و از معنی مراد
 الهی دور دور رفتن و خیال خام پختن عین ضلالت و گمراهی است
 اول بسم اللہ ان عبارات که متن مشین کتاب ایضاح مولانا
 رشید السکین است آنکه شخصی که حضرت ام کلثوم داخل آیت
 تطهیر می شمارد منظر و فاق و مبطن نفاق است زیرا که آیتیکه
 بالاتر از آن آیت دیگر ایشان آل عبا از جناب کبریا عز اسمہ
 نازل نشده و خصوصیت باربعه متناسب بعد رسول الثقلین
 دارد و انرا عام کرده و تخصیص ذکر اسم معدس حضرت
 ام کلثوم فقط برائے آن بکار برده که عوام را از انکار شمول

آیت بجناب شان از قول فائل استنکاف دست دهد والا غرض
اصلیش ازین تعمیم ادخال فسق و فجره بنی عباس و اخرا بهم جهت
آیت تطهیر است و بدین مخادعت برعم باطل خود عظمت
شان آل عباد استخوش زوال و اطفال نور رسول این و متعال
می سازد پس البته حانت و غلامش از ذل رقیق آزاد
خواهد بود و خودش از نار آزاد نخواهد بود و شخصیکه آیت تطهیر را
فقط بشان آل عبا گفته براه حق رفته و داد و لاده الح انچه ازین
عبارت از دخول مکه خلود در سقر و دشمنی آل پیغمبر برائے مدعی
مزید و لا عترت خاتم الانبیا لازم آمد قلوب اهل اخلاص اندر کس
در پیچ و تاب و عیون هر یک از محسن بدیدنش و چشمه حوتاب و مخفی مباد که حال
سلاله ازواج سرور کائنات بر اصول امامیه انچه هست هرگز پیچ مسلمانی بر استیجاب
آن قادر نتواند شد لیکن حکم الهی و زرات بیخ المخطورات بر چند حرف از ان اکتفا کردم
پس بنی عباس در چه حساب خواهند بود مع ذلک قبل ازین نیز بکوشش رسانیدم
انچه شهید رابع ایشان بجناب ام المومنین ام سلمه رضی الله عنهما نسبت کرد و اخل
فی دار البوا حیث وقع فی ناموس الرسول المختار و اتهما بذنب قال الله تعالی
فی شانہ و من اطم لمن افتری علی الله کذباً و علمائے دیگر از امامیه انچه درین امور با و
دعوی تشیع جناب ام المومنین ام سلمه مثل قاضی ذهب القد بنوره
تفهوه کرده بد فاطر مبسوط ضبط نموده اند ذکرش مقتضی باطناب
کتاب لا یخفی علی اولی الالباب و بعد در سقمه چند انچه مخاطب عالی مقام
مستفید مجتهد مقام در همین کتاب یعنی متن الضیاح گفته مانده و از
این ضیاح است و ادل دلیل بر آنست که در تطبیق مذکوره تکذیب

این دو غفور قصد کرده حیثیت قال علاوه اگر آیت تطهیر مخصوص آل عبا نگیرند
 صدور کذب من اللہ لازم می آید تعالیٰ عن ذلک علواً کبیراً چه از اذباب
 جس پر چه مراد باشد خواه عصمت از صفات و کبار بقول اثنا عشریه و خواه
 براءت از ذنوب معینه گامبدل علیه اقوال مفسری اهل النبی بهر دو صورت
 و آل عبا یافته میشوند و در بنی عباس و آخر ابراهیم که صفات کتب تواریخ
 بالاتفاق از تسوید افعال ذمیمه و شنیع اکثری از آنها همزگ نامۀ اعمال
 سیاه کافیت انتهی و لزوم این شناعة بسبب دعوی شمول آیت
 تطهیر بر احوال طاهرات حضرت بشیر و ندیر که قطع نظر از تواریخ که عدم
 اعتبارش نزد فریقین از مشهور است کتب کلامیه و احادیث امامیه با ثبات
 کفر و نفاق شان مغاذاً لله مخلو است مانند آفتاب نصف النهار است که لا تخفی
 قوله و خباب بر احوال تعرض باین دلیل در شتی الکلام چنانچه عبارتش دلالت
 بر آن دارد و قد عرفتها بنا بر آنست که از قرآن مجید اطلاق لفظ اهلیت بر احوال
 ثابت شود و در ثبوت آن بغایت ایزدی احدی را مجال چون و چرانیست که ذکر
 فی هذه الرسالة ایضاً و در نیمقام بنا بر حوش فیما مضی معترض قیل و قال اینمضی افتاده
 که میان وصف اول و عصمت ملازمت هست یا نه متعترض رفیع المکان ارشاد
 می کند که میان این هر دو وصف ملازمت نیست و استناد بدان کردند حضرت
 تبارک با وصف آنکه از اهل بیت بودند معصوم نبوده اند و اگر ملازمت می بود
 عصمت شان ضروری بود و از یس فیلس اینست و خیال شان بگذشت که در
 آیت کریمه که در باره حکایت حضرت عماره در سوره هود هدیه السلام واقع است
 اذ باب جس و اینم تبکید لام علی ما قال اکابر المجتهد القمقام و لفظ انما و تعلق اراده
 الهی بآن و موکد کردن بلفظ تطهیر که تطهیر کجا مذکور است بخلاف آیتیکه جامع فی

تعلق دارد و در سوره اخرا ب مسطور است پس انکار ملازمت درین مقام بعد تنصیصاً امامیه که آیت
 تطهیر ^{قطعاً و یقیناً} دلالت بر عصمت میکند یعنی بر خصوصاً و قتیکه خود تصریح کرده باشند
 که دلالت آیت تطهیر ^{بر عصمت از گناه} عمداً سهواً و صغیره و کبیره قطعاً است زیرا چهار اوج مطهرات داخل در آن نتواند
 والا کذب حق تعالی عما بقول الظالمون علواً کبیراً لازم آید الی غیر ذلک من التصریحات
 فی الاساطیر القدیمه و الحدیده امری غریب آنکه رئیس الطائفة بنا بر انکار ملازمت درین
 اوراق با نیمی قائل شدند که خطاب ملائکه بجناب زوجه مطهره حضرت خلیل الهی
 یعنی حضرت ساره بود و برین قدر اکتفا نکرد پیش ازین گفتند که رب عزوجل که خطای ملائکه را
 بحضرت ساره در حکایت فرموده بمعنی اول است و معنی ثالث هم محتمل انتهی و مدلول تفاسیر
 معتبره شیعه آنست که زوجیت وضع نیست که موصوف خود را در اهل بیت داخل تواند کرد
 گما قریب بر اصول و قرارداد امامیه باقی نماند مگر معنی ثالث و آن بزرگ مخاطب عبارت است
 از مجموع و صفین و جمع صفین کما سبق و لیده علاوه عبارت مخاطب نیز همین معنی را
 مستثنی است و الا بجائے صفین مذکور بن قبل هذا لفظ مفرد بضمیمه یائے
 تکریمه یا است و قول شان اشاعه دریه الح بعد اندک تا مل نیز بطریق
 امر دارد و پس بمرتبه بدیهی اوئی رسید که کسی دیگر از خطاب
 التعجبین و لفظ علیکم و اهل بیت ابراهیم ع اولاد بالذات است
 مخاطب نتواند شد الا حضرت ساره که وصف شمرکت
 نسب و زوجیت در ذات و الا صفات شان
 منحصر بود زیرا که در خانه هدایت کاشانه حضرت ابراهیم
 ع نبود که مصدر تعجب بوده باشد و لفظ اهل بیت ابراهیم
 بمعنی جمع و صفین که معنی ثالث است برو صادق آید انیت حال
 مخاطب عظیم المثال درین اوراق و در ساله امامت که هنوز مختفی است

و بنایت ایزدی تخمیناً قریب نصف اول بوساطت ملا نورالدین حسین
 اتفاقاً نزد من رسیده بر طبق مثل مشهور میفرماید که خطاب بدو بکران بود
 قصد او حضرت ساره مخاطب شدند ثقیلاً لا تحقیقاً چنانچه ایشان مقام بایدید
بعد از عبارت بیضادی و مدارک و کثافت که فهم آن را البته
 استدلال قوی می باید و قوت شخصیکه عبارت فارسی منتی الکلام با و
 دعوی انشاء فارسی کامیاب می شود که کاتب نتواند فهمید چگونه بفهمید
 وانی تواند میگوید اکنون غرض محسوس پیچیدگان اینست که اگر خطاب
 ملائکه فقط بحضرت ساره می بود کلام شاید صاحب بعضی حضرت علامت بلونی
 صاحب تحفه قدس سوره العزیز طرّفی از صحت میداشت که قاعده عربی
 است که چون چیزی را که فی الحقیقت مونث باشد بلفظ مذکر ملاحظه نمایند
 و خواهند که بان لفظ از و تعبیر کنند چنانچه مذکر در حق آن مونث استعمال
 کنند و کیف ممکن که خطاب با مرأة واحده بصنمیه جمع مذکر و محاوره عجب
 زینهار نیامده بلکه بر جمل واحد تم تعظیماً زینهار خطاب بصنمیه جمع نمی سازند
 و اگر طرّفی از جواز میداشت حضرت حبیب کردگار رسول معظم اولی
 ربانین مخاطب می بودند حالانکه اگر تصحیح تمام احادیث کرده شود زینهار
 سلسله از اصحاب و غیرهم گاهی بلفظ انتم یا رسول الله یا صلّی الله علیه و آله
 یا بد رسول الله و امثال آن هرگز نگفته و اطلاق لفظ اهل بیت بر واحد و انست
 و عبارات این تفاسیر حمله و لالت صریح دارد که مراد ملائکه از ضمیر مخاطب و
 لفظ اهل البیت زینهار فقط حضرت ساره نبیند بلکه تمامی اهل بیت حضرت
 خلیل الله علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام و لا اقل که حضرت ابراهیم
 که بجهت شریک اند چه تولد فرزند تعلق بوالدین دارد و حضرت ساره

خود فرموده بود و بدین مکتب الدوانا عجوز و هذا بعلي شيا
 پس در جواب ملائکه هم حضرت خلیل الله شرکب اندک و چون
 مدوح راستی کرده فقط بجزت ساره گفته با کف و باو بذانی الطهور بشارت لا
 فيه من له اني مسكة الامولانا العزيز و هرگاه استراک خلیل الله و ثبات
 جناب شان در مخاطب ملائکه ثابت شد شرکت حضرت ساره در خطاب
 بضمير مذکور تغليباً بوده است نه بر حسب ادعای شاه صاحب حسب محاور
 عرب فقط الاستدال والاستناد البته بلفظ برای **عجبتهم**
 این مقام و تناقضات این کلام و فائز طولانی می باید ولیکن یکدو حرف
 بگوئیم حق پوشش برسانیم و قدر ضروری را بخدمت مقدس میگذرانیم
 پس البته بگوئیم پوشش نهند که چون شرکت حضرت ابراهیم علیه السلام
 یقینی است و از کلام ایزد می که از حضرت ساره در محاکات تزییل حکایت
 فرموده یعنی الدوانا عجوز و هذا بعلي شيا شرکت مذکور بدرجه ثبوت میرسد
 حکا و لت عليه العبارة المذكورة پس دخول نبی در الهیت نبی قطعاً لازم
 آمد و بذانی الطهور کالنور علی شامقة الطور و برین قدر موقوف نسبت زیرا
 که اکابر شیعه تصریح بدان کرده اند و منهم المجتهد الفانی فی جملة الامامة من
 کتابه عننا الاسلام حيث قال و ايضا مقام الدح والاعتنان علی اهل
 البيت الذین من جملتهم سید الانبیاء بتخصیص لطهارة بهم اول دلیل و هر
 شاهد علی الاستغراق فقرته الاستغراق کتار علی علم استی مطلق
 و جناب رئیس الطائفة جاری مجرای شیخ الشانج که بر
 تقریر و تحریر پوشش پوشش ریاست و رتب الاصلاح چنانکه عبارت بعضی از
 تفاسیر اهل بیت در محل جناب رسول مقبول در آیت تطهیر تغلیباً اتماعاً

می نماید نہ تحقیقا چنانچہ خودشن براسے حضرت ابراہیم و اکابر مجتہدین و حکمین
 اور براسے خاتم النبیین صلی اللہ علیہ والہ وسلم مدعی گردیدہ اندست منظرینے
 میکنند و مفسر مایہ قد اشار بعض اذکیار الفضلاء الی لطیفہ عجیبہ فیما نقل فی الوسط
 عن عمرہ کہ تذکرہ ضمیمہ در لطیفہ کرم بحبت قلب سبت چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم
 در میان ایشان بود و ہی ہذہ ازین کلام قطع نظر ازینکہ نبی داخل اہل بیت
 نبی باشد ولہ وجہ لطیفہ شگرت برآید کہ نظیر رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم
 نیز بہمن معنی کذا فی کہ ارباب تفسیر کبیر و بیضاوی و معنی و اشال ایشان میکنند
 ظاہر میگردد پس بخاطر ازواج زوج مطہرہ را کہ در ربیبہ تقدس ہر دست
 نیز از جمیع معاصی و ذنوب پاک نگذاشتند فخر ایم اللہ بجا یستحقونہ لستہ مع
و لک لازم می آید کہ حضرت خلیل کہ در ملک یقین و نوابہ لاجل قلبین
 زودہ و ملکوت سموات را تکرار کردہ و حق تعالی ملت توحید را در کتاب
 مجید جابجا با بختاب منسوب فرمودہ در وقت کبر سن بموجب مذکورہ کہ ملائکہ ہنگام
 پیشش آمدند و نیکو برصد و رشش کردند شریک بودہ باشند پس توان گفت
 کہ بخاطر زوجہ مطہرہ یعنی حضرت سارہ کہ با عتران مولف اوراق ہر دم
 نبودہ اند زوج مطہرہ شازا کہ در ربیبہ تقدس مردست ازین تقسیمہ ملک
 نگذاشتند فخر ایم اللہ بجا یستحقون فخر لہم بجا بشرکون و **و متوکل علی اللہ**
 کہ در قلب تقریر مخاطب فاقد النظر و در ذہن فقیر بہمن قدر محفوظ بود و در کتب
 زبر کہ بروایت شیخ اشباح علی الطلاق وثقہ الحدیث اعور مرید احوال شیطانی
 الطلاق قلب این تحریر را بنواستہ در قلب ہر کہ پیشانم کہ جملہ نظار و ساین
 بعین یقین بدانستہ کہ بجواب دندان شکن بلکہ شکنندہ رگ گردن علما
 امامیہ را مہیوت کردند و انچہ در اینجا مذکور شدہ نسبت بانچہ مسطور خواہد شد

مطابق پیش بود پس عبارت رئیس الطائفه را از لفظ لطیفه شگرف تا آخر
 بدین خود محفوظ باید داشت که تناقض بقلب آن بانحس وجوه عنقریب ذکر
 میکنم ان شاء الله تعالی **الغرض** باید بدینی آید که ورا قیامات این بزرگ
 در هیچ دقتی ربط و ضبط ویده باشم خود بعد رنگینی و عبارت آرائی بر
 مزعوم خود بدقت تمام امری را بگری می نشاند و باندگ زمانه شش
 و پرداخته خود را بجاگ برابر میگردد اند خط گشتم حال قدما و متاخرین طائفه
 بر همین منوال است و چگونه چنین نباشد که ضبط و ربط تقریر بدون آنکه ظاهر
 آدمی مطابق باطن باشد ممکن نیست چنانچه ورا حادث فریقین اشعار بلکه
 تنبیه برین امر رفته و این امر جزا از تمام افراد شیعه که در روی و کدورت
 قلبی از ذواتیات ایشان است سلوب است بلی چون مخاطب درین شب
 دستگاه تمام وارد و کوی سبقت از زبان و امثال خود شن می ربا بدین مخالف
 و تناقض در هر مقام دست از دامنش برنیدارد و بخیال نبود که درین مقام
 حرفی دیگر گویم مگر بخاطر فرارسید که شاید حاسدین و باغضین را توهم و کدورت
 که چون درین مقام تقریر رئیس الطائفه معقرین ستانت بود از جوایش کلیه
 خود را یکسو کشید پس ناگزیر حرفی چند دیگر می زنم و بالفاظ نائین قصد میکنم
غرائب دیگر آنکه خطاب ملائکه مقربین مصدر باشد یعنی مخاطبه
 یعنی لفظ العجبین که هرگز استعمال آن براسی هیچ فردی از ذکور و دست
 نیست و در مقامات دیگر تیر همین قسم الفاظیکه براسی مونث مخصوص است
 ارشاد شود و باجماع امت مراد حضرت ساره زوجه حضرت خلیل باشد
 و در لفظ علیکم و اهل البیت که در همین آیت بلافاصله نازل است داخل باشد
 مگر تغلیبا فاقطر و امشتر السلین و این مقدار بسم باید و نماز که صد و نجب که

باعث این خطاب خاص شده نیز یاقین از حضرت ساره بوده که یاد بلتی
 آمد و اما مجوز و بذابلی شیخان بدان شئی عجیب ایاصیه نمی و خطاب فرمود
 بودند که ولایت برصد و رنداشت کما تقر فی الاصول پس حضرت ساره با انهم
 خصوصیات و صدور امر که موجب کلام مذکور شد چگونه اولاد بالذات داخل
 نخواهند بود ان بدان شئی عجیب **سبحان الله** این خرافت و سخنان
 را اولیای شان کمال فطانت و دقت و متانت تعبیر میکنند و این حکایت
 بدان ماند که یکی از مقلدین موسیه با یکی از علمای ملت حقیقه که در بار چرت
 بکاخ مادر و خواهر بایست کریمه حرم علیکم السلام ایستدلال میکرد و در و برادر
 جماعت مدین مسائل فقیه را بیان می نمود گفت که محتمل است که حق تعالی
 خوردن گوشت این سنورات حرام کرده باشد چنانچه فرموده با صفا و قبول
 جد بر و خیل ذین نشین و دل پذیر است **و از ملاحظه** مکاتیب که بنام **علامه**
 نوشته واضح میشود که احتمال را دقتی ذکر باید کردن که تا بعد و قوتی
 همراه داشته باشد و بر ظاهر است که جواز این احتمالات رکن دین و ملت را
 ملعبه اطفال میکرد و اندازے غیر ذلک من الفاسد النبی مرت البها الاستشارة
 مخاطب عالی قدر را که با اعتراف نور الدین حسین که لا یحقی علی ناظر فی الکتاب
 شوخی و رنگینی در تحویر دارند و از تبحر و تحقیق و طریقه استدلال بی بهره اند
 چه ضروری بود که در مقولات دخل کردند و **حق ائمت** که من دین
 ملاست و سرزنش راه خطا پیو دم زیرا که دخل در مقولات کلمات ندارد
 و شقاوت اخروی بران مترتب نمیشود و بسبب آنکه پیشه فلفصین سخت بر
 شکمن و پاسبین است مرقدر که محذرات و منخرعات را در ان دخل
 دهند مقام انکار فقیر نیست بلکه باعث تحجیل یقین و مجاوزیاست بخلان

کلام
 که در کتاب الکلام آمده و از باب الاصل است و این کتاب مختصر و مفید است

علوم دین که علم حج خداست و از انبیا و اوصیا و از نبیا گفته اند **علم مقول**
 علم اشیاست و علم مقولات علم انبیاست **غریب و دیگر آنکه اگر آن**
 قاعده را که جابزه علما ذکر کرده اند و علامه دیکو می انرا در کلام خود ذکر
 فرمودند مدخلی نباشد و صور خیالی مخاطب مناظر آن بود معلوم نیست
 که در آیتیکه قبل ازین از سوره قصص مقول شده حضرت باری عزاسمه
 در قرآن مجید از زبان خواهر طاهر حضرت کلیم الله علیه السلام حکایت نموده
 اعنی اهل اولکم علی البیت یقولون لکم و هم له ناصحون چه مقولات از رئیس الطائفه
 صمد و روایات جز آنکه گفته شود که سلاطین تذکیر لفظ اهل بیت که بر ما و کلیم
 حضرت موسی اطلاق کردند صاع جمع مذکر آوردند امری دیگر بخیاال نمی آید
 مگر هو احبس نفسانی و وسادس ظلمانی را که ساعتی شاعره در زیادت کسلی
 وقع تواند کرد چون کلام تابان مقام رسید بخیاال گذشت که از اینجا که
 مخاطب هنوز این افادات را نزد من تقریر نکرده بلکه هنوز بهر کس از شیعه
 هم نداده توجه بقبض تفصیل مناسب نمی نماید تا مبادا بعد و بدین اینها
 آنچه نوشته است بمعرض محو و اثبات آرد و نظریعات خود که انطوائی و افغان
 و اظهار و فاق است بگوید که حاشا که بر کلام حضرت صاحب تحفه باین عنوان
 تعرضی رسانیده باشم ناگزیر باز خود را باصل مطلب بگردانم **قول**
 و در رساله **اقول** از نبیا نیز حکم قطعی می توان کرد که هر موعظ کتاب فقیه
 خصوصاً مسلک ثانی که از اینجا سواد عبارات کسری بر داشتند و با برادر
 پرداختند هنوز بهر که شریف جان گرفته که قلب رساله گرامی در آن منظور
 است و جز الزام شیعه امری دیگر مقصود نیست پس از احاطه مبحث خودی
 کردن و آنچه محمد بن شیبه درین باب آورده اند اغماض دهیم

نمودن و مذبح اہل حق را یاد فرمودن و راہ تطبیق کشادن و دل تحقیق
 نشان بپوش و دفع اعتراض ہادون و در انہم واد تحریف و تبدیل الہام
 وادون حکایت باستانی را باز از سر نو تجدید کردن است کہ شخص اہل غلط
 کہ او را در ان زمان فیلوف وقت میدانستند تمام شب قصہ حضرت یونس
 علیہ السلام و زلیخا رقصہ اعدا عنہا شنید و چون احسن القصص ببایان رسید
 پرسید کہ ملائکہ کہ زلیخا را بپوشید و نعوذ بایمید من کثرہ الغفلہ و قلۃ الہیار و ارادہ
 مناظرہ العلماء **قولہ** سلام اللہ علیہم **اول** از واج مطہرات سرور کاٹا
 کہ اجہات المؤمنین و قبلہ اہل ایمان و دین بودند و اہل حق و یقین آیت
 تطہیر را در حق شان میدانند سر آمد شان و در وقت مذکور حضرت صدیقہ
 و حقہ معظّمہ بودند کہ در برگزیدگی خدا و رسول و دار آخرت و دیگر مجاہد
 و مناقب سابق الاقدام گشتند و عمائد محدثین قوم و کاسہ لیسان اسچہ دربار
 انہا گفتند و وجہ خود را مانند نامہای اعمال در سواد گرفتند بیچ مسلمانی
 بر استیباب نقلش قدرتی ندارد و حال حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا
 کہ علمای طائفہ فاضلہ قائل بتشیع جناب شان معاذا اللہ بتستند نیز قبل ازین
 بحسب ضرورت ذکر کردم کہ در سائے قوم بچہ گناہ انجناب را مستحکم کردند
 کہ در حقیقت بیچ گناہ ہے برابر آن بخصوص قطعہ قرانیہ باشد پس لفظ سلام
 و انہم باصناف ہوئے اسم مقدس حضرت خالق الانام بر اسے از واج
 مطہرات ماجر اے عجب و ظریف است خدا یا مگر چون قلب مخاطب
 ہوئے اہل سنت است و بعد از تذات کتاب منتهی الکلام خود اقرار کرد
 کہ حرمہ را نے در قدیم زمان از جانب شیعیہ بدو اکتہ از طائفہ

اولین بست ندارند و باومی مناظره گشته بودند و حالها بعد از آب برجام
 خوبان روز مناظره اهل سنت می نمایند اسلحه غیر ذلک من الامور التي ثبتت
 فی الکتاب الذکورۃ پس ناگزیر کلماتیکه دلالت بر تنزل مخالف از مذہب
 محدث باشد احیاناً بر زبانش جاری می شود و امید است که پرده عاریهم
 از روضه او بر داشته شود بلی لفظ سلام الله یا بد ال ضمیمه جیب منوث
 بگذر و احد براس حضرت سلمان فارسی می یابد که حضرت جبرئیل امین وحی
 رب العالمین گماشته بود حضرت سید المرسلین نبی اوروندگر که انتخاب را
 مامور گردانید باینکه سلام خدا بر عجل بود سلمان فارسی باید رسانید
 و اینهمه مزید خصوصیت شان از کتاب اختصاص پیدا و هوید است چنانچه در کتاب
 منتهی الکلام مفصل گشته کمالا یحقی و معلوم نیست که حضرت سلمان فارسی بچوب
 یکم هم ازین سلام که برقرار و او شبیه چند هزار بار بود و پراختند یا نه
قوله منفرد یا مشترک الی قول این تقسیم و تقسیم و تقدیم افراد و تاج
 اشتراک و ترویج حقیقه با من ایضاح نماید و بعد از ویدن ایضاح
 متعلقه می نماید زیرا که مولف اوراق در ان کتاب با وصف شرکت مولوی
 حسین علیخان سرآمد اخبار بین و شیخ جهان و مجتهدین امام الاصولین خان
 خیال بسته اند که جمهور اهل سنت نزول آیت تطهیر را فقط شان از زوج
 مطهرات قابل گشته اند و شادی و معدودی که طاعت جمهور خود رفته
 شده آن براس آل عبا هم بخویر کرده اند و تخصیص از وراج مطهرات از کلام
 ایشان هم ثابت میشود عبارات المقام این است و ازین مقلات رون
 تراز سفید صبیح واضح گردید که نزد اکثری از علمای اهل سنت آیت تطهیر
 فقط ایشان از وراج مطهرات نازل شده و بعضی که از ظهور نصب بجهت

بجهت مخالفت احادیث مستفیضه اندیشیده گویند هر قائل به تسمیای اولیاء است شده اند
 مگر چه تبدیل و اقتضای سیاق ماقبل و مابعد آیت منی تخصیص از عموم را نیز صحیح و لازم
 الی آخره بنقطه و نقطه که رئیس المومنین را در فهم عبارت تفاسیر پیش آمد و سیاقش از کتاب البصیر
 که حاجی بکسر صید یاقی نگذاشته نموده میشود احوال و احوال از بیان نفس الامیه است که بر
 زبان نهاده بنده مسکین چاری شده و توضیح بود که اصطلاحات مذکور است و است
 بدین انداز که نزد اکثر علمائے اهل سنت آیت تطهر قنوط نشان از و اوج و است و دیگر
 و ران با ایشان شرکشی ندارد بلکه بعد از ایشان حقیقت و اقدار و شرف و از هر انوار و واضح
 گردید که نزد بعضی علمائے اهل سنت آیت تطهر نشان کمال عبانان است و نزد اکثر از ایشان
 عبارت در مورد آن داخل و توهم خصوصیت آن باز و اوج مطهرات منطبق آن عبارت
 به استکباری مخاطب حاصل شده لیکن بنا بر مزید توضیح مرام و تقریب آن با اولیاء خیر
 و عوام نظر بمنطبق است و هوالمستاکراته تفسیر و بطریق اجمال باز تنویر آن میباید و می
 گوید که امام رازی در تفسیر کبیر بعد عبارت نقل کرده آنجا باب فرموده ثم انه تعالى ذکر خطاب
 المکلفین المذکرین و ترک خطاب المومنات بقوله لیس فیکم لیس فی سماء اهل البیت و جالیه
 و متافیه اهل البیت و الاولی ان یقال هم اولاده و از و اوجه صلی الله علیه و آله و سلم و الحسن
 و الحسین هم رضی الله عنهم اجمعین لانه کان من اهل بیته بسبب معاشه بیت النبوی صلی الله علیه
 و آله و سلم فی حقیقه النبی ائمه و بیضاوی از کار تخصیص آن بآل عمار نموده نه تخصیص آن
 باز و اوج نموده حیث قال الخیر فی بعضی انهم اهل البیت لانه لیس غیرهم ائمه و من تفسیر
 منسکای عباد الله حکم احادیث صحیح که بعضی طرق آنرا ذکر کرده و بطریق بعضی دیگر اشاره
 نموده مودودان فرموده ثانی از و اوج مطهرات را بعضی ائمه است گفته آل عباد را با اولی
 از اهل بیت قرار داده و قدر نقل عبارت ثانیاً بالجمله از کلام او نزول آیت خاصیت
 و نشان آل عباد بودن نشان با اولی از اهل بیت بر تقدیر یک نزول آیت و در حق و

و علی منهم

از وای مطهرات باشد ظاهر است و شائبه از خصوصیت نزول آن نشان از وای مطهر است
 در آن موجود نیست و صاحب تفسیر حسنی او را از کثافت و واسطه مراد بودن از وای از
 اهل بیت بدلیل سابق و سیاق آیت نقل نموده نه قصر در و دان بخت از وای مطهر است
 چگونه غیر ایشان را شامل نباشد و بعد از آن روایات کثیره که بر نزول آن در حق آل
 عباد ذکر کرده و قدرت عبارت الله علی هذا المعنی عنقیب و آنچه احقر در بیجا م از بعد از نزول
 قصر از عبارت تفسیر حسنی گفته مثل کلام بیضاویست که در تفسیر همین کریمه بجا شنبه گفته است
 تفسیری انهم اهل البیت لانه لیس غیرهم استی و صاحب جلالین روفا لا تقصر بر ذکر قولیکه
 منطوق صحیح ظاهر کریمه بلامر اجبت الی الاحادیث الصحیحی است استکاره و آن دلالت
 بر خصوصیت نزول آن در حق از وای ندارد و در عبارت فضل بن روزبهان مراد از
 کثرت که در قول او اکثر مفسرین علی ان آیه نزلت فی شان از وای النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم الح واقع است کثرت فی نفسه است نه کثرت اضافی کما بینا اتفاقا معتد
 او خود تصریح کرده است بنحو آل عبا از مورد کریمه مذکوره حیث قال لکن لما عدل عن
 حدیثه خطاب المؤمنین الخ لا یجوز ان یقال لا یجوز ان یقال لا یجوز ان یقال فی شان کل البیت
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم بنی الرجال و انما انما علی و فاطمه و الحسن و الحسین و از وای النبی
 علیه السلام الح و معتد اعرض آنکه علمائے اهل سنت تصریح کرده اند باینکه اکثر مفسرین
 قائل نزول آن در حق آل عباست نه خبا که صاحب صحیحی در باب جاد و در آنجا می
 فرماید الایة الاولى قال الله تعالی انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
 اکثر المفسرین علی انما نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین فمذکر ضمیر حکم و ما بعده و میسر
 نزلت فی شان نبویه و از آنجا که علی بن ابی طالب میگوید که من این آیات الله استی و چون این مطلب
 را با شما عالمی را نه به عالمی ظاهر بر گردید پس عرض کنم چنانچه صاحب صحیح
 بر این آیه که بر سه علامت از آنجا که با کلام است امیر المؤمنین و الله منزه و عده الح که وجه

مه
 در کتب
 لفظ مویش
 و الح است
 مکرر و مویش
 مذکور نیست
 مویشین باید
 ابراهیم
 عده

صحتش بالا مرقوم است طعن کرده اند و حکم اصلاح خود را که در کلام مغیرین یکمست حریته
 گذاخته اند آنرا موهم نزول آیت فقط ایشان از واج ساخته اند بگویند از خود و طعن بر
 تصور کرده آید انتہی با لفظ انیرین عبارت حال غم و فراست معترض قدومه اهل بیت
 در عبارت تقاسیم و دعوی انفرادی بیان شد و از عبارت متن الضیاح واضح گشت که
 کسی علمای آل عبارت قطعاً و تحقیق در آیت تطہیر داخل نمیدانند پس دعوی اشتراک که
 در بیان اوراق نموده خلاف تحریر سابق خواهد بود و کمالاً مخفی یا رخداد یا کتب باب تاویل
 و تحریف بلکه تسویل گشاده حضرت مخاطب که بر شوخی در گفتار خود می نازد چنانچه
 مکاتیب خبر از آن میدهد بر سخن سازی آماده شود و قد بر این همه که شدنی بقدر
 دعوی تحالف احادیث با مذہب اہلبیت چنانچه علما شیعه بر ملا در کتب قدیمه
 و جدیدہ میگویند و داخوش فہمیا میدهند و موارد استعمال لفظ میجو شش عنہ
 به سبب تقدیر آن اورا گشت نظر ندارند و قول قدیم این مومن جدید الایمان ہم
 بدان نظر دارد و کما عرفتہ مفصلاً اما بر تقدیر قول حدیث کہ در حصول تطبیق دلیل
 قطعی و تالیفیک ہمدگر را مقتضی و اعتراف ہم بدان نموده اند کہ این تطبیق از کتب اہلبیت
 فرا گرفته ام و ماخذ آن ہم با وصف تحریف معترض در آن قبل ازین دانستہ باشی
 پس دعوی انفرادی تردید بینہ و بین الاشتراک از عجائب تر است زیرا کہ از
 تفسیر ایشان عیان شد کہ لفظ اہل بیت گاہی براز واج و گاہی بر معنی ضعیفین
 و گاہی بر معنی اطلاق می باید خدا یا مگر گویند کہ تردید نظر بمعنی ثالث است کہ آنرا
 با لفظ سونش بقبر ساخته بودند و جو الش بر ظاہر است کہ لکن فرج است کہ
 اہل ہواد ہوش این و سوسہ را ثبات رسانند غرض کہ ثبات قوم بہیج تدبیر
 علاج نمی پذیرد و نزد اہل دانش و بینش از عبارت الضیاح انہم تنگ
 و ضعیفی گیرد کہ ہنوز رئیس المخالفین را از مایہ النزاع ہم جز نیست خروج از واج مطہر

آیات سابقه لاحظه باریب در خطاب شان نازل گشته بهشت تر از شبیه و سختی
 است اهل سنت سینه طایم العدر رب البریه این فرس قدسید را شان و
 داخل اغوا می کنند و نواصب این زمان بجهت نصیب عداوت سید الشهدا و
 جان و خروج از دارها انصاف و رفق عدل و داد و اعتراف از رشد و سید از تحلیف
 می نمایند لغو ذبا لهد من المبالک قوله - در بدین ارفسم الحج - اقوال از
 تب قدیم و جدیدی که بود ضوئی اینجا مد که علامه ای ایشان این روایت
 را براس حصر املیت در آل عباس آورده اند چنانچه عبارت صاحب طعن الرماح باین
 شنید چنانکه بر قول بحر العلوم مولانا عبدالمعلی مرحوم که اگر از و ارج مطهر است
 داخل در آیت نباشد کلامیکه در بنیایت بلاغت است طبعی بکلام مفعول و مزدود
 می شود و سوق کلام ازین امر بنیایت آباد دارد بلکه انکار این مسئله بکاربرد
 است و نه الصواعق لایم حیرت از بدین املیت نساده قائل لایم العبدان المذنب
 لکون مع الرجل العصر من الدرر ثم طبعی قریح الی ایضا و قوما املیت عصیت الذین
 حرمو الصدقه بعده پس زید بن ارفسم نه است که در صورت عدم شمول
 کلام مفعول می شود و از اینجا صراحه معلوم شد که مجتهد مذکور این حدیث را خارج
 از و ارج مطهرات میداند و بجهت بحر العلوم قائل است
 و سبب نمی برد که در کلام زید معنی دوم علی ما مضی علیه المعترضین از و ارج
 است و در آن کلامی نیست پس سفاست و خرافت سوسه
 مجتهدین امامیه رجوع می کند و چگونه نکند که خود حدیث زید مخرج این
 معنی که از و ارج در املیت داخل اند در طعن الرماح و هم صیغ
 ماسح جائز که تشریف قول مولانا که مذکور خود
 را رسوا است منقول است و ...

و العبارة للكتاب الثاني حيث قال فيه المجتهد الغاني او مجتهد زمانی در ابواب
 ان هذا الخائن سرق العبارة ولم يذكرها تمامها فانه في آخر روايته رواها مسلم
 لكنه قال حصين ومن اهل بيته بازيد الياس ساء من اهل بيته لكن اهل بيته
 من حرم الصدقة بعده انتهى بلقطه فيا صرنا ايها الجاسون ديا ولبنتي ايها الغافل
التحصيل حال مجتهد فاني و زمانی و بچاره مخاطب که دل به تطبيق علامه
 سنت و اوده و سر ياستان تحقيق ايشان نهاد خيال يداغ بسته که حدیث
 زید باعث تطبيق است و برگز قائل رو دو قج بنت اکنون حال صاحب طعن الربا
 اعنوان میگید با وصف آن عبارت که شنیدی بشنو که کلام زید را از خبر اعتبار
 سابقا میداند و میگوید که تقی علیه السلام بحکم علیهم الصدقة که در کلام زید واقع
 است الیقین اعتبار نیست زیرا که او معصوم نبود و این تفسیر باخبار کثیره که اتفاق
 فریقین بر آنست مناقض است زیرا که آن اخبار لخصوص جلیه است بر آنکه
 مراد از آن فقط اصحاب عبادت ظاهری و غیر خداست و در غیر المعصومین
 علیهم السلام صدقه منجرم که هنوز مجتهدین امامیه اینقدر بهم ندانستند که درین احادیث
 معنی دیگر مراد است که اختصاص با اصحاب عبادت چنانچه مولف اوراق
 تصریح بدان کرده و در معنی لغوی ابلیت را محصور ساخته سلنا که معصوم بود
 چنان بر تفسیر شیعین شیعی بود پس چگونه بر آنست خود تفسیر کردی استناد
 بقول معصوم پس تشیع کجا ماند **سخت** و از اینجا این هم عیان شد که صدر
 اول شیعه هم می استناد بقول معصوم تفسیر آیات میکردند فضلا عن الحدیث
 فقط بچاره تزیینی چنین نیست این هم طرفه تر سخ و دیگر گوشهت میرسانم
 که رئیس الطائفة درین اوراق حدیث زید بن ارسنم را سواد تقریر خود میداند
 و موجب تلیف بین الراویات قرار میدهند بر سر و چشم می بند پس

ضرور افتاد که قائل بشرکت نبی باشیم بلکه اولاد عبدالمطلب در آیت تطهیر گردد
 نسبت به اوجاق و شرکار و دودمانند و در متن الضیاح زیان و رازی برین شرکت
 و تمیز زبانی بر مولانا رشید المتکلمین علی الله مقام میکند چنانچه محقق نیت پس
 شایسته قضاوت قوم مور لوم گوش کردنی و بوعائس خاطر نگاه داشتنی است که
 هر یکی بپوستین دیگر افتاد بلکه خرمن خود را هم بیاد افتاداده خنجر دیگر مقتضای
 ع است و مانند زلب و لب زده ان شیرین تر بیاد آمد که فقهای امامیه و تکلمین
 ایشان چنانچه بر پیونده شریعت اثنا عشریه و تشریح شریعت محقق نیت اعتقاد این
 معنی دارند که تحریم صدقه باعث طهارت و عصمت و مختص باصحاب عباد شلال
 ایشان نبود چنانچه بعضی از عبارات سفید انی معنی در سابق گذشت و کلام
 صاحب طعن الریاح نیز برین حکم می نماید و الا افاده چنین ارقم را در نمیفرمود و
 حضرت موسی جانسه در عناد الاسلام چنان بجا روجه غفلت افتادند که این
 تحریم را معطل طهارت و عصمت قرار دادند مگر ندانی که بعد ذکر حدیثیکه بر نزاع
 شان مدانش نیت که غیر اصحاب عبا کس داخل نیت میگویند و **الضیاح**
 يدل علی ان المراد من اهل البيت هم آل العباس و اولاد ابی طالب
 لا طهرهم عن الرجس و طابت نفوسهم حرم الله علیهم الصدقات لا یبا من الا و ما
 اتی لا یلیق بالطیبین لطا برین فتحریم الصدقه انما یولی طهارت و الصدقه
 یحرم علی ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و محقق **نماند** که در همین مقام
 جناب محمده مقام برعم خود ثابت کرد و اندک تطهیر از رجس دلالت بر عصمت
 دارد پس بر فهم این مجتهد که در طول باع و بسطید در زمره امامیه مثل شان
 کسی نبود که حرفی از ادب بنیاسوخته باشند چنانچه از مکاتیب مسطوریه و تالیفات
 آن مختصیب معلوم خواهد شد لازم آمد که جمیع نبی باشیم و نبی عبدالمطلب که

تصریح علما امامیه قاطعانه سادات بودند و صدق بر آنها حرام است چنانچه از جامع
 عباسی و کتب مجلسی و بیہیانی و نجفی و کاشانی عیانست معصوم و طیب
 و طایر و مصداق البلیب باشند چنانکہ از بنی ہاشم در بارہ ایزدای البلیب بر
 اصول شعبہ آنچہ صدور یافته مقبولین لسانی امامیہ مثل سلیمان فارسی و ابوذر
 غفاری رشک بر آن برده باشند و العجب کہ مخاطب را در اینجا عرق حیت
 بچوش نمی آید و سر خود را بر سنگ خارا نمی زنند کہ اینها ہمہ البلیب باشند و نزد
 شیعیہ سادات معتر شونند و البلیب کہ این لقب را با ولادت حضرت زہرا تخصیص میکنند
 کما اعتدوا یہ مورد سرزنش کردند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظر الی خرافات
 ہولاء الکبار فانی کل وادیہم و انہم یقولون قالوا یقولون پیچ دانی
 کہ علت اینہم تناقضات چیست سببش اینست کہ بتقلید عبد اللہ بن سبا
 دعوی اسلام بر زبان دارند و بنوعہ ایمان می فروشند و در حقیقت با طغائی
 نور اسلام و کشتن چراغ دین و ملت میکوشند و می خوانند کہ مساعی مشکورہ
 خلغائی را شدین و البلیب ظاہرین را عنوان اللہ علیہم اجمعین بر باد دہند
 پس منتقم حقیقی برائے ایشان در دار دنیا بکنار ایشان نہاد کہ در ہر تقریر
 و تحریر صدر تناقض و تخالف می شوند و اگر ہر او از لفظ طہارت در
 قول صاحب عناد الاسلام طہارت نسب و طیب ولادت باشد کہ برائے
 بنی ہاشم حاصل بود گویم کہ بگریمتد جائے و اولیاء او کتب قد مائی خود را کہ
 بر تصنیف آن می اندکاسمین کلام ندیدہ یا بطور نقل و حکایت ہم شنیدہ
 کاش بکافی طینی کہ بر حقیقت در آئینہ حق نما جہا کہ نمی فرمایند و چہ تصریحات کہ
 در کتب خویش بر صحت آن نمی کنند جموع می نمودند و می یافتند کہ حضرت عباس
 بقیہ ابائی بنیوں صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بگریہ بہرہ از طیب ولادت و طہارت

نسب داشتند پس معلوم نیست که این احادیث را در کدام صند و قی
نگاه خوانند داشت و از نظر تورانیان تا کی ستور خواهند کرد و آنچه در باره
اکبر فرزندان شالیه یعنی عبداللہ بن عباس در کتابیکه برای تقریب نواب
آصف الدوله و حسن رضا خان نوشته گشته اند مگر بیاد نماند که صریح و لا
بر آن داده که جناب امیر را اینقدر از پنهان اند که آخر با وصف خلق و تمیم
بلعن و طعن ایشان پرداختند و صاف و صاف در خطب مکتوب نجواب
عبداللہ مذکور ارشاد فرمودند که **س** آنچه کردی تو بمن هیچ شکر نگرد
و هیچ نگوین دل بیدار نیکنار نگردد و این مقام ایشم عیان می شود که علمای
شیعه برای حفظ ناموس و در کلام مرقضه که نام عبداللہ بن عباس
برادرش قرار میدهند و در جائے کبر مضمر می نمایند و لیکن خلاف
روایت و استفاضه و شهرت پس حال طیب و ولادت شان مثل پدر
بزرگ و در برادر صغیر سعادت گردار معاذ اللہ مانند آفتاب نصف النهار
روشن شد که در اصول شیعه بواسطه ثبات شده که هر که دشمنی با ائلیت کند و در پی
ایشان افتد بالضرورت او چنین و چنان است کما پیشانی المنقی غرض که
ترتبات و خرافات شیعه بجای رسید که بطریق نمونه از خبر وارد اند که از
بسیاریم بیان نمی توان کرد **و لا تحول و لا تقه الا بالله العلی**
الکون عبارت مجتهد فانی شمس در پی ادبی و بی انداز بسیاری
این عباس که برای تصدیق بنده بکار آید باید شنید می نویسد که از آنجمله
آنست که چون حضرت امیر عبداللہ بن عباس را حاکم بصره گردانید و او مال
بسیار از بیعت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بکس رفت و متصرف
شد و نامه نوشت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آنگاه را بر من

سند و قی نگاه خوانند داشت و از نظر تورانیان تا کی ستور خواهند کرد و آنچه در باره اکبر فرزندان شالیه یعنی عبداللہ بن عباس در کتابیکه برای تقریب نواب آصف الدوله و حسن رضا خان نوشته گشته اند مگر بیاد نماند که صریح و لا بر آن داده که جناب امیر را اینقدر از پنهان اند که آخر با وصف خلق و تمیم بلعن و طعن ایشان پرداختند و صاف و صاف در خطب مکتوب نجواب عبداللہ مذکور ارشاد فرمودند که آنچه کردی تو بمن هیچ شکر نگرد و هیچ نگوین دل بیدار نیکنار نگردد و این مقام ایشم عیان می شود که علمای شیعه برای حفظ ناموس و در کلام مرقضه که نام عبداللہ بن عباس برادرش قرار میدهند و در جائے کبر مضمر می نمایند و لیکن خلاف روایت و استفاضه و شهرت پس حال طیب و ولادت شان مثل پدر بزرگ و در برادر صغیر سعادت گردار معاذ اللہ مانند آفتاب نصف النهار روشن شد که در اصول شیعه بواسطه ثبات شده که هر که دشمنی با ائلیت کند و در پی ایشان افتد بالضرورت او چنین و چنان است کما پیشانی المنقی غرض که ترتبات و خرافات شیعه بجای رسید که بطریق نمونه از خبر وارد اند که از بسیاریم بیان نمی توان کرد و لا تحول و لا تقه الا بالله العلی الکون عبارت مجتهد فانی شمس در پی ادبی و بی انداز بسیاری این عباس که برای تصدیق بنده بکار آید باید شنید می نویسد که از آنجمله آنست که چون حضرت امیر عبداللہ بن عباس را حاکم بصره گردانید و او مال بسیار از بیعت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بکس رفت و متصرف شد و نامه نوشت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آنگاه را بر من

یارے و معادنت و اداسی امانت پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو
 شدید گردید باو ثبانت کردی و از او مفارقت نمودی و او را مخدول گردانیدی
 پس نه با پسر عم خود معادنت نمودی و امانت داری کردی گویا ترا ازینها
 مطلق نیست قرینت ننظر بنوده گویا تو در دل اراده داشتی که هرگاه طفریابی
 در حق امت محمدجینانت کنی تا اینکه فرسودند فحان الله اما تو من با المعاد او را
 تخاف معاش الحساب ای انکسکه نزد ما از دانا یان محسوب چگونه گوارا میشود
 طعام و شراب حالانکه سیدانی که تو حرام می خوری و حرام می نوشی و کبیران
 منجری و کجاج باز نمان میکنند از مال تینا و سنا کین و مومنین و مجاهدین که
 براه خدا جهاد کردند پس از خدا بهتر رسد مال مسلمانان را با نهاردکن انتی ما
 نقل الحاکم فی کتابه المودعۃ الجنتیه و عید امیرین عباس آنچه
 در کتابت ثبت نوشته و بر آنجانب ثبت کرده و راه پی ادبی بر اصول شیعه سپرده
 هیچ ناصبی از کتاب آن نتواند کرد کما بینا فی الکتاب الکبیر قوله فاین الماربه
اقول چون انکار ملازمت خود ملازمین و الا نموده اندا کنو شعلوم نیست که
 اعتقاد بعصمت جناب عرش قباب سید النساء بکدام دلیل میفرمایند در
 آیت مبا یله مراد از نفس جناب سیر بودند نه جناب بضعه بشیر و خیر تا بر صورت
 ظاهر گویند که چون عینیت محال است فلا بد من الهامانله و چون رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم معصوم بودند بالا جماع فلا بد للما تل من العصمه و بر ظاهر است
 که برای تاین عصمت شخص ضروری نیست فلیف که در وقت غضب ام کلثوم
 هم و عا معصومین قیرن اجابت شود و در تینا سلسل بر تقریر مرید البیاضین شیخ
 المومنین که با عتراف اکابر علمائے شیعه و فقهائے اثناعشرین برادر بزرگ
 فحالب در رساله تخریب طریقۃ اصولیین جمیت وینی از دست داده و دل

و بر شکست لشکر اسلام نهاده هم بر تقدیر عدم عصمت حضرت فاطمه لازم نمی
آید چه ناظرین تجربه که خاتمه آن برای خاتمه موافقت طشت انبیام است
عیان گشته که این دور و تسلسل اگر هست برای عصمت امام است که حالش
بر اصول امامیه بقول شاعری خراب و ناتمام است دور با یکدشت و کس
بافی نمائند و آن قبح شکست دادن سانی نمائند آنچه در پیش با تقدیر مردم که لازم
دور و تسلسل بر تقدیر عدم عصمت حضرت زهرا نیست محض آن نظر دقیقه است
چه هر چند با اتفاق ایل ملل سماوی علی ماسح به النخاطب المذکور و در حق زهرا
علیه السلام امام نتواند شد که بر اصول امامیه بهتر از سنی و شیعیان بلکه افضل
از او الی الغرض من الرسل می باشد بگویم برای چه در آن سنوت نشان در پیش
امامیه و سنی منتظره باقی نیست زیرا که مهدی جبرئیل و سید و کبریا و سماوی
از حضرت رب جلیل بودند فکیف که آن کتاب صفت از فضل خطاب باشد
بلکه از تصحیف قرانی هم با فراتر بود چنانچه در بار و من الیقین و در دیگر تصحیف
بسی و امثالش آن قدر عیانست که جز پیران نابالغ احدی را محال است انکار شود
بود و مرتبه نبوت در سالت برین کمتر از امامت باشد چنانچه تصحیف مومن حاطبه
مثل حاتم بر آن گواه عادل است و یکن با ظواهر شیعیان برای بنی هم
عصمت ضرور است و ضرورت درین امر تصور نیست زیرا که اگر زان
سیده معصوم نباشد تقریرات طاعن فک بر کرسی نمی نشیند و حسن
ترتیب و تقریب نمیکند و لاف گزاف و ای شذو و جنگ و جدال ایشان
از میان برمی خیزد بلکه کتب قدیم و جدید این مذهب خود آبروی ایشان
میریزد زیرا که بر اهل استقامت پوشیده نیست که سقده معایر و عده ترین
مطاعن که علمای روافض بسبب کوشاندیشی دست سخن ما و زار کرده

پس حاشا که اصول نو اصیب جناب سیده در آن معنی داخل باشند چنانچه از عبارت کتاب بیکر
 و افاده قدمای شیعه مانند صحیح صادق حال مقولات قوم کاذب در باره اصبه سید المرسلین واضح
 گشته لیکن تازه تر امریکه مبعاد سابق را و قانماید و هم قوت آن اقرارید از کلام حضرت مخاطب
 گوش کردنی است که در مسیر رساله حدیث تعلین که بر مرغوم خود راه الزام اهل حق در آن
 پیموده و با تراجم حضرت فاطمه زهرا ام المومنین الهی منسطر ثواب خربل از بارگاه رب جلیل
 مثل بعضی از مقبرین اکبر بادشاه اکبر آباد بوده میفرماید که هیچ نصی صریح تر ازین حدیث در باب
 امامت مطلقه گویند مخصوص امامت صریحه اند فالبا بنوده باشد چه اکثر لغوص و دلالت بر
 خلافت سید الوصیین و یعسوب الدین علی السلام دارد و خلافت و امامت اولاد
 یا حضرت بر آن متفرع میگردد و این حدیث دال است بر امامت جمیع ائمه هدی و
 تفصیل این اجمال آنکه حکم حدیث نیز بر تمسک بایلیت و ایمان شمس بقرآن واجب
 و تمسک بقرآن نیست مگر اتباع الاحکام نه متعلقه معاش و معاد و بر ظاهر است که اتباع احکام
 متعالی جمیع عترت متشرفی اقطار العام عالمات مسمی و احکام تکلیف با لایطاق بلکه طلب محال و غیر
 مرضی شارع است پس لایحاله محکوم بالتمسک بهم اشخاص معین خوانند بود بلکه در سر زمانه
 شخصی متعین خواهد بود و آن شخص معصوم عن الخطای می باید مثل قرآن تا نشان قرآن و احکام
 تواند بود و ندانم ما برین علیه علماء الفرقه الناجیه علی العدد در جهانم و قد قضا الوطعن بیان
 ذلک تنبأ بهم و ناظر است برین معتقده حدیث صحیح نبوی من لم یعرف امام زمانه مات میتة
 جاهلیه انتمی بلفظ الی غیر ذلک من عبارات الهی ندل علی الخرج بل علی نصب للمواف الاضا
 و دین مقام ازین رئیس انصاب لایم باید پرسید که امامت نقل بودن را ملازم است یا نه
 برینش اول جناب سیده بالیقین خارج شدند لا استواء اللازم و بر تقدیر دوم استدلال امامت
 از حدیث تعلین بر مرغومش نیز تمام است و حاجت متوننت جواب بر علماء اعلام نیست
 قوله محانوم اقول حاشا که توهم کرده در التباس افتاده باشد بلکه اخبار متعدده مطبوعه و دوزد

ع
 از این روایت
 در کتاب
 من لا یحضره
 الفاج
 من لا یحضره
 الفاج

و در حدیث مذکور خود می بندد و گوهر یکی از اهل حق بر آن می بخندد و پس لفظ القن و ایقن با
 پستی نوشتند توهم کما توهم قوله تعنی الخ اقول - در کتاب منتهی تقریر اعتراض مجلّه
 ایست که شیعه حضرت امام المومنین را خارج و سلمان فارسی را داخل گردانند و در باب
 جناب سید النسا مرتد دارند و اغبر و ایا اولی الالبصار و الحمد لله که ابن القمطر با و صفیکه
 در رد آن جناب سامی بسبب انصاف دشمنی خرمین انصاف را یک سر سوختند و حقیقت
 زمین بحرش برین دوختند و کاسه گدائی در دست گرفته رطب و یابس اندوختند هنوز
 بر جات خود از امور واضح است فکان کالجیل الذی لایحک العواصف قوله بری
 ارشین اقول - بر اصول اکیست بلاریب بخت واقعی دارند و در باره هر یکی از ایشان
 سخنان مصطفوی و مرتضوی جان نثاری میکنند و بکمال خرم و دور اندیشی مقولات
 ایشان شعر است جناب سیده هم داخل حدیث ثقلین اند و هم منزه از غبار و دشین
 ولیکن چون کلام بر اصول شیعه است فایده بحال رئیس المشعین نمی رساند کمالاً بخی دوی
 بر اوست بر اصول مدعیین مزید و لای اهل بیت سید انبیاء و روح بغیر فروع است که تقلید
 بعد اقتدار این سیایا گرفته اند زیرا که از حدیث وصیت کتاب کلینی بتاکید مائے شدید
 که مزید بر آن ممکن نباشد جناب سیده روبروی حضرت سید المرسلین و
 امیر المومنین بر دفتر مهر نمودند و ملائکه مقبرین و حضرت رب العالمین را گواه گرفتند که هر چه
 از دست تغلبین جور و جفا خواهد رفت بر آن صبر و سکوت خواهیم کرد و بعد برین کتاب
 بتاکید تمام مصارعت فاطمی با فاروق ثابت است کما بینا فی التبیغیه و غیر آنچه در
 باره معانی فک از آن جناب بکتاب دین و ایمان شیعه به پنهوت پیوسته و در باره بدگویی
 حضرت امیر المومنین بر زبان مقدس نشان رفته و بسبب عدم شرکت آن جناب
 الفاطمی صد و ریافته که مانند جنین جسم برده نشین شده و مثل خائنان در خانه گیرنده الی آخره
 بر لفظ و معنی آن برخلاف زبد و تلیم و اقرار و پیشانی سابق دلالت دارد و

احادیثیکه درباره تفسیر مستفیض و مشهور گشته بآن امور حکم ینماید که ذکرش اشارت بر صورت بنی
 بند و تا بصراحت چه رسد و از اینجا است که باقر مجلسی با وصف بو الفضولی و ابو الهوسی که در ذکر
 خرافات دارد و نزد ایشان بخاتمہ الحدیث معبر است در کتب مصنفه خود مثل حق البقین
 برزید و قناعت و صبر و سکوت جناب فاطمه معترض شده و بلفظ امکان و لیت و لعل
 در عربی و فارسی تکلم کرده بعد و جواب گشته و بادنی غور و تامل معلوم توان کرد که
 بر چند دست و بازده لیکن سعی او بجلای نرسیده بلکه اعتراض دو بالا گردیده پس
 جناب سیده را که حال شان بر اصول رفته بدان نوبت رسیده که سخن گفتن
 نمی توان و نه گفتن نمی توان چگونه بر سر از زمین توان گفت و الا خلفه جزند عهدیه
 و نکتہ موثیق بر اظهار مخاطب در من مثنی الکلام و مانند آن دیگر چه کرده اند از سبب این
 بیچارگان را صنعت مصارعت گاهه اتفاق بتقتاده بخلاف جناب خاتون جنبت
 بر اصول اہلبیت و منطقت با نرحله را یا مگر گویند که مراد از عهد و موثیق میدان داری
 و فوج کشی و شمشیر زنی بود و انگاه مثل نزم جهان پہلوان اسفندیار و روئین تن و کار
 زار برزد و گویو دیش این صورت نسبت فالعہود و بحالها و الموثیق علی منوالها و لیکن
 انشاء اللہ تعالی اعتقیر عبارت حدیث وصیت را بر زبان محتہد فانی ترجمہ میکنم تا بر کس
 عیان شود که این تاویل که از خیالات مجملی مانند اوست سر آبلکہ و سوسہ شیطانی و
 پیش نیت سلمنا و لیکن فوج آرائی و میدان داری فرع و چود شکر است و بکار
 او در و عار و غیر حاصل الارکان و الابرار و شریک اہلبیت اخبار نشوند و سلاح بر تن
 راست نکتند و قلوب عزت را خراشند و سر برائے خود را با وصف مزید تاکید و توثیق
 ننمایند پس ارتکاب زار و فوج کشی چه میخیزد داشته باشد و اگر مراد از آن
 جمع کردن زنان بنی ہاشم است پس می توان گفت که انکار از آن انکار روایات
 خویش است جائیکہ در بکار و دیگر کتب اسفار خط طویل و عریض جناب سیده ذکر کرده اند

اہم کہ اندک جماعت نمودن را سہراہ برده بودند کما لایحی الغرض انہوں انیت کہ شیطان
 بر مزہوم امامیہ داد و رفاقت ندادند و بمقتضای ترک معیت نمودند و الا امید از
 تہوہ و شجاعت کہ بر اصول امامیہ زیادہ تر از شجاعت مرتضوی بنیاد چنانچہ بر بنیاد
 فتن از بخار و کتاب حق الیقین وغیرہما واضح و لایح است آن بود کہ کوک فتح و ظفری افزائند
 و در اندک زمانی و مارا تہ مغلیں برمی آوردند و بر تحکم کہ بنجایت ہندی عبارت از نیست
 مانع نمیشدند و فریب کسی نمی خوردند بلکہ روایات جنگ و قتال بنت مکرم حضرت شعیب
 رنوبہ حضرت کلیم اللہی کہ بر دمی حضرت موسی لشکر کشیدند و داد مبارزت دادند از کتب
 و ادیان شیعہ محو شد کہ از زبان خود میگویند کہ در ذات مقدس مرتضوی جمع منازل
 یارونی نسبت بحضرت موسی بود غیر از نبوت کہ کمتر از امامت باشد و این قصہ
 را محلیسی بخار بر روایت اکابر خود آورده و در تراجم ہم ذکر کرده و جناب میرزا کاظم
 علی صاحب در رسالہ کہ بدو جزو نوشته مرموم خود است دلال صاحب تحفہ روایات
 کریمہ وعدائتہ الالبہ باطل فرمودہ و بجاشیہ خویش از زخمی نمودہ افتخار بران داشتند
 نیز بہ تقلید مجلسی داخند کما لایحی و از بنجایات قوم روایت ثابت شد کہ ابقرم
 امور لانتبات مکرمہ انبیاء بعد از شدہ اند فلینحفظ اند الحقیق فانہا قاطع العروق
 سہو ان المناطب ذی النظر الدقیق الی جمعہا فی عدۃ من الادراق الاخر و وقع فی
 لہا موسی الا کہ عبارت موعود انیت کہ کلینی بسند معتبر از حضرت امام موسی
 بن جعفر روایت کردہ کہ آنحضرت فرمود کہ از پدرم صادق پرسیدند کہ آیا چنین بود
 کہ حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم بود
 حضرت امیر القامیہ کذا وی نوشت و جبریل ملائکہ مقیمین گوہان بودند حضرت صادق
 سلامتی نہایت شد بعد از ان فرمود کہ چنین بود کہ گفتی چون وقت وفات
 آنحضرت جبریل از جانب خداوند جلیل نامہ نوشتہ مہر را کردہ شد بانیان

خداوند عالمیان از ملائکه مقربین فرارسید و گفت یا محمد امر کن که میروند کنند
آنها را که نزد تو اند غیر از موسی و علی بن ابیطالب تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد و
گوگاه بگیرد و ابر آنکه ما را با دوسه پدی داد و صاف شود که عمل نماید با پنج دران نامه
است پس امر کرد حضرت رسول که هر که دران خانه بود میروند کردند غیر از علی بن
ابی طالب و فاطمه علیها السلام در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
پروردگار تو سلام میرساند و ترا میفرماید که این نامه آن خیر است که بشنود در شب موعود
و غیر آن عهد کرده بودم و با تو شرط کرده بودم بآن و میرد گوگاه گرفته بودم ملائکه خود را
یا آنکه من کافیم از برائے گواه بودند چون این سخن را جبرئیل شنید و بند است
بدون مبارکش از خوف پلزدید و گفت ای جبرئیل پروردگار من سلام است از
از همه لغضا و از دوست همه ملائکه و اجسوت او بر میگردد همه سلامیتها
است فرمود پروردگار من و دنیا البعد خود نموده است بمن و در نامه پس نامه را
با حضرت داد و امر کرد که آنحضرت بامیر المومنین نامه دادند پس پیغمبر خدا با حضرت
داد و فرمود که بخوان و ترجمه تا حرفایس ترجمه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که این عهد پروردگار من است ای جبرئیل است که بر من گرفته
و دامنش است از نزد من و من بپایند تا احم از و آید غیر خواهی است بود
عجل آورد و ادانی رسالتهاست خدا کرد حضرت امیر فرمود که گواهی میدهم
از برائے توید و ما درم خداست تو باد که تبلیغ رسالت کردی و غیر خواهی است
منودی و تصدیق می نمایم با آنچه گفته و گواهی میدهم از تو گوش من و چشم من
و خون من پس جبرئیل گفت و من نیز از برائے پروردگار آنچه گفته آید از عهد گواهی نام
پس حضرت رسول نه سو که یا علی بر رشتی و میست را و دانستی آنرا و صاف شدی
از برائے خدا و از برائے من و فاطمه بیعت کردی و ان نامه نوشته است حضرت

امیر فرمود بی پدر و مادر من خدا تو باد بر من است خان آنها و بر خدا است که مرا رسد
 کند و توفیق دهد که بکن عمل غایم پس رسول خدا فرمود که یا علی بیخوابی که بر تو گواه
 بگیرم و چون روز قیامت نزد من آئی گواهی دهم که حجت بر تو تمام کردم حضرت امیر فرمود
 که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که با ایشان آمده بودند حاضر آمد و میان من و تو
 گواه شدند بر من و ایشان را گواه میگویم پدر او مادر من خداست تو باد پس حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را گواه گرفت و از جلد امور یکدیگر را بخت
 فرما گرفته است با و جبرئیل از خدا و نجا الملیان این بود که یا علی و فاسی کنی با پسر بدین
 نامه هست و از دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند دشمنی کسیکه با خدا
 و رسول دشمنی کند و پیروی نمودن از ایشان بر آنکه صبر کنی بر فرد خود و دشمن
 ایشان و برگرفتن حق تو و غضب کردن جنس تو و ضایع نمودن حرمت تو حضرت امیر
 گفت یا رسول الله پس حضرت امیر فرمود که سوگند بخواندی که دانه را شگانت و
 خلا این را از فرید شیندم از جبرئیل که میگفت که یا رسول الله اعلام کن او را که بهتک
 حرمت آن خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و ریش مبارک او را
 از خون سر او غضاب خواهند کرد پس حضرت امیر فرمود که چون این کلمه را شنیدم
 از جبرئیل بدوش شدم و بر روی اقدام و گفتم قبول کردم و راضی شدم هر چند شک من کنند
 و ستبار اسعطل و کتاب الهی را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریشم را از خون نرنگین
 کنند و در همه حال صبر خواهم کرد و امید خیر غیر از پروردگار خود نخواهم داشت تا آنکه مظلوم
 نزد تو ایام پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
 طلبید و ایشان را اعلام کرد و شل حضرت امیر جواب گفت پس وصیت نامه را میگردند
 بمرگ است بهشت که آتش با آنها رسیده بود و نامه را بخت امیر سپردند و چون حضرت
 موسی سخن را تا بانجا رسانید راوسه پرسید که ایاد وصیت نوشته بود که رسانیدی

غضب خلافت آنحضرت خواهند کرد حضرت فرمود بگو و الله آنها جمیع آنچه کرده اند در آن
 نداشتند بودند مگر نشیده قول حق تعالی آنها سخن نیکو المعنی و مکتب با قدمواد آثار هم
 و کل سنتی همنیاه فی امام مبین یعنی مازنده گردانیم هر دو گانرا و می نویسم آنچه پیش
 فرستادند و آنچه بعد ایشان مرتب می شود و همه چیز را را احصا کرده ایم در امام مبین
 یعنی لوح محفوظ یا امیر المؤمنین پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 یا علی و یا فاطمه یا فمیدید آنچه بشما گفتم و قبول کردید و با آنها عمل مینماید گفتند یا قبول
 کردیم بعد از این حدیث که مجتهد فاضل از طرف حضرت مرتضوی در باره علاج ام
 کلثوم غرض نهاده بخاطر هیچ مسلمانی تاویل مذکور خطور تواند کرد و بعد تاکیدات این
 اموره استنباط ملائکه مغربین و اتحاد مهربان که در هیچ امری این قدر اهتمام نرفته
 بود ممکن است که جناب سیده بمصارعیت مجاز باشند و در باره فدک دست
 از صبر و زهد و تسلیم بردارند مگر این بابا و مقلدین او را از خود و آخر باید دید که ملائکین
 و حواریین حضرت خاتم النبیین را از جمله غاصبین قرار دادند و جناب سیده انسا و
 العالمین را سعاد الله از دانه ملت و دین بدید کردند عا شا که کسی از اهل حق برین
 خرافات گوش نهند و جز حقا و سغها از ابلهیت عظام و اصحاب کرام متحرک گردد
 بجلال و کبریائی الهی این اخوان الشیاطین فقط برائے اولاد معنوی خود بین
 می نهند و قومی را که مصداق آیت کریمه *یُرِی اللّٰهُ اَن لَّا یَجْعَلَ لِمَنْ خَلَقَ الْاٰخِرَةَ اَنْدَادًا*
 و دانستی گیرند و پنج بر روی خویش می زنند و موسی ریش میکنند و زینب
 گمان نیاید برو که در برهم زدن وصیت مذکور فقط برائے جناب فاطمه کوشیده
 باشند زیرا که در پی حضرت امیرم درین خصوص گردیده در احادیث طویل براسای
 ایمنه پذیرند که جناب امیر عبادین وصیت را بفتح کشتی بر عمال خلیفه اول و خون
 ریزی او هم مصالح بدایع مصارعت با انکوان صدیق شکستند چنانچه قبل این مجلا

گذاشت و تفصیلش از کتاب کبیر از آل العین عن بصارة العین باید حسب وقت تحریر
 این مسطور بخاتم آمد که چون فرق کایلیه با وصف تشیع جناب مرتضوی را بجهت آنکه عن
 خود را طلب نموده بر تخریب دینی سکوت و زبیده زیر زبان گرفته اند چنانچه از بصره العوام
 ثانی علم الهدای رفیع هم بطهومی رسد پس لقب الکلیه بر آن فرق آشنای شریعی بایزاد
 که حق هر یکی را از ائمه بدی و جناب فاطمه زهرا چنانچه باید ادا میکنند و از خاتمه حدیث
 وصیت که زبانی محمد فانی و انسی عیان است که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 با وجود علم قطع که جناب امیر و حضرت سیده بر حرینی ازین وصیت عمل نخواهند کرد و فقط اتمام
 حجت را در دست ملائکه مقررین و حضرت جبرئیل و میکائیل نموده اند چنانچه ارشاد دینی
 بهر آشنای حدیث و وصیت دلالت بر آن دارد که فقط اتمام حجت منطور و مندرجه است تمام
 مقصود بود و حدیث قال صلی الله علیه و آله و سلم یا علی ای خواتم که بر تو گواه بگیرم و چون
 ز قیامت نزد من آئی گواهی دهم که حجت بر تو تمام کردم و لرزیدن اندام مبارک است
 نیز از همین سبب بود که از علی بن ابی طالب و مانند او هرگز عمل برین وصیت صورت
 نخواهد برداشت و نه گامه مصارعت و اراده جنگ و قتال با خلیفه اول کرم الله
 کرد و خود با دشمنین احداث الشیعه الالکیه بعد الاسلام و من الالحاد بعد الایمان
قوله فای خود منی ذلک **اقول** من هم بمن اعتقاد دارم که مخدوری و ممنوعی
 نزد تابعین عبد الله بن ابی دین نیست که بقیعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج سلمان
 فاسی داخل باشند و الحق که هرگاه بر اصول مدعین مزید و لا در وثاقت بلکه دینی
 ایمان حضرت زهرا انگلو باشد که اثر تا پس مخدوری درین مقام لازم نمی آید که لا تخفی
قوله ملخص ده **اقول** قطع نظر از آنکه منشی بدیع رستم که رسان و اصفین از توصیف
 تحریرش اقطع و اکلم است درین عبارت است که خودانی و فصاحت و بلاغت جباری

عبدالله بن ابی طالب
 و علی بن ابی طالب
 و فاطمه زهرا
 و زین العابدین
 و جعفر صادق
 و محمد باقر
 و حسن مجتبی
 و حسین
 و علی بن ابی طالب
 و علی بن ابی طالب
 و فاطمه زهرا
 و زین العابدین
 و جعفر صادق
 و محمد باقر
 و حسن مجتبی
 و حسین

او را که بدست داشته و بر سر صفای را که از دست گذاشته و کیمت ازین برود
 که در تحقیق مسند و کدام از ایشان خاغان علم و فضل را بدعوت شوی و نگینی پاک رفت
 محض که به سبب غفلت از موارد استعمال لفظ اهل بیت و عدم اندک تعمق و معنی حد
 فاضل معاصر را توهمات دور از کار در گرفته و قد کشفنا القناع عن وجه الحق فالله اعلم
 بالصواب الحق الصلوة والسلام علی النبی المطلق و علی عمرته الاطهار الدین هم الوصایه و ذخیرتهم
 احق ثم قال رئیس القوام الامکین الذی لم یوجد نظره فی العالمین مجادل
 علیه امکا بینه النبی ارسلها الی نور الدین و نیز روزی فاضل معاصره
 شفا بطریق طعن گفتند که حال شیعه پس عجیب است که از وراج طاهرات را در تعداد
 اهل بیت نیکتر ندو حال آنکه الملاق این لفظ بر جناب ماریه قطیه بانکه از سلبات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند در حدیث مروی بطریق ابنها آمده و در سند این سخن
 حدیثی نوشته فرستادند که عبارتش اینست علی صاحبی الهجاء الشراء المشرقه و قد فخر الله
 به . در القلابه الشریف الشافعی روی محمد بن حنفیه عن ابی امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 قال کان قد کثر علی ماریه القبطیه امرأه فی ابن عمها قبطی کان یزدرها و تختلف الیها فقال لها
 البی صلی الله علیه و آله و سلم خذانی السیف و اطلق فانی و جده عندی فاقبلت یا رسول
 الله اکون فی امرک اذا امرتنی کالسکة المماة امضی لما امرتنی الما تشاهد یری مالا یری القاطن
 فاقبلت متوجهة بالسیف فوجدته عندی فاختار طرب السیف فلما قبلت نحوه عرف انی اریه
 فانی فخر فی البیاء ثم یری فقتل فی فقهه و شعره و جلوه فاذا انما احب اسم ماله مالم یحالی فلیل
 ولا کثیر قال نعمت السیف و رجعت الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فانه فخر فقال الحمد لله الذی
 اخرجنا اهل البیت اذ یخرجنا الرحمن انشی بلفظ فقیر در جواب نوشت که و تبره محصلین است
 که اگر بر جسم اعتراض میکنند ایمان نظر بر اطراف و جانب کلام بکار برده اگر از جانبش بخرد
 جوابی معظنون می باشد آنرا ذکر کرده بغیض ابرام می بردارند نه که فقط ورد و

خلال سواد قبل ان یلک
 مالا یری الغایت

انگشالی مهمل الجواب را منقسم انکاشه مایه جزاف سازند آیا بدین سیاهی این اشکال حلی دارد
 یا نه و نوبت بتجسس بر کشید باری نفع عصلت این کثیر العرات متنبه شده سرزند اختند
 و دست ازین تقصیر بر نهشتند که هرین باب بار بار خفا و فرسائی می سازی و بچوب
 اعضائی که بخیریت آن ابلهیت کل نبی او صلیه دارد است نمی برداری و همین سخن
 جناب نشان باعث بر تسطیر سطو و سابق افتاد لیکن چنان قریح صماخ این سر و پا که با اینهمه
 هنوز پیش تم مذہبان خود ذکر حکایت ماریه رضی الله عنہا نمی نمایند و دادا استخرج از این
 میخوانند پس احب افتاد که جلیاب خفا از روی منعلط که جناب مشارالیه را باعث اعتراف
 افتاده بر کشد نامحال بالا حواله تنگتر گردد و مقول مستینا بملقی الحی و الصواب و مفیض فضل
 الخطاب که اگر ما قبول سازیم که اطلاق ابلهیت بر جناب ماریه باعتبار معنوسکنه و سیر کردن
 جناب شان آمده هیچ مخدوری ندارد باقی مانده فقره بصرف عنا الرحمن و بصرف
 عنا علی اختلاف طریقی الحدیث کما کتب الفاصل الممدوح بخط ابن قرقه هم اصلا موید مقصود
 شان نیست چه فقط کلمه بصرف عن الیاق استهاد ندارد زیرا که در تقدیر معقول محدود
 سعی بر چه تمار است و مع کلمه الرجب هم اصلا تائید موقوف بر خاطر شان نمیکند چه اصل مقصود
 شان اینکه با و خال جناب ماریه در ابلهیت و اذتاب جس نزول آیت تطهیر در شان
 از و اوج مطهره بالاتر افراد او بالا شتر اک اشبات نمایند وافی ذلک زیرا که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله شکر از صرف رجب خاص یعنی تهمت بجهت آمدن شد این غم جناب ماریه
 فرمودند این معنی باخذ سله لالات بر تطهیر از جمیع ارباس که مفهومی و منطوق آیت
 تطهیر بران دلالت دارد دلالت ندارد تا بحسب این به ترقی تمام اذتاب از عباس
 بکلمه جنس باستغراق و تطهیر مطلق براس از و اوج طاهره توانند کرد و ذلک بین الاستمره
 فیه و این همه که گفته شد بطریق عاقلانه و تسامح غیر مسلم و الاحقیقت جناب ماریه از ضمیر
 عباد ادنیست زیرا که ضمیر متکلم مع النحیر تحقیق است و متحد بر شخص واحد اطلاق

نمی کنند مگر بجز از لایبصار الیه بدون ضرورت و اعیانه الیه و آن بجا نمی آید حلیف فذلک بلکه
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ضمیر متکلم مع الغیر ذات اقدس خود و این نعم خود را اراده
 فرموده اند و دلیل قطع برین معنی اینکه لفظ صرف بجای مستعمل می شود و وقوع
 آن امر محتمل باشد و چون تشخیص محبوب بود و سلم الیه هیچ جزئیات هم محیط احتمال وقوع
 رجب کجا بود که صرف من الله وقوع آمد آری اگر برده از روستی کجا بر نرفته
 افتاد و بغرض محال قل آن بیگناه واقع می شد استعجلاً بالله رجب من الله سلطان
 الانبیاء و سید الاولیاء راجع می شد بر همین معنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکر ایزدی
 بجا آوردند که از ما هر دو کس صرف رجب فرموده اند الاغیار الیه بل ظاهر غایت الظهور و ظاهر
 که فاضل معاصر متدل هستند پس ما را در زمره غوم شان بمیان احتمال کافی و بریندگی
 که معنی حدیث در آنچه فقیر بیان کرده منحصر و معنی غوم شان دشواری اطلاق مدعی است
 که بخاطر فاضل موصوف اعتراض شریک الورد و با حاط علم معصومین صلی الله علیه و آله و سلم
 و ما یکون بگذرد چه احکام شرعی بر حسب نظر اجماع پذیرد حتی که کفار در باره آن
 صلی الله علیه و آله و سلم سواذن می گفتند و حضرت ایزد جل و علا در کلام شان یابست
 اذن فرماید و نفی عن الله و تقدیر فان امهلاً لاهل و ساعد القدر واجب شن کمال
 انصح به فی کتابه ذلک اطهر البالیع النظر انتهی کلامه بحرفه اقوال این افاده تازه
 قطع نظر از آنکه مورث عار و شنگ مذکور میل مشهور یعنی نیست بعد از جنگ است
 مورد اباحت ارباب فطوح الطار اهل نراست کشتن آنکه تعلق بمنابرانی
 دارد که میان فقیر و این تحریر زبانی دایر شود و در محبت بنائیدات مهادی و توفیق
 علوی سخن را تا بنحانه رسانیدم بلکه خون را در عروق اهل خلاف خشک گردانیدم و بیچ
 جمیع از امامیه که شریک محبت بودند و هم بعضی از خاد و اقرار بطلان دارند که سلا
 قت سامی و بلاغت بیانی مخاطب خدوده ارباب سنجیدانی باقی نمی ماند و صیرر

از طرف این سیاح یادیه بحدانی بود و این صحتی است چه فارغی هم اول دلیل بر آن
 موجود و کما عرفه بعد از طے این مرحله خواسته بودم که اگر با وصف غیر از جواب کتاب
 فقیر که بیغایت ایزدی بر هر صغیر و کبیر عیان گشته بهین و هم حوصله دارند و تحریر مباحث
 کلامیه خواهند خدید شرط را ضرور انکارند آرا بجمله آنکه تغییر بر مناظرات را بجز تحریر
 در آورده ام و امور واقعی را از قبیل قال جانین مدفیه افکنده ام نزد جناب میفر
 ستم بهر دشمنی و خویش مزین فرمایند و هر کسی تا مرقش الامرے گواه شود تا اگر اساس
 تغییر احدی از جانین بر مناظره موسس باشد کسی از خود و مقدرے در قتلش از جانین
 رود و این شرط و آنچه بدان تعلقی داشت در دفتر طویل نوشته فرستادم و جناب تزلزل
 در الزام مالا یلزم شمرند و بعضی را از حد امکان بدر آورده و صاف صاف گفتند
 که قائل بر امر واقعی شدن از محالات است رساله مناظرات از بیجست در مسعود
 مانند حکایات آن را ذکر کردن باعث خلط بحث میدانم لهذا قدر ضرورت که متعلق باین مقام
 است بالفورورت میگویم و اگر کسی قصد تکذیب داشته باشد با وی بعد مناظره و بیایم
 بدان و فاک الله تعالی انی معارج الکمال و حفظ قلبک من الارغاد و الزوال که موجب
 قبل و قال و بخیر ذکر اهل بیت رضی الله عنهم و باعث مدکار حدیث حال باریه قطعی
 عنایت این بود که در رسه بر زبان قاضی معترض گفته بود که از رسه منظره
 زیاده از حد بیان داشتم و لیکن باری از مودم که وقت تغییر رساله انصاف بهم
 میرسد گفتیم برخلاف جناب مرا انبساط خام رو میدید فرمودند چرا نباشد که بپشت
 و بلند این صحرای زردیده بید و گرم و سرد روزگار حبیده مصداق شعر شبنوی
 گردیده اید بهر صحرای بار بار و شبنم ام و مقصود بفتحه قالب دیده ام گفتیم این
 امر بر بسته را باید که شود فرمودند که بجالس باقی اشاره کردم که شاد و رجبت جناب
 میرزا کاظم علیه صلوات و بقیه ساخته بودید گفتیم تهمت محض و دروغ بحث است

هرگز محبت بنده تنقیه و توبه نبوده فرمودند که از شخص شنیده ام گفتم بالیقین
 آن شخص بر من افترا کرده و دروغ گفته در آن وقت بسبب ضیق فرصت همین
 قدر مجال سخن یافته ام که روزی بجلوت یا جلوت این قصه را از مبتدیان استیضاحی
 فقیر بالفور ورت باید شنید فرمودند که انشاء الله تعالی او حقته از آغاز تا انجام شود
 خواهم کرد این وقت بضرورت شدید سوار میشوم پس تا چند ماه در هر محبت
 عالمی پیش آمد بلکه وعده گفتن و شنیدن غالباً از خاطر جانبین افتاد قوی
 بخدمتشان خاطر بودم که شعری که در تعزیه ذکر سلاطین و امرای روزگار
 که بر خزان و چهار برنگ دیگر رنگین میشوند بر زبان مقدس آمد و وعده سابق
 را بباداد عرض کردم که اگر فرصت باشد حال فقر در محبت منرا کاظم علی قضا
 همین وقت باید شنید فرمودند اسم الله گفتم که من در سفر بودم که ناگاه
 سانچ وفات مولانا رشید المسکین بگو شدم رسید بدل گفتم که اکنون از
 علمای سنت کسی نمآید که در مقابلۀ علمای امامیه و او حکم دهد و از کتب
 شیعیه بالزام شان پر داور پس بالفور ورت از تماشای معاش دست باید برداشت
 و سواد کلا علی الله در لکهنو که کتب بر فن در آن مجتبیع تواند شد بخدمت کتب تکمیل
 فن ضروری باید گشت بارے بجلت هر چه تمام تر در لکهنو رسیدم و بتلاش
 کتب سیکر دیدم روزی بخدمت مرزا محمد صاحب موصوف که فذوه فقهای امامیه
 عمده زایدین اثنا عشریه افضل بخیرین اهل مناخرین ایشان بودند رفتم فرمودند
 بکلیت وجه مذہب داری گفتم نام من جدر علی است و مذہب سنت دارم گفتند
 الحمد لله که آن روزی من همین بود که شنیدم از سنیان درین وقت فرار
 رسد تا سخی باد بگویم و از عجایب اتفاقات آن که قبل از
 آمدن شما شخصی برآی ملاقات آمد و چون در یافتیم که سید است

و مذہب شیخ داده باد گفتم که برین تقدیر ضرور است که بزرگان خود را بدین گفتم
 باشی بترشد و گفت که اگر با وصف تشیع شیخ می بودم کلام شما صحیح میشد
 و بر تقدیر یاد تشیع چگونه اعتراض مذکور بسوی من متوجه می شود گفتم
 مگر شما را جزئی نیست که امام صادق ع بارها فرموده اند که ولد فی البوکری مرتین -
 هرگاه شما از فرزندان آن جناب آید و صدیق از بزرگان صادق است
 و مذہب شما و مذہب شیعی پس ناگزیر اشکال مذکور داده می میشود که شما
 بزرگان خود را بدینگونه سکوت کرد و صحبت تنقضی شد بعد از این
 بخيال داشتم که اگر بحسب اتفاق سنی نزد من آید بر طبق مذہب او اعتراضی
 برو خواهم کرد عرض کردم که مولانا من سنی هستم جناب شما می بایست که کلف
 ارشاد فرمایند که تقریر اعتراض چیست فرمودند که در کتب بنیان بار ما وید
 ام که تا انسان مذکر اطمینان مشغول است بدائرہ رحمت داخل است و هرگاه بجای
 دیگر مشغول شد ملعون میشود پس خلفا که با امور مالی و ملکی و دیگر مهمات
 خلافت مصروف بودند چنین و چنان باشند اگر جوابی دارم بسیار گفتم
 اگر جناب رانا استماع باشند تا نیایم اجازت بآید و فرمودند که اینک
 بار دیگر برو دانی دادم بے کلف بگویند و همچو من بے خوف تقریر کنند گفتم آنچه جناب
 در کتب اہل سنت دیده اند از سخنان اہل تصوف است و آن شیخ دیگر است و
 مسلک متکلمین شیخ دیگر قطع نظر از ان خلفاء راشدین بنحو ان افند نلیم
 جمعی که بهماخت خلفاء مشغول داشتند و نیابت جناب سید المرسلین
 میکردند چاشما که از دائرہ عبادت و ذکر الهی بدر رفته باشند خود اہل تحقیق از اہل تصوف
 و فقه و حکم در کتب خویش تصریح کرده اند که در تجارت و زراعت و مانند آن که
 آدمی را برای معاش خود و فرزندان و منہ بان بر وجه شرعی اتفاق می افتد بجا

و امثال او امراطعی محسوبست چه جائے سیاست مدن و جهاد کفار و عدل و
 داد که از خلفا صد دریافت پس بغایت ایزدی اشکالی باقی نماند آیدم بر
 جواب الزامی و تقریرش باین عنوان می توان کرد که از کتاب کشته و دیگر
 کتب جال امامیه چنان واضح میشود که حضرت ایست معصومین در باب معتدایان
 شیعه مثل راره که عدم النظر است در یک وقت بار خنین و چنان گفته
 اند پس اگر امامیه دعوی اقتدای ائمه اهل بیت رضی الله عنهم و در دینی دارند
 باید که همان الفاظ را که بطور کنایه ادا کردم در باره پیشوایان خود بسیار زنده که
 در اعتقاد اشتهار نزار کس از اصحاب ایست بدی مستثنی و مخصوص بود و طایفه
 سازند این تقریر که بنده عرض کردم زنده بار بالقصوف خلط نیت و فقط بر
 پنج تکرار واقع است مراد صاحب موصوف بعد شنیدن این جواب گفتند که
 که خوب گفتند چنان می نماید که کتب یعد را دیدم آید امامیه را تکرار جواب باید
 کردن بستر عذر تجارت خواستم و از خدمتشان بر حاشم و برگاه جانبشان
 وقت احصت مشتاق محبت یافته باز رفتم تا آنکه چند سال بعد که صحبت بود
 درین اثنا اجارت دادند که اگر حاجت بکتابی افشند در چین جا مطالعه باید نمود
افاق چند هفته به سبب بعضی از مکرومات بخدمتشان مشرف نشدم
 و فرزندان عالیشان شان که در اثنای راه احیاناً ملاقات میکردند پیام
 اشتیاق میدادند تا آن که به از فرصت افشتم بحال شوق و تعلیم و توفیر ایدالو
 پیش آمدند و فرمودند غ اینک می بینم به پیدارست یارب یا بخواب طو عرض
 کردم که وجراست عباد چیست گفتند بخیاال سن راسخ بود که اکنون است و صحبت
 برگز دست نخواهد داد و گفتیم که این خیال چگونه بخاطر شریف جا گرفت زرباب
 سم میگردند و من میگردم که وجه تبسم چه باشد باز فرمودند که راست بگویند

مکررم روزی بحسب اتفاق مرزا کاظم پسر اکبر علیخان فرزند نواب
 حیدر بیگ خان در رسیدند و بعد از یک دو لمحہ تقریر مذہب شروع کردند
 آخر رفتہ رفتہ بر بحث مسح پا دست انداختند کہ شاید باین تقریر از جہدہ
 بر آیند بعد از یک دو ساعت لازم شد دوست از مسح رطبتیں ہستند
 و جناب مرزا صاحب باوصف استدائیل و قال چیزے گفتند بلکہ نقشر
 دیوار بود و چون نوبت بسکوت انجامید پسر اکبر علیخان بمنزرا صاحب
 گفتند کہ در عقب سنیان لاف و کذات نمودن و درین وقت کہ دلیلی
 نزد من نماند سکوت تمامہ و زنی پدیدن باعث مزید حیرت بہت مقصود ازین
 تشبیح آن بود کہ جناب مرزا صاحب بہر حال بچہ بر آیند و بناظرہ پر دارند
 و بہ بحث و جدال در آویزند بارے ناگزیریت وجہ شدند و دلیل پرسیدند
 گفتیم از کتب شیعہ نیز بہ ثبوت میرسد کہ غسل مسح را شاملست و لائیکس ہیں اگر
 مقصود در آیت وضو مسح یا باشد بغاسلین ضررے میرساند و بر تقدیر غسل نماز ہا
 شیعہ کہ غسل یا را خلاف آیت کریمہ میدانند و بہ اہل سنت طعن مخالفت قرآن
 مجید میکنند و سخت اعتقادنی نمایند باطل و در احادیث شیعہ موجودست کہ ہر گاہ
 نماز مقبول نمی شود از عبادات دیگر حسابے برنمیدارند و در پایۂ اعتبار شمس
 نمی نهند چنانچہ از کتاب عقبات الاخرہ ہم لہان ظہور میدہد و دلیل نقلی آنکہ
 در روایات شیعہ از ایہ غسل یا ہم روایت ہیں مابہر چیزے عمل می کنیم کہ بدین
 عقلی موید ہم بر وایت و دلیل نقلی آنکہ است و اطمینان رب العالمین جناب مرزا
 صاحب نام کتاب پرسیدند گفتیم در استقامت موجودست جناب نشان مکرر
 شدند و آخر کتاب مذکور را بعد تجسس بر آوردند مقام معلوم را برکشادیم و
 حدیثی بر آوردیم کہ اول بعد عاست یعنی حضرت امام صادق رضی اللہ عنہ

که در صحیفه شان حکم شده بود که حق را ظاهر کنند پس بدو خبر خدا از کسی نترسید
چنانچه در کلینی است بخطاب ابو بصیر که در تشیع او کسی را مجال دم زدن نیست
فرمود که اگر در وضو بجهت نیان دستهای خود را اول بشوئ پس غسل و بم
را اعاده بکن بستر و دستهای بشو و اگر چپ را بر راست مقدم کنی در آن نیز
همین حکم است و اگر غسل بر طین را بر سج سر مقدم داری همین حکم در آن جاری است
از استماع حاصل حدیث جعفری جناب منزه صاحب نیز سکوت فرمودند چون
حکایت به پایان رسید جناب خالص صاحب اسوه المتکلمین طایفه عرض کردند
که اینست حال بنده که گاهی نذاهت نکردم و زینهار کرد و تقیه نکردیم پس
گفت که فاللله در لباس تشیع نزد من صاحب می رخت دروغ گفته و
این وقت با من تفصل باید گفت که نام راوی چیست گفتند محمد رضا که دعوی
طلب است و با جناب منزه صاحب قرابت دارد ندیدل گفتم **ع** خدا از تو را معنی
محمد رضا به بشر طبعیکه نیکو فرشی دوا و احسان خود را نسبت با و یاد کرد
و اینقدر بر زبان آورد دم و حال رواست شان آنچه هست خود معلوم که اعتبار
ندارد گفتند البته سخن شان محل اعتماد نیست و اکنون حقیقت حال واضح شد
العرض جناب قدوة المتکلمین تا اتمام این حکایت که تعلق مناظره قدیم و جدید
داشت هرگز چون و چرا نکردند بلکه در مناظره اول فقیه جاسک که گفته بودم که
شغل فلانت خلفا متافض ذکر اعلی نبود آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارتهم و لا
سج عن ذکر الله تلاوت کردند و در مناظره دوم اعتراف نمودند که البته از کتب
فتح الامیه ثابت می شود که غسل متعلق وضو است و غسل مسح را شامل است ولیکن
سخنیکه بعد استماع قصه مذکور فرمودند اینست که امام رازی در تفسیر
یغریه که مسح با ذبیب اهل بیت رسولی درست صلی الله علیه و آله هم چنین پس

چگونه از آن تجاوز می باید کرد گفتیم که ملاذادر فهم عبارت جناب را اشتباه
 روداده باشد چنانچه در فهم حدیث فاروق بن خطاب این عباس رضی الله
 عنهم که مناقب او را بر شمرده و او را از جزع در وقت اختصار منع کرده از جناب
 منعطفه واقع شد که لفظ و اما تری من جزعی فهم من اجلک ومن اصحابک که
 برای مخواری مخاطب بود بر حصول خوف از ابن عباس و نظم او در روز قیامت
 حمل کردند و استدلال از آن بر غصب خلافت نمودند و بر عزم خود با ثبات نگاه داشتند
 که فاروق از همین جهت می ترسید که ابن عباس و حضرت در تقضوی
 که از اصحاب ابن عباس بودند و روز قیامت نظم و شکایت از غصب خلافت
 خواهند کرد و حال آنکه جزع فاروق از جهت فتنه بود که فتح باب آن
 بمقتضای حدیث سرور انبیاء بعد از وفات فاروق متعین گشته پس باین مجاز
 فرمودند که جزع از جهت متظن بقای تو و امثال تست که نوجوان اند و
 شارمین باین معنی تصریح میکنند و در شرح بخاری ضبط می نمایند و جناب
 باین امور التفاتی نکرده بصورت خیالیه خود همین فرمودند که ترس فاروق
 از جهت مذکور و حال جناب امام حسن ما هم یاد نفرمودند که در وقت
 اختصار چه خوف و ترس برایشان غالب افتاد و از هول مطلع چه زار
 مایلها کردند و پنجم را محمد بن و شکمین ضمیمه ابو امام حسن و دیگر بزرگان
 دین را ولایت می نمایند و العجب که اینهم بخیا لسانی گذشت که جناب
 بعد از منی و از اصحاب ابن عباس بودند و در باب نظم و غصب حقوق ابن
 عباس نسبت اصلیت و جناب امیر نسبت فریست داشتند پس چنانچه
 جناب در این امور خلطه باروداده در فهم کلام امام رازی اینهم
 پیش آمده اینهم را شنیدند و قدرت بر جواب نیافته گفتند که عبارت

امام رازی که بسیار سلیس میباشد چنین نبود که اشتباهی در آن واقع
 شود و در فهم آن صعوبتی رود هر گفتم مسلماً و لیکن بیان باید کرد که اجماع اهل
 بیت بر مسح رطلین از عبارت امام معصوم میشود یا احدهما از اهل بیت چنین
 گفته و مذہب اوسح رطلین بوده فرمودند که از آن عبارت اجماع اهل بیت بر
 نمی آید و دوهم شد و فرمود آن را ہی نیست گفتم اکنون بیان باید کرد
 که مراد از اهل بیت کس است که اجماع شان برین امر قرار یافته گفتند اهل عبا
 گفتند نزد جناب چنین است و نزد اهل سنت از وایح طاهرات هم داخل اند
 الی غیر ذلک و حال آنکه در کتب ما از جناب مرتضوی واجهات المومنین و دیگر
 هم اید اهل بیت خبر غسل قطعاً و عمل بدان جز با چنین سهو و سهو نیست و بنده بر
 اصول امامیه سوال دارم که داخل شدن جناب سیده در آیت کریمه بطریق تطهیر
 از جمیع عبادت و تعداد و شمار ایشان در اهل بیت از اتفاقیات یا اختلافات
 گفتند که این تشقیقات بینی چه گفتم تا بر امری آگاه کنم که گوش رس نشده باشد
 و در بن بحث بکار آید گفتند آن چیست گفتم جناب سیده را اکابر امامیه در
 اهل بیت قطعاً داخل نمی نمایند گفتند که محل تعجب است گفتم تعجب نباید
 کرد که در کتب معتبره مثل کلینی و شریح آن موجود است چنانچه در منتہی الکلام
 بیان کرده ام و جناب آن مقام ندیده اند و از کتب اهل سنت عموم و شمول
 ثابت است و روایات امامیه در باره ماریه تطهیر رضی الله عنہا بکتب معتبره
 دیده ام که مقتضی آنست که ماریه تطهیر درین گروه باشند فرمودند که شان مثل
 آیت تطهیر از روایات فریقین دلالت بر دعای مادر دارد که ال عباد مراد
 اند از غیر ایشان و من درین خصوص چند جزو نوشته ام و سلسله سخن بحجاب
 شاه عبدالعزیز قدس سرش و کشیده جناب شان در عاتقه تقصیر است تطهیر

عبارتی براتے دفع اعتراض از طرف شیعه گفته اند که معترض به بنده می
نمی باشد بدل گفتیم که این بما تقریر است که بتقلید کتوری ادا کردند و اینقدر
بر زبان آوردیم که از ذات سامی چنان لامع میشود که معنی کلام حضرت مولانا
قدس سره العزیز بخوابی در صدر دو قح گزیده باشند از استماع این
نظکره برابر روز تو فرمودند که هیچ اشکالی در آن عبارت نیست گفتیم
در آن مقام جناب نوشته اند که الف و لام المعترض براتے عهد حاجی است
فرمودند که واقعی در اینجا این سخن نوشته ام و ازین اخبار چنان می نماید که
شما آن مقام را دیده اید و حال آنکه این ماجرا با یقین بشما نرسیده آذوقه
مصلحت ندیدیم که نمک بر ریش درویش پاشم و بد که قصه نورالدین حسین در
صد و دل آزاری باشم که آن شخص جهان نوز و نامت نجبال بتسلیم و
تلقین شان متوجه و سرگرم بود بجهیک جناب مستطاب ماده تالیف و ملقطات
خود را اولاً براتے دریافت آنکه کدام یک ازین روایات در جواب سنیان
بکار خواهد آمد و معارضه کن بالمثل از سنیان نتواند شد و کدام یک لیاقت
ندارد فرستادند بار همین رساله را که بعبارتش نشان داده بودم از غایت
ستور بها چشم فلک هم آنرا ندیده باشد بقدر تالیف برای اصلاح نزد نورالدین
حسین ارسال داشتند و در نتیجه و انتهای آن مبالغه فرمودند و بجای آنکه از وی
بدست من اقتاد بالجملة این حکایت را اظهار نکردم و گفتیم که اگر ندیده ام بابا
مضمونش زبانی ثقات شنیده ام باز سخن در آن اقتاد که عبارت تحفه صیبت
اینچه بر زبان آوردند و مطابق بنود بنده باندک تامل نشان دادم و کتاب
طلبیدم فرمودند نزد بنده نیست گفتیم از جائے دیگر باید طلبیدن پذیرفتند
تا ما دار و درو سے حضار ما نزد محبتان سابقه ذیل شوم گفتیم تو ریویش

باید فرستاد و برخاستم و بعد چند سئ گفتم و دو عدد را وفا باید نمود که تحریر
 خود فرستاد و نشان بحث تر و علامت خویش داخل شدن حضرت
 زهر از مرقه قادمه اهل بیت از من پرسیدند که در منتهی کجاست نشان در آن
 نهاده و حدیث در ر متعلق حال حضرت ماریه نوشته هر دو را فرستادم و
 از اینجا بوضوح پیوست که انچه در قیل و قال تبعاً بر نه بان آورده بود یعنی حال حضرت
 ماریه از ابالات گردانیدند و مبادی مناظره بران نهاده اند کاش قصه واقعی را
 بطور انبیا و اختصار بیان می نمودند چنانچه در بعضی از مقامات اختصار
 می کنم و تفصیل را بر رساله دیگر محمول بنمایم تا معلوم میشد که در بحث غسل او مسیح طین
 و دعوی اجماع اهل بیت رسول الثقلین بر امر ثانی بود و می گفتند که در تفسیر امام باقری بن
 مدعا موجود دوم انچه گفته اند که در سند این سخن حدیثی الخ خالی از تلبیس نیست
 مقصود از این اجمال آنست که عوام را فزیر و دهنده و قلوب شان را مسخ گردانند
 که این بحث منطج نظر جانبدار بود و حال آنکه قصه نوشتن انجیریت بهان عنوان بود که یاد
 کردم و الله علی ما اقول شهید سوم آنای مضمون رقه سابق که تقویم پارس
 عبارت از آنست یاد و بایندن باعث تر کار حکایتی است که اهل صدق و صفا
 نوشته اند که بزرگی از صاحبان بایکی از اصحاب خود که وعظ و تکریم مردم را
 چنانکه پیشه و اعظمین است قصد میکرد گفت ای فرزندان اول باید که درست
 آیت از قرآن مجید نظر کنی آیت اولین اما من و الناس بالبر و تقوی انفسکم
 و انتم تكونون الکتاب انما تعقلون آیت دوم حکاه عن شعیب علیه السلام
 و ما ارید ان اخالفکم الی ما انکم عنه آیت سوم یا ایها الذین آمنوا لم تعقلون
 الا تعقلون بعد از ملاحظه این آیات اگر پیشه و اعظمین بهتر نماید اختیار
 داری سبحان الله کسیکه لیاقت آن ندارد که چند سطر از کتاب منتهی الکلام

تواند فهمید او این جرات و جبارت بحکم رساند و بگوید که و تبره محصلین اینست
و مرید حیرت آنکه هرگاه معمول اهل تحصیل است که اطراف و جوانب را هم از
کلام حضم پیش نظر دارند و زوایا و جنا یا را نصب العین گذارند پس اغماض
از عبارت فقیر که باعث قطع شور و شغب این معترض است و تطبیق او را
در معنی البیت از سبج بر میگذارد نمودن و مواعظت و تذکیر بدین شد و در بیان
افزودن خود را نزد تمامی خواص و عام رسوا فرمود و نیت یانه و هر چند بطاهر
مناسب نبود که حکایت مذکور را پیش معترضی که باز دل زندگی رسیده اند و کفایم
که این منور به پنجاه نه رسیده ام ولیکن بقول حکما بزرگی بعقل است نه بسال و
توانگری اهل است نه بال الغرض بتأیید دانی بعد ظهور نفوت عده المشککین
مقصود فقیر چون شمع در انجمن اقبال نیمه روز روشن شد که قصور نظر بلکه فقدان
بهر حکایت رسیده که معنی عبارت سلین است که دفع و دخل معت در بود کما
عرفت نتواند فهمید پس فهم تمامی کتاب کجای راه داشته باشد یا انقدر
تقلید مصداق اختار النار علی العار برگزیدند که ذره از بصیرت قلبی مانند سائل
اعلی که قصه اش در کتب اهل تحریر و دست باقی نماند و حال فهم و فراست
فقیر هر چه هست از کتابش عیانست که اطراف و جوانب کلام مخاطب
بلکه اولین و آخرین او را نیز آنقدر پیش نظر داشتیم و با حاطه مقولات و ترجحات
شان آنقدر که گوشت خیم که قلوب تشیعین از مجتهدین و متقلدین سیما کاتب
مکاتیب مذکور خوب میدانند بلکه اگر جهابده علمای تشیعیه مثل نعمانی و ثنائیتی
و طوسی و علی بقید حیات می بودند با عرض ظهور را بر حجت خود و رشک افزای
شب و یجوری نمودند قدرت برین عذر با عنیای فقیر که من از فکر خود از طرف
شیعه تقریر میکنم و ازین سبب نوبت بدان انجامید که در روز چند جزو صد و پنجاه

دادم و منتهی الکلام را پیش مخاطب نهادم و درین اوراق نیز بغایت ایزدی
 طریق سابق را با وصف کربت و غیرت ملحوظ داشتیم و نظر باصرار و الحاج
 احباب در هر بحث بطور جامع و مانع کلام را از حقیض زمین بعرضش برین
 رسانیدم و بر یک جزو صغیر نسبت و پنج جزو کبیر با وجو و مناسبت بسکک تحریر
 کشیدم پس رو بروی فقر و تیره تحصیلین را بیان کردن حکمت بلقان اموتن
 و زیره بکریان فروختن و فضل را بپند آوردن و خزینه را بسوی بخارا
 بدون است چهارم آنکه پسندید حال اشکال مذکور که تطفلا بر زبان رفته
 بود از فقر و حیرت که سوا لالتش را زیر طعن گرفتند و باعث استفسار آنستند
 از عجایب مناظر است که جز بغایت مخاطب صدورش از کسی مترصد
 نیست پنجم آنکه دعوی عجز کمترین مصدق مثل مشهور است که دروغ
 گویم بپدی که تو اینک نقل رقعات جانبین بر میدارم اهل انصاف ملاحظه
 کنند که کدام یک از من و ایشان سپرد و معرکه انداخته دوست از ما
 بالذات برداشته و بتقریر امریکه بالعرض بود علم افراشته و مانند اطفال
 ع مضطرب شبا و غایت عنکب شیا و را بر پنجهی خود گذاشته رقعہ
 فقہیت پنجاب خان صاحب تحریر آنکه بعد سلام مسنون گذارش
 است که اول از حال مزاج شریف استفسار میکنم باز اجمال از حال خویش
 درین تالستان خبر میدهم که از شدت گرمی و تشنگی آتاب تحریر و تقریر ندارم
 بلکه از چند روز ضعف دل عارضی است معوذه الکرمات هم در پیشش آمد که
 مشافهتہ بپایه عرض خواهم رسانید و سی روز رقعہ شریف دیدم بخیاں بود که
 صبحدم جوایش خواهم نوشت از خاطر افتاد این وقت که تحریر سامی را بر
 بالین یا ختم بر خود از دیدم که ملازمان سامی در محنت انتظار خواهند بود ملاذا

سخن جناب بعد استماع بحث غسل رجبین این بود که امام رازی علیه الرحمه
و تفسیر کبیر معتبر شده و گفته که مسح یا مذرب اہلبیت است گفتیم کہ غالباً
حضرت را اور فہم کتاب یا بیان مدعا است تباہ رودادہ باشد و بعد تسکیم اجماع
جراوت یا اتمات و اہل کسا و آل عبا مقصود اندر شی ائمہ منہم یا خیرشان نہ وجا
تفق اول مطح نظر شریف بود و گفتیم جناب سیدۃ النساء علیہ التحیۃ و السلام زمرہ
قاوسہ اہلبیت اجامہ قطعاً نزد شکیکہ کی داخل اند چون استبعاد از حد گذشت
گفتیم از حدیث کلینی برنی آید مقام اشعار نیست و طلاق لفظ اہلبیت در احادیث
بروئیکہ اہل اہم باروست پس قصہ ماریہ قبطیہ رضی اللہ عنہا یاد کردیم اکنون بعد از
حضرت سیدۃ النساء از دایرہ اہلبیت و اطلاق آن ہر ماور کہ حضرت اہل ہیم
کہ در کتبہ ضعیف و کبیر و یدہ باشند کہ ام نحن باقیست اصل حار از دست دادن
و دل بر امور دیگر نہاوت مناسب نمی نماید مرامی باید پرسیدن کہ تفاق اہلبیت
بر مسح یا از تفسیر کبیر شایست باید کردن و حصہ معنی اہلبیت بآل عبا نشان باید دادن
آری ایچہ از تفسیر کبیر بعد از انی غوریہ ثبوت می پیوندد و حاشا کہ اہل سنت را مضر
امامیہ را مفید باشد کہ لا یخفی علی من طالع التفسیر الکبیر فادج البصائر تنین یقلب
الباب البصائر و خو شیر زیادہ ازین چہ گوید و چہ لوپ و العاقبہ یا الخیر بعد ختم
کتاب مطبوعی گیر یاد اند کہ رافع تعطش کرامی تواند بود و آن انیکہ جزو تحریر آن تحریر را
بکاتبی سپردہ ام امروز تا شام نقل و صل را خواہم رسانید بشرط صحت فردا بعد تصحیح
اصل را نزد سانی خواہم فرستاد باز وقت فرصت بتخلیہ ملازمان متوجہ خواہم
شد انتشار اللہ تعالی کہ **فوجہا صاحب** رتقہ رعت اتما کہ موصول شدہ
ببب ضعف کہ فلم بر بہشتن موقوف اوراک شاعت جز تقیل شدہ ہست علیہ
جواب علی الفور نیازست ملازمان قصہ یام تر عوح را کہ متبدیان بدلیل طول ونب

طائوس نقص در تفسیر الکل اعظم من الخیر با هم میکنند بدیاد فرموده در باب خبر و
 مرسل بنده همچنان ارشاد کردند لکن در باب آیت تطهیر میفرمود
 سلف هفت جزو نوشت تمام پس لیرا الاعظم من الکل نزد بنده بود و پیش
 جناب و اینجه نفس سوزی برای کثرت خدا کند که مخدومی خان صاحب بهادر
 انجاه الله هیچ دلخواه خلاصی یا بند و بواسطت شان تالیف بی سرو پا بهمانجا
 نبرد مت پرید و الا هم خواهد رسید و کلام سامی در باب عبارت محقق لم یوی
 این بود که معنی عبارت آنچه تو فهمیده غلط است معنیش و کرمش نقطه شفا
 این معنی آخر بوده ام حاجت بکلام زاید نه بود که کلام فیما بین بنده و انشقیق
 بمفاد مع ما را بنو صد حساب با تمیست بسیار شد نیست این اعمل لاجل و با قفای
 اثر جناب که تبصیر بر غلط معنی مذکور و وعده خطیه فرموده اند لکن باد بیگویم
 که آنچه جناب معنی حدیث متعلق بجناب ماریه قبطیه فهمیده اند یا و تعبیر
 علامه ندارد و متوجه عصای سابق بجهل آمده و ما لیا تبصره ممتنع شده جناب
 خود امان نظر را کار فرمائید و الا ناچار گذارش خواهد پذیرفت زیاده
 و السلام **در فتح کشته شدن** فقیر اقل الخلیفه اول الاحمال اعتدال مزاج سامی
 استفسار میکنند تا نباعض میاید که امر ثانی جا بیکه این نشان میگذارم در
 کلیده ملاحظه فرمائید و انشاء الله تعالی جواب رفقه و الا تا فرود خواهم نوشت
 و زویل آیت و علوه یدم مضمونیکه جناب فرمودند که امام در تفسیر نوشتند که
 نه هب البیت نبوی صلی الله علیه و آله مع رجلین است بجم نمیه شتم السلام
 خیر خاتم قوم دیگر که تشبیهی در آن نمودم و از تعریف و رگدشت که تبصیر گوی
 بصل آوردم که لات و کزاف خود را از تفسیر کبیر چنان ثابت نمیشد
 وقت تحریر این اوراق بنیاد و ازین رفعت هم بعبادت سجانی و افصح

گشت که جناب مخالف با اینهمه تذکیرات و تمهیدات تا این وقت که رخت
 سفرستبه عازم تقرب امر او سلاطین و مدعی اراده تقبیل بر غنایات عالیات
 ایبه دین اندر قدرت نیافتند که دعوی خود را یعنی امام رازی در تفسیر کبیر اعتراف
 کرده که مسح پا مذنب اهل بیت رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و اجماعین
 اثبات دارند و برین قدر هم متکبر نشدند که ثابت فرمایند که مذنب حدی ازال
 عبا که بقول جناب اهل بیت بوده اند نزد امام رازی مسح رجبین است خواه
 جناب امیر یا شریف و خواه حضرت فاطمه و خواه یکی از سبطین رضوان الله علیه
 اجماعین بلکه مانند کبارین یوادی و غیرت تناقضند و اصل بحث را از دست دادند
 راه نفسانیت گرفتند و چنان گمان کردند که معنی کلام صاحب تحفه معصوم در
 که نجیال شریف آمده و این امر را اصل امر نقل را از تفسیر کبیر و غیره راپاره
 قرار دادند آمدیم بر آنکه از تفسیر کبیر بروایت بعضی از عالین شیعه
 دانست و وجوب مسح از امام محمد باقر علی است و اشاره بجوابش در کلام بنفیه
 ز فحول این اوراق عبارت از است موجود که ما را مضرتی و مخاطب
 نمیرساند و اطام حدی را که بروایت مذکوره اجماع اهل بیت بلکه اجماع
 اصحاب عبا هم ثابت نمی شود و در اصول اهل بیت هرگز ثابت نگشت که آنچه
 از جناب امام باقر مروی باشد مثل قول معصوم محبت است تکلیف محبت آن و بدین
 و قلیکه مخالفی افتد که در کتب اهل حق از جناب امیر و دیگر اهل بیت بی شوق
 و بلکه از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر اهل بیت عظام و صاحب کرام و آیات
 مستفیضه شواثره صورت بند و چه جای آنکه در عبارت امام رازی اختلالی بعد از
 اسان بدست آید که اصل داده و هم رئیس المومنین را قطع سازد و چنانچه اینهمه مطالب
 خاتمه این رساله نانوشت ذکر میکرد و نقش تبیان می پذیرد و اینهمه تباید آسمانی

و انشوی بنشین عیان میگردد که چند حرف که در باره اجماع اهل بیت بر سرچ پا نقل
 عن نفسیه الکبیر بر زبان خان صاحب رسیل لاذکیا بعد استماع تقریر مناظره فقیر
 گذشت تقلید مجتهدین بود و بس پس سپردم حرکت کسی انداخته که تمامی حکایت
 بحث غسل جلین نزد کاظمین شنید و دم و دوی انداخت که حرفی از ندگر آنکه
 از نفسیه امام رازی اتفاق اهلبیت نبوی بر سرچ ر جلین معلوم می شود یا و صفت
 مطالبه فقیر که دعوی خود را ثابت بایک کرد و از نفسیه بد بر آورد قادر بر اثبات
 آن نشود و فقط برای رفع خجلت خود نزد عوام بدتر از انعام تحقیر سطور در
 رقعات بعمل آورد ششیم آنکه اگر باعث تسطیع اوراق همین بود که گفتند
 بالیثی در عبارت بنده غور و فکر کردن و بر تقدیر عدم فهم از دیگر استفسار
 کرد و آن که معنی عبارتش چیست الغرض عبارت فقیر چنانکه در رقعات اولی دیدی
 بنی الکون بعد خروج حضرت سیده النساء الی آخر با صریح است و آنکه آنچه
 گفته بود ندک مراد از اهل بیت ال عبا اند و اجماع ایشان از نفسیه کبیر
 بر سرچ پا ثابت میشود اینهم به ثبوت نه پیوست چه جای آنکه از نفسیه کبیر
 ثابت گردد و که آن نیز رگال که نزد اهل سنت در اهلبیت داخل اند بر سرچ
 اتفاق کرده اند گو بعد ازین بمقتضای لترکبن عن طبق مرمله های دیگر مخاطب
 را پیش آید و این امر از اجلای بدیهیات است که چنان اهل حق ال عبار را
 اهلبیت میگویند اثر و اوج مطهرات را نیز ازینجا حکم تو انکر و که
 فهم مخاطب و الامراتب از رقعات هم قاصر گشته و به تقدیر یک سخن
 فقیر کار بستند و احب آن بود که از نفسیه کبیر اتفاق را بر سرچ
 با ثبات میرسانید و چون این امر را از محالات دانستند خیال
 بدان بستند که کار هم در آنچه از قزوینی

در متنی منقول است باید نمود که شاید باعث رفع خیالت شود و حالش نیز بر پنهان است
 نتواند شد که آنهم قنی بر آنست که کلام فقیر را نفهمیدند و تطبیق علمای سنت را
 چنانچه با هم محفوظند استند بلکه تحریف و تبدیل مصدر گشتند و مقسم آنکه غایب را در
 این روایت خلاف در آیت که بسور اخ کوشل ایشان رسیده نیز حول امامیه خواهد بود که
 او را درین خود را نایب حول قدیم یعنی شیطان الطاق تو انگفت فرق اینست که او و
 خود را و طاق المحال کونه می آرست و در کان افزای ایشان در کوفه هند و چین
 لکن نور و نور تمام یافت و عا شاکه من بر پیشواست قوم تهمت نموده باشد هم کمال آنجی عامر
 طالع المنتهی و است البی فی نه الا وراق مره بعد آخری و تازه تر آنکه علمای امامیه
 که در کتاب خود طریقه احتیاطی نماید و از ذکر فصاح اسلام خویش را قضا کل می نماید
 مذکور را بقب مبارک بکمال طیب خاطر می سناید چنانچه عنقریب از عبارتش خواست
 انشاء الله تعالی جائیکه تصنیفات برادرش را ذکر می نماید و لیکن افسوس که کتاب برادر
 شل کو کرد احمر شد و متقین و مغرورین امامیه آنرا از صدایق لقیه بیرون نمادند
 و الا از عبارتش که بعضی از علمای ایشان داده اند و موضوع آنرا بیان ساخته عیان می
 که مولف مذکور احوال قدیم را در امتساب بامیه اطیاب هم کند و میگوید که ایف که او
 چنان باشد که علمای امامیه در باره او معتقد اند اینهمه در کتب قدیم و جدید طالع موجود
 باشد بار علمای ایشان پیشوا و خویش را گذشته معاصی اهل بیت عظام و اصحاب
 کرام را تجسسی نیند و دین و ایمان را باین تنهایی فاسد و بارند با سجده آنچه احوال نامیه
 احوال گفت که بنده نزد اهل حق حکایت جناب ماریه رضی الله عنهما ذکر کرده و او سنیست
 اعتراض منیچا هم و برین تقریر بر خود می باطم افزا هست که با او انشاید بدینست حال
 بنده اینست که با وصف استخراج هزاران اعتراض بنده با امامیه که هرگز

آتشانش .. پذیرفت نمی نازم و خود را مورد دستایش نمی سازد چنانچه
 این روایت که املش در مواقع مذکور باشد **س** آنکه آنان از عمل خویش خورده
 شد حاتم طای نبر و بدست خود مخاطب ازین افسانه همین است که سببی برای تحریک این
 سطور قرار دهند و هماکنون بنظر عوام در آید که بدین ضرورت برین تقریر و تحریک
 دست تشبیه دراز کرده اند و مخفی نماند که چون مخاطب را لا قدر نبه را درین لای
 و کز اوست حقیقه بگویم صلیکی وصف نموده ضرور افتاد که بمقتضای دانا بنیته ربک فخرش
 چیزه از حال خود و خصوص مناظر اتیکه باریس المکارین اتفاق افتاد گذارش و هم باید
 داشت که چون رئیس لطایفه شکست بزرگست خور و هر خید دست و پا زده بجائے
 نبر و نیکنه در هر صحبت ملاقات لسانی او که اولیای دولتش بر آن می نازیدند ملکنت
 مبدل شد و رفته رفته این حکایت بکهنه رسیدن را محمد صاحب لقب با خبری این واقعه
 را مستحیده به بنده خطی نوشتند و ضمن آنکه بالضرورت حکایت منظره بقلم باید اند
 و بدقتری نهاده بزودی باید فرستادند بخیاال آمد که اگر حقیقت حال می نویسم و از نفس
 خبر می دهم عار و ننگ نفس زیاده تر دامن خواهد گرفت یعنی مخاطب را مانع از منظره خواهد
 شد و لطیفه من درین صحبت می یابم و باعث تخفیف الام روحانی و جسمانی درین
 گریست و غریبت میگردد و بر طرف خواهد گشت زیرا که آخر شده شده تا بکوفت حق
 نیوش خواهد رسد که غلانی در کاتب خود این خبر را شهرت داده چون مرا احباب
 معصوف خطی دیگر نوشتند و تا کید طبع پر داختند و الحاح و اصرار زیاده از
 حد نمودند بمقتضای صفائی بت حق طوبت خواستم که نزد مخاطب روم و از حقیقت
 حال خبر خواهم تا اگر نهنگ در عار و ننگ نباشد مرا اجازت دهد و مقدم شکایت باقی
 نماید فرمود که شاید چیرنه به نویسد و تحریک آن بر من حواله کنسید مخصوص تقریر خواهد

نوشت ازان روز مطمئن شدم و دانستم که در بند نفس یاده بر حریقان خود گرفتار
و گاهی رو بروی سکنه این شهر که شب و روز می آمدند و حقیقت را می پرسیدند
و انکرم مگر ضرورت شد بدینچنانکه گفته اند **اگر منیم که نابینا و جاهلست اگر غافل**
منشیم گناهت که داد و اطاف از اهل نظامت می خواهم که شخصی که چنین
بدست خود در باب عجز و بونی فحاشی نگاشته باشد و تا مقدر هیچکس نماید
و اگر این قصه هم نزد حافظین اسرار و قتی بعمل آرد که ایشان زبانی بعضی از ثقات خبری
گوشش کنند و چگونه دل بر نیمنی داده باشد که قصه لزام را به کس گوید آری
ستطیع می نمودند و هیچ ششی فیروز با ملاشید کمافی المنتهی بهر بانی کردن و مسکن چال
را نقل مجلس ختن باعث تحقیف رنج و اندوهی بود که خاصه در آن روز با برین دریا
شد و از جدائی عیال و طفلان و خیانت مردم در آثبات و اینهم زبانی ثقات و از کتاب
احباب که بشم خورده بود که آنمردم سرایه عمر را عبارت می بردند یعنی کتابها که برای
الزام رخصه با تمام تمام صحیح کرده بودند بر اسف و فو ختن و در بازار می آرند پس
بارتیسر المیافین بعنوان مذکور انتفاشش روح می نمود و حرارت غریبی را می آید
تضار و برین آشنار و زی با جناب صوفی صافی و در غرور و مباحثات و فتر شکایت
کردند که چنین معرکه با پیش آمده و ما را خبری ندادند و آنقدر اصرار برای بیان
بکار بردند که اگر حاضرین آن مجلس که اکثری از ملازمه شان بودند آیت که چه
و لا یستقیمون الشهادة پیش نظر دارند اقرار خواهند کرد که هرگز بیان نکردیم
مگر وقتیکه سبیلی برای اخفا باقی نماند و از عجب آنکه درین صحبت هم از جناب
صوفی صافی این اوقات با نیمنی که در شکایت و عتابت اسالیب فاش خواهد
و نیست سر و آن بود که اول فرمودند که من زبانی ثقات می شنوم که مخالفین

هم گواهی دادند که علی به بجانب شماست مرا خبر چه افکروید گفتیم امر
باعث فخر من نیست بلکه ذکرش پیش مردم نمودن در کم حوصلگی می شمارم گفتند
از بجزند چیزهای دیگر گفت که من از غایت شوق در اضطرابم گفتم هرگز
نخواهم گفتم چه اگر راست گویم فرجی نفس متخل خواهد بود و اگر دروغ گویم
مذهب حق را به باطل وصف کرده باشم چون اصرار از زمین و آسمان
ورگذشت حکایت شروع کردم خواستند که حق دین و ملت و هم
حقوق فقر که بهره از آن سابقا اشاره کردم ادا فرمایند یعنی از طرف
خان صاحب محیب شوند گفتم به ازین چه بهتر که جناب بدون
توکیل از طرف شان وکیل کفیل کردند و بهمیدان مناظره در آیند
ارشاد نمودند که سخنی بجا ساختن از زبان برآید اکنون هر دو تن بگوئیم
چون قصه را آغاز کردم بار مضمون افراهم بیکشون اتفاق افتاد
گفتم اکنون لامحاله جواب سخن خود باید شنید که با وصف خلعت
از میعاد انتباه نمی شود بار پهلوی معنی کردند و حاشا و کلا بر زبان آوردند
آخر حکایت را مجملآ بیاپان رسانیدم و هیچ دانی که اینهمه خلعت از عارف معارف
چرا واقع شد و جشنگه نشی احمد حسن صاحب که مذهب تشیع دارند و تمیز خانصاحب اندوران
صحبت نشستند بود و پس از گریختن زبده تصوفین بر آفتاب خط انبیا شوال کشتند تا او شیان
نزد خانصاحب در رتب خیر خدای و غمخواری را ترتیب دهند و بدین مالی حالی فرمایند که در
صافی این قدر قدری میکنند که شکست و اوان دین و ملت به درجه و درجه از طرف اول اندکی
اینهمه بر مقتدرای طایفه جلوه دادند که فلانی حکایت عجیب شده اعلی روسی است نامدار
میکند چنانچه رسالت را بین میبرد و می ندهد شکوه این معنی به پس آوردند و نوشتند که فلانی

عنوان محبت است نفوذ باشد من حدیث النفس و قایق النفاق حال فقیر و بیان مناظره
 که بارها با سرآمد مجاهدین روداد باین عنوان بود که حرفی چند از آن پاپیه التماس نهادم مگر
 سر و قمر متقین و مسلمین چنین افتر کردند تا باشد که آنچه در حدیث حال قطبی بخیاال آورده
 اند و از حوصله ایشان بیرونست و پیش ازین تاب منبسط ندارند مثل خاتمه تجرید از ذهن برآرند
 هشتم آنکه لفظ ملقی اشعار بدان میکنند که آنچه حدیث در عز و تعظیم او اندازد تالیف افکار این
 یگان روزگار است و یکبار افکار کلامیه روانه فیض دیده نیک میداند که ملاک تقصیر ایشان
 درین امر خاص از فضائل عایسی و کنتوری است و این سانحه بدان ماند که صدرای شیرازی
 صاحب شرح هدایه حکمت و مفارار لوجه باظهار مجتهد فانی در شهاب ثاقب فضلا عرابی را تناول
 کرده فرق اینست که صدرالحکامی از فضیلت استقلال نزرده و از جناب رئیس التکلمین که و کان
 خود را بکالای عاریت اراستند و عوی خودی و خود رای سرزده بسبب فقدان اسباب است
 آنچه محصلش در خاطر محفوظ است و فضل کنتوری توان گفت پیشکش میکنم که ماریه قطبیه از کنیزان
 بود داخل شدنش در زمره مقدسها بلبیت نزد اهل سنت هم درست نیست چه جائز
 اما میه که اصول شان مقتضی اخراج است و لفظ اهل بیت منادی و ترکیب واقع نشده
 نه بدل از ضمیمه محروم و در تقدیر تسلیم بلبیت مراد آنست که از اهل بیت آنکه صاحب محبت
 و طهارت اند که قتل بکنایه دور کرده و حضرت امیر سبب مرتبه عصمت خود بکشتن قطبی
 بپیرامون نکشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکر برین امر بجا آوردند و ایمانی بگرفت
 مراد نیست که ماریه را که از اهل بیت بود از حین زنا باز داشت و بعد ازین بماند جواب فی
 اثر کتاب مجتهد خواهد آمد انتشار الله تعالی نعم آنکه تضعیف اطلاق لفظ اهل بیت بر
 جناب ماریه باعتبار سکنی و سر بر بودن چنانچه از لفظ شرط به بعضی از وجوه سوی ذمین

متبادری شود دلالت بر کمال خط و اتقان مخاطب عالیشان دارد چه قبل ازین کتاب
 تمام تصریح نموده اند که ترجمه لفظ اهل بیت بخاری مردم خانه است و این کلمه گاهی باعتبار
 سکنیت باستعمال می آید و درین اطلاق جمله سکنین خانه حتی عباد و اما شرکین و کفیف
 از واج که بسبب حقوق ملازمت و مخاطبت با بعله و انتراک بتبدیر منزلت نیز له حساب
 خانه می باشد را حتی هرگاه در اطلاق لفظ مذکور بندگان و کنیزگان همه شریک باشند
 اطلاق آن بر حرم شریف که بلاریب مادر مکرم حضرت ابراهیم علیه التحیه است بطریق اولی
 خواهد بود پس قبول و عدم قبول اهل نفی و فصول را درین خصوص چه دخل تواند شد
 که این شرط افزونند و بعد تصریح مذکور بتضعیف آن لب کشوند و متوهم نگردد که
 تولد جناب ابراهیم بعد ازین حدیث بوده باشد کما سنن کرده نقل من القی و الجابیسی
 انشاء الله تعالی و هم آنکه نفی مخدور هم اهل برانت که از فطانت و ذکاوت
 بهره والی دارند زیرا که بخاطر عاظر ایشان خط و مذکور که نفی مذکور مستلزم عصمت برای
 ماریه قطبیه است مستلزم عدم عصمت ال عباد کلاهما مخدوران اما بیان اول پس از آنکه
 چون معنی اهل بیت سکنی بر ایشان صادق آمد چنانکه دانستی پس باید که در آیت تطهیر دخل
 باشند چنانچه از واج طاهرات نزد مخاطب و اهل بر معنی اند و مخفی نیست که لفظ انما
 دلالت بر آن دارد که اراده اعلی محصور است در اذواج - رجس از اهل بیت و تطهیر
 ایشان و لام تاکید چنانچه اکابر امامیه تصریح بدان کردند دلیل بر آنست که رسی شکی
 نیست و مدلول فلان لفظ چنین و چنانست الی آخر قالوا کما عرفت فثبت عصمت
 غیر المعصوم و هو احد المخدورین اما بیان ثانی پس از آنکه چون مورد اهل بیت بمعنی مذکور
 که حاش قبل از آن دانستی با وصف دخول در آیت تطهیر با عتراف مخاطب بخیر معصوم

نبوده اند معلوم شد که عصمت دیگر آن بهم ضرورت نیست و رند لازم آید احباب و صحابه
 یعنی دلالت آیت کریمه بر عصمت و عدم دلالتش بر ویران نظام هر که کسیکه از
 ابتدای عمر خدا و سهوا از کبیره و صغیره نزد مخاطب مانند او محسوم باشد بر او
 او چنین فرمودن اللهم اذهب غنم الحسین طهرهم تطهیرا چنانچه در احادیث آمده
 و صحیح مجید و در حدیث آوردن مفعول نمی شود که لا ینحی یا زد هم آنکه هرگاه
 از نفس روایت ثابت می شود که مفعول یدهب چنینست و دیگر از حسن نیست
 کتاب طعن ارباب و ترجمه عز نیز دلالت بر آن دارد و دعوی توسیع هر چه تمامتر
 از عجایب بنفوات است زیرا که جایگاه در ریایل قدیم و جدید سیاسی اکابر امامیه
 هم رئیس المتکلمین و هم راس المکارمین مولوی حسین علیخان بهادری عظم شان گفته
 اند که الحدیث تفسیر بعضی بعضا و در اینجا بیاورنا ند که در فائز مبسوط چه ثبت کرد
 اند و این قاعده در روایات مختلفه و سوانح متغایره جاریست مثلاً روایتی
 در صحیح بخاری است و روایتی دیگر در موطاست و یکی را برای دیگری تفسیر قرار
 میدهند کما فی رساله حدیث المحض و همچنین حدیث کلینی را برای حدیث طوسی
 بشرح می آرند و حال آنکه رواه سنن و مختلفه ندیس لحاظ این قاعده در یک
 کتاب و یک روایت و یک راوی و یک واقعه چه انقضایند علاوه بر تواتر مطابق
 حدیث بمضمون قرآن مجید هم اشعار بدان میکنند که اقباس از آیت کریمه تطهیر است
 و مفعول یدهب فقط حسن است و العجب که شیخ ابن بابویه قمی در کتاب بیون
 اخبار الرضا جاییکه مناظره قاتل امام رضا امام المتکلمین شیخ یحیی مامون بن هارون
 از خلفای عباسیه را بافتخار تمام ذکر فرموده اند مقتضای مزید حافظ با و نکردند که

که هرگاه در حدیث اقتدا یعنی بالذین بعدی ابی بکر و عمر احتمال حذف و اضماعه مذکور
 شد محصور در آن نخواهد ماند که بکار امامیه آید و از اینجاست که خود صاحب تبحر
 که تا بوقت را بنمیشنای تحت یک خطای فنی را ثابت میکند و در ان مقام میگوید که دایره
 تقدیر وسیع است پس میرسد بخالف که در جواب شیخ ابن بابویه بگوید که تو بر تقدیر
 رفع و نصب گفته بودی اقتدا کنید باین و چیز بعد از من که کتاب خدا و عزت
 اندای ابو بکر و عمر و اقتدا کنید ای مردم دای ابو بکر و عمر کتاب و عزت و ما میگوییم
 که بر هر دو تقدیر نیز مطلب ما فوت نمی شود چه علمی تقدیر از رفع ضمیمه ما را مقدر
 میکنیم و آن بر سبیل بدل از الذین متبدا خواهد بود ابو بکر و عمر خب یعنی اقتدا بالذین
 من بعدی بها ابو بکر و عمر و علی تقدیر نصب لفظا یعنی را مقدر میکنیم یعنی اقتدا بالذین
 من بعدی اعنی ابابکر و عمر پس عدم تعرض ما من از اعراب حدیث مستحسن باشد
 انتها مسلمانی که بر تقدیر حذف توسع بسیار است و لیکن گفتگو با ظاهر مخاطب
 اگر بود درین بود که لفظ اطلاق اهل بیت در حدیث شیعه بر حضرت ماریه آمده و
 این امر بخوبی محال است و او را در دهم آنکه زینهار اصل مقصود نبوده خود که بدل
 کردن جناب ماریه در زمره اهل بیت ثابت کرد انهم که آیت تطهیر در حق اجماعات
 المؤمنین است نقطه بحثی که آل عبا محروم از آن باشند معاذ الله من ذالك
 امدی از سنن چنان نخواهد کرد که اکابر امامیه در لباس محبت می کنند که سلا
 اهل بیت را خارج میگردانند تا ثابت کنیم که از واج مطهرات شرکیه ل عبا هستند
 چه نیستی که اصل سخن درین باب نبود و نه ضرورتی دارم که باین دلیل دست مثبت
 در آن کنم زیرا که بنهایت بیروانی شرکت از واج مطهرات بدلائل قطعی حاصل است حتی که

رئیس المجادلین چون مفری نیافته اند لا محاله از رض تنزل کردند و معتقد بان گشتند
 که با ضرورت و با ولایت و تپا و اذیان از و اهل بیت داخل اند بلکه
 اصل مقصود آن بود که ثابت شود که هرگز نزد اهل سنت مسح پا مذہب اهل بیت
 نبوده امام رازی چگونه دعوی اجماع اہلبیت بر معنی دہشتہ باشد و قیل و قال
 در مسند و ضو بود پس دعوی انہی کہ اصل مقصود نبده با د حال حضرت ماریہ در اہل
 بیت ثابت کردن نزول آیت تطہیر در حق از و اجماع مطہرات بالا نظر ادیا بالا شرک
 بود از عجاب بمقوات است و کمتر از آن حکایت نیست کہ شخصی بعد تمامی حسن
 القصص رسید کہ زینحازن بود یامرد سیون دہم آنکہ آقا ہم دہشتی کہ گفتگو
 در غسل مسح بود و جناب فاقد تطہیر تقلید مجتہدین خود دعوی اجماع اہلبیت مسح
 ر جلین و استند دعی گفتند کہ امام رازی در تفسیر خود چنین فرمودہ پس مقصود فقیر چای
 خود است و تنزل نمی ندارد اکنون حال مقصود شیعویش کن کہ از آیت کریمہ تطہیر نیجات
 خلافت بلا فصل را برای جناب مرتضوی تقلید عبدالمند بن سبا یہودی قصد کرده بودند
 کہ بعضی از مغاندین بعد از ملاحظہ احکامات اہل حق و یقین و کسر و دار علامہ و ہلوی خاتم المجدین
 راہ قرار چویدند و محصل تقریرات ایشان اینکہ عصمت در ال عبار از آیت تطہیر ثابت
 میشود چنانچہ گذشت و غیر المعصوم لاکون اما ما و ہنوز منجناطہر علمای عامہ بند
 و فضلا ی ارحمہم بگذشت کہ ثبوت عصمت وقتی تواند بود کہ مراد از ذہاب جس سلب
 جمیع افراد یا بہیت آن باشد تا بسبب آن ترقی تمام از ذہاب ارجاس بکلمہ ضعیف
 استغراق و تطہیر مطلق برای حضرت مرتضوی و شرکار آلجناب ثابت توانند کرد و این
 از جملہ ستمہا است بیانش آنکہ بعضی از قدمای شیعہ در بعضی رسالہ ہا پر خمتہ اند کہ مراد از
 جس درین آیت شرک و کفر است و بعضی درین ادوات سیاہ کردہ اند کہ مراد از آن یہ
 و تہ و دور الوہیت و ربوبیت باریست عزوجل و جمعی از ائمہ ہدی روایت مینمایند کہ بایر

نو نوب عظیم عیوب است ولیکن چون رسائل معلوم درین مرز و بوم حکم عقادار و ناگزیر یا در کتاب
 کافی کلینی مکرر و ایت اثبات امر ثانی کافی سید انعمین بعد از معانی الاخبار شیخ صدوق که
 او هم در علمای طایفه فخریه کی و سبهی شمار و اینمثنی ثابت میگردد انعم که هر چند او درین باب
 خاص سالها جدا گانه نوشته ولیکن بانی بر این همین امر معتقد گردانیده که مراد خدای عز و جل از
 رحمت آیت مذکور در شکرت و تطلق گناه پس منتهای امر بر اصول و افضل ثبات اینمثنی براس
 اصحاب عبارتست که از شرک و کفر محتجب بوده اند نه آنکه از صغیره و کبیره و عشرت و زلل
 خطا و غلط و اسگاه از ابتدای عمر تا آخران منزه بوده اند انقصه بر تریات قوم مورد لوم
 اثبات عدالت هم شکل اقار و کلف دعوی عصمت چنانکه بزبان می آرند و در دل تفریق
 ملکه بصوران هم ندارند اول حدیث کافی شنو از امام صادق که یوسف ابو بصیر در ضمن
 عبارت طویل مرویست و قبل ازین عبارت صدرش در باب حدیث از طرف خلیل قزوینی
 وارد نموده گفته اند که در پی شدن او تطبیق بر جای خویش است نه چنانکه کثیرا من خیال
 بدان بسته اند عبارتش که فلما اقص رسول الله علیه و سلم کان علی اول الناس بالناس لکثرة ما بلغ
 فیہ رسول الله و اقام للناس اخذ به فلهما مضی علی ع لم یکن یتطبیح علی لم یکن لیفعل ان یخل
 محمد بن علی و لا العباس بن علی احد من ولده اذ اقال الحسن الحسین ان الله تبارک و تعالی
 انزل فینا کما انزل نیک و امر اطاعتنا کما امر اطاعتک بلغ فیما رسول الله کما بلغ فینک و اذ به
 عن ابرص کما اذ به عنک فلما مضی علی ع کان الحسن بن علی یهاکمه فلما توفی لم یتطبیح ان یدخل
 ولده و لم یکن لیفعل ذلک الله عز و جل یقول و اولوا الارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله محمد
 فی ولده اذ اقال الحسین ع امر الله بطاعتی کما امر بطاعتک و طاعتی ابیک و بلغ فی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کما بلغ نیک و فی ابیک و اذ به عن ابرص ع الحسن کما اذ به عنک و عن ابیک
 فلما صارت الی الحسین لم یکن احد من اهل بیته یتطبیح ان یدعی علیه کما کان یویدعی علی اخیه و علی ابیه
 و اولاد ان یصرا الامر عنه و لم یکن یطاعتهم صارت من نصبت الی الحسین فحری تاویل بدو آیت

والوالارحام بعظمهم اولى ببعضى فى كتاب الله ثم صارت من بعد الجسد الى العلى بن الحسين ثم صارت
من بعد على بن الحسين الى محمد بن على وقال بعض سوا الشك والله لا شك فى رتبته ابدى معنى كلام
رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مع خبث خواص واولى بجلالت جناب ابرو بود چه رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم بپياري از خصوص در باره امامتش بيان فرموده و آنجناب را بچاى خود
قايم نموده دوست حق پرستش گرفته در روز غدیر و بروى جم غفیر امامت او را ثابت کرد
هرگاه جناب امیر را پیام اجل فرار رسید قادر بر آن نبود که اولاد خود را از غیر بنی فاطمه در امر
امامت داخل فرماید که برین تقدیر امام حسن و امام حسین مى گفتند که ای پدر بزرگوار آنچه خدا
در حق تو از آیات نماز فرموده در حق ما نیز فرود آورده چنانچه بندگان خود را بطاعت
امر کرده بطاعت ما نیز امر ساخته رسول خدا در باره امامت تو آنچه منع نموده برای امامت ما
نیز بخلق رسانیده و خدای عزوجل چنانچه از تو حسن را رزیده از ما نیز رزوده هرگاه جناب
امیر جهان گذران را وداع نمود و امام حسن بسبب کبر سن نسبت با امام حسین اولى بابایت
بود هرگاه و فائش قریب رسید قدرت بر آن نداشت که اولاد خود را و محیل سازد که او
تقلى فرموده که صاحبان قرابت بعضشان نسبت بعضى اولى و اقرب اند و کتاب خدا
چنانچه تفسیرش بخطاب مقرر صوی الفنا گذشت و در وقت امام حسین مجال نارعت با برادر
و پدر برادران و اولاد حسن معتبى را مجال نبود چنانچه امام حسین بزرگوار خود داشت بر تقدیر
امامت را بایش بنی پسند الغرض امر امامت آیت اولوالارحام در امیر المومنین و حسنین
بود و تبادل بهمین آیت در فرزندان شهید کر بلا باقی ماند باز این سلسله با امام زین العابدین
بار امام محمد باقر شهید و حضرت صادق فرمود که مرا از حسن که حق تعالی از اهل بیت دور
کرده شک در توحید باری است عزوجل بر طبق تصریح شارح در شافعی از کتاب تشرک منافی
یقین الوهیت و وحدانیت اوست چنانچه در باره اهل کتاب فرموده اند که ایشان علی
و عباد خود را از باب خویش مقرر کردند حال می چنین نیست بلکه مطابق آیت قرآنست که

حسین بر تقدیر بزرگوار امام حسن را امامت با اولاد خود می سپرد و امام حسین سزاوارست پیغمبر بود

غیر خدا را نمی پرستند و در چیزی شریک نمی سازند و بهر ایشانی بعضی گیرا هستند
 و آن الله از باب نمیکردانند استحقاق چهره فقیر را در نیکویت نظر با حدیث
 امامیه که در تطهیر و تسویف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما است امام الایمه با کماله
 مشهور و مستفیض است و حرفی از آن غصه بی بی آید کلام متین و گفتگو بر سبیل یقین است
 غلط گفته ام زیرا که با حصول شیعیه در عین اختصاص را آنچه حضرت سید المرسلین خطاب این
 عباس فرموده دلالت دارد بر افترای قوم کثانی المتقی و همچنین بحث کثرتش در پیغمبر
 است که اقرب سوی خطاب میر حسن مجتبی تواند بود و بر تقدیر امامت ایشان قریب تر
 بجناب شان امام حسین چگونه بوده اند و نفس علی هذا مباحث و دیگر که در سینه فقیر محفوظ
 است و آیات محدثین ضمیمه در مانند آن پیش از پیش بنو انی مضبوط است که تا قیامت
 غایب السی پنهانده ایشان در تطبیق آن و فاکند و لیکن این اوراق را لایق آن حبش
 و سودا نش نیافته باصل دعا گفتا کردم که مراد از حبس نهض معصومین در آیت تطهیر و
 حدیث مذکور که در بابی امام حسن و امام حسین نقول و ما نورست همین زیب و تر و خاص است
 که تعلق بتوحید و الوهیت خلای غریب دارد و نه غیر آن و ذکر انرا تب که از ترجی نامرتبه
 عصمت است بر اهل فطانت گذارم اکنون حدیث شیخ صدوق ابن بابویه قمی بشود و بدانکه
 او هم درین باب مانند کلینی لغور خانه خراب و اودنا صیت و و شمنی آل رسول تعال داده و
 بای مستقر ساخته و گفته باب معنی الرحمن ثنا ابی و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا
 عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب قال حدثنا نصر بن شیب
 عن عبد الغفار الحارثی عن ابی عبد الله عن قول الله عز وجل انما یرا الله لیب عظم الرحمن
 اهل البیت و یطهرکم تطهیرا قال الرحمن هو الله انما یرا الله یعنی عبد الغفار از امام صادق
 علیه السلام حدیث میکند که فرمود مراد از حبس در آیت تطهیر شریک است نه چیزی دیگر و باب
 تاویل و تسویل و تخصیص کشادن که انقسم شریک بانبوت و صفوت حضرت آدم جمع شده بود

کما فی تفسیر اهل البیت منافی شافی شرح کافی است که عبارتش در معنی حدیث کلینی نقل
 کردم پس درابطالش همانقدر کافی و شافیت مع ذلک دارد و گویا داشتند
 بر بعضی از خلفا برین تقدیر مصداق آن انکرا لا اصوات لصوت الحمیت الغرض بعد از تنصیر
 کتب نواصب که بلباس تشیع خود را آراستند و مدعی مزید و الا گشتند همین طور نبوت
 میرسد که اهل بیت نبوی نقطه از شرک الا و کفر و ریب در وحدانیت و الوهیت خدا
 جل و علا که انهم کار تر تا بین و متناقضین است مجتنب بودند نه سطر از اخلاق ذمیمه
 و کبار ذنوب و خباثت قلوب چنانچه سنیان بیچاره روایت می نمایند و عقاید
 بدان دارند که مرتبه عدالت و ذنوب و برگزیدگی و عفت و طهارت و اصطفا و اقباب از
 کتاب مجید بر اے ایشان قطعا و یقینا ثابت است چنانچه بر ناظرین تفاسیر و شروح
 احادیث و شرح مسلم الثبوت و حجه بالغه و کتاب ایضاً مخفی نیست پس برین گناه است
 و زبان نواصب هر چه بر سنیان رسد بجای خود است خدا را یکد و حرف ازین باب
 تبصریح رئیس المکارین که هر حرفش زکی دیگر دارد و هر نقطش زکی دیگر بشود
 از انجمله است آنچه در رساله مخفیة امامت بعد نقل عبارت سید سمهودی از
 کتاب قلی کنوری گفته که اذل الخلیفه که کتاب جوهر العقیدین ندارد اگر می بود
 بمعانه ان بذکر امر ساوس مسدوم می شد که مرادش چیست اگر اینست که اولاد
 ارباب کسا هم از نار جهنم محفوظ خواهند بود که متقدم بعضی مفسرین است تا حریفی
 است که از شدت و لا بر زبان می آید و اگر در حق ارباب کسا همچنین گفته
 بهنوده متفوه شده چنانچه از کلامش ظاهر و مولانا الالمی یعنی قلی کنوری
 هم همین فهمیده فواید و دافعه بلکه و ای بر حالش که یا جاب فوق سبع سماوات
 فی الملک و اشت و یا علم منکس تحت التری افراشت مکرر بیان کرده و ثابت نموده

که آل عبا از جمیع ارجاس سماوی مطهر اند و شرکت پیغمبر خدا درین باب به بیان کافی و کافی
 با ثبات رسانیده و باز میگویم که اگر آن حضرت معشرف گناه شوند چنین و چنان تبارکش
 می شود فلا حول و لا قوت الا بالله نزد علای سنیة کافه صحابه عدول مذہب فخرشان اینیک
 احدی از اصحاب بجهنم نبرد و اگر کلامی است در اجل اصحاب زینهار نیست پس محو حیرتم کاین بزرگوار
 مکرر از باب کسار از بنی اصحاب موصوف بهم گرفته و حیاهات حفظ حضرات معصومین از بار
 جهنم باین دامن میسازد و در گناه از آنحضرت و تعوی می انکار و آنچه خود تبحرتم از
 او بسیار پس در توحید تطهیر از سماوی کرده بود یکیش پس پشت می اندازد و مثل
 دیگر اصحاب بهنم غوطه نمی نهد و اراده این در مطلق موثر نمی انکار و الی اخره
 با قطع قطع نظر از آنکه درین کلام بجای آمده و مباحث سدیده جاریست
 میگویم که این همه تخطی بار و اح پیشوایانش مثل کلینی عور و ابن بابویه و امثالش
 از تشریف که او را بدو و اسفا اینهم امید رود افض یا بقوت سادات جاد هستند و
 یا علم منکس تحت انشری افراس هستند مگر در کتب مصنف خود ثابت نموده اند که آل عبا
 از جمیع ارجاس سماوی مطهر اند مثل کتب معتبره فانی در کتاب عماد الاسلام و دیگران و نظیر
 و شرکت پیغمبر خدا صلی الله علیه آله و اصحابه و سلم به بیان کافی بر و آیات الله علیه السلام
 ثابت کردند که سبقت الله الاشارة و مستقر فی ایضا انشرا الله تعالی بار ابواب فصول
 منعقد کردند و باین شدد و احادیث الله اخراج نمودند و از ان مبرهن گردانیدند
 که تطهیر از جمیع ارجاس مراد نیست بلکه فقط از کفر و شرک و ریب و آنهم در باب
 الوصیت باری فرو جلد و اینهم در کتابها بیان کردند که انرا از مشالب و مطامن
 طقایر ساخته و اینهم بر زبان ایشان مشهور و جاریست که نعمت نزلت
 و جلالات قدر و منزلت سلمان فارسی و ابوذر عقیاری و عفت و طهارت شان از

از مباحی ثابت است و احدی از ایشان بجهنم نمی رود پس محو حیرتم که امام اعظم و قوم
صدق مورد دوم بکار باب کسار را بجهت صاحب موصوف بهم نگرفتند پس
علوم شد که آنچه در حق آل عباد کتب دیگر مکتب همین کتاب بجا بطریق می آرند و از
باب مناقب و حمای انکار نند و ادب کت کسری و تناخوانی میدهند و کس
را روبروی شان و قبی نمی نهند همه اش را پس پشت می اندازند و مثل
و گیر صاحب آل عباد را هم محفوظ نمی پندارند و اراده ایندی را مطلق موثر
نمی انکارند مقام آنست که تمامی عقلائی عالم را صلاهی عام بدیهم و ناصبت و
تقصیب علمای روانفص یکجا جمع کرده بطور استغاثه نزد شان بریم و اگر کسی را
دیهم در یب در گیر که رساله مخفی که بموسل هماننداری و صداقت و خدمت گذاری طا
نور الدین جهان نورد اکبر آبادی دیهم سپید چندان اعتبار را نشاید و در الزام
الد الخصاص ذکرش نمی باید پس ناگزیر بعد از تسلیم سطر چند از تحریرات سابق که عدی
لکهنه و قاطبه در ان شریک بودند و جواب استفتائات آنست و بنده آنرا اعتبار متن
الضیاح تعبیر میکنم عرض میدارم که قطع نظر از نیمه این بیچان را نهایت استعجاب از
قول قائلی که با استدلال آیت تطهیر تحریم علی النار اعتقاد و ادعی آید چه از اجلاهی
بدیهی است که معنی لیدهب عنکم الرحمن لینیقکم من النار نیست بلکه انقاد من النار
بر اذاب و جس تضرع است که بیدل علیه قوله و هو فائده ذلک تطهیر در بین صورت
لا محاله از جس مطلق مصیبت مراد می باید گرفت که موصوف بطهارت از ان مستحق
حبست باشد پس اگر تمامه عشرت باخیمنی در آیت تطهیر داخل باشد مدعی باید
همه مصوم باشند و بخلاف ما جمیع علیه الامه و اگر بالفرض موافق قول مفسرین
طهارت از بعض مباحی مراد باشد پس اول این معنی موجب انقاد من النار نیست

بر صغائر هم کبیر است و بعضی کبار مثل سفک و مار بدلس عرض بکما هو الامر عند البعض
 نمی افتد و ثانیا تعلق اراده الهی بطهارت از بعض معاصی عند اهل السنه شامل است
 با کثر صحایه نیز که انحرار محفوظ دانند پس تخصیص این منسبت با طهیت که سابق
 آیت کریمه نص است بر آن معنی ندارد ولیکن از ایشان چه عجب که لغویت کلام
 معنی هم مانند وقوع لحن لفظا تجویز سازند احمی و جائی دیگر که قول سید سید علامه
 عابد الرحمن تقصیر منع مصوبیت حضرت زهرا رضی الله عنهما نقل کرده اند زبان و دراز
 میفرمایند و خیال ندارند که کجا اثبات مرتبه محفوظیت و نفی مصوبیت و کجا انقضا
 و فصول در نمیکنی که حق تعالی آل عبارت از کفر و شرک و ریب در الوهیت پاک کرده
 نه از غیر ان العباد بالشر این مرتبه که مدعین و مزید و لا ثابت کردند با موری جمع توانند
 که ذکر اجمال هم درین باب مناسب نمی نماید و ضرورتی هم بعد از اشعار و تفسیر اولوالاب
 دامن به بیان آن نمی کشد و آن عبارت اینست و هر کسی که بهره از عقل دارد
 می داند که ازین کلام صریح تجویز بلکه نسبت کذب بجناب سیده النساء مستفاد است
 چه منقوض بدلیل عصمت کذب از جناب سیده منفی نموده صدق دعوی ارث ثابت
 کرده و مجیب بانکار عصمت و جواز زل صدور کذب و دعوی ارث را باطل کرده
 و اهل ندایانسته الکذب و لعمری ان ذلک کذب من المجیب و ای کذب
 علی الله و الرسول و بصحة الرسول برته من الکذب لکن ذلک حصل لها بالارث
 من ابیه حیث قالوا فی حق صلی الله علیه و آله و سلم انفری علی الله کذبا ام یخت
 و ان صارت محرومه من الارث فبازیه منسبون الکذب الیهما من غیر سند و نادر
 بقولون لکما تها الاراد به نهاسن غیر عمل قلت این تقریر با بخش وجه بعد از خط
 حدیث کلینی و قمی خودی هر دو با هر است کیف که در وقت ارشاد کلمات طیبات

کہ مجلسے بافتخار تمام ورتق الیقین از حضرت فاطمے بختاب مرتضوی آورود یعنی
 مانند بنین حم پرودہ نشین شد و مثل خائنان در خانه کربخیه الحثوران غیظ و غضب
 و مقتضای بشری را معتقد شوند و اینیم بعد از اغضای نظر از مخطا ایت کہ
 مخاطب را درین لاف و کراف رودادہ کمالا نجفے علی المصلین و این قسم خرافا
 و رسائل ایشان بیش از بیش موجود و نیما ذکر تہ بدایتہ للمتقین و کفایتہ للمتشرعین -
 چہا رسیم آنکہ جس خاص کہ نواصب این است جناب صدیقہ مطہرہ را
 بانستاب آن سوے ماری قطبیرضی اللہ عنہا نسبت کردہ دست از ایمان
 بمقتضای آیت کریمہ عظم اللہ ان تعوذوا بالمشکۃ ابدان کم مومنین برداشتہ
 اند و تفصیلش از تفسیر اہل بیت کہ مثل شیخ اکفر کلیمی اعور بوضع آن پرداختہ
 واضح می شود انشاء اللہ تعالیٰ ہرگز مراد نتواند شد چنانچہ نقلی کنستوری مولا
 مخاطب ہم اعتراف کردہ و قد مرت جبارتہ والا لازم می آید تجویز امور دیگر کہ ذکرش
 لایق نمی نماید سو اے ہمان امر خاص بر اے ماری قطبیہ و ہل ہذا اسلب الایمان
 من متیعون خطوات الشیطان زیر کہ این منقصت و قباحت باعتراف مخاطب و
 رسالہ امامت و اکابر او در غیر آن راجع می شود و جناب مستطاب حضرت رست
 صلے اللہ علیہ والیہ وسلم و ہر گاہ لازم بدی البطلان است لا محالہ حکم می توان
 کرد کہ مراد از جس امری عام است کہ جس خاص فردے ازان است چنانچہ
 اہل حق بلفظ کبار ذنوب و جنائث قلوب و اخلاق ذمیمہ امثالش تغیر ازان کردہ
 اند و بعد ازین عبارے باقی نمی ماند والا لازم آید بی او بے وجہ اندامی اعتقاد
 شیعوہ در بارہ اولاد جناب سیدہ کہ بلا ریب بضمو یعنی سید کائنات بودہ
 اند چنانچہ از مصایب قاضی کہ از اصحاب فیل بود گذشت پس نہ لازم آمداد مکی مخالف

شان نبوت باشد و نه لازم آمد حصول خاصه رسالت یعنی عصمت برائے
غیر انبیاء **ما نروهم انکم** هرگاه بود ان ماریه قطبیہ رضی اللہ عنہا در زمرہ اہل بیت
داشتہ اند با اختیار سکنے کو سر یہ بودن بس بالضرورت قایل باید شد بداخل شدن
از و اج مطہرات در زمرہ مقدسہ اہل بیت بقیاسیکہ حجت آن الامامیہ نیز پیش
نظر دارند یعنی قیاس الوحییت و مادہ این قیاس خود بعبارت مخاطب موجود است
چنانکہ محاورات لفظی اہلیت را بیان کردہ و گفتہ کہ درین اطلاق جملہ ساکنین خانہ حتی
عباد و اما و شرکینہ فکیف از و اج کہ بسبب خصوصیت ملازمت و مخالفت با بھولہ و اثرت
بتدبیر منزل بمنزلہ صاحب خانہ می باشند انتہی و تنبیکہ از و اج در اطلاق لفظ مذکور بمنزلہ
جناب سید المرسلین بودند باید کہ در ہر شیعہ بعوم لفظ نہ بخصوص سبب و رأیت
تطہیر داخل شوند چنانچہ اعتراض ہم بدان فرمودہ و علمائے خود را قائل بدان دانستہ
و ہو الظاہ من کلامہ کما یظہر من تفسیر العائے و من تبعہ پس تطہیر از ارجاس
و طہارت انداس با قرارش علی الاطلاق برائے امہات المؤمنین لازم
آمد و العجب کہ بعد از انہمہ و قریب در مطاعن از و اج مطہرات می نویسند و ہتہامی نمایند
و انہم بیادند دارند کہ در معنی حقیقہ بیت کہ متبادر عند الاطلاق است برائے از و اج
مطہرات الوحییت و منزل بمنزلہ صاحب خانہ حاصل است باز ہم و اد نفاق می و ہند
کما مرّت الیہ الامارۃ و لا حاجتہ الی الامارۃ نفوذ بالعد من ہذا و ذلک و تیر من ہذا
شانروہم انکم کسی از اہل سنت نگفتہ کہ فقط حضرت
ماریہ قطبیہ مراد بودہ اند تا چنین فرمایند کہ ضمیر کم مع الغیر و تعدد حقیقت است ادانیک
عبارت تحف اثنا عشریہ بعد ذکر حدیث مذکور از در رسیدم تفسیر باید شنید کہ این روایت
دلیل محسنت کہ ماریہ قطبیہ نیز از اہل بیت بود و رأیت تطہیر داخل و الحمد للہ علی شمول

الرحمة و عموم انتمه **طرحه آنکه** مخاطب و الامراتب اگر چه قصه را از آغاز و انجام در و عاے خاطر پوشیدند و بد و کلمه اجمع گردانیدند که روزے قاضی معاشر شفا بطریق طعن گفتند که حال شیعه عجیب است که از واج ظاهرات را و اعداد اہل بیت نمیکردند و حال آنکه اطلاق این لفظ بر جناب ماریہ قطبیہ بانکہ از سرایاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودہ اند در حدیث مرویے بطریق اینہا آندہ انتہی لیکن ازین بیان ہم لازم نمی آید کہ بندہ گفته یا نوشتہ باشم کہ کسی دیگر در ضمنی شکامع الغیر داخل نبود کما لایخفی آری بر تصریح مخاطب و اظہار مجتہدین مذہبش ثابت می تواند کرد جز ماریہ قطبیہ رضی اللہ عنہا کہے دیگر مراد نبود کما ستعرفہ انشا اللہ تعالیے ۔

مقتضی آنکہ چون ضرورت داعیہ حلیف فقدان ویدیعی البطلان بود باز سرانیمعنی آشکار نمی شود کہ مجتہدین این رئیس المقلدین چرا و کتاب طعن الرماح در معنی این حدیث برین مجاز دست تشبث دراز کردند و معنی مجازی را بر تہ تقدیم بالشرف نواختند و بخطاب علامہ و ملومی قدس سرہ الغیر گفتند کہ اما آنچه افادہ فرمودہ کہ این روایت دلالت دارد بر آنکہ ماریہ قطبیہ نیز از اہل بیت بودہ و در آیت تطہیر داخل است پس سرسراطل و از حلیہ صدق عاقل و ناشی از عدم اہم معنی حدیث است چه ظاہر این است کہ مراد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حمد و شکر الہی باشد بر آنکہ دلس این اہتمام را از دامان غطت و جلال آنحضرت بر طرف ساخت یعنی ما اہل بیت را مطہر و منہر ازین عار و شتار داشتہ کہ ماریہ قطبیہ ام ولد آنجناب بلوث زنا و فجور العیاز باشد شہم باشد یا نیکہ از دلس قتل غیر متحتی ما اہلبیت محفوظ داشت نہ انیکہ مراد از اہلبیت ماریہ است انتہی را اگر راقہ تاویل سپارند باید کہ حدیث تقدیر حضرت ابراہیم راجحسین علیہم السلام پیش نظر دارند

علی مارواه اخبار ثم وضمنت علیه اخبار ثم فتدبر بعد ازین میگویم که اراده ذات
 مبارک خود از ضمیر خفا چنانچه عبارت مجتهد از لفظ انحضرت و اُم ولد آنجناب هم
 دلیل بر آن است مستلزم ندای نفس خویش است و هنوز غیر معقول چه باظهار
 کنتوری سابقا دانسته که لفظ اهل بیت بدل نیست بلکه ندادی بندهای خود
 است و بر تقدیر یک جناب امیر مراد باشند لازم می آید اطلاق لفظ اهل بیت
 بر شخص واحد و در رساله است مخفی حضرت مخاطب نفس قطع به عدم جوازش
 نموده و گفته و نیز اطلاق لفظ اهل بیت بر واحد و نیست انتہی و مخفی نماید که بر تقدیر
 اشتراک قطع نظر از آنکه مذابی معنی میشود و لزوم دخول مبنی در اهل بیت نمی آید
 اما میگوید که اگر کما سیح انشا الله تعالی مره بعد از می سجده **م** **م** **م**
 چون جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از اهل بیت مراد تواند بود و الا
 لازم می آید قبایسته که انفا گذشته و علمای شیعه سیما مخاطب در جواب استحقاق
 ضحکه و اشتزاز بران می نمایند و حضرت امیر نیز مراد تواند شد زیرا که مقصود از
 شرط مذکور یعنی ان و جدته عند ما همان است که مولا لے المع مخاطب بود
 اعی یعنی قلی کنتوری گفته که اما تنش در مباحث کلامیه مقتضای و کان عبدا
 بشیاء و در رساله مخفی معتقد گشته و بعد متبع و استقر اکتب خود و نقص جواب
 مطاعن از تحفه اثنا عشریه جاییکه در همین روایت قیل و قال کرده بر طبق انتخاب
 فقیر چنین نوشته که مراد از قوله فان و جدته عند ما فاقتمه و بدان آنکس نربا بود
 و انحضرت آنکس را محبوب یافت و شیشه ریه از دس قطع کرد و دید از نیمیت از
 قتل او باز ماند و این باز ماندن انحضرت از قتل قبلی بسبب فقدان شرط قتل
 بود و مشهور و معروف است که اذافات الشراطات المشروط انتہی

پس قتل قبط عین اطاعت خداے تعالیٰ و رسول مقبول است کما سچی صلا
 انشاء الله تعالیٰ لاجرم باقی نماند مگر آنکه ماریه قبطیه مراد از اہلبیت باشد کہ مردم بخت
 بہت کردہ بودند و این امر با تخصیص از عنایت و توجہ علمائے امامیہ بحصول انجامید
 کہ زیادہ از مامول و مقصود است والا قبل ازین دانستیکہ ہر علمائے مذہب
 سنت و این کہترین نقطہ داخل شدن ماریہ قبطیہ در زمرہ اہلبیت سید انبیاء بر ریت
 سید مرتضیٰ علم الہدایے بود کما لا یخفیہ تو زعم آنکہ ارادہ ذات اقدس
 خود قطع نظر از آنکہ مستلزم قباحت ہائے مذکورہ است یعنی دخول تہی در اہلبیت نبی
 و آواز دادن ذرت خود و بروے حضرت مرتضیٰ است فاذلیضحک علیہ الشکل
 بعد اندک اسمان مذب علمائے شیعہ سیامولا و آقاے یمینے مخاطب یعنی قلی
 کتوری است چہ دانستیکہ بر تصریح او مراد از وہ جان قبطی بودنش معاذ الله و رجات
 ناگفتنی است و لفظ صرف باعتبار این مراعت باز از معانی نائب صاحب الطاق وقتی
 بر جائے خود نشیند کہ وقوع رجس محتمل باشد و امر کے بکشتن آن شخص ز نہار از رجس
 رجس نبود کما در مجملہ و سیجے مفصلہ پس احتمال کجاست کہ صرف من الله بوقوع آید
 اینست حال فہم و فراست این فلیون روزگار کہ او را در فطانت و تکلم شیعیان
 زمان بی نظیر نہاد بود نہ کہ ناوچہرے میگورید کہ بر او لہ عقلے منطبق شود و نہ او مذہب
 و اقوال علمای او را در کتب فریقین می بیند لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بستم
 آنکہ از بیان بلاغت تبیان کہ انرا دلیل قطعی میداند یعنی لفظ صرف بجائے مستعمل
 می شود اہ چنان استفادہ میگردد کہ خداے تعالیٰ کہ در کتاب مجید جز از ارادہ
 خود بلفظ انما یرید الله لیزہب عنکم الرجس بحق اہلبیت وادہ بدون احتمال وقوع
 رجس نبود و تفرقہ میانہ صرف الله عن زید المرضی و ازہب عنہ ممنوع است لب بایکہ

در باره اهل بیت نبوی یعنی آل عبا بر زعم شیعه احتمال وقوع رجس یعنی کفر و شرک در بیت
 در الوهیت باشد در این باب الا انما افرار من المطر والوقوف تحت المغرب فاعقبه وایا اولی الالباب
 طرفه آنکه این هم از دعا و ایامیه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها مرتبه
 را بجهنم معلوم براس این بزرگان قبل از نزول آیت تطهیر و در این بیان پیغمبر و نزدیکان
 از تصانیف علمی و احقاق ثبوت شرع و اوضح میگردد پس احتمال رجس نزد جناب سید المرسلین
 بود که دعا نمودند که خدا یا ایشان را از رجس پاک گردان که اهل بیت من اند و نه نزد حضرت
 ام سلمه که در خانه شان نزول آیت کریمه اتفاق افتاد مگر گفته شود که خدا سزاوارتر
 را احتمال وقوع رجس از اصحاب عبا بود که فرمودند پس عینکم الرجس و برین تقدیر باید که
 مخاطب ایشان از تراره و اخوان مقتربین او در عقاید الهیات با قراتر نهاده باشد زیرا
 قبل ازین دانسته که آنها علم الهی را بحد و جو و اشیا قرار میدهند و از کلام مخاطب قبل ازین
 فهمید که خدا سزاوارتر را احتمال است یعنی بود که از آل عبا نفوذ بالیقین امور و حصول
 حضرت کمالی عرف آلفا همد و ریای پس باید که در تمامی دنیا افضلیت براس این
 رئیس الزمان باشد نه براس تراره و دیگران از اخوان الشیاطین و متوهم
 نشود که من شکلم معار و دیگر تشعین ابابین لفظ تعیر میکنم و از ادب و در بر دهم زیرا که
 مراد از لفظ شیاطین شیطان الطاق و برادران او نیست که اضلال و تبلیس و القاب
 شریف شان از کتب شیعه معلوم گشته و عنقریب می آید انشاء الله تعالی فمستم
 ما قال بعض القائلین مصرع لخصت به نیریتا تو باشی نگنم و معنی نمائند که هرگاه
 طریقه و کلام مخاطب که قید احوال علم باری عزوجل بر جمیع جزئیات عالم در این
 موجود است تا آنکه در آنچه گفتم استبعادی نخواهد کرد و نسبت یکم آنکه احتمال رجس
 در اذن قاذفین بود و چنانچه از تفسیر اهل بیت معلوم خواهد شد که انشاء الله تعالی پس

نفعاً

اراده ذات اقدس خود و ذات مرتفعی و درین باب چه معنی داشته باشد
 قیل و قال مردم در امر معلوم تعلق بذات ماریه قطبیه داشت فالانکار لایحه بدیه عند
 اولی الابصار است و ووم آنکه از دعوی این معنی که علم الہی
 بہ جمیع جزئیات کائنات ہم محیط است دلالت بکمال حیاء و مروت و ذکاوت صاحب
 می توان کرد کہ حال قدمای خود را یاد دادند و ظلم تشہیر بر افراسختہ از
 کلین و کتاب السماء و العالم از بخار مجلس واضح است کہ اصحاب از بیمہ بد سے
 علم باری را پرسیدہ گفتہ اند کہ اصحاب شما اختلاف داشتند بعضی گفتند کہ قبل
 وجود اشیا عالم بود و بعضی قیاس غایب بر شائد نموده علم باری را مستلزم
 حصول صورت دانستہ انکار نمودند و قبل ازین معلوم شدہ کہ امام لایمہ قوم را
 ہمین عقیدہ بود و حال ہی و مینی تاخرین طایفہ ہم عیانست زیرا کہ نجم طوسی کہ در
 تبککین اہل نجوم معتقدین نوخت و نسبتین او نظیر خود بخار و امام اعظم علی رخصہ
 ہم از تلامذہ اوست باعتراف برادر معظم سامی کما ذکرنا فی المنتہی لشکر خویش را
 خود شکست داده و دل بحایت و اجانت حکمای یونان نہاد کہ منکر علم الہی و
 معاد عباسانی و متخرف از قواعد شریعت یزانی بودہ اند کما فی الکتاب المتداولہ و دیگر
 عمائد رب شیعہ مثل مقداد صاحب کثر العرفان انکار صریح از احاطہ علم الہی بخیر
 نیمائند چنانچہ اشارتے بدان قبل ازین گذشت اسے غیر ذلک من الالحاد و الزندقہ
 و غیر انہم کہ این جملہ یعنی علم الہی جمیع جزئیات ہم محیط نہ صرفی بود کہ دخل دادند زیرا کہ
 سخن در حدیث نبوی میرود یعنی یصرف عنا الدجس اہل بیت را قول باری عز و
 جل کما یوحیان لایحتاج اسے البیان فاشتبہ علیہ المقصود و مزج ان قولہ بقرائن
 لفظاً کما اثرنا باقدا و انفاست و سوم آنکہ دعوی قتل یگناہ از عجایب

اموریت کہ رئیس المقلدین بتقلید کتور می چنانچه عبارتش گذشت می نمایند چه بر
تصریح علماء شیعیہ نیک می دانی کہ مراد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والیہ وسلم از
جمله آنان وجہ تہ عندہا فاقلمہ و جہان شخص بر حالت معلوم است معاذ اللہ و قتل
او نبود مگر برین تقدیر و بعد از وجود شرط او را بگناہ گفتن گویا دین و ایمان خود را
ہمراہ دیانت و امانت مجتہدین بلیغائے شیاطین دادن است و ہر سیکہ
رسالہ مجتہدین یعنی طعن الرماح را دیدہ برادر مستوز نیست کہ ایشان حضرت ماریہ
قبطیہ را در اہانت المؤمنین داخل میکنند و باین لقب او را یاد می نمایند فتدکر
ہست و چہا رہم آنکہ قتل قبطی را بر جس تعبیر کردن جز مخاطب و مقتول یا ان
شیعیہ کہ از ہر تائب و رفرن کلام فرقی نتوانند کرد کار کہ نیست چہ قطع نظر از آنکہ
معنی شرط مذکور در حدیث نبوی مطابق مزمع کتور می و قدماے او باشد
و تصریح او در ابرام مطاعن لزوم جس را از ہم باشد قتل قبطیہ نبود مگر با اثر شریف
نبوی این خود مکتب شیعیہ براے استحکام طعن قرطاس مصرح است کہ جملہ
اقوال و افعال حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ والہ وسلم عین وحی الہی است
فکیف این امر نازک مصداق مثل مشہور صحیح کہ نتوان کرشتہ پیوند کرد و چاہی عقل
اما یہ چکوۃ صد و را زابد و حکم حضرت کبریاتجویر تواند نمود پس بجا آوردن امر
حضرت رسالت پناہی نزد عقلا چنان بر جس معبر تواند شد ارے نظر با حادش
کتب دینیہ و روایات یقینیہ حالت مرض را بنا بر بشریت در بعضی از امور تخصیص
میتوان کرد چنانچہ گفتہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ والیہ وسلم وقت اشتداد مرض
حسین را نشناختند و پرسیدند کہ کتیند و این امر از جلال العیون و بکار انوار و
روایات من صفار توان یافت و حال آنکہ نام آنحضرت در احتمال و صحت مصداق

مصرع مشہور بود مصرع زہے مراتب خواہیکہ بہ زبیدار است و ایضاً انتساب
 جس بنیاب خطاب خاتم المرسلین ہمین بیان معقول نمی شود فان المامور معذور کما لا یخفی
 وقد تقرران اللہ تعالیٰ لایامر بالانکرو الفحشاء و البیس ہم جس از جانب رسل المتوہمین سر از بی
 او نیست بلی احتمال جس بر تقدیر است کہ اکثر شتن قبلی بعد نزول وحی نفرمانید و تعلل
 و تسویف را متبذیر مقدم نصب مرقصومی بر اصول بل نصب نصب العین دارند کما یدل علیہ
 ما ذکر تہ فی المنتہی من وایات نہارہ الشقی و غیرہ من قدما ہم و نہ اظاہر ہما و اگر گویند
 بر قول و فعل انحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم وحی نیست گوئیم قطع نظر از آنکہ اساس طاعت
 خلفا کہ شہادت تقریرات و تمہیداتش عمر خود را بپایان رسانیدہ بود و بر عہد شامتنزل می شود
 انکار شامایش نمی و وزیر کہ مجتہدین شیعیہ از شیخ فانی و زمانی ہر چند در مقابلہ طامعہ دہلوی
 قدس سہ العزیز کتاب طغی الرماح آسمان از زمین کردند و توسیع قاعدہ مذکور را متنبی
 بدل ساختند و لیکن بعد از ان ہم اینقدر اعتقاد میکنند کہ ادامہ احکام دینیہ غیر از امور مادیہ از
 وحی الہی صادر می شود و عبارت شان انست کہ مراد انا قول و افعال ہما است کہ متعلق بہ
 بیان احکام و امر شرعیہ باشند افعال عادیہ انتہی بلفظ و بعنایت ایندی از بدیہیات ادنیہ
 است کہ انچہ جناب جناب مصطفوی بخطاب مرقصومی فرمودند کہ سیف بگیر و قبلی را بکش
 از او امر و احکام شرعیہ است اقول و افعال عادیہ پس ہم کہس متیقن و مدعن شد کہ بیچ حسب
 درین حکم لبوسے سلطان الرسل محتمل نیست تطبیق ما قال الترتبے علی المناط الحی
 مثل قولہ کہبولہ و عنقریب انشاء اللہ تعالیٰ بطور نمونہ می آید کہ بعد ازین فکر ہا سے دور
 و در از ہم حضرات تشیعین در ذکر مطاعن خلفا سے را شدید ہوس خام را چختند و از
 آغاز تا انجام پیوہہ گفتند و نیز تقریر ایشان در مطاعن مستلزم آنست کہ ہر یکی را در
 ایہہ بدے بمقتضای کذب قوم لوح المرسلین فی طعن و تشنیع گرفتہ باشند کہ

بمیت و دشمنی آنکه پیچان بود بهتر از آن دوست که نادان بود و دست
 پنجم آنکه از دوشوق خالی نیست حال قطبی جناب پیغمبر خدا را صلوات علیہ والہ وسلم
 معلوم بود یا نہ ہر گاہ اول معقول نمی شود و شوق ثانی تعیین خواهد بود و یا نش آنکہ بر تقدیر
 اول بایستیکہ بعد از تہمت عاشیہ حدیقہ و افتراے او معاذ اللہ بر ماریہ قطبیہ کہ شوق
 الاولین و الآخرین در تفسیر آورده و خود را با تمامی الحقه و طبعہ در ورطہ ہلاکت ابدی و
 ضلالت برمدی پرده کماستعرف مفصلاً انشاء اللہ تعالیٰ میفرمودند کہ قطبی ہجاء
 محیولست و آلات این کار از وے سلب و محمول قطبیان است کہ از خدمت ہر کہ داخل
 خانہ شان می شود اورا چنین میکنند و قطبیان جمیع را فرستادند تا ماریہ یاد انش گیرد
 متقدین و مومنین کہ یومنون بالغیب انہا بود بعد از تصدیق حدیث مخرج شریف
 و کیفیت معاد جسمانی و آنچه بعالم آخرت از ثواب و عذاب و جنت و نار تعلق دارد و بعد
 الا عین رات و لا اذن سمعت دافع شدہ و حکماء طبعین باستمالہ آن حکم می رانند
 چگونہ چون و چرا درین امر سہل می نمودند و منکرین اگر قیل و قال میکردند بایستہ فرمود
 کہ حال اورا بہ بنید و چون خود بر اسے سر پرستے جوان انصاری قاطع اعضائے
 مناسل بنا بر آنچه در ابواب الجنائست تشریف بڑند و دست حق پرست بران مقام
 نهند و عیاذ باللہ اعضائے مذکورہ را بدرجہ نہادہ بر اصول رفصہ بطور و دلیلت
 باہلیت پازند این امر سہل می نمود و ہر گاہ در پیچ وایتے نیامدہ کہ رسول خدا صلی اللہ
 علیہ والہ وسلم درین واقعہ چنین فرمودہ باشند پس بر طبق تقریر علی بن یونس در صراط
 مستقیم و مطابق بیان مخاطب در رسالہ حدیث المحوض حکم توان کرد کہ بوقوع مقارن
 نکستہ پس معلوم شد کہ پیچ معلوم نبود فانہ لا یعلم الغیب الا اللہ مع ذلک اگر جناب
 پیغمبر خدا صلوات علیہ والہ وسلم اطلاع بر حال قطبی داشتند البتہ تعجب جناب امیر کرم
 فقط

اسرار و حامل اخبار و آثار بودند انقا میفرمودند و بعد ازین حاجت بدیدن شرکگاهش
 نمی افتاد کما فی روایه البحار یعنی جرج بر درخت گفت ای علی از خدا ترس و بین
 که عضاے مرا پاک بریده اند خدا یا مگر نسبت بجناب مرتضوی که یک روح و یک قالب
 بودند نیز پرده داری بود و لکنه خلاف الاصول پس جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 آله وسلم خواستند که قطعه را که مجھے و ذوالبشن باعث تهمت بود آمد و رفت را
 ترک نمی نمود برایش راستند الغرض بعد ظهور برات ماریه قطبیه شکر بر تنه
 و پاکدامنی او بجا آوردند و اشاره بدان فرمودند که عنایت الهی با استمرار و دوام
 متوجه است که برات صدیق قبل ازین در کتاب مجید نازل فرمود که تا قیام قیامت
 تلاوت آن باقی و مستدام است و محبوبیت قطبی براسے برات ماریه قطبیه
 ظاهر نمود و سوسے تنه خود بایراد ضمیمه شکر مع الفی و تم تطهیر مرتضوی از قتل یگانه ای شاک
 فرمودند و بحوالی رطب اللسان و عذاب البیان گردیدند و استمرار که بر زبان
 قلم آمد از تراجم بکار مجلسه هویدا است و قل جاء الحق و زکى الباطل ان الباطل کان
 زهواً قلوباً و شمس آنکه از مخاطب می پرسیم که اگر امر قبیل قطبی فقط
 براسے اتمام حجت بود تا قاذفه و بز رگانش بدانند که قطبی قدرتی ندارد و حالش
 حیوان شود پس ضرور بود که قاذفین و قاذفات را بهیت اجتماعی مشرک
 آرند و علی مرتضیٰ اکرم الله وجهه را مامور سازند که شمشیر بگیرد و قطبی را بکش و طعنه
 این تقدیر رحمت را نشاید چه مادر بر سماعت اخبار می بودند معاینه البصار بلکه خیرای
 واحد یعنی جناب امیر که شب و روز اهل اریتاب با طهارت معین و لاحد و عداوت
 می در زید ند پس ناگزیر بر خلفا را با اتباع و اشباع براسے قتل قطبی می فرستادند
 تا سر اسرار واقعی را بچشم سر میدند و دست از تهمت بر میداشتند استغفر الله

بر اصول موضوعه شیعه اینهم لایق اعتبار نبود زیرا که در نیصورت مطنون بلکه
 متقین بود که اینها هر گاه سطر است کرده قطعی بیچاره را بعد از دیدن حالتش نیزه تیغ
 بید ریغ می کشند تا تهت معلوم بدین خاص و عام ممکن شود و هر یک از خویش بگانه
 بداند و بگوید که اگر چنین و چنان می بود او را نمی کشند پس ناگزیر همراه این جماعت مقبولین
 سانی امامیه را از حضرت سلمان و ابوذر و غیره همراه صدیق و فاروق و ذوالنورین
 و غیره مستقامند و ذوالفقار سلول بدست نوح حضرت بتول پیدا و تمام معاینه و
 شنیدن و هم نمایت بر رجه شهرت و قوا ترمیر رسید و هم زبان پیوده سرایان متجمع
 میگردد و اگر گویند که اینهم احتمال قوی داشت که خلفا قلوب اینهمه مقبولین از تدریس
 فلک پیای طمع صوبه داری کوفه و قضاے بصره و دلائین و زخارف و نیوی و اعظم
 خزاین لبوس خود میگرددانند و حضرت امیر با وصف سل سیف بر تقیه برومی
 آوردند پس حجت تمام نمی شود گوئیم واقعی که اتمام حجت بر تقدیر یک قذف از صدقه
 و مانند او باشد فقط بر هیچ پهلونی نشیند لاجرم بر اصول موضوعه شیعه که اعداد عدد
 اربیت اند قطعاً و یقیناً سفارت می توان کرد که تهت فد کور قلب رضوی رسوخ
 داشت گوشل صدیق بر زبان ناوردند بنا بران جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 که بو حی الهی محیط بر غیب و شهادت بودند خواستند که حقیقت حال را عیان فرمایند
 و حجت را تمام گردانند و غار مظنه را از قلب رضوی برکشند که ممکن بود و نه از قلوب
 دیگران که امکان نداشت قسبت اتمام الحجته و مقضاے قیاس اولویت که حجتش
 مجمع علیهاست کما اشرنا نیز همین بود زیرا که حال ائمه در باره موسی اکبر حضرت پیغمبر
 از واج مصداق لایحل لک الناس بمن بعد من بود که قبل ازین گذشت فما ظنک
 فی ارتقاء القبطیه و دعوت به امامیه بر سر سحس عیان است که ائمه بدست در اصول

و فرغ هیچ امری و هیچ حکمی مختلف نبودند و اتحاد کلی و جزئی داشتند و انچه اول الیثبات گفته
 اخرا ایشان گفته و بالعکس حتی که حکایت مسح رجلین فقط از امام محمد باقر علیه السلام نزد ایشان
 مستند جماع اهل بیت است کما یحیی مفصلاً انشا الله تعالی اگر در حقیقت قتل قطبی را راو
 کرده بودند پس معلوم نیست که آنچه در کتب شیعه برائے تعیین شق اول بر حضرات ائمه
 بسته اند آنرا چه جواب خواهد بود و یکدو حرف ازین قسم روایات زبانی کنتوری باید شنید
 در همین مقام میگوید که عبدالله بن بکر بخد مت حضرت امام جعفر علیه السلام عرض نمود که
 فدای تو شوم ای حضرت رسالت در وقتیکه حضرت امیر المومنین را فرمود که هیچ
 قطبی را بکشند میدانست که این نسبت بر او افر است یا نه فرمود میدانست از برای
 مصلحت آن امر را فرموده بود و اگر حضرت رسول خدا حکم جزم بکشتن او میکرد حضرت
 امیر المومنین باز نمی کشت تا او را نمی کشتالی غیر ذالک من الاخبار عن الائمة الاطهار
 من بعد چون کتب رقصه را غریبال کنی اشیای مغرمان بر نامهاے مقدسه معجنان
 میکرد و که مقصود شریف آن بود که فسق و فسادت عائشه معاذ الله نیاز ماند که در قتل
 بے گناه تا کجا رسیده و ساند که توبه کند و لیکن او رجوع نکرد و لیکن جماع عظام بلکه اهل بیت
 که بعد از امتحان اگر صدق و صفاندازند محبت با بدافرو و رنه اختر از باید نمود و حالانکه امتحان
 یکدو بار کافی می باشد و الا موجب ندامت است بر مثل مشهور و بصوم خد
 و رسول خلیف که محبت حضرت در باره صدیقه بوما فیومادر زخمی بود و در روایات عار و
 خطاب القلوب و سبی او را در باره اهل بیت کدت و در و زخمی نبود پس آنچه بر اصول فیه
 لازم می آید گفتنی نیست چنانچه باید بست و بهتم آنکه معنی امر شریف یعنی ای علی
 اگر او را نزد ما ریه یابی بخش چنانچه علمائے شیعه از سابقین و لاحقین مثل
 مترجمین عز و کنتوری در ابرام مطاعن قرار دادند و قد عرفت مرار
 اگر بذهبن مر تقصوی در نامه بود لازم آمد بترجیح از بان قوم مورد لوم یعنی

حضرت امیر المومنین که حضرت رب العالمین آنجناب را در کتاب مجید با نام مبین
تعبیر فرموده با وصف حضور واقعه و ارشاد مصطفوی بل انشا بدیری مالا یری الغایب
و ملاحظه قرائین و مقتضای وقت و بودن جناب شان از اہل لسان و اخلاص حواریین
سید انس و جان کر و معنی کلام سرور انام نکر دیدند و علمائے رفصہ با وصف ورود
ہور و غیبت زمانی و مکانی و اقامت در بلاد محوس و کوفہ ہند یعنی لکھنؤ کجاینبغی ہمیدند
فاختبر و یا اولی الالباب لعلکم تفلحون و بر تقدیر شق ثانی تسلیق نمودن و پر سید ان کہ
در امتثال امر شریف سرعت ہر چہ تمام تر یا تثبت و تامل کردہ باشم چہ معنی داشته
باشد و لہذا الارواح عند الجہلم من الناس فالطلع اساس طعن القدر لاس و از غیبت
ہم بعید می نماید کہ حضرت پیغمبر امیر المومنین فرمایند کہ قطبی را بجز دیدنش و چنان است
باید گشت و امیر المومنین گویند کہ تامل کنم یا غفلت نمایم فعوذ باللہ مگر مسئلہ شہمی ہم
معلوم نبود و قہم بجلال و کبریائی الہی کہ این و ہم را بسوی جنانش را ہی نیست و غیرت امیر
زیادہ بر غیرت دیگران و غیرت خدا و رسول زیادہ بر جمیع غیرتہاست و بعد از قتل و قال
شیر خدا بد ریافت پیوست کہ فکر و تامل نمودن و صلاح و مشورہ خود عرضہ داشتن
و در بجا آوردن او امر تثبت نمودن زینہا رد و حیثیت و الاستلزام این معنی باشد
کہ امیر المومنین گمان کردند کہ حکم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم احتمال خطا دارد یا
خدا سے عزوجل حکمی دیگر خواهد فرستاد الی غیرہ و الگ افتد بر بست و ہشتم آنکہ در آیات
قرآن شریف و حدیث معنی آدمی را بعد از دعوی اسلام و ایمان اگر
ضرورتی بتاویل افتد باید کہ بر احتمالات رکبکہ و اسبیہ دست نیندازد و تبیل
و تحریف نہ پردازد نہ آنکہ خلاف مقتضای اسلام و ایمان خرافتہا کے
کہنہ و تازہ و سخاقتہا کے بے اندازہ و در کلام سید العرب و البعم ابلغ تمامی
افراد عالم دخل دہد و بشوخی چشمی و خیرہ سری از ان ہم تجاوز کردہ مدعی حذر ان

تا ایل فاسد و اقاویل کاسه باشد و برگاه این مقدمه را مجمل و مفصلا دوستی
 پس بدانکه خود باقر مخاطب ثابت شده که بر حضرت ماریه قبطیه و باره عجی
 و دو باب جرج قبطی ثبت کرده بودند و استناد یکینی عور و ادعنا و اتفاق بعنوان
 دیگر داده و بر نام امیه بدی چنین بسته که آیات سوره نور در شان ماریه قبطیه
 تا ایل گشته و ثبت از باب عایشه صد یقه مطهره بوده عبارتش این
 است حدیثا عبد الله بن جعفر قال حدیثا محمد بن عیسی بن الحسن بن علی بن فضال
 قال حدیثا عبد الله بن بکر عن زراره قال سمعت ابا جعفر علیه السلام بقول لاهلک
 ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین علیه السلام شدیدا افتالت
 له عایشه ما الدی بجزئک علیه فها هو الا ابن جرج فبعث رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم علیا علیه السلام دامرہ بقتله فذهب علی ع و معه سیف کان جرج
 القبطی فی حایط فصر بعلی ع باب البستان فاقبل الیه جرج لیفتح له الباب
 فحار اسی علیا ع عرف فی وجهه الغضب فادبر راجعا ولم یفتح باب البستان
 فوثب علی علی الحایط و نزل علی البستان و ابتعه و ولی جرج مدبرا فلما خشی
 ان یرتقه صعده فی نخله و صعده علی فی اثره فلما ولی منه رمی جرج نفسه من فوق النخله
 فبدرت عوزنه فاذا یس له مال الرجال و لاله بالنساء فانصرف علی ع الی النبی ع
 فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله سلم اذ بعثنی فی الامر کون فیہ کالسماء المحمی
 فی البرام اثبت قال لابل تثبت فقال و الذی نعبتک بالحق ما له مال الرجال
 و لاله بالنساء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحمد لله الذی یصرف
 عنا السواهل البیت یعنی زراره شقی که حال کفر و اتفاق و شقاوت و ضلالت
 او اظهر من الشمس و آیین من الامس است و این مقدمه قبل
 ازین باندک تفصیل در از زبان اهل دانش و بیش جا گرین گشته بر

امام باقر علیه السلام که اهل حق و یقین انکار ملاقاتش باین امام عالی مقام
دارند و چه که درین باب نه نوشته اند و بنده سابقاً اشارتی بدان کردم افزا
میکند و میخواهد که در لباس تسبیح و اوضالت و نفاق و بد و انجناب
را ردایره دین و ملت عیاداً بابتد خارج کند کما لا یخفی علی من طالع
کتابنا الکبری فی رد ذی الفقار للجاسی و محصل افترای آن بدبخت اینکه از امام
باقر شنیدم که میفرمود چون ابراهیم فرزند رسول مقبول وفات یافت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی محزون و غمگین شد عایشه
عرض کرد که چرا این همه حزن و ملال می باید کشید که او معاذ الله فرزند جیح
بود که نزد ما ریه مراد است می کشد و می آید و میرود حضرت بجز و شنیدن
این خبر امیر المومنین را فرمود که برو داد را بکش امیر المومنین شمشیر
بدست گرفته متوجه شد و جیح قطبی را در باغی یافت چون شیر خدا
در بگرفت جیح خواست که بکشاید هر گاه آنجناب را در حالت غیظ
و غضب دید پشت گردانید و در باز نکند حضرت امیر بر دیوار بر جت در باغ
در آمد و متعاقب دید جیح بگریخت و چون دانست که جان بسلامت نمی برد
بر درخت برآمد حضرت علی مرتضی هم در پی او بر درخت بلند شد چون
نزدیک رسید و خواست که او را بکشد جیح خود را از بلندی درخت
فرود انداخت پس شرمگاه او ظاهر شد و معلوم گشت که از علامت مردی
و زنی هر دو مبراست امیر بحضرت بشیر و تدر عاشر شده بپایه عرض رسانید که یا رسول الله
برگاه مرا و مرا می از امر بر کاردی بی کاری بغسستی مانند میخ آهن نافته بوده باشم که بزودی
دیشتم شمر و در ویا آنکه تامل و تثبیت کنم حضرت فرمودند بلکه نانی و تثبیت کنی علی مرتضی عرض کرد که
سوکند بخدا می عرض میگویم که ترا باستی فرستاده که قطعی علامتی از علامات مردان و زمان ندارد و

حضرت حمزه اجماعاً آورده و گفت که شکر خدا که دور میدارد از اهل بیت مابدی را این عبارت بدلت مطابقی ثابت شد که نوبت تهمت اقرار طرف صدیقه رضی الله عنهما بر ماریه قطیه بجای رسید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بکشتن قطبی غرمان دادند و حضرت امیر کوشش خود را بر آن کشتن جرج از زمین بایمان برین رسانیدند پس اگر بر ماریه قطیه لفظ اهل بیت نشانی نباشد و اداای حمزه نزه او ازین تهمت و جرج تعلق نگیرد کلام معجز نظام حضرت سرور انام از مرتبه نماند ساقطه از ذروه از غایت مقتضای حال مابط خواهد بود فانه قلب الموضع لاجرم حکم طعی نمودیم که شکر ایزدی برفع این تهمت از ماریه قطیه اولاد بالذات بجای آوردند و او را شامل اهل بیت خود شمردند و بر ظاهر است که چون مخدوف باین شد و مدعا داشت خود از دولت سرای نبوی واقع شود که روایت استاد کلینی اعور بران گواه است اگر برین نعمت عظمی و عطیه کبری شکر ایزدی بجای نماند و این امر را نصب العین ندارند خلاف شان ایمان است فضلا عن النبوه فکیف رسالت چه جائز خاتمیت شتیقی ملی ملهات ذیل خویش و حضرت امیر یار و همیشه مشکلم مع القبره مرغی و موقوف داشتند چنانچه با زبان اهل مودت و صفاک در رد و دفعها بمنوال واحد سترک دارند در آمده و قد سبق تقریر و سهو غیر فی علی اولی الهی و حجت مساجد که سنده بعد ذکر این روایت و تهمت که اشقی الاولین را و الاخرین بر حضرت صدیق زبانی امام باقر رضی الله عنهما نموده در او ذوالفقار که صوله حیدریه علی المجوس القدره نام آن است با و له یقینیه و بر این قطیه ثابت کرده ام که اگر امامیه برین تهمت و اقرار اهل دیند باید که از اعتقاد نبوت و رسالت و عصمت بلکه عدالت سیلر سلین دست شویند و بعد ازین مثل علاحد هر چه مکنون خواطر باشد بگویند چون سامعین و ناظرین بر افترای زراره شتیقی بر روایت قمی کور باطن غوی استاد اعور کلینی اطلاع

یافتند اکنون بعضی از امور که متعلق بلاف و کراف مولاد اقامی مخاطب یعنی راقی
 کنتوری است بالا جمال بسنوچہ تفصیل آن موقوف بر آن است کہ نقل تمامی عبارت
 کتاب مستطاب تحفه اشاعثریہ از صدر مطاعن فاروق اعظم بردرام باز سواد ہفت
 ناصبی بے سواد را از آغاز تا انجام بہ بیاض آرم و ہمہ رازیر نقص و معارضہ افکنم و
 تناقضات غیر متناہی کہ در کلام او و قد مای مذہبش بہت ہفتوات و تعصبات
 پیدا شدہ حرف بحرف ذکر کنم و راہ فرار را از ہر شش جہت بسبب گیر و دار بر
 کنتوری مذکور آن چنان دیوار گردانم کہ جز بندای یا ایما للثقیۃ والنفاق اورکنی
 صدائے از زبانش بر نیاید ولیکن چون این حجلہ نافعہ وسعت این ایجابات نہاد
 ناگزیر قلیلے از بہت سبق این حمار و حرفتار استادان این سہ کار بر صفحہ روزگار
 واضح کردانم بدانکہ مثلاًے آرزوے امامیہ از طعن قرطاس اثبات مخالفت
 اصحاب سید عرب و عجم خصوصاً فاروق اعظم است کہ آن را گاہی بکفر و ضلالت
 و گاہی بدروہی و دیگر عبارت بیان می کنند و آن قدر گاوگا و درین واقعہ می نمایند کہ
 قریب دماغ و رعین رشک بران می برد و از عجایب تقریرات آنکہ کنتوری با وصف
 داعی مکتوب بود تشدد و فوقیت او بر دیگران از متعصبین قوم کہ حرفی از ان بعد
 ازین بطور نقل و حکایت بکوشش اہل دہانت خواہم رسانید بخیاں ناوردہ کہ بعد
 ازین تقریرات کہ در ابرام طعن فاروق بعمل آورد اصل امانت امام الائمہ یعنی جناب
 مرتضوی از دست میرود و ہر گاہ امامت دریت طاہرہ انجناب متفرج برین است
 نشانش باقی نیماند فانہ اذالم لکن ریاس المال فکیف یوجد الحج فی الحال و المال
 القصصہ کنتوری جا بجا از تفسیر ہمین قمی استاد کلینی کہ نسبت تجور معاذ اللہ بناموس
 اکبر حضرت پیغمبر نمودہ علی ما عرف حدیثہ سابقا و درین واقعہ نسبت قذف بانجناب
 نمودہ کما ذکرنا سند می آرد و خاتمہ این روایت را برائے تحریف و خیانت حسب

تحفه نقل می کند چنانکه خواهی دانست انشا الله تعالی و لیکن بمقتضای و حکم
 علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره عشاءه فمن بیدیه من بعد الله افلا تذکرون نمی پسندارد
 که آنچه از جناب امیر المومنین بر صور خیالیه رئیس المنافقین نظر بروایت قمی صد
 دریافت ایا کمتر از آن است که نسبت بفاروق می نمایند زیرا که مره بعد از خبری معلوم
 بمکنا گشته که مقصود حضرت مصطفوی از اضافت شرط یعنی آن و جدته عند ما فاعله
 بخطاب مرتضوی بودن قطعی معاذ الله در حال مستهجن بود کما مر پس آنچه بعد از ملاحظه
 حدیث امام باقر معاذ الله که در همین نسخه مرویت و بلا ریب زیادت احدی مفسر
 اخراست لازم آمد و فقره با مثل نامه اعمال قمی مولف تفسیر مذکور و اتباع او سپاه می باید
 کرد و لیکن به بعضی از آن اشاره می کنم و تفصیلش بر ذهن همه دان اهل دانش
 و بنیش میگذارد و هر چه بعد اجمال میگویم بمقتضای اصول ووافض میگویم چاشنا که
 مذهب سنت را در آن دخلی باشد بحسب آنکه حال فهم و فراست جناب مرتضوی
 بر اصول این لواصب بجای رسیده که با همه خصوصیات که دانی معنی حدیث
 شریف را تفهیدند تا بحال حدس و انتقال و قوت قدسیه چه رسد فلیف علم
 ماکان و مایکون که روافض مدعی آن گشتند و لزوم این قباحت با اعتقاد کنتوری
 که اتحاد لفظی را درین روایات اهم دانستند چه حای احوال و معنوی کما استعرفه
 انشا الله تعالی از بدیهیات است و دوم آنکه جریح را در بستانی یافتند
 نه نزد حضرت ماریه قطبیه بحالت مستهجن پس شرط مذکور بحسب ظاهر که اطفال هم بدان
 اعتقاد دارند مفقود گشت و خود قاعده مشهور را کنتوری یاد کرده که اذافات
 الشراطات المشیه و چنانکه دانستی و این امر بر صبیان کافیه خوان هم
 مخفی نیست سیلوم آنکه مخالفت مرتضوی معاذ الله با ارشاد دینیوی
 بر اصول رافضیه بمنزل عقل باید سنجید که در باغ را گویند و چون آن بیگانه در کتاید

بر دیوار طفره کنند و از بلندی فرود آمده در پی قتل او شوند و هرگاه آن بیچاره برآ
 حفظ جان خود و بر درخت برآید خود هم آثار قدمش پیمند و هرگز از کشتن او دست
 برندارند تا آنکه او از خوف شمشیر خود را بر زمین اندارد و در مردنش حالت منتظره
 باقی نماند زاده ازین مخالفتی عقلاً و نقلاً در جهان حیرت زاعبرت افزانمی باشد که
 که بر اصول شیعه از جناب امیر المومنین صد دریافت پس روافض که دست
 ازین طعن قوی در حق مرتضوی برداشته بر طعن قرطاس دست نشست و راز
 کردند و درین معرکه یاس بنات از غایت جوانمردی فسرند و تمامای عقلاے عالم
 ستم بر جان قرطاس نمودند فلیضحک و قلیلاً و لیکو اکثر اجزاء بماکانو یکسون این است
 حال تقریرات شیعه و بحث مطاعن که هرگاه قصد ابرامش می نمایند از هر تقریر
 و تحریک ایشان اعتراضی تازه برند هب شان می خیزد و آبروی اعتقادات این
 هایش اهل فطانت میریزد و العجب که شوستری و تابعین او در احقاق و متبعیش در
 غیر آن اذعان بفعلیت امامت مرتضوی در آن زمان بلکه قبل از آن دارند پس
 دعوی علم ماکان و مایکون درین وقت که برآے قتل قطعی چها که نکردند بحث عم عبت
 بین دیدن است و بگوشت حق نبوتش شنیدنی بار خدا یا در اینجا هم بعد ازین رسوایها
 علم تویل برافرازند و خود را باز رسوا سازند و قدر چها رهم آنکه بعد ازین مخالفتها
 بخدمت شریف بنوی حاضر شدن و قصه طویل نخل بلب در مختصر فرمودن و عذر
 مذکور را بنیاد بخدادن و گفتن که در هر امر جناب مثل آهن تافته با شتم یا تانی غایم
 مایحراے است که غرابت آن را میزبان قیامت هم متحمل نتواند بود و با بعض
 اگر این سوال مقدم باشد چنانچه اکثری از شیخ در رنمایینی بر آن گواه است
 پس طعن مذکور زیاده تر بر صورت خیالیه رفضه قوی میشود که با وصف اشتراط
 تشقیقات نمودند و بعد صد و حکم ثانی و ترک عجلت این همه سرعت عجلتها فرمودند

معاذاً للهِ من ذالک اکنون معنی جس کہ دعوی آن مخاطب نموده و بقتل بیگناه هم
 تعبیرش کرده آنشما را گشت انحرافاً بالله من خرافاتهم و هفواتهم باز میگویم که فقط برائے
 الزام علمائے امامیه و تنبیہ و تادیب ایشان تا از ابرام مطاعن بازمانند و خود را بوطه
 ہلاکت سپارند چنین تقریر کردم و حاشا کہ نظر بمذہب اہلسنت کہ فاروق و مرتضیٰ مکیہ
 جمیع مہاجرین و انصار ازلاف و کراف شیعہ بری بودند این اخبار بردار من پاک
 حضرت امیر براقند و از خرابی خرافات کنتوری درین مقام خاص امر دیگر است
 کہ بعبارتش نزد عقایدیشکش میگویم میگوید کہ در تفسیر علی بن ابراہیم از روایت اولی
 مسطور است فقال الحمد للہ الذی یصرف عن عبادہ السوء یعنی بجائے لفظ عنان
 عبادہ و بجائے لفظ الرجس لفظ السوء واقع است و محتمل است کہ این نا ضبی برای
 ادخال ازواج در مصداق است تطہیر لفظ عبادہ را بلفظ عنان و لفظ السوء را بلفظ الرجس
 تبدیل کرده باشد کما ثبت من عادۃ فی اکثر المواضع انتہی بلفظ بحر عقلای عالم مخفی
 نماند کہ این ہمہ خیالات خام و ہوا جس نفس بد فرجام است باستی ترجمہ کتاب
 و رر غر رجوع کردن و اگر ذہن این سادہ لوح از وجود آن سادہ بود چرا از اساتذہ
 خود تحقیق نکرد کہ صاحب تحفہ تحریف کردہ یا عبارت حدیث ہمچنین بودہ غرض کہ انتہی
 تحریف سوء علامہ دہلوی کردن و خیال بدین معنی بستن از متبصیران دست
 آسان ولیکن مشکل این است کہ از عبارت کنتوری تکذیب و تحریف اساتذہ او
 لازم می آید چنانچہ بر ناظرین کتاب طعن الرماح مخفی نتواند بود کہ مجتہدین در نقل روایت
 تھامسی لفظ عنان و لفظ جس بدستور علامیہ دہلوی قدس سرہ العزیز آورده اند و کلام
 شان در معنی لفظیکہ سخن دران می رود یعنی یصرف عنان الحسن اہل البیت کہ سابقاً
 ایراد کردم نیز اول دلیل بر ہمین است کہ ہرگز کسی تحریفی نکرده یا الحمد للہ الذی یصرف
 عنان السوء و الفحشاء و یبتلی الرافضیہ بالتکذیب و البغضاء را محجبے این است

که کتوری بر تقدیر بودن لفظ عن عباده در نسخه خودش بنسخه دیگر التفانی نکرد
اینکه دو نسخه صحیح قدیمه تفسیر می موجود است که اشتمال بر لفظ ضمیر محرور دارد و
مشتمل بر لفظیکه کتوری دعوی آن می نماید نیست پس تحریف خود را بسوی علمائے
مانست میکنند و سیح و بنیاد ناموس مذہب خویش میکنند من بعد بایا دانست
که خیال تحریف وقتی می توان کرد که فایده بر آن مترتب شود و باندک غرور و امعان
توان دانست که هرگز در تبدیل فائده جدید متصور نیست بلکه ادخال ازواج
مطهرات در مصداق آبت تطهیر هنوز حاصل است بیانش آنکه بر تقدیر لفظ
عن عباده نیز باحتراف کتوری دو ترکیب خواهد بود لاثالث لها یکے آنکه لفظ اهل
بیت منادی بحرف نداشت و مدعائے کتوری همین است کما هو این راجع
مخاطب باطل کرده اند جایکه گفتند که بر یک کس اطلاق لفظ اهل بیت بیست
قد عرفت سابقا پس اگر ندانند لازم می آید اطلاق لفظ اهل بیت بر شخص
واحد یعنی جناب امیر و اگر جناب حضرت بشیر و نذیر را شریک گردانند لازم می آید
ندائے متکلم بذات ضرورتش در خطاب مرقضوی و هو غیر معقول و چون این هر
دو صورت نمی بندد لاحاله لفظ اهل بیت بدل خواهد بود چنانچه تصانیف مجلسی
بر آن گواه است پس اگر ماریه قطبیه شامل شود ازواج مطهرات بقیاس اولویت در
اهل بیت داخل خواهند شد فلیف که علمائے امامیه ایشان را در آبت تطهیر
باظهار مخاطب تحریر بر بعضی از وجوه همین قیاس داخل کرده باشند چنانکه
دانستی و اگر شامل نباشد لازم آید قیاحات دیگر که قبل ازین گذارش یافته
فحشیت المطلوب بدون البندیل این ها که شنیدی تعلیق لفظ تبدیل م اهل
داشت آدم بر لفظ دیگر و در آن هم این تقریر جاریست که اقدام علماء بر تحریف وقتی
می باشد که فایده بر آن مترتب شود که بدون آن حاصل نکرد و بیانش

بر ذمه کسی است که تمثیل نماید و اگر گویند که تحریف مذکور بنا بر آن است که
اقتباس از آبت تطهیر ثابت شود و از واج مطهرات در آن داخل شوند گوئیم
برین تقدیر باستی که لفظ یصرف را نیز صرف کرده بجای آن لفظ مذہب که در
قرآن مجید است می نهند تا فرید استقام و تاکید بر تاکید صورت می نسبت بلکه
می توان گفت که ایقایی عبارت بجای اول بر مقصود است که تقدیر
از واج مطهرات و تطهیر ایشان بر قدر که زیاده تر حاصل شود باعث فقدان
مطاعن شیعه خواهد بود و بیانش آنکه لفظ سو و عام است و لفظ رجس خاص
چنانچه از تفاسیر و احادیث ظاهر است و سلب عام منلزم سلب خاص و لا
ینعکس فتعین عدم التبدیل علی طرفای متکلمین را درین مقام میرسد که بگویند
که تبدیل برائے آن است که شان اهل بیت مرفوع شود و در نه رخصه لفظ
رجس را بر معنی شرک دریب در الوهیت حل خواهند کرد و منقبت در را
بمنقصت بدل خواهند نمود و شتر گریه خواهند آورد و کید ثعلب را بنیاد
خواهند نهاد پس آنچه صاحب تحفه بعل آورده عین عنایت است نه جائے
شکایت غرض که مہلات کنتوری پایان نمی پذیرد و قبل ازین هر قدر که بهفواتش
را دیدم نظر باصرار احباب تعلیقائے بی مراجعت بکتاب اکتفا بر محفوظات
جایا نوشتم و زنگ ضلالت او را در هر تقریر و تحریر زد و دوم بعد چندی بر اہل
اصرار ہم متیقن شد که خرافاتش مثل افادات مخاطب که باشد ضرورت
التفاتی بجوابش کردم لایق نظر سرسری ہم نیست که در هر بحث پیش پای خود ویلی
تقدیر در هر مقام بگردنش میرسد و حال مزید تعصب و خبت نفس او بسبب
تقلید من اختار النار علی العار بجائے کشیده که قصه طویل و عریض خواب صرنی
از ان کتاب است محصاش آنکه چون مرافعه مکابراتش بجناب علامیه

دلموی قدس سره الغریز واقع شد با ستر طایه طرفین حکم دادند که کنتوری مخصم
 او توسل بجناب اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین جویند و در مسجد بعد از تسبیح
 و تہلیل بخواب روند و ہر چہ بیتیابی زیادت و نقصان عرضہ دہند سنی بخواب
 و بانک بر قلی زد کہ برخیز کہ آفتاب از مشرق چنانکہ معہود است برآمد یکسر ربائی
 آہی من چنان دیدم کہ حضرت امیر المومنین یعسوب المسلمین قشیر لیف آوردند
 و کمال عطاقت و بندہ نوازی مبذول داشتند راست بگو کہ توجہ دیدی جواب
 داد کہ گویا اساس این مسجد از سر نو می نہند و حضرت امیر را کرم اللہ وجہہ تبارک
 تکلیف میدہند چون باشتیاق تمام شرف حضور یافتہ روی مبارک در ہم
 کشیدند و فرمودند کہ بریند و بر آیند و سنی آواز داد کہ الحمد للہ کہ ہنوز در توبہ

باز است کنتوری بمقتضای آیت کریمہ و اذ اقبل لہ التی اللہ اخذتہ الغرۃ بالا
 تم محمد بنہم و لیس المہاد سر از انابت پیچید و گفت متحمل است کہ جناب
 امیر از ان جہت بہم برآمدند کہ تقوی و توکل ندارم و بامضاے احکام حکم عدالت
 و قضا دانہم لغو این نصاری پابند و مبتلا ہستم پس دست از مذہب تشیع چگونہ
 توان برداشت و علم مذہب سنت چرا باید برافراشت و بعد از اندک
 استفادہ در کتب کلامیہ امامیہ چنان معلوم توانی کرد کہ قاضی کنتوری براہ تقلید
 مجتہدین خویش میرود و بر نیکو کہ آنہا برویختند رنگین میشود چہ انحاء در نسبت این
 قسم تہمتہا یعنی تحریف و تبدیل عموما لعلما در یغ ندارند خصوصاً درین مقام چنین خیال
 بستہ اند کہ مولانا فیض اللہ والدین مشہور بخواجه نصر اللہ کابلی لعنہ اللہ بغفرانہ و سکنہ
 فی فراویس جنانہ در نقل حدیث از درر ثنائینی مصدر خیانت گشتہ و سول حضرت
 امیر و جواب حضرت بشیر و نذیر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را ساقط کردہ و براہل
 دانش مستور نیست کہ اگر بدلیل ثابت میکردند کہ ذکر محمد و علی و جنابانی عرض لانامی

موصوف است تا سخن پیوود سرایان امکانی نمی داست چه جا به بهر چه
 آنکه بر اثبات منافات مذکور قادر نباشند و بنحیانتش منادی گردانند و بنحیال
 خود نیارند که احتمال دارد که در نسخه صاحب صواعق همین عبارت واقع باشد
 و موید این احتمال است که بعد از تتبع روایات امامیه بوضوح می انجامد که چنانچه
 بعضی از روایات سوال و جواب را نقل کرده اند اما القی بعد از معاودت حضرت
 امیر نقل میکنند که عفته بعضی دیگر اصلاً ذکرش نمی نمایند و از آفتاب روشن
 تر است که مضافات علمائے شیعه در آن وقت نسبت باین زمان کمیاب
 و قلیل الوجود بود و هر قدر که علماء را بهم رسید غنیت وقت برای تبلیک مجادلین
 و مکابریین دانستند و درین ضرورت بکار بردن منع ذالک رجوع
 بنسخ دیگر وقتی بالضرورت می توانند که ترو و عبارت کتاب پدید آید مثلاً
 مبتدائی خبر یا شرط کی خبر باشد و بالعکس و عبارتیکه مابہ النزاع است نسبت
 باین امورند آرد و از مولفات مجتهدین پیوید است که با وصف امورند کوره
 و فی سبیل مانیکه زیادت بر آن متحمل نباشد کتب ضروریہ را بخواب هم ندیدند و
 میچ گاه برای تطنق نسخ دیگر رجوع نکردند و برای تصحیح زینهار باخذ التفاتی نه
 نمودند و مصدر هزاران خرافات و خیانات گردیدند کما اشترنا ساقا و لاحقاً و بعد
 از اندک امعان می توان گفت که اگر ان عبارت در نسخه صاحب صواعق می
 بود بالضرورت بائسته و کرس نمودن چه از منطوق آن بلا تکلف بطور قاعده
 کلیه معلوم می شود که هر گاه حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی را نامزد
 فرمایند که اسی فلان چنین بکن باید پس تامل و تمبست نمودن و مجلب بناید کرد
 پس بمعرض ثبوت رسید که مشوره صلاح خود و دخل و اذن موجب رد و محییت
 این عبارت برائے دفع طعن قرطاس نعمت غیر متعرب و سراسر برائے فاروق

که بموم صیغه جمع در مامورین داخل شده و بالتخصیص تا موزنکشته مفید است
و از اینجا طعن دیگر بر شیخین بسبب عدم قتل شخصی که نماز مشغول بود از هم پاشید
بنابر مقتضای اصول شان و لکن الحجه البالغیه این قسم عبارت را صاحب صوابه
چگونه از دست میگذارد اما تصریح میانه امر قرطاس و قتل قبط که اول حتمی
بودنه ثانی پس از عجبائب و بهور که مجتهدین در کتاب مذکور یعنی طعن الریاج بعد
از تهمت مطور از کتاب آن کردند چه این قدر بر وایت فریقین قطع و یقینیه است
که نوشتن کتاب مذکور حضرت رسول مقبول را اتفاق نه افتاده و حالانکه بر وایت
مشهوره مستفیضه فریقین مهلت چند روز یافته بودند پس امر حتمی نباشد والا
چگونه تصدیق بلکه تصور سافج کرده شود که رسول خدا مامور باشند به نویساندن
کتابیکه مدار وجدان هدایت و فقدان ضلالت باشد و بجهت قیل و قال صحابه
که وجوش در مطولات مبسوط و در اینجا هم از روایت شیعه معلوم گشت از آن که
گذرند چه این محمول خواهد بود بر تقیه و در حالت احتضار و اشتداد امر اغراض
بیچس از مجتهد فانی و زمانی هم تقیه را بر آنجناب تجویز نمی کند کفایت که مجتهد فانی
در کتب مطبوع غیر مطبوع مطلقاً حکم بعدم جواز تقیه در باره حدیث حضرت خیر البریه
کرده غایب بانی الیاب آنکه احتمال تقیه اگر چه حدیث حضرت بشیر بن بریه است قتل از حدیث
است پس بلا ریب حکم توان کرد که امر با حضار قرطاس حتمی نیست اکنون از مجتهدین
باید پرسید که چون قتل قبط با ضرورت مشروط بشروط معلوم بود پس چگونه از
حتمی بودنش انکار توان نمود و الحجب که آخر بعد از بیع کل کل امامیه و خورشید
ایشان احسان بوصوع می گراید که کتاب مذکور را که عمل هدایت و قانع ضلالت
بود اصلی نبود بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امتحان اصحاب مشطور شدند
و هر چند بعضی از امامیه بجهت تفریب و احداث تزیین آورو ند و لیکن با آتش غیر از

امتحان جبری دیگر نیست کما لا یخفى علی من راسه تا اینجا بهم فی بند الباب و بعد این
 تصریحات امر قرطاس را امر حتمی قرار دادن لفظ دیگر است که انبیا یس پدید
 نیست و از اینجا بر تصریح بعضی از محدثین بنده هم تو انم گفت که راه اختیار سپردند
 و راسه فاروق را ترجیح دادند و متوجه هم میا و که لفظ قوموا یعنی منافی ترجیح است
 زیرا که آن کتاب فتح السبل که علی جیلانی امامیه نوشته و بدعوے از ناد اصحاب
 قلوب اهل ایمان را سگشته و کلام نقیب ثانی یعنی البوجه و استادیخ ابن
 ابی الحدید یا ابنی را که در رفض مشهور و معروف است و ذکر کرده بید است
 که هرگز رسول خدا و کسی از اصحاب فاروق را برین واقعیه نگیرد و نشین
 فرموده پس اگر منافات را ذکر کنند متناقض لازم می آید و از بدیهیات
 اولیه است که اگر مقصود شریف رود انکار بر عمر بود و این نوع الفاظ چهر
 نمی فرموده فلیتم عنی من منع من القرطاس فانه الله الحسام و الله الناس من الیام
 پس در ارشاد قوموا یعنی هم خصوصیت شان ملحوظ نبود و لفظ لا یمنع که امامیه هم
 بدان اعتراف دارند و ظاهرش آنکه خلاف استحسان بود که بعل آورند
 حاشا که دلالت بر منافات نیکو رود است نه باشد چه محتمل است که نظر بلفظ
 مردم در مشوره فاروق باشد فیکون مؤدالا منافیا فلیف که با وصف اختیار
 عمل بهم بر عدم کتاب رود حالا تفرقه دیگر که مراد از خطاب ثانی خلیفه ثانی و اتباع
 او بودند ادعای دیگر است که از محتملین و تعلیل با وصف پایه استدلال
 مانند هر طایفه فقه و جمیع صاحبان و مشایخ و محققین این معنی که فاروق و تبعین
 اولنا و کما ربو دند و مجوزین و ساکتین گنای می کردند لاجرم خطاب قوموا متوجه باین
 باشند و غیر هم از عجایب است زیرا که دشنام را در باره هم در نام چنانچه
 علامه امامیه پس بهم تمحیل آن نموده اند و از حق القین هم ظاهر میشود مشیت

و نیکرے بران نہ نمودن چنانچہ باظهار اکابر طائفہ دانشمندی کناہی عظیم است
و در کتاب مجید فرموده اند کہ انکم اذ اُمثلہم پس تفرقہ لائق سماعت و بیان شد کہ
ہم حاضرین بسببک و واحد ہنسکہ ساند و ہر چہ کہ توری دانند و بعد از انکہ حقیقت
خال دانشمند از ہر طرف بہ ہوت و محجج کہ شند چارہ کار با نکار حضور حضرت
امیر ویدار و لیکن کتب قدماے شیعہ بر است پرودہ درمی امامیہ خودار
ادلہ قطع و مثبت حضور مثل حضرت مرقموی است کمال الشی علی من طالع المنہی
فکیف کہ از عبارت شیعہ مثل بعضی معال جناب سید الشہداء ظاہر شود کہ
واقعہ قرطاس در مستحود بود و بعد از انکہ جناب امیر الجناب را و رسد آوردند
پس آخرین خطہ وصیت را چاکہ نہ گزشت کہ کوفتہ فاختہ و اولی الالبصا النعمن شیعہ
را بعد از تقریرات مطاعن خلفاء الہدی عجیب رد میدہد کہ خود در آن اعتراضات
دست و پا کم میکنند در راہ فرار از ہر طرف مسدودی یا بند و خفی مانند کہ جواب
طعن قرطاس نمایند آن تبصرہ و تسلیم است و الا بعد از اتفاق اہل حل و عقد
مذہب تشیع بر یکدست و نفاق چنانچہ نمودن آن خنقریب می آید انشاء اللہ
تعالی حاجتی بجواب نمی افتد چہ جائے آنکہ بعضی از قدماے اہل سنت
در حدیث قرطاس قال وقیل وارند و لیس ہذا مقام التفصیل کما لا یخفی علی الفطن
البین البست و نصح آنکہ دعوی اشتراک در و مجہد است کما لا
یخفی و تحاشی امامیہ کہ بر علوم لدنیہ حکمی از احکام شرعیہ تعلق نمیکرد و احکام شرعیہ
فقط حسب ظاہر اجرامی پذیر و چنانچہ از کتب کلامیہ ایشان مثل عماد و بحار
معلوم می شود منافاتی امر سے است کہ در بارہ توشیح زرارہ و سلیہ او بروایات
یسر شش و عمل بر آنچہ حضرت خضر بجا آوردند تقریر کردہ اند و قدم تفصیل فی صید
رہدہ الرسالہ فافول او فوا بہد اللہ تعالی و لا تنقضوا الایمان بعد تو کہ نہ لا

اکالتی نقصت غزلبا من بعد قوۃ الکفا سبی ام آنکه ذکر است مذکور قطع نظر
 از آنکه دلالت بر کمال تجر و مخاطب در علوم نقل و ادو کما اثرنا باعث رسولی
 قدماے ایشان است زیرا که صاحب کتاب ولایت و هم شیخ ہمدانی و نیز
 متکلمین دیگر و امام الاممہ رخصہ بچو زرارہ و شیطان آنچه در تفصیلش برنام
 نامی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بستند حرفی از آن این است کہ در
 غدیر فرمود کہ نازل شد بر من کہ برسان امامت را ورنہ پیغمبر نیستی و خدا
 ترا از شرم و دم محفوظ خواهد داشت و جبریل گفت کہ در همین مقام تبلیغ نمایم
 و بجمہ سفید و سیاہ رسانم کہ علی برادر من و وصی و خلیفہ من است گفتم کہ
 مستغفی می شوم و از تبلیغ رسالت خود را باز میکنم زیرا کہ من خوب میدانم
 قلت متعین و کثرت مؤذنین را کہ طاعت میکنند بسبب آنکہ لازم مقتضو
 می باشم و برو متوجہ میگردم تا آنکہ نام من اذن نخواہد و حق تعالی فرمود -
 الذین لو ذون النبی ویقولون ہوا ذن قل اذن جبرکلم و اگر خواہم تا ہماے
 شان بر شمارم و ذوات انہا این نمایم ولیکن از رده درے دست می کشم
 و تکرم و عطوفت می نمایم الغرض ہر چند من استعفا از رسالت نمودم
 بدرگاہ ایزدی قبول سفیاد و تاکید بلیغ در رسید پس بدینکہ علی را خدا امام
 گردانیدہ و اطاعتش را بر شما فرض کردہ بر ہر کسے حکمش نافذ و مخالفتش ملعون
 و مصدق او مرحوم الی آخرہ و ازین حدیث وجہ تسمیہ آنحضرت بلفظ اذن
 و رسوائے طایفہ مانکہ طاہر شد تکلیف کہ خلیفہ ثانی بکفایت چنانکہ کتاب اللہ
 کا فر شود و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آخر عمر و بعد نزول فہما بلغت
 ہم تعلل نمایند و از رسالت دست بردارند و در مقابلہ وحی تعریض بلکہ تصریح
 فرمایند کہ خوب میدانم قلت مؤمنین و کثرت مؤذنین را کہ طلسم خم غدیر را

خواهند سگست در فضا هزاران بصوص امامت مرقضوی و تفصح
 شخین را قبل از واقعه غدیر بسا لهاے در از مدعی باشند که در نسخه
 سلیم و بصار و کتب شیخ و سید و غیرهم ابواب و فصول در آن منعقد باشد
 فاعلم و اما اولی الابصار عبارت حدیث به بین که مضمونش همین است

یا حزی دیگر محظت خطه مانعه ثم قال ان الله انزل الی بلغ ما انزل الیک

من ربک و آن لم تفعل فما بلغت رسالیه و الله یعصمک من الناس و قد

امر فی جبرئیل عن ربی ان اقوم فی هذا الشهد و اعلم کل ایض و اسودان علی بن

اسیطالب احی و وصی و الامام بعدی فسالت جبرئیل ان یعفونی رے

لعلمی ثقله المتقین و کثرة الموفین لی و الایمان کثرة لازمتی لعلی و شده اقبالی

علیه حتی سمونی اذنا فقال لعالی فیهم الدین یوذنون التی و یقولون هو اذن قل

اذن خیر لکم و لو شئت ان اسمیهم و اول علیهم لفعلت و لکنی لست سمعتم

فلم یرض الله الا تبلیغنی فیه فاعلموا معانیکم الناس ذلک فان الله قد نصبه

لکم اما ما فرض طاعة علی کل احد ما ض حکمه جا ر قوله ملعون من خالفه

محرور من صدقه اسمعوا و اطیعوا فان الله مولاکم و علی اما کم انتهی مختصر بطوله و النقص

علی هذا فانه فایة مامول السائلین و منتهی مطلب المشتاقین و برین مقام که

رئیس امامیه آیات قرانی و احادیث خاندانی را عیا با پس پشت انداخته

و در آیت تطهیر چنین گفته که بحجت تعلیل و تعلیم مفسرین اهل بیت بعد از تخصیص

از مرتبه بلاغت ساقط می شود و معاد الله باصوات عوام کالاعلام ملحق

میکرد و که زنها را هیچ عاقلی بشکلم آن تن نمیدهد چه جاے رب العلمین و

دلیل برین دعوی جز استبعاد ذکر کرده می خواستم که محاورات عرب

هر با و احادیث ایمنه بدهی و آیات قرانی را پیش از مرش در امثله آرم

و چنانچه ولم تفصیل آن از برای بستن زبان رئیس یاده گویان اراده میکرد و چند
 جزو دیگر اضافہ نمایم ولیکن چون مجرد نقل عبارتش در این مقام و مانند آن برای
 ذکر خیالات خام و اضطراب کلام اوست نہ لغض تفصیلی پس از آن در کہ ستم بر
 قطره از دریا اکتفا نمودم کہ مگر عقل اول روضہ منور التفانی با آغاز سورہ طلاق و بحیریم ہم
 نمیکند و الفاظ قرآنی در کلمات او مثل خواجہ فردغی رود کہ حق تعالی فرمودہ
 یا ایھا الہی اذ اطلقکم النساء حالانکہ مخاطب در تحقیق محاورات عرب بصراحت
 تمام گفتہ و دیگر علماء سہمین طریق رفتہ اند کہ در ہیچ حدیثی نیامدہ کہ کسی
 از اصحاب گفتہ باشد یا رسول اللہ قلمتہم کذا و قلمتہم کذا ایس ضرور است
 بمقتضای الحدف خلاف الاصل کہ فاعل شود بانکہ اذ اطلقکم با وجود اتصال
 یا ایھا الہی خطاب مامت است دل بند الا الفراق حاقفہ بہ و نیز آیت
 کریمہ ما ابھا الہی لم تحرم لفظ قد فرض اللہ لکم تحکمہ ایما لکم ارشاد شدہ تا بداند
 کہ تخصص درین حکم مبانی حضرت و امتش ملحوظ نیست و درایت تطہیر بار و
 عنکم و برہمہ کس از خواص و عوام بمطالعہ کتب و صحت علمائے اعلام
 عیان است کہ این آیت در بارہ بحریم ماریہ قطبہ رضی اللہ عنہا وارد شدہ
 بحریم او فعل شریف حضرت بودہ پس لکم و ایما لکم بر خیال این متبع ہفتواست ارادہ
 و خطوات شیطان چہ معنی دارد بنا علیہ ضرور است کہ اختیار نماید ہمین معنی
 را کہ حکم استعاذ بلکہ باستحار آن کردہ بود کہ اے نیسے چرا چنین میکنی اکنون فرض
 خدا بکشدون ہمین بجا اور داسے سی و اسی علی و اسی سلیمان و اسی البودر وار
 نیسے کی این اصوات نتواند برآمد موافق افادہ او جزا خس حیوانات کہ سرعنہ
 مقبولین اینہا بد لالت رجال روضہ المتقین باوصف بودن مصداق خانہ جس
 مشغولاب بود و ایشان نرود عرفائے امامیہ حقیقہ بشکل خناز بر اند چنانچہ مقتضای

اتقی مجلس و شوشتری و بهائی و غیرهم که ارباب کشف و سهو و خادین اهل
 وحدۃ الوجود و مائین بایشان بودند تفصیل آن در فتوحات مکیه مذکور اولیای
 جبین بجا آورده و نیز مزین اعمال بابیه در رساله مخفیة ربو عبارت تحفه اشاعیه
 که تعلق دارد بابت کریمه النجین من امر الله میگوید و کیف یکن که خطاب
 بامراة واحدہ بضمیر جمع مذکر در محاورات عرب زینهار نبامده و نیز اطلاق
 اهل بیت بر واحد رو انصیت و عیا بر این لغا سر یعنی کبر و بیضاوی و مدارک
 و کشف جمله دلالت صریحه دارد که مراد ملائکه از ضمیر مخاطب و لفظ اهل بیت
 زینهار فقط حضرت ساره نبستند بلکه تمامه اهل بیت حضرت خلیل و لا
 اقل که حضرت ابراهیم بے شبهه شریک اند چه تولد فرزند تعلق بوالدین دارد و
 حضرت ساره خود فرمود بود و نوالد و نانا عجور و نوالد علی شجایس در جواب
 ملائکه حضرت خلیل الله شریک اند نه که جناب مدوح رامستته کرده فقط بحضرت
 ساره گفت باشند آنچه گفته باشند و نوافی الظهور بمثابته لای شک فیه من
 له ادنی مسکه الا الفاضل العزیز و موبد این معنی است که ملائکه خطابیکه مخصوص
 بحضرت ساره بود بصیغه واحد مونث ابراد فرمودند و عدم تخصیص رحمت
 فقط بذات حضرت ساره موبد اخیر است و همچنین تفسیر رحمت و برکات به
 نبوت و اسباط کما بظہر بادنی تامل و هرگاه اشتراک حضرت خلیل الله
 و غیبان جناب شان در مخاطبه ملائکه ثابت شد شرکت بحضرت ساره در خطاب
 بضمیر مذکر تغلیبا بود است نه بر حسب ادعای شاه صاحب حب محاوره عرب
 فقط الاستدلال والاستثنا و انتہی بلقطہ هر چند بنده را درین مہفوات
 گفتگو بسیار است چنانچه نمونہ اس بحول الله و فونہ می آمد و بعضی از ضمایم
 عجیه در مطاوی آن قلوب ناظرین می رباید و لیکن مقصودم در معام امت که

این جوهر اول در مره شیعین با وصف حکم بحال نکو هدیگی تعلیم بعد از
 تخصص در خطابات چنانچه در آغاز دانسته همان طریق مستعد یکموده
 زیرا که بر طور او معنی چنین شد که اے ساره تو تعجب میکنی از قدرت الهی
 رحمت خدا باد و برکات او بر شما اے ابراهیم و اے فلان و فلان و
 این کلام از عاقلی صادر نتواند شد نذر این مقتدا اے نصیریہ و پیشوائے
 نمبریه الا از ملاک مقررین یعنی میکائیل و اسرافیل و کر و من و روح الامین باشد
 تلامذہ امیر المومنین بلکه حضرت رب العالمین که بلاغتش اختلافی است
 بخلاف بلاغت جناب مرقصومی کما ذکره فی الطحطاوی ابن طاووس
 الامامین و اول دلیل برین مدعا احادیث حضرات ائمه است که تحطیہ
 محاورات و آیات قرآنی در هزاران مقام آن موجود است نمونه آن
 در احتجاج طرے توانی یافت و هرگاه امرے راضیہ آن گزانی که دلا
 پر می پیکر ترانه خضیا کر شب و روز در کتب غیر مطبوعه هم می سراید یعنی اختلافی
 در افادات ائمه هرگز نبوده این مطلوب با حجاج ائمه حاصل است که کوشش
 از تپ نیست که کس از حضرات اہل بیت مکرده داند و کسی بجزو نقطه می
 و بد چنانچه سز و غنہ نین شیعہ است و مجتهد فانی سرمدار از بزرگان شیخ
 قرار و بد بالجملة سخن در استعا و مزین بتراجم و تفاسیر ثابت متعقدی بوده
 پس از افادات حضرت امام کاظم معا و افتدہ در تفاسیر فیه بعضی بیان اساس
 ز با موجود بنقل طالعین در صافی حر فی بایده شنبه و مانند مزین جہا الایمان
 چون بید بر خود باید لرزید که لفظ نظام را که خطا ب صد یقہ مکرده و حقہ معظمہ
 بصیغہ قشیدہ دارد است و رسورہ تخمیر کہ سخن در آن رفته بود حضرت
 امام کاظم بید ز تیغ تلاوت میفرمود باین معنی کہ اگر رجوع میکنی اسی عائشہ

از راه افترا و پاپالی حقوق حضرت مرتضیٰ فرید مجتہا با او چنان داشتند که
 اینہم امور عظمہ دینی و دنیوی را کان لم یکن پیدا داشتند و بالبدایت ہر کسی
 دانست کہ بالاخر چہ شد و ماہو بنعمتہ ربہ بجا ہن و لا مجنون و من توہم کذا لک
 فہو الملعون من بعد از فرارت کاظمیہ کہ از ترجمہ اش بی مقصود کمترین نام
 بردی دانستہ یا نہ کہ مقصود ازین تمہید ابطال امریت کمر بر جاے خود
 مقرر گشتہ و آن موجب کمال مدح شہین بودہ حتی کہ طبرست و دیگر علماے
 عامہ بند و صاحب رتبہ بلند اعتراف بدان دارند چنانچہ مجمع ایشان بہان
 گواہ است کہ این مرد و بزرگ در واقعات بیت النبوت گاہے
 طرفدار و خزان خود نشدند بلکہ رجم و لوبسیخ بلکہ ضرب شدید و وقت
 ریختن حضرت پیغمبر از راه مزید خلوص و وفاق بعمل آورده اند و نصرت
 حضرت دین باب ہم میکردند نہ بینی کہ روز مناقشہ ام المومنین حفصہ در
 باب زینت و نیا چون فاروق را حکم فرمودند و ام المومنین حفصہ را اجازت
 کلام بخشیدند و او گفت یا رسول اللہ لک و حق فاروق بجز دشیندن این کلمہ
 آنجنان جوشید کہ در ایک وقت دو بار روئے او را خراشید و گفت
 اگر حضرت منع نمیفرمود فوراً ترا کشتی پس حضرت بر غرفہ تشریف برد و از
 خفا طلب ہمہ از واج دست برداشت بجهت آنکہ مردستور زنان زیادت
 وجوہ معاش را قصد میکردند و طلبکار زینت دنیا بودند تا این حکم فردو آمد کہ
 اگر بمشقتہاے فقر و اطاعت راضی شوند فہما ورنہ لعنوان شایستہ طلاق
 بوفوع آید ولیکن ایشان بر زخارف این جہان پشت پاروند و بجوے
 شمرند علی ما فصلہ بطرسے فی تفسیرہ و غیرہ فی غیرہ و درینجا سخن است
 گفتہ نہ نہر ازند سر نہفتہ کہ در ہمین روز ہام المومنین زینت حضرت پیغمبر

رجبی زائد الوصف داد و گفت که بغیر سبب و عدل نمیکنی تا حضرت
 فرمود تربت بداک اذالم اعدل فمن یعدل کما فی صحیح البحرین مطلع السیرین
 و قد رواه اهل الاصول منهم حضرات امامیه عدلیه بتوفیق الهی اور ابد نمیکونید
 و عیوبش را نمیجویند و استغنی که ام المومنین حفصه را زیر زبان گیرند و در
 داد و درینجا که باین همه سرسپهها بریدر بنبر کوارش تهمت نهند که روز
 قرطاس حضرت را علی روس الناس دشنام داد و کما قال الشیخ الحلی
 و هو الهنق عندنا و الامام الاظم عندهم فی فحج الحق و المجلس فی تصانیف
 حالانکه اینخبر بر معنی هجرت و سقر کردن از دنیا بے کلفت محمول تواند شد که
 هم سبب برجا بود هم کتاب فاجتہتوا یا اولی الالباب الغرض چون نظام هر واصلند
 جمیع تلاوت کرده شود و داد افترا بر اجله اصحاب سید الوری و اوده آید
 مالش بدان می کشد که دانسته پس نصرت حضرت منحصر شد در ذات
 اقدس مر قنوی و هر عاقل میداند و از ظہر قلب میخواند که همه این بزرگان دین
 فدائیان حضرت سید المرسلین بوده اند و لیکن در مایه النزاع یعنی مناقست
 بیوت النبوة و زجر و توهمیج و تبنه و تادیب بلکه رو فراشه و لکد کول
 نبات حوش صدیق و فاروق سابق الافدام اند چنانکه حنفی از اصول اهل
 فضل و جرات ایجاز گفت شد و از اینجا است که لفظ صالح المومنین را
 بملاحظه معنی حبس با هر یکی ازین بر دو اختصاصی است که نتوان پوشید
 و باین همه در روایات صحیح هم وارد و راست القصه مقصود از سبب
 قرار است صیغه جمع علمای روافض را الطال فضایل و افعیه شخین و تغلیب
 دین شریعت سید الخافقین و فتنه جوئے میانه مسلمین و تلبس عوام
 مومنین است کیست که ازین مناجت بخشی چید نویسد و در عمر خود از مطلقا

آن فایده شود که نصیبات قوم که موجب مزید رسوائی ایشان باشد لا تعد ولا
تخصه خواهد بود و آنچه ذکرش کردم موجب از عذاب و قطره از حساب است
و در خصوص نسج افتر است از باب مکیدت را بر اسامی ائمه اطهار حقایق
بسیار و وقایق بیشمار است که شرح آن شصت بار و بر مفارق بانیان این مذهب
شهر بار و لیکن که را درودینی و تحصیل ثواب یفتی که همه را بمطالعه آرد یا گوش
فرز داده تا مثل قصه فرهاد و ششیرین با حکایت جهان بچلو آن بر نظم سپهر بیان
بجاء و رات رنگین گفتمی و مانند خواجه نظامی آن لالی ابدار را در سلسله نظم کشیدی
و اهل ثروت از مزید تلاهی کی التفات بسوی اهل علوم می کنند تا ایشان
اساس دشمنان دین و اعدای اهل بیت طاہرین بکنند که سبوح خاک
پاک را از مشهد خامس آل عبا علیه الحیة و الشار و بروی بنابر سبک دارند و در لباس
دوستی بخیال دشمنی می نشانند قال الله تبارک و تعالی ولا تهنوا فی انصار القوم
ان تکونوا المؤمن فانهم بالمون کما تاملون و ترجون من الله ما لا برجون این بیت
حال آغاز تقریرات مخالف اما خاتمه بیفوات این سپهر حرف که میگوید که اصحاب
کرام براسے تبلیغ عوام آیات این مقام را متغیر گردانیدند یعنی ترتیب مستحق
النظام را برهم نمود آیت نظم را زیر ایت تحمیر نهادند و علم عداوت اهل بیت
را برافروختند پس نمی اندیشد که اگر جامعین قرآن مجید و ادتحریف بمقتضای
اعراض دینه خویش معاذ الله دادند این جمعا و سفها یعنی عماد مفسدین شیعه
کاسه ایشان چهره السیدند و در ربط و ضبط آن کوسیده زبان تصدیق آن کشا و
وزیر آیات کریمه بدالت حال بحد این نظم و ترتیب رطب اللسان گردیدند
و طوطی و حرفین را پسندیدند و سیج و سید این بداندیشان را مثل ناقه عشواجه
خط پیش آمد که بی جبر و کراه بطیب خاطر و اعلیم در کتاب الاعتقادات

باقی مستدام است اور عرب انار و عجایب لیل و نہار بمقتضای اصول
 حاکمین اسفار قصہ ہائے ورازا است کہ چگونہ ازان بے التفات بگذرم
 وچنان بیان سازم بالجملہ بدلت حال و مقتضای مقام ازراہ نصحت
 و خیرخواہی گفت شد کہ چون جامعین قرآن مجید آیت نظیر را در مقامش نہ
 نہا و نہ پیر تعلیم شما بجهت نابالغی مقامش خاتمہ او امر مہات المؤمنین زیر
 لطف اخیلا در رسالہ مخفیہ قرار دادند است کہ ہر گاہ انما یرید اللہ برائے تعلیل
 او امر و نواہی شد پس ارادہ شد یعنی ہم سیدارادہ کوینے رفت کہ گشت
 باے مبلغ علم و فضل شما بہینم کہ نشان دہید کہ موضعش غیر از ایت تحریر و صفا
 چیست پس مثل نمرد و مطر و مہبوت گشتند و بالاخر مہلت طلبیدند و بعد از
 ترتیب افکار و تاسس النظر بر آسے قافیہ بندسی و ملاحظہ ظاہر آیات خداوند
 مقامش را بتقلید بعضی از قدمائے محدثین سورہ الاتی قرار دادند ہر گاہ ختصاص
 آغاز و وسط و خاتمہ پرسیدہ شد باز ہمان آس در کاسیعنی فہیت الکہ کفر
 کا نہ النعم الحجرو نمرد و بعد چندے عایہ مانی الباب این بود کہ آیت ظہیر را
 زیر لفظ شرابا بطہور الحکم سرخرابات امام معتقدین بحریف آیات باید نہاد و اگر
 چہ حاجتی نبود کہ در رفع این خرافات سر صرف داشت و وقت عزیزا دوست و دو
 لیکن راہ سیافت سخن بدین طور نور ویدہ شد کہ علمائے سما بالاتفاق تصحیح
 نمودند کہ آیت موصوف وعدہ صادقہ الہی بعصمت آل عبا از حبس علی الاطلاق
 بود و در وفاے این میعاد نکوشیدہ جناب رب الارباب ہیچ دریغی
 نفرمودہ و چگونہ انتظار در میان ماند کہ ترتیب امامت موقوف بر حصول
 عصمت است کہ ہر زمان نا امام منتظر ترتیب او داد اکنون باز این وعدہ در عالم
 اخروی از عجائب خیالات است و گویا نمک پاشی ہریش و رویش تو ان گفت من

بعد از اصول محدثین واضح است که نبصوص معصومین و نصیح بیخ المشایخ
 در معانی الاخبار و غیر آن از کتب احادیث و آثار بیهیاب ثبوت رسیده که
 مراد از حبس شک در توحید و مانند آنست آیا در فوات فادسه ایمنه مدعی
 و حضرت فاطمه زهرا ازین جنس چیزهای باقی بود چنانچه در فوات مقدسه
 انبیا کما فضلنا فی ازاله الغین عن بصارة العین و غیرها بعد از حصول مراتب
 علیا تا بار و عده زوالش در نعیم جنت قرار سید و این خود سخنی بود ورنه
 عنقریب خواهی و نیست که بر اتباع خطوات شیطان و در سوره اهل اتی خبر
 جناب مرتضی کسے راند ستوده اند و این اشاره به اهل عبادت که لیاقت
 سرک داشتند منافقین و کاسه بس نشان فانیهم خارجون سلیمان که در
 دنیا امور متعلقه عالم بر رخ و آخرت و حجاب و ایمان ایمنه بسم ایمان بالغیب
 بود و لیکن این بزرگان سر منراشاد میکردند و کشف العطار ما از دوت
 لقینا پس در اینجا شعر مشهور باید خواند امر و چون جمال قبولی پرده طاهر است
 در حیرتم که وعده فردا بر ایست و اینهم مبین شود که در فضیله او است
 نذر و عاصی سکین و یتیم و اسیر فضیله کنیز با اربعه متناسبه بر منجول
 و اخلاص شریک بود او را اسپیم این بزرگان میدانند مانده و از کتب
 حنفیه و معتزله و مذهبیه خصوصاً از رساله عمود نور در کمال انجلا و
 ظهور است اندراج قضیه کنیز پس که سیم برنامه آن نیک اختر
 روند و او را درین جماعت شمر وند بنابر علی بن اچنانچه در آیات عصمت و نظیر
 مثل سلمان فارسی شکر کار بهم رسیدند و در جافضه سر نقد وقت بعد از تنفیذ بدت
 آمد اکنون سوال است که درین بشارت جناب سیده را حقیقه داخل میشمارند
 و هنوز فرض فارض و اعتقاد معتبر را بدخلی تمام است برای و خول فضیله و زمره مقدسین است

رسالت علیہ السلام نیت لاقتضاء المقام کما لا یخفی علی السطیفۃ فضلا عن العلماء الاعلام
اگر گویند معاذ اللہ کہ در اینجا اعتبارات را کجالتی باشد گوئیم بخیر ورنہ تکذیب ظاہر حدیث
منیف لازم آید چه بر اصول شما حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بار ہا رشار نمودند کہ در
سورہ اہل اہل انبیاء علی مرتضیٰ براے احدے شہادت قطع بجنبست نداده اند و هیچ
کسے را خبر او نستودہ اند عبارت حدیث بمقدار مقصود است ولا شہد اللہ
بالحیۃ فیہ اہل انی الالہ ولا انزلہا فی سورۃ ولامح بجا غیرہ پس اگر آیت تطہیر در خیر
طبع خویش با ظہار قوم بداندیش در سورۃ دہر جا کہ خلاف حدیث لازم آید
ظاہر اعمیانا بار خدا یا مکر بعین قائل شوند و فیہ من المفاسد ما لا یخفی علاوہ عینت برا
فضہ کنیز نکو نہ تو ہم کردہ شود چہ جائے ظن و یقین نزو اہل تمیز مع ذلک قبل ازین
موافق انظار عماید مفسرین شیعہ مثل طبرس صاحب مجمع البیان برگزشت کہ
ہر کہ صدقہ در راہ خدا بد حالصا لوجہہ واثیار نماید بر نفس خود او را ایات سورہ اہل
شامل خواهد بود انتہی و در قرآن مجید بقی انصار و در زمان پیشین بالیقین موجود است
و شرون علی انفسہم و لو کان ہم خصاصہ فکیف مہاجرین کہ قطعاً مراتب ایشان نسبت
بانصار زیادہ تر است و ازین جا ست کہ در ہر مقام بقدر ایشانی و کتاب اللہ
قرار گرفتہ چہ جائے امام الانصار و المہاجرین کہ وقت پیش آمدن مہاست
جہاد غیر از خدا و رسول او نزد خود هیچ باقی نگذاشتہ فرق اخست کہ بر مذہب
منافقین این بدل و عطا از افضل صدیقین کلئہ باتباع اخبار کاہنین و منجمن بود و در
روایات مومنین و اہل بیت ظاہرین در ہر دو جا خالصا لوجہ رب العالمین و مومنین
سکک ایشان است تخصیص حضرت در صد یقین ابی بکر چنانچہ فی استواء کلینے
و تفسیر اہل بیت زیر ایت غار آمدہ رود کہ حضرت فرمود کو یامی میثم جعفر و رفقاے
اور کہ بسفر دریا ہجرت کنش شناسی می کنند و انصار و در میان جہاد گوی سبقت می بنہ

عرض نمود که من هم به نیتیم چون دست مبارک رجشمالش کشید او هم میایا بید و
 انجناب فرمود انت الصدیق و روضه بنا بر حق پوسه و انکار بد است و ترفروشه
 درینجا هم از اتفاق و بداندیشی و کاکه کشی درنگد شستند زیراکه دریکه از نسخ ابن
 کتاب بنظر رسیده که ابو بکر در دل خود بعد از اعیان مذکور گفت درین وقت یقین
 کردم که او پیغمبر نیست بلکه ساحر هست تا حضرت نمود تو صدیق هستی و الحمد لله که چون
 بکلیله و شروح آن رجوع کنی ظاهر خواهد شد که او با جناب مرتضو هم بنابر
 ند است مگر چون رسول همراه او در مدینه رسید انتظار قدم امیر می کشید که هرگاه
 رونق افزاید حضرت جمعیت او بحدینه و رآید از آن روز قلب ابو بکر بغبار آلوده
 شد و نیز حمد آبی بوجه دیگر است که در غنیمی و غیره از کتب معتده روضه ثابت کرده
 ام بر روایات ایمنه که ابو بکر خالص و فخلص بود درین سفر چه جاے اعتقاد و سحر حضرت
 پیغمبر معاذ الله که افتراے عظیم است سیحریے الله المنیرین الغرض نظر لحادیث
 قوم چون جناب سیده را در رسوای الی گنجاشی نباشد بر اے فضه کجا طریقی
 که می تواند شد یعنی چنانچه حضرت سلمان فارسی با وصف غلامی و آزاد و سی و شصت
 بود اگر فضه با وجود کینرے داخل باشد بر جاے خود است که خلقنا کم از او با ازان
 خبر مید بد حریفی گفت که نسبتے خوب تجویز کردی بر نعم روضه که در کتخداے بعضی از
 اصحاب گفته اند آنچه و آل بران است که زن جوان را تیرے و پرهلوب که پیری
 و آنگاه پیر و صد ساله بر قول هر دو قوم از اهل هدایت و ضلاله القصد ازین افکار
 و ون و تلونات بر قلمون که بر اصول فرقه مصداق یحرفون و علی الایمه یفرون خصوصاً
 قول مخاطب محزون که درین مقام لوعه قلبی بدعوے برهم زون آیات کتاب
 الله تعالی بر افروخته مذہب امامیه در دعویے فقدان ترتیب آیات و سرگردانی
 علمائے ایشان در وضع آیت نظیر حکم سرخرامات زیاد و ترسوا شد مکر ابن خ

بنور هوسها خام می پزد و آب بی لجام می خورد و از نعت عذاب و نهق حمار
 باز نمی ماند لاجل و لاقوه الا بالله چون لفظ جس بر معانی مذکوره از شرک فی التوحید
 و نزد و به نبوت و مانند آن در باب ال بیت الطهر صورت نه نسبت لاجرم اگر مرد
 از جس اموری باشد که این برگان حضوضا جناب سیده مرکب آن بر علوم
 متعارف شدند از مخالفت کتاب خواتیم الذهب یعنی به راه زنان بنی هاشم در مجلس
 اصحاب درآمدن و معرکه با راستن و فقط رونق جهاد لسانی ندادن بلکه گریبان
 فاروق گرفتن و بر سر باز یا محفل مهاجرین و انصار کشیدن الی غیره کمال اتینا ہی
 کما فی کلین و شروح و البیار و غیره ما وجود اشیاء و ملائیکه مفرین و انگاه رو برو
 جناب سید النبین برین معنی که مطالبه چرسی مکنم و صبر و توکل گرینم صورتی دارد و
 تفصیل این واقعه طویل بروایت کلینی اگر در فارسی میخوانی در حیات القلوب
 مجلسه نظر کن و سر که فرو شده و میدعی را از سر بدر کن و همچنین بر باد شدن ناموس
 حضرت پیغمبر که بر اصول شیعه شهنه بردست صاحب الامر رو دهد و قتیکه
 رسول خدا و جمیع انبیاء گرام کما فی تفسیر القمی رجعت فرمایند یعنی صدیقه مجرمه
 محبوبه رسول خدا را از گوید را ورون و رو بروی هزاران از متعه را دگان
 که کثرت ایشان را دیار جابلقا و جابلسا که وازده هزار و روزه بلند از طلا کرد
 اگر خویش و اگر گنجاشته نداد با انواع عمویتها مبتلا نمودن و شرح این اجمال در تفسیر
 علی بن ابراهیم قمی مضمیمه شروح کافی و بحار و حق الیقین مندرج است و بیج
 مسلمانی بدون لحوق اشد ضرورت تاب دیدن بلکه شنیدن نداده چنانچه
 نائب امام منتظر در کوفه هند بعد از هجرت فقیر کنون بعل می آورد و بعد از آن من افتاد
 بلیم و تبرائی الدنيا والاخره من اباطیلهم چون سخن تا با اینجا رسید ما آمد منحنی متعلق
 مذہب سید رفعت رئیس الغدایین که در تالیفات خویش گفته که حیدر صفدر

چگونه در بیغ میکرو از دختر ورنه مذہب و حال قلبی واضح می شد بر عمر پس میگویم
 که رینہار کمان نبرے کے علم الہدایے رفعتہ تجھو ص و عوے اینمغنی کہ قرآن مجید
 تمام و کمال بہین نظم و ترتیب و در زمان رسول خدا از آغاز تا انجام خواندہ می شد
 براہ خیر خواہی اسلام و مسین رفته قال اللہ تعالیٰ ان النفس الامارۃ بالسوء
 تا آنکہ بعضی از اولیا بعد از مرد و روہور یافتہ کہ در لباس نصیحت نفس فریب
 میداد کہ بہترین انز و اعبادت و در کہفت و رقیق آنکہ مہرہ لشکر بجا و روے
 و بہر تہمت ہاوت فائز شوی عارف این آیت یاد کرد و با وجود اندیشید
 کہ نفس گواہی اینزدی امر نمیکند مگر بہ بدے یس اورا درین باب یکدقتی
 است خفی تا درین سہرندند کہ راز پارکشايد و عبادت ویرینہ را بر یاد سمعہ
 جط نماید مقصودش آنکہ گویند کہ فلانی بجا در رفتہ و بہر تہمت ہاوت ہم فائز
 گشتہ درینجا این کرک کہن باران دیدہ میدان خشک سالی تو رویدہ یعنی
 علم الہدایے رفعتہ عجب نیست کہ درین دعویے کہ قرآن مجید بہین ترتیب
 آیات و سور بنامہا در زمان سید انبیاء مجموع ہو و لباس تقیہ خواستہ باشد
 کہ فضا کل جامعین قرآن را پایمال کند یعنی حالیا کہے گوید کہ تہ و غزارت
 علوم اصحاب را فیض صحت شریف باید دید کہ قرآن مجید را کہ جامع جمیع علوم
 و در معجزات شریف کائنات من النجوم است و عجائب و غزائش از
 حد افرون و مرشد متقین و مفضہ منافقین تا آنکہ فارے آن در ہر دو پہلوے
 خود نبوت و ار و مروجی بسوے او تفسیر سد و بیح امر و بینی در مقابلش سر
 نمیکش چنانچہ تفصیل آن در جمیع البہان است بہرین لطافت و خوبی و خوش
 اسلوبی انتظام و اوند کہ بہر مقدم را با تالی نستہ است مثل عقد اللالی کہ اگر کسی را از
 مقامش بر دارند جائے بہرے براسے او تا قیامت بہرے برسانند چہاں کسی

از راه بود الفضولی و بود الهی و از اینجا می دیگر نه عطا و راضی که بر شهر و دیار
 گردانند بلکه مسخره او را بر کار بد اند چنانچه حرفی از ان زنگ قلبی زد و دو ابواب
 تبصر بر طالبین برکشود و امثال دیگرش از تفاسیر قدما سرفضه مثل ضرر قیمی ابوالجار
 و داعی توانی یافت که در خصوص هر یکی براس طائفه کوران کو مشعل دار و معنی
 جعلوا القرآن عصیین از هر دو تنی اشکار بعد از این سو جمع البیان و امثالش از
 تفاسیر ایشان که روابط را در ان التزام کرده اند نگاه کن تا به انی معنی کفای الله
 المؤمنین القتال یعنی خود این مدعیان کفر و تغییر که از ملک بنگاله تا ایران باعداد
 عشر سنایی پیوسته بهمین محذرات بمقتضای کلام بل ران علی قلوبهم معتقد گشته اند
 همه سیاه رو میشوند و بکلم این کتاب با همراه مرین مذنب خویش سرنگون بجهنم
 میرند فلید غلو با خالیدین و بکس مشو المعاندین الحاصل کتاب مستطاب جامع
 کردن بطوریکه دیدی و شنیدی مقتضی کمال تجرد و احاطه علوم است و بعد از تا مل
 حنان مذعن مسود که مخفی بود که مرید بران تصور نتوان کرد و این مدعی هم
 مدلل است بجای خود زیرا که اصحاب کرام گفتند و در صحاح روایات
 آمده آنچه بران دالت دارد که تحمل کوه الوند و نقل کردنش از مقام اصلی بجای
 دیگر نزد و در مسد نسبت بجمع قران اسان می نمود و اطراف نیست که درین باب
 باجناب طابع باب خیبری مشورتی نبود چنانچه اهل صغایین و ربیان مطاعن
 آورده اند و آنجنگ که علمای ایشان ندانستند که این شکایت نیست
 بلکه عین عنایت است و در نه علم و نظاره براس جمل اصحاب مثل مجلسه در
 سجاد و حق الیقین می نهادند و می نخواستند با و می کنی بانه که براس اثبات
 چهل فاروقی چه مضه با ساخته اند گوخانه روایات ایشان خراب گرد و از انجمله
 صاحب ابواب الجنان از قدما سرفضه خود و در عبارات مطبوعه می آرد که

حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم برتر مگاہ جوانی انصاری کہ اعضاے تناسل
 بخوف زنا بریده بود دست اطهر بالید و این امانت را بدرجی نہاد و حضرت
 مرتضیٰ استوار روح الامین سپرد و تا روزیکہ عمر حکم زنا ناید و ریح نملانی مجرور در
 اثبات مزید چہل او بکار آید اگرچہ او از جنین پرده کشین از رحم مادر سندی
 جہوری بآید کہ جو ان انصاری زانی نیست بلکہ پدرم فلانیست بجمہ افتد کہ
 مزید محنت اصحاب در جمع و ترتیب کتاب مستطاب فقط بدلیل تحقیقی
 نیست الزامی ہم در ضامیم خویش دارد کہ از ملاحظہ آن سچیل بعثت پر سر منکرین
 چنان می بارد کہ بخط مستقیم و راہ مستوی میرود آنرا ہم با بجا ز نام در یکدو و طر
 می کنجا نم و باز در و علوبان و مدعیان این معنی را کہ اصحاب در جمع کردن کتاب
 مستطاب عرق زیزی و جان فشانی بعمل نیاد و دند بنمانہ میرسانم بیانش آنکہ
 علمائے روضہ در جمیع کتابہا کہ تعلق بدین مباحث دارند تصریح کرده اند کہ جناب
 امیر مجدے در مشقت بودند کہ تا مدتی وقت جمع قرآن مجید را برووش
 مبارک میفکند و دست از صواب جماعت بچگانہ یومیہ و آنکجا ثواب
 مسجد نبوی سیما پشت سر صدیق امت امام اول اہلسنت باوصف حادث
 این مضامین کہ من صلی خلف سنہ کما خالصی خلف نبی کما روے فی معنایہ شیخ
 مثابیم فی الفقہ برداشتند و شب و روز درین تکلیف بودند باوصف
 مطالعہ لوح محفوظ و لصب العین عمود و سدید روح اعظم معلم المعصومین بلکہ تزل
 ہر روزہ روح الامین شقرب اوردن آیات مصحف سیدہ شمار العالمین چنانچہ
 روایات متواترہ دلالت بران دارد کہ از ہمین شغل و قسم معلوم رسم تقیہ میشود
 تا مدتی بعمل نیامد حالانکہ واجب و اقدم بود و از جہت این قسم بر بعضی از روایات
 خلفا مفذور و داشتند و پنداشتند کہ علی مرتضیٰ بار از ووش نامی بردا وہ و کتاب

بکار می آید و ندانستند که سخت غم داند و می افزاید کما اشهرنا تفصیله فی الاحتیاج
 للطرس و بکار المجلس و وجه دیگر که موجب مزید حزن را شدین بلکه جمیع مسلمین
 تواند بود آنکه آیات منوع التلاوت که با جماع فریقین جمع کردنش آیات محمول
 التلاوت درست نیست بلکه عجب نیست که حکم کفر و هتک نسخه ترتیب
 دادند چنانچه از نقل کشمیر نقل و در نزد عیان می گرد و فاعتبر و یا اولی الابصار
 و انظر و الی مشاق الاصحاب و سن ترتیبهم ذلک الکتاب و مزید ثوابهم فی یوم
 الحساب مخصوصیم فی المسجد الدمی اسس علی التقوی و بقارنا راهم و جهادهم
 فی تیزیل القرآن کما فعله خیر الورع و هونک کورنی اطول احادیث الکتاب روایت
 عن ایمة الهدی و باین همه مشاق و محن که تحقیقا و الزامات و استی و باجماع اعم و
 اتفاق عرب و عجم بی پردی که را شدین و جهاد بر منزل کتاب مستطاب
 بسر کردند و بر همین مجاهدات شهید شدند و شمنان دین و رلباس متفین چه تجر
 یقها که نکردند و بر اے محوسعی مشکو چه تفاها بر روے کارنیا و روند تا آنکه علمای
 ما با وجود بی خرفی بمکیدت ایشان بی بودند چنانچه از مقولات محدثین و مشهم الحکیم
 الزندے پیداست و از تقریرات شایعین همید است و المله لند که بسیج و
 از ابلست قائل بحریف قرانی شده دیدان مقالات که تعلق بچند حرف دارد
 معتقد نگشته و شیخ و سید ایشان هم اگر چه بنفاق باشد که او اسی بعد از اعتبارش
 داده دل بر اتباع اقدام اهل حق نهاده و بخلاف رفضه محرفین محدثین که برین عقیده
 لکوک در گذشتند و بها و اے خود رسیدند و بنهرا ان اعتراض در تفا سیر قدیمه
 خویش کما اشهرنا بر قران مجید نوشتند و تا امر و زمثل مزین عبار بحریف و تغیر از هر کوسه
 می نگینند بلکه ابروے خویش می ریزند و مخفی نمادند که هر چند روایات جمع کردن جناب
 مرتضوی کرم الله وجهه قران مجید را بکتب اهل حق هم مردیست و لیکن درین

خصوصاً کہ بعد وفات شریف قرآن مجید را با تمام بدقت اور وند از تفصیل و صفت
 بلکہ تخیل کہ مراد ارجح کرد اور سے آن در وسعت آبا و قلب منف باشد چہ
 لفظ جمع درین معنی ہم جا بجا با ظہار علما مستعمل است چنانچہ بر ناظرین شروح
 صحاح و غیران ساداتقان سیخ جلال الدین سبوطی محبت نیست خون افتاح
 حفظ قرآن مجید در زمان سعادت نشان بود و از بہت کثرت مشاغل جہاد
 و تحصیل علوم بخدمت خیر العباد نا تمام ماند بعد از ختم زمان رسالت بتکم و حفظ
 تجمل صدیقی و فاروقی با عباد و خلافت باقی از قرآن مجید مشغول شد نہ بالجملہ اگر
 جمع جمیع قرآن کریم بعد از وفات شریف ازان ختم الخلفاء ثبوت رسد قطعاً و
 یقیناً ہمین آیات و سورت ہمین الفاظ خواهد بود کہ پیشہ و کمی را در آن کنجا شے نیست
 کما ذکرنا حال تفاسیر لامہ و مستوف ما فوقہا لیکن نہ ترتیب نزول و فاسخ و منسوخ چہ
 ازان جناب و مقامات بسیار منقل شدہ بلکہ بشہرت انجا میدہ کہ اگر
 عثمان تجربید مصاحف نمیکرد من کردی وقتہ اختلاف مردم در فراربت قرانی دفع
 نمودی و در آیت نیز مقتضای ہمین معنی است ورنہ لازم آید کہ با مور غیر
 ضرورے پروازند و بد رستے قرآن عظیم نسا زند و جنان امر اہم عمل گذارند کہ اصل
 دین و بنیاد جمیع اولہ شرعی است چہ جائے وصیت و آنگاہ باین الفاظ با علی ضایع
 مکن قرآن احسانچہ صایع کردید ہود و نصائے و این از کتب سبعہ درین اوراق مذکور
 شدہ الخرض ترتیب دمی النورین ترتیبی است کہ بہ زان سیار و خرد و در شمار
 چنانچہ بار بار و استے حرفی دیگر ازان میگویم کہ در سورہ کہو و در بارہ اعجاز قرانی
 و عارضہ وہ سورہ را طلبید کہ فاتو ابشہ سورہ مشککہ چون تعدا کنی ہمین وہ سورہ
 قبل ازان خواہی یافت و چون باعتبار نزول ملاحظہ کنی کہ نسخہ اہل بیت بران
 منظم بود سورہ کہو پنجہم می شود و چنانچہ بر ناظرین تفاسیر شیعہ مثل مجمع البیان و غیرہ

مخفی نیست زیرا که بروایت عثمان بن عطاء پرورش از این عباس فاتحه قرآن مجید از
 سوره اقر است سوره دوم سوره نون سوم فصل چهارم مدثر پنجم ثبوت
 ششم کورت هفتم سج اسم هشتم واللیل نهم والفجر دهم والضحی یازدهم
 الم نشرح دوازدهم والعصر سیزدهم والاعادیات چهاردهم انا انزلنا نزلنا
 شانزدهم ارايت هفتم ویکم والکافرون هجدهم الم ترکیف نوزدهم خلق
 بستم ناس بستم ویکم قل هو الله بستم دوم والنجم بستم سوم عس بستم چهارم
 انا انزلنا بستم پنجم والسمس بستم و ششم بروج بستم هفتم والتین بستم هشتم
 لایلاف بستم نهم القارعه سیم قیامه سه ویکم سوره سه و دوم والمرسلات
 سه و سیوم قی سه و چهارم بلد سه و پنجم طارق سه و ششم صها دسی
 و هفتم اعراف سه و هشتم قل اوحی سه و نهم یس چهارم قرآن چهل و یکم طاکه
 چهل و دوم که بعض چهل و سوم طه چهل و چهارم واقعه چهل و پنجم شعرا چهل و ششم نعل
 چهل و هفتم قصص چهل و هشتم نبی اسرائیل چهل و نهم یونس پنجاهم بود و اگر
 از کتب دیگر عبارات احادیث نقل کنیم سرسین امر واضح خواهد شد و از اینجا دانسته
 که میان فعل و فرش فاصله بسیار است و فاصله تسبیح با خویشتن است
 و شاید که صندوق شیعہ را روایتی مثل صاحب اتعان بهم رسیده باشد که این
 نه از یک سوره است مثل الضحی و الم نشرح و العجب که ایشان را روایت است ستیاب
 شود و صدر اول را بر تفرقه الضحی و الم نشرح و لیلی نباشد و فائده جلیل که برین بعد
 اذ مترب شد این است که سوره نورین ولایت را نامی خوانند و الا انکه این هر دو در
 راحر قرآن قرار میدهند و در وی اصحاب را بمان خویشتن ثابت میکنند وقت
 تعداد از آن هر دو نامی نمی برند پس مثل مشهور و رو عکس را حافظ نباشد عیان نشود و یک سوره
 کوره افی غور کبار برد البته بعد از دیدنش خجالتی خواهد برد که سر از است نامی خود بر نخواهد داشت

پس بت آن رب العالمین عراز عولان بیابانی صدور نتواند یافت الی غیر
 ذلک من الوجوه التي لا تخص من احاله المسائل و اشارہ الدلائل و هذا الذي اشرت
 اليه كقطرة من الجار ولو تفحصت فيه و ذكرتها مفصلة لضاقت الاسفار ان است
 روایات اہل حق و رجع کردن جناب مر تفسوسی کہ احتمال مذکور ضمیمہ وارد و روایات
 قوم چنین نیست زیرا کہ نص است و رجع کردن قرآن مجید میں الکرار یس و
 نوشتن آن بر قراطیس بعد وفات شریف سیما بعد از تہت جموع
 روایات کہ مدلولش بدان میرسد کہ حضرت بشیر و نذر و وقت اخیر و میت
 فرمود کہ اسے علی کرد اگر دفن اس من و فارسی قرآن متین را بجمع آن مشغول شود
 و ضایع مکن چنانچہ ضایع کردند اہل کتاب کتب اسمالی و صحف نزدانی را پس
 باہتمام تمام ہمہ متفرقات را در کرباسے از نند و نگ مضبوط کردند و محکم ریستند
 باز ترتیب آن مشغول گشتند چنانچہ در احیای طبر سے وہم در دیگر کیا بہا مذکور است
 با ضمیمہ و میسہ پائش انکہ چون در جمیع اصحاب آن نسخہ را بعد از فراغ بردید
 ابو بکر بکشا و و نظرش بر وایم ہاجرین و انصار افتاد تا بار پس داد ایست حرفی
 از ان و عجب نیست کہ ہمراہ سب و تہ از اصحاب حاضری حضرت عباس
 از ان و کتاب و یاز و پیر سر آریہ فطیمہ در ان مندرج باشد پس حال نسخہ
 امام الامیہ قیاس کن بر اصول ووافض کہ کفریات ہاجرین و انصار در ان مذکور
 بود و از بنجار مزاین روایت آشکار شد کہ اہل لقا قیاس نام بر بدین ثابت بر
 بستند بخطاب فاروق کہ تصنیف قرآن جدید اورا حکم کرده بود کہ ہر گاہ من
 ازینہم فارغ شوم و مرتضی نسخہ خود ظاہر فرماید قرآن ہما باطل کرد و پس چارہ ندیدند
 مگر شہادت انجناب استعید لا اللہ ما یفترون چنانچہ از تہ فاضل گشت
 و مجلسی مثل صافی و حق الیقین پیدا است الغرض ازین جس روایات بسیار است

و بر بکار که تفضل است بجمع کرد پس باین دو فنین و احتمال حفظ قلبی ندارد مع ذلک
 و لیکن عقلی هم نباید بر آن نقلی بندست و ارم و کلوک اهل خرافات را می فشارم
 که در مناقب مرتضویه که بر ادایات کلین و مانند او مجموع است موجود که چون
 جناب مرتضوی را روز ولادت در کنار حضرت نهادند بقرارت قران مجید
 قبل از نزول و پیش از رسالت بده سال مشغول شدند پس حفظ قران و انهم
 بدان مشقت که داشتند خیال نمی آید مگر بر اصول رخصه صعیف الحافظ بودند معاذ الله
 و آنچه درین سطور از چند امر آگاه کردم اگر در آن بخاطر ناظرین و سامعین ترود و بهم
 رسد بکلین و شرح آن و بصارت و خراج و مناقب مرتضویه مذکوره و حق الیقین
 و شمع الیقین و بجا روتد که لایحه و جامع الاصول رخصه یعنی وافی ملاحظه کلی شده
 رو آرس و در استفرا و روایات هست بر کار و متحد با مفصله مع زواید اخر
 انشاء الله تعالی و بنده بجهت اختصار مر جا ذکر عبارت نمی کنم و اگر بخاطر
 کس اختلافی دید آید که چون قران مجید و زمان حضرت مرتب نبود اصحاب
 چگونه ملاوت همی کردند باید گفت که چنانچه ارکان اربعه قبل از جمع حضرت مرتضوی
 میخواندند معبد اعدم ترتیب و دلالت بر آن ندارد که جمیع آیات بر نشان بود
 معاذ الله مگر ندانی که بعضی از صور نازل گشته جمعا چنانچه عماش بر وایت ثانی کتاب
 کرده و بعضی بر طبق مصالح عند الضرورت بنجا و بجا جبرئیل امین آیات ترتیب
 میدادند تا پس هر چه میسر بود بنظر یا بظم قلب میخواندند که قافرا و اما تر منیه الجمله آیات
 را که ترتیب آن در هر سوره بحکم رب العالمین بود تلاوت میفرمودند که این امر
 اجماعی است بخدا کرنی الا تقان و غیره مگر جناب مرتضوی وقتیکه در بطن شریف
 با در کرم چنین و پرده نشین بودند بر اصول حمیسی تمام قران قبل از نزول ترتیب
 یاد داشتند و نسخ را بعد از منوح بر زبان میگرداشتند و چنانچه فاطمه زهرا علیها السلام

آنجناب برین تلاوت گواه بودند حضرت فاطمه زهرا بنت رسول الله علیه و آله
 و سلم نیز این پرده نشسته را باراد مجلسه علیه ما و فرمود اند و این قرائت که
 میشود بعد از اجازت حروف شبعه در نشدید و تخفیف و غیب و خطاب
 و نه کرو تانیث و جمع و فراء و غیره با وجود ایجاد معنی در بعضی از جاها مختلف بود
 شخین در آغاز پس بعضی از واقعات بعد که مشوره بلکه مناظره کردند و بعد چندی
 فکر ایشان منیخ این معنی و سبوع زیدین ثابت بدین نورانی شد که ناگزیر است جمع
 کردن تا بتلفیق آن نوبت رسید و روایات محققین دال بر آن است که حسد و
 عداوت و خیال رسوائی خویش اصحاب کرام را بر تالیف بیاض آورده چنانچه از
 احتجاج طبرسی و تفسیر صافی صاف پیدا است من بعد باید دانست که خضار نهیت
 شریف و خلفا و اندام مسوح التلاوت را از معمول التلاوت غالباً نیک
 می دانستند و منتهین مشارق و مغارب چنانچه باید پیهمه و ند پس صورت
 فتنه عظیم و خلافت ذی النورین بهم رسید که میر می میگفت که قرآن محدث است
 که من میخوانم و با و دارم نه دیگر چنانچه روایت حدیقه مقبول و رفضه
 بدان ناطق است بلکه اینهم خطاب آن امام که است محمدی را بر زودی در باب
 هدیه علاج واقع رینها رنوا نند شد لاجرم ذی النورین تجبرید مصاحف برداشت
 و با وقت دفع فتنه بهم را بر حرف واحد جمع فرمود و وعده صادق الهی در
 ضمن آن بظهور النجاصه یسبعی حضرات شخین و ذی النورین متن کتاب
 المجد تقدیر معمول السلاوت چندان ممتاز گشت که اگر بادشاهی جبار و سلطان
 قهار در تلاوت قرائت مبادرة لغزش کند کمترین خدام تدارک او خواهند
 نمود و او ناگزیر قبول خواهد فرمود **و** سر پادشاهان کردن فرار مؤید رگانه
 و بر زمین نیاز بلکه اهل کتاب میخوانند و منصفین ایشان بر ملا میگویند که نسخ

قرآن مجید در هر بلده ملائمتی میسر و هیچ اختلافی ندارد و فصاحت و سجع مشکور او
مطالعین الملاحده الرضیه کان لم یکن شمانه مذکور اختلاف کتب دیگر از توفیقیت
و انجیل که در تعیین اصل کلمات و تمیز از لطافت اهل کتاب دوست با علم
میکنند و هوش و خواست در مناظره اهل سنت می بازند و نام و در بلکه قیامت
اختلاف شد و دارند و در بجای نمی سپارند بحضرت جهان آفرین قسم
توان خورد که اگر امیر المومنین رو افض را می یافت برنده نمی گذاشت با و در
کتب فریقین ندیده که سر من میفرمود که هر که مرا فضیلت دهد بر شخین
حد افترا بروی خواهم رود چون شنید که این سبب ایشان را بد میگوید و ربی
قبل شد و آن مطرود در کجاست و هرگاه قابو یافت بران ملعون یا بعضی از اتباع
او بفتاد و بفتاد و ابوخت چنانچه روایات کتب اول المنقذین در کتاب
فختر بران گواه است و صراط مستقیم نیز بحديث حد افترا عین انبیا
و عیفت الدین حسن و حسینی از علماء کاتب یاری ازین امور که تفضیح بلکه
تکفیر و افض است به پیروی دیگر علما نشان داده هم در مد گویند را شنیدین
نکته و هم در عیب جوین علی مرتضی سجد یک عمر فاروقی براسه یک کجایان فروج
او بر جناب مرتضوی درست فرمود که لو و جد تک مخلوقا حضرت الهی فیبه
عیناک حقیقت اینست که این بزرگان قدر دان بلکه گردوند رخصه یقرب
عوام میجو اینند که مهاجرین و انصار را بر خلاف تغلیب دشمنان بعد که قرار دهند و لا
یحق المکر الحی الا باله و لا یؤخذ المیزین و انباده الا بجهله و این روایات سرید
عقلی مدال است چه کسیکه او را حضرت مرتضوی بدامادے خود بنوازد و اد
بعد اوست بر داز و حالانکه مقصود او با اتفاق روایاتیکه در ترجمه ام کلثوم مصی
عنها ما هرین فن در کتب تنقید آورده اند ازین و صلواتی بحديث نبوی

و توسل آخروے باشد من بعد سید محمد و که از فروع این شجره طبعه است
بسیارے از احادیث مرفوع از محدثین ثقات بنسب حضرات ائمه اهل بیت
مسلسل آورده که مضمونش کیفر و تفضیح امامیه است و گویا پانی ندارد و چون
روایات دیگر محدثین را بدان صحنه نمائے مدلولش بتواتر مغضوبی میکشد و اگر اهل
انکار بر همه را بهست مجموعی ملاحظه فرمایند و مبرنیارند و قدم از جا و دستگیرند
از انجمله حرفی بر روایت جناب عرش قباب حضرت بصغہ پاک صاحب لوگ
این است نظر النبی صلی الله علیه و اله و سلم الی علی کرم الله وجهه قال ندانی الختوان
من شعتة قوما لقطون الاسلام لهم نیز بسملون الرافضیة من یقہم علیہم فانیہم مشرکون
و این حدیث را امام احمد و طبرانی و بنوے و غیرهم ذکر کرده اند و اینکه شیعہ
قطر از بجار و برگ از سبزمدار است بعد ازین ارجح بلکنه الہی و عنایت غیر متناسی
آنکه جناب صدوق الکوایب و دین فصل و باب بانگ ببله نگام برداشته
اند بلکه در تالیفات خویش ثقل علی الشرائع ثابت فرمود که حضرت صادق مصداق
بلعن شیعہ سامین صحابہ رطب باللسان و غدت البیان بوده اند چنانچه
ینیدہ از الہ العین عن بصار قر العین مخفی نیست و اگر گوئی که بعد از عقل
می نماید کہ شیعہ مشرک باشند گویم ہر گاہ اہل سنت سینہ بر زبان امامیہ
کافر و مشرک بلکہ بدہب رسل المتقین کہ تردد فضہ علم الہدے شد بحس العین
بوند کافی مصائب القاضی و حق الیقین مجلسی با وصف قول و اعتقاد خالق کل ہی
لا الہ الا ہو امامیہ چرامشکر نباشند کہ کتب دین ایشان بران گواہ است
کہ فرشتہ بود از ملائکہ کہ تمامی ارض و سما و عرش و کرسی پیدا کرد و بار و عوے انامیشہ
آغاز نہاد تا آنکہ مالش قہر الہی حاستر شد کافی قصول المہمہ و غیرہ و طہار البالمین
ہرمذالشی این ہمہ عالم را از مبادی عالیہ و معادن سافلیہ نمود و ترجیح افراد حیوانی

می آید از نوع انسانی بر اعتقاد امامیه خالق اعراض اند یعنی بافعال خویش را
 خود خلق میکنند و خدا را عزوجل خالق آن نیست بلکه خالق احسام است
 فقط کما سبق محملاً لاجرم اطلاق لفظ مشرک بنام شیعیان باید فلاخبار علی الحدیث
 المذكور الذی رونه فاطمه الزهرا رضی الله عنها واکبر عاقلی ادنی غور کنند در آنچه معنی
 مشرک را از افواهان خویش این فرقه از راه انصاف دشمنی تراشیده در
 ناول مشرک بودن اهل حق و یقین گفت اند همایش سخن ساز و چرخ و بازی
 است بخلاف آنچه احقر الانام بی تصنیع و تکلف بیان کردم و الحمد لله علی ذلک
 حمد اکثر چون این مباحث را احاطه کرده آدم بر هر که امور یکم متعلق است
 عبارت رساله مخفی که قبل ازین دانسته و موعود بود و بر زبان قدیم پس و مال
 حصار نمونه آن نزد اولی الابصار بقیم میرسانم که آنچه در آغاز کلام فرمود کیست
 بکن اه حوالش آنکه حق تعالی با سجا میفرماید اذ قال موسی لاهله اکتبوا و این خطاب
 موسی بازوجه مظهره خود و خیر حضرت شعیب است و قتی که سفر کرد و حضرت
 موسی بر اے زیادت مادر مکر خود و حضرت شعیب و راجع فرمود و عصا
 بدست او داد و در تفاسیر فریقین نوشته اند که مراد از اهل زوجه انجناب است
 نه دیگر اے از مردان و زنان و شاید که مخاطب اختلافی پیدا شود که حضرت موسی
 رفقا همراه داشت یا بصحبت مسافران سفر کرده پس تدکیر و جمعیت از راه
 تغلیب است و این خود مضمحل است چه اگر دیگران همراهی بودند حضرت موسی
 را چه حاجت بود بر اے افنباس و ایشان چگونه تاخیر میکردند و اموریکه خود محتاج
 بدان بودند که راه کم کردند و بر اے رفع کردند سر حاجت بالش داشتند
 و حضرت موسی روجه مظهره خویش را و ران داد و لطمت شب و بخور
 داشتند و رمان و شدت و روزنه چراتنها میکنند است پس معین شد آنچه

صاحب شفعه در سند منع فرمود که هرگاه عرب تعبیر میکنند مونت را بلفظ مذکر
رعایت مذکر عمل می آرند و اگر گفته من که موید رعایت است قناعت کنی
و نصیح جهانده مفسرین شیعه میگویند بارے نگاه کن بتفسیر صحیح البیان که طریقه
از عاید ایشان چه میفرماید فعلا از این عباس سلطان این فن و باظهار شیخ جلی و خلاصه
الاقوال ارشد تلامذه حضرت اعلیٰ الحسن که حضرت موسی خیرت بسیار و است
تجویز نکند که هیچ رفتنی همراه گرد پس کله گو سفند همراه گرفت و اثاث البیت
را براده غمره نهاد و روجه خود را بر او نشانید و در اثنا سه طریق در نایکی شب
راه کم کرد و کله مذکور متفرق شد و روجه را در وزه گرفت و درین حالت بیجا سکی آتش
را از دور دید پس فرمود بوجه مقدسه که اکلوا یعنی لازم گردید این مقام راه اریخا
حرکت نکنید و چون در خصوص تذکر و جمعیت خطاب از طرف مخالفین بنا بر تکمیل
این مقام اختلاجی دارم اگر چه ایشان بدان نرسد ورنه خود را مذکر آن معذور نمی
داشتند بلکه گاهی پیرامون خاطر ایشان نگزیده لاجرم میگویم که حوالش از سوره
طه و نمل باید طلبید که چون همت حضرت آسیه و غمره خون بر پرورش حضرت موسی
قرار گرفت و دایکان را طلب کردند و حضرت کلیم الله اعراض فرمود و از رعایت
کربسکی و نسکی میگریست و مریان سخت منجرب بودند و خواهم موسی و موسی
و غمخوارے ایشان دیده و شنیده گفت اهل او کم علی اهل بیت مفلونه لکم
و هم له ناصحون فردناه الی امهانی تقرعنها و لا تخزن و تعلم ان وعد الله حق و لکن
اکثرهم لا یعلمون الغرض سخن همین است که علامه قدس سره العزیز بیان فرمود
و چگونه نباشد که هم لفظ اهل مذکر است و هم لفظ بیت و معنی جنس از اطلاق
بر اقرار و جمع در آن ملحوظ پس رعایت مذکور جمیع مقتضی این خاورات شد
مفسرین مفضله این قواعد را در کتب عربیت نیک میدانند و از راه کمیدت

و من نحو میمانند این همه ارجاء عثمان و تنزل محض از راه تیرج و احسان بود و ما کلام حضرت
 را هر گونه تقویت کرده زبر و زبر نمودم اینک شنبه از قواعد عربیه سیغنه
 وقت بقیع مونسث بلفظ مذکر رعایت ندگیر بعل می آرند و بسیار از مقامات
 است بلکه اگر حور کنی و در محاورات قرآن عکس آن نیز جایجا داد و درست که چون
 تعبیر مذکر بلفظ مونسث نمایند رعایت تانیث ملحوظ میدارند ازین باب است
 بر اصول رفضه که هرگاه جهان پہلوان شاه مروان را در ضمن لفظ وابسته لیا طوئو
 صیغه مونسث بر آید آن جناب ابرار و فرمودند که اخذ بنا لهم و اقبه بن الارض
 بحکمهم ان الناس كانوا بائنا لایونون و لیکن عجب مدار از طائفه فاحنه کسبیه
 کما فی تفریقه الکشمیری که چون دو شلخ بر آید این دایه با وجود فاصله بعد المشرقین
 میانہ انہا تجوز کردند تانیث حقیقی قائل شوند و بدعوے مزید و لا کردن اقرارند
 مخن لا یتوقف فی شأنہم بل فی الصارہم و اعوانہم و اگر تفصیل این بحث میجوی
 و فی الجملہ بکتاب ازالۃ العین عن بصارۃ العین رجو کنی و سایر اصول موضوعه
 ایشان بہ مبنی تا لا حول الا بقوۃ العلی العظیم از زیانت برآمد و لفظ فی الجملہ از ان
 گفتیم کہ چگویم کہ در کتب رفضه چه کفریات دیدم و لکن الضرورۃ سیقدر بقدر ہا
 و آنچه گفتہ بود کہ نیز اطلاق لفظ اہل بیت بروا حدروا نیست بعد ازین
 بیان کردا شدت بہ الرجح فی یوم عاصف لایقدرون ما کسبوا علی سے
 فلک سو الفلال البعید و این قدر یصح لغوین کما فی مجمع البحرین موحود کہ اہل
 و اہل بیت یکمعنی است علاوہ در قصہ آیت لظہیر و روایات محدثین دائر
 است کہ چون حضرت مرقضی و فاطمہ زہرا برود دولت سرفراز رسیدند
 حضرت ام سلمہ را فرمود تنحی عن اہلتی یعنی کوسہ کیمر از علی و پیغمبر است کہ
 از فاطمہ زہرا پرودہ بنود و در کتب محدثین اندراج او در کسا موجود و فخرین المقصود

و این حدیث را امام احمد و طبرانی هم روایت کرده اند و چون معنی جنسیت
از لفظ اهل بیت سمت وضوح دارد و پس انکار اطلاق آن بر واحد و بیشتر و جمع
مناسب نمی نماید بلکه ناظرین خواهد صیانه را هم ازین کلام تخریج نام رو میاید و ملک
فریقین و رصه افک روایت میکنند که حضرت اصحاب را جمع نموده فرمود و در
باره عائشه صدیقه مطهره که بعضی مرا اندامیر سازند و اهل من و بالیقین معصوم
از آن همین ام المومنین است و لفظ مقدس مد روایت ثبت شده یوسفی
فی اهل او اهل بیتی و مطالعه طرایف از مالک اب این طایوس نظر ثبانی دارد
و حال تصریح لغوین و رورق سابق باعتراف محدث نجفی در معرض گزارش
آمده کما لا یخفی علی التأملین و انکان مخفیاً علی المرئیین و مبتغی الشیاطین پس حاشی
مانند لفظ شیعیه است و اطلاق آن بر واحد و ثنیه و جمع و مذکور مونث کما فی
القاموس و مجمع البحرین و غیرها و از عجایب آنکه هر کس را از متکلمین شیعه و منهم
بذل المرین خواهی یافت که بر نقولات زیدین از رحم دل داده اند چون او با وجود
تشیع راجع بجناب امیر بود پس قول با شتر اک را امام رازی نسبت داد و منابه
نمی نماید کما لا یخفی و ازین رساله واضح است که مقوله او نص است درینکه زوج
از اهل بیت است و هرگاه این برود راضی کننده عیان میشود که اطلاق اهل بیت
بر صدیقته کرده اند و اگر و بر آرد احسان هم ضمیمه میمندارد و صحوکه دیگر و کلامش
بیاد آمد که موجب افساط ظریفان و باعث قبه حریفان باشد اینک در رسائل
سابقه جلی بر آنکس خندیده که حضرت صلی الله علیه و اله و سلم را و اهل بیت سمرده
حال آنکه از کتب معده قوم مثل مجمع با وجود اشتراک این معنی تفهیم میانه این
قول و آنچه محققین شیعه استدلال بدان کرده اند واضح است ولیکن تازه
ترانیت که بر نفس نفیس او این مصحکه دارد است زیرا که بر تفضیل حضرت بر سایر

در اہل بیت ابراهیم داخل شد و من منها قالوا ان من ضحك ضحك و من نك
 فك بالجمله از دو حال حالی نیست که نہ ابلغظ اہل بیت و رایت العجبین متقدم
 است بامناخر و ہر چند در تلفظ بستر و لیکن صد ارتش با عبا معنی مقرر است
 زیرا کہ متوجہ ساختن است مخاطب را بسوے خویش و آن اول است برقمہ
 و مراد یعنی رفع استبعاد پس معنی اہل بیت کہ اسے مدبرخانہ خلیل تو مورحمیت
 و برکات خلیل ہستے ترا بناید تعجب کردن و در تولد فرزند سلمہ کہ چنانچہ لفظ اہل
 و تلفظ موخر است و در معنی ہم و لیکن نکتہ بیانہ مقضی بہین است کہ خطاب
 بتعجب باشد و ون غیرہ چہ ملائکہ ہر گاہ نمیرنمودند بر تعجب کو یا کسی می گفت کہ متعجب
 و و ہش از رحمت و برکات یا نہ پس ملائکہ رحمت و برکات ایزدی را انشا
 یا اخبار انشان داوند و این تعجب صادر شد مگر از زوجہ مطہرہ ابراہیم خیب
 علیہ السلام لاجرم خاص شد باو چہ جاسے آنکہ بحضرت ابراہیم و اما راجعاً
 تعجب بتعاوان جناب نزد عقلا بر گرمہ اقی آن تواند بود کہ اوست فاعل غلط
 بلی بعد اولم تو من کجا حکمی التمتع لے یعنی بہ کہ در احیاء موعی یقین کردہ و دوزخ
 عالم زندہ کردن طیور را رجبہ ششم سر دیدہ بعد از آنکہ اجراء آن مختلط کردہ و ملکوت
 ارض و سموات را بہ نور بنوت مشاہدہ فرمود باشد و در تولد فرزند ہرمان
 پیرے چگونہ تعجب فرماید بلکہ محال است کہ بعد از تخصیص ملائکہ بمضمون بسیار
 تعجب کرد و خاطر س کرد و فکیف کہ اگر حضرت ابراہیم داخل باشد لازم آید حبیب
 زید و جارفی زید غلام بلکہ بطریق اولی زیرا کہ درین جملہ ذکر مضاف الیہ است
 لفظا و در جملہ العجبین نیست قطعاً الحاصل در آیات فرقانی این طریق مساوی است
 کہ حج نہ کہ بعد لفظ اہل البیت می آزد چنانچہ در رسالہ از جہت ذکر آیات کریمہ
 بخولی واضح است و این تقریر کہ در تحصیل اہل حضرت خلیل نمودم کہ او بالخصوص محتاج

ذکر رحمت و برکت بودند حضرت ابراهیم چه مشابہ است تبغیہ فقہ نزل عالم
 تاویل یعنی این عباس علی ما ذکره عقیف الدین الحسینی الحسینی کہ ضمیمہ محرورو درایت
 غار سوسے صدیق عکسار است کہ محتاج سیکینہ بود زیرا کہ غم این معنی میخور و کہ
 مباد و کفار کہ بر سر غار رسیده اند موجب ایصال مکاره شوند و بسوسے جناب
 پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام راجع نیست کہ بنفس نقیض تسلیم صاحب خود فرمود
 کہ لا تحزن ان الله معنا و چند ان محتاج بدان نبود اما اعتراض انتشار ضمار پس
 بدیدن تقریر امام و تفسیر کبیر پیش نمیرود بلکه مخاطب عوام است الغرض دعوی
 تغلیب و اینجا بجای اصل است ہر کہ خود درین کلام فی اقامت این امور غور می کنند
 اورا اطمینان تام بہ دست میشود اما وہم و اہمین وطن طابین و حوض خالصین پس
 برائے ازالہ آن علاج حضرت لقمان بکائناتی آید ارے در آیت تظہیر
 گنجائش وارد کہ لفظ عنکم ازان فرمودند تا اشارہ بود بہ عام نہ خاص و سائل
 گرد و ہمہ را از ذکر و اثاث و تحمید الے کہ نام حضرت سارہ چہر ابر زبان
 نیا و روم شبش آنکہ کلام باریش شیعہ دارم و تبر عار عایتش نصب العین
 میگردارم کہ عائد مفسرین مذہب او مثل صاحب مجمع البیان و مسعود عیاشی
 بر تصریح متمدین طائفہ کہ از احمد صاحب صافی باشد روایت میکنند از حضرت
 امام باقر العلوم کہ صاحب تعجب در تولد فرزند و مخاطبہ ملائکہ مقربین حضرت
 ہاجرہ و در حضرت اسمعیل است پس اشارت اسحاقی را کہ دوبار و یک
 آیت مذکور شد بہ اشارت اسماعیلی بدل ساختند و نکتہ احتصاص اشارت
 را حضرت سارہ پس ثبت انداختند کہ حضرت خلیل را پسے بود اسمعیل
 از ہاجرہ و اورا پسے قبول سعدے ماوند و عقدہ بیچ نیچ شیخ المشائخ و فضیلت علوف
 مذکور در علل انچہ آورده اند دلیل بران است کہ فرزند ارجمند حضرت امام باقر کہ

حضرت صادق اند نام جناب سار و میگرفتند و رعایت بهر وقت نظر بند
بودن اولاد بهر دو جناب که عرب و بنی اسرائیل بودند عنقریب بکوش می شد
اگر چه تناقص فیما بین بهر دو غیر منفک باشد و اعجاباً که هنوز اعتقاد شیعیان طعام
همین است که حضرت ائمه اهل بیت و سبب امری از اصول و فروغ
اختلافی نداشتند بلکه انرا عین صلابت می پنداشتند تا اختلاف اصول
چه رسد بکافی علل و کمال شیخ پس آنچه بر اصول شان لازم آمد گفتی نیست
از کتب مجتهد فانی و زمانه مثل صوارم و حیران نیز دعوی عدم اختلاف
شان از هر مقام پیدا و موهبداست ان مدائش عجایب غرضه از حکم باین معنی
که بشارت اسماعیل بود و ناسحاقی زیاده و تر عثمان شد که نسخه قران اهل بیت
همین است که حضرات امامیه تسلط ملائکه یا شیاطین بر ان نقل نمودند و آفتاب
را بجل اند و دند چنانچه بالا گذشت و او بلا جامعین قران مجید و پنجایم بر اصول
مزین اعمال خود را از تصرف و تحریف مغذ و رنگر داند اگر چه این تحریف که سوی
اصحاب منسوب است مجارا باشد نیز در فقه معین اسلام و حقیقه شوس
حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام کما لا یخفی علی من نظر الی عناد الاسلام حقیقت
حال براس رخصه بدشکال شلی است که حضرات انبیاء زوده اند که اذالیت جلیاب
الیار فاض داشت چه اینقدر و کتب فریقین منقح گشته که مانعین قران کریم از قریش
اند و قریش بالاجماع از عرب عرب از اولاد حضرت اسمعیل و قریش با وجودیکه بت پرست
بودند خود را بر نام حضرت ابراهیم و اسمعیل فدایکند کانی شرح الامول و غیره با من کتب
الفریقین پس اگر رخصه حضرات را شدین را بر خلاف بداهت اولیه وقت جسمع
قران مجید مشرک قرار دهند معاذ الله بابرهم وجهی معلوم نمیشود که ایشان را با حضرت
اسمعیل و ماورکرمش چه عداوت مردود و او که بجای نام اسمعیل نام حضرت اسحق

ضبط کردند و حضرت یعقوب را خیمه گردانیدند پس کتاب رب العالمین بر اصول
 مسافقین باز بجه اطفال و محالین شد خدا یا کر گویند که مقصود ازین تحریر و تبدیل بتبریه
 حضرت هاجر است بعد از استبعاد است و در امر اهل و سلامت داشتن اولاد است
 از عذاب یخبر متناهی کما ستعرف عنقریب ان شاء الله تعالی و درین مقام نظر
 بقوانین روضه لایم عقلاے ایشان را در کتاب الله اصلاحی دیگر در کار است
 که چون بر مذہب منصور حضرت اسمعیل فریب افتد است و حضرت امام حسین
 نبیحتی که مغیرین قصه شہادت انجناب را زیرایت و فدینا به بیج عظیم می آرند
 پس ذکر حضرت یعقوب مناسب نباشد بلکه روافض را بتقلید شیاطین چنین باید
 قرار دادن که فحشرنا با اسمعیل و من و را اسمعیل الحسین الجلیل و مود این معنی
 است آنچه در تفاسیر قدماے سیعه روایت کرده اند و نقلش در صافی ہم
 موجود و لمحصل آنکه حضرت خلیل بعد از رسیدن کیش سخت مغنوم بود و تمنائے بیج
 اسمعیل براے مزید ثواب میفرمود و وحی آمد که را دوست ترمیدار سی عرض
 کرد سید المرسلین را بر سیدند که اسمعیل یا حسین را عرض نمود حسین را دوست
 تدارم پس قصه کرلایان فرمودند و حضرت ابراہیم زار را بر میگرفت تا وحی
 آگهی براے مزید اجر و ثواب او در رسید و درین مقام که روضه مزید و لا ابرائے
 حضرت ابراہیم او روند و در معنی تلاش خویش است زیرا که انجناب بعد
 تمنا خواجہ تاس اما میر شده بودند که آن دخول است و رسیحہ علی رء من بعد
 کما ان مبرکہ لفظ من و را که درین آیت کریمہ است موجب الخطا طرہ اہمین
 باشد حالانکہ انبیاء متقدمین طفیلی ائمہ معصومین اند و بدر بزرگواریش از شیخ
 امیر المؤمنین بمقتضائے وان من شیعۃ لا ابراہیم اوجار رہ بقلب سلیم زیرا کہ
 در تفسیر صافی و غیرہ منقول است کہ من و را ولد الولد است و درین مقام غمایم بسیار

وراصول امامیہ دیدہ شد کہ چگونه از ان چشم پوشم و راطهار صرفی ہم از ان نکوشم
 پس بدان کہ صاحب صافی در تفسیر آیت کریمہ اللہ وانا عجز وارجلہ آن اصول نقل میکند
 العباسی عن الصادق قال اوحی اللہ الی ابراہیم ^ع اے یولہ لک فقال سارہ فقال
 اللہ وانا عجز وارجلہ وبعث بعد اولادہا اربعۃ سنۃ بروہا الکلام
 علی قال فلما طال علی بنی اسرائیل العذاب فصبوا وکوا الی اللہ فطاع لے اربعین صباحا
 فاوحی اللہ الی موسیٰ وہارون تخلصہم من فرعون فخط عنہم سبعین ومانۃ سنۃ قال
 وقال ابو عبد اللہ ^ع کمذا انتم لو علمتم بفرح عنا فاما انزل کم لو ان فان الامر ینتی الی متبہاء یعنی
 مسعود وعیاشیہ مصدر لفاق وید معاشی ودر تفسیر خویش از افادات حضرت
 امام صادق ^ع خاصہ در ین مقام می آرد کہ انجناب فرمود کہ وحی فرستاد حق تعالی
 بسوے حضرت ابراہیم ^ع کہ عنقریب از تو فرزندے پیدا کنم حضرت ابراہیم
 این فرودہ سارہ داد و او جواب گفت ایامن خواہم زائید فرزندے حالانکہ
 سر زال شدم وحی در رسید کہ عنقریب فرزند پیدا خواہد شد از تو و عذاب کہ وہ
 شوند فرزند اش تا چار صد سال بجهت آنکہ او رو کرد کلام را درین حار لفظ اللہ و
 انا عجز و ہذا بعلی شیخان ہذا لے عجیب چون فرعون تسلط یافت و بنی اسرائیل
 را در انواع عذاب انداجب چہل بامداد ایشان تضرع و زاری بدرگاہ حضرت
 پاری نمودند درین وقت وحی آمد بحضرت موسیٰ و ہارون کہ تخفیف کنیم این عذاب
 را ایشان بقدر یک صد و ہفتاد سال حضرت امام صادق فرمود بشبہ پاک کہ
 شما بچنین ہستند اگر می گریستہ و رارنا لیہا ناچہل صباح بقدریم میرسانید یہ ما این
 بلا بجات می یافتم چون از سما بصد درینا مدالیتہ این عذاب بغایت خود رسد
 و زینہار کم نکر و انتہی محصل الحدیث مخفی نماید کہ قبل ازین در تصنیفات باقر مجلسی
 امام سیزدہم و غیر او شبہا شبہا شیعیہ و یہود و میہدیم و بمقتضای نص

عبد العزیز کشتی و در کتاب فحشاء که مذہب شیعه ماخوذ از یہود است مہر و فرقه
را مطابق ہمدگر می فہمیدیم و در کمیت و فریب استناد پرکار و یگانہ روزگار
میدانستیم لیکن اکنون بہ تفصیل افادات جعفری عیان شد کہ شیعه انشاء عشریہ
بدتر از یہود اند و در شقاوت ذاتی و مساوت قلبی کوسی مسابقت ربو و نہ قال اللہ کا
فی محکات کتابہ ثم قس قلوبکم من بعد ذلک فہی کالجارة اورث فسوہ وان من
الجارة لما یفخر منها الا نہار وان منها لما یشقی فنج منہ المار وان منها لما یسطر منہ
اللہ و ما اللہ بغافل عما یعلون متاخرین امامیہ اگر گویند این تشبیہات بہر تقدیر است
آمد نہ بر ما گوئیم اگر ما جرین روئے نضرع میدیدند نوبت غیب خصوصاً غیبت
کرے چرا میرسد و اگر ابنتی دیگر کہ وجود فوت و عدم معذرت با وصف مرتبہ
اضلال مزین ازان بظہور انجامد بارے این آیت از سر و بن تلاوت بکن فلولا
اذ جاہم باسنا تضرعوا و لکن قست قلوبہم وزین لہم الشیطان ما کانوا یعلون حالانکہ
مزین درین وقت چنانست کہ شیطان وقت صادق ۴ در صد و اہل بیت
گرام بود تا عبد اللہ بن جعفر مردم واقعہ دیدہ پشت و فرار نور و مدہ مضات را
در کمین بر کجاشب کہ فرصت را غنیمت شمارند و مار را روزگار رس بر آرند
کما روئے الکشف فی المحیار فاغتر و ایا ولی الابصار بہر حال افادات جعفر بہ ہم
مقتضی است کہ متعجب و رقدرت الہی ما و حضرت اسمعیل بود زیرا کہ
حضرات ایمہ ہدی ذریت طاہرہ حضرت اسمعیل اند ازین غیبت این عذاب
و ایسی بالیشان رسیدہ و اریجو کہ اولاد حضرت اسحق و یعقوب اند منخط
کشتہ و ارایشان تا قرب قیامت بر اصول اہل و خامت سبک نخواہد کردند
۱۰ اسفا کہ بر اصول سفہا ظلم ہم لازم آمد کہ گناہ از ہاجر رضی اللہ عنہا باشد و سارہ رضی
اللہ عنہا و اولادش بگناہ بیگناہی تا سہ صد سال بلکہ زیادہ در اشد عذاب

و نکال گرفتار شوند که یسومونهم سوء العذاب یدجون اینها هم و یستجون لسانهم اما بیگناهی
 زوجه مطهره حضرت ابراهیم پس از آنکه ملاک دست که مقصد و ارکار و ولادت
 فرزند به انکار قدرت الهی است بلکه استبعاد از جهت عادتت چنانچه در تفاسیر
 شیعیه بیان کردند و مالش مال میکشد که من بر همین حال پیرے باشم یا بجوانی
 بر کردم لاجرم شعر فحی عالم بالا هم معلوم شد اما بیگناهی اولاد پس مثل آفتاب تیره و
 زعمانت لا یتحتاج الی البیان و رسد علمائے شیعیه آنچه در تائیل استبعاد
 تقریرات کردند و قد عرفتها نعوی شود و مخالف نص امام میگردد و معذک حضرت
 ایمنه هدی و مدعین مرید و لایعنوانی درین عذاب گرفتار آمد که کناره آن پدیدت
 و این عدالت جناب احدیث چون بر اصول امامیه مبتنی است لاجرم حکم توان
 کرد که این زمره عدلیه از صلب عدلیه و قوانین ایشان از توره چنگیز بوجود آمده آند
 و آنچه بر اهل حق زبان طعن دراز میگردد و از متعلقات مباحث عدل با فحش و جوه
 برایشان منقلبت گردید و حال امام منتظر از غایت وفا و اخلاص قوم بجائے رسید
 که قطع نظر از آنکه بیچاره در ملک شهادت هنوز نکرانست که نکش بادگر ان است
 هیچ مقامی با وجود تلبسات بلباسهائے گوناگون و مقتضائے
 بشریت که آرام و سکونت قرار نمیکرد و بصورت ناس و مجهولنسی بمشراق
 ارض و مغارب آن سر اسیمه میگردد بلکه در سوق اللیل هم برائے استراحت
 و قضائے لوزام بشریت و کمی فرصت نمی یابد بلکه مصداق این بیت است
 مراد منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم به جرس فریاد میدارد
 که بر بندند محلهای مگر چستی و چالاکی او را در ضمن تحقیقات کالین قوم مشاهد
 کرد نیست که گویند که تدارک خطیبات مجتهدین و متکلمین شیعیه با وصف
 بودن خود در عالم غیب بعالم شهادت بجای آرد و خبر ایشان با وصف

پس شارق و مغارب در آن واحد می گیرند لیکن عجب تر اینست که مرین اعمال
 را با وصف کثرت هفوات و عدم تنهایی عشرات خلیع العذار و مطلق العنان
 میگذارد و الطاف خویش را از و نمیدارد شاید بجهت آنکه بسبب مقدس
 او رسیده باشد که مرین بوجه حضور فی الامصار خصوصاً بورد و امام در باغهای
 نصیر و تخری من تحسبهم الانهار اعتقاد نداشتن بعد اگر چه از قرآن مجید صفت
 معلوم شده که چون فرشتگان کلام بساریت الیهام ادا کردند و تعجب را دفع
 نمودند حضرت ابراهیم حاضر بودند و لیکن نظر بتکلم و خطاب در حکم غائب گردیدند
 زیرا که کلام هرگاه از مستکلم صادر یا بد مخاطب همان شخص خواهد بود که توجه کلام بادت
 کوین از کس در مجلس شریک باشند بلکه سخن درباره شان بخواسته بود و مثلاً
 شخصی در مجلسی پس خود را ملامت کرد که چرا فلانی را که در مجلس است و شام
 دادی و فلانی را با کرام نواختی پس هر چند کلام درباره اهل مجلس باشد لیکن مخاطب
 او همین پسر است و این امر خصوصیت بمجادرات عرب ندارد بلکه در هر عرف
 قدیم و جدید عرب و عجم همین طور می است فکیف که بتر عادلائل برای مخصوص
 قایم شود که بعد از ملاحظه آن عیان شد که حضرت ساره مخاطب بود و پس و برا
 فادات جعفریه کلام دائر نبود مگر میان حضرت ابراهیم و ساره که رب العالمین
 آنرا در کتاب مجید حکایت میفرماید لهذا بر مقتضای حال و مقام لفظ و استمع
 شیخ می باید نه و هدا بعلی شیخا منصوب بنظر اشیر و این که از اسم اشاره مستفاد شد
 پس ترکیب مذکور که در قرآنست نیز مثل امور سابقه بر جاسه خود نیست و اینهم
 تحریف و تبدیل ارباب غرض از اولاد معنوی ابن سبا جاریست که بر نام
 حضرات ائمه این محدثات را بستند و ابواب رفاه برایشان خود بمقتضای
 قول کشی در مختار کشادند که شیعه بر ایجاد امور مخترعه که گوش رس و معلوم کنانند

بنحای دنیوی میرسد بدو بخطوط فانی مخطوط میگویند اگر ازین محدثات اموی
 دیگر را بطور تحد و گفت به باشم عمر من دهم عمر سامعین تمام شود و دفتر به پای رسد پس
 مخفی نماید که هرگاه در اصول موضوعه مزین اعمال چنین خطا یافته است درباره علامه
 و بهیچ وجه قدس سره العزیز هر چه بر زبانش از نسبت اضلال و تبلیس بگناه بیگناه می
 رود عین عدل و دادخواه بود بلکه معاذ الله بر اصول مزین اعمال و عدله شیعیه متخلق
 باخلاق الهی است کما اشرنا و آنچه گفته که عدم تخصیص او این تأیید ماجرایی عجب
 است زیرا که ادعای تعمیم هنوز ناتمام است بلی وقتی تمام شود که احتمال قاعده
 عرب کما فی التحفه باقی نماند و آن صورت نه بست پس بنیاد بران چگونه توان نهاد
 بلکه احتمال مذکور مدلل است که تعجین من امر الله الایه کلامی است واحد در خطاب
 حضرت ساره و نه لازم آمد قول مخاطب چنانچه در اغار بحث دانستی یعنی
 چنین کلام از هیچ عاقلی صادر نمیشود فضلا عن خالق العقل والعقل کما عرفت محصلا
 مفصلا و نیز در لفظ اهل بیت حضرت ابراهیم داخل نتواند شد چنانچه حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اهل بیت محمد با عراف مخاطب و قد مر بالتفصیل لاجرم
 تقریر مخاطب قابل اضنائیت و آنچه گفته که مراد از رحمه نبوت است او جوازش
 آنکه چون این قول مورد قیل است صاحب تحفه قدس سره العزیز انرا مطلع اعتبار
 نه دانسته و بر مذہب جمهور اکتفا نمود فلا جرم ان کلامه عین تحقیق لایثوبه شی من
 التشکیک صاحب مجمع البیان و غیره از مفسرین شیعہ و کرشنکر دره انبیا
 و انست که در رساله مخفیہ و کتب دیگر از مذہب امامیه امور لیت دیگر که تعلق باین
 مباحث دارد چون بسیاری از عبارات رساله مذکور بجهت هجرت من
 از بلده کهنه و رسیدن بعضی از افتها و اثنا سئ راه خصوصاً بر این اوراق بله
 جلد جا بجا مخدوش گردیده لاجرم بعد از فکر و امعان هر چه از معانی صحیح این اوراق

بذهن کمترین میرسد تعرض بدان می نمایم و در ذکر عبارتش مفدوم پس میگویم که از
 اخله آنکه درایت کریمه العجبین علامه دهلوی پیروان خویش را گمراه می کند و آنچه
 فهمیده برخلاف تفاسیر اهل سنت است از تصریح امام راز و قاضی بیضاوی
 و صاحب مدارک و کشاف و جوالش آنکه آنچه از قاصص درین رساله مخفیہ نقل کرده
 زینهار با کلام صاحب تحفه مخالفتی ندارد زیرا که مفادش غیر از اخبار طائفه تعجب حضرت
 ساره بعد از بشارت اسحق و یعقوب و استدلال بر نیکو دیگر حیت و نبوت
 خطاب بلفظ رحمت و برکات و ندا اهل البیت بر اے حضرت ابراهیم
 در تفسیر مذکور کجاست و اگر ذکر ضمنی در جمله مذکور باین معنی که امر اللہ قولد فرزندان
 از هر مین و آن تعلق دارد بوالدین در جمله مذکور دلیل باشد در جاد فی علام رند ذکر
 نقلی چرا بر محمی زید دلیل نشود سخن همانست که در سابق بتفصیل تمام چنانچه طفلان
 را تعلیم می کنند جا کرین مدر که پیر نا بالغ گردانیده شد که حاضر کسی است که متکلم باد
 در گفتگو متوجه باشد رسیدیم بر عبارت مدارک مالش همین است دون عیزه
 الغرض چنانچه در عبارت ناصر الملت و الدین شرکت حضرت ابراهیم و خطاب
 نیست اینجا هم نیست آنچه بذهن تو درآمد بر تصریح جمهور است اما قول دیگر پس بعد
 ازان آورده بلفظ قیل یعنی بعض گفته اند که مراد از رحمت نبوت است و از برکات
 اسباط پس می توان گفت که در اینجا هم با وصف اراده نبوت از رحمت باعتبار
 مجاز از جهت سبب خطاب نیست مگر بحضرت ساره یعنی نبوت و بقای آن
 مازل باد یا نازلت برا و لا تو اے ایله ناه ابراهیم و مبنای آن مجاز است
 کما اشرنا عن قریب تفصیلش مالا مزید علیہ می آید انشا اللہ تعالیٰ اما جار اللہ محسوس
 پس تفسیرش نیز ولالت دارد بر امور مذکوره و مال معنی آن میرسد که مال عبارت
 مدارک است در مابہ النزاع من بعد خود مزین لرض بران نموده که امام راز

رضی الله عنه در تفسیر کبریس بر همین حال رفته و موداے کلامس مطابق این
 تفسیر گشته و کبریس پس زینهار هیچ تفسیر ازین تفسیر بر مذہب اہل تحقیق
 مخالف قول صاحب تحفہ قدس سرہ العزیز نیست فلیف ہر چہ از تفسیر و از انجا کہ این
 تفسیر مشہورہ در ہر شہر موجود اگرچہ در رسالہ مخفیہ این عبارات محدود شدہ لیکن
 ہر چہ اندیشہ نیست و نہ حاجت بدان دارد کہ از ہر تفسیر عبارتش را ذکر کنم ہر کہ خواہد
 باین کتابا بہا براسے الطینان پیوج کند رسیدم بر آنکہ از تفسیر این مفسر چہ بر می آید ہر کہ
 ادنی خور بکند بواند دانست کہ ازین قول ہستم تخصیص خطاب ثابت می شود زیرا کہ مالش
 بدان میکشد کہ ملائکہ خطاب حضرت سارہ فرمودند کہ تو از دو دمان نبوت باشی و در
 فرزندانت نبوت خواہد ماند کہ من و در اسحق یعقوب و کثرت انبیاء و رسی اسرائیل بہر سہلس
 بعد ازین بشارت ماند کہ ہمقرس الطینانی شوی نہ آنکہ تعجب کنی و این تخصیص است نہ
 تعجب شاد بخیاں پیخرف جان را میخشد کہ اگر برین تفسیر تخصیص بحضرت سارہ نمایند لازم آمد
 نبوتش و ہو باطل قطعا و ازینجا گفت کما یظہر بادی تامل و اگر معنی آن چیزے دیگر باشد
 بیانش بر ذمہ اوست این مزین را فرین الف لیلہ کمان می بردم کہ اوستاد و بر کار
 بلکہ بلاے روزگار است لیکن در آغاز مناظرہ ہوش و حواس در باخت بلکہ پیچ مفرے
 نیافت و لفظ ہمچنین کہ در کلام این مزین واقع است تعمیم را مقتضی است و در اینجا کہ بت
 خاص شد با سیاط شمول رحمت کہ بمعنی نبوت است بحضرت سارہ چگونہ بر مذہب اسلام
 متصور تواند شد تا تعمیم بجمول انجا بدلی بر اصول مذہبش انطباق می باید زیرا کہ جناب
 فاطمہ زہرا قطع نظر از نزول وحی بعد حضرت صلی الله علیہ وسلم مہبط کتابی کہ اصناف
 مضاعفہ از قرآن مجید باشد بودہ اند چنانچہ در نور و مباحث این رسالہ دانستہ باشی ظاہر
 اوجہ ارادہ نبوت از رحمت و اسباب از برکات ملاحظہ افراد و جمعیّت باشد و نبوت
 کہ واسطہ رحمت رب العالمین بسوے بندگانست بدیہی است نزد این مفسر و بر شاگرد

مشعر کثرت و بقا است چنانچه مفسرین در تحقیق لفظ تبارک می نویسند با سباط
 النسب است و بهر حال بمعنا س کلام یکی باشد ازین هر دو تفسیر با هم تخصیص خطاب
 از دست نمیرود و بر هر نقد هر آنچه سزا بآن دانسته باطل می شود و سبحان الله مخاطب
 اراده تعظیم کرد و نتیجه آن تخصیص خطاب بحصول انعام پیدا کرد و لیا س دولتش
 این معنی را خرق عادت نامند عجیب نباشد که گویا اتباع سیرت و جلال است کما لا
 یخفی مقام تبارک است که هرگاه رحمت بمعنی نبوت باشد و برکات عبارت از اسباط
 تعظیم رحمت چگونه محقق میشود بدن آنکه نبوت شامل کرد و بحضرت سازد و اولادش
 معاذ الله من ذلک این مرند خرافت و سفاقت از صحبت چند س از حقا باشد که در
 لکھنؤ بشغل علم بسر بردند تا زمان س باز بتقرب سلطانی که خود را در هر چهار رنگس قانون
 می ساخت علم و دین بر باد دادند و همچنین از صحبت جمعی دیگر دین فروش و دنیا خرم بر
 هر حرفش زبان مدح بر کشودند و در علوم او را حاصل عرس تحصیل قرار دادند حال آنکه حکما س
 اسلامین گفته اند رقم رخ و نبادانی کشید س که نادان را بصحبت برگزید س که
 گردان س دهر س خرباشی و گردانانی ابله زرباشی بعد ازین بمقتضای قول بزرگان
 گویند از سر باز چه حرفی گزان پند س نیک و صاحب هوش امر س بیاد آمد که آگاه کردن
 بران نسبت می بینم تا هنگام مطالعہ این اوراق پیش نظر دارمی که هر چند نسیج مخاطب
 طاهری پیران نابالغ بود مگر از ان امر س حاصل شد که مساعی اولین و آخرین شیعه
 بر باد رفت بیانش آنکه مخاطب جمیع سکنه ممت حضرت ابراہیم را شریک اہلبیت
 قرار داده و گفت بلکه تمام اہل بیت حضرت خلیل و نیز این الفاظ نوشسته که ہر گاہ شکر
 حضرت خلیل الله و جناب شان در مخاطب ملائکہ ثابت شد انتہی پس لاجل حضرت
 ہاجرہ و حضرت اسمعیل و اہلبیت داخل شد و ہمکنان میداشتند کہ ہاجرہ قرابتی با حضرت
 ابراہیم نہ داشت بلکه کنیز بادشاہ جباری بود کہ شہرہ جمال حضرت سارہ شنیدہ فرمود کہ

مرد و راپارند و خواست که دست رساند خشک شد بدعا حضرت خلیل دوبار
 و هرگاه برآجر خواسته که دست رساند عین شد پس آجر را خشد و سلامت همه
 را رخصت داد و اے بر حال رخصه که گویند که بصدقه بصدقه خاتم المرسلین تحت رئیس
 المرئیین بود و هتک ناموس اگر واقع شد کافی الکافی و غیره و هو کیفی فی تکفیرهم پس تا ولیک
 علمای رخصه کرده بودند و حق ساره رض که بجهت قرابت داخل شد و اهل بیت
 حضرت خلیل نه از راه زوجیت کاشخ فی هذه الرسالة باطل برآمد و حقیقت قول اهل
 که زوجه داخل اهل بیت می شود بطریق اولی هیچ شبهه نماند چون معلوم کردی که کلام حبیب
 تخلف مخالفی بکلام مفسرین ندارد اکنون بمقتضای کائناتین بدان و کما تهمین تهمان می توان
 گفت که کلام مزین البه منافی جمیع البیان است و هرگاه بشمر از متاخرین بر طوره
 میروند کما لا یخفی پس مخالفت را حدی بنا شد عبارتش اینست اسی لیس بداموضع تعجب
 لان العجب انما یکون من الامر الذی لا یعرف سببه و نعمه الله تعالی و کثره خیراته الشانیه
 الباقیه علیکم و هذا یتمثل آن یکون انبیا راعن ثبوت ذلک لهم و مذکیر انعمه الله و برکاته علیهم
 و تمیل آن یکون دعایهم بالرحمة و البر که من الملائکه فقالوا رحمه الله و برکاته علیکم یا اهل
 البیت کما یق اتعجب من که ابارک الله فیک و یرحمک الله و یعنی بالالبیت
 ابراهیم و وجه مخالفت ظاهر است زیرا که مفسر مذکورند ارا درین کلام که مفید بود و ظاهر
 مژده فرمود که مراد از بیت بیت حضرت ابراهیم است و چون مضاف شد و حفظ
 بیت بعض قطعی اوست و حضرت ابراهیم پس عدم صدق البیت ابراهیم را ابراهیم
 با وجود اعتراف مزین در رسال دیگر بدان و محاورض آن کام مر ارجع است چنانچه عدم
 صدق رحمت برید و رحمه الله علی علام رندجه جائے آنکه طرے در تمیل آن گفته
 باشد که رحمه الله و برکاته علیکم یا اهل البیت در ین مقام جنان است که گوئے خطاب
 خود را که تعجب میکنی ازین امر برکت و هد خدا در تو و رحمت کند زیرا که این تمیل و تقریر

و در قوت تأیید صاحب تحفه قدس سره العزیز است کما لا یخفی زیاده برین نیست که در اینجا
 بدلیل دیگر مثل تزلزل فی جمیع محفل باشد اندراج حضرت و درین مقام این توسعه ممنوع است
 کیف لا ولم نقل بعد و اگر چه عادت عرب که چون موعظ را بلفظی ملاحظه فرمایند که مدکر باشد
 بطور محاوره رعایت مذکور بعمل می آرند مخالف واقع بودی البتة انرا در کردی نه بنی که
 ابوعلی جباسی چون ثامت کرد ازین آیت صحت اطلاق لفظ اہلبیت بر زوجه و آن
 منافی حق بود و ادم عرض شیعه درباره آیت تطہیر و لهذا ازین اطلاق بندای به جوهر
 حضرات متشعین از قدیم تخاشی میکنند و عا شد کلا بر زبان می آرند و مجتهد فانی و زبانی چپاک
 و برین انکار نگفته اند چنانکه وانی بنابران طبرسی صاحب مجمع البیان این دلیل را رومی کند
 و میگوید که این اطلاق از جهت قرابت بود نه از جهت زوجیت طبرسی در اینجا مایع است
 و مستعمل نیست بقربیت و همچنین است صاحب تحفه که منع کرد استدلال بضمیمه تکریم را در
 آیت تطہیر با حتمال ذکر اہل البیت و صیغ تکریم و چون کتب متأخرین از تفاسیر خواهی و بدیقین
 خواهد شد که دیگر آن هم بر همین جاده طر سے رفته اند انهم الفوا آباءهم ضالین فہم علی آئنا ہم ہم
 عون و ازینجا ہم توان دانست که مزین اعمال شیعه که طریق تطبیق سپرده را ہی از صورت
 بمعنی برده جائیکه اطلاق لفظ اہل بیت بر ازواج بیان میکنند بلکه ایشان را میر لہ صاحب خانه
 قرار میدد و احق و الیق باین خطاب من حسب الزوجت میداند و از کلام اہل حق آن
 تطبیق را اخذ کرده کما اشترنا سابقا و محدثات خود را در آن ایخته و زینہار ندانسته که بر طووز
 شیعه این بطریق درست نمی آید فاعبر و اما ل الامانة و الدیانة و مولان المحاطب
 فی تلبیہ و حکومت علی کوفہ الہند گابن مرجانہ المختصر لفظ تمامہ اہل بیت حضرت اسمعیل
 و ما در مکرش را شامل است پس اگر گوید کہ خانہ ہمین بود کہ ملاکہ در آن خطاب فرمودند گویم
 لان لم یراکہ رشک زائد الوصف بود بحدیکہ بعد تولد حضرت اسحاق چندی فریب
 ہد کہ بودند بالاخر حضرت سارہ رواندا شتہند کہ در شہر سے بمانند کاسچہ انشا اللہ تعالی

بهر حال چون مخاطب بلفظ اهل بیت همه بودند اگر چه بعد المشرقین در برود خانه
 باشد معلوم شد که آنچه در حکم زوجیت است یعنی ام ولد بودن مقتضی جواز
 اطلاق لفظ مذکور است فابندم با اسود و لم یجد و اما بحسب اسود از عجایب
 آنکه مخاطب را در اوراق خفیه معلط و مکرپش آمد که در خانه حضرت
 ابراهیم که ساره در آن بود و دیگران را از اهل و عیال دانسته و بحضرت اسمعیل
 و مادر مکرش اشعار بلکه نص کرده و گفته که تمامه اهل بیت ازان مراد اند
 کما عرفت و این قدر هم یاد نه نمود که ایشان در آنخانه کحامی مانند از تفاسیر
 و تواریح فریقین کثرت غیرت و رشک حضرت ساره در باره حضرت
 اسمعیل و مادر مطهرش مشهور و معروف است و حضرت ابراهیم
 درین امور با سارے خاطر ساره بیش از بیش میفرمود چنانچه از تفسیر
 صافی هم ظاهر است و درین خصوص این مفسرین نوشته اند قطعه هاس
 بسیار که حرفی ازان این است که روزے حضرت ابراهیم
 استحقاق را در کنار داشت اسمعیل که بزرگ تر بود آمد و او را جدا کرد و بجای
 او در کنار پدر بزرگوار نشست و ساره از دور میدید از غایت غیظ و غیرت
 گفت که زینهار نتواند شد که ایشان در یک شهر بمانند و این امور
 را بچشم خود به بنیم لاجرم ایشانرا از شهر بدر کردند و حضرت ابراهیم
 خیلی مغموم بود که اسمعیل را گاه میدید و خوش وقت میشد اکنون
 فراق تام بهم رسید سلیمان خصوص و عموم خطاب یعنی اول ساره زوجه
 حضرت خلیل و ثانی به حضرت هاجر و اسمعیل لیکن رشته کلام متعلق النظام را
 از اسلوب بدون ضرورت کسختن است حالانکه محاوره قرآنی ایراد صیغه
 جمع مذکر بعد لفظ اهل بیت است کما مرور ا پس متعین شد که علیکم نیز توجیه

بساره دارد که بزرگی و پاس اقوال او دانسته و بر تقدیر عموم اولی به وایه فیمه بنیاد اکر
 که نفس ایمان از تعجب مانع است بآنچه براسه دیگران وادی غرضه رنج غریب
 اگرچه روزی چند اجتماع در شهر سے اتفاق افتاد که عفت انکار فتمه که در خانه
 حضرت ابرهیم حضرت اسماعیل و مادرش نیز باشند لیکن چون تعجب صا و تشنه
 مگر از حضرت ساره که نطق القرآن المجید ازین جهت مخاطب بود و فقط آن دیگر
 و این امر را خود مخاطب اعتراف نمود جای که خصوصیت خطاب بصیغه مونث
 و کر نمود و فکیف که افاد است ائمه اهل بیت علیهم السلام مقصود خصوصیت مخاطب
 بعنوان دیگر باشد که بار بار ذکرش مناسب نمی نماید که معاذ الله مورد غضب الهی
 بنوش بالذات منطوق است و اولادش بالتبع پس حقیقه از رحمت رب که نشانی
 در قرآن اهل بیت کجاست تا دیگر را در این شریک نمود باشند مگر
 معاذ الله شاید شرکت در غضب الهی مراد که نذلیضکو قلیل و بسبب اکثر اخبار بما
 کالوا یکسبون چون حال مخالفت و با اجماع مفسرین مدیهش واضح شد بلکه اینهم که بدعا
 صاحب جمیع البیان و از سید باید گفت سبحان الله سبحان علی زیر شق امر الکنهور
 یارای آن شد که صاحب تحفه قدس بهره العزیز سخنی گوید چه جای که در معرکه کلامیه
 پیوید و تخریر جواش قلم بدست گیرد و نصیحت من بخیر و دیگر سمائی فزید خط را چه
 علاج گویند که سیف خیال سلطنت است و بمقتضای مثل شجعه تشنگا را نماید
 اندر خواب همه عالم بحشمت چشمه آب رحیم جنس خواها به پریشان دیدن
 و تعبیر از یاران برسید و خود هم در آن دخل دادی و فال فرمان والی و گیتی ستانی زدی
 و هر یکی از ایشان طریق سخره سلوک داشته روزی افتان و خیزان آمد تا رسیدند که مگر
 شب بیکام واقع عجیب و غریبی گفت بلی حکایتی شکر و نمود که حالا دعوی هفت
 اقلیم توان کرد گفتند خدا را زد و بگو جواب داد که می بینم که بزرگ صاحب قاری ایمنه صافی

به ششم پدید آمدن در عین خواب تعبیرش خیان نمودم که سکندر روحی آئینه ایجاد کرده بود
 و او سلطان هفت اقلیم بود پس از امر و زوال شاهنشاهی تمامه دنیا منجم اگرچه مجتهدینند
 و تفسیرش را می پسندیدند بجز سوخته پیچونی در آن مجلس سسته بود گفت که شاید آئینه بدست
 توان داد و ده اندک صورت برین حالت میسر است از مغایط او دیگر گفته است
 که از لفظ قسط الاستلال که خاتمه تقریر من است اشکار شده که این مدعی مناعت
 کلامیه را در طائفه امامیه بفرمانده به دست نگاهی بلند است زیرا که شیعه مقام آیت
 تقی مرتضی استلال دارند و لفظ خلافت بلا فصل در تصویب بر زبان می آرند در آیه الزام
 ال حق با شایسته این دعوی میجویند و بعد ترتیب مقدمات چنان میگویند که صاحب
 شخصه نفلس نموده گفتگو در آن فرمود اول گفته که دعوی اجماع مفسرین ممنوع است بارور
 قضیه حکم که شیعه بدان او بخت اندلب کشوده و مال تقریرش درین خصوص بدان میکشد
 که ایراد ضمیمه جمع مذکر نه از ان جهت است که خطابی جدید از جانب خداست غرض جل
 برائے آن عباتعلق گرفته بلکه خطاب او کرن یا یتلی فی سبوتکن اعاده کلام باز در اج مطهرات
 است بر نسق واحد و ایراد ضمیمه جمع مذکر مبنی بر همان قاعده مذکور تواند بود و این امر که
 من تقریر احتمال نمودم ظاهراًست بر هر عاقلی مگر بر امثال مخاطب که میان رطب و یابس
 و اندود و خالص تمیز نتواند کرد ولیکن دعوی تکلم می کند و بیچ انصاف می کنند منشا
 غلط این خود غلط است که صاحب تحفه سنگد برائے تقویت منع آورده و این
 نیز بیوس کمان برده کرا و مستدل است که دلیل می آرند نه مانع قند کرد و لا تغفل القصه کلام صمد
 تحفه را بفهمیدن و دامن برائے بحث جدال برچیدن بر علایم رفضیه ختم شد که بجهت
 نافی و نا بلدی از کوه ادراک در مباحث عویصه این باب پنجه گیر و در گرفتار شدند
 و نقد حواس در کف تسلیم سپردند و دست و پا چنان کم کردند که هر چه خود ترتیب
 دادند معانی و غایات از اهرام ندانستند برین که محققین ما بعد از تتبع در احادیث

سرور عالم لطق طرق مختلفه در رفع اختلاف در ردایات متعلقه بمباحث اهل بیت و
 مصداق افس و برین چند حرف آورند که بیت بر سه معنی صادق می آید اول علاقه
 تنوع دوم علاقه ولادت سوم نسب مجتهد فانی از غایت پیچ و تاب سرگردانی در طعن
 الزام میگوید و پیش مجتهد الزامی با وصف خست و دجلای کوچک ابدالی میبکند که دعوای شریک
 و اطلاق لفظ اهل بیت بر نفعانی ایجاد و امام را راکر است که در قدها اکثر از ان رینهار یافته میشود
 چون او تاب مباحث فرقه امامیه نیاورده باین ایجاد و احراء بنهابه است و گفته آنچه گفته
 و خود این والد و مولود و شاید و مشهود بار بار نقل میکند حدیث این را رقم را که صحابی حضرت
 پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام بود و علمای مسولین ایشان او را در راجعین سابقین و تابعین
 از بیعت افضل الصدیقین بمقتضای سفاست خویش دانسته اند و کلام او باید است
 دلالت بر اشتراک دارد که از وجه اهل بیت است ولیکن در حدیث خلائی مراد از اهل بیت
 آن مردم اند که صدقه بر ایشان حرام باشد یعنی شرکاء نیسب کار واه جامعه منهنم البیعتی پس معلوم
 که حدیث منقول خود را خود این پدر صاحب رتبه بلند و این فرزند سعادتمند نفهمیدند و امام
 رازے قدس سره را موجد اشتراک قرار دادند بجان شداین سخنها و در مقابل صاحب نسخه لطاق
 بسمت بر میان جان بستند و قلم بر اے روفا و التلش پرست گرفته اگر نصیحت من چ پند
 باید که قبل از سانحه موت بامید رجعت همراه شیطان الطاق بمیزد از انجمله آنکه در خارج
 از واج مطهرات بدامن روایت حاکم آویخته اند و از هر گوشه غبارے بر آلیخته از
 راه حکومت که حضرت در خطاب ام سلمه فرمود آنکه لالی خیر و مولا اهل منی
 و این حدیث و اصول رفته خصوصاً افادات اعمور المحدثین با عراف شان
 در تنقید از ابو بصیر مشغول مملو و بهر حال که خنایر محمود و مریست که امام
 جعفر علیه السلام را سقط گفته یعنی و شناسی داده که نواصب لاسام از
 غایت خجالت سر فر و برزند بلکه عقلاے عالم در قایم سلوبی حواس از متکلمین

شیعه گریان تا دامن بدرند باز مبر غیرت خداوند سے کہ سکی بران مطرد و
 بحجرت سب سلاطند و بزرگے اوشا بشید علی مار شرنما و نقلنا عن المجلس
 الاول و هو اور وہ مفصلانی رجال روضۃ التتقین و غیرہ فی غرہا و اولہ بسا
 یزید ائمہ کما ہو عادتہ درسمہ چنین بلید اگر بعد اوت اہل بیت چیزے بگوید لایق
 اعتبار بنخواہ بود چہ جائے آنکہ مخاطب مبہوت در رسایل خویش مصبوط
 کردہ کہ حاکم محکوم بہ تشیع است و بعد از مطالعہ مستدرک شمس غارے
 بخاطر مہمی غلبہ تا آنکہ کلام حیدر الدین اصغہاے مودت شد کہ اورا امامی
 رافضیہ نوشتہ فلا یقوم رواۃ حجہ و لا یتہض دلیلا پس ہر چہ حاکم اور دو
 سے رخصت از ان بدماغ طلبہ این علوم بر شد کہ فی الجملہ ہر مکانہ
 رخصتہ اطلاعی بہر سائیدہ ایم و قد ما از مکاتیب شیعہ بے خبر بودند و حق
 انیت کہ سر دقایق کسبت ایشان کہ محیط می تواند شد نہاید شنید
 و ہر چہ روایت کنند و مضر فی شیعہ دارد الہ حجت ما تواند بود کمالا یخفا
 علی بطرالی مجالس المؤمنین و غیرہ الحال بعد از تسلیم روایت حاکم
 با یقائ نامتین می سردارم کہ مخاطب سرآمد تحقیقین رخصت متعین لفظ اہلیت
 را اطلاق مندرج ساختہ و از دعوے مرند بتصر دست از
 اقادات حضرات ائمہ ہدے کلی ماروے اعور بہم و ضر بہم
 برداشتہ بود کما عرف سابقا و لاحقا پس محتمل است در معنی آن کہ
 اے ام سلمہ تو بمعنی زوجیت و سکونت و کثرت مخالفت و مد سپہ
 منزل بخوبی از اہل بیت ہستی و باعتبار معنی نسب از اہل بیت نیستے
 ایشان اہل نسب من اند کہ ہدیہ برایشان حلال و صدقہ برایشان
 حرام است بلکہ تقی صریح ہمہم بہین احتمال وارد و اذا کان کذا فلا یوصلنا ضرا

کما لا یجوز یهم لغب اگر گوئی که علما در ترجمه حاکم چنان گفت اندیغی و
 با س شاموار و گوهر با س آبدار و رستاش و محدث اوسفت و نه
 و آن بهیت مجموعی اول دلیل بر آنست که او از جهابذہ محدثین و اکابر
 مستدرکین است و او صافش مستدرکین از بیان چنانچه قاضی در وقیات
 الامعین فرمود که مرجع اہل حدیث در زمان خود بود و کتاب با س
 بے مثل تالیف نموده و از علامہ فقیہ معلوکی و علی بن بریرہ بود و
 و کثرت تصنیف مشہور و معروف و علوم حدیث را از ہزاران محدث
 فرا گرفت و همچنین دیگران فیضیاب گردیدند پس چنین شخص را از فضیلت
 متراد و آن چگونه ممکن باشد ورنہ امان از علم مرفوع شود گوئیم
 سلسلہ کلامی را امکان پیروست لیکن این نزاع با سندہ نیست بلکہ
 منازعت با مثل صدر الدین اصفہانی است کہ جلالت و مشہور
 و معروف و بنالاب او بر انتہا ثقات و تالیفات متواتر و مسطور چون
 سخنی از معقول گفته اند او مانسد الو علی بلخی و اگر صرفی از علوم
 منقول بر وفرد و مثل شیخ ابو العباس تلمیذ امام رازی اما را فہم ہانہم
 و نقل بالجنت میرانہم علمائے

اہل سنت را و رامت محمدی از انبیا ربئی اسرائیل و کثرت
 کمتر خواہے یافت و ہر چند این حدیث را موضوع لوسہ اند لیکن
 اگر بہ ثبوت رسد این توجہی است لی غبار بالجلہ سلسلہ اصفہانیان
 را اگر حدیث و ہم عمر تمام شود و ہم چنین در قضا پوریان اگر محدثین و
 فقہا و مفسرین را بر شام قیاس بکن کہ چون گذر امام رضا بر قضا پور
 افتاد و محدثین اہل بیت حدیث انجمن باب سلسلہ ابائے شیدہ

و بقلم او رفته کاتبین بسست بر او بودند و سامعین را حدیث و نهایتی نبود و چنانچه
در کامل و تاریخ الایمه از سنه و شیعه مسوط است اگر کسی را فاضی بر آید
بیاچه ضرر برساند آیا و در مذہب ما چون زرارہ یا فقہا سے تہ بود و در مذہب
شیعه کہ تو لا ربکم لا تقطعت آثار الجنۃ و الولایہ و محققین در اہل حق آنقدر
کہ شتہ اند کہ جمیع افراد شیعه را کہ مجموعاً قریب دو صد فرقه خواہد
بود و اما دخواصا اگر شمار سے از وقت ابن سہباضا نے
تا مجتہد الزمان نے بعد ادا حص حواص ما نتوانند رسید و از اینجا است کہ
مجلسی و دیگران اندر اہل ہوسے چون درین مبدان اسب قاحت
و عرصت در تہ و تقریرات حرفی شنیدہ باشی کہ فقط در خواطر رفضہ
خانہ خراب و درین عالم آباد است نہ دم زد و نہ دہوسس بچتن و نہ
کہ خواہد تلمیح این سخن را کشف کردن بحالہ بصارت العین
باید شش رجوع نمودن و تفصیل در آخر مجلد اجترار الہ العین ملاحظہ
فرمودن سخن این است کہ اگر رفض عالم تمام عالم را محیط شود و موجب
ظہور امام المتقین گردد و از تہران و حدیث دست براننداریم
بمقتضای حدیث طائف من امتی کہ در کتب فریقین است امید وایم
کہ اہل سنت ہر صدر شنید و رفضہ از فصلا ت یہو و بمقتضای
نص عبد العزیز کشے و انہا چہید و بجزر ظہور امام موصوف
از لعلان برق شمشیرش روز سیاہ بینذ اللہم عجل ظہورہ و شرفہ
القصہ سخن درین بود کہ صدر الدین اصفہا نے و امثالش براسے
حاکم حکم رفض وادہ اند چنانچہ قاضی رطل بوق در تالیفات خود آوردہ

و ہند عبارتہ نقل من الاحقاق ارجح الناصب علی الامامیۃ قاطبہ بان الحاکم
 اباعبد اللہ روسے گذار ہو شیعہ امامی و کلام شان بلاخطہ بعضے از
 قرآن و شواہد پس ازین است و معلوم نیست کہ آنچہ دیگر بزرگان دین
 از متعین در باب مستدرک نوشتہ اند و ازینجا است کہ متشہین
 نقلین یعنی محدثین الی سینت را تقری و حضورش زائد الوصف خواہد
 بود بحکافہ الروایات معرض مذکور را یاد است باعدہ ازان تغافل
 و اغماض و ہم چنین کلام رہنماں کہ متوقع ہر بہار خیزانند و سخن
 اصاف صاف نمیرانند مگر بزیادات باید اورا عبارتست مخاطب
 لا ثا نے سرفست سخن را فی اوجین و علم چہ امر و را از لفظ شیعہ
 متبادر است بسوسے او ہاں خصوصاً متقلدین قلی گفتورین بد زبان
 رنگش بر ریختن مگر نمیدانی کہ چون صاحب تحفہ لقب قدیم
 الی سنت را کہ لفظ شیعہ بود یا دفرمود چہ عوہ بر سر بازار کردند متعین
 المقصود کما قال المشکلم الاصفہانے و اگر از کلامش ہا این ہمہ
 حیاتی بر نہارے یعنی آنچہ الدحضام گفتہ بود از ابو جے
 بشمارے بارے می توان گفت کہ اورا شاگردان باشند
 و رہا بس متعین کہ علت زاید و رجوف شان باشد و شریک
 تالیف گردیدند و این نوع بلا یعنی روایت حدیث بالغاظہا در
 خطاب ام سلمہ از انہا برخواست چنانچہ کثرت تالیفات او قریبہ
 و عازات بعض علما نظر بدان دارد کما عرفت شیابازنگاہ نمیکنی انہوے غولان
 بیابانی مثل مجتہد زمانی کہ چون عبارت حق الیقین را کہ بسیار ضخیم نیست و خالص
 قلم مجلیہ است چنانچہ نقل ثقات فہرست او دلالت برن می کند و برایت ہم مؤلف است کما اثر نا

در رساله بصارة العين با ثبات شهادة الحسين بن صریب شکایت فاطمی از جناب
 مرتضوی نقی نقلش برداشتم که مشاطرة قلبی من در مباحث کلامیه با مجتهد
 الزمانی از ان رساله شهرت یافته بعد از صبح و تاب بسیار دل بران نهادند
 که دیگران از شاگردان مجلسه چنین الفاظ در ترجمه حدیث مذکور آوردند که مانند چنین
 رحم پرده نشین شده و مثل خاتمان در خانه کرخیته الح و احقر الانام متحرم که چون
 اہلسنت این رسم و عادت نداشتند پس بالضرورة این تلامذہ و مشرکا
 از علامہ شیعه باشند مفصل المطلوب اعنی الالزام والا فحام بخلاف شیعه
 کہ تیرہ ایشان تقیہ و زیدین است و مترصد وقت گردیدن اگر در نالیقا
 کم چیز میخندند و رنگ تقیہ و نفاق ریختند بجای نباشد بہر حال تاویل مجتہد
 الزمانی با وصف بعید بود نش از انصاف سو دے ہم اورا نمیدہر کما
 اشترنا و انچه من گفتم عیان است لایحتاج الی البیان مجلا ہر گاہ در مستدرک
 حاکم کہ کتابیت صحیح چنین نے اعتدالی ہارفتہ و در اذہان متکلمین و محدثین
 سنت آمدہ بلکہ جا گرفتہ پس قانون اعظم ہمین است کہ موافق را فقط
 قبول باید کردن خواہ حاکم محکوم بر فض و تشیع باشد یا محمول بہ لسن بود
 بہ بین کہ شیعه مدعین مزید و لایا عتراف قاضی ثالث بالخیر در مصائبش
 کہ مخاطب ما شاید اورا با حتر از ثالثیت رابع الشہدا در مکاتیب غرایب
 گردانیدہ وقت دوران سخن حکیم چه قصد کردند خواستہ بودند کہ جناب شاہ ولایت
 خاتم الخلفا را مقید کردہ بمعاد یہ سپارند بلکہ خون پاک بر اور شاہ لولاک را
 بر خاک ریزند و انچه با حسن مجتبی و شہید کریم از عالمین ماکان و بکون معاملہ نمودند و بوقلمون گردیدند
 طشت از بام دعا قبہ الامرقا و ست قلبی ایشان تجویز نکرد کہ با خلوص نیت بلکہ فقط
 با جماع خویش آغشته بکدورت ببارگاہ ایزدی رجوع آرند حضرت ایدہ از غائبی کہ فخر انقلابان

فانظروا بابل ہندوستان چون حال مکائد شیعہ امامیہ چنین باشد دیگر انرا نباید چشم
 امید بر آہ ایشان کشادن بلکه در ہدایت ایشان افتادن از انجملہ آنکہ تو بفرستی
 چہ کردی کہ بجا کنی نصیری بخدا کہ واجب آمد ز تو احترام از کردن منتہائے آرزوئے
 حضرت اُم سلمہ رضی اللہ عنہا این بود کہ از زبان مقدس حرف ایجاب بشنود
 و ہر گز این آرزو صورت نہ بست گوئیم کذب این کلام سابقاً بتفصیل تمام ہو
 ظلم آمد و اینہمہ و ہم خیال رفت و گذشت بحدیکہ تحقیق مذکور قفل بر لب اہل غفل
 گذاشت و اساس نثار چامانی بر انداخت مگر مجددائیکہ حال حضرت ابراہیم شاید
 یاد نداری کہ برائے مزید ثواب با وجود استماع ندائے رب العالمین قدس
 الرویا تا گذر تک نجرنی المحنین غایت آرزوئے شان این بود کہ اسمعیل
 علیہ السلام را میکشند و پروردگار عالم کہش را در عوض او بمنفرستادند
 حال آنکہ این ثواب البتہ کمتر بود و امداد جیکہ برائے انجناب قرار یافت یعنی نبوت
 و رسالت و خلت و امامت تا آنکہ ثواب صبر فی الباساء و الضراء و جہاد
 فی سبیل اللہ و زہد فی الدنیا و الاخرے و توکل و قناعت بحدیکہ
 اعانت ملائکہ و توسط ایشان در انچہ برزوات و الاصفات
 گذشت قبول نفرمود و وقتیکہ آتش نرود و مطر و ترمی بشر
 کا نقصار شد و کرد اما الیک فلا علمہ بجا لے حسبی من سؤالی
 در ضمن مدارج مذکور و ہم بالاستقلال بحصول انجا مید بخلافت
 ام المومنین مدوح کہ او را ہنوز در بعضے از امور کہ لایق او باشد
 حالت فطرہ حائل حضرت ابراہیم را غر از تصدیق اندوخیے تشیع کما یسجد ہنوز ہمہ حاصل باز آرزوئے
 فرج حضرت اسمعیل بجا خونمی نماید و اگر امامہ اخیر ہر واسیتہ در بارہ صدیق و فاروق می یافتند جز
 قناعت قلبی چہ می گفتند و در وقتیکہ حضرت بر حایت صدیقہ فرو داد کہ قطرہ آبی و برک کیا ہے

نداشت و مردم بحیرت فرو ماندند که چگونه نماز گذارند و طریقه تیمم نمیدانستند زیرا که
 در همین صحرا بعد ازین فرو آمد بازی بردند که فعل الحکم لا یخیلون عن الحکم غیظ و غضب
 صدیق بکاشید که صدیقه فرمود لکزنی لکزة و حینکه از زبان حفصه معطه برآمد که لاقط
 یا رسول اللہ الاحقا مکر فراموش کردی که فاروق چه کرد و چه اندیشید ایا میه
 اینهمه مناقب را بمطالب برگردانیدند و اعتقاد ایشان بمنجین رسانیدند
 کما یطهر قلیل من تشیید مبالی الایمان للمجتهد الذی اتبع الشیطان پس بنظر اصول
 ایشان در حال حضرت ابراهیم حریت بر حریت است که انجناب جامع جمیع مراتب
 بود چنانچه علمائے ایشان علی ما فی اللوامع و البحار زیر آیت انی جاعلک للناس
 امام رفعت درجه امامت بیان می کنند بحدیکه از نبوت و رسالت و خلت افزون
 و دلیل می آرند حضرت ابراهیم را رسالت حاصل نگشته بود مگر بعد از نبوت
 و خلت بهم نرسید الا بعد الرساله و امامت دست نداد بدون خلت پس امامت
 ایمه بر جمیع منازل تفوق دارد و از پنجاست که مجتهد فانی هم در حسام و دیگوان
 در عمران بطریق تمام ذکر کرده اند اکنون تمامی مذکور قطع نظر از شکر گذاری با که
 هم سح بر جا بود هم کتاب بخیا نخی آید فکیف که ذبح حضرت اسمعیل نبض بیاض
 عثمانی بر مذهب شیعه وقتی اتفاق افتاد که عمر شریف بشوخت رسید و اسمعیل
 مصداق فلما بلغ معه السعی گردیده بود مگر آنکه رفضه رسول خدا را در محبت صدیقه
 انجنان گمان برند که معاذ اللہ باره ازان دانسته شاید ورنجا هم که سبب
 نیز مشترک است بلکه حسن و جمال مادر حضرت اسحق شهره آفاق بود پس قبل ازین
 اسمعیل را با مادر مطهرش از شهر بدر کرد و اند اکنون چنین تمنا داشتند
 یا و صفیکه و قیقہ در ذبح او باقی نگذاشتند اطراف آنکه علمائے شان هنوز
 همین لفظ در معذرت بر زبان دارند که ساره از دوران حضرت انبیا

علیهم السلام بود هر چه می گفت حضرت ابراهیم عدول از ان بمنفرمود و بخلاف
افعال مقدسه حضرت که بر اصول موضوعه اهل فصول بر امری دیگر محمول
نمی توانند کرد از جمله حرفی در تفاسیر مذکوره قدامیاد تو خواهد بود که صد یقه
روزه که حضرت بر فراق ابراهیم فرزند خود میگیرسیت و ادافک داد
و گفت که چرا زاری و بیقراری که و تطفه جریج بود حضرت بلاتامل شیر نردان
و شاه مردان را امر نمود که شمشیر بگیرد و او را بکش
چنانچه این قصه عنقریب در مورد کلام انشا الله تعالی می آید
حال آنکه او خواهر سراسر بود سخنان حضرت علم آن نداشت و بیکن هم بینان رمالی
را با بین عجلت و کشاده پیشانی چه علاج با وجود هزاران احادیث در اندر احد و مجرد
سفسه و انگاه فقط با خبر همچو بے باکی افترا سازی دشمن اهل بیت بالخصوص دشمن
ماریه قطبیه بر اصول امامیه چون برین مباحث از آغاز تا انجام اطلاع یافته تفرقه
آئی بسیار میان برو و جناب بوصوح بتوسط نخستین آنکه بگوای کتب مخالفین
حضرت ابراهیم را رعایت خاندان حضرت ساره بر آن آورد
که دانستی که فی الصافی و غیره و در باره پاسداری خاطر صدیقیه
آهنمه امور را ساسلوب دوم آنکه در معاملات و فرمایشهای حضرت
ساره مضمون عزت و رشک بود که فقط حلی زنا نیت نه امری از کذب
و افترا و دنیا کمال کفر و نفاق و هم دروغ و اختلاف و شب و روز عداوت و شقاق سوم
آنکه از اخبار رب العالمین بسیار از فتن که صادر شد از صدیقیه محاذ الله بر اصول
روافض حضرت را معلوم بود و ایامه راجع بتوسط مرئف بخلاف ساره زوجه
مطمهره حضرت ابراهیم که وفادار و حافظ امر چهارم آنکه در ماده سابقه فقط
اخراج از بلاد اینجا اراده قتل میگذاشت و تحت زنا بجم محرم و اولاد پنجم آنکه با آهنمه قذف محضه نموده

عالمه لازم آمد پس اجرامی حد کما لطق به القرآن ولاتاخذکم بهما رافقه فی دین اللہ
ان کنتم تؤمنون باللہ والیوم الآخر ضر در افتاد و انهم بحصول نہ پیوست تا آنکہ
بر ظهور مہدے و وار و کیر خلافتش محول شد کہ تفصیل آن نباید دید بلکہ نباید شنید
الی غر و کک من المناکیر التی صدرت عن الرقصہ کنہیتی الخیر و کافی است در ابطال
این امور متہجنہ فہجنہ چند حرف از قرآن مجید مثل ما انت بنعمہ یک بجنون و شاید
کے را خارد امن دل باشد کہ حضرت ابراہیم و رجب علیا می حضرت رادران
تمنا طلبگا بودند و این ہم بعد از حدیثیکہ در تمناے مذکور بقلم آوردم خود مضحک است
کما لا یخفی زیر کہ حضرت ابراہیم ختم رسالت و ثواب انرا در حق احدے اعتقاد
نشدند حیر برائے خاتم النبیین و از نیجاست کہ انجناب نزد حضرت خلیل حب
محبوبین بودند و اینہم امور در لبط آن حدیث مروی و مذکور است بالجملہ ہر دو تہ
نزد اہل اخلاص و وفابنائیت علیا رسیدہ ہم درجہ از واج مطہرات سید انبیاء بہجت
تنزہ ایشان از تلوث دنیا است حتی کہ اگر کسے انکار نماید اورا مختل الحواس و بدین
توان گفت در افصنی و ناصبی باید شمر د و از نیجاست کہ ام المؤمنین ام سلمہ
آن خصوصیات را مشاہدہ نمودہ تمنا کرد و لفظ بلی و نعم و بشارت شنید
و ہر ظاہر است کہ ہر گاہ تقسیم کند شخصے در یاد لی نعتے را بر اہل خانہ
خود و تو ہم ازان باشی و گوی مرا ہم و او فرماید تو بخیر و خوبی و حرکت
مکن و بر جائے خویش باش البتہ بحصول مرام نے خواہی برد بلکہ انشا خواہی
کردے تو چون ساقی خموی درد تنگ نظر نے نمی ماند: بقدر بحر باشد وسعت آغوش
ساحلہا: و ہر گاہ بکتب رجوع کنی مطہین خواہی شد کہ حضرات طہیین و طاہرین برائے
خویش مرتبہ از واج مطہرات را امید دار بودند بلکہ بر ملا عیفر مودند کہ آن
صغف ثواب محسنین ماست و دو چند بودن عذاب برائے مسکین ما چنانچہ

بمجمع البیان و مراصد الفرقان بران گواه عادل و مویدات
 آن از کشف العم و کتب اخلاق مثل ابواب الجنان پیش از پیش حرفی از ان
 روایت ابو حمزه ثمالی است که رفضه تالیفاتش را از تفسر و حدیث بجان و دل
 میخزند و در مرتع افادتش کمال خوشدلی می چرند از فرزند ارجمند امام زین العابدین
 از شهید که حضرت بشیر و ذبیر و لاد و شهادتش افتخار و اشتهار چنانچه از کتب مفید
 و مستفید واضح است که امید دارم که برائے ما آن رتبه باشد که بر اہمات المومنین قرار
 یافته چنانچه گذشت و در کتب قوم مثل مجمع ایشان و غیر آن از پدر بزرگوارش
 نیز این طور تاکیدات تمام قطام و سیت و محصل مقالات این بزرگان آنکه انچه
 در قرآن مجید منصوص است از مغفرت ما تقدم و ما تاخر مخصوص است بحضرت خاتم النبیین و بر
 اہمست همین است انچه برائے ازواج ظاہرات قرار گرفته این امور از اہمیت ما
 فور است که غالباً مخالف نسخہ جناب مرتضوی نباشد اما صاحب عثمان پس
 با وجود رتبه مغفرت نامہ مذکورہ نداے این معنی ہم بگوش حواص و عوام میرساند
 کہ اذا لا و فناءک ضعف الحیات و ضعف المات کہ بر روایات و اقادات اہم
 ہدات کافی الاجتہاج جامعین آن در ہجو پیغمبر آخر زمان الحاق کردند معاذ اللہ و
 ازینجا توانی دانست کہ ہر یکی از اہمات و آل عباد و ریب طارہ امیدوار مراتب ہر گز
 بود و یکے مرد گیرے رامی ستود و عصمت را بحضرت خواجہ کائنات مختوم میداد
 و این تحقیق کہ بناظرین و سامعین رسید موید بروایت و درایت شدہ و بآیات
 قرآنی از تحمیر و نظیر مطابق افتاد فلا تکن من الغافلین اسما شرمسین بد
 و اہل ایمان فرا رسید کہ حضرت رسول خدا ابن اہمات المومنین
 را بعد از آیت تحمیر از ان برگزید کہ خدا و رسولش و دار آخرت را
 اخصیاء کرد و نہ چنانچہ معسرین فہر یقین ناسل اند

با اینهمه بھیمان عقل باید سنجید کہ شب و روز در چادر تطہیر می آر میزند و مخالطت
 ایشان دایم بود و در لحاف و فراش ایشان حضرت روح الامین می ایستاد
 تلاوت می نمود و خصوصاً در خانہ صدیقہ با اینهمه دشمنی و عقل و دین ارواح منطہرات را
 از اہل بیت و چادر تطہیر بدر کردند قطعاً و یقیناً کما عرفت سابقاً و لاحقاً من کہتیم مگر در احادیث
 صحیح ندیدہ کہ ام سلمہ اصلہ و کالہ عرض نمود کہ یا رسول اللہ بفرما کہ مردم بدیدہ آنجا آرند کہ تو
 در آن باشی فرمود آنچه حاصلش بدان میرسد کہ سر از بیت مدہ کہ رب العالمین
 بدیدہ وحی برائے من نمیفرستد ہر گاہ نزد غیر عاشق باشم تیر سید و گفت تو بہ میکنم از اینکار
 و روزیکہ حضرت زہرا بر سبیل توکیل شان آمد و بارہ ہدایا سخنی التماس نمود
 فرمود اسے دخترک ایا دوست نداری کہے را کہ دوست دارم گفت بلہ فرما
 دوست دار اور اگر منکے عرض بھنہ خود را ہم نہ دے سہا و اسے دیکر آنہ واج پذیرد
 قبول نہ سانسید بعد ازین بیتی ~~را~~ ~~صلہ~~ ~~منانند~~
 اصحاب در ارسال ہدایا انتظار بہ بہت او پیشتر
 سے بردند اینہمہ را بگزارد و بدراپت جمیع آنکہ حضرت ویرجائی کجا بودند
 و کجا آمدند و صدیقہ حقدور را شوق لب سے برد و زبان
 حال انشاء سے نمود ~~روان~~ ~~تطر~~ ~~چشم~~ ~~من~~ ~~اشیاء~~
 تست کہم نما و فرمود کہ خانہ خانہ تست ~~الغرض~~ خانہ
 اورا مخصوص ساختند و روز نہ بہت او و ہر اش
 او و زائے او ہر فقی ~~اعلیٰ~~ بتوسستم
 و تا امروز خانہ خانہ اوست کہ و انجاء فون ہستند
 و اگر طعن الراح و عنیدہ بی بی نہ ہی یا تست کہ جناب
 امیر در واقعہ حاضر نمود حضرت مجرب و پختہ بہاب بعد از آنکہ از دنیا ~~بر~~

جناب امیر چگونہ وفات یافت بالینہ از حقوق و شمول ہم اخراج نمودند
 را سا مقام انت که قہرا ہی مانند طوفان فوج بجوشد و ہر یکے از رخصتہ
 و کسیکہ اتباع ایشان سے گزیند و پس خوردہ ایشان میچیند در و کا سہ
 سردیند بنوشد طالب حق را باید کہ مکام رخصتہ کہ حالا آشکار شدہ و بعد از
 تداول کتب ایشان مثل طشت از بام افتادہ پیش نظر و اشتتن و بہت را
 بقید اصول اسمیہ محصور گذاشتتن کہ دشمنان دین در شتاب جہل پنهان
 نشیند حالیا از ہر گوشہ خاستند و اگر کسے را زہد امہات المؤمنین دیدنی
 باشد و نہ زایشان از دنیا بشنید بتراحم ایشان نگاہ فرماید تا زنگ صحبت
 این قوم از قلوب زداند کہ بہیت حضرت خاتم عمر خویش را بختم رسانیدہ چہ
 یافتہا در دسا کشیدہ اند و از کثرت عبادت شب و روز نیاز میدند
 اینچہ تطہیر ایشان از حسن دنیا بود کہ بطریقاے وعدہ خود چنین
 توفیق بالایشان بخشیدند کہ ایشان تمامی خارف دنیا را بعد از آیت تطہیر بحشم تحقیر
 دیدند و آنکہ تاب این زہد نیاورد و غیرت الہی مقتضی آن شد کہ در بیت مطہر نماز نگاہ
 نکنی بقصہ بنت صحاک کہ چون حال فقر و فاد ریت البسوت بدان سنوال و بدو مضمون
 تحسین نتوانست بار عبادت و زہد کشیدن و درین سلک مشکک کردیدن و بالاخر
 حالش بحدت رسید کہ خستہ باخرا از قادیان میچید و چون می پرسیدند می گفت من آن بدختم کہ دنیا
 بر خدا و رسولش و دار آخرت برگزیدم پس حال عقل و خلاف نقل است کہ اہل نفاق و دنیا و ریت
 بر کمال طاعت رئیس الہیین رئیس الظاہرین گذارند تکلیف کہ تمام وقت تسلط ایشان رود اند حضرت را با ایشان
 مالمف گردانند معاذ اللہ من ذلک از انجملہ آنکہ ام المؤمنین خواست کہ در آید بکسافجیہ یعنی حضرت طرف کسا از
 کشید لاجرم دلیل شد بر آنکہ لیاقت لحوق بالعباد و شمول ایشان نہ داشت مجتہب دیگر آن از ازدواج مطہرات
 و بار مادانتہ کہ مذکور میکنند این مغلط را بچہ نزد از محدثین نہ بہت رسیدہ و انزل فرمودنش چہا آنکہ این

بر تئیی اہل حدیث مکرر جمع آمد پس روزے حضرت طرف کساکشید و
 روزے دیگر اور ہمراہ حضرت فاطمہ حسنین و کسا بر گیرند و بار زوایش
 رسانید ایا ویرین وقت قول و فعل حضرت از دائرہ حجت بدر رفت یا اینکه
 معاذ اللہ ویرین زمان آن برکت باقی نماند فلک طن الحب دلین بلکه
 توان گفت کہ بوحی جدید یا رفع مانع اورا در کسا فر اگرست
 فصاحک و متیقن عند المحققین الغرض غایت
 تمنایش بحصول انجامید زیادہ برین نیست کہ در روایت ادخلنی فی الکسا
 بنور اہل ریب مترو و اند کہ شاید براسے افتخار خود او عالمے این مرتبہ نموده
 و غیر ان مثل احقاق الحق سہمی بتفیضہ ذکر کردہ و از روایاتی کہ بصیغہ غائب از دیگران
 وارد شدہ و ہم روایات مستفیضہ کتب خویش کہ حضرات ائمہ و رشتہ
 ام سلمہ رضی اللہ عنہا و تشیع و اطاعت و اخلاص او کما و اما اللہ مرار ارشاد
 نمودند وید ہا پوشیدہ یا از ہر و چشم مثل اوستاد اعور المحدثین کو کر وید
 هیچ مسلمان فی این اندیشہ را بجز دایمانش و خاطر خود راہ نتواند واد فکیف
 بعد از آنکہ در امہات المومنین و آمد و بسک این مطہرات منکک
 گردید چہ جائے آنکہ بدراج علیا رسید و عاقل پیے می برد کہ اگر افتخار خویش
 مطلوب میست چہ میفرمود کہ من آرزو کردم و حضرت فرمود انک الی خیر کہ بفہم
 اما یہ دلیل خروج است و اگر در مقولات ادنی تصفح کنی خواہی
 دانست کہ ام المومنین مذکور در هیچ وقتی بہت بحال صدق و صفا برکت
 مذہب حضرت مصطفیٰ مرکب کذب نشدہ و را اموریکہ تعلق نداشت از خود و
 مانس دار و با وصف خود منقسمت بہراہ نفس الامرے رفتہ مثلاً روزی

برادرش را مورد غلط و تنصب گردانیدند و مطاعین او بر زبان مبارک
 آوردند و بر بیان آن هم تفسیر نکرده الی غیر ذلک مواردی فی اصولهم
 و آورده القی فی تفسیر و غیره و فی غیره مجله و مفصل پس در لجه چرت که حضرت
 بر آن زوج مطهره خود را حادث مستفیضه آنکس علی غیر فرمایند
 و علامه امامیه مثل مترجم کشف الغم عن معرفه المائمه و ترجمه آن گویند
 که تو خصال پسندیده و اخلاق حمیده دار که کما شرفنا فی الصدور و قاضی رنیل
 بوق احتمال افرا او بر آرد و بهر گنجین بی ادای کسی نداد و جناب رسالتاب
 چگونه ایمان دارد و گریه احوال اهل خرابات و متبعین محمّدات است مسلمانان
 انصاف از شامی خواهم که شامی برگزیده همین است که از پیش خود و روح بر بندند
 و بحضرت ختم نبوت بلکه جناب احدیت نسبت کنند من العلم من افرقه
 علی الله که با و ایل نفص نیک میداند که وقت ادراج ام سلمه بخانه سیده نساء
 در کسار طهارت اتمام این نقطه در روایات محدثین وارد شده که ضم الی هؤلاء و
 این دو احتمال دارد و ثالثا لک لهما کی انکه ضمیمه فرموده باربعه منشا سببه و این شق
 مخالف و رایت و روایت سابقه است پس معین شد ادراج در کسار بعد از
 فراغ و عابر است الی عباس پس کجا ماند تقریر این داعی مکتب پرزه چاکه در سطر
 از رساله مخفیة چند بنای کلی آغاز نهاده که واجب بود که جمیع از و اج را جمع فرموده
 با فردی ارشاد می کردند که چنین عنایت از بے شال حال
 شما شده پس تا زمان دراز و لا اقل که یکبار بر الوات ایشان میرفتند
 و سلام میکرد و آیت نظیر میخواندند بحمد الله که بار بار دانسته که هم ادخال و
 کس که سخت مستعد بود و نزد آنها رود و او هم حضرت بسوسه تبعیت و یکبار
 از زانی داشتند بعد از آنکه نیاکید تمام اعلام نمودند که روز و دستنبد در خانه بشاید

و انتظام مقدم من بکنید تارونی و افتخار افروخته و مہر گاہ برایشان داخل شد
 چگویم سنت سید و دورا کہ ابتدا اسلام است ترک نمودند حالانکہ روایت
 بہیقی از سعدی نص است و کیف اصبح سر لیکن کو مشعلہ و اریبہ سے
 و ولایبہ سے چہ بکے آنکہ مخاطب تیز زبان از متعل کسان باشد برایشان
 اہمراہ خود بکلیم مبارک و عبار طہارت فر اگر فتنہ و وعائے بزمید اختصاص بحال
 خضوع و اخلاص بزبان مقہوس آوردند و در مغفرت و ثوب و ستر خوب
 و تظہیر بر جاس برائے حضرت عباس تقیہ اعوام مطہر از ادناس و اولاد
 احماد کہ خدا یا این عہد من است بجائے پدر من و این ہمہ اہل بیت من اند
 پیش ایشان را بچا و رحمت از آتش چنانچہ من پوشیدہ ام و رہاس
 خود و برائے اریبہ ال عباس اس مضمون بار بار موجود است و ہم وعائے
 عم بزرگوار بضمیمہ لایغا و دنیا کہ نکرہ است و در خیزی و آن بالاتفاق مقید
 عموم و احراق است و آثار اجابت بحد سے ظاہر شد کہ آوازمین از درو
 دیوار گوس ناقلین و سامعین رسید بلکہ از فضا سے آسمان و زمین پس
 آنچہ داعی مکتب پدر خواست آن اولالب کشا و بہت مجموعی او دادہ
 جائیکہ در و دیوار این گویند و شہادت دہند و ایشان بے طلب
 بجماحت روند ہر وقت بر در و دیوار نداسے جہوری نزع عطا ضروری
 نباشد و تطہیر بعد از دخول در اہل بیت چہ نہ منفک کرد و علاوہ در آنجا
 شہادت در و دیوار نبود و لاجرم برائے الزام رفضہ تطہیر کم تطہیر امیر مود و
 و سہین خصوص یہ حاجت بود و این جبار سیکبار و دیگر سہینہ مبارک فشر دند
 تا آنکہ سلطانانشین نہ محققین نامش نہاوند و جناب امیر سہ اورا بکثرت
 علم و نبی ابلاغ ستونہ بلکہ بر اہل بیت خود و بسیاری از امور بزرگ و بزرگوار

که شیخ و سپید قوم بار پادین معنی لب کسودند که از آن در کمال انجلاست
که وضع آیت نظیر زیر آیت نحر بکلم شریف حضرت بشردند بر است و قبل
ازین بعضی از حج بر این هم گذشته کمالیخی و محدثین بنکر اتمام تقصیر میکنند
که در خانه ام المؤمنین ام سلمه و حضرت فاطمه زهرا و دیگر ازواج و اقارب مجموعا
و فرادس بجا در نظیر تحلیل نموند و در بسیاری از روایات سمت ظهور و
که مثل آنچه فرمودند بر اے ال عبا از بر اے ایشان هم حقیقه و معنی ارشاد
ساخته و یقینا اقارب و ازواج را باین کرامت نواخته یعنی با تحویش و در
یک لباس مضموم گردانیدند و بر طور سابق دعا کردند تا آنکه قلوب اهل سنت
مفتوح گشت و ضار اهل رفض و ناصب بشد و تمام مخصوص و مکور گردید که علما
در شرح صحاح و غیر آن نصیح کرده اند انهم قد اجمعوا اختلافات الاحادیث
نذک و صرحوا بکراهة الوقایع فی البیوت السعدیة و ایندوه بروایات مهدی
علی انه صلی الیه علیه وسلم قال نجوزک لبه لال الاطیاب اعنی بقیة الاقارب
و ازواج کما لا یخفی علی الناظرین المناظرین پس بعد ازین امور که با قوال محدثین
اجالان شان و ادم آنچه را مخاطب لازم کرده بود و جمله شش و در حقیقت بلکه
بلا ضرر علیه لباس وجود و برگرفت پس باقی فیت مگر آنکه بائسته تائید
العمیر مثلا نوزده ماه بالاتصال و در نماز فرض ندائے الصلوة بگوشت میرسانیدند
و تاکید حضور جاعت میکردند طریق گفتند ازین بزرگان تقصیر و بقاعد
و رجاعت بظهور می آمدند تاکید از حضور بر ایشان میرفت و از حق یقین
بوضوح می انجامد که حضرت امیر فرمودند که نیایم و مسجد شریف الابرار
زیارت و حل مشکلات ازینجا هم توان لی بردن که بعد فوز بر تبه اما مست
استقام نماز جاعت معاذ الله نبوغ حاصل الالزام و هو المقصود و اگر سخن در ترک

جاعت رو و خواہی دانست بروایات شیعہ کہ نام اسلام برائے تارکش باقی
 نباشد خصوصاً در وقت یقینہ فلہرجج الی الازالہ اینست حال اصول ال فضول کہ
 توسعہ بسیار کردند حتی کہ من جلی خلف سنی فکا ناصلی خلف بنی در من لا یحضرہ
 یت فکیف ائمہ سینان کہ اصحاب زہد و محبت ایشان زاید بر جناب امیر
 میدانستند باعتراف شامینی و درایت مقضیہ انست والا مرتبہ تقدیم نمیدانند
 بالجملہ بر قدر مدت ندائے جہورے یفرسند و بال و نکال برائے روافض
 و نواصب بدسکال ہشتر مرتب می نمایند خصوصاً شیعہ را کہ با ینہمہ پیشوایان
 ایشان جناب سیدہ را خارج از زمرہ مقدسہ اہل بیت میگردانند و چہنیں
 جمیع ذکور و اناث فریست طاہرہ فاطمی را بیرون میکشند غیر از یازدہ امام
 و حال تقسیم این احد عشر کو کتب بر اصول کلاب حواب عنقریب می آید
 و یقین تام در مذلت شیعہ می افراید یعنی شرارے غاوین آنچہ در مذلت
 اصحاب سید المرسلین نظم کردند کجا صورت می بندد و بکدام طرف باز میگرد
 ۵ صباں گرچہ جملہ کالنجوم اند و شری ولی بعضی کو اکب بخش و شوم اند بالجملہ قلیلی ازین
 مباحث کہ تعلق بلفظ اہل بیت دارد برگزشتہ و چندے بہین مباحث دیگر
 منطوقے کشتہ چہ جائے آنکہ تلاوت آیت نظہیر بر بہر تاکید نماز اول دلیل است
 بر آنکہ آیت انما تعلیل او امر و نواہی سابقہ است پس معین شدہ اتصال آیات
 بلا تخریف و مقرر گشت ارادہ تشریعی چنانچہ بعد ازین ایجاز و اجمال تلخیصات
 کلام مجلیہ میکشاید انشاء اللہ تعالی و کلمہ چہد و بارہ سلام حضرت خیر الانام
 بمقتضای ر و اعتراض الدلالمصام قبل ازین گذشت کہ آن بر سنت سنہ
 بنی بود چہ جائے آنکہ ازہنبق چہنیں خواہش و نہ نماید زیرا کہ در آیات بنیات
 ہم موجود است اذا دعیتم بیوتنا فسلموا علی أنفسکم فاعتبروا یا اولی الابصار و تضرعوا

نهیق من کان مثل الحمار الغرض لفظی و نعم و بشارت و لفظ خیر اجاعی بود و او خلنی
 و او دغلبا نر و رعن غیت رو نمود و از اینجا اندراج دیگر از و اج عیان کردید زیرا که سیاه
 نمی آید که از حلاکے کسے گفتہ باشد کہ بعضے داخل و برخی خارج بودند بلکه ہمہ دور
 کسا و آمدند یا بیرون ماندند چه جای اینکہ در روایت محدثین سیرا نہ ورود
 باشد کہ ہمہ بخلع این کرامت مفلح گردیدند و این قید مجمع علیہ است کہ متکلم
 بمقتضائے حال و مقام گاہی براجال قناعت میکنند و زمانی بتفصیل می بردارد
 فالحمد لله علی عموم النعمہ و شمولہا و منۃ الالمہات و حصولہا من بعد اہل تباہی ہزار
 حدیث مثل نوزوہ ماہی وضع کنند و در لباس تنسین برائے قریب
 وادن محدثین حرف زنند تا بعضے از نواصب برائے کسرشان این
 برگزیدگان در گاہ کبریا کجانی جامع الاصول تدبیر نکنند از اعتقاد خوشیش
 بر نمیکردیم کہ علی مرتضی و فاطمہ زہرا و زینبہ مصداق آیات کریمہ
 بودند یعنی ہم شب زندہ دار و ہم مستغفرین بالاسما و ہم کرمیہ بندہ
 شریف و ہم نماز و انگاہ صلوٰۃ فریضہ محتاج نکشتہ اند و این چه معنی
 دارد کہ حضرت تا آخر عمر منیف و ہم نماز فرض تا کسب فرمایند کہ حاضر شوید
 خبر این نیست کہ خدا میخواست ہزارین عبادت تطہیر کامل شما و لیکن چون با عتراف
 روستا قوم است البتہ موجب مزید لوم کما ستغفرہ انشاء اللہ تعالیٰ
 اینکہ شنیدے بطور روایت بود و اگر بطور محدثین نظر نمائے روایتیکہ
 مجہول روز و یا قلیل و کثیر نظر دارد و از اہل تہذیب و مانند او نسبت کردہ
 اند عالی از نیست نیست با عتراف شان و مہتابے ثمرہ آن بودن این
 منتخین از اہل بیت است اما اینکہ غم ایشان از ازدواج و اقارب کسی
 از اہل بیت نبود و از کجا بر می آید و مقصود انیت نہ آن و در مطاوی کلام

اینهم براسے تعلیم بلکہ تنبیہ و تادیب این پیر نابالغ بار بار دانستے کہ ہر قدر
 رخصتہ زمان تاکید را زیادہ کثرت موجب مذلت خودشان است
 کہ حضرت اینقدر اہتمام فرماید و آل عبا تقاعد روا دارند و خود طاق بہت
 نہ بندند و سبقت نفرمایند معاذا اللہ من ذلک از احمکہ انکہ است
 کریمہ تطہیر اول دلیل عصمت است از بہت اذہاب و احزاب حسن یعنی
 محتاج تنبیہ باشند و تا کیدات بلیغہ تا آنکہ شیخ چلی مقتضائے
 فرست جلی وہ وجہ را و رآن کنجائندہ و بر حصول مدعا خود را با تمامی اہل
 نخلہ شیعہ مطمئن و شادمان گردانیدہ بخمال نیا و بردہ کہ اگر کسی از بلغا فرماید
 انما الخاتمۃ اللہ الہیۃ الحاطمۃ علی من اخرج من اہل البیت فاطمہ رضی اللہ عنہا
 چون کلام بعنایت ملک العلام تا باینجا رسید ذکر بحیثکہ موعود تفصیل
 آن برخاتمہ موکول است بیا و آمد ناگزیر بذکر خاتمہ می گرایم و عقود انتظار را
 از خاطر منظرین می کشایم و میگویم کہ اضحی کہ روزگار کہ بعد از او را کش میری
 از سامعین و نظار از غایت حیرت و قہار پشت و تاشود آنکہ جناب
 رئیس المتصفین راس مشکین بعد از استملع تقریر کمترین حکایت
 از غسل رجبین رو بروی افقہ و از بدامامیہ چنانکہ وانی آنچہ فرمودند
 تقلید اہل جالس بود کہ مانند عناکب نسج کردند و نامش در وہ دلال
 گذاشتند و ماید و رعلیہ رحی الحواب عند الاواخر و الاول پنداشتند
 و اعتقاد بدان نمودند کہ مثل اساس ہرمان مضبوط و ترو عقلا مسلم البتہ
 است غافل از ان کہ ان اوہن البیوت لبیت العنکبوت لمحصل
 حبارت رسالہ سیف ماسح کہ مجتہد فاسف و زمانی عبارت فارسی
 را گذاشتہ بعربی تکلم کردند و معتقدین خود را در علوم اوسیہ از خود منحرف نمودند

کجا بدل علیه المکاتیب و بنوع خود رسالت فتح العزیز را که قدوه صنادید علماء مولانا
 عبد العزیز است تا واسوۃ الملوک محی الدین محمد عالمگیر بادشاہ ہندوستان
 انارافتہ برہانہا تالیف کردہ ہو و روگردانین است کہ معترض چنین دلیل را
 ذکر نکردہ بیان شش برنج شکل اول ایست کہ مسح پا اجاعے اہل بیت
 است و ہرچہ اجاعے اہل بیت باشد واجب العمل است اثبات
 صغریٰ بچند وجہ توان کرد بعضے ازان آنکہ بنقل امام رازی مسح پانہب
 امام باقر است پس ثابت شد کہ اجاعے ائمہ است ورنہ بنیاد اجاع
 مرکب از پا و آید یعنی ائمہ نذر سینان سننے و نذر شیعیان شیعہ
 ہو و ندواین مذہب کہے نیست کہ بعضے سننے و بعضے شیعہ و برخی
 غافل و جمعہ مسح باشند پس معلوم شد کہ مذہب جمیع ائمہ ہدے
 مسح پا است و ہوا المطلوب و بعضش آنکہ روایات امامیہ و بارہ مسح
 پا از جناب امیر کبیر قبل ازین گذشت مشہور و مستفیض است و فرق
 کردن میان مذہب انجناب و سایر ائمہ مستلزم خرق اجاع مذکور است
 و بعضش آنکہ صاحب جامع الاصول تصریح کردہ کہ محمد دین امامیہ در ماتہ
 ثابینہ امام رضا علیہ السلام ہو و ندو در ترجمہ شان گفتہ کہ ریاست
 شیعہ سوے شان بازمیکرد و دو متواتر در مذہب ائمہ باعتراف
 سینان مسح پا و بعضش آنکہ شارح منہاج گفتہ کہ حق آن است
 کہ مشہور از اہل بیت رضی اللہ عنہم مثل امام محمد باقر و صادق و غیر
 ایشان از ائمہ انکار قیاس است چنانچہ مشہور از ابو حنیفہ و شافعی
 و مالک قول بوجوب عمل بقیاس است چنانچہ غیرے ذکر کردہ و
 بعضش آنکہ بعض اصحاب از سعد الدین تفتازانی نقل کردند کہ محصلش

این است که او در حاشیه شرح مختصر الاصول گفت که مذهب جناب
 مقتضوی جو از بیع ام الولد است و گفتارانی استمدلال برین امر بیان کرده
 که امامیه جواز را از انجناب نقل میکنند و ایشان مذهب انجناب را نا
 تراند و هرگاه چنین است چگونه کسی از اهل انصاف تجویر کند که ایمه
 به موجب عقل قائل بودند ورنه لازم آید که امامیه شیعه نباشند و این باطل
 است باعتراف سینان چنانچه که شش انتہی از اینجا معلوم شد که
 بیچاره مخاطب در آن یک حرف مذکور یعنی امام را از بی اعتراف
 نموده که مذهب اهل بیت اجماع صحیح رجلیین است به تقلید گرفتار
 است و مایه استناد و استدلال او این عبارت است و هر چند
 این رساله مقام این مباحث نیست چه جائے خاتمه مگر بنا بر میعاد و قدر
 ضرورت را کوشش باید کرد و حال سر پای فخر و مباحثات و هفوات مخاطب
 و مجتهدین از اهل ترهات باید دانست فاقول و بالله التوفیق له آنچه
 در وجه اول از ادله اثبات صنوعی جاویده و بر تقدیر حدش حرق اجماع
 مرکب فہمیدہ دلیل بر جہل بسیطیت بلکہ جہل مرکب است جہتہدین
 امامیہ و مقلدین ایشان کثری را خواہی یا کہ خرافات و ہمیہ و ہول جس نفسانیہ
 را بندر وہ سنام و قطب رحی الجواب عند العلماء الاعلام نامند و بند کرش
 بر خود بالند کا اثر نازیرا کہ دعوی اجماع مرکب علی ما عرفہ فی صدر الکلام
 مستلزم این معنی است کہ تمامی اہل سنت اعتقاد بہ تسنن جمیع
 اہل بیت طاہرین و ارند و این امر باریب و اقصیت و انال علی دلک
 من الشاہدین چنانچہ کہ شب فدا و متاخرین اہل حق بران دلالت دارد و قد
 مرت الیہ الاشارة فی صدر ہذہ العجالة ولیکن سفاہت صاحب سیف

ماسح از سح فانی و مجتهد الزمانی لازم آید زیرا که در وجه ثالث قائل بدان گشته
 که جهاند علماء اهل سنت امام رضا را شیعه میدانند و محمد و مذہب ایشان
 اعتقاد میکنند پس اجماع بر زعمش بهم گما منعقد شد تا دلیل ایشان والا یزیم خرق الاجماع
 مرکب صحیح شود و لاجرم بایدش گفتن والا یزیم جمل مرکب علماء را شیعه
 و هر گاه قبل ازین دانسته که در کتاب صوارم از نسبت متحد بدو سوسے امام
 رضا تشیع صحیح ائمه ثابت کرده فلیدایم اجماع النقیضین ایضا زیرا که دعوی
 اجماع مرکب و لالت بر آن میکنند که نزد سنیان ائمه بدو سے مدح خلفا بود
 و استدلال بعبارت جامع الاصول دلیل بر نقیض آن است فصیح الضدان
 و یوجد النقیضان و حال استدلال و فهم و فہم است مجتهد عظیم المثال بعبارست
 شیخ ابن اثیر جزیرے کہ قدما و متاخرین رفضہ بدان تشبہت کرده اند خود
 پیش ازین معلوم گشته کہ ہدایانی پیش نیست گو با قدما و قوم نیز گردن ہذا کرش
 بلند نموده باشند ہرگز از ان عبارت اعتقاد جزیرے العباد و بالمد بر فضل امام
 رضا لازم نمی آید کما اشترنا من قبل و نیز در وجه خامس قائل باین معنی
 گشته کہ علماء سنیان امامیہ را پیرو جناب مرتضو سے محی دانند
 و ازین معنی ثابت شد کہ سنیان ائمه را شیعه محی دانستہ اند پس
 جز جمل مرکب خیرے باقی نماند بار خدا یا مگر اجماع اہل سنت بران قرار دہند کہ
 اینہا قاطبۃ ائمه اہل سنت را و را اجتہادیات و مسائل فقہیات مختلف
 نمیدانند و میگویند کہ در ہر مسئلہ مذہب یکی از ائمه مذہب صحیح
 ایشان است ولیکن مجتہدین و ہم مقلدین ایشان را کہ دعوی اجماع
 اہل بیت رسول الثقلین بر سح جملین از عبارت تفسیر امام رازرے
 نقل کردند ضرورت کہ این معنی را کہ مثل سار یعنی دروغ گویم برو

طے دود و انتم
 مذہب ایشان

تو در شان اوست از کتب اهل حق با ثبات رسانند و بدونه خارج عن
 الاعتماد و هو خط القتا و اثبات این معنی از حیر امکان بیرون می نماید
 که اهل حق در باره اهل بیت عظام و اصحاب کرام قائل با جتهاد اند و بدیهی است
 که مجتهدین در مسائل فروعیه اختلاف دارند و ضرورتیست که مجتهد لائق همان
 گوید که سابق گفته باشد اینک اسفار معتدله احادیث و سیر و روح ان حاضر
 است و اختلاف فقهای اربعه نیز بدین معنی ناظر پس چه ضرورتیست که مذنب
 ائمہ دیگر مسح پا باشد و از کتاب متهی المطاب که شیخ جلی امامیه مدعی تفضیف
 آن در خلاصه الاقوال شده و بران تائید نیز اجتهاد اصحاب و بسیار
 از اهل بیت باید فهمید و اختلافات مجتهدین امامیه که هزاران مراتب از
 اختلافات اهل سنت زائد تواند بود چنانچه خود اعتراف بدان دارند و قد
 فصلت فی المنتهی بمیزان عقل باید سنجید و بر تضايف شیخ جلی چه موقوف
 که تصانیف ائمه بدعیه مثل فقه الرضا بران اول دلیل است که توجو مان
 اصحاب اجتهاد میکردند چه جائز خلفاء راشدین از انجمله ابن عباس
 است و که جای خلاف جناب مرتضو و ورزیده چنانچه کتاب مذکور
 که ذکرش عنقریب می آید و زنک ریب و شک و غسل رجلی از قلوب
 می زداید با و از بلند نامی و بدعتش از مقام توریث الاخوات منع
 البنات که در باب ماختلف فیہ اصحاب محمد صلی الله علیه و اله و سلم
 است بلا حطه باید آوردن عبد الله بن عباس لا يجعل الاخوات مع البنات
 عصبة و کان علی جعل الاخوات مع البنات عصبة سوا رکانت الاخوات
 من قبل الاب و الام او من قبل الاب اذا لم یکن من قبل الاب و الام یعنی
 فتوا و جناب امیر این بود که اگر شخصی خواهر ان گذارد و باو دختر ان پس

خواهران مذکور عصبه خوانند شد برابر است که خواهران پدری
 و مادر می باشند یا پدری فقط چون بنامشند پدری و مادر می
 و عبد الله بن عباس خلاف آن حکم می نوشت که خواهران هر چونکه
 باشند عصبه نمی شوند پس اگر مخالفت او با جناب امیر المومنین از راه
 اجتهاد بود که مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نمی باید پس مدعا می باشد ثبوت
 سید که جناب امیر اجتهاد می نمود چنانکه دیگر اصحاب و قیة بطلان مدعی
 الرضا حیث لا یجوزون الاجتهاد و لا الممه و یقولون انه فتح باب الاختلاف
 و هو رحمه لیس بر حمة کما فی العلل و غیره او اگر عبد الله عباس از راه عداوت
 خلاف جناب مرتضوی می ورزید چنانچه رفضه در باره دیگر اصحاب
 این بدگمانی بردارند لازم آمد تبدیل شریعت غر او عدم ایمانش
 بجهت عداوت مرتضی و حال آنکه فقه الرضا بر ایمان و عدالتش گواهی میدهد
 و اگر رفضه نصوص رضوی درین باب گوش ننگند بجهت آنکه انجناب
 امامی بود از ائمه بخلاف شیخ چلی که او امام اعظم است کما فی منتهی الکلام و از امام
 العین منقولاً عن کتبه لاجرم بسوئے خلاصه الاقوال شیخ چلی رجوع باید کرد که او
 با انواع مدایح و اوصاف جزیه ستوده و بر زعم رفضه در کتاب کبیرش بر دو
 مطاعن او سینه را سپر فرمود و چون فقه الرضا را بطلان آری معلوم تواند
 شد که دیگران هم از اصحاب کرام که مقبولین سانی امامیه باشند در
 اجتهاد و یا مخالفت ائمه کرده اند بر عبد الله بن عباس مقصور نیست کما
 لا یخفی و اصول امامیه نیز مقتضی وقوع اختلاف شدید میان ائمه اطهار است
 که امامیه بر حسب حکایت جو لایسه انکار کنند و نسبت انصاف دشمنی
 از بدیهیات اولیه اغراض نمایند کما اشرنا کر یا و ندار می که بر طبق حدیث

کلیتی بر اسے ہر امام صحیفہ و کتابے مختوم بخواتیم ذہب جدا جدا متضمن
 براؤ امر متخالفہ نازل کشتہ بود صحیفہ حضرت امام الائمہ یعنی حضرت امیر
 حکم بدان کرد کہ در هیچ امر سے مخالفت خلفا نباید کرد و سر از سب طبعی
 نباید تاید تا آنکہ جناب سیدہ را معاذ اللہ بر اصول و احباب این زمان
 بہ بہت معلوم کہ از قصور آن عرش برین می لرزد شہم کردند و کلد بر شکم
 مبارکش زدند و محسن را سقط نمودند و خانہ را آتش زدند و قرآن مجید را
 سوختند و حضرت ام کشموم را بعصب و عدوان بردند و جناب امیر این
 ہمہ راجی دید و ہجرت ہم از دار الخلافہ نمیکزید و صحیفہ امام حسن اقصیٰ
 صلح با معاویہ بن سفیان کہ بر اصول شیعہ کافر حربے بود کرد با وجودیکہ
 علیہ عرب قصد خوٹھواری او داشتند و حضرت امام را درین صلح حیان
 گفت کما لا یخفی علی من طالع مجالس المومنین و مولفات المجلس بل القمی
 ایضا و درین مقام قطع نظر از آنکہ خاتمہ تجرید دلالت بر مدعایے ما دارد توان
 گفت کہ صاحب شہج المقال انچہ از حضرت امام حسین نقل نمود دال بر آن
 است کہ گفتیم کہ معاویہ و اصحابش کفار حربیہ بودہ اند زیرا کہ محصل آن حدیث
 انیت کہ روئے معاویہ یا امام حسین گفت کہ ما ہر کسے را کہ شہیم در
 صفین اورا کفین کردیم و دفن نمودیم و احکام اسلام بر و جاری ساختیم حضرت
 امام حسین خندید و فرمود کہ اگر ما ظفر می یافتیم نہ ہار نہ کفن میدادیم و نہ دفن میکردیم
 و ہر چند از سیماے روایت موضوعش عیان است چہ از متواترات
 است کہ جناب امیر المومنین علی اہی طالب میفرمود در بارہ اہل صفین
 کہ برادران ما ہستند و لباس یغادت پوشیدہ اند و پر ظاہر است کہ
 نزد شیعہ چون اولاد زنا بودہ اند اخوت نسبتی باقی نماند قعین اخوة الاسلام

ولیکن چون اکثر بنیاد این مناظره بر جدلی و الزام است بیانش مناسب
مقام است و گسسته که اندک استغفار لب رفته شود کلام مذکور مرصوف
و نه هیچ البلاغت هم دیده باشد اما ولد المزمع بودن پس از روایات بخارو
و غیران عیان است لایحتاج الی ایسباب و صحیفه امام حسین رضی الله عنہ
باوصف قلت رفقا و فقدان اسباب جنگ و جهاد جان شیرین خود
را بمقابلہ لشکر بنیرید پلید که بروایت شعبه زیاد و ارضه هزار بار دند در بازند
و سر خود را بر دین جدا نموده اند و در صحیفه امام باقر و صادق باوصف
قلت رفقا و فقدان اخلاص از گروه شیعہ که بالیقین است کس هم نبوده و
سر غنہ ہمہ عین زرارہ خانہ خراب بود چنانچہ روایت کثرت گسسته و دیگر
کتب رجال دلالت بر آن دارند و شرح صحیفه سجادیه هم موند آن است
ثبت شده بود که جز خدا عزوجل از کسی نباید بر سید و وراثت
علوم برخلاف دیگر اسمہ باید گوشید و انی بخاست که از کتب معتبره امامیه
مثل علی شیعہ المثلخ صاف صاف بر می آید که ممکن نیست که دو کس بر
یک امر جمع شوند و مختلف نباشند پس از روایت مذکور که مذہب امام

باقر
مسح پا ست چگونه ثابت شود که جمیع ائمہ اثنا عشر مذہب مسح رجلین
داشتند و در صحف خود با ہمین امر مامور بودند و عنقریب واضح میشود که
صحیفه امام رضا حکم کرده بود که غسل رجلین مبادرب العالمین است از قنارت
نصب و چگونه تصور توان کرد تا بصدیق چه رسد که فقه الرضا مخالف صحیفه
مذکور بود که در کتاب احمد سرایه و روپوشید فائز و الوحی حاشا جناب
ذکک فلیف که از جناب امام باقر و صادق احادیث غسل رجلین تکبیر که

نزد عقلاء نزدیک بران مقصود نشود و در ... باشد که نمونه آن در موافقات
خود مثل منتهی ابراد نموده ام و این بیان معلوم شد که امامیه بوجود یک از
احکام ائمه مطابق مذہب خود نمی توانست گفت که مذہب همه امامان
همین بود که معرفت و کمالی که اهل حق را الزام شیعه در خصوص بهم نمی رسید
زیرا که بغایت اینزدی ایشان را بحکم عقل و نقل هر دو درست است که
بگویند که فلان را امر از قول و فعل فلان امام مطابق با نیت پس اگر دیگر ائمه چنین
نباشند لازم آید خلاف اجماع شیعه فان الامر لیؤخذ باقراره و الحمد لله که از
جمیع کتب امامیه خصوصاً صغیر و کبیر غوث الاعظم ایشان یعنی شیخ ابو جعفر
طوسی پدید است که مذہب ائمه محل رجحان بود عیاناً و لیس البخر
نایب تاجی دفاتر قدیم و جدید و لالت بران میکنند که احادیث حضرت
امام باقر و صادق را نیز از تفسیر مستثنی نمیزایند و مثل مشهور الکذب لا
حافظه را در باره خود عیان میکنند چنانچه برین معنی هم بتذیب الاحکام و استبصار
دعیم تصانیف مجله امام سبز و هم شیعه اول دلیل قیامت ان الائمة
قاطنة علی طریق اهل البیت آدم بر آنکه ظاهر ائمه بدست با کمون قلب
مخالفت بود این اول و هله نزع است مبانه اهل حق و کسانیکه
نصب شیعه را انتحال کردند و معصدا قاع بر عکس نهند نام زنجی کافر گشتند
و همین ادعا و تحکم آیا بر صد هزار دلیل بر نفاق اهل تشیع نیست که قد و سلام
مسلمین و کعبه ایمان و دین را باین عیب که بدتر از آن بحکم قرآن مجید و حدیث
شریف عینی نیست ستانند و خود نیز دعامی عقلا رسوا می شوند چه جائز
آنکه خود هزار جا مثل صاحب سیف ماسح و رئیس المشککین و رافادات
خود را گفت باشند که اعتراف عقلا بر مضرت خویش حجت است

به منفعت پس تسنن ائمه باعتراف امامیه با شهادت رسید و تشیع ائمه
 جائز و قیل و قال ماند بلکه از جنس محال شد چه جائز است آنکه راس المتزاین
 نص برین معنی کنند چنانکه دانی که احکام ائمه محمول بر ظاهر شرع است
 ازین جائز حکم توان کرد که حضرات ائمه غسل برپا نیکر و ندانایان بطلان امور
 والله هو العليم بذات الصدور هم الحمد لله علی ذلک که بتایید نیز دانی
 و تقویت سبحانی با وصف بد است از هر کتاب کبر و صغر شیعه این قدر مبرور
 که اهل بیت بر مذہب اصحاب کرام اند چنانچه کتاب کامل بهائے هم
 بدان ناطق است و عیون اخبار صدوق برین معنی گواه صادق که اصحاب
 کرام پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام بخوم بد اند و من اقتدے بهم فقد اتبعی
 فکیف صدیق و فاروق که چون اصول رفضہ پنے مثل تفسیر اهل بیت و غیره
 عیان خواهد شد که هر دو گالشمس و القمر بین الخوم اند با اینهمه ائمه اهل جہنم در
 بارہ ایشان اعتقاد خلو و جہنم دارند و موضوعات و مقررات فی آراء و مقام
 التفات تے بدان نسکتند چه جائے عقلا و اینجا حقیقه مثل افتاب نیم روز روشن
 میگردد که اهل حق ہم بسبب محبت و اقتدای اهل بیت در سقیه نجاکال
 استراحت جا گرفته و ہم نخوم بدایت یعنی اصحاب ملازمین و حواریین
 سید البینین صلی الله علیه و آله وسلم مہتدے کشته اند و بسیار
 از کتب معتبره امامیه کہ نسخہ از ان نزد جناب مولوے فتح علی صاحب
 ادام الله عنايتهم حاضر است و جناب مجتہد بشیخ و کمال تجربہ مولف
 آن بعد دیدنش اقرار کردند و ہم اعتراف مخاطب و شرکار او در رسالہ
 حدیث الحوض موجود کہ مذہب اصحاب و اهل بیت مذہب واحد
 بود و غیر از مسئلہ امامت و ملک و سلطنت خلا فی میان ایشان نبود

این همه که شنیدی رفرض صحت روایت قفال راست ورنه
 خواهی گفت که هرگاه علمای سنت خود تصریح بدان کرده باشند که او
 و نقل و روایت غث را از زمین ممتاز نمیکند و مضعف رساله فتح العزیز
 هم از جمله مصرحین است و صاف صاف میفرماید که بر نقل قفال اعتقاد نتوان کرد
 پس از روایتش چگونه بصحت رسد که مذہب امام باقر مسیح رحلین است
 باقیمانده آنکه اگر روایت قفال صحیح نمی بود امام رازے چرا ذکر میفرمود و جانش
 بر ظاہر است که اگر امام رازے مسیح رحلین را ثابت میفرمود و جز آن روایتی
 دیگر درست خود نمیداشت آن وقت حکم مذکور مسلم میشد حال آنکه مقصود
 امام رازے جواب دادن مسیح پیرامند و روشن کردن مذہب قدیم که
 مسیح پیرامند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عظام
 و اصحاب کرام متواتر ماثور است ثابت نمودن پس صحت روایت
 قفال از آنجا لازم آمد غایت الامر آنکه امام رازی از مقالات علمائے امت
 هر چه در کتابها بر روایت صحیح یا غیر صحیح مروی باشد نقلش نماید و باقی
 اقوال پرداخته مذہب اهل بیت و اصحاب را بر کر سے نشاند و آن موقع
 بر صحت روایت نیست کما اشرنا و کمال تسرع و احسان و دین است که در
 روایت گفتگو نکنند و مذہب خود را بلند گردانند کما لایخفی علی من رای
 تقریرات الامام الرازے رحمہ و علوم مقاماتہ بحیث لایقدر الخالف علی
 تقریر مذہبہ کما یقرہ الامام فی مناظراتہ و بعد معذرتیکہ از طرف امام نہاد
 حاجتی نیست که تسلیم گویان برد این قول پردازم که دیگر علما نیز از قفال نقل کرده
 چنانچه امام رازے نقل فرمود زیرا که چون اصل روایت و نقل این همه بزرگان
 بسوی قفال منتهی میشود و در طب و یاس تفرقه نمیکند صحت منقول بجا نمیی

روایت تجلی را اکثر مفسرین ذکر میکنند و از آن لازم نمی آید که مرویات او صحیح
و قابل احتجاج باشد و این هم برای استقامت نظام و بهبود است که روایات
بسیارے از محدثین که از ضعف حدیث را نقل میکردند و مبالغه است
نمی نمودند و در کتب شیعه موجود است که اصح به الطوس و المرتضی و الکشف
و النجاشی و الحلی فی الخلاصه و در مناظره آن روایات را علماء امامیه
بجواسیم نمیدانند فلذا باید او خود مجتهد و تشدید المیاء گفته آنچه
خلاصه اش اینست که در کتب فریقین روایات هر جنس موجود و لهذا
فن تصفیه را درست کرده اند و فرقی این است که کتب امامیه چون در
مطالع علم سنت با عرافت موافق و مخالف است و امامیه مدعی بر خود و
مثل اتهامی پوشند و کتب خویش را بی نقص و بر حال خود مانده بخلاف کتب
اهل سنت که همیشه رخصه یا وصف و شتم بطلان آن مصروف بودند بلکه
ظهور رخصه نبود و غالباً در لیس اهل سنت کما فی التجار و المجالس و غیره
محالیتنا ہی معیند همیشه در کمین مانند و در ضمن این مکامه تقویت شریک
خویش را تمام میکردند حتی که اهل سنت ایشانرا از کرده خود دانسته اموریکه
تعلق به تصنیف دارد از ایشان میگرفتند و سلاطین بر ایشان فرمائش تصنیف
می فرمودند حتود عراق محدث رشتنه و غیره را از علماء خویس
دانسته حکم بتالیف نمودند لاجرم قاعده بران قرار یافت که هر چه با اصول
سنت موافق افتد علی الراس و العین و هر چه مخالف باشد و بوی
تشیع و بدعتی قتر قادم و المدها احتمال فویست که از باب تحریف بود
این همه را که احاطه کرده تعلقی بمعنی مذکور داشت که از امام یا قرص
یا نقول است بطوریکه اکثر امامیه بدان رفته اند یعنی اگر متوسلین صریح نمکند

و غسل رطلین بجا آورد و نمازش درست نیست چنانچه جریر کوفی در کتاب کبیر
 خود از زرارہ بنی دشمن حضرت اسمہ کہ بعض جعفری میخواست کہ انجناب را در
 پرانہ سری بسوسے جو سس یعنی مذہب قدرے بکش نقل کرد و آن
 بدعت و اعدا را ایجاد نمود و حال جریر ہم کمتر از زرارہ نیست بیاد نمی آید
 کہ حضرت امام صادق سفارش اجلہ اصحاب خود را در حق او قبول نفرمودند
 و آنکس را نزد خود تجویز نکردند کہ شیخ المغفلین او را با این ہمہ ثقہ گفت و شیخ
 الامہ ایدین بسبب بیادست لفاق و تقیہ محبوبت او را در اسرار مشہور ساختہ
 باشد چنانچہ بر جنبہ کتب رجال مثل خلاصہ و تلخیص مخفی نیست اما روایت
 محمد بن سہیل کہ او ہم داد تقلید زرارہ می دید بلکہ یا قرائتی نہ پس جواسش
 بنی کتب رجال بسیار سہل است زیرا کہ این نام مشترک است در چند
 نسخہ و انہا برود نامہ سے قوم از اصحاب امام صادق بودند ولیکن بیاد نمی آید کہ
 علماء رجال ترجمہ شان یعنی اسے کردہ باشند کہ بالیقین معلوم کرد کہ محمد
 ابن سہیل کہ دعویٰ این معنی میکرد کہ بدون مسح ہر گز شخص قبول نمی شود
 و بران ایمان غلط خلافاً لاسمئہ یاد می نمود از ثقافت فلا یثبقت الی ماروی
 بل اقترعی علی اسمہ الہدے و برین قدر چہ موقوف از احوال جریر چہرے
 دیگر تازہ تر باید شنید کہ اختلاف کردہ اند کہ او از امام جعفر صادق روایت
 کردہ یا نہ جماعی او عان بادل نمود و اگر شش کا لسی اہل رفض است مثل
 زرارہ و سیطان و از ہمین جنس سہل است آنچه را کہ مذکور گفتہ کہ وضو اگر غسل
 رطلین نمایند نماز درست نیست حالانکہ خلاف صریح آن از حضرات اسمہ بلکہ از
 کتب موافقہ این حضرات معصومین کہ شیعہ و عوے آن دارند تا ثبت نزد
 محققین الحنا نچہ عنقریب می آید انشاء اللہ تعالیٰ و غبار القہاس و تردد ازین مہدان

می باید و منعش را سراب میکنند و بنیاد آن متعصبین را می کنند که
 بر ادایات اعدای ائمه دین دل می دهند و جمعی دیگر گفتند که آن مرد
 و دیگر از یک دو حدیث از امام موصوف نشنیده و در روایتش از امام
 کاظم نیز اختلاف شدید است قومی گویند بدلی و جمعی بر آنند که زینهار و نجاشی
 که سرخنه متعصبین تواند بود می گوید که هرگز روایتش از امام کاظم بدرجه ثبوت
 نرسیده و من بعد آنچه این منقذ بتقلید قدما می خویش افلاکش نوشته
 ولالت بران می نماید که جریر مطر و ائمه باشد نه مقبول ایشان زیرا که او بقتال
 خوارج شمشیر را از خلاف بر کشیده حال آنکه جناب امام جعفر در آن ایام رونق
 افروز این جهان بودند لیکن در اثر و البسمی فرمودند و اسرار و دقائق را از شیعه
 دریغ می داشتند چنانچه از کتب مقالات عالم هم توان یافت ولیکن این
 منافقین تقیه و صلح ظاهری بی بدان می بروند و از جهت اذاعته و افشای
 اسرار حضرات ائمه را بعد از خطا قتل میکردند و خود اصول کلینی و دیگر کتب مجزیه
 گواهی بران دارد که چون کسی از اجل اهل بیت مثل زید بن علی که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم افتخار بر او فرمود و لیثارت داد و فرزند دلبر خود امام
 حسین را چنانچه در ارشاد مفید و دیگر کتب معتبره قوم مصرح است خواست
 که بران مردم خروج فرماید که بر اصول شیعه تشنه خون اهل بیت بودند حضرات
 ائمه منع شدید کردند پس جریر یا شسته را چگونه پروا نگی دادند که خروج نماید که
 قتل و بند حضرات ائمه است اینک شنیده از اصول اعدای این قوم است
 اما مجلد فروع اولش حکم بدان می نماید که بدون حصول عدالت و شرطیکه این
 آیت جامع ان است التائبون العابدون الحامدون الایه جاهدون نتوان کرد
 فلیف که جریر حقیقه فاقد جمیع شروط باشد و امام صادق روایات آن ملعون

نهند و او را از در خویش برانند و بعد از سفارش اصحاب خویش نیز او را نزد
 خود بخوانند که مرحیف است از رخصه که باین همه از سر پرسته او نکرند و معیت
 یزید و شمر را سبب مخالفت امروز قیامت برائے خویشترن تجویز نمایند
 با وجودیکه هر جا از آن محاشیه کنند فیکذب افندند هم استنهم اما اینکه امام صادق
 بود و او نیکو و روادار ملاقاتش نشد پس روایت محمد بن عیسیٰ بران
 دالست و اگر رخصه را در آن قیل و قال است جوابش بروفق حال این ساله
 بالا جمال گذشته علاوه فرید بیان و تفسیر این بابست آنچه متعین رجال در حال
 خالد بن یزید آورده اند و منهم صاحب منج المقال که ابو عمر و کشته و رخسار از محمد بن
 جمهور و قیاس از یونس بن عبد الرحمن از علی بن رباب از شخص مذکور آورده که گفت
 که یزید در ایام یزید بر من اعتراض کرد که ترا چه مانع شد از آنکه با یزید بن علی
 بن الحسین مصحرا شوئی جواب دادم که اگر خصم در عالم باشد که اطاعت
 او فی نفسه فرض باشد از جانب خداوند تعالی پس آن شخص مالک خواهد
 بود که در خروج بروی تقدم کند و اگر نباشد مفروض الطاعت مذکور در
 چنین پس کسیکه خروج کند با در خانه نشیند هر دو برابرند پس آن یزید
 ملزم شد و نیارست جواب دادن چون صحبت الزامش منقضی گشت
 دوان و خیزان بر حضرت امام صادق رسیدم و ازین مناظره خبر دادم حضرت
 بتکلیف تند بود ناگاه درست نشست و فرمود که از هر طرف او را احاطه کردی
 از پیش و پس و بالا و پست و راست و چپ و چارے برائے که بختن او
 گذاشته و هر چند این واقعه دروغ مرچ است زیرا که مستلزم آنست که یزید
 شهید معاذ الله مالک باشد و تصریحات ائمه بگوایی شهادت او که در کتب
 رخصه پیش از پیش موجود کافی مجالس المومنین کذب این مناظره است

و لیکن برائے ہلاکت جبریر بکار بندہ می آید زیرا کہ او در زبان امام صادق
 خروج کرد و قبل از مفترض الطاعت بلکه منع امام باقر و صادق شمس کبیر فغان
 ہانکا مطر دوا و دوا هو المقصود الغرض انچه از معنی عبارت امام رازے گفته
 شد نظر بظاہر امر است و بعد از اذنی غور در عبارتش و امعان بقالات علماء
 امریکہ بطور احتمال بخاطر مسدود چیرہ نیست کہ مہر کنندہ ہب مجتہد فانی و زمانی و مخاطب
 لا ثانی کہ از مقلدین و شسمیان اہل بیت مثل زرارہ و جبریر اندست و نہ تاہد سلاک
 ایشان می تواند کرد پس ناگزیر اول عبارت امام رازے از تفسیر کسر شش نقل
 میکنم باز بدکر آن احتمال علماء شیعہ را مبہوت می گردانم عبارت بابہ الاغ
 این است اختلف الناس فی مسح الرجلین و غسلہما نقل القفال فی
 تفسیرہ عن ابن عباس و الش بن مالک و عمرہ و شعبی و ابی جعفر نہ
 ان الواجب فیہما المسح و ہو مذہب الامامیہ و قال جہور الفقہاء و المفسرین
 فرفضہا الغسل و قال داود و یجب الجمع منہما و ہو قول الناصر الحق من ائمہ الزیدیہ قال
 الحسن البصری و محمد بن حریر البطر کے پنجمین المسح و الغسل و بیان احتمال
 مذکور آنکہ بہ نقل فخال مروے از امام باقر ان است کہ قدر واجب مسح پاست
 و مسح مذہب امامیہ است و بعد ازین احتمال پنج صورت از عبارت
 امام رازے رضی اللہ عنہ بروایت قفال حاصل میشود یکے آنکہ قدر واجب
 و رطبہا رت مسح پاست و غسل اولی و این از امام باقر و غیرہ مرید است
 گو یقینا مذہب شان نباشد دوم مذہب شیعہ کہ مسح پایا بد کرد و غسل
 بدعت و احداث در شریعت است چنانکہ پیشوایان ایشان ہیئتے
 زرارہ و جبریر تقریر کردند مسموم مذہب جہور فخال امامیہ چہارم مذہب
 داود و ناصر الحق از ائمہ زیدیہ کہ ہر دو باید کرد پنجم مذہب حسن بصری و محمد بن

جبریر چاره آنکه توفیق بخمار است و اختلاج طلب روند که محمد بن جبریر صاحب
 کتاب تفسیر که در دست محمد است کافی الاتحاق و غیره قائل با اختیار توفیق گشته زیر که
 او تفسیر خود مذکور است که مولفات او را غریب بال گردند جبر غسل جنس نه نوشته
 بلکه در آن محمد بن جبریر طریقه منظم امامیه است که در مہربان و غفران سیر یکبار کرده
 چنانچه از کتاب و جامع علی ماصح جعفری فتح العزیز المذکور و غیره واضح می شود
 و محقق سبب توفیق و نسبت آن دعوت اجماع علمائے امامیه بر مسح رجلین
 بعنوان مذکور بخوبی استند در رعیف ماصح از مجتهدین صدومنی باید و آنچه در معنی
 روایت است او که زانم با و است گفت ام مانند قول فقہاست که حجر و خنجر
 رکوع فرض است و ازان کرامت اخنار مع التبیح و التعلیل لازم نمی آید
 بکنان سنت است و مقصود از کلام مذکور آن است که حجر و اخنجر فرض
 است که بدون آن نماز صحیح است و درست نتواند شد پس قدر ضرورت
 را بیان کرده اند و موبد این امر است اقرار امام اعظم ثانی رخصه در منتهی المطلب
 که این نوع خطی با امام ابو الحسن نوشته از مسح قدیم سوال کرده بود جواب
 آمد که واجب در دو صوبین قدر است و مہر که غسل کند اندیش نیست
 استی و عقیقہ سبب خواہی دانست که امام اعظم اول حدیثیکہ مضمونش این
 است که در مسح پا با پا نیست در باب اثبات وجوب مسح رجلین
 مطابق مذکور سبب خود که تعلیل زرارہ و مانند او دست کما عرفت انفا آورده
 و بعد میگوید که ادبی در جہ سنت و استحباب است برائے غسل فتم الاثر
 و منع فہما اللہ تعالی و بعد ازین معنی که در عبارت امام راز
 ہم رسید تاویل شیخ حلی بعد ذکر فہمہ ازین نوع و اثبات تناقض بر تقدیریکہ
 غسل را بر مہرین حمل کنند غرافت برادر بزرگش یعنی شیخ حلی می نماید

کما لا یخفی علی من راجع الی الکتاب المذكور و برین تقدیر ضمیر غائب یعنی
 لفظ همدرد عبارت امام رازی و همدیگر امامیه راجع بسوئے مسح
 است نه وجوب آن و سیکه نشیب و فراز کلام مفسرین و محدثین و متکلمین
 امامیه درین علوم نیک دیده و تاویلات شیخ الطائفه و معلم او که از معالم ملکوت
 در گذشته بهینان عقل سنجیده که آیات قرآنی و احادیث خاندانی را باصوات
 انعام ملحق میزد و چگونه تواند گفت که حسن تقابل احتمال مذکور را که در عبارت
 امام رازی ذکر کردم بر نمی تابد زیرا که تقابل مذکور جنان نیست که رعایتش از وجوب
 باشد و بر تقدیر فقدانش کلام شخصی ملحق باصوات بهایم کرد و بخلاف تاویلات
 قدما و متاخرین امامیه که ظنین ذبالی و نفیق غرالی بیش نیست و از غایت
 افزا بر طین و طاهرین یادگار صفوات مسیله کذاب و فرعون و یامان است
 تا آنکه خود علماء طایفه ما بعد بونوش تصریح میکنند کما لا یخفی علی من طالع
 الشرح و الجواب سے المتعلقه تنهیت الاحکام و الاستبصار و اگر تاویلات
 مجلسه را سر ضمیمه تقریر گردانند ثوبت از اصوات مذکوره هم در میگذرد و جز
 بلفظ خفیه و شکل جاری معجز نمی شود و این مباحث البته موجب استهباب
 و باعث اطناب است که این اجزای لایق ذکر و تعرض آن نمی نماید از کتاب
 کبیر فقیر البته حال این مهملات را جا بجای می توان یافت و بنده جنان اذعان دارم
 که منصف را بعد از دیدن مقالات شیعه درباره سر سرسته زرار و آنچه
 علماء قوم در تاویلات حدیث قتل قطب گفتند که حالیا مذکور شده
 حاجتی بدان نماند که تشویش در آنچه ذکر کردم باقی باشد و ضرورتی بدیدن این
 و آن و منش کشد قیاس کن ز گهستان من بهار و این احتمال که
 در عبارت امام رازی پیدا شد مستوجب مذاهب علماء در غسل و مسح

چنانچه از کتبها که در مقالات اهل علم بعضی از علمای شیعه جمع کرده اند هم توان یافت که از این صورت بجا که مذهبی بدون نمیه و کو نظر بواجب و عوارض و کیفیت مسح یا صورت نوعی دیگر هم رسانند کمالا یحیی و اگر گویند که هنوز اسباب مذہب تصویب نه میسر است چه بعضی از علما در زمره امامیه هستند که از کلام شان معلوم میشود که بسبب وقوع اختلاف در مسح و غسل یا اختلاف فصول از صیغت و شتا و عس و دینر تکفین نه و شاع سبحانه و تعالی است و بعضی از ایشان مثل سید مرتضی علم الهدی خیال کرده اند که غسل رحلین با وجود جواز مسح بنا بر آن است که صیانت یا از رشاش است یا مانند آن متعذر است گوئیم که اگر اندک تأمل بکار برده شود مذہب مذکور از پیش اصل مسطور بدرنه تواند ~~محکم بود~~ چنانچه خیال نمی آید که شخصی اختلاف فصول عس و دینر تکفین را مناسط مسح و غسل کرده اند باز گوید که اگر متوفی در رستان غسل نماید غارزش درست نیست چنانچه دشمنان حضرت صادق مصدق تقریر کردند بلکه کتابها و مستند کتابست پس این اقوال بروایت قفال بر میگردد که اولویت غسل است و در اولی بودن غسل جامعیتش و آنکه طهارت بوجاقصه در آن است که حتی سکا بن هم قبیل و قال نه توانند **آمد مع ذلک** بعد از تسلیم محمل است که در زمان امام رازسے قول مذکور که مقتضی در تقریر خود آورده تا اول و شہرت نیافتہ باشد الی غیر ذلک چنانچه خود از تصدیقات فریقین بخصوصاً آنحضرت فاضل اخبار می راور بزرگ امام کنز الدین و در جواب بعضی از اوراق ایضاً واضح تواند شد که مقولات شیعه در مہر خان بہار نقیضات رنگ و رنگ و طواریات گوناگون میگرفت و در زمان سابق از نظر ناظرین مجوب و مستور بود چنانچه گذشت پس امام رازسے آن مذہب

در کتب مندرج گردیده و شهرت و نفاذ اول یافته بود و ذکر کردند و اما امکان با شیعین
 بر داشتند و کتابیکه سید مرتضی علم الهدی تصنیف کرده و مذکور است و در آن
 مندرج است و رفع الاختلاف مشهور در زمان سابق نزد بعضی از احباب
 دیده بود بواسطه جناب مولوی فتح علی صاحب ادام الله عطا فتم که در سمرقند
 مرزا حیدر فیض آبادی و در علی منصوب اند بر اے حضرت مجتهد الزمان
 که در سیف ماسح اعتقاد دارند که تجلیس از سیحی بخل بر جلیین قابل نیست
 فرستاد و دوم پس چرا که چندے آن کتاب را نگاہ دارند و بیدار نش
 مجتهد مذکور و برادران شان محج و مبہوت شوند چیزی دیگر سر انجام نیافت
 و چگونه سر انجام یابد و مطالعه کتاب باعث غیر وحدت مجتہدین نشود که این
 پچاہہ کان نہ کتب ال حق دیدند نہ اصول و فروع و خود را چنانچہ باید احاطہ کر
 دند و ازین کتاب این ہم بہ ثبوت میرسد کہ بہتر آن است کہ مصلی در موسم
 زمستان دست بر بندد و در تابستان ارسال کند از سر دو مقام عبارت
 رفع الاختلاف نقل میکنم بحشم انصاف باید دید در میان وضو میگوید و غسل الوجہ
 و ہومن بدایتہ الجہہ الی نہانہ الذفن و ما بین الاذین من منبت شعر اللہ الی
 منبت اخرا بے طریق ترید غسل بید او بیدین او با فاضلہ الما من و عاء او غیرہ
 و اعلم ان تحلیل اللیخۃ الاستیعابہ فان تمسقت بالاستیعاب لا حاجۃ الی تحلیلہا
 و غسل البیدین باے طریق زیدہ من دروس الاصابع الی المرافق و من المرافق
 الی راس الاصابع مع او خال المرافق فیہ مسح الراس باے قدر کان
 مرة واحدة مسح الرجلین و غسلہما الی الکعبین بجموم المسلیین التعصیانتہ الارجل
 من رشاش الاستنجار و غیرہ و در بیان نماز می نویسد و اما ادب البیدین
 حال القیام فیخوار سائلہا خدای الفخذین و بجوز عقد ہما بان یضع الیمین علی الیسر

ماتحت السرد و فوقها تحت الصدر و الاولی فی الصیف ارسا لها و فی اشناء
 عقد هما اتنی بلفظ یعنی متوضی روئے خود از پیشانی تا رخ و مابین هر دو گوش
 بشوید بهر طور که اتفاق افتد خواه بدستت خواه بهر دو دست بر سختن آب
 سطر فی باغیر آن و خلال ریش بر آستین آب است اگر یقین استیجاب
 بدون حلال حاصل شود حاجت بخلال نیست و هر دو دست خود را بشوید
 از سر انگشتان تا مرفق با بالعکس ولیکن بهر تقدیر مرفق را هم بشوید و مسح
 سر یکبار باید کرد و هر قدر که باشد خواه تمام سر خواه کمز مسح هر دو پا میکند
 و بشوید تا کعبین بسبب آنکه نگاہ داشتن پا از ترشح آب استنجا و دیگر
 نجاسات دشوار است و مصلی را در وقت استیجادن جایز است دست
 هر دو بشتن بر هر دو ران و همچنین جایز است بستن باین طور که دست راست
 بر چپ باشد خواه زیر ناف خواه بالا سینه آن زیر سینه و در
 سوهم رستان بستن بهتر و در تالستان فرو بستن در سردا و در یغیا
 که ال سردت در طایهی گرفتار گشتند و عمر و دولت را در طاعت صرف
 کردند و از اعانت ال علم خود را باز کشیدند و از مصارف تصنیف باوصف
 مواجد دید پا پوشیدند و در خیال این معنی داشتیم که تمامی رساله سیف
 ماسح را انج برکنده با حدیث مستفیض ال بیت رضی الله عنهم غسل بجلین
 را بر اصول امامیه چنانکه دلم می خواهد ثابت کنم و اگر آن روایات را نظر بفوات
 و مکیدهات خویش بر پای اعتبار نه نهند بعد ایراد شبهات ایشان که تار
 عنکبوت پیش نیست کتابها که علای قوم در غسل بجلین نوشته اند
 داده بران ذکر کرده به عرض اظهار نم و عبادات آن کتب را که راه مایل پیش
 آن دیوار باشد پیش از پیش در گنم و بعد از طی این مراحل بانی در اتبات

مسح مخفی که شش ماه از آن زیاده ترا غسل برجلین تخاشته دارند کما ستعرف
 منعقد گردانم و آنچه از کتب رخصه فراموش تواند رسید همه را گرد آورم و دکان
 مهر که من در اثبات مسح موزه براه لاف و کراف میروم اینک عبارت
 کتاب علم الهدی است امامیه که حاشی دانسته و برای فرزند خود نوشته
 و در دیباچه آن اقرار کرده که پیشگشته ام و ما مور با مرتعی شده که اختلاف
 را از میان بردارم و شریعتی که در زمان خاتم الانبیا بلا زیادت و نقصان بود
 آن را بیان سازم باید و بد اما المسح علی الرجلین فی الحقیقین فیکفی و لا حاجة
 الی غسلها و ذالک بالنکاح الخف و سبعا حیث تقدیران یدخل یدیک
 فی الخفین و مسح علی رجلین بشرط طهارتها حین لبس الخفین و ان لم یلبس
 یجوز المسح علیها لے ان قال فان مسح علی الخفین و غیرهما لا یخاف من
 ثلثه ایام و لیا لبها فی سفر یوم و یسلته فی المحران تقدیر و ان لم تقدیر فذا یجوز علی
 مقدمه از من الاثر منتهی الی آخرها و ازین عبارت ظاهر شد که اگر در موزه دست
 منعقد شده تواند رفت براسے مسح هر دو با قصد کرده شود و هائیتی لبس
 باندارد و اگر دست در موزه داخل نتواند شد پس مسح موزه کافی است و در
 سفر زیاده از سه شب و روزه در اقامت زیاد از یک روز و شب تجاوز نمی
 باید کرد و این تعیین مشروط بقدرت است و الا حصر نیست
 و موهوم کشود که جو از مسح موزه که امامیه در این چه و عید با سه شده
 که ذکر نمیکند و چه ابواب و فصول که در منع آن منعقد نمیکند و این هم در
 کتب معتدله این طائفه موجود است که در مسح موزه تقیه هم نخواهد بود
 همین عبارت که از کتاب سید مرتضی علم الهدی است متفق است و در دست
 بر آن قدما سه امامیه فقط در تائید این مسئله رسال منفرد نوشته اند و قد

تقریران المریدون خذ باقراره و از کتب رجال ایشان هم توان یافت که بعضی
 از جهاد محمد بن ایشان درین امر سعی وافر کرده و در ایراد اولیه جواز مسح موزه
 دست پائے بسیار زده اند از الجمله محدث مہلبی است کہ از وجوہ شیوخ
 امامیہ است کہ سالک ہر دو طریق در تصنیف خود بود یعنی چنانچہ او باب
 المسح علی الرجلین نوشتہ اب المسح علی الحقیقین را نیز یادگار گذاشتہ
 و این مجموعہ را کہ بعضی از علمائے امامیہ عزیز تر از جان میداشتند بمجملہ بطور
 کمترین در آمدہ و بعضی از محدثین دیگر کہ درین مسئلہ خاص جدوجہد بلیغ بعمل
 آوردند حال شان بعد ازین خواهد آمد انشا اللہ تعالیٰ باز باصل سخن کہ
باب احتیال مذکور در عبارت امام رازے است می روم و میگویم کہ نیز
 مؤلف این معنی است انچہ حسین بن سعید در اصل نسخہ خود از امام باقر
 رضی اللہ عنہ لفظ لا باس در بارہ مسح رجلین آورده یعنی حضرت فرمود
 کہ در مسح پا باکی نیست و معنی این لفظ ہر چہ نزد علمائے امامیہ قرار یافتہ
 بر زبان فاضل اخبار ہے در جواب بعضی از مقامات کتاب
 ایضاً خواہ میشود می فرماید کہ باز آدم بر سر مطلب کہ لفظ لا باس فقہاء انتخاب
 استعمال میکنند کہ حرام باشد یا مکروہ چہ شیخ فقیہی بلکہ بلیغی این کلام نخواہد گفت
 کہ لا باس بالصلوۃ فی ثوب اصابہ المطر او مار البحر او مار الورد پس لفظ
 لا باس در کلام شیخ ابن بابویہ دلالت میکند بر نجاست خمر و معفو بودن
 آن در ثوب انتہی بلفظ و الحمد للہ کہ باعتراف این فاضل کہ برادر معظم خان صاحب
 قدوہ المتودین اند ثابت شد کہ مسح رجلین حرام یا مکروہ شدید بود و چگونہ
 تجویز توان کرد کہ جناب ائمہ این امر مکروہ یا حرام را باین مرتبہ رسانیدہ
 باشند کہ پیشوایان رفضہ قرار دادند چنانکہ بگوشت رسانیدم

محو حیرت که بیاوردی آید که امام اعظم طوسه و دیگران از عاید قوم
 این روایت ثابت می کنند که مسح بر اهلین واجب است یا نه
 که شیعه اذعان آن دارند و اگر باین روایت ثابت می فرمودند که مسح
 با قدر ضروری است و کسی که اکتفا بر آن کند او بی درجه صحت
 وضو است مع الکره است جائز آن داشت کما اثرنا افسوس که
 اهل قلب با احترام فاضل اخبار رسیده موضوع حدیث را قلب کردند
 و داد انصاف دشمنی و عداوت اهل بیت نبوی و محبت و صداقت
 اهل اضلال و تبس دادند کما هویدایی لاستره فیه و **حیرت** دیگر
 آنکه کار طائفه درین حدیث که مخصوصه و استثنای از وضو نیست
 و هست و نه از فریضه و نه سنت و از تطبیق بر زعم خود می دهند چنانچه
 از کتب شیخ المغضلین هم عیان است که مراد از لفظی فرضیت است
 و از اثبات اثبات نیست و از لفظی نیست مقصود آن است که اگر متوجه
 ترک کند جایز است و اگر بجا آر بدعت نیست پس غسل پارا بحد
 در و روایتی ضعیف که غسل از وضو نیست در بدعت شمرده و روایت
 آنهمه را که بر لفظ لا باس و باره مسح شامل است از دلائل مذہب
 خویش دانستن چنانچه از تقریر معلم البصیان یعنی شیخ مفید و متعلم
 شان در استبصار سمت وضوح میدارد و مجلسی هم بر آن درست تشبیه
 می زند و بنگاه خلائی خواهد بود و **بعد از احتمال** مذکور که در عباد
 غیر المتکلمین بیان نمودم و تائید آن از کتب قدما رسیده و افعی بعمل آورد
 منطوق آن است که محدثین امامیه متقین اصطلاحیه در لباس نفاق
 و قیقه آنرا نزد محدثین اهل سنت معضن روایت کردند تا نوبت بدان رسید

که بعضی از راویان قریب خوردند و نجف باطن شان پی بردند و پیچاره فقال
 هم بزرگان در تفسیر خود عبارت نمود و گویا ابواب مقصود بر قلوب رخصه
 گشود یعنی باین بزرگان خصوصاً امام باقر و عبد اللہ بن عباس و انس
 بن مالک رضی اللہ عنہم مسح را بدان عبارت که دانسته نسبت کرد و انهم
 کتاب امامیه کا بصح اذا اسفراست و علمائے اہل سنت ہم در بیان
 مکایہ علمائے قوم تصریح نمودند کہ علمائے شیعه در کمین محمد ثانی سینه
 سینه بودند و براے سست مذہب ایشان کوے سبق
 از منافقین یہودی بودند و درین لباس چہ رہبر مہیا کہ فرمودند بخانہ
 کہ از اظہار این امور بغایت مجتنب است و اما مقدور یہ تفصیل حالات
 مستخرج مذہب خود کہ عین تفضیح است نمی پردازد و از ذکر مثالب
 ایشان دل می دزد و تاپرده بر نیفتد و ترجمہ ابراہیم بن محمد بن سعید بن ہلال
 بن عاصم بن سعید بن مسعود الشافعی کو فی النجیہ بالا صطرا رکفت صراحتہ از ان
 با دہان اہل فرست میرسد کہ منافق مذکور بمقتضائے طہیت شکیا
 یہود کہ حق تعالیٰ در کتاب مجید از ان خبر میدہد و قالت طائفہ من
 اہل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجہ النہار و اکفروا آخرہ لعنہم
 رجوع اول در زمرہ زید یہ ماند پس از ان مذہب امامیہ ظاہر نمود و
 بعد از فتح و فیروز کے خود و شکست مذہب مخالف خواست
 کہ ترقی کند و مذہب سنیان را از بنیاد برگند کتاب معرفت تصنیف
 کرد و آن را بمناقب مشہورہ اہل بیت و مثالب غیر مشہورہ صحابہ کبار
 کہ علمائے کوفہ کہ در تشیع محدث اصل الاصول و با وج کمال رسیدہ
 بودند چنانچہ در صدر این رسالہ معلوم شدہ بہ صحت ثبوت آن قائل

نبودند و تبرک و حذف آن مشوره می دادند و می گفتند که روایت آن بناید
 کرد مملو و مشحون گردانید و از اهل نخله خود پرسید که نشان بدیدید که کدام بلاد
 بعید تر است از شیعه و سنیان در اینجا زیادتر اند گفتند که اصفهان
 قسم خورده که روایت نخواهم کرد احادیث این کتاب را از مناقب
 و مثالب مکروران شهر پس کوفی رخت اقامت از کوفه بر بست
 و بزمره اهل اصفهان در پیوست و اعتبار تمام پیدا کرده همراه مناقب
 مذکور آن مثالب را که شیعه هم در پائیه اعتبار نمی آوردند روایت
 میفرمود و آنچه دعوی کرده بود بعمل آورد و هر چند ادراغ اهل اهل قم
 بحال جد و جهد طلب کردند ملتئم نشان را بذرده قبول نرسانید اندک
 تامل باید کرد که چنین مثالب را که حاشی در یافتی پیش اهل سنت و طایفه
 اصفهان روایت کردن بدون اظهار تشکی و تقوی و بعدس چگونه و
 ممکن شد و اگر از اهل نخلت خود هم کینه و نفاق بهمرسانیده بود چاره و برود
 نشان قسم خورد و از کمون قلبی خبر داد که باعث رسوائی و خون ریزی او بود
 و در بلاد شیعه که آن را علمای امامیه بدیار المومنین از قدیم ملقب کرده
 اند چرا اقامت نکرد که فیروز قاتل فاروق را که بر دلدل سوار کرده و غشاده
 بر ابصار او بسته بجان بلاد غالب حضرت امیر فرستاده بودند تا شیعه
 اشجا میمانی او چنانچه باید بجا آوردند که زنی جمیله بمقتضای همان نواز
 برسم متعیا و قف فرجهانی سپیل الدین در پهلوی بایا اشجاع متشعین
 نشانیدند قتله که کجافی الکامل و غیره الغرض مثل مختار منافق کذاب که از
 بزرگانش بود پیشه اضلال و تبیس نصب العین داشت و بروایت
 مثالب قابله وقت یافته عالمی را از راه برد و تا بود پیشه او همین بود

تا باین قسم مسائل فروعیه که ببحث دران میرود و با عتراف برادر معظم رسل المعرفین
 حکام نقله نسبت به مثالب نداشت چه رسد عبارت نجاشی صاحب احتیاط
 در ترجمه رئیس المضلین بپیشیند اصله کوفی و سعد بن مسعود و ابو عبید بن مسعود
 عجم المختار و ولایه امیر المومنین ع المداین و هو الذی لجار الیه الحسن یوم سبایط
 و انقل البواسحق هذا الی اصفهان و اقام بجا و کان زید یا اولاد ثم انقل الینا و یقال
 ان جماعه من القین کا محمد بن محمد بن خالد و قد و الیه و سالوه لانتقال الی قم فابی
 و کان سبب خروجه من الکوفه انه عمل کثات المعرفه و فیه المناقب المشهوره
 و المثالب قاسم علیه الکوفیون و اشاروا علیه بان تیر که دلائل خیریه فقال اے
 السبا و بعد من الشیعه فقالوا اصفهان خلف لاروسی بذا الکتاب الالبجافا نقل
 الیه و رواه بها ثقه من تصحیه ما رواه فیه اینکه شنیده حرفی از کلام نجاشی
 بود که دشمنانید بد که به تفصیل حال مشایخ خود پر دازد و دیگران در ترجمه این معانی
 بقدرت اینردی اندک تفصیل هم بکار می برند یا در امری که ابو عمر گفته در باره
 زراره شقی دلی تفصیل بعضی از فضایل او شده و این کرب باران دیده یعنی
 نجاشی در باره مقتدا اے خود آن قدر راه اجمال سپرده که گویا مصدر یمح تقصیری
 نگشته بالجمله بعد از جمع کردن کتب رجال امامیه بهار کنیدت و ففاق می توان
 دید و در همین فن کتابی منجم که به نیزنگی و بعلومینها و دقاق فن تبیس که افرا آن
 از ابلیس و عبید الله بن سبا و انتها اے ان معلوم نیست شامل تا لیف
 توان کرد و نامش فضیحه المنافقین می توان گذاشت تا ثابت شود که اهل اصلا
 و تبیس بدون ضرورت معاشش در بلا دایل سنت و مدارس ایشان
 اقامت کرده زهر و ان طریق سنت را از راه راست بسوے بدعت
 واحداث آوردند و مغفرت خود را در حق اهل سنت عظام و صحابه کرام رواج

دادند چه جاے مسائل فقهیه که در پرده اختلاصحابه و تابعین و دیگر فقهاے
 جمهور داد و تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان در آن دادند و آن قدر
 خوف و اندیشه در ترویج آن نداشتند که در تبیین مثالب داشتند
 کما لا یخفی و این قسم روایات که بچاره تقال نقلش نمود و به بعضی از وجوه
 که حاشی و آنستے مویده مذہب شیعه افتاد ہمہ اش مبتنی بر کذب
 و زور و من لم یجعل الید له تو را فماله من نور البغض بعد از احتمالی که در عبارت
 امام المتکلمین بہر سمد و تائیدش تا این مقام بوقوع آمد این قدر ہم از تفسیر
 با شباهت نمی رسد کہ از امام باقر ع با مبنیہ غلط ماموریت چه جاے اجماع اہل بیت ع
 چنانچہ مجتہد فانی و زمالی و مقلد ایشان یعنی مخاطب لاثانی فہمیدند و مدعی
 آن گردیدند این است حال صغراے مجتہدین کہ از علی و خلل یعنی وجوہ
 پیچگانہ بہرہت گردہ بودند کہ فقیر کمترین آنرا منقوض کردم اما کبراے دلیل طافہ
 کہ اکابر علما مثل صاحب تبنیہ سقیہ و سراج مسلم البشوت یعنی مولانا عبد العلی
 انارشد بر ہانہا و ثقل بالحسنات میز انہا دیدند و خبرش گرفتند مناسب
 نمی نماید کہ بہ نقلش پروا زرم و اختلال حاش را بیان سازم مع ذلک
 انچہ درین رسالہ جا بجا در بارہ اہل بیت مفہوما و مصداقا تحقیق کردہ ام و در
 نقض وجہ و تفصیح و رسوائی کہلے امامیہ کافی می بینم و اللہ ہوا ہا وے
 و منہ الوصول الی المطالب و المبادے الکون انصاف مرعی شود و بغور
 تمام ملاحظہ رود کہ سر در معرکہ با تمامی مجتہدین کہ انداختہ سبحان اللہ کیستہ تمامی
 قصہ مناظرہ حقیر با از بدوافقہ امامیہ بشنود و در قیل و قال دم و دودے
 نداشتہ باشد مگر آنکہ امام رازے اعتراف نمودہ کہ سحر با اجماع مذہب
 اہل بیت یعنی اصحاب عباسست و آن ہم بتقلید مجتہدین کہ بالآخوانی

و هو اجس ظلمانی شان بوجه احسن وید سے این قدر مجالی بهم رساند که
 در رقعہ خود کہ عبارتش دانستی بہ نویسندہ کہ بندہ گفتگو دران نکردم و اگر ادلیا
 دولتیش گویند کہ هنوز وجود اثبات صغراے مجتہدین در عبارت
 سیف ماسح باقی است اگر تقضیها و قضیضیها و نقیرها و قطعیها محذوشت گردود
 رئیس المعتبرین را محال دم ردن باقی نخواهد ماند پس میگویم اما وجه ثانی براس
 صغراے مجتہد فانی و زمانی پس چون دعوی خرق اجماع نزدان مذکور
 است ویدون اجماع مطور بریح پہلو راست نمی نشیند انهم مستلزم جہل
 مرکب براسے فانی و زمانی خواهد بود کما لایخفی علی الاقاصی و الادانی
 بلکہ اکثر نقوض سابقہ موجود سابقہ مشترک خواهد بود و تازه تر امریکہ در ماقبل و ما
 بعد ہمارا ید و اہل مبصر را بصرت تام افزاید آنکہ فراوان حیرت دارم کہ این ہمہ
 خرد و نیرنگ چہ گفتند و در ترتیب قیاس چہ کار کردند کہ از پیران نابالغ و
 اطفال دبستان ہم صدورش بعید می نماید زیرا کہ اگر مرادشان از صغرا
 قیاس معلوم این است کہ فقط نزد امامیہ مسح یا اجماع اہل بیت است
 پس قطع نظر از آنکہ دعوی اجماع مرکب مہمل باشد حجتی و دلیل بر اہل بیت
 نخواہد بود زیرا کہ سہر افات مذہب خود الزام اہل حق در خواستن خلاف
 قانون مقررے امامیہ و باعث تذبذب امرے است کہ در ذوالفقار
 غیر مطبوع و کتب مطبوع و ضربت حیدر یہ بان تقوہ نمودند و ہم خلاف
 رسالہ رئیس المجادلین است کما لایخفی و اگر مراد این است کہ کہ ہر دو
 مذہب اجماعی اہل بیت است پس از واج مطہرات کہ بمقتضای
 موافق استحال و اولویت باعتراف قدودہ اہل تشکیک و رایت
 کریمہ داخل بودند کی اتفاق بر مسح رجلین کردہ اند و لا منقول میشد چنانچہ

از کمالش گذشت فلا بد من اثباته چه جائے آنکه از جناب مرتضوی
 و حسنین و امام زین العابدین و زیدین علی و مانند ایشان از اکابر
 اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین هرگز مسح یا منقول نباشد بلکه خلاف
 آن کما سجدی نمود و علاوه جناب سیدہ علیہا السلام هم درین اجماع ظهور
 یا اختفاء داخل بودند یا نه بشق اول چگونه حضرات رافضیہ قائل توانند بود که
 فرع این معنی است که جناب سیدہ زمرہ اهل بیت مدخلی باین
 و بعد از آنکه اعتقادات و مقولات علمائے شیعه و روایات اکابر
 ایشان درین عجاله نافعہ بی پرده شد چگونه جناب شان را در مرہ مقدسہ
 اهل بیت داخل توانند کرد و عقل سلیم هرگز باور نمیکند که بدون شمول جناب
 سیدہ اجماع اهل بیت تمام باشد کاش در وقتی از اوقات شریک
 می شدند تا اختلاف لاحق اختلاف سابق راجع بود و ولایت و نابود
 می نمود فانه ایضا فرع الولوج و قد تحقق الخروج عند اهل التصبب و الرافض
 و الخروج و بعد ازین امور عقل را باید از حضور کرامت ظهور مجتهد الزمانی
 در روح پر فتوح مجتهد فانی سوال کردن که اے پیشوایان طائفہ مرگاہ جناب
 مرتضوی در وقت خلفا محکوم به پیروے و اتباع شان بر تقدیر ہدم کعبہ
 و فعلیت احراق مصحف و محصب ام کلثوم الی غیر ذالک من الامور
 باشند چنانچہ کتب قدیم و صحف جدیدہ شا جعلا و تلبیب ابرار دلالت
 بر رد قدس بقی مجمل و بعد ازمان خلفا حضرت امیر المؤمنین تالیف قلوب
 اصحاب خود کہ معتقد حسن سرت و صواب راے متقدمین بودند
 منقول شوند چنانچہ تفصیلش در صراط مستقیم الی مستحق التقدیم است
 و بہین اسباب باظہار اکابر شما نتوانند کہ در زمان فرمان رواے

خود مرکب امری شود که باعث نسبت خطا بسوس سابقین باشد
 و فیصله فدک را که هم از اجتهاد بابت بود و بر حاشی بگذارند و از حکم شخیص
 سر موسی تجاوز نمایند پس عقل محققا چگونه تجویز کند که در مسیح یا محکوم باطلها
 حق باشند و از غسل رجلی که فعل و قول سینان و از اجماعیات
 خلفا ایشان باشد و موجب اتصال اصول دینی نباشد بلکه احوط
 باشد کما سبق و سنخ انشا الله تعالی اجتناب کلی نمایند تناقضات
 اصول و فروع این مذهب را حدیث و نهایتی نمی یابیم و ارشاد ان شیخ
 که نزد صاحب سیف ماسح دلالت بر مسح پا دارد و معام نیست که
 در خلوت بود یا جلوت بطلان شق اول معلوم گردد که سجایا و ربی
 در مقامات دینی و اصول یقین تقیه در زند و در فروع مسائل سینه را سپر
 فرمایند و چنانکه چون خلفا را شدند منکرین مبدء و معاد و حرمت کعبه را
 میگوشتند پس تقیه بخوابد بود و در چیزها که مخالف مذهب خلفا باشد کما لا یخفی
 اما شق ثانی فلا یقوم حجه و لا یتبعض دلیل لای یوجب کون المبتدل ذلیلا فلیکف
 که خود رسا و قوم اعتراف کنند که علم بر ظاهراست نه امور باطنه که چندی
 ازلاف زمان متبع خطوات الشیطان مصداق آیت کریمه قرآن مجید و اذ
 خلوا لی شیاطین بهم قالوا نا معکم انما نحر من ستمون باشند روایت کنند
 الله یتهمهم و یدهم فی طغیانهم یعلمون **علا و** حال میثوایان طایفه
 که مسح پا از انهم بدست روایت میکنند طشت انبام است سر دفتر کو فیان
 بنی و فاف و سر غنه اهل کرد عازر را رد بود آمده در تبکیر و تقضیح و آنچه فرمودند
 رشک افزای شمروان زیاد است این همه که گفته بعد از تنزل و تسلیم
 دلالت آن روایت است که حضرت مجتهدین مقلدین طریق زراریه

و عمو نقل حکایتش از جناب مرتضوی که دارند و از نصوص قطعی می
 پیدا کنند و الا بنده کمترین را در دلالتش جای گفتگو باقی که این مقام مقام
 تفصیلش نیست بلکه و حرف لایق این اوراق الاجال باید شنید روایت
 مرتضوی کرم الله وجهه که در سیف ماسح اشاره بدان نمود و عمو
 استفاضه آن بی اوراک و شعور معنی لفظ مذکور نمود و باخذ شش فقره نصی
 نفرموده این است روایط و الطحاوی باسناده عن علی بن ابراهیم
 و سح ظهیر القدم و قال لولا انی رايت رسول الله علیه و آله وسلم فله لکان
 باطن مقدم احق من ظاهره و بعد از تسلیم ثبوت وصحت و تخریج آن از مکیدت
 اهل تقبه و نفاق که حرفی از حالشان نگذشت و حرفی دیگر بعد ازین می آید
 ان شاء الله تعالی می توان گفت که احتمال دارد که ارشاد مرتضوی
 و درباره مسح موزه باشد و موید این احتمال بلکه از نصوص قطعی است
 ورود و لفظ خف بجای قدم در حدیث مرتضوی بهین مضمون و هم
 احادیث دیگر اجله اصحاب فتعین الخف جمع امین اوله غسل الرجلین و المسح علی
 الخفین و این امر فقط بر اصول اهل سنت حاصل نیست چه دانستی که علم الهدی
 امامیه مسح موزه را از شریعت بنویس و انست و جهابده محدثین شیعه
 اثبات آن رفت بر وایت زبانه که می آید مسح موزه تا قرب فوات
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت و اثبات نسخ از قدرت امامیه خارج
 و چون موزه بسبب شمول و احاطه با تعلق زائد الوصف دارد و باظهار علما
 اعلام ملکه عرف خواص و عوام و هر زمان ثابت است که اگر موزه کسی
 را بوسه می گویند پاسه غلانی را بوسه و اند پس اگر مسح موزه را
 به مسح قدم تعجب کنند بعید نخواهد بود که این مجاز پہلو بحقیقت می آید

در کتب فقهیه خویش تحقیق کرده اند که غسل با ندب سنیان و از محدثات
 امور و مبتدعات و شرور که هرگز نازاران در سنت نیست نه بر طبق دیگر
 آن مثل سید مرتضی صاحب رفع الاختلاف که کتاب خود را بین دوین
 المدحجت دانسته کما اثرت الیه و این هم با ذکر وند که روایت مذکور
 از حضرت زید شهید است که پیوسته با حقائق حق و ابطال باطل
 و اظهار دین و استیصال نفاق و منافقین می کوشید و آخر جان شیرین
 خود را در راه خدا باخت و سر خود را مانند شهید کر بلا یا لیتی گشت معجم
 فا فوز فوزا غطا بروین جدا مجد خود صلی الله علیه و آله وسلم قد اساخت
 پس خروج او بر مروانیه و ثقیفه و در باره مسائل فقهیه و انهم با فقر ابر حجاب
 حله مرتضی و حضرت محمد مصطفی از قبل مثل سائر است که صلت
 علی الاسد و بلیت عن النقاد **مسار و آله** این حدیث پس باظهار
 محمد بن شیعه بن عبد الله حسین بن علوان و عمر بن خالد اند که در
 خوبی و بزرگی شان با عترت امامیه مقتضای اصول این بار
 می نیست فریاد از دست امام اعظم قوم که در استبصار قطع نظر از آنکه
 در سند حدیث مذکور پیش با خورده رجاء بالغیب مدعی آن گشته که
 کلهم من العامة و الزیدیه حال آنکه از کتب رجال مثل تلخیص الاقوال و غیره
 در حق اهل پیاد است که بحکم ائمه این فن صحیح الحدیث بود اما را و
 ثانی که ثقیفه و مجده رسید که خود امامیه در اشتباه و القباس افتادند
 فیکون عند شیوخ امامهم الاعظم الثقی و اکرم حیث روای الصدوق عن
 الصادق و الصدوق فی اعتقاد و هو استاده استاده ان الاثنی عشر
 السیعه من یكون اکثرهم ثقیه و قد تقرر با عترت اهل ان الاثی عشر من الاختلاف

فتدبر فانه مع وضوحه دقیق و بالتال حقیق و اما راوسے ثالثی کہ عمر بن
 خالد است پس از اصحاب امام محفوظ و ثقہ و موثق است و اہل انصاف
 نیک میدانند کہ بسا کس از عامہ در حدیث بھتر از خاصی باشند
 افسوس کہ ائمہ قوم بروایت آن شقی کہ لعنت او و طبقہ ائمہ دین ویدتر
 از مجوس و یہود لعین بود فتوے دین و این قسم روایت را کہ انجیل
 تواند بود معمول بر لفاق و ثقہ گردانند و لیکن علمائے طائفہ غدر سے
 قوے دارند کہ اگر بروایت زید شہیدہ عمل کنند مخالف زرارہ و ہم
 شیطان الطاق لازم می آید چہ آن بد بخت نیز در باب وضو ہمان اسباب
 می رسد کہ از زرارہ قبل ازین بگوشت رسید و بمقتضای روایات
~~سنت شاذ حین انجناب را از اہل ضلالت می دانست~~
 و لیکن الحمد للہ کہ نجاشی ہم آن شقی را بسبب شامت اعلاش
 بہین لقب کہ ابلیس لعین و این سیای سے بی دین ہزار دل رشک
 می برند یا دمی کند جائیکہ ترجمہ براور نہ کش یعنی شام بن حکم می نماید
 و کتب او را بمعرض تفصیل می آرد عبارتش این است کتاب الحکین
 کتابہ الرد علی المحتملہ و طلحہ و زبیر کتابہ القدر کتابہ الالفاظ کتابہ الاستطافۃ
 کتابہ المعروف کتاب الثانیہ الواب کتابہ علی شیطان الطاق انتہی مقام
 حاجتہ بلفظہ و مضامین این کتاب کہ قدما در افادات خود جا بجا آورده اند
 دلیل صریح بران است کہ ائمہ قوم را در دعوی اختصاص و انتساب
 سوائے اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین باہم تندیب و انکار بود و میو
 قبل ازین گذشت کہ حضرات ائمہ با صفت خلق عظیم میثوایان قوم را از
 مجالس خویش راندہ اند و زینہار شفا رشتش مردم را قبول نفرمودہ

پس آنچه علمای ماقدهما و حدیثا در باب اجله ستمه را فاضلی گفتند که ایشان
 با امام وقت ملاقات ندا شدند و براس گول عوام مدعی ملاقات
 و صحبت بودند بعنایت ایزد سے ثابت شد با بجزه و سمنی زید
 شهید که حضرت امام صادق شهادتشان را مانند شهید دت
 مرتضوی اعتقاد میکرد و امام زین العابدین بشفقت تمام بقها سے
 سرد او را می خورانید و کوشش بلخ در تربتش از زانی می داشت
 کافی الکنی و پسر می نمود که این فرزند جهان فرزند است که رسول خدا
 بشارت بتولد او داده و حضرت خاتم الانبیا مثل شهید کربلا بر و مقتدر
 و مباحی بود چنانچه از مجالس المومنین و کلینی و شروح ان و ارشاد
 مقید و دلمی و غیره مانند صبح صادق است باعث بر خلوص و عقیدت
 شیعه در باره شیطان چیز بخیال نمی آید که زید شهید را که مانند
 مصداق النعم الله علیه و انعمت علیه بود و از دایره امان که معرفت
 امام است بیرون می کرد و خود را عارف معارف قرار می داد چنانچه
 در کافی کلینی است و المنه للمد که خود را می او و تمامی اولین و آخرین او با عترت
 عماید قوم قبل ازین معلوم شد و لیکن چه ممکن که علمای شیعه از سر پرستی
 و جان نثاری بر این مضلین باز آیند و من یضلل الله فماله من اذ با بجزه و
 ایتبر در وجه ثانی از اثبات صغرے جناب شیخ فانی با مجتهد الزمانی
 اشاره کردند دلائل قطعی بر سح پاندارد و بر سح موزه حمل توان کرد و
 ازین حل لازم نمی آید که غسل بدین را بر احکام و وجه را بر بقیه فرد و ابریم چه برای
 قطعات مستور نیست که گفتگو تعلیقات است نه در عقلیات و اگر
 درین ابواب مثلاً احوال و بیث رسول الثقلین ببنیوت می رسید فعلاً

لراسس والعین و... فلس من بعد گذارش است که ضرورت
 در امر مذکور محصور نیست زیرا که اگر بر مسیح یا حدیث حضرت مر...
 راحل کنیم و اعتقاد بدان داریم که مسیح موزه خلاف حدیث شریف و قرآن
 مجید است لازم می آید تناقض دیگر با احادیث و مسیح موزه از
 انتم هدایه حضور صاحب امیر مرید است بشد و مدیکه خود محمد شین
 و متکلمین امامیه درین باب رساله های منفرد و کتابهاست مستقل
 برداخته اهل حق را بنا بر رفع مشقت و مونت مرمون منت ساخته
 اند چنانچه با فاده علم الهدی و سعی بلیغ محدث مہلبی اشارتی در
 سابق رفته ولیکن بنا بر مزید توسیع بر حنفی از اقادات محدث دیگر اشاع
~~کیم~~ ~~مطلوب~~ امر ثانی نگویند که دیدن فلا فی تحقیقات محدث مہلبی
 نزو بعضی از اکابر امامیه بدون تصریحات علمای شیعه در باره
 تصنیف این نوع کتابها بکار نمی آید پس ناگزیر حنفی چند درین مقام میگویم که از
 جمله آن تصریحات عبارت پنجگانه است که از انتخابات فقیر که بصره موجود
 حکام بریشان شد برآمد و ترجمه فضل بن شاذان که باعتراف عماید قوم
 مدوح انتم و جلیل ایشان و فحیح المکان بود جائیکه مصنفات او را بعد از
 توثیق و تجلیل شمرده و گفته صنف مائنه و ثمانین کتابا وقع الینا منها کتاب
 النقص علی الاسکا فی فی تقویر بحکم کتاب الرد علی الثنویۃ کتاب
 اثبات الرحمة کتاب الرد علی الغالیۃ کتاب الرد علی محمد بن کرام
 کتاب الرد علی احمد بن احسن کتاب الرد علی الاصم کتاب الرد علی البنان
 بن رباب کتاب الرد علی الفلاسق کتاب الرد علی المبانۃ کتاب
 الفرائض الکبیر کتاب الفرائض الاوسط کتاب الفرائض الصغیر کتاب المسح علی الخفین

کتاب الروی علی المرجیه کتاب الروی علی الفراط کتاب الطلاق آتی
 بلقطه مختصر استلنا کہ بعضی از علمائے شیعه در حق او توقف کرده اند
 نظر باخباریکہ در شان او منافیست و بعضی اور اسباب دیگر
 کہ اشارتی بدان رفت بدم و فح تناول نمودند لیکن چون مسح علی
 را مجتہدین و مقلدشان امام اعظم ثانی می دانند و از پیشوایان خود
 اعتقاد می کنند و او نطایق بہت بر توشیح شخص مذکور بستہ حاجتی بدان
 نماند کہ افعال متوقفین و طاعتین و بار بارہ او بر سر وہ زیر قبل و قال آرام
 و بادینہ تحقیق جلی کہ باعتبار سوشترے و دیگر علمائے شیعه بر باد
 رفت نصب العین و محتاج الیہ ہم نشت زیرا کہ فضل بیچارہ را بجهت مذکور
 از دائرہ توشیح بدکردن شیشہ تیز بردست و بے خود زدن است
 انصاف باید کرد کہ کسی از علمائے شیعه ازین نقائص مبرا بود کہ اشتراف فضل
 صیف و شنا کہ بہار و خزان عبارت از ان باختلافات علمائے شیعه
 و بوفلمونی ایشان چہ کلبائے رنگین از نست و نسین گنہبہ کہ بطازگیان
 تمام عالم محو حیرت می شوند **الخصر** خص ہمین بکہ وسط کہ ہر اسے تحقیق
 امر دوم بفضل ایزدی بر اسے فضل کافی و شافی است علما را باید کہ
 اصول خود را محفوظ دارند و خود را سخن برورے نہ کمازند و مصداق حفظت
 شیا و غایت عنک اشیا را بشویند و بعد از اندک فکر در حدیث
 مر تضاوے کہ مجتہدین از طحاوے نقل کردند و از منتخب کنز العمال ہم
 نقل نمودند کہ لو کان الدین بالراے لکان باطن القدین احق بالمسح
 من ظاہرہا الح عمل قدم بر جف بوجہ دیگر منعین است زیرا کہ اولویت
 باطن در موزہ است نہ رجل جہ غالب اوقات باطن با مستور و محفوظ

است خواه در نعل عرب خواه کفش عجم بخلاف پشت پاپس معنی
آن است که قبل از دیدن مسح موزه پیغمبر مسح باطنش اولی می نمود که
تبلوت بخاست نزدیک تراست نسبت بظهر و ازینجا اصابت رادی
علمای ماکه این حدیث را در باب المسح علی الخقیق وارد کردن کمالا
یخفی معلوم همکنان می شود الحمد لله علی ذلک حال علمای قوم درباره
مسح موزه بیکدو حرف دانسته که چه قدر باهمام در اثبات آن بکار
بردند و خود علم الهدی مسح موزه را از شریعت محمدی و سنن
معصومین دانسته اکنون حال تعصب و مزید یاوگی ایشان بر دستور
قدیم بشنوه که خبر چند حرف گفت نمیدهم یک آن و فقک الله تعالی
کبر شیعه بمقتضای منک الریاح و منک المطر حرمت مسح
موزه را بدان درجه رسانیدند که تقیه را هم در آن جائز شمرند و حال
آنکه در شرک و کفر و زنا رستن و در اعیان شرکین شریک شدن حدیثها
برای فرید ثواب آن در کافی و شروح و تالیقات مجلیه دیده باشی
خصوصاً آنچه تعلق دارد بتقلید ابوطالب صاحب کف راء و بدگفتن انمه
معاذ الله نذر ایشان نیز تقیه واجب است چنانچه در قواعد و شروح
آن مبسوط و براسامی انمه بدی چنان بستند که تقیه در سه چیز روایت
از آن جمله مسح موزه است و این موجب نظر بکتا بهای که در اختلافات
مسائل اجتهادیه اولین آخرین ایشان تصنیف کرده ناظرین را بهار زعفران
را کشمیر نمودند مفصل می توان یافت که این رساله متحمل بیانش منبوجه
جای خاتمه که چند ورق پیش نیست بگرناگزیر حرفی چند از کتاب صغیر امام
کبیر شیعه که استبصار نام دارد و کتاب دیگرش که بمسائل خلا فیه

شیخ مجتهد است کوش کردنی است تا قدرت ایزد سے عیان شود و ثابت
 کرد که دیکلیکه براسے حرمت و منع مسح موزه امام الائمه شیعه قرار میدهد
 مثبت جواز مسح مذکور است با جمله امام اعظم قوم اول بابی در جواز تقیه و در
 مسح موزه خلافت اکابر از مجتهدین و اصحاب و عوایمه دین که فتوی
 بر منع آن بسبب ورود احادیث دادند منع کرده می فرمایند از فی الشیخ
 عن احمد بن محمد عن ابيه عن الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين بن
 سعيد عن فضال عن جمال بن عثمان عن محمد بن النعمان عن ابي الورد قال قلت
 لابي جعفر ان اباطينان حدثني انه راس علياه اراق الماس ثم مسح علي
 الخفين فقال كذب البوطيان اما بطعك قول علي فيكم سبق الكتاب
 الخفين فقلت فهل فيها رخصة فقال لا الا من عدم تقية او تلج نخاف علي رجل
 فاما ما رواه الحسين بن سعيد عن حماد عن جرير عن زرارة قال قلت له في
 مسح الخفين تقية فقال ثلثة لا اتقي فيهن احدا شرب السكر مسح الخفين و مشقه
 الحج فلا نيا في البحر الاول بوجه احدا با انه زجر عن نفسه انه لا يتقي فيه احدا و يجوز
 يكون انما اجزئ ذلك بعلمه بان لا يحتاج الي ما يتقي فيه في ذلك ولم يقل لا تتقوا
 انتم فيه احدا و هذا وجه ذكره زرارة بن اعين والثاني ان يكون اراد لا اتقي فيه
 احدا في الفتيا بالمنع من جواز المسح عليهما دون الفعل لان ذلك معلوم من
 مذمبه فلا وجه لاستحالة التقية فيه والثالث ان يكون اراد لا اتقي فيه احدا
 اذا لم يبلغ الخوف على النفس او المال وان لم يلقه ادنى مشقة احتمله
 و انما يجوز التقية في ذلك عند الخوف الشديد على النفس والمال يحصل
 مضمونش آنکه متعلم این معلم می گوید بعد اسنادش بسوے ابی دروکه
 گفت برسیدم از امام باقر که ابوطیان بمن گفت که دیدم حضرت امیر را که

بعد از شنیدن آب مسح خفین بعل آوردند فرمود دروغ میگوید مگر ترا حدیثشان
 جناب رسیده که سبقت کرد و قرآن مجید مسح موزه را پرسیدم که رخصت
 در آن هست فرمود نه مگر به تقیه از دشمن یا خوف از خوف بر هر دو یا و آنچه
 حسین بن سعید از جمال از جریر از زراره روایت کرده که گفت پرسیدم از
 امام باقر که تقیه در مسح خفین درست است فرمود در سه چیز تقیه نمیکند خوردن
 مسکرمسح موده و شستن منافی با خبر اول نیست بحد وجه یکی آنکه امام حال خود
 را بیان نمود و ممکن است که بعلم لدنی دریافت باشد که حاجت به تقیه
 نخواهد بود و فرمود که شما تقیه نکنید در مسح موزه و این وجه از افاد است
 زراره است دوم آنکه تقیه نمیکند در منع از مسح موزه نه از کتاب آن بلکه
~~فقط از حدیث معلوم است~~ که اندک هب امام بود پس وجهی نیست که
 تقیه در آن کرده شود و سوم آنکه هرگاه خوف تا بیان و مال نمی رسد تقیه نمیکند
 و در ادنی از آن مشقت می کشم و تقیه نمی نمایم و تقیه جایز نیست در مسح موزه
 مگر وقت خوف شدید و تلف جان و مال آنچه را فاده زراره امام الا که
 طائفه داده می شود عیان است و کاسه پس زراره آنچه در دو وجه اخیر
 توضیحات نموده بی مبالغه مضحکه اطفال است حاجتی برد آن بعد از او که
 حال مسح موزه نمی افتد **ثالث** عبارت مسائل خلاصه حضرت شیخ
 الشیوخ امامیه که در حقیقت شیخ المفضل لقب اوست بمقتضا
 میعاد باید شنید و حجاب قدرت آفریدگار را در ضمن آن جلوه گر باید دید
 عندنا المسح علی الخفین ليجز مع الاختیار لانی السفر لانی الحضر و هو مذاهب
 الخوارج و الیه ذهاب مالک فی روایت ابن ابی ذئب عنه فانه قال ابطال
 مالک المسح علی الخفین فی آخرایا مهالی ان قال فی دلائل مذاهب اصحابه

وروے زراره عن ابی جعفر قال سمعتہ یقول حج عمر بن الخطاب اصحاب
 الینبی فقال ما تقولون المسح علی الخفین فقام المعیز بن شعبه فقال راست رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ والہ وسلم مسح علی الخفین فقال علی قبل المائدہ او بعدہ
 فقال لا اورے فقال علی سبق الکتاب انما نزلت المائدہ قبل
 ان یقبض بشہرین او ثلثہ یعنی نزل امامہ در مسح موزہ ہمان قرار یافتہ
 کہ خواجہ بدان وقتہ اند کہ ہرگز جائز نیست نہ در سفر نہ در اقامت مگر بہ
 تقیہ و کلام این اسلے ذیب دلالت بران دادہ کہ امام مالک در آخر عمرش
 بہین مذہب رجوع کردہ و دلیل براین مذہب آنکہ زرارہ از امام باقر ثقات
 کرد کہ می فرمود کہ فاروق اصحاب را جمع کرد و پرسید چہ میگوئید میفرماید
 خاست و گفت کہ حضرت پیغمبر را دیدم کہ مسح موزہ می کرد و امیر المؤمنین گفت
 قبل از نزول سورہ مائدہ دیدے یا بعد از ان گفت تا بیخ را با دندارم فرمود
 کہ آیت وضو کہ دو یا سہ ماہ از وفات شریف پیشتر نازل شد حکم موزہ را منسوخ
 کرد ازین حدیث کہ زرارہ روایت کرد و امام اعظم شیخ استدلال بدان
 نمودند این قدر بارشاد مر تفسوے کرم اللہ وجہہ ب ثبوت رسید کہ مسح
 موزہ بدلیل فعل نبوے شریعت محمدیت و تقریر جہتہ فانی و یانی چنانکہ دانی
 دلالت بران دارد کہ قول و فعل امامی دلالت بر اجماع انئمہ بران می کند
 پس بحدیث مر تفسوے کہ امام الانئمہ و فعل مصطفوے کہ اشرف الانبیاء
 بودند بطریق اولی ثابت شد کہ ثبوت مسح موزہ بحدیث نبوے اجماعی
 اہل بیت و اہل سنت ہم در اجماع داخل اند آمدہم ردوے نسخ
 پس میگویم کہ اثبات این مدعا از جناب مسح المنعین امام اعظم امامیہ و شیعہ
 او کہ مجتہدین باشند خیلی مستبعد بلکہ از جملہ محالات است زیرا کہ شیخ در کتاب

و مسح خفین مانند حرمت و حلت متعین ناقض یکدیگر است تا آیت وضو
 را ناسخ مسح موزه کمان بر ند فکیف که جهابده محدثین ایشان مثل فضل و
 مہلبی ابواب و فصول و رسال مفردہ در ثبوت آن تصنیف کردہ و علم
 الہدے امامیہ مسح موزه را عین شریعت محمدی فی زیادت و نقصان
 دانستہ باشند و الحمد للہ کہ دلیلیکہ امام عظم برائے عدم جواز آن مرتب
 کردہ بودند بر ایشان منقلب شد و مسح موزه را ثابت گردانید **مصرعہ**
 عدو شود سبب خیر گردد و اینکہ گفتیم تسلیم این معنی بود کہ الداء خصام حدیث
 مرتضوی را بران حمل کردند ورنہ احتمال دیگر باشند آفتاب تابان و بالنظر
 سبق کہ مقضی اشترک دو چیز در صفت است چنانچہ بیان است و ان
 اینکہ کتاب خدا یعنی قرأت جزو آیت و شوقہ در آخر حضرت پیغمبر
 نازل شدہ از حدیث خفین کہ از مسافر و مقیم تکلیف غسل بر جلیین را ساقط می
 کرد و سفت گرفت و مغیرہ کہ در اثباتش برویت خود استدلال می نماید
 از ترقی بہ تنزل می گراید و بعد از استقرار در تالیفات علمائے ماضی ضیاء
 مقدمے بر تقدیر صحت حدیث معلوم می شود کہ نزد ایشان قبل و قال با
 معجزہ در روایات نیامدہ ہمین قدر مروی گشتہ کہ جناب امیر کرم اللہ
 وجہہ فرمودند کہ ان الکتاب تعد سبق الخفین و منادے برائے آن گردانید
 و این حدیث را جامعین اخبار و آثار مودع خفین دانستہ اند اکنون بر این
 معنی کہ تقریرش بعل آو روم ظاہر شد ظہور اکالا و جناب امیر کہ مناد
 گردانیدند برائے رفع تردد بعضی از اصحاب بود و الحمد للہ کہ بعد ازین
 ستم بلیغ کہ امیر المؤمنین درین باب مبذول داشتند اختلاف و تردد و با
 نامہ چنانچہ از تصانیف امام محمد بن حنفیہ و دیگر ارکان ملت و دین از فقہاء و محدثین

واضح میشود که از این بی ان فیهم والحمد لله وعلیه السلام اما وحدت ثالث
 پس حالتش در سابق آنچه معلوم نمیکند گشته بر آن تکذیب مجتهدین کفایت
 میکند حاجتی بدان نیست که باز درین مقام مونت تخریر کشیده شود ولیکن
 اطراف همه امور آنکه مجتهدین درین وجهه افاده کردند که تواتر مسح پا در مذہب
 ائمہ اہل بیت باعتراف سیان ثابت است معلوم نیست که اقرار
 اہل حق را بتواتر نزد کوراز کدام دلیل ثابت فرموده اند سخن درین است که روایت
 از امام باقر در مسح رجلین به ثبوت پیوندد تا بصحت و شهرت و تواتر چه
 رسد این ترہات ولاف وکراف را نہایت غیبت علت این ہمہ
 دعا و کے لاطالکہ ہاں جہل مرکب است و در گریہ عجبکہ مجتہدین را با و
~~ثبوت این ہمہ کوشش شناسند کہ حکما فرمودہ اند ع پائے پیش آمدہ~~
 است و پس دیوار اول باید شش باثبات رسانیدن کہ جمیع اہل بیت
 مسح پا می کردند و فتوے بران میدادند باز باثبات استفاضہ و شهرت
 این امر قصد کنند باز متوجہ باثبات تواتر شوند و ہر گاہ این ہمہ در مذہب
 تشیع بہ ثبوت رسد نگاہ متوجہ کردند بسوے اثبات مسح پا بر دایت
 علمائے اہل سنت از بعض ائمہ ہدے چہ جائے اجماع فضلا عن شہرت
 فکیف تواتر والابر زبان ہر یکی از صغیر و کبیر جاری خواہد شد
 تو کار زمین را انکو ساختی ہد کہ با آسمان نیز بر داختی اما وحدت رابع
 پس ہر چند غور و امان بکار میرود و ربط آن با ما بہ النزع پیدا نمی شود و ایامناط
 اثبات غسل رجلین بر قیاس بود تا مجتہد فانی و زمانی چنین گفتند خود متن
 ہمین کتاب یعنی سیف ماسح اول دلیل بران است کہ اہل حق بکتاب
 و سنت و آثار اہل بیت کرام و اخبار اصحاب سرور انام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

غسل رجلین را با ثبات رسانیده اند پس وجه را بعد از چهارم از جناب
 ایشان باید پرسید و باید گفت که صفاتی قیاسی که نسخ با اجماعی دارند
 است ازین وجه چگونه ثابت می شود و اگر علما در این مسأله اختلاف
 علی مراحل مذکور وجوه عقلی و اسباب و علل را هم ذکر کرده اند مجتهدین
 و محدثین ایشان که انرا از دست داده اند بخدا پیچیده بر این استقرار
 مخفی نیست غرض جرایم که این وجه را با دعوی ایشان چه علقه است
 با **اختلاف** یا **مگر گفت** شود که ازین وجه چهار مجتهدین شیعه شیع
 انیمه ثابت است پس باید رأیه که صحیح یا نه پس باید که باشد و هذا
 عدم المفسود و فیکون و اینها در این کتاب مذکور است و در این کتاب معلوم
 توان کرد که این وجه با مدعیان شیعه ندارد و فحوا والمحدثان و نسبت ان
 المجتهد جار بالهذیان و الهذیان مالش یعنی اینکه لایق با این است که باشد و کبریا
 مجتهدین و مقلدین ایشان را که در این کتاب است اینها را از این کتاب بزرگ نماید و کبریا
 کتاب یعنی سمیع و سميع و غیره و نسبت کرده اند به این کتاب و این کتاب
 که بحسب قیاس قدس نبود و در جمیع کتابها پیچیده اند و در این کتاب
 و مانند ایشان از این کتاب است و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 از ان است حاکم بحث عدم حجرب فی سبب و اینها در این کتاب و در این کتاب
 را بزرگ می کند و اینها در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 منکر قیاس نه شده اند و احقاقیق الهی بالیافت و در این کتاب و در این کتاب
 دلالت بران دارد و امحایب که در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب
 قیاس انکار شدید داشته اند و حال آنکه جلیس علی بن ابی طالب آن را با بود
 و کس از شیعه و کس از سنی و کس از اهل نقل و کس از اهل عقل و کس از اهل

و طبقہ تابعین و تبع تابعین بلکہ طبقات متاخرین پس حیرانم کہ بعد تسلیم صحت نقل ہم کجا مطلوب
 ایشان کہ تشیع ایسہ است از نسبت انکار قیاس ثابت می شود چه جائے آنکہ مسح یا اجماعی اہلیت است
 الخوض نہ انکار حجیت قیاس دلیل تشیع است و نہ اقرار ان دلیل تسنن چه اکابر امامیہ کہ بصاحب الزمان
 خصوصیات زاید الوصف و اشتقاق مثل ابو علی اسکافی مشہور باین جنید کہ مذہبش حجیت قیاس است
 چنانچہ نجاشی بعد از تعظیم و توقیرش ہم اقرار بدان کردہ و گفتہ سمعت شیوخنا اتفقات یقولون
 عندہ انہ کان یقول بالقیاس و خود امام اصولیہ یعنی شیخ جلی مسائلیکہ از قیاس بر آوردہ نمودہ
 آن در مثنوی الکلام بر شمرده ام القصہ بعد از ثبوت و صحت عبارت منہاج زینہار و لا یست
 بر مدعا ندارد و چه جائے احتمال تحریف و فریب و کمیت اولین و آخرین کہ در
 مدارس بکین مے نشستند و صد ہا کتاب و رفنون و دینیہ در لباس تقیہ تالیف
 کردند و کلامی کہ بے باشد کہ شرعی یا حاشیہ بر آن نہ نوشتند یا در پے قصہ و
 زیادت نکشتند چنانچہ از فہرستہائے طوسی و منہج المقال و خلاصہ و تلخیص و مانند آن
 روشن است و نجاشی کہ براہ احتیاط میرود و آخرین گوئہ امور بر زبانش ہم
 مے اختیار جاری میشود از کلامش پیدا است انچہ علمائے مادر کشف تمیسات قوم
 نوشتہ بودند کہ سماعی تاریخ بکر محمد بن جریر را بر حالش باقی نگذاشتہ و المعجب کہ مخاطب فہم بر شدہ تشنہ
 کہ شافعی رامعین کردم و مجتہدین را زیر زبان نگرفت کہ منہاج نام بسیارے از کتب فقہیہ و اصول
 و پیشتری از معرکہ و برخی از شیعیہ بر بعضی ازین کتابہا شروع و حواشی تالیف نمودہ اند و معلوم
 نیست کہ مخاطب محدود النظر قانون سابق را بر استدلال مجتہدین منطبق مے باید یا نہ کہ در استناد
 چنین حدیث مے باید و احیاناً اگر کلام عالمی احتجاج مے کنند باید کہ او متفرد نباشد و الا نقص مخصوص
 باو خواهد بود انتہی محصلہ معارضات عبارت منہاج در ہر کتاب اصول و فقہ موجود است و از
 صدر مثنوی الکلام خواہی یافت پس کلمات علمائے خود را ندیدن یا استنادشان را عند افراہش
 ساختن و قانون مذکور را نوافقن جز اعتساف بر چہرہ محمول نتواند شد اما وجہ خامس بر

اشیاء متحرک مجتهدین پس از همه شگرت و توجیه نقیضه چند از اهل غوایت و برنجه از اهل وقاحت چرخ
دیگر نیست و تقلید هم با هر است که نکند پیش خود از تصانیف علامه مذکور سیم از شرح مقاصد که مشهور
و مشارقی و متعارف است ثابت الغرض حاشا که علامه موصوف طایفه رخصه را از اشباع و اتباع
جناب مرتضوی و ذریت ظاهره ایشان دانسته باشد تا این قیاس را ترتیب دهند از جمله اموریک
در کذب این نقل بکار آید و اهل دانش و بنیش را اطمینان نام افزاید آنکه علامه مدوح کثرت
امامت از کتاب مسطور بر ریشه های موهوم اکابر قوم خنده می زند و بنقل آثار و اخبار ثابت میکند
که شمار ذوات و افاض کذب و افترا است و در هیچ فرق کذب و اقرا شیوع ندارد چنانچه در مقدمه
ایشان و ایضا از تصریحات علامه مسطور است که پیشوایان رد افاض مثل هشام بن الحکم و ناصر بن
آواز زاده و محمد بن بدعی نفس جلی بر خلافت امیر المومنین هر چه خواسته اند احداث نموده
و هر که آمد بر آن مزید کرد ایضا بعد ذکر مرحوم مستحدث خان در باب افتراض طاعت ائمه اثنا عشر
و آنکه گاهی بر این خیال بصمت و گاهی با فضیلت و مست زنده میفرمایند آنچه بر آن دلالت دارد
که ازین اعتقادات و موعومات در قرون سابقه رخصه نیز خبری و ازین متبذات و محدثات
در سابقین ایشان اثر نبوده و خود ذریت مرتضوی در هیچ وقت از اوقات باین ترهات
لب نگیشوده اند طرفه آنکه حضرت زید شهبید دعوی امامت و خروج فرماید و اورا درین باب
اعتقادی نباشد و حال آنکه این امر در ماه اولی واقع شد و بعد از هفتصد سال هر یک
از رد افاض این امور بر تو اثر فرار شد که ائمه فقط اثنا عشر اندان بدانستیم عجاب و ایضا
از افادات علامه موصوف در شرح مقاصد است چنانکه تبصبات یارده و تعسفات فاسد
رخصه اشاره فرموده و نام ناصر با طویل و تابع عز ازیل یعنی بنیم طوسی برده میفرماید و بجای
دیگر هم بر زبان قلم تقویض می نماید که از ائمه اهل بیت خیر تعظیم و توفیر خلفائے راشدین
و اصحاب سید المرسلین چیزی دیگر منتقل نیست و قوم رد افاض مخالفت شان اختیار کرده

سب و برادر که ملاعن آغاز نهاده اند المی غیر ذلک من التصریحات التي تدل علی ان ندره الطایفه
 اتباع البشایین و ذراره و شیطان الطاق و ما لهم فی الاخره من خلاق بعد ازین امور که با حال
 و ایماز حرفه چند از کتاب علامه قفازا لے بگوشت رسانیدم و برای مطالعه بخدمت سامعین
 و ناظرین گذرانیدم چگونه عقل رزین تجویر تواند کرد که ماس مذکور چرخ خواهد گفت که ماده
 قیاس مقدر اول من قاس یعنی مجتهد فانی و زمانی در سیف ماسح تواند بود و نتیجه مطلوب تواند
 داد و الا قبل ازین گذشته که جناب مجتهد فانی با وصف دعوی همه دانی و فرزندان شان
 مدعی این ترانی اند و فیات اطمینان قاضی ابن خلکان چه نقل کردند و چه گفته عبارت علماء
 فیمیدین هم کاره شرک و امر بس غلیم و بزرگ است و کسانیکه از برتر تا بر فرق نتوانند
~~که در کتب کلامیه است علماء را گنایم یعنی توانند فیمید مصرعه این خیال است و محال است~~
 و چون در بر علماء محجب نیست که قاضی سیاقه دو کلام متصور نمیشود مگر در صورتیکه مساوی
 باشند این نقل که مجتهدین به تقلید از اهل مذہب خویش تحصیل کردند با مضامین مذکور
 شرح مقاصد معارضه نتواند کرد و الغرض در هیچ کتابی از کتب اہلسنت نخواهی یافت
 که گفته باشند که روافض بر مذہب مرتضوی و ذریت مقدسه انجناب اند و بر فرض
 محال بالیقین باید دانست که گوینده در پرده نفاق ستواری و در کین مترصد نخواهی
 بود و المنة اللہ تعالیٰ که از کتب سلف تا خلف مانند آفتاب روشن است که اہل حق در
 صحبت و رفاقت ائمه ہدی بغیض باطنی و ظاہری بپاس تسنن و وفاق بدرجہ قصوی
 رسیده اند و از افادات ائمه نسخہ جامع کرده اند اگر بکتب اہل حق رجوع کنند بارے
 نجات و کشف و فہرست طوسی و مذکور و منہج و تلخیص و غیره بمطالعہ آرند تا دریابند کہ
 ہزارانی حدیث ائمه نزد محمد شین با مجموع بود درین مقام عبارت بدر بار فرجی از لواحق
 کہ در فارسی است مہمناست نگارم کہ ائمه سند حدیث را بر سونخذ متصل نمی سازند

حکم آنکه سنی در مجلس ایشان حاضر باشد بازاری سنی باشد چون بسیاری از علمای ایشان در مجلس حاضر شده روانه میگردند
 از آن جمله ملک بن انس که یکی از علمای چهار مذہب است کتابی علیحدہ تصنیف نموده است در اخباریکه از صادق ^ع شنیده
 و علمای از روایت کرده اند آن کتاب را صدوق از اخبار او روایت نموده است در امالے و غیره و حال
 مقتدایان طائف از شیطان و هر دو هشام و زراره و امثالشان که در لباس نفاق بودند
 بدلائل کتب امامیه خود معلوم است که ائمه در تکفیر و تضلیل و طرد و ابعادشان دقیقه نا
 مرعی نگذاشتند پس افادات ائمه متفرق هم نزد خود نگذاشتند تا مجمع و تلفیق چه رسد
 مع ذلک تفصیح قدامیه در کتب ما زیاده تر مروی است که حریفی از ان این است
 که اهل نفاق کما بهادر اثنات خود نهاده بطور و لیت گذاشتند و مردم بعد از وفات
 شان آنرا دیده مختلف شدند و منافقین شهرت دادند که مذہب ائمه همین بود و با
 اهل سنت پرده داری میکردند و اهل خرد بعد از دیدن این عجز که مشتبه نمونہ مکانه
 قوم است یقین باین امور میکنند و بنده بعد از تتبع اصول قدیمه شیعہ شواهد آن نیز
 بدست آورده ام اگر مجتهدین و مقلدین ایشان اراده همزبانی درین مباحث
 یا بنده نمایند مطابق فهم و دانش ایشان ازین جنس هم بسیارے از امور خواهیم
 نگاشت که بدین و شنیدیش ماتم و سگوارے رخصه تا ارتفاع جلاب از غیبت
 کرمی روز بروز افزون شود و پس ہذا مقام ذکرہ و گر کسی از اہلبیت گفته کہ
 فلا فی از رخصه احادیث ائمه جمع کرده اینہم بضمیمہ آن نوشتہ کہ دادا فرادادہ و کلمہ
 شیعہ ہم اقرار دارند یا ونداری کہ ائمه عظام شیعہ در بارہ نسخہ سلیم کہ افضل از جمیع
 کتب حدیث بود کما فی فتن الجارہ اعتقاد کردند کتاب مذکور را موضوع و مفترا
 نوشتند و از عماد مجتہد عالمی خود پیدا است کہ بعضی از عادلین و منصفین را
 اعتقاد این معنی بود کہ سلیم اسمی بی مسماست کہ علمای امامیہ آنرا مصلحتہ
 وضع ساختند و عدل و انصاف قائلین خود از کتب مطبوع مجتہد عالمی پیدا

فان شئت التفصيل فاجع الى كتابي ازالة الغين عن بصارة العين فرق ديكراکه چون تحقیق روایای بعضی از
 بسبب وقوع سوانح و خرفه و روضه و حل مشکلات و شوار افتاد و کار بسبب اتفاق منافقین بصوبت کشید و ر
 اثبات اصول و فروع احادیث نبوی را که بواسطه اصحاب کرام و اهل بیت عظام رسیده بود و در این اهل حق و یقین
 زیاده ترجیح کرده شهرت دادند و این قدر یقینی است که انما تابع جدا خود بودند و عداوت با اصحاب نداشتند و پیروان
 عبد اللہ این سبب از احادیث پیغمبر را غماض نموده لایحه و زنادقه را واسطه فیض اہل بیت و انستند و جبران بدین ضلالت گشتند
 انست حال اول دلیل مجتہدین تا بادل و دیگر چه رسد و از بنیاد عام جمیع عبادات امامیہ بنیاد حکایت منظرہ باغ
 مرزا کاظم علی صاحب بیان کردم ماہندلم مال و سیف باح سیف غافل شد اکنون بعضی از امور را ضرر و
 الا لئیس میدانم کی آنکہ از جواب این رسالہ زودتر فارغ شوند تا رفع اندکی ندامت متصور شود
 دوم آنکہ شمع انصاف را بر می دارند و با شکستہ تعرض لقطعیہ و اصلاح آن بلفظ منسوب لہا باشد و معتقدین
 بعد از انقصائے سنین و شہور مثل اطفال شغب و شور را و تیرہ سالہ چہارم آنکہ من بتقویم پارس خوش
 نمیشوم در ہر بحث ابکار افکار خود را ہر ہفت کردہ در جملہ بیان نشانند نہ چنانکہ در گلستان ببل شیراز
 مذکور است و اظہار رش از ادب و در پنجم آنکہ ہر جا ذہن سانی از قہم عبارت کترین قاصر باشد چنانچہ
 درین اوراق ہم اتفاق افتاد و حجاب عار را برداشتمہ بی تکلف بواسطہ مکاتیب از بندہ
 بر سر کنند و مقام عار و ننگ ہم نیست چہ آقائی ایشان لا نورالدین حسین از علمیدان
 فقیر بود بکبر رائے الہی از توجہ و دریغ نخواہم کرد کہ بعد از آنکہ اہل تشیع مکاتیب را دیدہ
 خاک بر سر خود ریختند و گریبان را در ماتم قعدان فطانت ایشان چاک کردند و تفہیم
 شان گریبان احقر باشد و نتم ہذہ الحال بذکر اللہ تعالیٰ فنقول الحمد الذی النعم علینا
 و بد سے والصلوٰۃ علی عبادہ الذین اصطفیٰ خصوصاً علی سید ساداتنا خیر الورے و علی
 مصابیح الدسم و اصحابہ مفاتیح الحق الحمد للہ کہ مقدمہ اول از استیجاب الحاکم متضمن نصیف
 حضرت والد مرحوم امار اللہ بر ماند و نقل بالمحاث میزنہ سے بالاہتیا لجامہ علی من اخرج

من اهل البیت فاطمه با تمام رسید و بوجه اشتغال جوابها استقصا تردیدش به پایان هر چند که
 فرغات و مضحکات صاحب استقصا لایق تردید نبود چرا که خود استقصا در اثبات شنبه اکلام
 وقوع پذیرفته نه در جواب آن چنانچه از مطالبه و ایهیم هم مخفی و محجب نماند اگرچه حضرات شعیب را
 بفرمان واجب لادغان علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه هیچ یک از حواس مذکور
 نمانده اگر کسی ازین فرقه چشم بصیرت داشته باشد بیند که اول بسم الله کلام او که در تحریف
 و آن شریفانند چنین می سرآید که بعد ظهور امام علیه السلام قرآن خوانده شود چنانکه نازل
 گشته پس صاحب استقصا با ثبات رسانیده که فی زماننا قرآن مجید خوانده نمی شود چنانکه نازل
 شده بود و آن قرآن نازل شده امام مهدی علیه السلام پیش خود محفوظ دارند تا ظهور خود کنند
 بر ناظرین استقصا ثبات شنبه اکلام را استقصا الاضام چه مناسب منتظره باقی ماند پس
 بهیست مدعی صاحب شنبه اکلام علیه السلام است و اسلام استیانه بر قرآن را در
 نازل شده نپندارند و پیام عثمانی می گویند و عمل بر این قرآن محرف ندارند فشب المدا
 عن کلام صاحب الاستقصا لکن استقصا الاضام فی اثبات شنبه اکلام با محمد علی
 ذاکک البهوات الاقم

افسوس صد شمس نه از کتاب استعانت و ایهیم راجع علی در ذریه من اهل البیت فاطمه
 زیر طبع بود که حضرت قل و کعبه و المداجم مولانا ابوالاسلام مولانا محمد علی بن محمد التبریزی
 در این دارنا پادشاه بجا نیاید در التبریزی در مدینه حرمودنه انما الله و انما الیه راجع و انما کثر
 ابن خدام العلماء پیران محمد سلیمان نیره رئیس المتکلمین مولانا مولوی شیخ عطاء المولی
 بتکمیل ابزار باقیه پرداخته و وسعت حصول حسنات و ذریه فضیلت ساخته
 ایهیم قیل منی سعی تکمیل ذاکک لکن کتاب لا ریب فیہ هدیه لدارین الدین الفیت
 بجهیم غیر انما در مجلسهم و الا الفالین

جاء الحق فزيت الحق الباطل

الحمد لله که مفت مدد اول از کتاب مصنفه قدوة العلماء بیده الفضل السیّد المحدث

استيعاب الكلام
والتنظاف المرام
في التزويد لا
والتصديق بالمتن الكلام

عبد المفسرين. نوبى الى الاسلام محمد اسحاق اجم الله تعالى طاب الوار وبارك

بیتج و گوشت السلام واقع فضل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه و
 ائمه هده وعلماهم الامم وصلواتها اجمعين الى يوم الدين اما بعد كثر من خليفة نبوة في سيرة
 ابوالاسلام محمد اسحاق ابن شيخ الاسلام قدوة العلماء زبدة الفضلاء حامى ملت خير البشر
 مجد دمانه ثلث عشر اسواه المفسرين عمدة المحدثين حيدر التكلين صفدر المنصوفين اقف
 اسرار خفي و بلی مولانا مولوی حاجی حافظ محمد حیدر علی انار الله تعالى برمانه و ثقل بالحیثنا
 میناز و قدس سره که در سنه ۱۲۰۳ سال یک هزار و دویست و چهار در بلده فیض آباد مشول شد
 کما یدل علیه تاریخ ولادته و هو کلمه چراغ و در سال یک هزار و دویست و دود و نه هجری نبوی
 علی صاحبها الف الف الف صلوة راکتیه و ثناء و تحیه وفات یافتند در حیدر آباد دکن و نبذة
 تاریخ وفات شریف آه قد اطفی چراغ الدین و کلمات چراغ الدین بر آوردم اگر چه باعتبار عمره
 در آن ستمی باشد و مولانا متشی محمد صدیق صاحب صدیق یار جنگ مدظلاله در گفت حیدر
 در آن سنه و نبذة ناد و مولوی طهیر الاسلام محمد داود در حیدر علی الخالد برآورده

پس گویا تمام صدی سیزدهم را فرا گرفته اند و درین صدی علوی اهل تشیع از حد گذشت
 بسبب ضعف سلطنت و بی وزلی و غلبه حکام لکنه که همه تشیع بودند و تمام ملک اوده از اهل سنت
 پر بود که کسی نام شیعیان نمیدانست بسبب سلطنت شیعیان الدوله و اولاد او ثامی ملک تشیع
 لر دیدن چو نشاء مدام او چا پلوسی و کاسه لیسای ایلخان و ازینجاست که در مناظره بعضی شیعیان
 تقسم که زیر بار بطرف متولات مجتهد جالسی گوشش نه نمند که او از کسانست که دین را
 بدنیاف رخنه اند و شقاوت اخروی اند و خسته زیر که بزرگان او همه شیعیان بودند
 بخوشاء شیعیان برای تحصیل نفاز و دنیا مذہب ابا ی خود گذارستند و خود را
 ملجای و ماوای شیعیان ساخته است گفتند که ما از شیعیان ایران هستیم نه از شیعیان
 هند و ستان گفتیم که شیعیان ایران نیز مثل شیعیان لکنه هستند که در آن ملک نیز
 ناجی از شیعیان نبود و همه با اهل سنت بودند و مداینه اسمعیل شاه مذہب تشیع
 اختیار کرده اند کما هو متعارف فی التواریح و السیر و بعد ذلک وجہت نهامضون فی
 کتاب عمده التحقيق فی بناتزال الصديق تالیف شیخ ابراهیم بن عابد العبدی المالکی
 راجع بجا مفرقه للصواعق محرقة پس شیعیان متحیر شدند و گریه میکردند و بعضی از ایشان
 گفت که تحقیق دین مشکل است چرا درین ابواب بحث باید کرد گفتیم آری همین
 میگویم که تحقیق دین مشکل است و آن کدام تحقیق است که بران مذہب بزرگان
 خود که اهل سنت بودند گذارستند گریه ایشان زیاده تر شد گفتیم که رفند
 یازدهم ربیع الثانی در خانه جالسی مادران و خواهران او فاتحه حضرت پیران پیر
 میکردند و مجتهد از خانه بیرون میرفت که میاد ا به باد شاه خیر و منهد که مجتهد فاتحه
 تشیع میکنند اتفاقاً مقصد الله نیز بهمین علت از خانه خود برآمده بخانه مجتهد رسید و
 مجتهد خود بدین بلا آن خانه بدرفته بود در دیوار خانه نشست بانظار و قدم او
 پیرنه نی خوانی آورده به جوانی داد که تقسیم کمالی را فضا را خیر دارند بی که از نیاز

حضرت شیخ است و اوله مذکور را خنده گرفت و دانست که در بلای که من در
 بدستم جناب قبله و کعبه نیز در همان مرض مبتلا هستند این است حال
 بزرگان ائمه آخر ما در جاشی وصیت کرده که خلافتی بر خیزد نیاید لغو باشد
 ازین حقوق و عاقبت او تعالی شان چنین است که چون فرقه از فرق طایفه غلو
 کند شخصی را برای استیصال مسلط میفرماید حضرت ممدوح را مسلط فرمود و چنانچه
 از ایشان مناظرات نمایان مناجات نمایان بعمل آمد کما بدل علی و کتب نصیحه
 الشریف که بکثرت جلد طوال در رد این فرقه نوشته اند و مذہب ایشان
 مثل تائید فرموده که هر کس را عقاید مطاع گشته و واقف شده بفرقه میسکند
 و برای نماید بلکه خود شیعیان ازین مذہب برای منرا نمایندانی که چون مجلس
 اول از کتاب مجالس الکلام که بنده ترتیب داده ام ملاحظه فرمودند و در آن
 دیده اند که روزه از غلام نمی رود و عنقریب خواهیم نوشت که روزه از نوشیدن
 آب بهیچ وجه و در آنجا سبب میکند و بهیچیکلی از ایشان گفت که در کدام کتاب ما
 نوشته که از جماع اوردان روزه شیعیان نمی رود گفتیم در تمامی فقہ ایشان
 بر این شرطی و شرطی و اوردان مگر سخن همین است که تو سخن فقر را همانرا
 نه مذہب و روزه منحصر در بر غلام نمی فرمودی چه از غلام و طبعی دیگر مراد گرفته
 خواه و بر زبان باشند و خواه و دیگر در القصه حضرت والد ما جدا رضی الله عنه و حجت
 محمد بن علی صلی الله علیه و آله است که در تجرید و بین و پنج سیما بکار برده اند واضح و لایح است
 و سیما را از ایشان از اقامت صلوات و انهای زکوة و صیام و حج و عبادت چه توان
 گفتند و در آن که حضرت ایشان مافظ قرآن مجید بودند و دو پاس برای تلاوت
 و تفسیر و تدریس اگر ششم خودم و طایفه کنیم که بر هر روز ختمی می فرمودند و نیت نشدیم با هم
 فاسد می شد بارها می گفتیم که حضرت ایشان را چنانچه دشمنی دنیا مایل است که

رانده ام که گاهی چا پلوسی کسی از امرا و بادشاهان بعمل نیاورده اند و سبب دیگر که
 با مختار الملک مرحوم چه مناظره با که نگفته اند روزی از ایشان پرسیدند که هیچ
 سیدانی که سبب مناظرات فریقین چیست فرمودند که نفسانیه نمی پندارم و یانی آنچه
 جناب فرمایند صحیح خواهد بود فرمودند که تمامی مقدمات بحوله و قوه فیصل میشوند
 سنیان غالب آمدند و در مسئله از مسائل گفتگو با دارند که خوبی و بدتری او
 اطفال نیز میدانند آنرا اینک سنیا میفرمایند که ظاهر است مثل باطن ایشان یکی است
 و شعیان میگویند که ظاهر ایشان دیگر است و باطن ایشان دیگر و باطن و باطن
 معجز و الهی شود و میگویند و لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العزیز و ایشان آن بود
 از آیات الهی و معجزه بود و از معجزات رساله پناهی گاهی نماز از اول وقت تجاوز
 نفرموده بود و بجای لم یزل و الا انزل که سواي دو روز آخر که در آن روز با مرض و
 غفلت تاری پیدا در مرض فوت نیز فوت نه شده و بجای لم یزل و الا انزل که روز
 از روزه پاس رسد و قضای آن فرموده اند البته اگر روزی دیگر در مرض تنقض میشوند
 روزه فوت میشود همین که ماه هلال رمضان دیده شود و بداعی اجل لبیک فرمودند
 بعد استقامت که دست های خود و خود متوجه قبله نموده برابر جسد شریف نهادند و در
 اول از روز وفات کسی را دیدند که شروع از بسیار میکنند اعتراض کردند و منع
 فرمودند که ای پادشاه بسیار بکنید و بنشیند بر پارت آمد و در آثار تفریر که در پرگویی
 بود پرسیدند آنچه بیهوده اند و نباید که از افعال نیرید بلیه است و این شتوی را
 آخر بن فتاوی باید گفت که بعد ازین کسی خبری نه پرسیده روزی عبارتی بطریق
 رفته نویسانند که از حد تجاوز ارام حکم شود و آخر شوم و در قرآن مجید نماز و از
 قرآن مجید و این قسم و دونه موجب اعتنا اهل البصائر بود که ناظران را حضرت
 بر حضرت بود و در چند دوم انتقال فرمودند و در ایام مرض در تالیفات مصروف بودند

میفرمودند نموده میخواند و می نوشت آخری آنچه نوشته اند جواب اعتراض مجتهد
است که غلام گفت که من دیدم با حضرت زنی و مردی را که عقب حضرت م
در نماز بود و از آن سابق حضرت علوی بر حضرت صدیق در اسلام ثابت
نموده بطلب آن نوشته اند و روان کرده کما هو مستور فی نقض الرماح و بعد از این
چیزی نه نوشتند و وصیت فرمودند که مرا از رافضیان نگاهدارید که مبادا در کین
باشند و کفن از پارچه اگله زیری نباشد و از نجاسات اگر چیزی بمن رسیده
بقیامت باز پرس خواهم نمود و در عمر خود کسی را ندیده ام که از نجاسات چنان
مجتنب بوده باشد رحمة الله علیه نسبت جلد در رد روافض و بخت و بهفت
جلد در تفسیر قرآن مجید و جلدی در مناسک حج نوشته اند و صاحب کشف
و کرامات بودند و عجیب الدعوات نیز و از آنچه این سکین می نویسد از تائید
حضرت ایشان است روزی در جواب مسئله از مسائل خلا فیه فکری میگویم
و بنحیال نمی آمد در خواب می بینم که بصورت خوب و لباس مرغوب روبروی
من ایستاده میفرماید که روانه حال من بپا ز چون پدارشدم متفکر بودم و
آنقدر دردم گذشت تا روایان اولاد حضرت صدیق بمطالعه آوردند و آنکال حل
شد که ایشان حال المؤمنین را و اولاد صدیق را بدان ترجیح دادم که صدیقی هستیم
و این اسوه الحضاط مولانا شیخ محمد حسن ابن مولانا شیخ عبدالقادر بن شیخ محمد ذاکر
غفر الله اجمعین عرضه میداد که چون کتاب مستطاب نشی الکلام مطبوع و نوشته گردید
و بلا ختمه ابل طرح رسید فکر جواب کردند و با هم مشاوره و گفتگو پیش آوردند و تمامی
ایشان عاقله دلاچر شدند و پیچوم و نزع به خان والا نشان یعنی سبحان علیجان شدند
که اولاً باعث این کم رشدی و آخر اثن بجز رسیدی ضرور است جواب نوشتن یا
از مذہب خود و سبب نوشتن و مذہب نوشتن اختیار کردی و او درین امر فکر

نمودند تدبیر با کرد و خطوط و نوامیر با حباب منکاله و کشمیر نوست و حضرت مصنف
 هر روز تقاضای شدید شرح نمودند که کتاب بلاخط آوردی آخر از رد و قبول
 چه اندیشیدی و او قفل سکو بر لب کرده و خاموشی گزیده بهوت دانشسته در
 بر روی مردمان بسته بکلم ضرورت گاه گاه حضرت والد نزد او برای زیارت
 عادت تشریف می بردند روزی فرمود که در حقیقت دین و مذهب تشیع کسی
 را کلامی چگونه باشد که مذهب ایشان همین است که حضرت مرتضوی با حضرت
 بنوی مساوات دارد بمصدق حدیث و یک دمی و لمک لحمی حضرت والد
 پرسیدند که آیا این امر محمول بر حقیقه است یا مجاز گفت مجاز را چه مداخلت
 زیرا که بهمین دلیل ویرانفس رسول میخوانند پس ارشاد شد که اگر این رواست
 محمول بر حقیقه است پس نکاح حضرت سیده با خباب علوی چگونه منع گردید
 متخیر شد و اهل مجلس بقاه قاه می خندیدند روزی خباب مصنف اعلی الهد
 مقامه حسب عادت رسیدند و مجلس از اهل علم و فضل پر بود گفت خباب
 مولانا افسوس است که با وجود این علم قرابت و فهم و نتایج حضرت علوی
 با حضرت بنوی حضرت علوی را موخر میبازند و فرمود الله علم مرتضوی
 علیست که علوم بغیر این در جنب آن هیچ است اگر شعبان برای بغیر
 حضرت تا سب میخورند و بیروالی بودی باید که از علم ایشان بختی و کلامی نکنند
 بهر نیکیا میکار میشود تا بخلافه خلفا چه رسد مردمان در خنده آمدند که برابر و ندو گفت
 که این چه حرفست فرمودند که علیکه نیایر روایات شیعه حضرت علوی را میسر شد
 خباب مصطفوی به پاسبان آن رسیده اندانی حضرت علوی در شکم مادر
 تلاوت قرآن مجید میفرمود و بجز و ولادت در کنار حضرت تمام قرآن تلاوت
 نمود وی صلی الله علیه و آله و آهل سال اقران بنواست تلاوت کردن که بصد

جد و جمد جبرئیل سرایت به شواری تمام تمام فرموده حضرت مرتضوی اوستاد
 جبرئیل است پس استاد اوستاد وی صلی الله علیه و سلم شد در پنجاسوالی جواب
 طلب و تقریری موجب طرب است که آن حضرت در روز ولادت خباب
 امیر از خباب امیر تمامی مشران مجید نشینند و چنان از صفحه خاطر محو و مسمی
 فرمودند که حرفی از آن بدو هیچ خاطر نماند پس کسیکه سهو بر و مستولی باشد
 لیاقت رسالت دارد یا ندارد و بنیوا تو جرد الاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 انصاف فرما که نمایان نبوت کدام کس از ایشان باشد حضرت مصطفی
 یا که حضرت مرتضوی اما شجاعت پس آنهم هزار هزار مرتبه از وی صلی الله
 ناته است که وی کی در خیر را مقلوع ساخت و کی عمر پدیدور انداخت
 پس بنابر شجاعت نیز خباب امیر نمایان نبوت باشند نه حضرت ختمی رسالت
 و از پنجاست که عقیده قلبی شعیان همین است که جبرئیل را در تبلیغ رسالت
 اشتباهی رود و اگر با قرار آن لب نکشاند لیکن یکم کل انما نیز شیخ با فیه از هر
 عقیده ایشان پیدا و از هر کتبه ایشان هویدا است پس چه اشعر مشهور
 در پنجاست خوانم که جبرئیل چو آمد ز بر خالق همچون باد در پیش محمد شد و مقصود علی بود
 شخصی مشهور با اسم مهر صاحب که از رفقای رجب علیه صاحب باوری عیسائی است
 از من نفث شد که از شما محبتی داشتیم مگر از امروز که نام مولوی حامد حسین صاحب
 بی قبیل و حضرت بر زبان جاری نمودی رنجیده شدم و من گاهی نام واد شایسته
 این کلمات بر زبان نمی رانم گفتم شما در مجلس با چنین میفرمایید و در خانه
 نام مبارک نشان بی تیرانبرده باشد و بنده مسکین در خلوت و خلوة یکی هشتم
 چنانچه در خلوة مولوی حامد حسین صاحب میگفتم در خلوة نیز همین راه می پویم
 شرمند شد و گفت من بالو بیت حضرت طوی قابل بهسم شری مرزا علی و اکثر

نواب فیروز حسن خان مدرسی گفت مراست بگو که غالباً این از مولوی حامد حسین
 صاحب فکر گنتی باشی شرمندۀ شد و جوابی نداد مع غنیمت همان خاطره کانت واسطه بین
 و بین الله فی لیلة المعراج و این مضامین در رساله بعد محمد که شعبان برای
 تعلیم اولاد خود مقرر کرده اند نیز خواهی یافت سخنی یادداشتی و در مجموع این مقام
 بیان کردنی است که وی صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج جناب امیر را
 در جای علیم خردید مولوی عبد الرزاق صاحب لکهنوی مد ظله العالی میفرمود که بانی
 از شعبان دوستی داشتیم و بحکم ضرورت و محبت نزد او میر ششم روزی در دیوانخانه
 او نشسته بودم از کتابخانه او کتابی بر آورده مطالعه میکردم و دیدم که مینویسد جناب
 علوی نشان الوهیت دارد چونکه یک جا ماده الوهیت و رسالت جمع نمی تواند شد
 ناچار جناب امیر عمده رسالت بوی صلی الله علیه و سلم بخشید و نفوذ یافتند روح نبی
 الهی و اما قرابت پس اگر معتبر شود سواى حضرت سیده کسی خلیفه نمی تواند شد
 و هو معتبر عند هم تنزول المصحف علیها لا علی غیرها من بعلمها و بینها همین سان
 هر روز در هر مجلس عاجز میشد و بلوای از حد در گذشت شعراى سخن را خود تو مبداء
 بوده چون قرون گرد و توانش افزوده روزی حضرت والد ماجد پرسیدند که کتاب
 ما را دیده باشند آنچه نوشته ام که جناب سیده از زمره قادس و ابلت نزد
 شعبان خارج است چه جواب اندیشیده اند گفت هرگز ندیده ام و وجه ندیدن
 کتاب رو بروی شعبان خود بیان می فرمود که چون کتاب را می بینم وزیر
 حای شیخ علی سه نقطه می یابم در غیظ و غضب می آیم و قوه سلیمه و حواس
 صحیحه رخصت میشوند و فهم و فراست و علم و گیاست همه بر باد می رود کتاب را
 باز میگذازم و از جواب و مطالعه او محروم می مانم القصه شرمود که هرگز ندیده ام
 ضرورت آن مقام بر آورده عنایت فرمایند چون دیدم متحیر گردید و بعد تقاضای شنیده

در بلوای قوم رساله دو مرتبه بران نوشته فرستاد و حضرت والد ماجد آن را
 بچهل جزو رد فرموده بدایه حاتمیه علی من اخرج لعل البیت فاطمه مسما ساخته
 بملاحظه آوردند باراده آنکه این کتاب باصل کتاب یعنی فتنی الکلام ملحق گردد
 بحکم کل امر مہون باوقا تا مہنوز این امر مطلق بود و کتاب بسبب عدم طبع
 نامکمل است و رافقا که این کتاب را مقدمه از کتاب خود که استغاب الکلام
 و استنصاف المدام فی تردید استقصاء الافحام و تصدیق فتنی الکلام است
 گردانم که شامل بر فوائد جلیله و عجایب جمیلہ است و بملاحظہ سامعین ثنائین
 آرم کہ گیسوی شعیان در روان کتابش لعل چہ در داده اند تا باین اطفال بستان
 پیوستہ شد و دعوی رو این کتاب نیز در پیوستہ شد بلکہ الشبہ ہمین بود کہ
 کتاب دایہ نہادہ بر کتابش پیوستہ شد و در جواب کتاب مستطاب
 پیوستہ شد پس این را نیز انکرامات حضرت ایشان باید دانست کہ بارہا فرمودہ
 و در خطبہ دایہ نہادہ نوشتہ اند کہ کتاب باصل ملحق گردد و خلافت چوں سید رجب
 ارسطو جاہ در دہلی آمد و علما و مجتہدین متشاق مناظرہ شدہ اولاً بکتابات و مناقب
 شریکات گفتہ شد و ہرگز راضی نہ شد و از بجا رفتہ طرح جواب کتاب مستطاب نہ خواہ
 و ثانیاً اولین و آخرین جمع شدند و شروع نمودند و مسلک اول اگر متعلی بتحقیق الزام
 نہ گذاشتند و مسلک ثانی را مقدم نمودند کہ مثل حاشیہ زاید است نہ در اصل
 کہ بثلث منبہ و ما چند و بق رسانیدند و در چند سال مع کثرت مساوین و انصارین
 نامقامی رسانید کہ حضرت مصنف محض اولین و آخرین ایشان را کہ بر واجب
 توت قدسیہ مولف تحفہ اثنا عشریہ کردہ اند در حسد آدم بر جاہ اہلبیت عظام فلع و
 قمع فرمودہ شکر او انالی باین آیہ کریمہ ادا فرمودہ کہ قطع دایر القوم الذین ظلموا و انعم
 اند رب العالمین بجلہ چنان دایر قطع شد کہ مقطع این تالیف ہمین آیہ است

و این تالیف چنان صورت انقطاع بهم رسانید که حرفی من بید نوشته نه شده
و هنوز در آن کتاب که چهل سال گذشته است حرفی بعد ازین مقطع نخواهی یافت
و تمامی ایشان از معارفان و ماضیان مثل سید رجب بلخان و اولاد معتمدی
محمد قلنجان از اعجاز حسین و حامد حسین بپاک و نابود شدند و حرفی برین مقطع
نیفزودند و این امر از کرامات شیخ است و تفصیل این اجمال آنکه جناب علامه
دلووی اعلی الله مقامه در تحفه انوار عشریه منفرماید که عقیده شیعیان آن است که
حضرت آدم از حبت بسبب حسد بر آورده شد و شیعیان تخاشی فرمودند که هرگز عقیده
مانیت و اگر بودی البته استدلال از کتابی بکتاب آوردی حضرت و الله بجز
و قوته سند این روایت از کتب معتبره بر آورده بلاخط آورده و من بعد فرمودند که علامه
دلووی همین قدر نوشته بود و بنده هیچچنان میگویم که عقیده شیعیان همین است
که تمامی انبیا از حسد باطلیت ملو و مشحون بودند و بسبب همین حسد در بلاها انداخته
شدند چون بر حضرت یونس ولایه عرض نموده شد و انکار نمود بسبب حسد و
لقمه ماهی حکم فالقمة الحوت و هو ملیم گردید دانست که این عذاب الهی است بسبب
انکار حسد ایمان آورد و میگفت آمست باطلیت الطبین الظالمین لال اذا
سبحانک انی كنت من الظالمین تا ماهی بجایکه ملار عذاب فارون را برین
میدرند رسید چون فارون آواز شعیان از ملائکه درخواست که قدری توقف فرما
تا برین آواز مطلع شوم چون توقف نموده حال پرسید حضرت یونس حکایت کرد
درخواست که اسمای گرامی ایامه تامی تعلیم نماید و از شعیه پاک کرده و ایمان بایمه آورده شعیه
شد القصه قصاصیه چه مانا و مناسبین مقام افتاد که در چاهی و منافی افتاده میدانست
که در حجه خود نوشته است ناگاه نابینای خیر از بانو دران مفاک افتاد فیونی بانگ
برزد که گیت که در خانه شرفایه پروا نگلی می درآید نابینا بحالت غیض و غضب طلبانچ برید

اندر و کما می مرو که این چاه است ز خانه و خرگاه افیونی گفت بخوانگی نگیر و قندی پیار
 الحاصل چون نوشته بانجا رسید بگویم که این نوده که نام استقصا گذاشته اند و در لودیان
 مطبوع ساخته جواب چارخیز و پیش نیست و کلام لا طائل لا طویل لا حاصل نموده اند
 بنده را ضرر و افتاد که اولاً مال و مالیه را ملحق سازم و از تطویل پرهیزم و آنچه ضرر نیست
 در جردش نویسم و آنچه خان و الا نشان برین کتاب نوشته و حضرت مولف روان
 نموده اند با طهارت آرم تازه اینکه روزی شخصی از اهل سنت که خود را در پاپلوسی و کاسه لیبی
 روافض و امر اخلاب کرده و بر دی رنضه بمن گفت که جواب فتوی الکلام از دست
 ضائع و ضائع و مشهور و مشهور شد چه کسی از شما بجوابش نمی سازد گفتم که تا امر و نوشتند
 که شعیان از جواب کتاب مستطاب فارغ شدند نابدیدن و خواندن چه رسد خدا را ضرر
 بسیار که اگر بس مشتاق بستم افرض و عده حتمی شد و آورد همین استقصا که شعیان جمع
 شد تمام نوشته اند و بنام اولاد کنتوی بسته چون کشادم دید که ابتداء او بمسک
 ثانی کرده اند اما مسک ثانی پس تفصیالش برین عنوان است که پیشتر از زبان نقاش
 متشعین نه انما الله و ایام چنان قریح صلیح فقیر کرده بود که اصح الکتاب قبل بیاض
 عثمانی کافی ابو جعفر کلنی است که در صفحه پنجم و سی و سه از کتاب مستطاب
 فتوی الکلام از طبع ثالث در شهر میراثه واقع است و آخرین توده و نو ما را این آیه
 است که مقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین که در صفحه شصت و
 یک است گفتم که جواب مسک اول بحجا و این کتاب را در هشت صد و چند صفحه ختم
 کرده اند از آن پنجاه و چند صفحه از اول و سیم صد صفحه از آخر غائب و نداد است پس
 معلوم شد آنچه نوشته اند از چارخیز و پیش نیست چه دلاور است دزدی که مکلف چراغ دارد
 جواب چارخیز را جواب تمام کتاب گوید و نداند که موجب ریش خندی و قوسه بندی است
 در این را خوب دیده ام و پاریده ام و جوابها نوشته ام این است حال شعیان کالسیا

